# ایران در زمان ساسانیان

پروفسور آرتور کریستین سن / ترجمهٔ رشید یاسمی



فهرست مطالب

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵

## فهرست تصاویر

## سرآغاز

ترجمه فارسی کتاب ایران در زمان ساسانیان تألیف ایران‌شناس دانمارکی کریستن سن، که بسال ۱۳۱۷ بقلم دانشمند فقید رشید یاسمی انتشار یافت، از مدتی پیش نایاب شده بود و دسترسی بدان دشوار مینمود.

از آنجا که مؤلف، پس از انتشار چاپ اول ترجمه فارسی، کتاب خویش را با تجدید نظر کلی و اضافاتی چند در سال ۱۹۴۴ میلادی تجدید چاپ کرده بود، لازم بود در چاپ دوم ترجمه فارسی نیز تغییرات و اصلاحات مؤلف رعایت شود. این بود که چند تن از دوستان

انجام این خدمت را از نویسنده این سطور خواستار شدند و اینک چاپ جدید ترجمه فارسی پس از مقابله با چاپ دوم نسخه اصلی بهمت کتابفروشی دنیای کتاب در دسترس عموم قرار میگیرد.

اما تغییرات و اضافات این چاپ نسبت بچاپ اول، یکی مطالبی است، که مترجم بملاحظاتی از ترجمه آن در آن زمان چشم پوشیده بود. از قبیل مطالبی در فصل مربوط بنهضت مزدکیه و غیره؛ دیگر مطالبی، که مؤلف با توجه باکتشافات جدید مربوط بدوره ساسانی، مانند کتیبه‌های شاپور اول در کعبه زردشت و شهر شاپور، و نیز کتب جدیدی، که درباره تاریخ و تمدن ایران ساسانی انتشار یافته است، از نو برشته تحریر آورده و بچاپ دوم کتاب خود افزوده است؛ مثلا عقاید و افکار دینی، که با توجه بکتاب ادیان ایران قدیم نیبرگ دانشمند سوئدی در آن تغییر کلی صورت گرفته و نیز ضمیمه اول و دوم کتاب، که در طی آن تحقیقات بدیع و دلکشی در باب دین و تشکیلات سیاسی ایران عهد ساسانی بنظر میرسد. کلیه این مطالب از روی چاپ دوم نسخه اصلی ترجمه و در محل مربوط بدان قرار داده شد. همچنین مترجم بدلایلی، که خود در مقدمه کتاب بذکر آن پرداخته است، در ترجمه حواشی قائل باختصار گردیده و حواشی را از پای صفحات بآخر کتاب برده بود. این حواشی بصورتی که در اصل بود، ترجمه شد و دوباره در پای صفحات قرار گرفت، تا استفاده از آن برای محققین آسانتر باشد. در چاپ پاره‌ای از اعلام و اسماء شایسته آن بود، که حروف معرب بکار رود، ولی این کار متأسفانه از لحاظ فنی چندان آسان نبود. ناگزیر بچاپ این قبیل اعلام و اسامی بحروف لاتین مبادرت شد.

امید است این کتاب، بصورتی که اکنون از نظر خوانندگان میگذرد، جوانان وطن ما را سودمند افتد.

در اینجا از یادآوری این نکته ناگزیر است، که افتخار انجام این خدمت بتاریخ ایران برای همیشه از آن رشید یاسمی است و نویسنده این سطور جز تکمیل خدمت آن شادروان منظوری و بغیر از عنایت دوستان مشوقی نداشت و وظیفه خود میداند در این مقام از دوستان

خود بخصوص آقایان حسین ضرابی، محمد جواد مشکور، محمد دبیر سیاقی و ابراهیم رمضانی تشکر نماید.

تهران- اسفند ماه ۱۳۳۲

منوچهر امیر مکری

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۰

مقدمه مترجم

از مختصات قرن اخیر توجه ایرانیان بتاریخ پرافتخار ادوار باستان است.

این توجه، تاریخ قدیم را زندگی تازه بخشید و حقایق آن از پرده حدس و قیاس و حجاب شک و گمان بیرون آمد و جامه یقین درپوشید. پیش از این هر روایتی که از شکوه و بزرگی ایران باستان میرفت، از بس با وضع ویرانی کشور منافات داشت. در ردیف افسانه شمرده می‌شد. کسی باور نمی‌کرد که در روزگار قدیم میهن ما وحدتی و مرکزیتی داشته و از وجود سپاهی سلحشور و نیرومند و مردانی مجرب و دانشمند برخوردار بوده بسرکوبی گردنکشان داخلی و قهر دشمنان خارجی نایل آمده باشد. زیرا که هیچ‌چیز از ایران حاضر مصدق عظمت ایران ماضی نبود. اما پیشرفت‌هائی که در قرن اخیر بتدریج حاصل شد کشور را از هر حیث بجائی رسانید که قصه داریوش و حکایت انوشروان را دیگر کسی منکر نتواند شد بار دیگر ثابت شد که این آب و خاک مردزای و هنرنمای است و هرچه از شوکت پیشینه نوشته‌اند، همه صحیح و مطابق با واقع است. چون بیگانگی و جدائی از میان ایران نو و ایران و ایران کهن برخاست، در حقیقت تاریخ قدیم سالنامه جدید شد و هر کسی در این زمان چهره خود را در آن آئینه کهن شناخت و خویشتن را با نیاکان سرافراز پیوسته یافت. پس مورخان دانا بنگارش تاریخ پرداختند و هر کس از جانبی در روشن کردن روایات متقدم و آشکار نمودن فضایل قوم ایرانی رنجها برد.

مرحوم حسن پیرنیا (مشیر الدوله) سالهای اخیر عمر را صرف نگارش تاریخ مفصل ایران کرد و از قدیمترین ادوار تا پایان عهد اشکانیان سرگذشت این کشور را مطابق روایات مورخان شرق و غرب و آثار مکتشفه باز نمود، لکن روزگار مجال نداد تا جلد چهارم تاریخ خویش را که مخصوص عهد ساسانیان بود بنگارش آورد و دوره قبل از اسلام را تمام کند. پس چنان شد که طالبان تاریخ روزگار پرافتخار ساسانی محروم ماندند «۱».

نویسنده این سطور که سالی چند است بتدریس تاریخ در دانشکده ادبیات اشتغال دارد، نقص کار دانشجویان را بسبب این فقدان در نظر داشته پیوسته مترصد بود که بقدر مایه قلیل خود در تدارک این نقیصه بکوشد ولی جریان کارها و درسها و فراهم نبودن وسایل ضروری او را از انجام این خدمت باز میداشت. تا اینکه سال گذشته کتاب تاریخ ایران در زمان ساسانیان بقلم استاد جلیل و ایران‌شناس نبیل پرفسور آرتور کریستن سن دانمارکی «۱» استاد علم لغت ایرانی در دانشگاه کپنهاک از طبع خارج شد. نظر به آگاهی کاملی که از تبحر آن استاد دقیق داشتم و در سفرهائی که بایران آمده بودند و نعمت صحبت ایشان دست میداد مکرر از این کتاب سخن رفته بود، میدانستم که قریب سی سال در تألیف آن رنج برده‌اند و تقریبا همه منابع قدیم و جدید را از یونانی و رومی و سریانی و ارمنی و عربی خاصه کتابهائی که در دو قرن اخیر بخامه خاورشناسان و محققان آثار باستان نگارش رفته، از نظر انتقاد گذرانیده‌اند. پس نسخه‌ای از آن را بدست آوردم «۲» و دیدم الحق داد تحقیق و تتبع را داده‌اند. و جامع‌تر از این کتابی در تاریخ ساسانی نوشته نشده است خاصه آنکه مؤلف کیفیت مدنی آن زمان را مورد بحث قرار داده و گرد روایات و سرگذشتها که در کتب دیگر مبسوطا قید شده نگشته است چنانکه از تاریخ پادشاهان و چگونگی ایام سلطنت آنان جز آن مقدار که توالی روزگار و انتظام زمان را ضروری است یا یکی از شئون تمدن را روشن می‌کند، چیزی نیاورده است. همه مباحث آن متوجه دین و فرهنگ و علم و هنر و مقامات

(۱)- تاریخ ساسانیان که بعدا در سال ۱۳۶۵ توسط دکتر محمد جواد مشکور تکمیل و بنگارش درآمد توسط دنیای کتاب چاپ و منتشر شده است Arl .Christonson

(۲)- این ترجمه از روی چاپ اول است که در ۱۹۳۶ کپنهاک صورت گرفته است.



اجتماعی و مراتب درباری و مانند اینهاست. هنوز از خواندن این کتاب نپرداخته بودم که داعیه‌ای در باطن من پدید آمد و ترجمه آن وجهه همت قرار گرفت بسی دریغ آمد که با وجود چنین خرمن مهیائی بخوشه‌چینی جدیدی دست برده شود و چون در نظر ظاهربینان ترجمان دون مصنفی است، از قبول عنوان مترجم دامن همت بالا گرفته آید زیرا که در چشم حقیقت‌شناسان دو نکته مسلم است یکی آنکه ترجمه صحیح و مطابق، به از تألیف مزور و منافق. دیگر آنکه بیشتر مصنفات زمان ما ترجمه‌هائی است در لباس تألیف و اقتباسهائی است با هزارگونه تحریف.

پس سود فرزندان کشور و معرفی زحمات مؤلف دانشور را بر خرسندی دواعی نفسانی ترجیح نهادم و بترجمه دست گشادم که دشوار آسان‌نمای و زحمت طاقت‌فرسای است.

اگرچه کارهای استاد کریستن سن هر یک دری شاهوار و اثری شاهکار است ولی این کتاب واسطة العقد سلسله تألیفات اوست و میتوان سبک آنرا سهل و ممتنع شمرد زیرا که با وجود غور و فرورفتن در اسناد قدیم و آثار گوناگون که لازمه این قبیل تحقیقات اساسی است، مؤلف محترم اندکی از حدود فصاحت و بلاغت و ایجاز دقت خارج نشده است در موارد بسیار محض اختصار روایات معروف را که در دسترس هر کسی هست کنار گذاشته بذکر نکاتی که تازگی دارد پرداخته است.

از تازگیهای این کتاب آن است که مؤلف اعلام و اصطلاحات قدیم را عموما بشکلی آورده است که در کتب اوستائی و پهلوی دیده یا قواعد زبانهای کهن چنان حکم میکرده است.
مانند وهرام (بهرام). وزرگ‌مهر (بزرگ‌مهر). اوهرمزد (هرمزد- اهورامزدا). میثرا (مهر).
کواذ (قباد). ابهرویز (پرویز). زاماسب (جاماسب). ویستهم (بسطام). ویندوی (بندوی).
خودای‌نامگ (خدای‌نامه).

اسفندیاذ (اسفندیار). دیبهر (دبیر). آمیدا (آمد- دیار بکر). آبهان (آبان) دوذگ (دوده).
گنزواذ آورذ (گنج بادآورد). رام اوزوذ یزدگرد (رام‌افزود یزدگرد) و امثال آن. در ظاهر، این کار مؤلف بتفنن یا علم‌فروشی شباهت دارد اما در حقیقت حاکی از اهتمام او در ضبط کلمات قدیم است و از این لحاظ هم کتاب او قیمتی خاص دارد. چون نگارنده امانت و زنهارداری را از شرایط فن ترجمه میداند انحراف از طریق مؤلف را جایز نشمرد و آن کلمات را چنانکه بود بفارسی



نقل کرد. و در موارد مبهم صورت جدید آنها را در میان دو کمان قرار داد و گاهی بهمان صورت مانوس اکتفا نمود.

خاورشناسان برای کلمات شرقی رسم الخط های گوناگون پیش گرفته‌اند تا بوسیله حروف لاتین همه اصوات و حرکات الفاظ شرقی را بنمایانند، اگرچه با وجود کنگره‌هائی که تشکیل داده و بحث‌هائی که کرده‌اند، هنوز موافقت نام در باب بعض حروف حاصل نشده است، ولی عموما بوسیله ترکیب حروف یا افزودن علائم در زیر و روی حروف لاتین افاده مقصود کرده‌اند. اما ترکیب مثل Kh بجای (خ) و dh بجای (ذ) چنانکه در دیباچه مؤلف مذکور است. اما علائم اضافی را از قبیل نهادن خطوط کوچک افقی یا آکسان‌های مایل یا نقطه در بالا و زیر حروف برای نشاندادن مد در الف یا اشباع و معروف و مجهول در واو و یاء مثل:o برای واو و e برای یاء و a برای الف ممدود. ما نیز در این ترجمه هر جا که نگارش

کلمات بحروف لاتین لازم آمد تأسی بمؤلف کردیم با این تفاوت که چون در چاپخانه خطوط افقی برای بالای حروف موجود نبود یا آکسان گذاشتیم یا نقطه قرار دادیم «۱».

مؤلف بجای بعض حروف اوستائی از حروف یونانی استفاده کرده بود مثل برای (غ یا گ) و برای (ذ) و برای (ب) و برای (خ) ما نیز آن حروف را عینا بکار بردیم همچنین گاهی در کلمات اوستائی کسره را بصورت e معکوس e نموده بودند و نیز چنان کردیم.

در نقل بعض اسماء خارجی بحروف فارسی ندرتا اختلافاتی واقع شده است مثلا اندوسیت و هندوسیت «۲» و نولدکه و نلدکه «۳» و اشتاین و اشتین «۴» و شائدر و شیدر «۵» و هپتالیان و هفتالیان (هیاطله) «۶» و آگاسیاس و اگاثیاس «۷» و نظایر آن کسی که بفهرست اعلام مراجعه مینماید باید اختلاف نظایر این کلمات را در نظر بگیرد.

---

(۱)- خوانندگانی که با خط آلمانی آشنا هستند باید متوجه باشند که در اینجا دو نقطه روی حرف حکایت از مد و اشباع می‌کند ولی در خط آلمانی غالبا دلالت بر کوتاهی حرکات دارد.

(۲)- Indo -Scythe

(۳)- Noeldeke

(۴)- Stein

(۵)- H .Schaeder

(۶)- Hephtaliles

(۷)- Aghathias

پس از شروع بترجمه از مؤلف محترم تقاضا شد که اگر نظر جدیدی دارند و اصلاحی را لازم میدانند مرقوم فرمایند اتفاقا جواب ایشان وقتی رسید که چاپ متن قریب باتمام بود پس آن مطالب را در ضمن یادداشتهای الحاقی قرار دادیم.

کتاب اصل دو ضمیمه داشت نخستین راجع بزمان کتابت اوستا بود مؤلف قول آبه ناو Nau را که مدعی است اوستا بعد از ساسانیان بنگارش درآمده، رد کرده بود ولی در نامه خود تقاضا نموده که این چند صفحه بکلی از ترجمه برداشته شود زیرا که آقای نیبرگ آن مسئله را از لحاظ دیگر مورد بحث قرار داده و مبحث قدری پیچیده‌تر شده محتاج بمطالعه بیشتری است ما نیز آن ضمیمه را حذف کردیم.

در اثنای ترجمه هر قدر از لغات جدید فرهنگستان انتشار می‌پذیرفت بجای الفاظ سابق بکار برده شده مثل سازمان بجای تشکیلات و بازرسی بجای تفتیش. باید خواننده محترم این نکته را در نظر داشته اصطلاح قدیم را از جدید بازشناسد مثلا شهرداران عهد ساسانی را با شهرداران جدید بمعنی رؤسای بلدیه و استان قدیم را با استان جدید و دبیران آن زمان را با دبیران بمعنی معلمان مدارس متوسطه و امثال آن اشتباه نفرماید.

در حقیقت مؤلف دانشمند چیزی از اصول مسائل تاریخی عهد ساسانی فرونگذاشته و در فروع هم هرچه ترک یا اختیار کرده است بنابر حکمتی بوده و بر سلیقه او نمیتوان ایرادی گرفت با وجود ایجازی که رعایت نموده است اگر کسی بخواهد بتمام مسائل تاریخی و روایات متضاد عهد ساسانی پی ببرد برای او کافی است که بیادداشتهای آخر این کتاب رجوع نموده و از منابع مختلفه شرقی و غربی قدیم و جدید در باب هر مطلبی استحضار بیابد.

مؤلف نظر بهمین ایجازی که در نظر داشته مسلما بعض روایت را عمدا حذف یا مختصر کرده است و نباید آن ترک و تلخیص را بر نقص تتبع او حمل کرد پس ما جایز ندانستیم

که چیزی بعنوان ملحقات بر این نسخه علاوه کنیم جز در بعض موارد که تحت عنوان چند توضیح در ترجمه مطالبی بر سبیل ایضاح آورده‌ایم تا ترجمه بهتر فهمیده شود.

مؤلف محترم یادداشتهای گرانبهائی در ذیل اکثر صفحات قید کرده بوده که برای فضلا و متخصصان تاریخ سود بسیار داشت لکن عامه خوانندگان و دانشجویان

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۵

فایده از آن نمیبردند از طرفی حذف آنها شایسته نبود و از طرف دیگر گنجاندن در پای صفحات موجب ملال خوانندگان عادی میشد پس ما طریقی پیش گرفتیم که جامع هر دو نظر باشد یعنی یادداشتها را با مختصر جرح و تعدیلی بمقتضای احوال خوانندگان ایرانی در آخر کتاب قرار دادیم. باین ترتیب اشخاصی که قصدشان مطالعه تاریخ است از کثرت یادداشتهای پای صفحه ملول نمیشوند و فضلائی که مرادشان تحقیق است در آخر کتاب مطالب مفیده را خواهند یافت. نوع دیگر از یادداشتهای کتاب ارجاع بکتب و مجلات اروپائی بود که اکثر آنها اصلا در ایران وجود ندارد و در اروپا هم کمیاب است پس خواننده این کتاب سودی از آنها نمی‌توانست ببرد در این خصوص ما نام کتب و مؤلفان معروف را ذکر کردیم ولی از تکرار شماره صفحات و بندها و فقره‌های آن کتب خودداری نمودیم زیرا که اگر کسی واقعا بقدری متتبع باشد که آن اسناد کمیاب را بدست بیاورد و در آنها غور و بررسی کند البته مستقیما باصل این کتاب هم میتواند دست بیابد و در آنجا صفحات و فقرات هر یک از مأخذها را دقیقا پیدا کند. اما برای عموم خوانندگان عادی ذکر اعداد صفحه و بند و فقره ضرورت ندارد پس در عین اینکه متأسف هستیم که برخلاف سلیقه خود در یادداشتهای مؤلف مختصر جرح و تعدیل قائل شده‌ایم، مسروریم که از این راه برای خوانندگان کار را آسان کرده‌ایم و یقین است که مؤلف محترم و دانایان بصیر دیگر این روش معتدل و مناسب با احوال را خواهند پسندید.

چون بعضی از کتب مکرر نام برده شده است مثل تاریخ طبری و غرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی و کتاب التاج جاحظ و مروج الذهب و التنبیه و الاشراف مسعودی و مؤلفات نولدکه و هرتسفلد و زاره آلمانی، ما ناچار شدیم که محض اختصار در یادداشت‌های آخر کتاب رمزی برای نام هر یک قرار دهیم و برای اینکه عنوان کتب مستشرقین در زبان اصلی قید شده باشد عین فهرست اختصارات و علائم مؤلف را نقل نمودیم که جوینده از اشتباه برکنار باشد.

در این کتاب اصطلاحات باستانی بسیار است محض نمونه بعضی از آنها را در آخر کتاب بترتیب تهجی و با اشاره بصفحات نگاشتیم ولی در متن خیلی پیش از آن میتوان یافت که برای طالبان مصطلحات قدیم سودمند افتد.

با اهتمامی که در طبع این کتاب از طرف مصحح و کارکنان چاپخانه مرعی



شد اغلاطی پیش آمد که در غلطنامه قید شده است امید است خواننده گرامی بپاداش رنجی که در ترجمه و طبع این تاریخ برده است، ساعتی صرف تصحیح کتاب کرده پس از آن بمطالعه بپردازد فهرست اعلام نیز با وجود دقتی که بعمل آمده است البته خالی از نقص نتواند بود چشم‌پوشی از این نقص‌ها برای کسی که با چاپ کتب سر و کار دارد دشوار نیست.

وظیفه خود میدانم که از مساعدتهای اولیاء وزارت معارف سپاسگذاری کنم زیرا که این ترجمه در وزارت جناب آقای علی اصغر حکمت بوجود آمد و اینک در زمان جناب آقای اسمعیل مرآت کفیل محترم وزارت معارف صورت اتمام می‌پذیرد.

همچنین از همراهی دوستان فاضل خود آقایان یعقوب انوار شیرازی و محسن جهانسوز و ابو الفتح انتظامی و خطیبی نوری متشکرم که در مراحل مختلف ترجمه و طبع از بذل لطف دریغ نکرده‌اند.

فاضل محترم آقای سلطانعلی سلطانی نماینده بهبهان در مجلس شورای ملی پس از طبع، اوراق این کتاب را مطالعه کرده نکاتی سودمند یادآور شده‌اند با تشکر از اهتمام محققانه ایشان، بعضی از آنها در قسمت (چند توضیح در ترجمه) درج گردید.

توجهی که دوست ارجمند ما آقای محمود سپاسی مدیر چاپخانه رنگین و آقایان ایزدی و پروانه و سایر کارداران این بنگاه آراسته در خوبی و حسن جریان طبع مبذول داشته‌اند شایسته سپاس مخصوص است.

تهران مهر ماه ۱۳۱۷

مرحوم رشید یاسمی

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۷

## دیباچه مؤلف چاپ اول

قریب سی سال از زمان نشر کتاب من بنام «شاهنشاهی ساسانیان» میگذرد.

در این مدت بسی مواد تازه بدست آمده است، که نه تنها برای تحقیق و تتبع بیشتر در مباحث خاص تاریخ تمدن ساسانی، که موضوع آن کتاب بود، یعنی وضع مردم و دولت و دربار ساسانی مفید است، بلکه در مباحث دیگر نیز از قبیل صنعت و دیانت آن عصر مطالب گرانبهائی بدست میدهد. باین دلیل مصمم شدم بجای چاپ مجدد آن کتاب، که ناچار میبایستی تجدید نظر کلی در آن صورت میگرفت، بمطالعه تاریخ تمدن ساسانی از جمیع جهات بپردازم و آنرا تا حدی که ممکن است موافق ترتیب ادوار تاریخی بیان نمایم. این

طرح عاقبت بنگارش تاریخ عمومی ایران ساسانی منجر شد، که در آن تاریخ سیاسی آن عهد بمنزله‌ی چهارچوبی است، که درون آن زندگی مادی و معنوی- اوضاع و شرایط اجتماعی افکار دینی و آراء فلسفی- وضع صنایع و غیره به معرض نمایش درآمده است.

کیفیت سازمان اداری شاهنشاهی بالطبع ضمن شرح تأسیس این سلسله بیان گردید و شرح تحولاتی، که در این قسمت در طول عهد ساسانی رخ داده، بترتیب در مکان تاریخی خود قرار گرفت، از طرف دیگر برای اینکه کتاب خود را زنده‌تر و روشن‌تر کنم، اطلاعات و مطالب مربوط بهریک از مباحث تمدنی و اجتماعی را در فصلی آورده‌ام، که برای تفسیر و توضیح وقایع سیاسی با اوضاع عمومی موضوع



آن فصل مفید باشد. باین ترتیب وصف تشکیلات نظامی دوره اول عهد ساسانی در فصل پنجم قبل از بیان جنگ‌های ایران و روم صورت گرفته است و اطلاعات مربوط به محاکم و حقوق جنائی در فصل ششم به هنگام شرح آزار عیسویان و تعقیب آنان. تحقیقاتی راجع به مسائل خانواده و مالکیت آغاز فصل هفتم را تشکیل میدهد، که موضوع عمده‌اش «فتنه کمونیستی مزدک» است. وصف مختصری از پایتخت ایران را در آن عهد در فصل هشتم، که مخصوص شاهنشاهی خسرو اول است، قرار داده‌ام، چه در زمان سلطنت این شاهنشاه، که بانی انطاکیه جدید در جنب تیسفون و سلوکیه بود، پایتخت ایران به بسط و عظمت نهائی خود رسید. در همین فصل اطلاعاتی راجع به تشریفات دربار ذکر کرده‌ایم، زیرا بیشتر آنچه که مورخان ایرانی و عرب درباره این موضوع آورده‌اند، مربوط به دوره اخیر عهد ساسانی است، که با جلوس خسرو اول پس از فرونشاندن نهضت مزدک آغاز میشود. اما هرچه درباره شکوه و جلال دربار بوده، در فصلی آمده است، که مخصوص خسرو دوم معروف به پرویز است، زیرا هیچیک از شهریاران ساسانی طرایف و ظرائف و جمال و جلال درباری را بپایه این پادشاه نرسانیده‌اند.

نسبت به سیاست خارجی ایران راه اختصار را پیموده‌ام و شرح حوادث جنگی را بکمترین مقدار ضروری تقلیل داده‌ام. اما اگر قصه جنگ شاپور دوم را با رومیان از این قاعده مستثنی ساخته‌ام، از آن سبب است، که ما در آثار امیانوس مارسلینوس «۱» روایت بی‌نظیر مردی را در دست داریم، که خود شاهد عینی وقایع بوده و با استادی و مهارت، شاه بزرگ و لشگرهای او و صحنه‌های پر جنب‌وجوش آن جنگها را از نو در برابر دیدگان ما زنده و مجسم میکند.

در مطاوی این کتاب خوانندگان گاهی قطعاتی از کتاب قدیم من موسوم به «شاهنشاهی ساسانیان» می‌یابند، که یا عینا نقل گشته و یا در هنگام ضرورت مطالبی به آن افزوده شده و لغزشهای آن اصلاح گردیده است. در مواردی، که تغییر بزرگی

---

(۱)-Ammianus Marcelinus



در عقاید تاریخی من رخ داده است، در متن یا حواشی تصریح کرده‌ام. در اینجا بخصوص به تغییری که در عقاید من در باب مناسبات بین مرزبانان و پاذگسپانان و اسپاهبندان پس از انتشار مقاله آقای «اشتاین» «۱» رخ داده و درباره آن در ضمیمه دوم کتاب بحث خواهد شد، متوجه میکنم. اما باید اعتراف کنم که این مسائل هنوز بدرجه وضوحی، که باید، نرسیده است. شرحی، که راجع به تاریخ سلطنت کواذ اول و مزدکیان نوشته‌ام نگارش مجدد قسمت دوم رساله‌ایست در این باب که بنام «سلطنت کواذ اول و کمونیسم مزدکی» جداگانه انتشار داده‌ام. بسی نکات از بخش نخستین آن رساله بر آن افزوده‌ام.

در اینجا باید بگویم، که نسخه خطی این کتاب سه سال پیش آماده طبع بود ولی انتشار آن بعللی، که مربوط به من نبود، بتأخیر افتاد. در خلال این احوال ناگزیر شدم چندین‌بار در فصل چهارم، که راجع بمانویه است، دست ببرم، زیرا که چندین کتاب معتبر در این

خصوص در این مدت انتشار یافته است و از این گذشته متون مانوی، که اخیرا بزبان قبطی بدست آمده و هنوز جز قسمتی از آن در دسترس عامه قرار نگرفته است، ما را نوید، میدهد، که در آینده اطلاعات وسیعتری از این جنبش دینی حاصل کنیم.

برای اینکه این کتاب زیاد منفور نظر آن دسته از مورخانی که مستشرق نیستند نباشد، از استعمال الفبای «صوتی» «۲» احتراز جسته و برای ادای اصوات حروف مرکب از قبیل bh tch, dj, sh, zh, kh, th, gh, dh, را، که مانوس‌تر است، به کار برده‌ام. در این کتاب حروف صوتی فقط در چند کلمه و نام اوستائی پیش می‌آید و من در این مورد از شیوه کتابت دیرین اهل فن تبعیت کرده‌ام. املاء کلمات و نامهای پهلوی را بحروف لاتین کمی ساده‌تر کرده‌ام و تا جائیکه میسر بود، تلفظ مرسوم در اواخر عهد ساسانیان را مأخذ قرار داده‌ام. اما در خصوص نام پهلوی خدای بزرگ زردشتیان، من آنرا برسم اکثر مورخان اوهرمزد «۳» نوشته‌ام، که

---

(۱)- E .Stein

(۲)- Phonetiqua

(۳)- hrmazd



نیم عالمانه و نیم عامیانه است و گویا تلفظ عامیانه‌ی آن هرمزد «۱» بوده و بهمین شکل هم برای اسامی اشخاص بکار رفته است. از آنجا که اصوات (فونتیک) زبانهای ایرانی وسطی در دوره چهار صد ساله سلطنت ساسانیان تغییرات و تحولات بسیاری یافته است، البته نقل آنها بخط لاتین از خطا و خلل لااقل ظاهری محفوظ نتواند بود.

در نقل اسامی فارسی و عربی از خط عربی به خط لاتین حروف نقطه‌دار بکار برده‌ام، ولی خواننده میتواند آنها را بدون رعایت علامت‌های مذکور بخواند.

نامهای جغرافیایی معروف را بهمان صورت معمول فرانسوی آنها آورده‌ام.

در مورد نقل مطالبی از مصنفان شرقی، هرگاه ترجمه خوبی از آنها به زبان فرانسه موجود بود، من تابع آن ترجمه شده‌ام، مگر در مواردی، که برای بعض عبارات ترجمه صحیح‌تری را لازم شمرده‌ام. در نقل بعض مطالب از نامه تنسر ترجمه دارمستتر «۲» گاهی قائل به تغییر شده‌ام و این در نتیجه مقابله کتاب دارمستتر با متن چاپ جدیدی است، که «مینوی» انتشار داده است.

در باب آثار صنعتی از ذکر همه منابعی، که میتوان بآنها رجوع کرد، خودداری کرده‌ام. در کتاب ارزان قیمت و خوش قطع آقای زاره «۳» بنام «صنایع ایران قدیم» «۴» که محتوی تصاویر زیبائی از مهمترین آثار صنعتی ایران باستان است، کلیه اطلاعات لازم را میتوان یافت.

از آقای ژی استروپ «۵» که در مطالعه بعض متون عربی مساعدتهای گرانبهایی به من کرده است، تشکر میکنم و نیز از آکینیان نمازگزار دیر آباء مکی تاریست «۶» وین و کتابدار کتابخانه مکی تاریستها ممنون هستم، که یادداشت‌هایی در باب کتب و مورخان ارمنی برایم فرستاده‌اند.

همچنین از آقای «ف. زاره» سپاسگزارم، که اجازه نقل بعضی از تصاویر

---

(۱)-Hormizd

(۲)-Darmesteter

(۳)- Fr .Sarre

(۴)- Die Kunst ges alteu Perslten

(۵)- f .OstIup

(۶)- Mechitarist



کتاب خود را لطف کرده‌اند.

در خاتمه از اوقاف «راسک- اورستد» «۱»، که از تأسیسات دولتی دانمارک است، باید اظهار امتنان نمایم، که با مساعدت مالی خود، طبع این کتاب را تسهیل کرده است.

آرتور کریستنسن

---

(۱)- Rask -Orsted



## دیباچه چاپ دوم

چون چاپ اول کتاب «ایران در زمان ساسانیان» چند سال است نایاب شده، چاپ دوم آنرا بصورتی، که اکنون از نظر خوانندگان میگذرد، آماده کردم.

در این چاپ جدید کشفیات تازه مربوط بعهد ساسانی، که مهمترین آنها عبارت است از کتیبه کعبه زردشت و خرابه‌های شهر شاپور و کتیبه شاپور اول در آنجا، و نیز کتبی، که از سال ۱۹۳۶ تا کنون در باب مباحث مختلف تمدن ساسانی انتشار یافته، مورد توجه قرار گرفته است.

همچنین از انتقاداتی، که بر کتاب من نوشته شد، بخصوص مقالات آقایان بیلی «۱» در «نشریه مدرسه زبانهای شرقی» و مینورسکی «۲» در «مجله انجمن همایونی آسیائی» سال ۱۹۳۹، صفحات ۸- ۱۰۵ و اشتاین «۳» در جلد ۵۳ «موزئون «۴»» سال ۱۹۴۰، که هنگام قرائت نمونه‌های مطبعه در دسامبر ۱۹۴۳ بدست من رسید، استفاده شایان بردم.

اندکی پس از انتشار چاپ اول «ایران در زمان ساسانیان»، کتاب آقای نیبرگ «۵» در باب ادیان ایران قدیم بزبان سوئدی انتشار یافت و کمی بعد ترجمه آلمانی آن نیز توسط آقای شدر «۶» در دسترس عموم قرار گرفت. این کتاب، هرچند

---

(۱)- Baily

(۲)- Minorski

(۳)- E .Stein

(۴)- Museon

(۵)- Nyberg

(۶)- H .H .Schaeder



که درباره بعضی نکات آن گفتگو و بحث بسیار شده، حاوی نظریات تازه و بدیعی است و طرق جدیدی برای تحقیق و تتبع در ادیان ایران قدیم میگشاید.

من با توجه به عقاید آقای «نیبرگ» در نظر اجمالی خود در باب پایه‌های دین زردشتی، که بخش سوم مقدمه کتاب را تشکیل میدهد، دست برده و آنرا اصلاح کرده‌ام.

یادداشتها و مطالبی، که بر چاپ اول اضافه شده، در فصل‌های مربوط بخود قرار گرفته است.

بدینسان کتاب من اکنون با تغییراتی چند و اضافاتی بسیار دوباره انتشار میابد.

در خاتمه تشکرات قلبی خود را به اوقاف کارلسبرک «۱»، که با مساعدت مالی خود این چاپ جدید را میسر ساخت، تقدیم میدارم.

آرتور کریستنسن

---

(۱)- Carlsberg

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۴

## فهرست اختصارات

بطور کلی رجوع شود به بخش دوم از مقدمه کتاب حاضر، که مشتمل بر ذکر منابع عمده است. راجع بمنابع مربوط بکیش مانی فصل چهارم کتاب را ببینید.

اکینیان- نرسس اکینیان، الیزئوس و تاریخ او موسوم به جنگ ارمنستان (بزبان ارمنی و ترجمه خلاصه آن به آلمانی)، ۲ ج.

P. Nerses Akinian, Elisaus Vardapet und seineCeschic- Hte des armenischen Krieges, I- II, Wien 1932- 36.

آسمانی- آسمانی، کتابخانه شرقی کلمنتین واتیکان ۴ ج.

Assemani, Bibliotheca Orientalis Clementino- Vaticana, 1- 4, Rome 1719- 1728.

آثار- آثار ایران، نشریه سالیانه اداره باستان‌شناسی ایران، ج ۳- ۱.

.Athare- Iran, I- III, Paris 1936- 38

اردمان، آتشکده- اردمان، آتشکده ایرانی.

.K. L. Erdmann, Das iranische Feuerheiligtum, Leipzig 1941

آتشکده، ر ک اردمان.

اینوسترانتزف- مطالعات ساسانی، بزبان روسی، سن پترسبورگ ۱۹۰۹.

.Inostrantzev, Etudes sassanides



بارتلمه، حقوق ساسانی- بارتولمه، در باب حقوق ساسانی، دفتر ۱- ۴، گزارش آکادمی هیدلبرک.

Bartholomae, Zum sassanidischen Recht, I- V, Sitzung sberichte .der Heidelberger Akademie, 1918, 1923, 1923

بارتلمه، دادستان- بارتولمه، گفتار در باب یک کتاب حقوقی زمان، ساسانیان، گزارش آکادمی هیدلبرک.

Bartholomae, Uber ein sassanidisches Recht, sbuch, Sitzunds- .berichte der Heidelbeger Akademie, 1910

بارتلمه، زن- بارتلمه، زن در حقوق ساسانی.

Bartholomae, Die Frau im sassanidischen Recht, Heidelb erg. 1924

بارتلمه، فرهنگ- بارتولمه، فرهنگ ایران باستان.

.Bartholomdae. Altiranisches Worterbuch, Strassb. 1904

بولتن پاریس- بولتن انجمن زبانشناسی پاریس.

.Bulletin de la Societe de Linaguistique de Paris

بولتن شرقی- بولتن مدرسه مطالعات شرقی.

.Bulletin of theSchool of Orienal Studies

بیل- بیل، منابع بودائی در باب جهان مغرب، ۲ ج، چاپ لندن.

S. Beal, Budhist Records of the Western world, I- II. Lornon .1906

پایکولی، ر ک هرتسفلد.

پروکوپ- پروکوپیوس، جنگ ایران.De bello Persico

پوپ، ر ک تاریخ صنایع.

تاج، ر ک جاحظ.

تاریخ باستان، ر ک هرتسفلد.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۶

تاریخ صنایع- نظری به صنایع ایران، ناشر آرتور پوپ.

A Survey of Persian Art. ed. by Arthur Upham Pope, I- II. .London, New- York, 1938- 39

تاودایا، سورسخون- تاوادیا، سورسخون، نطق سر سفره بزبان فارسی میانه مجلد انستیتوی شرقی کاما، ۲۹ دسامبر ۱۹۳۵.

J. c. Tavadia. Sur Sakhvan, a Dinner Speech in Midlle Persian, J. Cama or. INST. 29. Dec. 1935.

تنبیه، ر ک مسعودی.

ثعالبی- ثعالبی، غرر اخبار ملوک الفرس، با ترجمه فرانسه آن از زوتن برک.

Histoire des rois des perses Par Al- Thaalibl, publ. et trad. par H. Zotenberg. Paris 1900.

جاحظ، تاج- جاحظ، کتاب التاج، چاپ قاهره ۱۹۱۴.

جغرافیون- مجموعه جغرافیون عرب، چاپ دخویه.

Bibliotheca Geographorum, ed de Goeje.

جنک ایران، ر ک پروکوپیوس.

دارمستتر، زند اوستا- زند اوستا، سالنامه موزه کیمه ۲۱- ۲۲ و ۲۴:

Darmesteter Le Zend Avesta, Annales du Musee Guimet, t, 21, 22, et 24.

دروازه، ر ک هرتسفلد.

دیولافوا- دیولافوا، صنایع ایران باستان.

Dieulafoy, L art antique de la Perse, Paris, 1884.

رتشتین- رتشتین، سلسله لحمیان حیره.

.G. Rothstein, Die Dynastie der Lahmiden in al- Hira Berlin 1899

رسالات آکادمی پروس- رسالات آکادمی علوم پروس.



.Abhandlungen der Prusischen Akademie der Wissensc haften

رسالات شرقی- رسالات در باب معرفت مشرق زمین.

.Abhaudlungen fur Kunde des Morgcnlandes

رستووتزف- رستووتزف، شهرهای کاروانی، ترجمه انگلیسی بقلم تالبت ریس.

M, Rostovtzeff, Caravan Cities (transl. by D. and T. Talbot Rice. .Oxford 1932

زاره، صنایع- زاره، صنایع ایران قدیم.

Fr. Sarre, Dia Kunst des alten Persien, Berlin 1910

زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته- زاره- هرتسفلد، حجاریها و نقوش برجسته ایران.

.Fr. Sarre und E. Hertzfeld, Iranische Felsenrliefs. Berlin 1910

زاره- هرتسفلد، سفر- زاره- هرتسفلد، سفر باستان‌شناسی در نواحی دجله و فرات، ج ۲.

Fr. Sarre und E. Hertzfeld, Arhaologischi Meise Euph ratund .Tigrisgebiet, II, BERLIN 1920

زند اوستا، ر ک دارمستتر.

سورسخون، ر ک تاوادیا.

شهر شاپور- کتیبه شاپور اول در شهر شاپور.

فلاندن (وکست)- فلاندن وکست، مسافرت بایران، تصاویر ج (۱) و (۲).

.E. Flandin et P. cost, Voyage en Perse, Planches I- II. Paris 1846

فقه اللغه- اساس فقه اللغه ایرانی؛ ناشر گیگرو کوهن.



Grundriss der Iranischen philologie, herausgegeben Von W. .Geiger und E, Kuhn, Strassb. 1895- 1901

فهرست- کتاب الفهرست، چاپ فلوگل، ج ۱ و ۲، لیپزیک ۷۲- ۱۷۱۸.

طبری- تاریخ طبری، چاپ دخویه، ۱.

طبری- نلدکه- نلدکه، تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان بروایت تاریخ طبری.

Th. Noldeke (Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der .Sassaniden. Aus dem arabischen Chronik des Tabari, Leyden 1879

کارنامگ- کارنامه ارتخشیر پاپکان، چاپ داراب دستور پشوتن سنجانا، بمبئی ۹۶- ۱۸۹۵-
کارنامه ارتخشیر پاپکان ترجمه نلدکه.

Geschichte des Artachshlri Papakan, ubersetzt von Th. Ooidecke, .Beitrage zur kunde der indogermanischen Spra- chen. IV

کعبه زردشت- کتیبه شاپور اول بر دیوار کعبه زردشت نقش رستم.

کریستنسن، ابرسام- کریستنسن، ابرسام و تنسر.

.Christensen. Abarsam et Tansar, Acta Orientalia'X, P. 43. sqq

بوذرجمهر- داستان بوذرجمهر حکیم.

.La legende du sage Buzurjmihr, ibid. Vli, P. 81 sqq

» «یادداشت- تتبعات راجع به قدیمترین دوران کیش زردشتی

Quelques noticet snr lcs plus anciennes periodes du

. zoroastrisme ,ibid .P .81 sqq«

«تتبعات زردشتی- تتبعات راجع به دین زردشتی در ایران قدیم.

Etudes sur le zoroastrisme de la Perse antique, Det

«

-Kongelige Danske Videnskabernes Selskabs historisk- filolo

.) giske Meddelelser, XV, 2) 1928

«دمونولوژی- درباره دمونولوژی ایرانی.

Essai sur la demonologie iranienne. D, Vid. Selsk. hist

. fil .Medd .XXVII ,I»

«شاهان- افعال و اقوال شاهان در روایات ایران قدیم.

-Les Gestes des rois dans Ies traditions de I Iran ant

»

.ique. Universite de Paris, Conferences Ratanbai Katrak, Paris 1936

«شاهنشاهی- شاهنشاهی ساسانیان.

-Empire des Sassanides, Det Kongelige Dnske Viden

»

skabernes. Selskabs Skrifter, 7. Rekke, historisk og filos- ofish
) Afdeling. I. I) Copenhague 1907

«کواذ- سلطنت کواذ اول و کمونیسم مزدکی.

Le rgne du roi- Kawadh I et Ie communisme mazdakite

»

Del Kongelige Videnskabernes Selskabs kistorisk- filolog- iske
.) Meddelelser, IX. 6) 1925

«کیانیان

.) Chrisensen, Les Kyanides, ibid XIX. 2) 1931

» گزارش آکادمی دانمارک- گزارشهای تاریخی و زبان‌شناسی آکادمی پادشاهی علوم و ادبیات دانمارک.

Det Kongelige Danske Videnskabernes Selskabs histo- risk- .fiologishe Meddelelser

گزارش آکادمی پروس- گزارش جلسات آکادمی علوم پروس.

.Sitzungsberichte der Preusischen Akadmic der Wiss- enschaften

گزارش باستان، ر ک هرتسفلد.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۰

لابور- مسیحیت در ایران در زمان سلطنت سلسله ساسانی.

J- Labourt, Le christianisme dans Pempire perse sous la dynastie .sassanide. Paris 1904

لانگلوا- مجموعه مورخان قدیم و جدید ارمنستان، که توسط لانگلوا منتشر شده است. ۲ ج.

Collection des historiens anciens et modernes I Armenie publie, .qar V. Ianglois, I- II. Paris 1867- 69

مارکوارت، ایرانشهر بروایت جغرافیای موسی خورنی.

J. Marquart, Eranshahr nach Geogra Phie des Ps Moses Xorenaci. Berlin 1901) Abhandlungen der Kon. Gesellschaft der Wissenschaften zu Gottingen, phil- hist. Klasse, Neue Folge, III, .) No. 2

متون پهلوی، ر ک و ست.

مجله انجمن آمریکائی- مجله انجمن شرقی آمریکا.

.Journal of the American Oriental Society

مجله انجمن بنگاله- مجله انجمن پادشاهی آسیائی بنگاله.

.Journal of the Royai Asiatic Soliety of Bengal

مجله انجمن پادشاهی- مجله انجمن پادشاهی آسیایی.

.Journal of the Royal Asiatic Society

مجله آسیائی .Journal asia tique

مجله تاریخ ادیان.Revue de I histoire des religions .

مجله شرقی آلمان- مجله انجمن شرقی آلمان.

Zeitschrift der Deutschen Morgen Iandischen- Gesellschaft

مجله شرقی وین- مجله شرق‌شناسی وین.

.Wiener Zeitschrift fur die Kunde des Mergenlandes

مجله کاما- مجله انستیتوی شرقی کاما.

.Journal of the K. R. Cama Oriental Institute

مجله هند و ایران- مجله هندشناسی و ایران‌شناسی.

.Zeitschrift fur Indologie und Iranistik

مردان، ر ک ویکاندر.

مروج، ر ک مسعودی.

مسعودی، تنبیه- مجموعه جغرافیون عرب، قسمت ۸ (کتاب التنبیه)، و نیز ترجمه این کتاب بفرانسه از «کارادوو».

Bibliotheca Geographorum Arabicorum, VIII) kitabu, t- tanbih (. I, ugd. Bat. 1896- Macoudi, Le livre de I avertiss- ement et de la .revision, trad. Par Carra de Vaux, Paris 1896

مسعودی، مروج- مسعودی، مروج الذهب، متن عربی و ترجمه آن بفرانسه توسط باربیه دومینار و پاوه دوکورتی.

Macoudi, Les prairier d, nr) Murudlu,- dahab (, texte et traduction, par C. Barbier de Meynard et Pavet de Courte ille, I- IX, Paris .1861- 77

مطالعات ساسانی، ر ک اینوسترانتزف.

مقالات بتسن برگر- مقالات بتسن برگر در باب علم السنه هندوژرمی.

Bezzenbergers Beisrage zur Kunde der indogeimanischen .Sqrachen

مورگان- دومورگان، مأموریت علمی در ایران، تحقیقات باستان‌شناسی.

J. de Morgan, Mission scientifique en Perse, Rechrches .archeologiques, Paris 1900- 1911

مینو خرد- دادستان ی مینوگ ی خرذ، کتاب پهلوی، رجوع شود به بخش دوم مقدمه کتاب حاضر.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۲

نریمان- نریمان، تأثیر ایران در ادبیات عرب چاپ بمبئی.

G. K. Nariman, Iranian Influence on Moslem Literature Bombay .1918

نلدکه، برزویه- مقدمه برزویه از کتاب کلیله و دمنه، ترجمه آلمانی و تفسیر از نلدکه.

Burzoess Einleitung zu dem Buche Kalila Wa Dimna, ubersetzt und erlautert von Tk, Noleeke. Strassb. 1912) Schrifteu der .) wissenschaftlich en Gesellschaft in Strassburg. 12. Heft

نلدکه، طبری- نلدکه، تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان بروایت تاریخ طبری چاپ لندن ۱۸۷۹. هرجا به حواشی و ضمائم این کتاب استناد شده، «نلدکه، طبری» ذکر شده و هرجا مراد متن طبری بوده، با «طبری، نلدکه مشخص گردیده است.

Th. Noldeke, Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der .Sasaniden. Aus der arabischen Chronik des Tabri, Leyden 1879

نیبرگ، دین- نیبرک، ادیان ایران قدیم (بزبان سوئدی) و ترجمه آلمانی آن از شدر.

H. S. Nyberg, Die Religionen des alten Iran. Deutsch Von H. H. .Schaeder. Leipzig, 1938

نهایة- نهایة الارب فی اخبار الفرس و العرب (برون: در مجله انجمن پادشاهی، سال ۱۹۰۰، ص ۱۹۵ و بعد).

وست- متون پهلوی، ترجمه انگلیسی از وست، ۵- ۱، کتب مقدس مشرق زمین، ج ۵- ۱۸- ۲۴- ۳۷- ۴۷.

Pahlavi Texts translated by E. W. West, I- V'Sacred



.Books of the East, tt 5, 18, 24, 37, 47

ویکاندر- اشتیگ ویکاندر، اجتماع مردان آریایی.

.Stig Wikander, Derarische Mannerbund, Lund 1938

هرتسفلد، پایکولی، بنای یادبود و کتیبه‌هائی از اوایل دوره ساسانی، ۲ ج.

Hertzfeld, Paikuli, Monument and Inscriptions of the Early History .of Sasanian Empire, I- II, Berlin 1924

هرتسفلد، تاریخ باستان- هرتسفلد، تاریخ باستان‌شناسی ایران.

.Herizfeld, Archasological History ot Iran. London 1935

هرتسفلد، گزارش باستان- هرتسفلد، گزارشهای باستان‌شناسی از ایران، ج (۱) تا (۱۰).

Hertzfeld, Arohaologische Mitteilungen aus Iran. I- X. Berlin
.1920- 38

هرتسفلد، دروازه- هرتسفلد، دروازه آسیا، چاپ برلن ۱۹۲۰.

.Hertzfeld, Am- Tore von Asien, Berlin 1920

هومان- هوفمان، منتخباتی از کتاب سریانی اعمال شهدای ایران.

G. Hoffmann, Auszuge aus syrischen Akten persischer Martyrer, Leipzig 1880) Abhandlungen fur Kunde des Mor genlandes, VII. 3
.)

هیون تسیانک، ر ك بیل.

یادداشتهای بنگاله- یادداشتهای انجمن آسیائی بنگاله.

.Memoirs of the Asiatic Soeiety of Bengal

یادداشتهای زبانشناسی- یادداشتهای انجمن زبانشناسی پاریس.

.Mmoires de la Socit de Linguistique de Paris



یادنامه- یادنامه مودی.

.Dr. Modi Memorial Volume, Bombay 1930

یوستی- یوستی، نام نامه ایرانی.

Juusti, Iranisches Namenduch, Marburg 1895

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۵

مقدمه

بخش اول شمه‌ای از تمدن ایران قبل از ظهور ساسانیان

۱- تشکیلات اجتماعی و سیاسی دولت اشکانی

از زمان بسیار قدیم ایرانیان جامعه‌ی دودمانی تشکیل داده بودند، که از حیث تقسیمات ارضی مبتنی بر چهار قسمت بود، از اینقرار: خانه (نمان «۱» مان)- ده (ویس «۲»)- طایفه (زنتو «۳»- زند)- کشور (دهیو «۴»). قوم ایرانی خود را

---

(۱)-Nmana

(۲)-Vis

(۳)-Zantu

(۴)-Dahku در کاتاها این چهار واحد را چنین نوشته‌اند: دمان-Demana - ویس-vis - شویثر-Skoithra - دهیو-dahyu (میه-Meillet. A، سه کنفرانس در باب گاثاهای اوستا. پاریس ۱۹۲۵، ص ۳۲)، و اعضای آنها طبق بنونیست Bevenist. E چنین ذکر شده خوئیتو Xvaetu -. ورزنا vreyena -، ائیری‌من. airyaman، (دهیو-) زیرا این دو دسته اسامی ظاهرا مربوط بیک سنخ تقسیمات ارضی و اجتماعی بوده است. (بنونیست طبقات اجتماعی بنابر روایت اوستایی، مجله آسیائی ۱۹۲۲، ص ۱۲۴ و ما بعد).

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۶

آریا مینامید و اصطلاح نژادی و جغرافیائی ایران (با یاء مجهول)، ایران کنونی مشتق از آن است.

در ایران غربی اساس و قاعده دودمانی جامعه تا حدی در زیر قشری که از تمدن بابلی اخذ و اقتباس شده بود، پنهان بود. شاهنشاهی هخامنشیان دنباله سلطنت‌های آشور و بابل و عیلام بشمار میرفت. روش دستگاه سیاسی این سلسله همان بود، که پادشاهان بابل و ماد داشتند و بعد در نتیجه کاردانی و کفایت و تدبیر سیاسی کوروش و داریوش بکمال رسید. اما تشکیلات دودمانی معذلک از میان نرفته و در سرزمین مادها و نیز در پارس باقی بود. آثاری از آن در کتیبه مزار داریوش در نقش رستم پیداست، که در آن داریوش خود را از حیث نسب پسر ویشتاسب و از لحاظ دودمانی هخامنشی و از جهۀ طایفه پارسی و از حیث ملت آریایی مینامد «۱».

ایران هخامنشی هفت دودمان ممتاز داشت، که یکی از آنها نژاد سلطنتی بود.

هرودت بخطا رفته است، که امتیازات این دودمانها را اجر شرکت آنها در قتل گئومات (بردیای دروغی) «۲»، میداند.

علاوه بر این حلقه از بزرگان نسبی در شاهنشاهی هخامنشی یک سلسله از گماردگان (گمارده- گماشته یعنی مقطع و تیولدار) نیز وجود داشتند. مثلا در آسیای صغیر خاندانهای کهنی از امر تحت ریاست و فرمان شاهنشاه سلطنت میکردند، ولی «شهربانان» در کار آنها نظارت مؤثری داشتند. از این گذشته شهنشاه گاهی گماردگان جدیدی ایجاد میکرد و بعضی از املاک خویش را بصورت موروثی با امتیازاتی بتملک آنان میداد. قدرت دودمانهای بزرگ در این عهد دیگر منحصرا بدهکده‌های کوچکی (ویس)، در پارس که از آن برخاسته بودند،

(۱)- ر ك: گزارشی که اندراس F .C .Andreas به سیزدهمین کنگره مستشرقین داده است، ص ۹۶.

(۲)- Pseudo -Smerdes

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۷

نیز مربوط بود. کسانی هم، که بدودمانهای بزرگ منسوب نبودند، از پارسی و مادی و حتی یونانیان تبعید شده از وطن، ممکن بود در اثر عطای شاهنشاه صاحب اراضی و عنوان «امارت» شوند. روابط این تیولداران با شهربانان برای ما چندان واضح نیست. همینقدر معلوم است، که کمابیش امتیازاتی داشته‌اند و ظاهرا گاهی از حق مصونیت بهره‌مند بوده‌اند، چنانکه میتوانسته‌اند مالیات رعایای خویش را پس از وصول بخود اختصاص دهند. «۱»

این بود منشاء ملوك الطوایف در ایران، اما این ترتیب هنوز در زمان هخامنشیان بسط و توسعه چندانی نیافته بود. اسکندر و سلوکیها، که وراث سیاست هخامنشی بشمار میایند. تغییری در اصول و اساس تشکیلات داریوش بزرگ ندادند.

وقتی هم که اشکانیان بیاری و معاضدت بزرگانی، که مانند خود آنها از قوم ایرانی شمالی داه «۲» بودند، با سربازگیری و لشکرکشی نخست بر ولایت پارت چیره شده و پس از آن به تسخیر سراسر ایران پرداختند و دولت ایرانی جدیدی تشکیل دادند، باز اصول و سنن سیاسی عهد هخامنشی را حفظ کردند و شیوه هخامنشیان در مملکت‌داری متروك نشد. اما با وجود این دولت «پارت» دارای صفت خاصی است. بوسیله اشکانیان قدرت سلطنت از مغرب ایران بشمال این کشور انتقال یافت و مردم آنجا صفات ایرانی را پاکتر نگاهداشته بودند. بنابراین دولت اشکانی، با وجود رنگ یونانی که داشت، از حیث ایرانیت پاکتر از دولت هخامنشی بود.

قریب دو قرن پایتخت شاهان اشکانی شهر صد دروازه «۳» واقع در ولایت پارت بود، تا اینکه تحولات تاریخی آنان را مجبور کرد، که پایتخت خود را به تیسفون در کنار

---

(۱)- ر ک میر، تاریخ عهد قدیم Ed .Meyer ,Geschichte des Altertums ج ۳، ص ۶۲- ۶۱ و کریستنسن، ایرانیان (مجموعه علم باستان‌شناسی)

Alth. Chrtstenp, Die Iranier) Handbuch der Altertumswiss-
) enschaft, III, I, 3

(۲)- Daha

(۳)- Heatompylos



دجله انتقال دهند. با تسلط ایرانیان شمالی بر سراسر کشور تشکیلات دودمانی قدیم هم جانی تازه گرفت. «تصور تسلسل دودمانی جامعه» تا قرون متمادی در جامعه زردشتی، حتی پس از انقراض ساسانیان حفظ شد در کتب پهلوی مکرر ذکر «فرماندهان» چهارگانه رفته است از اینقرار: رئیس خانه- رئیس ده- رئیس طایفه- رئیس کشور. در قطعاتی از متون مانوی، که در تورفان بدست آمده است، همین طبقه‌بندی کهن دیده میشود با این تفاوت، که در متون مزبور آنرا درباره موجودات ملکوتی بکار برده‌اند «۱» اما در حقیقت مدتی بود، که از چهار فرماندهی سابق الذکر دو فرماندهی اعلی و اخیر از میان رفته و دولت جانشین آنها شده بود و وظایف رئیس طایفه و رئیس کشور را انجام میداد. از زمان بسیار قدیم، رئیس طایفه و رئیس کشور بعنوان اجزاء لازم دستگاه تشکیلات دودمانی وجود داشتند، ولی وظیفه و اختیارات آنها، درست معلوم نبود و دستخوش تغییرات میشد. بهرحال این دو رئیس در برابر

قدرت محلی، که در دست رؤسای دوره‌ها متمرکز بود، مقام قابل اعتنائی نداشتند مگر بطور استثناء در تشکیل مملکت مقام رئیس کشور را شاهنشاه خود بعهده گرفته، چنانکه سلاطین هخامنشی خود را در کتیبه‌های خویش خشایشی‌ی دهیو نام «۲» یعنی «شاه ممالک» خوانده‌اند و شهربانان که نماینده شاهنشاه بودند، جانشین رؤسای طایفه شدند. این ترتیب عینا در زمان اشکانیان هم باقی ماند، زیرا که تشکیلات هخامنشیان در این قسمت چنان استوار بود، که انقلابات روزگار نتوانست در ارکان آن رخنه‌ای پدید آورد. اما دو رتبه سفلای دستگاه تشکیلات دودمانی، که محکمتر از دو رتبه اعلی بودند، یعنی خانواده و رئیس آن (مانبذ) و دودمان و رئیس آن (ویس‌بذ). برجای خود باقی ماندند اشکانیان و رجالی که از آغاز کار با آنها یار شدند و بعد هم چشم و چراغ دولت پارت بشمار آمدند عینا مانند داریوش و (۱)-Hcatompylos

---

(۱)- قطعات M.۴۷۲ M.۳۷۴

(۲)-Khshayathia dahyunam



یارانش همه از رؤسای دوده‌های بزرگ بودند. دوره تکرار میکنیم که رؤسای دوده‌ها طبقه اعلای جامعه اشرافی را تشکیل میدادند، که اقتدارش مبتنی بر تملک اراضی موروثه بود. بنابراین مقدمات، همینکه دولت پارت بوجود آمد، اساس ملوک الطوایفی بر این اساس بسط و توسعه کامل یافت.

عده خاندانهای بزرگی، که در دوره اشکانیان مقام اول را داشتند، ظاهرا هفت بود «۱». از میان آنها دو خاندان بعد از دودمان شاهی صاحب قدرت محسوب شدند: یکی خاندان سورن «۲» و دیگر خانواده قارن «۳». شغل موروث سورنها تاجگذاری سلاطین بود. این عدد هفت گویا یادگاری از سنن عهد هخامنشی است.

در این طبقه، یعنی نزد ویس‌بذان، مرکز ثقل دولت قرار داشت، که گماردگان (تیولداران) بزرگ و معتبر شاهنشاه بشمار میآمدند و اتباع خود را برای جنگ با دشمنان شاه و گاهی نیز برای درافتادن با خود او مسلح میساختند. مثلا سورن ده هزار سوار، که «همه از بندگان او بودند، بجنگ کراسوس برد» «۴». از این مطلب چنین برمیآید، که در آنوقت کشاورزانی، که موظف بخدمت جنگی بودند، در تحت تسلط صاحبان مقتدر تیول و اقطاعات بنوعی بندگی دچار بودند. اما در این طبقه بزرگان و طبقه کشاورزان یک صنف دیگر از اصیلزادگان و اساوره «۵» موجود بود،

---

(۱)- بنابر روایت اوناپیوس Eunapius) چاپ دیندورف Dindorf، ص ۲۲۲)، ارشک را هفت مرد بتخت نشاندند.

(۲)- Suren

(۳)- Karin سورنی که کراسوس را مغلوب کرد، معروف است. تاسی‌توس در وقایع سال ۳۲ میلادی یکی دیگر از رجال را بهمین نام اسم میبرد (سالنامه‌ها، کتاب ۶، بند ۴۲، مقایسه شود با هرتسفلد گزارش باستان، ج ۴، ص ۷۰ و بعد). شخصی بنام قارن در سال ۵۰ میلادی در جنگهای گودرز و مهرداد وارد بوده و اهمیت داشته است. (تاسی‌توس، کتاب ۱۲، بند ۱۲؛ هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۶، ص ۶۴ و بعد).

(۴)- پلوتارخس، کتاب کراسوس، بند ۲۱ و نیز مقایسه شود با یوستی‌نوس، کتاب ۴۱، بند ۲.

(۵)- پارتها لشگری قریب پانزده هزار. نفر بمقاتله انتوان بردن، که چهارصد تن از آنها مردمان آزاد بودند یوستی‌نوس، کتاب ۴۱، بند ۲).

که آنها را اعیان درجه دوم باید خواند. این اعیان مقداری زمین مالک بودند و ظاهرا مقصود از مانبذان همین طبقه متوسط بوده است. شباهتی، که میان این اوضاع و ترتیب ملوک الطوایفی اروپا در قرون وسطی دیده میشود، غالبا مورخان را متعجب کرده است. چه در جامعه ملوک الطوایف ایران و چه در اروپا این نکته مسلم است، که رابطه تیولداران بزرگ با رعایای خود خیلی محکمتر از رابطه‌ای بوده است، که شاهنشاه، که اعظم تیولداران بود، با تیولداران بزرگ داشته است. در این عهد مقام مرکز سلطنت کاملا تابع طرز ملوک-الطوایفی نبود و حق انحصاری خاندان اشکانی محسوب میشد، با این قید که لزوما سلطنت از پدر به پسر نمیرسید. پس از مرگ پادشاه بزرگان جانشین او را بدلخواه خود معین میکردند، و اگر اختلافی میافتاد، شمشیر در میانه حکم میشد. هر طایفه یکی از شاهزادگان اشکانی را اختیار کرده، برای رسانیدن او بمقام شاهنشاهی مجاهده مینمود.

درست معلوم نیست، که حکام ایالات چه ارتباطی با تیول و اقطاعات داشته‌اند.

احتمال میتوان داد، که تیولداران بزرگ غالبا بحکومت آن ایالاتی منصوب میشده‌اند که خود در آنجا دارای آب و خاک بوده‌اند «۱». در هر حال حکومت‌های ولایات به افراد شش خاندان ممتاز و دودمان سلطنتی اختصاص داشته است. برای سنجش این حکام عهد اشکانی با شهربانان دوره هخامنشی گوئیم، که قلمرو حکام اشکانی خیلی کمتر از ساتراپی‌های هخامنشی بوده، ولی قدرت و استقلال حکام نسبت به شهربانان

---

(۱)- شاید این تصادف و اتفاق صرف نبود، که ایالت پارت (یعنی سرزمینی، که منطبق با حوزه شهربان‌نشین هخامنشی بهمین نام است)، که نخستین مرکز اقتدار سلسله اشکانی بشمار میآمد، در آنزمان بیش از سایر قطعات ایران پاره‌پاره شده بود. بنابر قول ایزیدور خارا کسی این ساتراپی به شش بخش تقسیم شده و شش حکومت داشت. یکی از آنها هیرکانی بود، که ظاهرا تیول موروث خاندان گیو بشمار میآمد، که یکی از فرزندان یا نوادگانش بنام

گودرز بسلطنت رسید. این گیو ظاهرا منسوب بیکی از بیوتات درجه اول مملکت بود. ر ک هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۴، ص ۵۸.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۱

بیشتر بوده است. چنین بنظر میرسد، که نه تنها ولاتی، که از تخمه شاهی انتخاب میشدند، عنوان شاه داشتند- چنانکه همیشه در ایران مرسوم بود- بلکه هر یک از ایالات هیجده‌گانه اشکانی را یک «پادشاهی» میخواندند. «۱» پس عجب نیست، که مورخان عرب دوره بین اسکندر و ساسانیان را عهد «ملوك الطوايف» خوانده‌اند و این کلمه ترجمه از لغت «کذگ خوذای» «۲» پهلوی است، که بمعنی صاحب‌خانه یا والی می‌آمده است.

قدرت سیاسی تیولداران بزرگ در شورای اشرافی تجلی میکرد، که حدودی باختیارات شاهنشاه میگذاشت. یوستی‌نوس این مجلس شورای را «سنا» خوانده است «۳» و ما میدانیم، که سرداران و حکام از میان اعضاء این مجالس انتخاب میشده‌اند «۴» بنابراین حکومت و سرداری شغل موروث نبوده است. اعضاء سنا خود را خویشاوندان شاهنشاه میخوانده‌اند و همه از خاندان سلطنت یا از افراد شش دودمان ممتاز دیگر بوده‌اند، زیرا که در میان سرداران پارتی بسیاری سورن و قارن «۵» نام داشته‌اند و نیز معلوم است، که این دو خانواده خود را از حیث نسب همدوش دودمان سلطنتی می‌شمرده‌اند. همچنین قراینی در دست است، که انجمن دیگری هم بر پای بوده و آن را مجمع «دانایان و مغان» میتوان نامید. سلاطین اشکانی رأی آنان را در امور محل اعتناء قرار میداده‌اند و ظاهرا در حوادث مهمه بوسیله فتوای دینی مداخلاتی

---

(۱)- پلینیوس تاریخ طبیعی Naturalis Historiac) کتاب ۶، فصل ۲۶).

(۲)- این اصطلاح در بندهش ایرانی (چاپ انکلساریا ص ۲۱۴) و کارنامگ دیده میشود؛ ر ك کتاب بارتلمه راجع به لهجه‌های ایرانی متوسط-

) Zur Kunde der mittel iranischen Mundrten (

ج ۳، ص ۳۵،

(۳)- کتاب ۴۲؛ بند ۴، فقره ۱.

(۴)- استرابو، کتاب ۱۱، فصل ۹؛ یوستی‌نوس. کتاب ۴۱، بند ۲، فقره ۲،

(۵)- استرابو، کتاب ۱۱، فصل ۹.



مینموده‌اند «۱». لکن چنین مینماید، که نفوذ این انجمن چندان قوتی نداشته و هرگز شنیده نشده است، که مجمع «دانایان و مغان» در سرنوشت سلطنت اشکانی تأثیری کرده باشند. قدرت آن فقط مشورتی بوده است برخلاف «مجلس سنا» که در کشور قوه حقیقی محسوب میشده است.

عده قلیلی از اشراف درجه اول، که عضو مجلس سنا بودند، حق اشتغال همه مقامات مهمه مثل مشاغل درباری و سایر کارهای عمومی را بخود اختصاص داده بودند.

از این‌جا معلوم میشود، که نجبا و ملوك الطوایف در عین حال حائز مقامات درباری و قضائی نیز بوده‌اند. اطلاعات قلیلی، که راجع به تأسیسات و تشکیلات دولت پارت از منابع یونانی و رومی بدست میآید، با مطالبی، که مورخان ارمنی راجع به تشکیلات مملکت خود نقل کرده‌اند، تکمیل میشود. چون ارمنستان از سنه ۶۶ بعد از میلاد تحت تسلط شاخه‌ای از شجره سلاطین اشکانی قرار گرفت، از اینرو تشکیلات حکومت پارت در آن استقرار یافت. موسی خورنی این تغییرات را، که بفرمان اولین پادشاه اشکانی ارمنستان موسوم به ولرشک «۲» رخ داده، به طریق جالب توجهی نقل کرده است.

این پادشاه نخست بترتیب و تنظیم دودمان سلطنتی پرداخت. رئیس خانواده باگراتونی، که مورخین او را از نژاد یهود دانسته‌اند، رسما بریاست دودمان نصب

---

(۱)- استرابو گوید: انتخاب شاهنشاه همیشه در این دو انجمن صورت میگرفت.

بعقیده من مفهوم آن اینست، که اول «شورای خویشاوندان» ( «سنا») پادشاه را معین میکرده و بعد این انتخاب در انجمن دانایان و مغان تأیید میگردیده است.

(۲)- ولرشک Valarshak صورت ارمنی ولاگاز Volagase است با پساوند «ا ک». در واقع مؤسس سلسله اشکانی ارمنستان تیریدات برادر ولاگاز اول شاهنشاه پارت بوده است. تیریدات را در سال ۶۶ میلادی نرون امپراطور روم رسما بپادشاهی ارمنستان شناخت (نگاه کنید: مارکوارت، مجله انجمن شرقی آلمان، ج ۴۹، ص ۶۴۹). تاریخ موسی خورنی بوسیله لانگلوا بزبان فرانسه ترجمه و در مجموعه مورخان ارمنستان طبع و نشر شده است (ج ۲، ص ۸۲ بعد).



شد و حق نهادن تاج بر سر پادشاه «۱» و فرماندهی سواره‌نظام یافت و این دو مقام در خانواده او موروثی شد. و نیز از حقوق او این بود، که میتوانست دیهیمی با سه رشته مروارید بدون طلا و جواهر دیگر در موقع ورود بدربار یا اطاق شاهی بر سر گذارد.

ولرشک رئیس طایفه ممتاز دیگری را عهده‌دار نصب جواهرات سلطنتی بر لباس پادشاه قرار داد. طایفه ممتاز دیگری هم بود، که مستحفظین خاصه پادشاه، از آن اختیار میشدند. سایر مقامات از قبیل میرشکاری پادشاه و مباشرت انبار گندم و ریاست تشریفات و امانت خلوت و ریاست ساقیان و اداره امور قربانی و شغل بازداری و نگاهبانی اقامتگاه تابستانی و نگهداشتن رایت و علم در پیشاپیش پادشاه در روز جنگ، بافراد خانواده‌های دیگر تفویض

شد. چنین پیداست، که همه این طوایف و خانواده‌ها، در آنموقع از دودمان‌های درجه اول نبوده‌اند و ولرشک آنها را باین مقامات رسانید. زیرا که موسی صریحا گوید، که رئیس ساقیان پادشاه بدرجه حکمرانی نخرر «۲» رسید و متصدی حفظ اقامتگاه تابستانی «مانند اعضاء خانواده سلطنتی» شرف یافت.

ولرشک پس از آنکه دربار خویش را باین ترتیب منظم کرد، حکومتها و اقطاعات وسیع ببزرگان دولت عطا نمود. موسی و دیگر مورخان ارمنی در استعمال کلمات «امارت» (اقطاع) و «حکومت» (ایالت) دچار اشتباه بزرگ شده و یکی را بجای دیگری بکار برده‌اند. موسی مثلا میگوید ولرشک به گبل «۳» (مباشر انبار گندم) و ابل «۴» (رئیس تشریفات و رئیس خلوت) قرائی بخشید، که بنام آن موسوم گردیده است

---

(۱)- این امتیاز در ایران اشکانی مختص خاندان سورن بوده است.

(۲)- نخرر Nakharar شکل ارمنی یک عنوان ایرانی است، که ما در ایران ساسانی آنرا بصورت نخوذار Nakhvadhar باز می‌یابیم. (آمیانوس مارسلینوس، کتاب ۱۴، بند ۳، آنرا نهودارس Nohodares نوشته و بغلط اسم خاص پنداشته است).

عنوان دیگری که از همین ریشه است نخوارگ Nakhvaragh میباشد (بلهجه شمال غربی)، که بصورت نخویر Nakhver و نخویرگ Nakhveragh )در لهجه جنوب غربی) نیز آمده است. ر ک بنونیست در مجله مطالعات ارمنی، ج ۹، ص ۷- ۶.

(۳)-Gabal

(۴)-Adel

و بعد گوید حکومت گبلئان و ابلئان «۱» همین است. شکی نیست، که در اینجا کلمه «حکومت» (فخروتیون «۲» بجای «امارت» (اقطاع) بکار رفته است. موسی در ضمن شمردن «امارت» و «اقطاعاتی» (نهیتزتیون) «۳»، که ولرشک ببزرگان ارمنی تفویض کرد، گوید، که خاندان گوچر والی (بدیشخ) شمال شدند، ولی این «ایالت» را «اقطاع» (نهپتوتیون) مینامد «۴». باری نمونه این اشتباه و اختلاط مورخان بسیار است و به هیچ طریق نمیتوان آنرا توجیه کرد، مگر آنکه فرض کنیم که بعضی از حکومتهای ارمنستان موروثی بوده و رفته‌رفته بصورت «امارت» درآمده است و از این حیث ارمنستان از ایران پیش‌تر افتاده است «۵». ظاهرا بدیشخ عنوان چهار مرزبانی بوده، که ولایات چهارگانه سرحدی را، که در چهار جهت کشور واقع بوده، حراست میکرده‌اند «۶». معمولا هر کس باین مقام میرسید، اقطاعات بزرگ در آن ناحیه باو عطا میشد. بنابر نوشته‌های موسی، مقام بدیشخ بزرگ قسمت جنوب غربی ارمنستان به شرشن «۷» از خانواده سنصر «۸» داده شد و این شخص علاوه بر مقام مزبور مالک

---

(۱)- لانگلوا، ج ۲، ص ۸۳.

(۲)-nahhararut'iun

(۳)-nahapetut'iun

(۴)- ایضا، ص ۸۴ نهپتNahapet و نخرر حاکی از دو منصب مختلف است.

ر ک بنونیست، ص ۷.

(۵)- بعقیده ماکلرMacler )چهار کنفرانس راجع بارمنستان، پاریس ۱۹۳۲) در ارمنستان وضع ملوک الطوایف در واقع وجود نداشت و در آنجا آیین تیولداری مرسوم نبود. آنچه که بعقیده او در تاریخ ارمنستان واقعیت دارد، خاندانهای بزرگ و رؤسای اعظم طوایف است و کار عمده پادشاهان ارمنی هم ایجاد توافق و راه آمدن با اینان بوده است.

(۶)- در باب بدیشخ‌های ارمنستان ر ک مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۶۵ و بعد.

بعقیده مارکوارت ایجاد بدیشخ‌های چهارگانه از کارهای تیگران بزرگ است.

(۷)-Sharashan

(۸)-Sanasar

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۵

شهرستان ارزن «۱» و مضافات آن و کوهستان توروس «۲» و سرتاسر کوئله‌سیری «۳» شد.

از اینکه در تاریخ ساسانیان کلمه بدیشخ بصورت بذخش «۴» دیده میشود، چنین استنباط مینمائیم که منشاء این عنوان ایران بوده و ارمنستان آنرا از تشکیلات اشکانی اقتباس کرده است. بعلاوه در ایران تقسیم ولایات سرحدی بچهار مرزبانی بوده است «۵».

کارهای دیگر هم راجع بامور دربار و دولت به ولرشک نسبت میدهند. وی قشون را بچندین طبقه تقسیم کرد و ساعات بار و تشکیل شوراها و مواقع تفریح را در دربار معین کرد. دو خبرگزار نصب کرد، یکی مأموریت داشت، که شاه را کتبا از کارهای نیکی، که باید انجام دهد، آگاه سازد و دیگری یادآوری کند، که کشیدن انتقام را بخاطر داشته باشد و نیز شخص نخستین موظف بود، که مواظبت کند مبادا پادشاه در حال غضب فرمانی خارج از عدالت صادر نماید و در هر وقت بایستی شاه را بعدالت و نوع دوستی راهبری کند «۶».
ولرشک قضاتی در شهرها و دهات برگماشت و «شهرنشینان را فرمان داد تا رتبه‌ای فوق رتبه روستائیان بگیرند و روستائیان را امر کرد، حرمت شهرنشینان را نگاهدارند و اینان را فرمود، که بروستائیان کبر و غرور نفروشند» «۷». باری تمام این تأسیسات و مقررات ارمنستان بدون شبهه تقلید از ایران بوده است.

فوستوس «۸» طریقه‌ای را که ارشک (اواسط قرن چهارم میلادی)، پس از دوره

(۱)- Arzn

(۲)- Taurus

(۳)- Cole -syrie

(۴)- bidhakhsh

(۵)- کتیبه پایکولی (هرتسفلد، پایکولی، ص ۱۵۶- ۱۵۵).

(۶)- ر ک فصل دوم این ترجمه.

(۷)- ر ک نهایهٔ الارب (برون، مجله پادشاهی، ۱۹۰۰، ص ۲۳۲) که گوید، بخسرو اول فرمود وزراء خود را، که اگر حکمی برخلاف انصاف صادر کنم، دخالت کنید و نگذارید.

(۸)- لانگلوا، ج ۱، ص ۲۳۶.



پرآشوب سابق، برای تجدید تشکیلات سلطنتی اختیار کرد، شرح میدهد و گوید، که این پادشاه برای ولایات سرحدی فرمانی تعیین کرد و ریاست عالیه امور را بخانواده گنونی «۱» (همان خانواده‌ای که در عهد ولرشک بدرجه حکومت رسیده و سمت ساقیگری پادشاه را یافته بود) واگذاشت و اداره امور لشگر را با همه متعلقاتش بخانواده ممیکن «۲» سپرد. «اعضاء این دو خانواده و سایر طبقات اشراف مادون آنها، که عنوان حکومت یافته بودند، حق داشتند در حضور پادشاه بر مسند جلوس کنند و علائم افتخاری بر سر بنهند. بطریق اولی رؤساء خاندانهای بزرگ، که عنوان حکمرانی داشتند، میتوانستند بقصر شاهی داخل گشته و در هنگام صرف طعام در میان مهمانان بر (نهصد) مسند بنشینند».

حال اگر این اطلاعات و نظایر آن را درست بسنجیم «۳» معلوم میشود، که مناصب و مشاغل باندازه مالکیت ارضی پیوستگی تام بخاندانها نداشته است.

پادشاهان قوی الاراده میتوانسته‌اند از راه تصرف در مناصب و مشاغل بر نجبا و اعیان مملکت تسلط پیدا کنند. از طرف دیگر می‌بینیم، که گاهی بعضی اعیان در موقع جان دادن همه حقوق خود را، از طرف رئیس خود، بفرزند محول کرده، او را وارث شغل خود قرار میداده‌اند «۴». بسا اتفاق میافتاد، که امرا و حکام یاغی میشدند، ولی اگر از خانواده سلطنتی نبودند، با وجود کمال استقلالی که میافتند، نمیتوانستند عنوان پادشاهی بگیرند «۵». هر وقت که پادشاه قدرت داشت، خانواده نجبائی را، که

---

(۱)- Cnuni

(۲)- Mamikon

(۳)- از جمله فهرست‌هایی، از ازمنه بعدی، درباره ترتیب مسندها بر خوان پادشاه، که در «شرح زندگی نرسی‌پاک» (لانگلوا، ج ۲، ص ۲۵) و در سند مسکو (ایضا ج ۲، ص ۲۷- ۲۶، حاشیه) آمده است.

(۴)- مانویل سردار کل (فوستوس بیزانسی، لانگلوا، ج ۱، ص ۳۰۵).

(۵)- سنتروک Sanatruk که از اشکانیان بود، نام شاهی بخود نهاد، ولی بدیشخ اعظم موسوم به بکور Bakur که مانند او علم طغیان برافراشته بود، چون از دودمان شاهی نبود، نتوانست باو تأسی کند (موسی خورنی، لانگلو، ج ۲، ص ۱۳۵).

خطرناک میدید «۱» قتل عام میکرد و املاک و اقطاعات آنان را خالصه سلطنتی مینمود. «۲» در میان نجبا و امرا هم غالبا نزاع واقع میشد. گاهی رئیس خواجه‌سرایان دربار بقدری اقتدار می‌یافت که نسبت بخانواده شهربانان نیز تعدی و تجاوز مینمود. «۳»

در کتاب فوستوس بیزانسی «۴» عبارتی است، که این احوال را روشن میکند و وضع بزرگان را، که بیک اعتبار مأمور دولت و بیک اعتبار امیر مستقل ولایات بوده‌اند، ذکر می‌نماید. و نیز از این کتاب استنباط می‌شود، که اساس لشگری قدرت آنان متکی باصول ملوک الطوایفی جامعه بوده است. خسرو دوم پادشاه ارمنستان در اواسط قرن چهارم میلادی «۵» با ایرانیان پنجه درافکند و چون میترسید، که در اثناء جنگ از طرف اعیان مملکت، مثل زمان سابق خیانتی صورت بگیرد، چنین فرمان داد: «بعد از این همه اعیان و حکام و صاحبان ولایات، که از هزار تا ده هزار تن سپاهی دارند، باید شخصا در موکب پادشاه حاضر باشند و هیچیک از آنان حق ندارند در میان لشگر شاهی اقامت گزینند». باین تدبیر خسرو تمام رؤسای دودمانهای باستانی را مجبور نمود، که لشگریان خود را وارد سپاه سلطنتی کنند. خسرو ریاست کل این سپاه را بدو تن از سرداران، که محل اعتماد او بودند، سپرد. قصد خسرو این بود، که ریشه ملوک الطوایفی را از ارمنستان برکند. ولی این تدبیر بی‌نتیجه ماند و بجائی نرسید. در زمان حیات او یکی از دو سردار طرف اعتمادش، که واچه «۶» نام داشت همه حکام و افواج محلی آنها را گرد آورده، بجنگ ایرانیان برد، «۷»

اکنون اگر عطف نظر بجانب تشکیلات دولت پارت در ایران بکنیم، می‌بینیم

---

(۱)- موسی، لانگلوا، ج ۲، ص ۱۴۸.

(۲)- فوستوس بیزانسی، لانگلوا، ج ۱، ص ۲۱۷.

(۳)- ایضا، ج ۱: ص ۲۵۰.

(۴)- لانگلوا، ج ۱، ص ۲۱۷.

(۵)- پیش از تجدید سازمان مملکت توسط ارشک.

(۶)-Vatch

(۷)- لانگلوا، ج ۱، ص ۲۲۰.

## ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۸

آنچه مورخان یونان و روم قدیم در آن باب می‌نویسند، بی‌شباهت بتشکیلات دولت اشکانی ارمنستان نیست. از مختصات آن تضادی است، که در میان قدرت شاهنشاه با قدرت نجبای ملوك الطوایف، که در عین حال از عمال دولت هم بشمار میآمدند، موجود بود. نمونه کامل امراء دولت اشکانی «سورن» است، که خصم کراسوس رومی بود و پلوتارخس در حق او چنین مینویسد: «سورن در ثروت و بزرگی و افتخار بعد از شاهنشاه شخص اول ایران بود. از حیث فضیلت و لیاقت سرآمد پارتیان بشمار میآمد. از لحاظ بلندی بالا و حسن اندام مانند نداشت. هنگام لشگر- کشی هزار شتر بار و بنه او را میبرد و دویست ارابه مخصوص حمل همسران و همخوابگان او بود. هزار سوار زره‌پوش و عده بیشتری سرباز سبك اسلحه در رکاب او میرفت. زیرا او رویهم ده هزار سوار داشت، که قسمتی از گماردگان و قسمتی از بندگان او بودند.» در روز نبرد خود را می‌آراست و زینت میکرد و در پیشاپیش سپاه خود قرار میگرفت. «دلیری او بحدی مشهور بود، که با وجاهت زنانه او نمیساخت، زیرا که سورن بنابر رسم مادها روی خود را غازه می‌بست و آرایش میکرد و گیسوان خود را بدو قسمت مینمود، اما سایر پارت‌ها گیسوان را برسم سك‌ها بلند و ژولیده میگذاشتند تا هیبتی وحشتناك داشته باشند!» «۱» سورن حرم خود را همراه میبرد و در عین جنگ شبها را بعیش و نوش و شرابخواری و استماع موسیقی

(۱)- پلوتارخس، کراسوس، بند ۲۱ و ۲۴. مقصود پلوتارخس از «سایر پارتیان» انبوه لشگر سورن است، زیرا که ظرافت‌های مادی بیشک در طبقه اشراف رواج داشته است.

در نقوش سکه‌ها پادشاهان پارت از مهرداد اول ببعد با ریش و موی مجعد دیده میشوند یوستی‌نوس در جایی که سخن از پارتهاست (کتاب ۴۱، بند ۲) چنین گوید:

Vestis olim suimoris Posteaquam accessere opes, ut Medis perluc-.ida et fluida

راجع بزندگی پارتها میتوان از پلی‌نیوس (کتاب ۱۰، فصل ۵۰؛ کتاب ۱۱، فصل ۲۶؛ ۲۹، ۵۳ و کتاب ۱۲، فصل ۳؛ ۱۷ و کتاب ۱۴، فصل ۳؛ ۲۲) و یوستی‌نوس (کتاب ۴۱، بند ۳) اطلاعات سودمندی بدست آورد.



و آواز و تفریح می‌گذرانید. «۱»

عاقبت شاه از قدرت سورن برشک آمد و با وجود قدرتی، که داشت، بر او غلبه کرد، زیرا که شاه با هر یک از بزرگان، که درمیافتاد- هرگاه بزرگان متحد نبودند بر وی چیره میشد. اما اگر بزرگان یار میگشتند، غالبا او را خلع و دیگری را نصب مینمودند.

سلطنت اشکانیان، اگرچه هرگز بقدرت و ثبات سلطنت هخامنشی نرسید، ولی صورتا حکومت آنان استبدادی بود. اختیارات شاهنشاه محدود بقانونی نبود و اگر بخت و اتفاق با او یار میشد و موانع را از میان بر میداشت، با کمال استبداد و خودسری فرمانروایی میکرد. ترس شاهنشاه مخصوصا از افراد خانواده خود بود، زیرا که ایرانیان با احترام جبلی و تقریبا مذهبی سلطنت را حق خاندان شاهنشاهی میدانستند و بنابراین بزرگان جرأت نداشتند، قبل از یافتن یک مدعی سلطنت از تخمه اشکانی، علم مخالفت با شاه را برافرازند. بهمین جهت سلاطین

اشکانی بیرحمانه افراد خاندان خود را میکشتند. اما این تدبیر غالبا مفید نمی‌افتاد، زیرا که مردم ناراضی عاقبت کسی را، که از قتل عام جان بسلامت برده بود، می‌یافتند و او را در کشیدن انتقام مدد میکردند.

معمولا کسی بشاهنشاه دسترسی نداشت «۲». از جمله امتیازات شخص سلطان این بود، که دیهیمی «۳» بلند بر سر میگذاشت و بر تختی زرین میخفت. ارتبان سوم پادشاه

---

(۱)- پلوتارخس، کراسوس، بند ۳۲.

(۲)- تاسی‌توس (آنال ۲، بند ۲).

.Prompti aditus, obiva comitas, ignotac Partis virtues

عبارتی که چندان قابل اعتماد نیست، نزد فلاویوس فیلوستراتوس (کتاب ۱، بند ۲۷) دیده میشود: بهر خارجی که وارد یکی از بلاد میشد، مجسمه زرین پادشاه را میدادند و او را مکلف بپرستش آن مینمودند. در اینجا مراد شهر بابل است.

(۳)- آرایش موی سر هخامنشیان نیز چنین بوده است. در واقع رسمی مهم پادشاه پارت بجای تاج دیهیمی کنگره‌دار هخامنشی، دیهیمی مروارید نشان بر سر میگذاشت و آنرا هردیان Herodien ) کتاب ۶، بند ۲) «دیهیم مضاعف» نامیده است.



اشکانی، محض تجلیل یکی از شاهان اقطاعی موسوم به ایزات ادیابنی، بطور استثناء این امتیاز را باو عطا فرمود. در قصر سلطنتی تیسفون تختی از زر موجود بود، که در سال ۱۱۵ میلادی بدست تراژان قیصر روم افتاد. پادشاهان اشکانی، مانند هخامنشیان محل‌هایی بنام

«فردوس» تعیین کرده بودند، که در آن شیر و خرس و پلنگ برای شکار نگاه میداشتند «۱». در نتیجه اهمیتی، که در دربارهای شرقی بحرم داده میشد، غالبا خواجه‌سرایان در امور کشور نفوذی معتنابه داشتند «۲». وقتی که شاهنشاه سفر میکرد، جماعتی کثیر از نیزه‌داران نگاهبان او بودند «۳». بتقلید هخامنشیان، سلاطین اشکانی هم مقرر کرده بودند، که هر کس بحضور شاهنشاه شرفیاب میشود، باید هدایائی بگذارند «۴». خزانه خاص شاهنشاه با خزاین کشور یکی بود. در خزانه پادشاه خراج کشورها جمع میشد و ثروتی هنگفت در این گنج‌ها گرد میآمد «۵».

## ۲- اقوام شمال و شرق

کوچ‌نشینهائی، که اسکندر کبیر و جانشینانش در شرق ایران تأسیس کرده بودند، تا قرنهای متمادی در این نواحی دوردست پناهگاه تمدن یونانی محسوب میشد. از اواسط قرن سوم قبل از میلاد دیود وتوس «۶» سلطنتی مستقل تشکیل داد، که شامل بلخ و سغد و مرو بود. در نیمه اول قرن دوم پیش از میلاد دمتریوس «۷» پسر اوتیدموس «۸» که تاج و تخت را غصب کرده بود، بتسخیر پنجاب لشگر برد و در هندوستان و افغانستان حکومت راند، ولی بلخ و ممالک مجاور آن بدست مردی اقراطیدس «۹»

---

(۱)- فلاویوس فیلوستراتوس، کتاب ۱، بند ۳۸.

(۲)- نگاه کنید مثلا تاسی‌توس، سالنامه‌ها ۴، بند ۳۱.

(۳)- فلاویوس فیلوستراتوس، کتاب ۱، بند ۳۳.

(۴)- ایضا، کتاب ۱، بند ۲۸ و سنکاSeoecn ، گفتار ۱۷.

(۵)- فلاویوس فیلوستراتوس، کتاب ۱، بند ۳۹.

Diodotos-(۶)

Demetros-(۷)

Eutydemos-(۸)

Eucratides-(۹)

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۱

نام افتاد. این دو پادشاه بمنازعه برخاستند و هر یک در ایجاد کوچ‌نشینهای جدید یونانی سعی بلیغ نمودند، ولی معذلك در اینوقت تمدن‌های بومی از نو شروع به پیشرفت میکند و اثرات آن در این دوره محسوس است. مثلا سکه‌های یونانی و بلخی، که دمتریوس ضرب کرده، در یک جانب دارای خطوط هندی موسوم بالفبای آریانی است، که از آرامی گرفته شده است و اقراطیدس مسکوکی رواج داد، که واحد آن یک واحد شرق ایران است. در این هنگام دولتهای کوچک یونانی در دره کابل و پیشاور و غیره تأسیس یافته بود. اندکی بعد دولتهای دره کابل و هندوستان مجتمع شده، دولتی بزرگ تشکیل دادند و در اواخر قرن دوم و اوایل قرن اول قبل از میلاد مناندر «۱» مشهور، که هندیان او را میلیندا «۲» خوانند، بر آن سلطنت میکرد این شهریار چون در هندوستان بتسخیر ممالکی چند کامیاب شد، دین بودا گرفت و در میان پیروان آن آیین شهرتی عظیم یافت.

در این زمان مهاجرت‌های بزرگ اقوام آسیای مرکزی شروع شده بود «۳» در نتیجه تاخت‌وتاز قبایل هون، که از اقوام ترک بودند و خونشان با خون مغولی و چینی آمیخته بود، در ولایت کانسوی چین در نیمه اول قرن دوم قبل از میلاد ابتدا اقوامی، که باصطلاح چینیان یوه‌چی «۴» و وسون «۵» نام دارند، بجنبش درآمدند، بعد سایر طوایف هم شروع بحرکت کردند. پس از چند سال گروهی عظیم از قوم یوه‌چی که «یوه‌چی کبیر» نام دارند، در نواحی جیحون ساکن شدند و ما در این هنگام به نام نژادی تخار یا توغر در این ناحیه برخورد

میکنیم. نکته مشکوک این است که آیا یوه‌چی و تخار قوم واحد بوده‌اند، یا یوه‌چیان پس از تسلط بر طایفه تخار بنام آنان خوانده شده‌اند، یا یوه‌چی لقب طبقه سلطنتی تخارها بوده است. قسمتی از این

---

(۱)-Menandre

(۲)-Milinda

(۳)- ر ک تحقیقات جدید هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۴، ص ۱۳ و ما بعد.

(۴)-Yuetchi

(۵)-Wusun



قوم، که به زبان تخاری (لهجه A) تکلم می‌کرد، خود را ارسی «۱» مینامید. «۲» قبایل سکها پس از آنکه از دره فرغانه اخراج و طرد شدند، بایالات باختر و رخج (یا باصطلاح مورخان چینی کیپین «۳») هجوم آوردند. زرنگ از آن پس سکستان نامیده شد و سیستان کنونی قسمتی از آنست. سک‌ها یا هندوسکاییان در آنجا سلطنتی تأسیس کردند و از زمان شاهنشاهی مهرداد دوم (۸۸- ۱۲۳ قبل از میلاد) خراج‌گزار دولت اشکانی شدند. موئس «۴» نام پادشاه این طایفه، که در قرن اول قبل از میلاد حکومت میکرد، و پسرش ازس «۵» تسلط خود را بر ناحیه پنجاب بسط دادند.

در طی قرن اول قبل از میلاد یک شعبه از اشکانیان جانشین سلسله سک‌های سکستان شدند «۶» و گوندفارس «۷» یا گوندفر «۸»، که از حدود سال بیستم میلادی ببعد سلطنت یافت، از پادشاهان مقتدر این سلسله بود و ظاهرا شانه از زیر بار اطاعت اشکانیان خالی کرد. سکه‌های

بنام این شهریار در سیستان و هرات و قندهار حتی در پنجاب پیدا شده است. بنابر کتاب اعمال سن توماس، گویا این مبلغ مسیحی در عهد سلطنت گوندفارس بهندوستان سفر کرده است.

با وجود آشوبی، که بعلت مهاجمات اقوام پدید آمد، ممالک شرقی ایران

---

(۱)- Arsi

(۲)- شدر در مشرق زمین Morgnland ، ۲۸، ص ۸۸، یادداشت ۲ و نیز مقایسه شود با بیلی، بولتن شرقی، ۸، ص ۸۸۳ و ما بعد و همچنین هارلون G .Haloun در مجله شرقی آلمان، ۱۹۳۷، ص ۲۴۴ و بعد و نیز متینگک در بولتن شرقی، ۹، ص ۵۴۵ arsi -U -sun ,Wusun ) ، ص ۵۶۳).

(۳)- Kipin

(۴)- Maues

(۵)- Azs

(۶)- طبق قول هرتسفلد سلسله پارتی از دوره سورن بود، گزارش باستان، ج ۴، ص ۷۰ و بعد.

(۷)- Gundophares

(۸)- Gundotarr

و نواحی مجاور آن آبادی و عمران فوق العاده داشت. جنگجویان چادرنشین، وقتی که باین ناحیه میآمدند، در زندگی سکنه آن تغییر بسیاری وارد نمیگردید.

حکومت محل بدست عده قلیلی از رؤسای طوایف بیگانه میافتاد، اما تمدن بومی در آن عده نفوذ میکرد. بهمین جهت آثار تمدن یونانی در طی قرون متمادی با آثار تمدن ایرانی و هندی مخلوط و آمیخته ماند و اقوام آرام این سرزمین در تحت تسلط حکومتهای پی‌درپی خارجی بتجارت خود مشغول بودند و از این راه سود بسیار بردند. کم اتفاق میافتاد، که روابط تجاری قطع شود. امپراطوران چین، بجهت تسهیل تجارت با ممالك غربی آسیا، غالبا هیئت‌هائی از نمایندگان رسمی بممالك آسیای مرکزی میفرستادند.

در خوارزم از قرن دوم قبل از میلاد اقوام آئورس «۱» را می‌بینیم، که نویسندگان چینی آنرا ین‌تسی «۲» نوشته‌اند. در طی قرن بعد اقوام آئورس بحرکت درآمده، رو بجانب غرب نهادند، یعنی همان راهی را پیش گرفتند، که سابقا سک‌ها و سرمت‌ها گرفته بودند. بعد از نیمه اول سده نخستین پیش از میلاد نام آئورس محو شد و آنان الان «۳» خواندند و این کلمه همان لفظ آریا می‌باشد. که در لهجه شمال ایران باین صورت درآمده است. بعد از آنکه قبایل وحشی باروپا هجوم بردند، قسمتی از طایفه الان بسمت غرب مهاجرت کرد و از آن قسمت، که در جنوب روسیه باقی ماند، جز قوم اوست، که امروز در قفقاز ساکن است، اثر دیگری نمانده است.

کمی بعد از وفات گوند فارس، قندهار و پنجاب بدست یک سلسله از طایفه یوه‌چی افتاد، که آنها را از نژاد سک‌ها نیز میدانند و معروف به کوشانیان هستند.

پادشاهان کوشان کوجوله کادفیزس «۴» و ویمه‌کادفیزس «۵» جانشین او و تمام قلمرو یوه‌چیان و تخاریان را با قسمت اعظم مستملکات سک‌ها بتصرف خویش درآوردند.

---

(۱)-Aorse

(۲)-Yen -tsai

(۳)-Alain (Alan)

(۴)-Kadtises- Kudiula

(۵)-Kadtises- Vima

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۴

عاقبت بعد از سال ۱۲۵ میلادی این کشور بپادشاهی تعلق گرفت کانیسکا «۱» نام، که در ادبیات بودایی شهرتی بکمال دارد و از مبلغین بزرگ و معتقدین مؤمن دیانت بودا بشمار است «۲».

---

(۱)-Kaniska

(۲)- برای اطلاع بیشتر منابع ذیل را ببینید:

فون گوتشمید، تاریخ ایران و همسایگانش

A, von Gutschmid, Gesch, Irans u, seiner Nachbarlander Tabingen 1888

فون سالت، جانشینان اسکندر بزرگ در باختر و هند

Von Salles, Die Nachtolger Alexanders des, Grossen in Baktrien und Indien, Berlin 1879

پرسی گاردنر، سکه‌های سلاطین یونانی و سکایی در باختر و هند

percy Gardner, Tho Coins of the Greek and Scythic Kings of Bactra and India in the British Museum, London, 1885

وارویک روث، فهرست مسکوکات پارت

.Warwick wroth, Cat. ofthe Coins of Parthia, London 1903

دروئن، سکه‌های کوشانیان کبیر

Droin, Monnaies des Grands Kouchans Rev. numism. 1896

هیرت، چین و مشرق رومی

.F. Hirth, China and the Roman Orient, Leipzig, Munchen, 1885

هر آنکه، مطالبی از منابع چینی برای شناختن اقوام ترک و سکهای آسیای مرکزی

Franke, Beitrage auz chineschen Quellenzur Kenntnis der
) Turkvolker und Sky then Zentral asiens,) Abh, pr. Akad. l 1904

هرمان، راههای قدیم ابریشم بین چین و شام

A. Hermann, Die altern Seidenstrassen zwischen China u. Syrien, .Berlin 1910

راپ سون، تاریخ هندوستان معروف به کمبریج، ج ۱

.E. I. Rapson, The Camdridge. History of India, Gambr. 1922

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۵

۲- عقاید و افکار دینی «۱»

دین قدیم آریاها بر پرستش قوای طبیعت و عناصر و اجرام سماوی استوار بود. معذالك از زمان بسیار قدیم خدایان عمده طبیعت دارای خصوصیات اخلاقی و اجتماعی میشوند. چنین بنظر میرسد، که قبل از جدا شدن دو تیره هندی و ایرانی

---

استن کونو، مطالعه راجع بهند و سکاییها (گزارش اکادمی پروس)

Sten konow' Indoskythische Beitrage) Sitz. pr. AK. 1916, p. 787.
.(F. W. K. Muller, Toxri und Kuisan. Sitz. pr. Ak

مولر، تخاری و کوشان۱۹۱۸ '566. p. استن کونو و وان ویک: عهد کتیبه‌های «خارستی» هندوستان

Sten Konow, and W. E. van Wijk, The Eras of the Indian Khaosthi
) .Inscriptions) AO, III, p. 52 sqq

استن کونو، یادداشتهای راجع به تاریخ «هندوسکایی»

Sten Konow, Notes on Indo- Scythian Chronlogy.) Journal of
) Indian History, XII, nn. I

تاریخ پادشاهان کوشان، که خیلی اسباب بحث و جدال شده است، ظاهرا بعد از تحقیق علمای ذیل در کلیات روشن و ثابت گردیده است. استن کونو- وان ویک- هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۴، برلن ۱۹۳۲، ص ۱۱۶- ۱ وپ. پلیوP. Pelliot، تخاریان و کوشانیانTokharien et Koutcheen مجله آسیائی، ۱۹۳۴، ص ۲۳ و بعد.

(۱)- جدیدترین تألیف درباره عقاید و افکار دینی ایرانیان قدیم کتاب نیبرگ است موسوم به «ادیان ایران قدیم»، که در این بخش اغلب بآن استناد شده است. اصل این کتاب بزبان سوئدی است و شدر خاورشناس نامی آلمان آنرا بزبان آلمانی ترجمه کرده است Nyberg Die Religionen des alten,. برای اطلاع بیشتر درباره عقاید دینی ایرانیان قدیم به منابع ذیل مراجعه شود:

H. Lommel, Die Religion Zarathustras, Tubingen 1930

لومل، دین زردتشت

گیلر، امشاسپندانB .Geiger .Die Amesha Spentas ,Sitzungsberichte



از یکدیگر، تفاوتی میان دو دسته از خدایان عمده آنها بوده است. یکدسته را دیوها «۱» میخواندند و در رأس آن خدای جنگجویی بنام ایندرا قرار داشت و دسته دیگر را اسوراها (بایرانی: اهور) میگفته‌اند و سردسته آنها ورون «۲» و میتر «۳» بود اکثر دانشمندان برآنند که مزداه ایرانیان که بمعنی «دانا» و بزرگترین اهور میباشد، همان ورون قدیم است، که نام اصلیش در نزد اقوام ایرانی فراموش شده است. از لحظه ورود ایرانیان بعرصه تاریخ ما به دو شکل مختلف از مذهب ابتدائی آنها برخورد میکنیم. یکدسته بر پرستش میتر (در متون

ایرانی: میثر) مشغولند، که در این هنگام در رأس دیوها قرار دارد و دسته دیگر، که خدای بزرگ آنها مزدا می‌باشد.

---

eimedakA reneiW red ۶۱۹۱.

میه، سه سخنرانی راجع به گاثای اوستا

.Ameillet Trnis Conferences sur les Gasha de I'Avesta, Paris 1925

در باب یشنا رجوع کنید به ترجمه لومل.

.Die Yashts des Avesta ubersetzt und eingeleitet von H. Lemmel

در این باب دو مقاله بقلم «هرتل» یکی در «منابع و تحقیقات هندی و ایرانی» و دیگری جزو «رسالات آکادمی ساکس»، شایان دقت است. در آنجا نویسنده کلیه عقاید و نظریات خود را درباره «نیایش آتش»، که در جملات و عبارات مذهبی زردشتی یافته، بایشتها تطبیق میکند:

J. Hertel Indo- Iranischo Quellen uud Forschuugen, Heft 7 und Abhandlungen der sacksischen Akademie Bd. XLI. NoVI

بنونیست ورنو، ورتر و ورثرغن.

.E. Benveniste et L. Renou, Vrtra et Vrthragna, Paris 1934

بیر که‌لاند، زردشت پیغمبر ایران.

.H. Birrkeland, Zaratstra, Irans profet, Oslo 1943

(۱)_daiva

(۲)_Vsaruna

(۳)_Mira

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۷

پرستندگان میثر «۱» (مهر) در نیایش او و خدایانی، که در گرد اویند، یشت‌ها را مسرایند و این همان سرودهایی است، که نمونه‌هایی چند از آن که، با اصول دین زردشتی تطبیق شده، در قسمت موسوم به «جدید» اوستا تا امروز برای ما محفوظ مانده است. از جمله این دسته خدایان یکی رشنو «۲» (یعنی راستی) و دیگری سروش «۳» (سروش بمعنای اطاعت) است. این نامها همچون غالب اسامی خدایان اوستایی مانند «مجردات مجسم» بنظر می‌آید. با دعای نیبرگ «۴» این خدایان در حقیقت نماینده و مظهر هیئت‌های اجتماعیه می‌باشند. بگمان او رشنو خدای «آزمایش دینی» (ور «۵») و سروش خدای امت دیندار و آماده دفاع مهرپرست بود. اشی «۶» الاهه باروری و زناشوئی، بمؤمنین برکت در ازدواج و هر گونه سعادت ارزانی میداشت.

دیگر از زمره خدایان ورثرغن «۷» (بهرام) خدای حمله و پیروزی- خدای جنگ و خورنه «۸» یافری، که جلال و اقبال شاهان بحق از اوست، می‌باشد و بسی خدایان کوچک دیگر پرستندگان مهر، هنگام قربانی جانوران برای خدایان، خود را با هوم «۹» (هوم سرمست

می‌کردند و آن مشروبی بود، که از فشرده گیاهی بهمین نام (هوم نزد ایرانیان سم «۱۰» نزد هندیان) بدست می‌آمد. هوم بعنوان خدایی، که مؤمنین را در جذبه مذهبی گرد هم می‌آورد، پرستش می‌شد.

اما اینکه نیبرگ «۱۱» می‌خواهد اردری سورا اناهیتا «۱۲» (اردویسور بانو ناهید)،

---

(۱)- نیبرگ، دین، فصل ۳.

(۲)-Rashnu

(۳)-Sraosha

(۴)- دین، ص ۶۵ و ما بعد و بخصوص فصل ۴.

(۵)-Ordalie

(۶)-Ashi

(۷)-Verethraghna

(۸)-Xvarenah

(۹)-haoma

(۱۰)-soma

(۱۱)- دین، ص ۲۶۰ و ما بعد.

(۱۲)-Aredvlsura Anahita

الاهه آب‌ها و حاصلخیزی را خدای بزرگ فرقه مذهبی دیگری بداند و آنرا با رود سیحون تطبیق کند، بنظر من محل تردید و تأمل است.

چنین بنظر میرسد، که پرستش مزداه نیز مانند پرستش مهر در سراسر زمین محل سکونت ایرانیان مرسوم بود. زرثوشتر «۱» (زردشت) پیغمبر نیز از میان این دسته در نقطه‌ای از ایران شرقی ظهور کرد. زمان او بهرحال مقدم بر دوران هخامنشی است. زردشت با گاثاهای خود، که نوعی موعظات نبوی بشعر است، آیین پرستش مزدا را اصلاح و آنرا بر پایه محکمی استوار کرد، که امروز بنام شریعت زردشتی معروف است. این پیغمبر در گاثاها بصورت مردی توانا و پارسا تجلی میکند، که در آرزوی درک حقیقت و مبارزه در راه آنست. وی براهنمایی آنچه، که در عالم جذبه و مکاشفه و تفکر دریافت، بشدت با پرستش دیوها مخالفت آغاز کرد، که در طی مراسمی پر از شور و مستی با نوشیدن هوم صورت می‌گرفت. دیو از این پس اصطلاحی است، که برای پروردگاران «امت غیر مزداهی» (دیویستان) بکار می‌رود. زردشت در برابر این گروه دیوان خدای بزرگ: مزداه یا مزداه اهور یا اهور مزداه را قرار داد، که در نزد او خدای عشیره با ملت خاصی نبود، بلکه آفریدگار نوع بشر بشمار میرفت. وی دیوها را خدایان دروغی و بدکاری می‌داند، که دشمن اهور مزداه هستند و تضاد و دشمنی این دو دسته نزد او اندیشه جنگ و پیکار دو «گوهر» یا دو «خرد» ی را، که از آغاز آفرینش جهان وجود داشته‌اند، پدید آورد.

این دو گوهر یکی سپنت‌مینیو «۲» یعنی گوهر یا خرد توانا، که نوعی تجلی ذات مزداه

---

(۱)- Zarathushtra

(۲)- Spenta Mainyu

- بیلی در یک تتبع بسیار مستندی (بولتن شرقی ۱۹۳۶، ص ۲۷۶ و ما بعد) لفظ «سپنت» را با جمله «دارای قدرت مافوق الطبیعه» معنی میکند در باب «مینیو» راست است که ترجمه آن

بلفظ فرانسه «etprit کاملا رضایت‌بخش نیست، اما این کلمه را نمیتوان با یک کلمه مترادف در السنه جدید تعریف کرد. «مینیو» شاید چیزی شبیه «I'a pensee en action باشد. ر ک، تیبرگ، دین، ص ۱۰۲ و ۱۲۰.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۹

می‌باشد، و دیگری اک مینیو «۱»، یا چنانکه در قسمتهای جدید اوستا ذکر شده، ائرمینیو «۲» یعنی گوهر یا خرد بدکردار است.

در بین ممتازترین یاوران مزداه به شش ایزد برخورد میکنیم، که بعد از زردشت بدانها نام مشترک امش‌سپنت‌ها «۳» (امشاسپندان، «جاویدان توانا») نهاده‌اند، و آنها از اینقرارند: وهومنه «۴» (بهمن، «اندیشه نیک»)، اش «۵» (رت «۶» «نظم نیکو» یا «حقیقت»)، خشتر «۷» ( «تسلط»)، آرمیتی «۸» (تقریبا: «پاکی روح»)، هوروتات «۹» (خرداد، «کمال» یا «صحت»)، و امرتات «۱۰» (امرداد، «بیمرگی»). در رأس این شش «امشاسپند» باید سپنت‌مینیو را قرار داد و بدین ترتیب عده امشاسپندان هفت است. در گاثاها هنوز این شش یا هفت امشاسپند دسته بخصوصی نیستند و همچنین در آنجا دو ایزد سروش و اشی را باز می‌یابیم که، سابقا در گرد مهر بودند.

در گاثاها هنوز تا اندازه‌ای روابطی بین ایزدان و قوای طبیعت و عناصر دیده می‌شود، مثلا آرمیتی الاهه زمین است. نیبرگ، با اذعان به جنبه طبیعی این ایزدان، نامهای ظاهرا مجرد اینان را در گاثاها و همچنین اسامی پروردگاران میثرایی از قبیل سروش و رشنو و غیره را نشانه و مبین اعمال و تکالیف مادی و طبیعی بعض فرق دینی و اجتماعی می‌داند «۱۱»، ولی در موقعی که سخن در تصریح و بیان این تکالیف است، بیانات وی گاهی بسیار درهم و آشفته میشود.

وی منکر است، که پیروان گاثاها، در زمان زردشت، صلاحیت تفکر در معنویات را داشته باشند و بدینسان نیبرگ در اینمورد دارای عقیده‌ایست کاملا عکس

(۱)-Aka Mainyu

(۲)-Aera Mainyu

(۳)-Amesha Spenta

(۴)-Vohu Manah

(۵)-Asha

(۶)-Rta

(۷)-Xshathra

(۸)-Asmaiti

(۹)-Haurvatat

(۱۰)-Ameretat

(۱۱)- دین، ص ۸۷.



عقیده لومل «۱»، که دین زردشت را یک رشته اندیشه‌های فلسفی میداند. بیشک در نظریه نیبرگ «۲» تا اندازه‌ای حقیقت نهفته است. زردشت فیلسوف نبود، بل عارفی بود از یک امت و جامعه مزداه‌پرست و تابع سنن و آیین زندگی آنها، که در عالم سیر و تفکر رابطه عمیقی بین سرنوشت و تقدیر بشری و اراده خدایی مشاهده میکرد و مناظر و جنبه‌های مختلف آن، که تشریح و تفسیرش امروز برای ما دشوارست، بصورت سخنان روحانی

پرشور و جذبه‌ای در اندیشه او نقش می‌بست و بر زبان او جاری می‌شد، ولی باید همیشه در نظر داشت، که ایرانیان زمان زردشت مردم بدوی و بی‌تمدنی نبودند، بلکه بالعکس پس از ورود باین آب و خاک وارث تمدن کهنی شدند، که اکتشافات آثار پیش از تاریخ این چند ساله گواه آنست و من گمان میکنم، که سخنان معنوی و روحانی نزد ایرانیان آنزمان با وسعت اجتماعی خود دارای ارزش اخلاقی و معنوی و فردی بوده است.

در حقیقت تصویر ایزدان در گاثاها طرحی کلی و اجمالی بیش نیست، ولی برای ایرانیان آن زمان این صور اینقدر، که امروز بیرنگ و مبهم بنظر میرسند، نبوده‌اند. از افسانه‌ها و داستانهای کهنی، که باین تصاویر جان می‌بخشد، امروزه جزو وصف رنجها و شکوه روان گاو نر (گوشورون- دریسنا ۲۹)، که یک افسانه قدیمی ایرانی است، که در قالب زردشتی ریخته شده، چیزی باقی نمانده است.

دئنا «۳» (دین) یک اصطلاح مذهبی بسیار مهم و اساسی است و بگمان من نیبرگ معمای این کلمه ظاهرا مبهم و متناقض را حل کرده است «۴» دئنا نخست بمعنای

---

(۱)- لومل، دین زردشت مطابق اوستا:

Die Reiigion Zarathustras nach dem Avesta dargestellt,- Tubingen .1930

(۲)- دین، ص ۱۱۴ و ما بعد.

(۳)- daena.

(۴)- دین، ص ۱۱۴ و پس از آن.

روان مجذوب مؤمن میباشد، سپس جمع روانهای مجذوب را گویند، یعنی جمعیتی که دارای یک آیین نیایش مشترک است، یا بعبارت دیگر امت زردشتی، و منشاء مفهوم کلی کلمه دین در متون ایرانی وسطی نیز از همین جاست.

در گاثاها جهان نیک و جهان بد در برابر هم قرار دارند و همچنانکه هر چه از جهان نیک است در مفهوم کلی‌اش و با صفت اشون «۱» مشخص و متمایز میشود، عالم شر نیز با اصطلاح مؤنث دروج (دروغ) بیان میشود، که معنای آن «ویران کردن نظم نیک با حیله و تزویر و نادرستی» میباشد. دروغ گاهی بصورت عفریته‌ای تجسم می‌یابد و صفت آن درغونت «۲» میباشد. از جمله قوای شرائشم «۳» (خشم) فعالترین آنهاست، ولی این دیو، که مردمان و جانوران را آزرده و میکشد، در گاثاها مانند قسمت جدید اوستا دشمن بخصوص سروش نیست. معذلک حالت موازات قاطع و دقیق بین دو عالم خیر و شر، که از مشخصات متون اوستای جدید است، در کاثاها نیز اندک‌اندک ظاهر میشود. مثلا چنانکه دروج در برابراش قرار دارد. اک‌منه (آک‌منش، اندیشه بد) مقابل و هومنه قرار گرفته است و اک‌مینیو یا اثرمینیه (خرد شریر، اهریمن) دشمن سپنت‌مینیو (خرد توانا) میباشد. در اثر کوشش این دو گوهر یا دو خرد اصلی، که برادران توأمند، مخاصمه و رقابت در جهان آغاز شده است.

دین زردشت یکتاپرستی ناقص است: در این دین ایزدان بسیار وجود دارند ولی میتوان گفت، که همه آنها تجلیات ذات مزداه و در عین حال مجریان اراده اویند، که یگانه «خواست خدایی» است. ثنویت و دوگانگی این دین یک امر ظاهری بیش نیست، چه نبرد بین دو گوهر نیک و بد (دو اصل جهانی) به پیروزی گوهر نیک پایان خواهد یافت. در این نبرد عظیم انسان نیز تکلیفی خاص دارد، زیرا که با ایمان پاک و کوشش در راه پیشرفت حقایق مذهبی و اخلاق و بالاخره سعی در خدمت بقوای

ashavan-(۱)

dreghvant-(۲)

Aeshma-(۳)

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۲

زندگی و غلبه بقوای مرگ، یعنی ترقی دادن تمدن مخصوصا زراعت، بشر خود را در ردیف یاوران «خرد نیک» قرار میدهد. در سه اصل «اندیشه نیک»، «گفتار نیک»، «کردار نیک» بیشک در اصل تکالیف دینی منظور نظر بوده است ولی در هر حال این سه اصل محتوی جرنومه‌های یک «ایده» اخلاقی است، که بعدها بتدریج تکامل یافت. جزای نیکان بهشت و تندرستی و بیمرگی و ساکن شدن در مقام مینوگان است، و کیفر بدکاران عذاب طولانی در مقام دروغان گذشته از بازخواستی که بلافاصله پس از مرگ از فرد خواهد شد، در گاثاها اشارتی می‌بینیم بیک بازخواست و داوری عام و نهائی بوسیله «روان و آتش»، یعنی روان مزداه و آزمون آتش (آزمون فلز گداخته)، در روزشمار، وقتیکه آخرین نبرد بین لشگرهای دو گوهر نیک و بد با پیروزی مزداه پایان پذیرد.

بین اوستای معروف به «قدیم»، که گاثاها هسته و مغز آنرا تشکیل می‌دهد و «اوستای جدید» چه از لحاظ افکار دینی و چه از لحاظ مقام خدایان و ایزدان فرق بارزی موجود است، چون پس از زردشت روحانیون نتوانسته‌اند خدایان و ایزدانی را، که مقبول عامه مردم بودند، بکلی از میان ببرند، ناچار این ایزدان را در ردیف ایزدان مخصوص گاثاها قرار داده‌اند. یشتهای قدیم، که در ستایش ایزدانی چون میثر و اردوی سورا اناهیتا و ستاره تشتری «۱» (تشتر که آنرا با شعرای یمانی «۲» یکی می‌دانند) ورثرغن (بهرام) و خورنه (فر، خره) و فروشی‌ها «۳» (فروهرها، فرشته‌های حافظ مؤمنین) و غیره با افکار و عقاید زردشتی تطبیق شد و علاوه بر آن یشت‌های جدیدی طبق آیین زردشت سرودند.

این عمل هنگامی صورت گرفت، که کیش زردشت هنوز محدود بنواحی شرقی ایران بود. بعدها این جنبش دینی سرزمین ماد را فراگرفت و طبقه روحانیون آنجا یعنی «مغان» عاملین غیور و سرسخت و متعصب این کیش شدند. تاریخ

---

(۱)- Tishtrya

(۲)- Sirius

(۳)- Fravashi



زردشتی شدن سرزمین ماد بدرستی معلوم نیست، همینقدر می‌دانیم که در زمان داریوش و خشایارشا قوم ماد زردشتی بود، در حالیکه پارس‌ها از یکنوع مزداه پرستی غیر زردشتی پیروی می‌کردند. «۱» از این پس سرزمین ماد مرکز دین زردشت بشمار آمد و این دین در تحولات بعدی خود تحت تأثیر افکار طبقه مغان ماد قرار گرفت و در نتیجه طراوت و تازگی خود را از دست داد و در قالب اصول فقهی خشک و خسته‌کننده‌ای درآمد. دستورهای دینی دقیق برای تنظیم جزئیات زندگی مؤمنین وضع شد و اینان ناگزیر می‌بایستی خود را از شر حملات عده کثیری شیاطین و عفاریت گوناگون، که دیو «۲» نام گرفتند، حفظ کنند. بداستان رستاخیز و روزشمار تفاصیل و شاخ و برگ زیادی افزودند، که طبق آنها از نطفه مخفی زردشت تا سه هزار سال در هر هزاره یک منجی ظهور خواهد کرد و با ظهور آخرین منجی یعنی استوت‌ارت «۳» که «سوشیانت» «۴» یا منجی اصلی و اخص است، این دنیا پایان می‌پذیرد. در آن هنگام پس از نبرد بین دو جهان نیک و بد و آزمون فلز گداخته سعادت ابدی و تغییرناپذیر فرشو کرتی «۵» (تبدیل صورت) برقرار می‌شود.

کتاب موسوم به وندیداد (وی دیودات «۶» یعنی «قانون ضد دیوان») در چنین

(۱)- ر ک به تحقیقات جدیدی که من در رساله جدید الانتشار خود مرسوم به «فصل اول وندیداد و تاریخ نخستین تیره‌های ایرانی»

Le premier chapitre du Vendidad et I'histoire primitive des tributs ) .D. Vid. Slesk. hist- fil. Medd, XXIX. 4 (.iraniennes-

بیان کرده‌ام. بعقیده «نیبرگ» نوعی از این امتزاج و اختلاط حتی در یکی از آخرین مراحل موعظات زردشت نیز دیده میشود.

(۲)- دین، ص ۳۳۶ و ما بعد، دمونولوژی، ص ۲۸ و ما بعد. درباره «منها» ر ک بنونیست. مغها در ایران قدیم.Les Mages dans I'Ancien Iran نشریه انجمن تتبعات ایرانی، ۱۹۳۸.

(۳)-Astvat -ereta

(۴)-Saoshyant

(۵)-frashokereti

(۶)-Vidaeva -data



محیطی نوشته شده است. این کتاب بزبان اوستایی است، که هرچند زبان مادها نبود، ولی در آنجا هم همچنان برای تألیفات دینی بکار میرفت. وندیداد مجموعه‌ایست از قواعد و دستورات دینی مخصوصا راجع بانواع ناپاکیها و گناهان و وسایل و طرق تطهیر و توبه و استغفار. در این کتاب از انواع تعدی بموجودات اهورایی (انسان و سگ و بیدستر) و طریقه

رفتار با اجساد مردگان و غیره سخن میرود. طبق این کتاب مردگان را باید در دخمه نهاد و طعمه پرندگان ساخت «۱»، چه تدفین یا سوزاندن اجساد باعث آلایش عناصر میشود و باینجهت حرام است. و نیز مس مردگان و زنان حایضه باعث ناپاکی و نجاست است. از کتاب وندیداد اسامی عده کثیری از دیوها (دیوان) و دروجها ( «دروغان» که مؤنث می‌باشد) و «پیری کاها» «۲» (پریان- جادوان مؤنث) بدست می‌آید، که در زمره سپاه خرد شریراند. «۳»

چنین بنظر میرسد، که در کیش زردشتی شایع در ایران غربی، از اواخر عهد هخامنشی این عقیده رواج کلی یافته بود، که اهورمزداه (اورمزد) و ائرمینیو (اهرمن) دو برادر همزاد و فرزندان زمان بیکرانه (زروان «۴») هستند. «۵» یکی از

---

(۱)- آگاثیاس (کتاب دوم، بند ۲۳ و بعد) صریحا میگوید، که بدخمه نهادن مردگان از عادات ایرانیان عهد ساسانی بود. هیون تسبیانک زوار بودایی چینی فقط اجمالا تذکر میدهد، که ایرانیان غالبا اجساد مردگان خود را رها میکرده‌اند (بیل، ۲، ص ۲۷۸). اینوسترانتزف رساله‌ای در باب رفتار ایرانیان قدیم با مردگان خود بروسی نوشته است و ترجمه انگلیسی آن توسط بوگدانو Bogdanov در «مجله انستیتوی شرقی جی کاما» منتشر شده. (شماره ۳، ص ۲۸- ۱).

(۲)- Pairika

(۳)- دمونولوژی، ص ۲۵ ببعد.

(۴)- Zurvan

(۵)- ر ک فصل سوم.

فرق مزدیسنی، که نجوم کلدانی در آن نفوذ کلی کرده و نزد مجوس‌های «۱» آسیای صغیر «۲» تکامل یافته بود، منشاء آیین «مهرپرستی» است، که در امپراطوری رم توسعه بسیار یافت «۳». در این آیین مهر را خدای آفتاب میدانستند.

مهرپرستان و همچنین سایر فرقی، که در اصول دیانت زردشت تغییر کلی داده و بدعت‌هایی نهاده بودند، عقاید و افکار زروانیه را قبول داشتند. بعضی از این فرقه‌ها اهرمن‌پرست بودند یعنی بعبادت ائرمینیو میپرداختند.

ایزدانی، که بر روی سکه‌های هندوسکایی دیده میشوند، معرف نوعی دیگر از آیین مزداهی است، که تحت نفوذ عقاید و شرایع هندی، در ایران شرقی بوجود آمده بود و بعدها تحت الشعاع عقاید بودایی گردید. «۴»

---

(۱)- Maguseen

(۲)- کومون، آخر الزمان بنابر قول مجوسان غربی، مجله تاریخ ادیان، ۱۹۳۱، ص ۲۹ و ما بعد.

.F, Cumont, La fin du monde selon les msges eccidentaux

(۳)- کومون، «متون و ابنیه منقش راجع باسراردین میترا»-

Textes ot Monuments figures nelatifs aux Mysteres de Mithra

. ج ۱ و ۲، چاپ بروکسل ۹۹- ۱۸۹۶ و نیز از همین مؤلف، «اسرار میترا» Les Mystere de Mithra چاپ سوم، بروکسل ۱۹۱۳.

(۴)- اشتاین، ایزدان زردشتی در روی مسکوکات هندوسکایی (مجمعه آثار بابل و شرق)

A. Stein, Zeroastrian Deities on Indo- Scythian coins' Baby lonian and Oriental Record, I, London 1886- 87

وست، مطالعه در باب نقوش Notes on Indo -scythian coin -Iegendt. مسکوکات هندوسکایی در همان مجموعه، ج ۲، چاپ لندن ۱۸۸۸، کریستنسن، مطالعات زردشتی، ص ۳۶ و ما بعد.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۶

در ایران غربی و بطور کلی در سراسر آسیای قدامی، افکار و تمدن یونانی موجب مزج مذاهب مختلفه شد. در خرابه‌های یک معبد زردشتی واقع در نزدیکی شهر پارسه، که کمی بعد از ویران شدن این شهر بدست اسکندر بنا شده، کتیبه‌هایی بزبان یونانی یافته‌اند، که در آن اهورمزداه «۱» و میثر و اناهیتا بنامهای یونانی زویس ماگیستس «۲» و آپولون «۳» و آتنه «۴» ذکر شده‌اند «۵» خدایان بابلی و یونانی را با خدایان ایرانی تطبیق کرده‌اند، مثلا اهورمزداه را با بعل «۶» و میثر را باشمش «۷» اناهیتا را با ایشتر «۸» یکی دانسته‌اند، انتیوخوس اول «۹» پادشاه کماژن (از ۶۹ تا ۳۴ قبلا از میلاد) مجسمه‌های بسیاری از «زویس- ارماسدس» «۱۰» (ارماسدس- اهورمزداه، اورمزد) و «آپولون- میتراس (مهر)- هلیوس- هرمس» «۱۱» و «آرتاگنس (ورثغن- بهرام)- هراکلس- آرس» «۱۲» و ایزدی که آنرا «وطن من کماژن بسیار حاصلخیز» مینامد، برپا ساخت و مراسمی دائمی برای عبادت این خدایان یونانی و ایرانی مقرر فرمود. پادشاهان اشکانی لقب «قیل هلن» (دوست یونانی) اختیار کردند و خود را پیرو آداب و فرهنگ یونان نشان میدادند. «۱۳» ولی این یونانی‌مآبی آنها بسیار سطحی بود و اکثر سلاطین این سلسله ظاهرا، در زیر پرده نازکی از

(۱)- Ahura Mazdah

(۲)- Zeus magiststos

(۳)- Apollon

(۴)- Athene

(۵)- هرتسفلد، تاریخ باستان، ص ۴۴.

(۶)- Bel

(۷)- Shamash

(۸)- Ishtar

(۹)- Antiochos

(۱۰)- Zeus -Oromasdes

(۱۱)- Apollon -Mithras -Helios -Hermos

(۱۲)- Artagenes -Heracles -Ares

(۱۳)- اونوالا Unvala، ملاحظاتی در باب دین پارتیان

Observations on the Reltgion of ohe Prthians

، چاپ بمبئی ۱۹۲۵.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۷

افکار خارجی، بدیانت زردشتی اعتقاد داشته‌اند. بنابر یک سنت پارسی جمع‌آوری و نگارش کتب مقدس زردشتی یکبار بفرمان یکی از پادشاهان اشکانی موسوم به ولاگاز، که معلوم نیست ولاگاز اول (از ۵۲/ ۵۱ تا ۸۰/ ۷۹ میلادی) یا ولاگاز سوم (از ۱۴۸ تا ۱۹۱ میلادی) بوده، انجام گرفت.

*** از زمانیکه بخت النصر یهود را باسارت برد، این طایفه در بابل و بین النهرین زیاد شده، رشته‌های مختلف تجارت و فلاحت و صناعت را در دست گرفتند. در زمان اشکانیان یهود بسیار بودند خاصه در نهردا (شمال بابل) و در سوراوپوم بادیثا «۱» و ماهوزه «۲» (سلوکیه). در پارس و ماد هم جماعتی از یهود اقامت داشتند.

این جماعت از قرون نخستین میلاد در تحت ریاست رش گالوتا «۳» (رأس- الجالوت) صاحب تشکیلاتی شده بودند و شاهنشاه آنان را در زمره ملل متنوعه شناخته و تا حدی استقلال بخشیده بود. رش گالوتا مالیات را جمع و قضات را عزل و نصب و سایر امور را اداره میکرد و قانون موسی و احادیث و اخبار یهود را تعلیم و ترویج می‌نمود. مدرسه مشهور «سورا» در آغاز قرن سوم میلادی تأسیس یافت و از آن تاریخ طایفه امورائیم «۴» (علماء یهود) بمطالعه و شرح علوم پرداخته اخبار و تعالیم مختلفه را، که امروز بنام تلمود معروف است فراهم آوردند. «۵»

*** راجع بزمانی، که دین نصارا وارد کشور پارت شده، اطلاعات ما بسیار

---

(۱)- pumbaditha

(۲)- Mahoze

(۳)- Reshgaluta

(۴)- Amoraim

(۵)- گرتس Gratz ، تاریخ یهود Geschichte der Juden ، چاپ ۴، ج ۳، ص ۳۰۰ و ما بعد، ج ۴، ص ۲۵۱ و ما بعد و ص ۳۲۹ ببعد. نوی بوئر Neubauer ، جغرافیای تلمود- Lageog, raphie du Talmoud ص ۴۳۶ و ۳۶۰- ۳۵۶.

لابور، مسیحیت در شاهنشاهی ایران، ص ۷ و ما بعد.



قلیل است «۱». در قرن اول میلادی دین مسیح در سوریه و آسیای صغیر منتشر شده بود. در حدود سال ۱۰۰ بعد از میلاد جماعاتی از مسیحیان در شرق دجله یعنی ناحیه اربل «۲» مسکن داشتند، ولی از انتشار این شریعت در نواحی مشرق اطلاعات صحیحی در دست نداریم.

بنابر روایات مسیحیان «توماس مقدس» در کشور پارت بدعوت پرداخت و مطابق مندرجات کتاب مجعول «اعمال توماس»، توماس تا سرزمین هندوستان هم پیش رفته است ولی این کتاب را نمیتوان از اسناد معتبر تاریخی شناخت.

بعد از اربل شهر کرکوک، که آنرا «کرخای بیت سلوخ» می‌خوانده‌اند، ظاهرا مرکز و ملجاء عیسویان در شرق بوده است. در نامه شهداء عیسوی ایران مسطور است که: «از زمان سلطنت بلاش تا سال بیستم پادشاهی شاپور بن اردشیر یعنی ۹۰ سال کرخامکانی مقدس بود و هیچ گیاه ناپاکی در آن نمی‌رست» «۳». چون شاپور اول ساسانی پسر اردشیر در سنه ۲۴۱ بتخت نشسته، بنابراین مقصود از بلاش کس دیگری غیر از ولاگاز سوم اشکانی نیست، که از سال ۱۴۸ تا ۱۹۱ میلادی سلطنت کرده است. در هرحال عیسویان در عهد سلاطین اشکانی هیچ مداخله در امور سیاسی نداشته‌اند. در قرون بعد نامه جعل کردند موسوم به «مکتب آباء مغربی» و تاریخ آنرا آغاز قرن دوم میلادی قرار داده‌اند. بنابراین سند جاثلیق شهر سلوکیه خودمختاری مطلق داشته و میتوانسته بمراسم مذهبی و تقدیس بطرکی خود نایل شود، بدون اینکه مجبور باشد بشهر انطاکیه برود. ولی حقیقت امر این است، که مقام کاتولیکوس (جاثلیق) در عهد اشکانیان وجود نداشته است.

(۱)- لابور، ص ۱۷- ۹. زاخو Sachau، تاریخ اربل Die Chronik Arbela رساله آکادمی پروس ۱۹۱۵. بورکیت F .C .Btrkitt تاریخ قدیم کمبریج The Cambridge Aneient History، ج ۱۲، ص ۴۲۲ و ما بعد.

(۲)- زاخو، کتاب سابق الذکر. ص ۱۲ و ما بعد.

(۳)- هوفمان، ص ۴۶- ۴۵.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۹

*** اختلاط اقوام و نژادهای آسیای قدامی، زمینه مساعدی برای امتزاج تمدن‌ها و دیانت‌های مختلف آماده می‌کرده، چنانکه دیدیم فلسفه یونان با شرایع مشرقی آمیخته شده و نتایج گوناگون داد. «۱» از زمانهای قدیم عقاید ایرانی و سامی در نواحی آرامیان بین النهرین مخلوط گردیده بود. عنصر جدیدی، که در این داخل شد، عبادات اسرارآمیز مردم آسیای صغیر بود. افکار فلسفی یونان و نظریات کیمیاگران و افسونگران نیز در این معجون وارد گردید. معنویات و عوامل طبیعی، که معبود اقوام مزبور بود، با اسامی یونانی خوانده شد. اساطیر یونانی و بابلی و ایرانی بهم درآمیخت و اشخاص افسانه‌های شرقی در لباس خدایان یونانی پنهان گشت. اعتقاد بدو عالم جدا از یکدیگر، یکی عالم نیکی و دیگر بدی یا عالم نور و ظلمت و اعتقاد ببهشت و دوزخ و یوم الحساب و تجدید جهان و اعتقاد بارتباط تام و پیوند عام ما بین افراد انسان و قوای ملکوتی، همه این معتقدات که مخصوص دین مزداهی ایران بود، داخل افکار دینی آسیای قدامی شد. این نکات را از مراسم مرموزی کشف می‌کنیم، که مریدان مطلع انجام می‌داده و مدعی بوده‌اند که بنابر راهنمائی، که من جانب اللّه شده و سر آن در کتب مرموزه نگاشته شده، انسان می‌تواند با عبادات مخصوص و ضبط اسرار معین بمعبود خویش تقرب جوید.

مندرجات این کتب، که جز دانایان شریعت کسی برموز آن آگاهی نداشت، مخلوطی بود از افکار مصری و ایرانی و کلدانی و یهودی «۲». کتبی مجعول بنام

---

(۱)- ر ک گرسماق، تغییرات ادیان شرقی در اثر افکار یونانی.

H. Gressmann, Die Umwandelung der orientalschen Religionen unter dem Eintluss hellenischen Geistes, Sortrageder Bibli othek .Warburg, 1926

(۲)- ر ک بیده و کومون، مغهای یونانی شده، ۲ ج

l. Bidez et F. Cumont, Les mages hellenisees I- II, Paris 1935



«زردشت مجوس» رواج داده شد «۱» و در بعضی نقاط، که «دین زردشت» آمیخته بسایر عقاید شده بود، زردشت را بصفت «منجی نوع بشر» می‌خواندند. مذاهب باطنی این دوره محدود بحدود محلی یا ملی معینی نبودند و ادعا می‌کرد که دین اصلی بشر نزد آنهاست و سایر شرایع عامه بطور ناقص بعضی از آن حقایق را در بر دارند. «۲»

در قرن دوم میلادی مذهب گنوستیکی «۳» در کشور روم توسعه یافت «۴» بلا شک قبل از این تاریخ هم افکار گنوستیکی وجود داشته است، زیرا که در میان یهودان اسکندریه هم این افکار رایج بوده است، اما مبداء این مسلک در ظلمات ایام مختفی است. از قرن دوم

ببعد «گنوستیک‌ها» برای تأیید اقوال خویش به کتب مقدس عیسوی استناد می‌جستند.

مسلک بازیلید «۵» و مسلک والانتن «۶» و مسلک مرقیون «۷»

---

(۱)- ر ک آلفاریک، خطوط مانویان، ج ۲، ص ۲۰۵ و ما بعد. P .Alfaric ,Les ecritures manicheennes , و نیز کتاب بیده و کومون، ج ۱، ص ۸۵ ببعد.

(۲)- ریتزن اشتاین، ادیان مرموز یونانی، چاپ دوم، ص ۱۵.

(۳)-Gnosticisme

(۴)- فرید لندر، مذهب گنوستیکی یهود قبل از مسیح

Friedlawer oer volchristliche jadische Gnostlcismas Gottingen 1898
.Reitzenstein, Die hellenitischen Mysterienreligio nen

بوسه، مسائل عمده مذهب گنوستیکی،

W. Bousset, Hauptprobleme der Cnosis, Wottingen 1907

شولتس، استاد گنوستیکی.

.W- Schultz, Dokumente der Gnosis, Wien 1915

لگه، پیشروان و رقبای عیسویت

F- Legge, Forerunners and Rivales of Cnristianity, Cambridge .1915

(۵)- Besilide

(۶)- Valentin

(۷)- Marcion



و تصوفی، که اوفیت‌ها «۱» و ناسن‌ها «۲» و الکزائیت‌ها «۳» آورده‌اند، نمونه از فرق گوناگون گنوستیکی می‌باشد، که در رسوم مذهبی و عقاید با هم اختلاف دارند «۴»، ولی معذلک با وجود این اختلافات یک جریان فکری مشترکی در کلیه آنها مستتر است.

نخست باید «ثنویت» را مورد بحث قرار داد. ولی فرق است میان ثنویت

---

(۱)- Ophite

(۲)- Naassene

(۳)- Elchesaite

در روز، ظهور عیسویت از آیین گنوستیکی

A, Drews, Die Enstehung des Christentums aus dem Gnostizismus, .Jena 1924

لیزه گانگ، مذهب گنوستیکی.H .Leisegang ,Die Gnosis ,Leipzig 1924. فون وزن دنک، انسان اول و روح بنابر عقیده ایرانیان، ص ۱۱۱ و بعد

O. G. von Wesendonk, Jrmensch und Seele in der iranischen-.Uber lieferung, Hannover 1924

دوفای، گنوستیکها و مذهبشان، چاپ دوم، پاریس ۱۹۲۵ E .de Faye ,Gnostiques etgnosticisme.. مقاله شدر در مجله موسوم به «زمان باستان»Die Antike، ج ۴، ص ۲۶۵- ۲۲۶.

همچنین ر ک بمطالعات هارناکHarnack راجع بمذهب مرقیون.

(۴)- در باب «ابن دیصان»، که در مشرق زمین دارای شهرت خاصی است ر ک به منابع ذیل:

مقالات فون وزن دنک تحت عنوان «ابن دیصان و مانی»Bardesanes und در Acta Orientalia Mani، ج ۱۰، ص ۳۳۶ و ما بعد

مقاله شدر تحت عنوان ابن دیصان الرهایی در روایات کلیسای یونانی و سریانی

Bardesanes von Edessa in der Ueberlieferung der griechischen und .der syrischen Kirche

در مجله تاریخ کلیساKirchengesch .f .Zeitschr . سال ۱۹۳۲، ص ۲۱ و بعد.

مزدائی و دوپرستی گنوستیک‌ها: بنابر اعتقاد مزدیسنان هر یک از دو عالم مذکور دفعهٔ هم معنوی است و هم مادی. ولی گنوستیس‌ها بالعکس عالم روح را عین عالم نور و جهان ماده را عین جهان ظلمت می‌دانسته‌اند. نتیجه این قسم اعتقاد نسبت بعالم این شد، که بدبینی باصل خلقت رواج گرفت و پیروان این فکر بزهد و ترک مایل شدند.

بنابر قول این طایفه، خدا در ماوراء عالم محسوس و حتی در آنسوی جهان معقول است. او پدری است که از نام و نشان و گمان برتر است و فکر بشری را بدامن کبریای او دسترس نیست. جهان بواسطه اشراقات دائمی «۱» یا که از ذات این خدای اصلی صادر میشود، بوجود می‌آید و مراتب این تجلیات نزولی است، یعنی هر یک از اشراقات نسبت بماقبل خود اخص است تا منتهی گردد بعالم مادی، که آخرین اشراق و ناپاک‌ترین تجلیات است. ولی در این جهان مادی شوقی هست، که او را بمبداء الهی بازپس میکشاند. ماده یعنی عالم جسمانی منزلگاه شر است.

اما یک بارقه الهی، که در طبیعت انسان ودیعه است، راه نجات را باو نشان میدهد و او را در حرکت صعودی، که از میان افلاک میکند، دستگیری نموده، بعالم نور می‌رساند. این بود اساس اعتقاد گنوستیک‌های متأخر راجع بنظام جهان «انسان» یا «انسان نخست» را وجودی نیم خدا میدانستند و ظاهرا این مفهوم را از اساطیر ایرانی گرفته بودند «۲». بعضی از گنوستیک‌ها انسان نخست را آدم دانسته‌اند و بعضی او را مسیح ازلی گفته‌اند و طایفه‌ای بر آن بودند که حقیقت انسان نخست در آدم حلول کرده و پس از آن بصورت مسیح ظاهر شده است. اوست نخستین مولود خدای بزرگ، که در ماده نزول کرده و جان جهان محسوب است. او را نیم خدا و عقل و کلمه هم می‌گفتند. با ایجاد این انسان قوس نزول در ماده شروع شده

---

(۱)-eon

(۲)- در باب گیومرد، نخستین انسان، ر ک فصل سوم این کتاب.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۷۳

و بوسیله او نزاع و کوشش برای نجات صورت می‌گیرد. اما نجات میسر نیست مگر با عنایت الهی.

از این جاست که در همه کتب گنوستیک ظهور یکنفر رهاننده وعده داده شده است. و همین اعتقاد بود که گنوستیک‌ها را پیرو دین مسیح کرد، زیرا که منجی موعود را عیسی مسیح دانسته‌اند.

بعضی از فرق گنوستیک بر آنند، که عیسی خلاص‌کننده صوفیا از قید ماده است.

مقصود از صوفیا عقل آسمانی است، که در ماده افتاده است. فرقه والانتینی معتقد بودند که میان خدای منجی موسوم به سوتر «۱» و صوفیا ازدواج و عروسی واقع شده است و بیاد این واقعه جشن مذهبی، که عبارت از عید حجله عروسان بود، می‌گرفتند. اساطیر و قصصی، که راجع بتکوین جهان ساخته شده، همه برای تعبیر و تأویل مراسم عبادتی بوده است. اجراء کنندگان این مراسم در طی انجام وظایف خود جدال عظیمی را، که همه آفرینش برای نجات خود در پیش دارند، برأی العین مشاهده میکرده‌اند، که چگونه بوسیله معرفت رهایی میسر تواند شد و زنجیرهای ماده تواند گسیخت.

عرفان علم حقیقی است نه علم فکری، دانشی است، که از راه قلب و بطریق کشف و شهود تحصیل میشود و طریق آن توجه بباطن و مشاهده امور معنوی با چشم دل است، که انسان را صاحب معرفت عالی میکند و در نشاهٔ جدیدی متولد میسازد.

بنابر قول شدر معرفت «۲» دانش حقیقی است، که بسبب حق بودنش انسان را نجات می‌بخشد.

اکثر گنوستیک‌ها، که از طریقه آنها کم و بیش آگاهی داریم، از مردم ولایات شرقی ممالک روم بوده‌اند. یکی از فرقه‌های گنوستیک بین النهرین و بابل

---

(۱)-Soter

(۲)-gnosis صورت نخستین و ترکیب بعدی سیستم مانوی Urform und Fortbildung des manischaischen Systems، ص ۱۲۱.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۷۴

فرقه ماندائی «۱» است و دیگر فرقه که در کتب عرب آنها را مغتسله نامیده‌اند و یکی از مآخذ کیش مانوی محسوب است «۲». عرب همه فرقه‌های گنوستیک مشرق را که افکارشان در زمان اسلام «۳» هم رواجی داشته است، بنام حنیف یا صائبون خوانده است «۴».

*** در دوره تسلط یونانیان دیانت بودایی در ولایات شرق ایران نفوذ یافت.

پادشاه هند موسوم به آسوکا «۵»، که در حدود سال ۲۶۰ قبل از میلاد دین بودایی

---

(۱)- براند W .Brandt، مذهب ماندائی Die mahaische Religion، لیپزیگ ۱۸۸۹.

پالیس S .A .Palis، مطالعه در باب ماندائیان (بزبان دانمارکی) Mandaeiske Studier، کپنهاک ۱۹۱۹؛ ترجمه انگلیسی این کتاب کپنهاک ۱۹۲۶.

پترسون Peterson، عیسویت و کیش ماندائی Urchristentum und Man daismus مجله تحقیق راجع باناجیل

Zeitschrift f. d. neutestamenliche Wissenschaft

ج ۲۷، ۱۹۲۸، ص ۵۵ ببعد.

چند متن ماندایی را براندو پونیون Pognon و لیدسبارسکی Lidzbrski و ریتزن اشتاین مورد تحقیق قرار داده و منتشر کرده‌اند ر ک به کتاب پالیس موسوم به

Essay on Mandrean Bibliography 1560- 1930

لندن و کپنهاک ۱۹۳۳.

(۲)- الفهرست، چاپ فلوگل، ص ۳۴؛ مقایسه شود با فلوگل، مانی، ص ۱۳۳ و ما بعد و شدر، صورت اصلی الخ، ص ۶۹.

(۳)- تصوف. ر ک شدر، تعالیم اسلامی راجع بانسان کامل

.Die islamische Lehre vom vollkommenen Menschen

، مجله شرقی آلمان، ج ۷۹ (۱۹۲۵)، ص ۱۹۲ و ما بعد.

(۴)- پدرسن Pedersen .A ، صائبه The Sabians در یک مجلد مطالعات شرقی که تقدیم پروفسور برون شده است، کمبریج ۱۹۲۲، ص ۳۸۳ و ما بعد.

(۵)-Asoka

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۷۵

گرفته بود، دعاتی بایالت گنداره (دره کابل) و باختر گسیل داشت. پادشاهی موسوم به اگاتکل «۱» در ایالت رخج و زرنگ سلطنت داشته (حدود سال ۱۸۰ تا ۱۶۵)، سکه‌هائی ضرب کرد، که بر آن نقش بودایی دیده میشود. در اواسط قرن دوم قبل از میلاد اختلاف عقیده بوداییان شمال و بوداییان جنوب موجب تفرقه و ضعف آنان گردید. بوداییان جنوب، که خود را هین‌یان «۲» (کشتی کوچک) گویند، بیشتر باحکام و سنت بودا عمل میکردند،

ولی بوداییان شمال، که خود را مهایان «۳» (کشتی بزرگ) مینامند، از سایر ادیان هندی اقتباساتی کردند و عقاید عامیانه را استقبال نمودند. شریعت بودا بصورت مهایان وارد ممالک مرکزی آسیا شد. سلطانی کانیسکانام انجمنی از دانایان گرد آورد و اصول مذهب مهایان را تثبیت نمود و قوانین آن را مورد تجدید نظر قرار داده، بزبان سانسکریت تحریر کرد.

بوداییان در قرون نخستین میلادی در ولایت گنداره و یهارها «۴» (بهارها) یعنی صومعه‌های بسیار ساختند امروز در ویرانه‌های آن معابد نقوش برجسته‌ای بسبک آمیخته یونانی و هندی یافته‌اند، که صحنه‌هایی از وقایع حیات بودا و صور بودیستو «۵»، بودایان آینده و غیر ذلک، را مجسم می کند. صنعت گنداره در قرن چهارم باوج ترقی رسید «۶». ظاهرا قدیمترین نقاشی بودایی، که بسبک آمیخته یونانی و هندی ساخته شده و در کاوشهای ترکستان چین اخیرا بدست آمده، متعلق بقرن

---

(۱)- Agathocle

(۲)- Hinayana

(۳)- Mahayana

(۴)- Vihara

(۵)- Bodhisattva

(۵)- این کلمه همانست که در فارسی بوذاسف شده است (مترجم).

(۶)- فوشه. صنعت یونانی و بودایی در گنداره، ج ۱ و ۲، پاریس ۱۹۱۸- ۱۹۰۵.

A, Foucher, L'art greco- boucdhique du Canara

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۷۶

سوم باشد «۱».

در «بامیان» مغرب کابل مجسمه‌های عظیمی از بودا هست، که در کوه کنده‌اند. در طاقچه‌هائی که مقر این پیکرهاست، تصاویری دیده می‌شود، که سبک آنها با نقوش مکشوفه در آسیای مرکزی شباهت دارد و از جهاتی هم شبیه نقوش کتیبه‌های ساسانی عهد شاپور اول است «۲».

از سفرنامه هیون تسیانگ معلوم می‌شود، که تا قرن هفتم میلادی صومعه‌های بودایی در ایران وجود داشته است و نیز بنابر روایت او از اتباع سایر دیانات هندی هم جماعاتی مقیم ایالات شرقی ایران بوده‌اند «۳».

۴- زبانهای عامه و زبانهای ادبی

آگاهی ما از زبانهای اشکانی و ساسانی، که آنها را اصطلاحا «لغت متوسط ایران» می‌گویند، در نتیجه اکتشافاتی، که در ۲۵ سال اخیر در ترکستان چین

(۱)- اشتاین، ویرانه‌های زیر ریگ ختن, Ssnd -buried Ruins of Khotan لندن ۱۹۰۳؛ ایضا همین مؤلف، ختن قدیم Ancient Khotan، ۲ ج، اکسفورد ۱۹۰۷؛ ایضا، ویرانه‌های دشت ختای Ruins of Desrt Cathay، لندن ۱۹۱۲.

گرون و دل، آثار عتیق بودایی در ترکستان چین، برلن ۱۹۱۲

A. Grunwedel, Altbudhistis che Kultstatten in Chinesisch-.Turkistan

فون لوکوک، خوچو، برلن ۱۹۱۳Chotscho, A .von Le Goq .

(۲)- الف وی گدار وهاکن، آثار عتیقه بودائیان در بامیان، پاریس- بروکسل ۱۹۲۸.

-A. etY. Godard et Hackin, Les antiquites boudhiquues de

کاوشهای جدید- Bamiyan .Nouvelles recherches archeologiques -

باستان‌شناسی در بامیان Bamiyan a تألیف هاکن بهمکاری ژی- کارل، پاریس ۱۹۳۳.

هاکن، کارهای هیئت باستان‌شناسی فرانسوی در افغانستان

L, oeuvre de Ia Delegation archeologique francaise en Afghanistan) )1922- 32

، ج ۱، توکیو ۱۹۳۳

(۳)- ببل، ج ۲، ص ۲۷۸.



صورت گرفته، بی‌اندازه وسیع شده است. چندین هیئت علمی، که بآن صفحات رفته‌اند، آثار بسیاری اعم از دینی و غیردینی بدست آورده‌اند، که بلغات مختلفه نگارش یافته‌اند و تا زمان کشف آنها دانشمندان را از بسیاری از آن لغات آگاهی ناقصی بود و نسبت ببعضی هم بکلی بی‌اطلاع بودند. «۱»

قطعاتی، که این هیئت‌ها کشف کرده‌اند، جزء آثار ادبی بوداییان و مانویان و مسیحیان و بلغت سانسکریت و چینی تبتی و اویغوری و پهلوی سکایی و تخاری نوشته شده است و هر یک را متخصصین مورد دقت و تحقیق قرار داده‌اند، ولی هنوز اکثر آن چاپ و منتشر نشده است.

قبل از کشفیات ترکستان چین، از زبانهای متوسط ایران فقط دو زبان معلوم بود، یکی پهلوی ساسانی، که در جنوب غربی ایران (پارس) متداول و زبان رسمی ساسانیان بشمار میرفته است: دیگر زبانی، که در بعضی کتیبه‌های پادشاهان اول ساسانی در کنار خطوط پهلوی سابق الذکر منقور است و در آغاز دانشمندان آنرا لغت کلدانی پهلوی «۲» می‌نامیدند، که چندان اسم مناسبی نبود. آندرآس «۳» این لغت اخیر را پهلوی اشکانی، که زبان رسمی دربار پارت بوده، تشخیص داد. این هر دو

---

(۱)- هیئت‌های ذیل در ترکستان چین بکاوشهای باستان‌شناسی پرداخته‌اند.

از انگلستان: بریاست «اشتاین» در سالهای ۱۹۰۱- ۱۹۰۰ و ۱۹۰۸- ۱۹۰۶

از آلمان: بریاست «گرون ودل» و «هوت»Huth در ۱۹۰۳- ۱۹۰۲، تحت نظر «رفون لوکوک» در ۱۹۰۴، تحت نظر «گرون ودل» و «فون لوکوک» در ۱۹۰۶- ۱۹۰۵، بسرپرستی «فون لوکوک» و «بارتوس»Barsus ۴۱۹۱- ۳۱۹۱.

از فرانسه: تحت نظر «پلیو»pelliot در سالهای ۱۹۰۹- ۱۹۰۶.

از روسیه: چندین هیئت علمی، که دوتای آن بریاست «دلدنبورگ»d'Oldenburg بود (آخرین آنها در سنه ۱۹۱۵).

از ژاپون: از سال ۱۹۱۰ ببعد هم هیئت‌های متعددی از ژاپن در آنجا کار کردند.

Chaldaeo -Pehlevi-(۲)

Andreas-(۳)

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۷۸

زبان را با خطی که مشتق از الفبای آرامی است می‌نوشته‌اند با قدری تفاوت در اشکال حروف. آثار دینی زردشتیان عهد ساسانی را بلغت پهلوی ساسانی می‌نوشته‌اند، لکن آنچه امروز باقی است، استنساخی است، که بعد از انقراض ساسانیان کرده‌اند و غلط و اشتباه بسیار در آن راه دارد. بسیاری از حروف الفبای پهلوی را باقسام چند می‌توان خواند. از این جهت در قرائت آثار قدیم خوانندگان دچار خطا و تردید شده‌اند. بعلاوه خیلی از کلمات حتی از معانی معمول و متداول را با ایده او گرام‌های «۱» آرامی می‌نوشته‌اند، یعنی بجای بعضی کلمات در کتابت لغات آرامی می‌نشاندند، ولی در خواندن فارسی آنرا بزبان میرانده‌اند. فقط بدنبال بعضی از ایده او گرامها بخصوص در افعال مزید مؤخر ایرانی اضافه میکردند.

در ترکستان چین ناحیه تورفان قطعات بسیار از آثار دینی مانویان بدست آمد، که بخط سریانی موسوم به «استرانژلو» «۲»، بدون ایده او گرام و هزوارش، نوشته شده و همه کلمات آن بصورت ایرانی خالص است. آندرآس فورا متوجه شد، که هر دو زبان پهلوی سابق الذکر در این قطعات هست. امانه مولر «۳» که اول کسی است، که ایرانی بودن این متون را ثابت نمود و نخستین تلخیص آنها را منتشر کرد «۴»، و نه‌زالمان «۵»، که تلخیصات مولر را مجددا بخط عبری طبع نموده و فهرست لغاتی بر آن افزوده «۶»، دو زبان سابق الذکر را درست تشخیص نداده‌اند. اختلاف اصلی

---

Ideogrammes-(۱)

Estranghelo-(۲)

(۳)- F .W .K .Muller

(۴)- بقایای اوراق خطی تورفان، ج ۱. گزارش آکادمی پروس، ۱۹۰۴ و ج ۲، رسالات آکادمی پروس، ۱۹۰۴. دو صفحه از یک کتاب سرود مانوی (مهرنامگ)، رسالات آکادمی پروس، ۱۹۱۳.

(۵)- C .Salemann

(۶)- تتبعات مانوی، ج ۱. رسالات آکادمی سن پترزبورگ، ۱۹۰۸ و نیز کتاب دیگر همین مؤلف موسوم به «مانیکائیکا») Manichaica I .V ( ایضا سن‌پترزبورگ ۱۹۱۳- ۱۹۰۷.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۷۹

این دو زبان پهلوی آندرآس «۱» معلوم کرده و بعد تدسکو «۲» آنرا با شرح و تفصیل بیشتری تأیید نموده است. زبان اشکانیان متعلق به لغت ایران مرکزی است، که فعلا لهجه‌های ایالات ساحل بحر خزر و سمنانی و لحن‌های نواحی کاشان و اصفهان و لهجه گورانی و غیره از آن حکایت میکند.

این دو زبان را، که معمولا بنام لهجه شمالی یا شمال غربی و لهجه جنوب غربی می‌خوانند، امروز کاملا مورد دقت قرار داده و از رموز صرف و نحوی و صوتی آنها آگاهی حاصل کرده‌اند. این اطلاع دقیق دانشمندان را موفق کرده است، که مقدار تأثیر زبان اشکانی را در پهلوی ساسانی معلوم کنند و معلوم است، که تأثیر زبان نشانه نفوذ تمدن اشکانی در تمدن ساسانی است. لغات بسیار، که مربوط بمفاهیم دینی و سیاسی و اجتماعی است یا اسم اسلحه و وسایل ارتباط و اصطلاحات پزشکی و عبارات عادی حتی بعضی افعال متداول، که در زبان ساسانیان و فارسی کنونی هم رواج دارد، صورت اشکانی خود را حفظ کرده‌اند «۳». بسی از مستثنیاتی که در فونتیک فارسی هست و خلاف قاعده شمرده میشود، نتیجه نفوذ

کلمات لهجه شمالی در لغت زبان جنوب غربی است، که بعد از طلوع ساسانیان زبان رسمی کشور گردید «۴».

---

(۱)- در کتاب مان: تحقیقات کردی و فارسی، بخش ۱، مقدمه ص XIV و ما بعد.

(۲)-Tedesco. P لهجه‌شناسی متون ایرانی غربی تورفان.

Dialectologie der Westiranischen Turfantexte.

(۳)- لنتس عناصر زبان شمال ایران در کلام فردوسی، مجله هندشناسی و ایران‌شناسی، ج ۴، ص ۲۵۱ و بعد

W. Lentz, Die nordiranischen Elemente in der neupersischen Literatursprache bei Firdosi.

(۴)- بعقیده شدر (گنومون Gnomon. ۹، ص ۳۵۸) «لهجه شمالی» متون تورفان، همان زبان متداول مانویان خراسانی میباشد (ناحیه شمال شرقی شاهنشاهی ساسانی).

مانویان پس از قتل پیشوای خود بخراسان پناهنده شدند تا از آزار و تعقیب در امان باشند و در این ناحیه زبان اشکانی بیش از نواحی غربی دوام یافته است.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۸۰

مردم ایالات شرق بزبانهای ایرانی دیگر تکلم میکرده‌اند. در ردیف قطعات مانوی مذکور، که بدو زبان پهلوی نوشته شده، در تورفان قطعاتی بدست آوردند، که آندرآس آنرا لغت سغدی تشخیص داد. وقتی، که قسمتهایی از عهد جدید (انجیل) بزبان سغدی کشف گردید، مطالعه و فهم قطعات مذکور آسان‌تر شد. بعد از چندی متن‌های بودایی بدست آمد، که

بلغت سغدی قدیم نوشته شده بود و علماء دریافتند، که زبان سغدیان دارای چقدر اهمیت بوده است. فعلا در ناحیه «یقنوب» پامیر لهجه‌ای متداول است، که از بقایای سغدی قدیم بشمار میآید. بنابر قول گوتیو «۱» در آغاز تاریخ مسیحی «زبان سغدی در طول خطی متداول بود، که از دیوار چین تا سمرقند و تا مغرب امتداد داشت». زبان سغدی در مدت چند قرن در آسیای مرکزی لغت بین‌المللی بشمار میرفت و بتوسط این زبان بود که کتب مانوی و بودایی حتی در قبایل ترک هم نفوذ پیدا کرد. «۲»

علاوه بر این‌ها در حفاری ترکستان چین متونی از بوداییان بدست آمد، که بدو لغت، که تا آنروز از وجود آن اطلاع نداشتند، نوشته شده بود. امروز آن دو لغت را سکایی و تخاری می‌نامند.

---

(۱)- Gauthiot

(۲)- در باب زبان و ادبیات سغدی بمنابع ذیل مراجعه کنید:

مولر، F .W .K .Muller بقایای آثار خطی Handschriften -Reste، ج ۲، ص ۱۰۳- ۹۶ (مشتمل بر قطعاتی از متون مانوی): از همین مؤلف، متون سغدی Soghdische Texte ج ۱. رسالات آکادمی پروس ۱۹۱۳ (قطعاتی از انجیل)

گوتیو R .Gauthiot، یک ترجمه سغدی از وسنتریاتک- Une version sogh du Vessantara Jataka مجله آسیایی ۱۹۱۲؛ از همین مؤلف، سوترای انکل لونگ Le Sutra du religieux Ongles -longs، یادداشتهای زبان- شناسی، ج ۱۷؛ ایضا از همین مؤلف، تحقیق در باب صرف و نحو سغدی Essai de Grammaire soghdienne ج ۱، پاریس ۲۳- ۱۹۱۴، ج ۲، تألیف بنونیست ۱۹۲۹.-

سکایی «۱» زبان قوم هندوسکایی و از شعب زبانهای شرق ایران است، که امروز

---

گوتیو- پلیو- بنونیست، سوترای علل و معلولات Le Sutra des Gauses et Des Effets، ۲ ج، پاریس ۲۸- ۱۹۲۰.

یادداشتهای روزنبرگ F .Resenberg در زابیسکی Zapiski، ج ۲۴ و در بولتن آکادمی علوم شوروی ۱۹۱۸ و ۱۹۲۰ و ۱۹۳۱.

ریشلت H .Reichelt بقایای آثار خطی سغدی در موزه بریتانیا

Die sogdischen Handschriftenres te des Brit. Museums

ج ۱ و ۲، هیدلبرگ ۳۱- ۱۹۲۸

هانسن O .Hansen، در باب قسمت سغدی کئیبه سه زبانی کاراباال گاسون

-Zur soghdischen Inschrift auf dem dreisprachigen Denkmal

مجله انجمن فنلاندی واوگری، ۱۹۳۰. von Karabalgasun,

مولر، متون سغدی، ج ۲، که بعد از فوت مولر توسط لنتس Lentz ضمن گزارش آکادمی پروس، در سال ۱۹۳۴، منتشر شده است.

تدسکو Tedesco، مجله هند و ایران، ۱۹۲۵، ص ۹۴ و ما بعد.

(۱)- راجع بزبان و ادبیات سکایی منابع ذیل را ببینید:

لویمان Leumann، لغت و ادبیات آریایی شمالی Zur nordarischen und Literatur Sqrache، نشریه انجمن علمی اشتراسبورگ ۱۹۱۲؛ ادبیات بودائی بزبان آریایی شمالی و ترجمه آلمانی

Nordarisch und Deutsch Buddhistische Literatur ,

، رسالات شرقی، ۱۹۲۰؛ تعالیم منظومه بودایی بزبان آریایی شمالی (سکایی)

) Lehrgedicht des Buddhismus Das nordarische) sakische

، رسالات شرقی، ج ۲۰: جزوه ۲- ۱.

ریشلت، سالنامه هندوژرمنی Indogermantsches Jahrbuch ، ۱۹۱۳، ص ۲۰ و ما بعد.

استن کونو، قطعاتی از یک کتاب بودایی بزبان آریایی قدیم Fragments of a -

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۸۲

لغت افغانی (پشتو) و چند لهجه پامیری مثل ساریکولی شوغنی و واخی و غیره از آن جمله‌اند اما لغت تخاری بنابر رأی مولروزیگ «۱» و زیگلینک «۲» و همچنین بنابر تأیید میه «۳» از جمله زبانهای هند و اروپایی است، اما آریایی نیست. از عجایب این است، که تخاری جزء دسته‌ای از زبانهای هند و اروپایی است، که آنها را طبقه

---

egaugnaL nayrA tneicnA eht ni krow tsihdduB

، یادداشتهای بنگاله، ۱۹۱۴؛ آثار خطی ختنی Khotanese Manuscripts در کتاب مورنلی Hoernle .R موسوم به Remains of Buddhist Literature Manuscripts ج ۱، اکسفورد ۱۹۱۶؛ مطالعات هند و سکایی Indoskytische Bditrage ، گزارش آکادمی پروس، Saka Version of the ، اسلو ۱۹۲۹؛ مطالعات سکایی Saka Studies ، اسلو ۱۹۱۶، ص ۷۸۷ و ما بعد؛ ترجمه سکایی بدر کل پیکاسوترا

Bhadrakalpikasut ra Tha Late Prof. Lenmann's Edition

، مجله نروژی علم لغت-

۱۹۳۲؛ یک متن جدید سکایی چاپ مرحوم پرفسور لویمان

of a Naw Saka Text Norshe Tidsshrift for Sprogvidenskab

، ج ۷، ۱۹۳۴ و ج ۱۱، ۱۹۳۸؛ دوازده ورق از یک نسخه خطی سوورن‌بها سوترا بزبان سکایی ختن

Zwolf Blatter einer Handschrift des Suvarnabhasutra in Khotan-Sakisch

، گزارش آکادمی پروس، ۱۹۳۵؛ یک لهجه جدید سکایی Ein neuer Saka -Dialekt
، گزارش آکادمی پروس، ۱۹۳۵؛ یک متن طبی بزبان ختنی A ,Medical Text in Khotanese ، اسلو ۱۹۴۱ (از انتشارات آکادمی علوم نروژ، شماره ۴).

لودرس، موراهای سکایی، گزارش آکادمی پروس ۱۹۱۹.

تدسکو، مجله هند و ایران، ۱۹۲۵، ص ۹۴ و ما بعد.

بیلی، آثار ختنی Hvatanica ، ج ۳- ۱، بولتن شرقی، ج ۷ و ۹. مقصود از زبان «آریایی شمالی» nordarisch و «ختنی» Khotanese همان زبان سکایی میباشد.

(۱)-Sieg

(۲)-gnilgeiS

(۳)-Meillet

کنتوم «۱» میخوانند و نزدیک بزبان ایتالی و کلتی «۲» است. «۳»

از میان لغات سامی از قدیم الایام زبان آرامی در سرتاسر آسیای قدامی رواج عام یافت، که در دیوان شاهنشاهان هخامنشی متداول بود و چون خط میخی، جز برای نگارش کتیبه‌ها، در تحریرات دیگر بسهولت بکار نمیرفت، هخامنشیان خط آرامی را گرفتند و حتی اسنادی را، که بلغت فارسی است، با آن خط نوشتند. منشاء خط پهلوی و این رسم، که الفاظ آرامی را نوشته و معنی فارسی آنرا بر زبان میرانده‌اند، از این جا برخاسته است. «۴»

---

(۱)- kentum

(۲)- Italo -celtique

(۳)- در باب زبان و ادبیات تخاری بکتب و رسالات ذیل مراجعه کنید.

مولر؛ زبان تخاری Tokharisch: گزارش آکادمی پروس، ۱۹۰۷.

زیک Sieg و زیگلینگ Siegling، زبان تخاری، ایضا گزارش آکادمی پروس ۱۹۰۸.

میه، زبان تخاری Le Thokharien، سالنامه هندوژرمنی ۱۹۱۳، ص ۱۲ و ما بعد.

سیلون لوی Sylvain Levi، قطعات کوشانی Kuchean Fragments، مجموعه آثار خطی هورنلی، ص ۳۵۷ و بعد.

زیک و زیگلینگ، بقایای زبان تخاری Tokharche Sprachreste، برلن ۱۹۲۰.

هولگر پدرسن Holger Pedersen، طبقه‌بندی لهجه‌های هند و اروپائی des dialectes Indo -europeens Le groupement، گزارش آکادمی دانمارک ۱۹۲۶: تخاری از نظر مقایسه زبانهای هند و اروپایی

der indo- europaischen Sprachvergleichu ng Tocharisch Vom Gesichtspunkt

، گزارش آکادمی دانمارک ۱۹۴۱.

(۴)- شدر، مطالعات ایرانی Iranische Beitrage ، ج ۱، هاله Halle ، ۱۹۳۰، آثار جمعیت علمای کونیگسبرگ-

Konigsberger Gelehrten Gesell schaft Schriften der

، سال ششم، دفتر ۵؛ مسینا Messina ، آرامی قدیم L'aramaico antico ، رم ۱۹۳۴.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۸۴

در عهد ساسانیان زبان ادبی مسیحیانی، که از نژاد سامی بودند و در کشور ایران مسکن داشتند، سریانی بود که، منشاء آن شهر ادسا (الرها) است.

مهاجرین یونانی که بفرمان اسکندر و جانشینانش در ممالک ایران اقامت گزیدند، تا مدتی مدید حافظ لغت یونانی محسوب میشدند. پادشاهان اشکانی نسبت بزبان و ادبیات یونانی تعلق خاطری نشان میدادند، که مقداری از آن عمدی و ظاهری و برای رعایت «مد» بود. لقب فیل‌هلن (یونان دوست)، که میتریدات اول (مهرداد) اختیار کرد، همه اخلافش آنرا بکار بردند و بعلاوه صفات یونانی دیگر نیز در مسکوکات خود ذکر میکردند مانند «انرگیتس» (نیکوکار) و «دیخایوس» (عادل). طرز مسکوکات اشکانی در دوره اول سلطنتشان بکلی یونانی بود. ارد اول بعد از آنکه بر کراسوس غالب شد، فرمان داد تا با کشیدس اثر اوریپید را بزبان یونانی نمایش دهند. چند کتیبه از شاهان اشکانی، که بزبان یونانی نوشته شده، هنوز باقی است. رفته‌رفته یونان‌مآبی ترک شد. مخصوصا بعد از قرن اول میلادی، که گوئی عهد تجدید حیات تمدن ایران است، اسلوب سکه‌ها از شیوه یونانی خارج و خط پهلوی در ردیف یونانی، که روز بروز غلطتر و بدتر میشد، نوشته شد.

با وجود این استعمال زبان یونانی در بعضی قسمت‌های کشور ایران باقی ماند و نخستین شاهنشاهان سلسله ساسانی در ردیف دو نوع زبان پهلوی مذکور، تا مدتی در بعضی کتیبه‌های خود، زبان و خط یونانی را بکار می‌برده‌اند.



## بخش دوم منابع تاریخ سیاسی و مدنی عهد ساسانیان

### ۱- مآخذ ایرانی معاصر ساسانیان. ادبیات پهلوی

نخست باید دانست که مقداری کتیبه موجود است، که بعضی از آنها را کاملا نمی‌توان خواند و بطور دقت نمی‌توان بر اجزاء آن‌ها اطلاع حاصل کرد. مفصلترین کتیبه‌های عهد ساسانی یکی نقوش پایکولی واقع در کردستان شمال قصر شیرین و دیگری کتیبه‌ایست، که در نقش رستم بر دیوار شرقی بنای مشهور به «کعبه زردشت» منقور است.

کتیبه اول را، که بدو زبان رسمی آن عهد یعنی پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی نوشته شده، در روی هر چهار ضلع یک برج مربعی رسم کرده‌اند. پیکر برجسته نرسی پادشاه ساسانی در هر چهار طرف برج مرتسم بوده، اما برج خراب شده و جز قاعده آن برجای نیست. بیشتر سنگهایی، که دارای خطوط بوده، از بین رفته و باقیمانده آنها در اراضی اطراف پراکنده گشته است. ترجمه بسیار ناقص از بعضی قطعات این کتیبه در ۱۸۶۸ بوسیله توماس در مجله انجمن پادشاهی آسیایی انتشار یافت و مأخذ آن رونویسی بود، که سابقا راولنسن نموده بود. بعد از آنکه آندراس توجه فضلا را بکتیبه پایکولی جلب کرد، هرتسفلد در ۱۹۱۱ بدیدار آن شتافت و در ۱۹۱۳ مجددا بآن نواحی مسافرت کرد و عکس‌ها و قالب‌گیری‌هایی از قطعات موجوده سنگ برداشت. در ۱۹۱۴ مقدمه شرحی

از مندرجات این کتیبه را در یادداشتهای آکادمی برلن منتشر کرد و در ۱۹۲۴ صورت اصلی نقوش پایکولی را با کتیبه‌های دیگر در دو مجلد بزرگ طبع نمود «۱» و ترجمه انگلیسی و شرح و توضیح کاملی با فهرستی جامع از لغات مندرجه بر آن افزود. جلد دوم این کتاب مخصوص عکسهای احجار مذکور است. مؤلف کوشیده است، که در اجزاء پراکنده این کتیبه نظمی قرار بدهد و باین ترتیب حتی الامکان صورت اصلی آنرا تجدید کند این کتاب حاوی اطلاعات بسیار سودمند است و انتشار این کتیبه با وجود شکستگی و پراکندگی موجب افزایش اطلاع ما نسبت بدو زبان پهلوی سابق الذکر شده است.

کتیبه «کعبه زردشت»، که بزبان پهلوی ساسانی است، در سال ۱۹۳۶ توسط هیئت علمی انستیتوی شرقی شیکاگو به سرپرستی اریش شمیدت «۲» و توسط اشپرلینک «۳» در مجله امریکائی زبان و ادبیات سامی «۴» بسال ۱۹۳۷ منتشر شده است.

تصویری از آن نیز در طی مقاله دیگری از همین نویسنده در مجله انجمن شرقی آلمان، ج ۹۱، ص ۲۵۶ و بعد، دیده میشود. اشپرلینگ این کتیبه را از نرسه دانسته است، ولی من بدلایلی، که در گزارش تقدیمی خود به بیستمین کنگره مستشرقین (منعقده در سال ۱۹۳۸) بروکسل ذکر کرده‌ام، معتقد بودم، که بانی این کتیبه شاپور اول است این گزارش قرار بود بصورت مقاله‌ای در یادگارنامه ویلیمس جکسون در بمبئی طبع شود، ولی متأسفانه انتشار این کتاب بتعویق افتاد. بعد از آن آقای هنینگ «۵» در بولتن شرقی، ج ۹، ص ۸۴۹- ۸۲۳ با دلایل قطعی همین مطلب را ثابت کرد در این کتیبه پس از ذکر عده‌ای از شهرهای سوریه، جنگهای شاپور اول با روم

---

(۱)- پایکولی، شرح بنا و کتیبه اوایل تاریخ شاهنشاهی ساسانیان، برلن ۱۹۲۴ و همچنین ر ك صنایع ایران بوب،I ، ص ۵۶۸ و ما بعد.

(۲)-Erich F .Schmidt

(۳)- Sperling

(۴)-

American Journal of Semitic Languages and Literature

(۵)- W .B .Henning



و اسارت و الریانوس قیصر روم بیان شده است. این قسمت متأسفانه از گذشت زمان آسیب فراوان دیده، ولی آقای هنینگ آنرا با کمال دقت مورد مطالعه قرار داده است. در آخر کتیبه که بهتر محفوظ مانده و هنینگ بنقل بخشی از آن در مقاله فوق الذکر پرداخته است، شاپور اول بذکر آتشگاههایی، که برای خود و اعضای خاندان سلطنت و عده‌ای از بزرگان دولت تأسیس کرده، می‌پردازد.

صورت کتیبه‌های ساسانی

کتیبه اردشیر اول در نقش رستم، که بسه زبان نوشته شده است (پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی و یونانی) و حکایت میکند که دو تصویر نقش برجسته یکی پادشاه اردشیر و دیگر خداوند اوهرمزد است. هرتسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۸۴ و ما بعد.

عکس این نقش پایین‌تر در فصل اول بیاید.

کتیبه شاپور اول در نقش رجب، که بسه زبان مذکور نوشته شده است و نشان میدهد، که نقش متعلق بشاپور پسر اردشیر است. هرتسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۸۶، ج ۲، تصویر ۲۰۹ عکس آن در فصل چهارم بیآید.

کتیبه شاپور اول در حاجی آباد، که بدو زبان پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی نوشته شده و حکایت تیر انداختن پادشاه است. متن این کتیبه در آخر کتاب بندهش چاپ وسترگارد «۱» انتشار یافته، همچنین عین کتیبه و آخرین ترجمه آن در کتاب پایکولی، ج ۱ ص ۸۹- ۸۷ مسطور است.

کتیبه بنای شاپور اول در شهر شاپور بدو زبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی ر ک گیرشمن «۲»، مجله صنایع آسیایی «۳»، دوره دهم، ص ۱۲۹- ۱۲۳ و همچنین مقاله اولاف هانزن «۴» در مجله انجمن شرقی آلمان، دوره ۹۲، ۱۹۳۸، ص ۴۴۱ و بعد.

کتیبه پهلوی ساسانی از شاپور اول در «کعبه زردشت» نقش رستم، برای

---

(۱)- Westergaard

(۲)- Ghirshman

(۳)- Revue des arts asiatiques

(۴)- Olaf Hansen



توضیح بیشتر رجوع شود به مقاله اشپرلینگ در مجله امریکایی زبان و ادبیات سامی، دوره ۵۳، شماره ۲، ص ۱۴۴- ۱۲۶، و نیز مقاله دیگر همین نویسنده در مجله انجمن شرقی آلمان، دوره ۹۱، ص ۵۸۲- ۶۲۵ و مقاله هنینگ در بولتن شرقی، دوره ۹، ص ۸۴۹- ۸۲۳.

کتیبه پهلوی ساسانی از موبذ کرتیر هرمزد در نقش رجب. صاحب کتیبه شرحی از پارسایی خود و خدماتی، که بکشور ایران در عهد شاپور اول و هرمزد اول و هرام اول و هرام دوم نموده، بیان کرده است. هرتسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۹۲- ۸۹.

کتیبه دیگر از همین شخص در بالای نقش برجسته شاپور اول در نقش رستم کنده شده، ولی خیلی ضایع گردیده است. هرتسفلد، پایکولی، ص ۹۳- ۹۲، مقایسه شود با تاریخ باستان، ص ۱۰۱- ۱۰۰.

کتیبه نرسی در پایکولی، که بدو زبان پهلوی نوشته شده و شرح جنک این پادشاه با وهرام سوم است و تفصیل اطاعت بزرگان را نسبت بشاهنشاه بیان میکند.

هرتسفلد، پایکولی ج ۱، ص ۱۱۹- ۹۴.

کتیبه پهلوی ساسانی، که در روی نقش وهرام اول در شاپور فارس کنده شده و حاکی از اسامی و القاب شاه نرسی و پدر و جد اوست. هرتسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۱۲۰ (مقایسه شود با ص ۱۷۳ همانجا). صورت نقش مزبور در فصل پنجم چاپ شده است.

کتیبه پهلوی ساسانی شاپور سوم، که در سمت چپ کتیبه فوق واقع شده و حاوی نام و القاب شاپور سوم و پدر و جد اوست. هرتسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۱۲۲ صورت نقش در فصل پنجم بیاید.

کتیبه پهلوی ساسانی تخت جمشید، که در سال دوم سلطنت شاپور دوم نقش شده است هرتسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۱۲۱.

کتیبه دیگر، که بخط پهلوی ساسانی در تخت جمشید است، بامر دو تن از



بزرگان کشور بنام شاپور دوم ساخته شده است. هرتسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۱۲۲.

کتیبه‌های متعدد کوچکی، که در دربند بفرمان امراء آنجا ساخته شده و تاریخ آنها قرون اخیر عهد ساسانیان است. نیبرگ، سالنامه انجمن علمی آذربایجان، بادکوبه ۱۹۲۹ (بزبان روسی).

کتیبه‌هایی، که در کنیسه جهودان شهر دورا نقش شده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کتیبه به پالیارو، کتیبه‌های پهلوی کنیسه دورا (کاوشهای دورا، مرحله ششم، نشریات دانشگاه بیل ۱۹۳۶).

A. Pagliaro, The Pehlevi Dipinti in the Dura Synagogae) Excavation at Dura Europos, 6 th Season, Yale Uiniversity- Press .) 1936

*** پاپیروس‌های پهلوی: پاپیروس‌های پهلوی در مجموعه پاپیروس موزه‌های دولتی برلن، ناشر اولاف هانزن (از نشریات آکادمی پروس ۱۹۳۷).

Papyri Die mittelpersischen PaPyrider PaPyrussammlung des .Staatlichen Museen zn Berlin, herausg. von Olaf Hansen

خطوط مهرهای ساسانی اسامی و القاب عده کثیری را نشان میدهد و مشتمل بر عبارات مختصر و بی‌تغییر است. «۱»

*** سکه‌های پهلوی ساسانی برای تاریخ این عهد بسیار مهم است. از آنجا که سلاطین ساسانی هر یک تاج مخصوصی داشته‌اند، میتوانیم از روی این سکه‌ها در

---

(۱)- هرن در مجله شرقی آلمان، ج ۴۴، ص ۶۶۰ و ما بعد؛ مهرهای ساسانی Sigelsteine Sassanidische ، ناشر هرن و اشتاین درفSteindorf ، برلن ۱۸۹۱. هرتسفلد، پایکولی، ص ۸۴ و بعد. تاریخ صنایع، ج ۱، ص ۸۱۵- ۷۸۴، ص ج ۴، ص ۵۶- ۲۵۵.



حجاریهایی، که دارای خط نیستند، پادشاهان را بشناسیم.

ظاهرا مسکوکات عهد ساسانی دو قسم بوده است، یکی طلا و دیگری نقره، ولی میان قیمت طلا و نقره نسبت ثابتی موجود نبوده است. مسکوکات طلا (دینار) بندرت بدست می‌افتد. پادشاهان نخستین این سلسله گویا سکه طلائی داشته‌اند، که از حیث وزن، با سکه امپراطوران روم در آن عصر، که اوری «۱» نام داشته، مساوی بوده است. بعلاوه فعلا پولهای طلائی از آن عهد در دست است، که از حیث بزرگی با هم اختلاف دارند. درهم نقره را همیشه تقریبا بیک وزن ضرب میکرده‌اند و آن وزن هم مأخوذ از درهم‌های فنیقی است، که آخرین پادشاهان اشکانی بتقلید آن سکه زده‌اند سنگینی این درهمها بین ۳/ ۶۵ و ۳/ ۹۴ گرام است. بطور کلی قیمت درهم ساسانی معادل ۰/ ۷۹ فرانک طلا بوده است. این دراهم برخلاف درهم‌های اشکانی پهن و نازک است. ستیر (ستاتر) ارزش چهار درهم داشته است. سکه‌های کوچک نقره هم ضرب میکرده‌اند از اینقرار: دیوبول «۲» (معادل نیم درهم) و اوبول یا دانگ (معادل یک ششم درهم) و «همیوبول» (معادل یک دوازدهم درهم).

مقداری سکه مخلوط مس و قلع و سرب از عهد اردشیر اول و شاپور دوم باقی است. انواع سکه‌های مس، که قیمت مختلف داشته و گویا اساس آنها مأخذ نقره بوده، در دست است. کوچکترین پولی، که اسم آن بما رسیده، پشیز است. امراء و فرمانفرمایان شرق، ملقب به کوشان شاه، سکه‌هائی بتقلید مسکوکات شاهنشاهی ضرب کرده و صورت و نام و لقب خود را بر آن نگاشته‌اند.

در یک طرف درهم‌های ساسانی تمثال شاهنشاه و در طرف دیگر نقش آتشدان دیده میشود. بخط پهلوی نام و لقب شاهنشاه را در یک طرف نگاشته‌اند و غالبا در طرف دیگر هم باز اسم شاهنشاه تکرار میشود. گذشته ازین هر سکه دارای علامت و نشانی خاص است، که گاهی از حروف و گاهی از نقوش ترکیب گردیده

---

(۱)- Aurrei

diobole-(۲)



است، گاهی هم سال سلطنت پادشاه را در آن قید کرده‌اند. «۱»

*** منابع دین رسمی کشور ساسانی کتب مقدسه بوده است بزبان اوستایی، که مجموع آنرا اوستای ساسانی گویند و بیست و یک نسک بوده است. دیگر زند، که ترجمه متون اوستایی است با تفسیر و شرح بزبان پهلوی ساسانی «۲». اوستای کنونی قسمت کوچکی از اوستای عهد ساسانی است «۳». اما از ۲۱ نسک اوستا خلاصه در

---

(۱)- کتب جدید راجع بمسکوکات ساسانی بقرار ذیل است:

فردنجی، مسکوکات ساسانی، بمبئی ۱۹۲۴ D .I .paruch ,Sasanian Coins Furdoniee. و اسمر، مسکوکات ساسانی در موزه ارمیتاژ، مجله مسکوکات، ۱۹۲۸، ص ۲۴۹ بیعد.

R. Vasmer, Sassanian goins in the Ermitage, Numismatic-Chronicle, 1928.

مقاله و وندتستل Nundzettel بزبان روسی در کارهای دانشکده شرقی دانشگاه آسیای مرکزی تاشکند، ۱۹۲۷،

هرتسفلد، مسکوکات کوشان و ساسانی Kushano -Sasanian Coins (یادداشت‌های باستان‌شناسی هند Mem .of the Archeol .Survey of India، شماره ۳۸، سال ۱۹۳۰). مقایسه شود پایکولی، ص ۳۵ بیعد.

جی، الن Allan. I و ترور Trever. C در تاریخ صنایع ایران پوپ، I، ص ۸۳۰- ۸۱۶ و IV، ص ۲۵۴- ۲۵۱.

راجع باصطلاحات پهلوی ر ک فرهنگ پهلوی The Fashang i pahlavik، چاپ یونگر Junker، هایدلبرگ ۱۹۱۲. فصل ۳۰.

شایست نی‌شایست (چاپ تاوادیا، هامبورک ۱۹۳۰، ص ۱۶- ۱۴).

(۲)- در باب زند، ر ک شدر: مطالعات ایرانی، ص ۷۶ ببعد و کریستنسن کیانیان، ص ۳۷ و ما بعد.

(۳)- ر ک فصل سوم کتاب حاضر.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۹۲

جلد هشتم و نهم دینکرد، که کتابی است بزبان پهلوی، محفوظ است و از روی آن خلاصه مطالب بسیار مهم برای تاریخ تمدن ساسانیان بدست می‌آید. در این کتاب مکرر از دینکرد سخن خواهیم راند «۱». در این جا اسامی چند تن از مفسرین و شارحینی را، که در کتاب زند و سایر کتب دینی نام برده‌اند، یادداشت میکنیم:

ابرگ «۲»، ماه گشنسپ «۳»، گوگشنسپ، کی آذر بوزید «۴»، سوشیانس «۵»، روشن «۶»، آذر هرمزد، آذرفر نبع‌نرسه «۷» میذوگماه «۸»، فرخ، افروغ «۹»، آزادمرد. ظاهرا اکثر این مفسرین در اواخر عهد ساسانیان میزیسته‌اند.

تقریبا همه کتب زردشتی، که دینی محض است و بزبان پهلوی باقی مانده است، در قرون بعد از انقراض ساسانیان تألیف و تصنیف یافته است. مخصوصا در قرن نهم میلادی (سوم هجری) علماء دین زردشتی فعالیت فوق العاده در تحریر کتب بخرج داده‌اند. داذستان‌ی مینوگ‌خرذ که آنرا میتوان «تعالیم عقل آسمانی» یا «روح العقل» ترجمه کرد، گویا زمان

تألیفش در اواخر عهد ساسانیان بوده است، ولی صورت فعلی آن متعلق بدوره بعد از این سلسله است «۱۰» اما کتاب اردای ویراز

---

(۱)- آنچه از کتاب هشتم و نهم دینکرد آورده‌ایم، نقل از ترجمه انگلیسی وست است، مگر در مواردی، که این ترجمه را ناقص دانسته‌ایم. در این موارد به متن پهلوی چاپ سجانا استناد کرده‌ایم. در این چاپ کتاب هشتم و نهم دینکرد مجلدات ۱۹- ۱۵ را تشکیل میدهند.

(۲)- Abharagh

(۳)- Mahgushnasp

(۴)- Kay -Adhur -bozedh

(۵)- Soshyans

(۶)- Roshn

(۷)- Adhur -Farnbagh -Nerseh

(۸)- Modhoghmah

(۹)- Afrogh

(۱۰)- «اندرآس» متن پهلوی آنرا بصورت فاکسیمیله منتشر کرده است:

.Mainyo- i- Khrad. Kiel. 1882

و بعد در جلد پنجم مجموعه The Book of the متون اوستایی و پهلوی کتابخانه دانشگاه کپنهاک-

Bibliothecae Universitatis Ha fniensis Codicet Avestici et Pahlavici

در سال ۱۹۳۵ بطبع رسیده است.

در بمبئی هم چندین بار بچاپ رسیده و وست آنرا به انگلیسی ترجمه کرده است.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۹۳

(ارداى ويرازنامگ) «۱»، آنچه مسلم است، مضمون و مطلبش از دوره ساسانیان است. بعضى از تأليفاتى، كه از روى مندرجات اوستاى ساسانى و زند گرفته شده است، براى تاريخ تمدن ساسانى اهميت فوق العاده دارد. مهمترين آنها دينكرد است «۲»، كه سابقا ذكر شد. ديگر بندهشن، كه خلاصه قسمتى است از اوستاى ساسانى و زند، كه مربوط بتكوين جهان و قصص و اساطير و طبيعيات و غيره است «۳».

---

(۱)- لفظ «ويراز» را سابقا «ويراف» ميخواندند. هوشنگ وهوگ، ارداويراف نامه: لندن و بمبئى ۱۸۷۲ (متن و ترجمه انگليسى).- Hoshang Haug ,The Bcck of Arda Virat ؛ ترجمه فرانسه از «بارتلمى» Barthelmy، پاریس ۱۸۸۷.

.Arta Viraf- Namak ou Livre d. Arda Viraf

دو نسخه قديم از متن «ارداى ويرازنامگ» در كتابخانه دانشگاه كپنهاک موجود است، كه چاپ عكسى آن در جلد ۱ و ۲ مجموعه متون اوستایی و پهلوى اين كتابخانه در سال‌هاى ۳۲ -۱۹۳۱ منتشر گرديده است.

(۲)- دینکرد، طبع پشوتن سنجانا، ج ۱۹- ۱، بمبئی ۱۹۲۸- ۱۸۷۴ (متن و ترجمه انگلیسی)، ایضا طبع مادان، ج ۱ و ۲، بمبئی ۱۹۱۱ (متن تنها)؛ چاپ عکسی چند قطعه از نسخه «K 43 در جلد ۵ و ۶ مجموعه متون اوستائی و پهلوی کتابخانه دانگاه کپنهاک انتشار یافته است.

(۳)- از «بندهش» دو نگارش موجود است، که بر حسب مکان استنساخ آنها، یکی را «بندهشن هندی» و دیگری را «بندهشن ایرانی خوانند. نسخه هندی، که ملخص است، بوسیله وسترگارد با چاپ عکسی در سال ۱۸۵۱ در کپنهاک منتشر شده است pehlvicus liber., Bundesh ، در این اواخر نیز در جلد اول مجموعه متون اوستایی و پهلوی کپنهاک نشر شده است. همچنین در سال ۱۸۶۸ در شهر لیپزیگ با ترجمه آلمانی توسط یوستی منتشر گردید. وست نیز آنرا به انگلیسی ترجمه و در مجموعه متون پهلوی خود جای داده است؛ اما «بندهشن ایرانی» را انکلساریا در بمبئی در سال ۱۹۰۸ چاپ عکس کرده است. مؤلف اصلی بندهشن از کتب عربی التقاطاتی نموده است، ر ک کریستنسن، کیانیان، ص ۴۴ و ما بعد.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۹۴

اوستا و زند منابع حقوقی عهد ساسانیان بود. قسمتی از یک کتاب حقوقی عهد، که ماذیگانِ هزار دادستان (گزارش هزار فتوای قضایی) نام دارد، موجود است. این نسخه منحصر بفرد، که مؤلفش فرخ مرد نامی است، مشتمل بر ۷۵ ورق است و امروز در «کتابخانه مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا» «۱» است. ۵۵ ورق آنرا با یک مقدمه مودی «۲» طبع «۳» کرده و ۲۰ ورق دیگر را نیز انکلساریا بصورت چاپ، عکسی (فاکسیمیله) در سال ۱۹۱۳ منتشر کرده است. بارتلمه و پالیارو قطعاتی از این کتاب را، که بسبب فقدان مواد لازمه و طبیعت مطالب بسیار مشکل است، بآلمانی و ایتالیائی ترجمه و با اصل آن و توضیحات زبان‌شناسی و قضایی چاپ کرده‌اند «۴». در این مادیگان اسامی چند تن از قضات دوره ساسانی با نظر قضایی و فتوای هر یک قید شده است از اینقرار:

وهرام، داذفرخ، سیاوش، پسانویه‌ی آزاذمردان «۵»، پسانویه‌ی برزآذرفرنبغان، ویه‌پناه، که شاغل مقام عالی مگوگان اندرزبذ «۶» بود «۷»، خوذای‌بود «۸» دبیر، وای‌یاوار «۹»

---

(۱)–Manockli Limli Hoshang Hataria Library

(۲)–Modi

(۳)– «ماذیگان‌ی هزار داذستان»، چاپ عکسی، بمبئی ۱۹۰۱.

(۴)– بارتلمه، دادستان؛ حقوق ساسانی؛ زن (ر ک فهرست اختصارات) همچنین ر ک به کتاب حاضر فصل ششم و هفتم و مقالات پالیارو در باب همین موضوع در مجله مطالعات شرقی رم

A. Pagliaro. Lanticresi nel diritto sasanidico, Riv. d. studi Orientali, XV. P. 275 sqq

، چاپ متن کامل دادستان و ترجمه انگلیسی آن توسط بلسارا، بمبئی ۱۹۳۷.

.S, J, Bulsara. The Laws of the Ancient Persians

(۵)–Pueanveh Azadkmsrdaan

(۶)–Maghughan andarzbsdh

(۷)– «مغان اندرزبذ»، ر ک به فصل دوم کتاب حاضر.

(۸)–Khvadhaybh

VAyayavar-(۹)

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۹۵

راذهرمز، وهرامشاذ، یوان‌یم «۱»، ویه‌هرمزد «۲»، ژاماسپ ماهانداد. و غیره.

دستوران «۳» گویا اسم کتابی قضایی بوده، که یک مرتبه در این تألیف ذکر آن رفته است. یک مجموعه قضایی از عهد ساسانیان، که در آغاز بزبان پهلوی بوده و اکثر منابع با مادیگان هزاردادستان یکی است، فعلا بزبان سریانی موجود است.

این نسخه در قرن هشتم میلادی بوسیله رئیس نصارای ایران عیشوبخت تألیف یا ترجمه شده است. اما مترجم عیسوی مزبور قواعد حقوقی ایران را تغییر داده است، تا با اوضاع و احوال همکیشان او مناسب‌تر باشد «۴».

در قرن اخیر سلطنت ساسانیان، مقدار زیادی کتب اخلاقی نظری و عملی بنام اندرز و پندنامگ نوشته شده، که قواعد اخلاقی و کلمات حکیمانه را ببزرگان تاریخی را افسانه‌ای سابق نسبت داده‌اند. از این نوع کتب رساله‌هایی فعلا باقی است که تألیف آن بعد از انقراض ساسانیان بوده، مثلا اندرز اوشنردانا، که از اشخاص افسانه قدیم است، و اندرز خسرو کواذان (خسرو پسر قباد) و اندر آذربذ مهرسپندان، که بزرگ موبدان عصر شاپور دوم بوده است، و پندنامه زردشت پسر آذربذ اندرزی نیز از وزرگمهر (بزرجمهر) باقی است. وزرگمهر بنا بروایت نویسندگان ایران و عرب وزیر دانای خسرو اول بوده و قصه‌هایی، که باین شخص افسانه‌ای نسبت داده‌اند و گویا بتقلید افسانه باستانی احیقر «۵» نوشته شده، در قرون وسطی اسلامی محل توجه عام بوده است. باحتمال قوی این شخص مشهور

---

Yuvanyim-(۱)

Veh Hormizd-(۲)

(۳)–Dssivaran

(۴)– این کتاب را زاخو با ترجمه آلمانی آن بطبع رسانده است. زاخو، کتب حقوقی سریانی Syrische Rechtsbucher ، ج ۳، برلن ۱۹۱۴، با بارتلمه، زن در حقوق ساسانی، ص ۵.

(۵)–Ahiqar



و مرموز، که نام او را ملحق بقصه ورود شطرنج بایران کرده‌اند «۱»، همان برزویه طبیب است «۲»، که در فصل هشتم از او سخن خواهیم راند. ظاهرا اندرز وزرگمهر در قرن نهم میلادی (دوم هجری) تألیف شده است، ولی نصایحی که از زبان بزرجمهر نقل کرده، قسمتی مأخوذ از مقدمه کلیله و دمنه است، که برزویه آنرا از کتاب پنچاتنتره «۳» سانسکریت ترجمه نموده، و قسمتی اقتباس از اندرزهای قدیمتر است «۴».

شرح‌های دلپسند از خوشگذرانی و تفریح طبقات عالیه عهد ساسانیان در رساله پهلوی موسوم به خسروی کواذان و ریذگی (خسرو پسر قباد و یک غلام) دیده میشود «۵». در این باب رجوع نمایید بفصل نهم این کتاب.

قصه‌های تاریخی مختصر را در آن عهد خیلی می‌پسندیده‌اند. متن بعضی از این رمان‌ها، که از تاریخ ساسانیان حکایت می‌کند و در آخرین قرن سلطنت این دودمان تألیف یافته، موجود است، ولی نگارش آن از قرون بعد از انقراض ساسانی

---

(۱)– ماذیگان چترنگ، پایین را به بینید. این حکایت را فردوسی و ثعالبی و دیگران نیز آورده‌اند.

(۲)- کریستنسن، بزرگمهر، ج ۸، ص ۸۱ و ما بعد.

Pancatautra-(۳)

(۴)- متن پهلوی اندرزها را جاماسپ اسانا (متون پهلوی، ج ۲؛ بمبئی ۱۹۱۳) بطبع رسانده است؛ پندنامکءی و زرگمهر، اندرزی آذربذ مهرسپندان و اندرزی خسروی کواذان را پشوتن سنجانا در گنج شایگان (بمبئی ۱۸۸۵) طبع کرده است، پندنامگءی زردشت را فریمانFreiman منتشر کرده است (مجله شرقی وین، ج ۲۰، سال ۱۹۰۶). اندرز اوشنردانا رادبهر در بمبئی بسال ۱۹۳۰ چاپ کرد. در باب ارتباط متون سنجانا با متن- های چاپ جاماسپ اسانا ر ک فریمان مجله شرقی وین، مدخل و کریستنسن،Acta Orie ntalia ، ج ۸، ص ۸۱، یادداشت ۳.

(۵)- متن پهلوی شاه خسرو وریدکءوی، ترجمه و طبع اونوالا، پاریس ۱۹۲۱.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۹۷

است، مانند کارنامگءی اردشیری پاپکان و ماذیگانءی چترنگ (قصه بازی شطرنج) «۱».

شرح‌های مختصری راجع به بنای شهرهای ایران در کتاب شهرستانهای ایرانشهر هست «۲».

در خصوص ادبیات مانویان رجوع شود بفصل چهارم این کتاب.

۲- روایات ساسانی که در ادبیات عرب و ایران باقی است

چنانکه در زمان هخامنشیان مرسوم بود، دربار ساسانیان نیز سالنامه‌های رسمی داشت «۳». تصور میرود که مؤلف یا مؤلفان خوذای نامگ از مندرجات این سالنامه‌ها استفاده کرده‌اند. خوذای نامگ در آخر عهد ساسانیان و شاید در زمان یزدگرد سوم تدوین شده است «۴». نلد که ثابت کرده است «۵»، که این تاریخ پهلوی مأخذ

(۱)- کارنامگ چندین بار در بمبئی بطبع رسیده است. ترجمه آلمانی آنرا نلد که در مطالعات در باب السنه هندوژرمنی

Beitrage zur Kunde der Indogerman ischen Sprachen

ج ۴، جای داده است. ماذیگان چترنگ در متون پهلوی جاماسپ اسانا چاپ شده است و همین متن با ترجمه انگلیسی آن در گنج شایگان پشوتن سنجانا مندرج است. مقایسه شود با کریستنسن، شاهان، فصل ۲.

(۲)- مارکوارت، فهرست کرسیهای ایالات ایرانشهر

.A Catalogue of the pro vincial Capitals of Eranshahr

، چاپ مسینا، رم ۱۹۳۱).3 Anal ectaor entalia) مقایسه شود با تاوادیا در مجله ادبیات شرقی Orientaische Litera turzeitung ۶۲۹۱، ص ۸۸۳ و ما بعد.

(۳)- اگائیاش، کتاب ۲، بند ۲۷ و کتاب ۴، بند ۳۰- ۲۷؛ تئوفیلاکتوس، کتاب ۳، بند ۱۸.

(۴)- مطالب آینده را با اضافات و تغییراتی چند از کتاب خود موسوم به سلطنت کواذ اول نقل کرده‌ام.

(۵)- نلد که طبری، مدخل، ص XIV و ما بعد، و فقه اللغه، II ، ص ۱۴۱ و ما بعد.



عمده تواریخ عربی و فارسی است، که از سرگذشت ایران قبل از اسلام سخن میرانند. عنوان این کتاب را، که پهلوی است، بعربی سیر ملوک العجم یا سیر الملوک نوشته‌اند و در فارسی آن را به شاهنامه ترجمه کرده‌اند. از جمله ترجمه‌های عربی کتاب خوذای نامگ یکی آن است که ابن المقفع نموده است. ابن المقفع از ایرانیان زردشتی است که بدین اسلام درآمد

و در حدود سال ۷۶۰ میلادی بدرود زندگی گفت، از جمله نویسندگان بسیار فعال و متبحر است، کتب دیگر هم از زبان پهلوی بعربی نقل کرده است. متأسفانه هم اصل خودای نامگ پهلوی هم ترجمه ابن المقفع از دست رفته. همچنین ترجمه‌ها و اقتباسهای دیگر، که بوسیله نویسندگان بعد از ابن المقفع از این کتاب شده است و حمزه اصفهانی بوجود آنها اشاره میکند، بکلی مفقود الاثر است (کتاب حمزه در سال ۹۶۱ میلادی تألیف شده است).

باعتقاد نلدکه سیر الملوک ابن المقفع نخستین ترجمه مستقیم خوذای نامگ بوده و باقی مترجمینی، که حمزه ذکر میکند، از او اخذ مطلب کرده‌اند و مأخذ روایت فردوسی در شاهنامه، که حکایت پادشاهان و پهلوانان باستانی است، ترجمه دیگری است، که مستقلا بزبان فارسی بوده و ارتباطی با کتاب ابن المقفع نداشته است. اما بعد از آنکه دانشمند روسی بارون روزن این مطلب را مجددا در رساله روسی خود موسوم به ترجمه‌های عربی خوذای نامگ (۱۸۹۵) مورد بحث قرار داد، نظر نلدکه محل تردید قرار گرفت. تحقیقات دقیقه روزن را می‌توان بطریق ذیل خلاصه کرد: منابعی که حمزه اصفهانی و سایر مورخان عرب در ردیف کتاب ابن المقفع قلمداد کرده‌اند، اگرچه محتملا همه آنها بعد از ابن المقفع نوشته شده است، اما لازم نیست که عموما و قطعا مندرجات خود را از کتاب او گرفته باشند.

فقط بعضی از مؤلفان مذکور تا اندازه از ترجمه او استفاده کرده‌اند. در میان منابع مزبور کتبی هم وجود داشته، که مستقیما از اصل پهلوی نقل شده باشد. و با اینکه آوازه ابن المقفع رفته‌رفته نام سایر مترجمان را تحت الشعاع قرار داده است، هیچ



دلیلی نداریم، که در زمان حمزه اصفهانی ترجمه او را بر سایر کتب مزبور ترجیح داده باشند. منابعی که حمزه اصفهانی در دست داشته، بنابر تشخیص خود او بسه نوع منقسم تواند شد: ۱- مترجمان یعنی ابن المقفع و محمد بن الجهم البرمکی و زاذویه بن شاهویه الاصفهانی، که متن خوذای نامگ را تا اندازه از روی صحت نقل کرده بودند، ولی در

ترجمه آنها حذف و اختصار و اجرای سلیقه شخصی راه داشته است. ۲- مترجمانی، که مؤلف و خوشه‌چین بوده‌اند، مانند محمد بن مطیار الاصفهانی و هشام بن قاسم الاصفهانی وقایع تاریخی و افسانه‌ای را از کتب دیگر پهلوی نیز اقتباس و در کتابهای خود وارد نموده‌اند. ۳- مصنفان مانند موسی بن عیسی الکسروی و بهرام بن مردانشاه موبد ترجمه‌های مختلف خوذای نامگ را با یکدیگر مقایسه و بعضی نکات را از سایر کتب گرفته و قصه‌هایی نیز برای توفیق دادن منابع و رفع تضاد مآخذ خود اختراع کرده‌اند و مقصود آنها از این تدابیر آن بوده، که حتی الامکان صورت اصلی متن قدیم را بانتظام آورند و خوب میتوان حدس زد که نتیجه آن چیست. بنابر قول حمزه یکی از این مصنفان، که موبد بهرام نام داشته، بیش از ۲۰ نسخه عربی خوذای نامگ را محل آزمایش قرار داده است و دیگری بنام الکسروی «۱»، که روزن نمونه چند از انتقادات عجیب تاریخی او ذکر کرده، بعد از تفحص بسیار حتی دو متن را از ترجمه‌های خوذای نامگ موافق و مطابق با یکدیگر نیافته است «۲». بیرونی و بلعمی و دیگر مورخان نام چند تن دیگر از مترجمان

---

(۱)- بنابر عبارتی که در تاریخ حمزه (طبع گوتوالدGottwald ، ص ۲۱، ترجمه ص ۱۴) هست، الکسروی دو نسخه از سیر الملوک در دست داشته است، یکی بزرگ و یکی کوچک، که از لحاظ کرونولوژی با هم تفاوت داشته‌اند.

(۲)- در باب خوذای نامگ مقایسه شود با مقدمه محمد نظام الدین بر جوامع الحکایات عوفی (لندن ۱۹۴۹، سلسله اوقاف گیپ)، ص ۸۵ و بعد همچنین گابریلی در باب ابن المقفع

F. Gabrieli' L, opera di Idn al- Muqaffa, Rivista degli Studi
) Orientali, XII) 1932

ص ۲۰۸ و ما بعد.

و مؤلفان سلف را، که در ترجمه و اقتباس از خوذای نامگ رنج برده‌اند، ذکر میکنند.

از جمله انتقادات روزن بحثی است، که در باب مقدمه نسبهٔ جدید شاهنامه فردوسی کرده است. معروف است که مأخذ عمده فردوسی در نظم شاهنامه ترجمه منثور خوذای نامگ پهلوی بوده و این ترجمه ارتباطی با نسخ عربی سیر الملوک نداشته است.

این نظر را فضلا از مطالعه مقدمه شاهنامه مزبور یافته‌اند. روزن با قید احتیاط چنین گوید، که مآخذ عمده شاهنامه فردوسی کتابی فارسی است مأخوذ از همان منابع عربی، که سایر مورخانی، که فعلا آثارشان در دست است، آن منابع را بکار برده‌اند.

چنانکه نلدکه در شروحی، که بر ترجمه تاریخ طبری قسمت ساسانیان نوشته، مکرر اثبات کرده است، در کتاب خوذای نامگ بیشتر قضاوتهایی، که نسبت بخصال و اعمال پادشاهان ساسانی شده، بنابر سلیقه و میل طبقه عالیه نجبا و روحانیون زردشتی است.

متأسفانه مورخان عرب و ایرانی، که کتابشان در دست ماست، جز در بعضی موارد مآخذ مستقیم خود را ذکر نمی‌کنند، ازین جهت ما نمی‌توانیم بگوییم کتاب هر یک از آنها مأخوذ از کدام ترجمه یا تألیف قدیم است.

تصور میرود پس از مرگ یزدگرد سوم، علماء زردشتی ملحقاتی، که حاکی از وقایع ایام اخیر سلسله ساسانیان است، بر اصل خوذای نامگ پهلوی افزوده‌اند.

در هر حال خوذای نامگ اصلی تا مرگ خسرو پرویز بیشتر نیامده، ولی آثار مورخان عرب و ایرانی مشتمل بر روایات ایرانی است، که از مرگ خسرو پرویز تا انجام کار یزدگرد را حکایت می‌کند، با این تفاوت، که در روایات اخیر اختلاف قول بسیار است و همین تباین روایت حاکی از آن است، که منبع واحدی نداشته‌اند.

حال بوصف کتاب پهلوی دیگر بپردازیم، که آن نیز مشتمل بر تاریخ

ساسانیان بوده و بقلم ابن المقفع ترجمه شده است. این کتاب آیین نامگ «۱» نام داشت. مسعودی گوید: «۲»

«این کتاب مرکب از چند هزار صفحه بود و نسخه کامل آن جز در نزد موبدان و سایر اشخاص صاحب قدرت بدست نمی‌آمد». آیین نامگ خصوصیات تشکیلات دولت و جامعه ایران را قبل از عهد ساسانیان و در عصر شاهنشاهی این سلسله در بر داشته و قواعد فن جهانداری را ذکر میکرده است.

نام این کتاب در تاریخ ثعالبی «۳» آمده و همچنین در عیون الاخبار ابن قتیبه «۴» مکرر ذکر شده است. آثار مندرجات آن را در نامه تنسرو کتاب حمزه «۵» و جوامع الحکایات عوفی «۶» یافته‌اند. آیین نامگ یا آیین نامگ‌ها (بنابر تعدد آن) اطلاعاتی راجع بورزش‌های پسندیده مثل تیراندازی و گوی‌بازی و شرح چگونگی تطیر و تفأل،

---

(۱)- مقایسه کنید با آییگ ayanagh، تلفظ قدیمی‌تر آذوینگ adhsenagn، ر ک نیبرگ، رساله پهلوی Hilfsbuch des pehlevi، ج ۲، ص ۴، آندراس وبار، بقایای یک ترجمه پهلوی

Bruchstucke einer Pehlevi Uebersetzung der Psalmen Andreas- , Barr

، گزارش آکادمی پروس، ۱۹۳۳، ص ۱۱۷.

(۲)- التنبیه، جغرافیون، ج ۸ ص ۱۰۴؛ ترجمه کارادوو، ص ۱۴۹.

(۳)- چاپ زتنبرگ، ص ۱۴.

(۴)- نریمان، نفوذ ایرانیان در ادبیات اسلامی، ج ۱، بمبئی ۱۹۱۸ (ضمیمه ۷)، ص ۱۶۴، ۱۶۷

Iranian Influences on Meslem Literature Narimau

؛ اینوسترانتزف، مطالعات ساسانی، ص ۴۱ و بعد (رساله راجع بجنگ).

(۵)- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۴۷، یادداشت ۱؛ هرتسفلد، پایکولی، ص ۴۶.

(۶)- دیباچه محمد نظام الدین بر جوامع الحکایات عوفی، ص ۵۵ و بعد.



که از ملاحظه پرش مرغان استنباط میشود و امثال آن، در بر داشته است. «۱»

گاهنامگ یا فهرست رجال ساسانی، که در آن نام و منصب همه بزرگان ایرانی بترتیب مقامی، که داشته‌اند، ثبت بوده «۲»، جزوه‌ای از آیین نامگ بشمار میآمده است. ظاهرا مطالبی، که یعقوبی «۳» و مسعودی «۴» و جاحظ در کتاب التاج «۵» در باب طبقات و درجات دربار ساسانی نقل کرده‌اند، مأخوذ از هناهنگ‌های قدیم است.

یکی از مهمترین اسنادی، که راجع بتشکیلات عهد ساسانی در دست ما مانده است «نامه تنسر بپادشاه طبرستان» است. تنسر شخصی تاریخی بوده. اوست که آیین زردشتی را در زمان اردشیر اول تجدید کرد «۶». متن این نامه را نخست دارمستتر در مجله آسیایی «۷» (سال ۱۸۹۴، جلد اول، صفحه ۲۰۰ و ما بعد با ترجمه در صفحه ۵۰۲ و ما بعد) طبع کرد و اخیرا هم آقای مجتبی مینوی آن را در طهران بسال ۱۹۳۳ تجدید چاپ نموده. دارمستتر دو نسخه از نامه تنسر را در دست داشته، ولی

---

(۱)- روزن، اطلاعات گوناگون راجع بآسیا مستخرجه از مجله آکادمی امپراطوری علوم سن‌پطرسبورغ، ج ۱۳. ص ۷۷۷- ۷۵۵.

Melanges asiatiques tires de I'Acad. Imp. des Sciences de St,
.Petersbourg. V. Rosen, du Bull

الفهرست، ص ۳۱۵، اینوسترانتزف، مطالعات ساسانی، ص ۱۲؛ ترجمه انگلیسی در کتاب نریمان، نفوذ ایرانیان الخ، ص ۲۹؛ گابریلیGabrieli ، مجله مطالعات شرقی ایتالیا، ج ۱۳، ص ۲۱۳ و ما بعد.

(۲)- مسعودی، التنبیه، ص ۱۰۴؛ ترجمه کارادوو، ص ۱۴۹.

(۳)- چاپ هوتسماHoutsma ، ج ۱، ص ۲۰۲.

(۴)- مروج، ۲، ص ۱۵۳، التنبیه، ص ۱۰۳؛ ترجمه کارادوو، ص ۱۴۷ و بعد.

(۵)- چاپ قاهره، ص ۲۲ و بعد. راجع باین کتاب جاحظ ر ک بمقاله گابریلی در مجله مطالعات شرقی ایتالیا، ج ۱۱، ص ۲۹۲ و بعد.

(۶)- ر ک پایین‌تر، فصل سوم.

(۷)-J .Darmesteter.



نسخه مینوی از آنها پنجاه سال قدیمتر و در بعضی موارد کاملتر بوده است. این نامه، که در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار مندرج است، ترجمه فارسی است از نسخه عربی، که ابن المقفع از اصل پهلوی ترجمه کرده بود و اکنون هم اصل و هم ترجمه عربی مفقود الاثر است.

یکی از قطعات نسخه عربی ابن المقفع را مسعودی «۱» و قطعه دیگر را بیرونی «۲» نقل کرده‌اند و در کتاب فارسنامه «۳» نیز پاره از این نامه منقول است، که بمنزله ذیل مندرجات تاریخ ابن اسفندیار بشمار می‌آید. نامه تنسر حاوی مطالب تاریخی و سیاسی و اخلاقی است و

بصورت مکاتبه، که ما بین هیربد بزرگ تنسر و پادشاه طبرستان شده است، هم آن پادشاه را، که در اطاعت نمودن از اردشیر مردد و از اوضاع سلطنت جدید بی‌اطلاع بوده، باطاعت خوانده و هم مردم زمان را در مباحث مذکور تعلیم داده است. در واقع از جنس اندرزهایی است، که در عهد خسروان می‌نگاشته‌اند و تاریخ نگارش این نامه هم زمان خسرو اول است نه عصر اردشیر بابکان.

در نامه تنسر آمده است، که اردشیر مجازات از دین برگشتگان را تخفیف داد. «چه در روزگار پیشین هر که از دین برگشتی حالا عاجلا قتل و سیاست فرمودندی شهنشاه فرمود، که چنین کس را بحبس بازدارند و علما بمدت یکسال بهر وقت او را خوانند و نصیحت کنند و ادله و براهین بر او عرض دارند و شبهه را زایل کنند، اگر بتوبه و انابت و استغفار بازآید، خلاص دهند و اگر اصرار و استکبار او را بر استدبار دارد بعد از آن قتل فرمایند». اما در حقیقت سختگیریهایی، که نسبت بمرتدان مرسوم شد، ممکن نیست قبل از آنکه اردشیر دین زردشتی را آیین رسمی دولتی کرد، معمول بوده باشد. بالعکس تخفیف‌هایی که ذکر میکند، مربوط بزمان‌های بعد بوده، که انصاف و انسانیت جلوه بیشتری یافته و برای آنکه این تغییر نظر دیانتی را بنیان متینی بدهند،

---

(۱)- التنبیه، ص ۹۷؛ ترجمه کارادوو، ص ۱۴۲.

(۲)- کتاب الهند، چاپ زاخو، ص ۵۳؛ ترجمه از هم او، ص ۱۰۹.

(۳)- کریستنسن، ابرسام وتنسو، AD: ج ۱۰، ص ۵۵- ۵۰.



آنرا منتسب باردشیر مؤسس سلسله ساسانی میکرده‌اند، و همین نکته در باب تخفیف مجازات‌های مربوط بگناهانی، که نسبت بشاه (دولت) و نسبت بمردمان دیگر مرتکب

شده‌اند و در نامه تنسر درج است، صدق می‌کند. از میان پادشاهان این سلسله نسبهٔ خسرو اول در باب وسعت مشرب و مسامحه در عقاید دینی و رعایت انصاف و حقوق انسانیت شهرتی بسزا دارد.

حال نکته دیگر را، که مسئله جانشینی پادشاه است، محل دقت قرار دهیم، که در نسخه‌دار مستتر (صفحه ۲۲۷ و ۲۲۸ و ما بعد و ۵۳۳ و ۵۴۳ و ما بعد) مندرج است.

بنابر مندرجات این نامه اردشیر در اختیار جانشین خود میلی نداشت، زیرا که میترسید قصد هلاك او کند، از این سبب انتخاب جانشین را به ترتیب ذیل قرار داد: پادشاه در نامه‌های سر بمهر جز اندرزها و پندهایی بموبد بزرگ و فرمانده کل لشکر و دبیر بزرگ چیزی ننوشت و مقرر کرد، که پس از مرگ او اشخاص مذکور جانشین وی را از میان شاهزادگان خاندان شاهی اختیار کنند. اگر میان این بزرگان اختلافی واقع شود رای مؤبد بزرگ قاطع خواهد بود: «اما اردشیر این معنی سنت نکرد که بعد او کسی را ولیعهد نکنند و ختم نفرمود الا آنست که آگاهی داد از آنکه چنین باید» و گفت: «تواند بود که روزگاری آید متفاوت رأی ما و صلاح روی دیگر دارد». تردیدی، که ما در این روایت داریم، مبتنی بر چند اصل است، یکی آنکه وضع چنین قاعده بهیچوجه شایسته یک پادشاه سیاسی صاحب تدبیری چون اردشیر نیست، دیگر آنکه بنابر قول طبری، که تابع اسناد رسمی عهد ساسانیان است، اردشیر و شاپور اول و شاپور دوم جانشینان خود را شخصا معین کرده‌اند. اما در زمانی، که فاصله عهد اردشیر دوم و کواذ اول است، غالبا انتخاب پادشاه با بزرگان بوده است. بنابراین ترتیبی که تنسر ذکر کرده، در این دوره متداول بوده است.

بعلاوه این نکته که تنسر گوید اردشیر فرمود قانون من قطعی نیست دیگران می‌توانند بمقتضای احوال آن را تبدیل کنند، حکایت می‌کند که نامه تنسر در زمانی نوشته شده، که آن قاعده اگرچه منسوخ بوده، ولی یاد آن در اذهان ثباتی داشته

است. پس نامه تنسر متعلق بعهدی است که پادشاهان مجددا اختیار تعیین جانشین خود را در زمان حیات بدست آورده‌اند، یعنی دوره که فاصله سلطنت کواذ اول و هرمزد چهارم بوده است.

در نامه تنسر (چاپ دارمستتر، ص ۲۱۰ و ص ۵۱۳، چاپ مینوی، ص ۹) باردشیر نسبت داده شده، که گوید: «هیچ آفریده را (غیر از شاهان زیردست)، که نه از اهل بیت ما باشد، شاه نمی‌باید خواند، جز آن جماعت که اصحاب ثغورند: آلان و ناحیت مغرب و خوارزم و کابل». مقصود از «صاحب ثغور آلان» بی‌شبهه یکی از چهار مرزبانی است، که خسرو اول نصب کرد و او را این امتیاز داد، که بر سریر زرین نشیند و مقام او بطور استثناء باولادش نیز انتقال می‌یافت.

این مرزبانان را پادشاهان صاحب تخت (ملوك السریر) نیز می‌گفته‌اند (مأخوذ از نهایهٔ الارب در مجله انجمن همایونی آسیایی، سال ۱۹۰۰، صفحه ۲۲۶).

و نیز از مطالب جغرافیائی، که در نامه تنسر آمده است، می‌توان تاریخ نگارش آنرا بهتر تعیین کرد. مثلا نام بردن از ترکان و تعداد نقاط سرحدی «جوی بلخ تا آخر بلاد آذربایگان و ارمنیه فارس و فرات و خاك عرب تا عمان و مکران و از آنجا تا کابل و تخارستان». از این رو نامه تنسر بعد از فتوحات انوشیروان در نواحی شرق و قلع و قمع هپتالیان و پیش از تسخیر یمن برشته تحریر آمده است، یعنی بین سنوات ۵۵۷ و ۵۷۰ میلادی «۱».

مارکوارت از راه‌های دیگر بهمین نتیجه، که ما رسیده‌ایم، رسیده است و او گوید، که نامه تنسر رساله جعلی است، که در زمان خسرو اول نگاشته‌اند «۲».

از فروض مارکوارت این است، که در نامه مزبور حاکم کرمان را بجای آنکه

(۱)- ثعالبی گوید (ص ۶۰۶) که خسرو اول «مخصوصا شرح اعمال اردشیر اول را مطالعه

میکرد و آن را سرمشق اعمال خود قرار میداد». همین مطلب را در طبری (ص ۸۹۸، تلدکه، ص ۱۶۵) و فارسنامه ابن البلخی (ص ۸۸) می‌بینیم.

(۲)- ایرانشهر، ص ۴۸، یادداشت ۱.



مطابق تواریخ موجوده و لخش بنویسد، قابوس نوشته است و این همان کاوس (کیوس) برادر خسرو اول است، که بجای پادشاه کرمان، که در عهد اردشیر بوده، مذکور شده است. «۱»

در سیاست نامه نظام الملک «۲» عباراتی از کتاب موسوم به پیشینگان نامگ (کتاب پیشینگان) نقل شده است.

گذشته از این کتابی بنام تاج نامگ داشته‌اند، حاوی صورت نطقها و دستورها و فرمانهای سلاطین و نظایر آن فعلا دشوار است، که بگوییم در این مجموعه چند سند تاریخی مندرج بوده است. نام کتاب تاج نامگ در فهرست ابن الندیم «۳» مذکور و نقلهایی از آن در عیون الاخبار ابن قتیبه مسطور است. بعضی از این عبارات منسوب بپادشاهی است، که نام ایشان ذکر نشده، و بعضی استخراج از اندرز خسرو پرویز است، که گویند خطاب بفرزندان و دبیران و گنجوران و حاجبان خویش کرده است. ذکری که طبری از نامه‌های سلاطین میکند (مثل نامه شاپور سوم بحکام ایالات و نامه بهرام چهار به سران سپاه و نامه خسرو اول بپاذگوسپان آذربایجان)، ظاهرا مأخوذ از تاج نامگ است.

چنین پیداست، که کتابهای خاصی هم بنام تاج نامگ موجود بوده است، زیرا که در الفهرست (ص ۱۱۸، سطر ۲۸) اسم یک تاج نامه مذکور شده، که حاوی شرح اقوال و افعال انوشیروان (خسرو اول) بوده و ابن المقفع آنرا ترجمه کرده است. یکی گابریلی بر آن است، که تاج نامگ منحصر بفرد بوده و عبارت اقوال و افعال انوشیروان الحاقی است «۴».

(۱)- ایضا ص ۳۰، و یادداشت ۲. راجع به نامه تنسر ر ک گابریلی، مجله مطالعات شرقیه. ج ۱۳، ص ۲۱۷ ببعد و کریستنسن، شاهان، ص ۹۰- ۸۳.

(۲)- سیاست‌نامه، چاپ شفر، متن، ص ۱۹؛ ترجمه، ص ۱۲.

(۳)- چاپ فلوگل، ص ۳۰۵، سطر ۱۱.

(۴)- گابریلی، مجله مطالعات شرقیه، ج ۱۳، ص ۲۱۵ و بعد.



در سال ۱۶/ ۹۱۵ میلادی، مسعودی «۱» در استخر پیش یکی از بزرگان فارس «کتاب دیگر دیده است حاوی اغلب علوم ایرانیان با شرح تواریخ و ابنیه و مدت سلطنت پادشاهان» و بعلاوه تصویر شاهنشاهان ساسانی را نیز دربر داشته است.

«رسم چنان بود که در روز وفات هر شهریاری تصویر او را میکشیدند- چه پیر چه جوان- و جامه رسمی و تاج و هیئت محاسن و نشانه‌های چهره او را در آن نقش نشان میدادند». آنگاه تصویر را در گنج شاهی می‌سپردند «تا سیمای پادشاه مرده از خاطر آیندگان نرود». اگر شاه در لباس جنگی مصور میشد، او را ایستاده می‌کشیدند. و اگر در حال رسیدگی بامور کشور کشیده می‌شد، وی را نشسته نقش میکردند. در این نقوش پادشاه را در میان بزرگان و زیردستان درگاه چنان می‌کشیدند، که وقایع مهمه ایام دولت او از آن مستفاد می‌گشت.

هم مسعودی گوید، که این کتاب را از روی نسخه نقل کرده‌اند، که در گنج پادشاهان ایران در نیمه ماه جمادی الثانیه ۱۱۳ (۷۸۱ بعد از میلاد) بدست آمد.

این کتاب را بامر هشام بن عبد الملک بن مروان از پهلوی بعربی ترجمه کرده بودند و نقوش آنرا با الوانی محیر العقول (که امروز بدست نمی‌آید) مانند محلول طلا و نقره و مس مذاب رنگ‌آمیزی نموده بودند و هم او گوید «از بس اوراق این کتاب زیبا بود، و در ساختن آن

دقت کرده بودند، که من درست ندانستم از کاغذ بود یا از پوست». ظاهرا حمزه اصفهانی در شرحی، که از سیما و صورت هر یک از سلاطین ساسانی داده است، استنادش باین کتاب بوده است. البته تصویرهایی، که از پادشاهان بدست آمده، همه اصیل و موافق طبیعت نبوده است «۲»، زیرا که علی الظاهر این رسم، یعنی کشیدن صورت سلاطین در روز وفات، در اثناء دوره ساسانیان متداول شده است و برای تکمیل دوره تصاویر ناچار صورت پادشاهان سلف را از روی خیال و حدس و قیاس ساخته و بنقوش موجود افزوده‌اند. پس

---

(۱)- التنبیه، جغرافیون، ج ۸، ص ۱۰۶؛ ترجمه کارادوو، ص ۱۵۰ و بعد.

(۲)- مقایسه کنید هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۹، ص ۱۰۳.



اگر نسبت بصورت پادشاهان نخستین ساسانی مشکوک باشیم، دلیلی در دست نیست، که شرحی را، که از هیئت و سیمای سلاطین اخیر آن سلسله نگاشته‌اند، قبول نکنیم. لباس و سلاح و هیئت افراد این پادشاهان بقدری مطابق با حجاری‌ها و ظروف نقره عهد ساسانی است که نمیتوان گفت نقوش مذکور را بعد از انقراض ساسانیان جعل و اختراع کرده‌اند.

بعقید گوتشمید «۱» این کتاب همان تاج نامه بوده است و اینوسترانتزف «۲» و بعدها شدر «۳» نیز این عقیده را، که بسیار محتمل بنظر میرسد، پذیرفته‌اند. سخنانی، که روایات عربی و فارسی هنگام بر تخت نشستن به شاهان ساسانی نسبت داده‌اند، بعقیده اینوسترانتزف مآخوذ از این کتاب است.

استخری گوید «۴» که در ناحیه شاپور نقش پادشاهان و بزرگان فارس و موبدان و سایر مردان را بر کوه‌ها رسم کرده‌اند و نیز گوید که تصویر این اشخاص و شرح اعمال و تاریخ

دولت آنان را در کتابهائی درج کرده و بنگاهبانانی سپرده بودند، که در قلعه شیز ناحیه ارجان مقام داشتند. اینوسترانتزف «۵» این گفته را نیز با تاج‌نامه مربوط میداند.

نام عده کثیری از کتب پهلوی، که بعربی ترجمه شده است، در الفهرست دیده میشود مخصوصا صفحه ۳۰۵ و صفحات ۱۶- ۳۱۵. نام برخی ازین کتب در تواریخ دیگر هم مذکور است. بعضی از آنها جزء سلسله اندرزهاست «۶» و بعضی

---

(۱)- رسالات مختصر Kleine Schriften، ج ۳، ص ۴۵ و بعد و ص ۱۵۰ و بعد.

(۲)- مطالعات ساسانی، ص ۳۱- ۲۷؛ نریمان، ص ۷۲- ۶۷. و نیز اضافات نریمان را به ببنید، ص ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷.

(۳)- سالنامه مجموعه‌های هنری پروس، lahrb. Kunstsammlungen. preuss. d. ج ۵۷، سال ۱۹۳۶، ص ۲۳۱ و بعد.

(۴)- جغرافیون، ج ۱، ص ۱۵۰.

(۵)- Inostrantzev

(۶)- شرح اندرزها را در چند صفحه قبل به‌بینید.



قصه تاریخی محسوب میشود. ولی چون از اکثر آنها جز نامی باقی نیست، بتحقیق نمی‌توان گفت هر کتابی از کدام قسم بوده است.

از جمله افسانه‌های عامه پهلوی، که مشتمل بر موضوعاتی از تاریخ عهد ساسانیان بوده و ترجمه عربی «۱» هم داشته است، یکی مزدک نامگ است و دیگر وهرام چوبین نامگ.

مزدک نامگ قصه‌ای است راجع بمزدک معروف، که در زمان کواذ اول قیام کرد. ابن المقفع آنرا بعربی ترجمه کرد و لاحقی شاعر آنرا بنظم آورد (الفهرست ۲۷/ ۱۱۸ و ۱۰/ ۱۶۳). حمزه نیز اسمی ازین کتاب می‌برد. (ص ۴۱)، در نهایهٔ هم مذکور است (برون، ص ۲۱۶). برای اینکه بهمه مندرجات، این افسانه واقف شویم باید عباراتی را، که در سیاست‌نامه نظام الملک «۲» و در یک روایت پارسی «۳» منقول است، مخلوط کنیم. ثعالبی و فردوسی و بیرونی و صاحب فارسنامه و مؤلف مجمل التواریخ «۴» در مطالبی، که ذکر کرده‌اند، باین کتاب نظر داشته‌اند.

وهرام چوبین نامگ سرگذشت سردار معروف است، که جبلهٔ بن سالم آنرا بعربی ترجمه کرد (الفهرست ۱۰/ ۱۰۵). کلیات این قصه را می‌توان از روایات مورخان عرب و فردوسی بدست آورد. «۵»

---

(۱)- ر ک رساله این جانب در باب داستان‌های تاریخی ایرانیان قدیم بزبان دانمارکی از نشریات دانشگاه کپنهاک (۱۹۳۵)

Heitedingtning og Fortaellingstitt era turhos Iranerne i Oldtiden,

؛ همچنین شاهان، فصل دوم و سوم.

(۲)- فصل ۴۵ چاپ شفر و فصل ۴۴ ترجمه آن.

(۳)- داراب هرمزیار، روایات، ج ۲، ص ۲۳۰- ۲۱۴.

(۴)- ر ک: نلدکه، طبری، ص ۴۵۵ و بعد؛ کریستنسن، سلطنت کواذ، ص ۴۴ ببعد و دو روایت از داستان مزدک در یادنامه مودی، ص ۳۲۱ و ما بعد.

(۵)- نلدکه، طبری، ص ۴۷۴ و ما بعد، کریستنسن، رمان بهرام چوبین

Romanen om Bahram Tschobin, Studier fra Sprog og .Oldtidsforskning. no. 75

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۱۰

منابع عمده تاریخ ساسانیان، که از کتب موجوده مورخان عربی و ایرانی بدست می‌آید، از اینقرار است: قدیمترین و مهمترین تألیفات عبارتند از: تاریخ یعقوبی (نصف اخیر قرن نهم میلادی) «۱» و تاریخ ابن قتیبه (متوفی بسال ۸۸۹) «۲»؛ در کتاب عیون الاخبار ابن قتیبه هم مطالب مهم راجع بتاریخ عهد ساسانیان مسطور است «۳». دیگر کتاب اخبار الطوال دینوری (متوفی بسال ۸۹۵) «۴»، دیگر تاریخ طبری (متوفی بسال ۹۲۳) «۵» دیگر تاریخ اوتیکیوس «۶» (سعید بن بطریق پیشوای مسیحیان اسکندریه متوفی بسال ۹۴۰) «۷»، دیگر مروج الذهب مسعودی (متوفی در حدود ۹۵۶) «۸» و کتاب التنبیه و الاشراف همین مؤلف «۹» دیگر تاریخ حمزه اصفهانی، که در سال ۹۶۱ تألیف شده است «۱۰»، دیگر تاریخ فارسی بلعمی «۱۱» که در ۹۶۳ از طبری نقل شده است دیگر

---

(۱)- تاریخ یعقوبی، چاپ هوتسما، ۱۸۸۳.

(۲)- ابن قتیبه، چاپ ووستنفلد Wustenfeld، گوتینگن ۱۸۵۰.

(۳)- چاپ بروکلمان Brockelmann، ج ۴- ۱، برلن ۱۹۰۸- ۱۹۰۰؛ چاپ قاهره، ج ۴- ۱، ۳۰- ۱۹۲۵.

(۴)- چاپ گیرکاس، لیدن ۱۸۸۸ و دیباچه و اختلاف نسخ و فهرست این کتاب از کراچکووسکی Kratchkovsky، لیدن ۱۹۱۲.

(۵)- چاپ دخویه، سری ۱، ج ۲، ترجمه آلمانی توسط نلدکه موسوم به «تاریخ ایرانیان و تازیان الخ»، چاپ لیپزیگ ۱۸۷۹.

(۶)-Eutychius

(۷)- چاپ پوکوک Pococke، ج ۱ و ۲، ۵۹- ۱۶۵۸. (با ترجمه آن بزبان لاتین)؛ چاپ جدید توسط شیخو، بیروت ۱۹۰۹- ۱۹۰۶.

(۸)- چاپ و ترجمه باربیه دومینارد؛ مخصوصا ر ک به ج ۲ (چاپ دوم، پاریس ۱۹۱۴).

(۹)- چاپ دخویه، جغرافیون، ج ۸، لیدن ۱۸۹۴، ترجمه فرانسه از کارادوو، پاریس ۱۸۹۶.

(۱۰)- چاپ گوتوالد Gottwald، ج ۱ و ۲، سن‌پطرسبورغ و لیپزیگ ۴۸- ۱۸۴۴ (با ترجمه بزبان لاتین).

(۱۱)- متن بطبع نرسیده، ترجمه زتنبرگ H. Zotenberg. مخصوصا ر ک به ج ۲ (پاریس ۱۸۶۹).



تاریخ مطهر بن طاهر المقدیسی که در ۹۶۶ تألیف گردیده است «۱» و دیگر شاهنامه فردوسی «۲» (متوفی در حدود ۱۰۲۰). مندرجات این حماسه ملی ایران برای فهم چگونگی تمدن ساسانیان بسیار مفید و مهم است، حتی قسمت‌هایی از شاهنامه، که حاکی از ادوار افسانه‌ای مقدم بر زردشت است، انعکاسی از اوضاع عهد ساسانیان محسوب میشود، زیرا که مآخذ اصلی فردوسی در نظم شاهنامه متعلق بآن عهد است.

دیگر غرر اخبار الملوک ثعالبی (متوفی بسال ۱۰۳۸) «۳» دیگر نهایة الارب فی اخبار- الفرس و العرب، که کتابی عربی و مؤلف آن مجهول و ظاهرا در نیمه نخستین قرن یازدهم میلادی تدوین شده است «۴». دیگر فارس‌نامه فارسی که در اوایل قرن دوازدهم بقلم مؤلفی که او را

ابن البلخی میخوانند نگاشته شده است «۵». دیگر مجمل التواریخ و القصص که کتاب فارسی دیگری است و مؤلفش گمنام است و در سال ۱۱۲۶ میلادی تألیف گردیده است «۶». مطالبی، که راجع بتاریخ ساسانیان در کتاب پهلوی موسوم به بندهشن می‌بینیم، مستخرج از ترجمه‌ها و تبدیلاتی است که عرب‌ها از از متن خوذای نامگ کرده‌اند «۷».

کتب ابن مسکویه و ابن الاثیر و مورخان جدیدتر مثل ابو الفدا و حمد اللّه

---

(۱)- چاپ و ترجمه کلمان هوار Cl. Hurat. مخصوصا ج ۳، پاریس ۱۹۰۳.

(۲)- چاپ مهل با ترجمه فرانسه، ج ۵ تا ۷، پاریس ۷۸- ۱۸۶۶. ترجمه (که جداگانه بطبع رسیده)، ج ۵ تا ۷، پاریس ۸۷- ۱۸۷۷. چاپ تهران ۱۳۱۴، ج ۷ تا ۹. ترجمه انگلیسی توسط ا. جی. وارنر و ای‌وارنر، ج ۶ تا ۹، لندن ۱۹۲۵- ۱۹۱۲.

(۳)- چاپ و ترجمه زتنبرگ، پاریس ۱۹۰۰.

(۴)- تلخیص و انتخاب برون در مجله انجمن همایونی آسیایی، سال ۱۹۰۰، ص ۱۹۵ و ما بعد (مقایسه شود با همین مجله، سال ۱۸۹۹، ص ۵۱ تا ۵۳).

(۵)- چاپ لسترانج و نیکلسون، لندن ۱۹۲۱ (سلسله اوقاف کیب، دوره جدید ۱).

(۶)- ترجمه و چاپ مهل در مجله آسیایی، سری سوم، ج ۱۱، ۲، ۱۳، ۱۴، و سری چهارم، ج ۱.

(۷)- ر ک کریستنسن، کیانیان، ص ۴۹ تا ۵۱ و ۶۱ ببعد.

مستوفی قزوینی (تاریخ گزیده) و میر خواند و غیره از حیث اهمیت بپایه کتب سابق- الذکر نمی‌رسند، زیرا که در خصوص تاریخ ساسانیان چندان چیزی، که اضافه بر کتب اقدمین باشد، دربر ندارند.

در باب ارتباط منابع عمده عربی و فارسی با یکدیگر ما خوانندگان را ارجاع می‌کنیم بمقدمه کتاب «تاریخ ایرانیان و تازیان» تألیف نلدکه، که بواسطه یادداشتها و توضیحات زیادی که دارد، واجد اهمیت خاصی است. همچنین رجوع شود بدیباچه که زتنبرگ «۱» بر چاپی، که از کتاب ثعالبی کرده، نوشته است نیز مراجعه شود بتحقیقاتی، که من در کتاب خود موسوم به «کواذ اول و مزدک» «۲» نموده‌ام، و مقالاتی، که در باب بوزرجمهر حکیم و ابرسام و تنسر «۳» نوشته‌ام. بنابر رأی نلدکه (کتاب سابق الذکر، مقدمه، ص XXI ( اوتی‌کیوس «۴» و ابن قتیبه در تواریخ خود از ترجمه ابن المقفع از خوذای نامگ پیروی و اقتباس کرده‌اند «۵». طبری جداگانه مطالبی را، که در این خصوص یافته است، بدون ذکر مأخذ نقل نموده و نکاتی به تناسب مقام در باب تاریخ دولت عربی حیره در آن داخل کرده است. بلعمی، پس از مزج کردن مطالب طبری نکته چند، که از مآخذ دیگر گرفته، در آن وارد نموده است. فارس‌نامه نیز، که بطور کلی تابع روایات طبری است، نکاتی که از جای دیگر اخذ کرده، افزوده است. کتاب حمزه، که خلاصه بیش نیست، حاوی مطالب بسیاری است، که از ترجمه‌ها و تحریف‌های عربی خوذای‌نامگ اتخاذ کرده است.

مجمل التواریخ مبتنی بر تألیفات حمزه اصفهانی است و علاوه بر کتاب مختصری، که از حمزه در دست است، صاحب مجمل سایر مؤلفات آن مورخ را، که فعلا

---

(۱)-Zotenberg

(۲)- گزارش آکادمی دانمارک.

(۳)-Acta Orientalia، ج ۸ و ۱۰.

Eutychius-(۴)

(۵)- مقایسه شود با گابریلی، مجله مطالعات شرقیه، ج ۱۳، ص ۲۰۹ و ما بعد.



اثری از آن باقی نیست، در پیش نظر داشته است. دینوری از راه نسخه مستقلی از خوذای نامگ استفاده کرده است و مندرجات نهایهٔ الارب همان است، که دینوری آورده با قدری تفصیل، و از این دو حال خارج نیست، یا صاحب نهایه منبع اصلی خود را کتاب دینوری قرار داده بوده است، یا کتاب او و کتاب دینوری هر دو مأخوذ از منبع مشترکی بوده‌اند. روایات دیگری، که باز از خوذای نامگ گرفته شده، در کتابهای یعقوبی و مسعودی و کتاب مختصر مطهر و فردوسی و ثعالبی دیده میشود. سرچشمه اطلاعات فردوسی و ثعالبی یکی بوده است. در اکثر روایاتی، که مؤلفان مذکور از خوذای نامگ نقل کرده‌اند، مطالبی از سایر مآخذ پهلوی مثل آیین نامگ و گاهنامگ و تاجنامگ و اندرزها و رمان‌های عامیانه گرفته و داخل نموده‌اند.

سرچشمه مشترکی که فردوسی و ثعالبی از آن بهره‌مند شده‌اند، خود حاوی اقتباساتی از اندرزها و رمانهای عامیانه ساسانیان بوده است و فردوسی مخصوصا از این دو سرچشمه اخیر استفاده بسیار کرده است.

اطلاعات بسیار مهم، که مأخوذ از روایات مختلف عهد ساسانیان است، بحد وفور در کتب منسوب به جاحظ (متوفی در ۸۶۹ میلادی) آمده است، مخصوصا در کتاب التاج «۱»، که انتساب آن را بجاحظ رشر «۲» تردید کرده است و بنظر ما این تردید صحیح نیست. در هر حال کتاب التاج ناقل روایات صحیحه قدیم است.

تألیف دیگر بنام کتاب المحاسن و المساوی «۳» است، که محققا انتسابش بجاحظ

(۱)- چاپ قاهره (توسط احمد زکی پاشا) ۱۹۱۴؛ مقایسه شود با گابریلی در مجله مطالعات مترقیه، دوره ۱۱ (رم ۱۹۲۸)، ص ۲۹۲ و ما بعد.

(۲)-Rescher ترجمه‌هایی از آثار جاحظ، چاپ اشتوتگارت ۱۹۳۱، ص ۲۶۳ و ما بعد.

Excerpte und Uebersetzungen aen Sehriften des Gahiz.

(۳)- چاپ فان فلوتن VAn Vloten، لیدن ۱۸۹۸، ترجمه آلمانی رشر، ج ۱-

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۱۴

مخدوش است مفاتیح العلوم خوارزمی (که در حدود ۹۷۶ تألیف شده) «۱» و آثار الباقیه بیرونی (متوفی بسال ۱۰۴۸) «۲» و سیاستنامه نظام الملک، که در ۹۳- ۱۰۹۲ تألیف شده «۳»، همچنین حاوی روایات عدیده از عهد ساسانیان هستند.

در سلسله کتبی، که موسوم به ادب است و ظاهرا بتقلید اندرزهای ساسانی رواج گرفته است، می‌توان نکات و حکایات بسیار یافت و گرد آورد. از جمله این نوع کتب علاوه بر کتاب المحاسن سابق الذکر، یکی کتاب الاذکیاء (عربی) ابن- الجوزی است (متوفی در ۱۲۰۰) «۴»، دیگر مرزباننامه (فارسی) سعد الدین وراوینی است، که در فاصله سال ۱۲۱۰ و ۱۲۲۵، تدوین یافته است «۵». در کتب جغرافیون عرب هم نکات پراکنده بسیار است، مثل کتب ابن خرداذبه (قرن نهم) و ابن الفقیه- الهمدانی (متوفی در آغاز قرن دهم) و استخری و ابن حوقل (قرن دهم) «۶» و یاقوت (متوفی در ۱۲۲۹) «۷». همچنین میتوان بعضی وقایع محلی را از کتاب تاریخ

(اسلامبول ۱۹۲۶) و ج ۲ (اشتوتگارت ۱۹۲۲). مقایسه شود با کتاب بیهقی بهمین اسم (نیمه

اول قرن دهم)، چاپ شوالی Schwally )گیسن Gtessen ۲۰۹۱(، فهرست ازرشر (اشتوتگارت ۱۹۲۳).

(۱)- چاپ فان فلوتن، لیدن ۱۸۹۵. اونوالا، ترجمه منتخبی از مفاتیح العلوم الخوارزمی، مجله کاما ۱۹۲۸.

(۲)- چاپ زاخو، لیپزیگ ۱۸۷۸، ترجمه آن بزبان انگلیسی از همین شخص، لندن ۱۸۷۹.

(۳)- چاپ شفر (پاریس ۱۸۹۲) و ترجمه فرانسه آن توسط همین شخص.

(۴)- ترجمه رشر Rescher ، گالاته ۱۹۲۵.

(۵)- چاپ قزوینی، لیدن ۱۹۰۹ (سلسله انتشارات اوقاف گیب ۸).

(۶)- جغرافیون، چاپ دخویه، ج ۶ و ۵ و ۱ و ۲.

(۷)- چاپ وستفلد، ج ۶- ۱، لیپزیگ ۱۸۶۶؛ ترجمه مختصر فرانسه توسط باربیه دومینار (فرهنگ جغرافیایی)، پاریس ۱۸۶۱.



طبرستان ابن اسفندیار (تألیف شده در ۱۲۱۶) «۱» و تاریخ مازندران سید ظهیر الدین المرعشی (تألیف شده در حدود ۱۴۷۶) «۲» اقتباس نمود. در خصوص فرقه‌های مذهبی عهد ساسانیان، سرچشمه مهم کتاب ملل و نحل شهرستانی است (متوفی در ۱۱۵۳) «۳»، که از آیین زردشتی و مانوی و مزدکی سخن میراند. همچنین نکات مختصری راجع به فرقه‌های دینی آن عهد از بیان الادیان ابو المعالی، که فارسی است و در ۱۰۹۲ تحریر شده است «۴»، میتوان بدست آورد. نکته چند در باب دین ایرانیان باستان در کتاب فارسی موسوم به تبصرهٔ العوام هست، که در نصف اول قرن سیزدهم میلادی نوشته شده و منتسب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی است. در خصوص حمله عرب بکشور ایران منبع درجه اولی در دست

داریم موسوم به فتوح البلدان بلادزی (متوفی در ۸۹۲) «۵». نصف اول این کتاب، که بقلم رشر «۶» بآلمانی ترجمه شده است، مشتمل بر نکاتی است، که بمناسباتی راجع بحوادث تاریخی ایران از قرن پنجم تا قرن هفتم میلادی ذکر نموده است.

## ۲- منابع یونانی و لاتینی

دیون کاسیوس «۷» (متوفی در حدود ۲۳۵ میلادی) در تاریخ روم خود، که تا

---

(۱)- ترجمه مختصر آن بانگلیسی توسط برون، لیدن ۱۹۰۵ (سلسله اوقاف کیپ ۲).

(۲)- تاریخ طبرستان ظهیر الدین مرعشی، چاپ درنB. Dorn، سن‌پطرسبورغ ۱۸۵۰.

(۳)- چاپ کودتنCureton، ج ۱، لندن ۱۸۴۶، تجدید چاپ در ۱۹۲۳. ترجمه آلمانی هاربروکرHaarbrucker، ج ۱، هاله ۱۸۵۰.

(۴)- در جلد اول (ص ۱۳۲ و ما بعد) منتخبات متون فارسی شفر بچاپ رسیده است.

فصل دوم آنرا پیزیpizzi. I بایتالیائی ترجمه کرده است. کریستنسن تمام کتاب را بدانمارکی ترجمه نموده. ترجمه کامل ایتالیایی توسط گابریلی. ر ک انتقادات کریستنسن در «جهان مشرق»، ۱۹۱۱، ص ۲۰۵ و ما بعد.

(۵)- چاپ دخویه. لیدن ۱۸۶۶.

(۶)- بخش اول، لیپزیگ ۱۹۱۷، و بخش دوم، اشتوتگارت ۱۹۲۳.

(۷)-Dion Cussius



سال ۲۲۹ میرسد، شرحی از تشکیل دولت ساسانی نوشته است.

کیفیت تغییر سلسله سلطنتی ایران و حوادث متعلقه بآن به تفصیل در تاریخ روم تألیف هردویانوس «۱» (متوفی در ۲۴۰ میلادی) مسطور است.

اما راجع بدوره اول عهد ساسانیان اطلاعاتی از قسمت‌های موجوده تاریخ دکزی‌پوس آتنی «۲» (نیمه دوم قرن سوم میلادی) و در تاریخ قیصران روم تألیف تربلیوس پولیو «۳»، که در عهد دیوکلسین «۴» میزیسته، دیده میشود. لاکتانتیوس فیرمیانوس «۵»، که معاصر مورخ سابق الذکر بود و بدین نصارا درآمد، تاریخی مبالغه‌آمیز راجع بخشونتهای شاپور اول نسبت بوالریانوس امپراطور روم، که بدست ایرانیان اسیر شد، نگاشته است. اشاراتی بتاریخ عهد ساسانیان در تاریخ اورلیوس «۶»، که فلاویوس و پیس‌کوس «۷» در حدود ۳۰۰ بعد از میلاد آنرا تألیف کرده است. و همچنین مطالبی در تاریخ اوسبیوس قیصری «۸» (متوفی در ۳۴۰) و در کتاب روفینوس «۹»، که متمم تاریخ روحانیون اوسبیوس را تا سنه ۳۹۵ نوشته است و در تاریخ قیصران تصنیف اورلیوس ویکتور «۱۰» (قرن چهارم میلادی). که بسال ۳۶۰ ختم میشود، و در کتاب اوناپیوس «۱۱» حکیم افلاطونی جدید (متوفی در حدود ۴۱۵)، که شرح وقایع سالهای ۲۷۰ تا ۴۰۴ میلادی است، بطور پراکنده دیده می‌شود.

تمام این مؤلفین از تاریخ ایران آنچه را، که راجع بروابط ایران و روم بوده، ضبط کرده‌اند.

برای تفصیل جنگهای شاپور با رومیان منبع عمده تاریخ آمیانوس

---

(۱)- Herodianus

(۲)- Dexippos

(۳)- Trebellius Pollio

(۴)- Diocletien

(۵)- Lactantius Firmianus

(۶)- Aurelius

(۷)- Flavius Vopiscus

(۸)- Eusebius

(۹)- Rufiinus

(۱۰)- Aurelius Victor

(۱۱)- Euuapius



مارسلینوس است، که از مجلدات آن فقط از جلد ۱۴ تا ۲۱ باقی مانده، مشتمل بر ذکر وقایع سالهای ۳۵۳ و ۳۷۸ است. چون آمیانوس در لشگرکشی‌های روم بآسیا در ۳۶۳ شخصا حاضر بوده تفصیل این مجادلات را نگاشته و اطلاعات بسیار مهمی در خصوص ایران و ایرانیان بر آن افزوده است. مورخ رومی دیگر که در لشگرکشی ۳۶۳ میلادی حاضر بوده، اوتروپیوس «۱» مؤلف تاریخ ملخص روم است. مواعظ و مراسلات نویسنده مشرك به لیبانیوس «۲» متوفی در ۳۹۳ و تاریخ کشیش موسوم به سوپلیسیوس سوروس «۳» (متوفی در فاصله ۴۲۰ و ۴۲۵) همچنین در باب روابط روم و ایران حاوی مطالب مفیده هستند.

یکی از علماء دینی مسیحیان بنام تئودور موپسوستی «۴» (متوفی در ۴۲۸) عبارت جالب توجهی راجع بآیین زروان‌پرستی زردشتیان ذکر میکند و فوتیوس خلاصه آن عبارت را نقل کرده است «۵». تئودوره «۶»، که اسقف کورس «۷» بوده و در حدود سنه ۴۶۰ میلادی فوت شده و در مجادلات و مباحثات دینی نصف اول قرن پنجم فعالیتی نشان داده، تاریخ روحانیون سالهای ۳۲۴- ۴۲۹ را به رشته تحریر درآورده است. در اینجا مناسب است، که نام

یک سلسله کتب یونانی، که موضوع آنها تاریخ روحانیون و حاوی مطالبی راجع بمجادلات مذهبی فرقه‌های نصارای شرق و مشتمل بر تاریخ جنگهای سیاسی و دینی دو کشور بزرگ ایران و روم است، ذکر شود. مثلا کتاب سقراط اسکولاستکوس «۸» (متوفی در ۴۴۰) و کتاب سوزومن «۹» (نیمه اول قرن پنجم) و کتاب اواگریوس «۱۰»، که پس از ۶۰۰ میلادی

---

(۱)- Eutropios

(۲)- Libaniur

(۳)- Supliciut Severus

(۴)- Iheodore de Mopsueueste

(۵)- پایین تر فصل سوم را به‌بینید.

(۶)- Theodoret

(۷)- Kyros

(۸)- Sokratds Scholastikos

(۹)- Sozomene

(۱۰)- Euagrios



وفات یافته و تاریخ اوروسیوس «۱» موسوم به رد کفار (قرن پنجم)، که بعنوان دفاع و تبلیغ نوشته شده و حاوی تاریخ عالم تا سنه ۴۱۷ است و تاریخ قیصران روم (تا سال ۴۱۰)، که

زوسیموس «۲» مشرک نوشته است (در اواخر قرن چهارم). بعضی اطلاعات هم در باب تاریخ پیروز ساسانی از کتاب پریسکوس «۳» (قرن پنجم) بدست توان آورد.

پروکوپیوس قیصری «۴»، که در لشگرکشی‌های بلیساریوس همراه او بوده و یکی از نویسندگان درجه اول بشمار است، کتابی که راجع بجنگ با ایرانیان نوشته، مخصوصا از منابع عمده تاریخ ایران در زمان شاهنشاهی کواذ اول و خسرو اول است و نکات مهم راجع باوضاع داخلی و تشکیلات دولتی ایران دربر دارد.

پطرس پاطریسیوس «۵»، که از جانب دربار بیزانس بحضور خسرو اول بسفارت سیاسی فرستاده شد و عامل مصالحه ۵۶۲ گردید، یک سفرنامه تاریخی نوشته است (گزارش سفارتها- «۶»، که قطعاتی از آن باقی مانده است.

آگاثیاس اسکولاستیکوس «۷» (متوفی بسال ۵۸۲) دنباله تاریخ پروکوپیوس را گرفته است. تاریخ حیات یوستی نیانوس، که او نوشته، برای تبیین احوال ایران اهمیت خاص دارد، زیرا که از جمله منابع مختلفی، که داشته، بقول خودش مجموعه سالنامه‌های رسمی مخازن دولتی تیسفون بوده است. در آن زمان مترجمی بوده سرجیوس نام، که خسرو اول او را دانشمندترین مترجمان دو کشور میدانسته است.

این سرجیوس بنا بخواهش آگاثیاس از نگاهبانان مخازن سلطنتی خواسته است، که سالنامه‌های رسمی را باو نشان بدهند. پس از تحصیل اجازه، نام شاهنشاهان ایران و مدت سلطنت و کارهای مهم آنان را یادداشت نموده، بزبان یونانی ترجمه و بآگاثیاس

---

(۱)- drosius

(۲)- Zosimos

(۳)- Priskos

Prokopios-(۴)

Petrus Patricius-(۵)

de Iegat -ionibus-(۶)

Agathias Schblastikos-(۷)



تقدیم کرده است. علاوه بر این‌ها آگاثیاس در یادداشتهای خود، که راجع بتاریخ ساسانیان نوشته، از منابع دیگر نیز استفاده نموده است. مثلا شرحی که راجع به نسب اردشیر و سرگذشت ایام جوانی او نگاشته، تحقیقا از روایات عامه مأخوذ است.

شروحی که در باب دین زردشتی تحریر کرده، خالی از اشتباه نیست، ولی مشتمل بر نکات معتبر و سودمند است. تاریخ مالالاس «۱» (متوفی در حدود ۵۷۸) حاوی اطلاعات مفیدی در خصوص فرقه مزدکی است.

تاریخ سنوات ۵۵۸ تا ۵۸۲ را ماناندرس پروتکتور «۲» (نیمه دوم قرن ششم) ذکر کرده است. برای سنوات ۵۸۲ تا ۶۰۲ تاریخی از تئوفیلاکتوس سیموکاتا «۳» (قرن هفتم) در دست داریم، که در باب تشکیلات ایران مشتمل بر مطالب مهمه است.

تاریخ ایام سلطنت سلاطین ساسانی، که سونکلوس «۴» (بعد از ۸۱۰) تألیف کرده، مأخوذ از یادداشتهای آگاثیاس است «۵». برای زمان خسرو دوم و جانشینان او در تاریخ تئوفانس «۶» (متوفی در حدود ۸۱۷) و در کتابی که آنرا کرونیکون پاسکاله «۷» (قرن نهم) میخوانند، نکات مهمه مندرج است. مطالبی در باب عهد ساسانیان می‌توان از کتب نویسندگان متأخر بیزانسی بدست آورد مثل کتاب نیکفروس «۸»، که در سالهای ۸۰۶ تا ۸۱۵ بطریق قسطنطنیه بوده، و کتاب‌های کدرنوس «۹» (قرن یازدهم) و زوناراس «۱۰» (متوفی بعد از ۱۱۱۸).

ویلیمس جکسن «۱۱» وث. کلمن «۱۲» از نویسندگان یونانی و رومی عصر ساسانیان

---

(۱)- Malalas

(۲)- Menandros Protector

(۳)- Theophilactus Simokatta

(۴)- Synkellos

(۵)- ر ک به نلدکه طبری، ص ۴۰۰.

(۶)- Theophanes

(۷)- Chronicon Paschale

(۸)- Nikphorose

(۹)- Kedrenos

(۱۰)- Zonaras

(۱۱)- زردشت پیغمبر ایران قدیم.The prophet of Ancient Iran Zororster,
چاپ جدید، نیویورک ۱۹۱۹، ص ۲۴۲ و بعد.-

(۱۲)- تاریخ دیانت ایران، ص ۶۹ و ما بعد.

.Fontes historiae Religionis Persicae, Bonnae, 1920

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۲۰

مطالبی در خصوص دیانت ایرانیان استخراج کرده‌اند و شرود فوکس «۱» آنها را نقل بانگلیسی نموده است.

۴- منابع ارمنی

تاریخ ارمنستان در عهد ساسانیان کاملا با تاریخ شاهنشاهی ایران پیوسته است. از این جهت در تواریخ مورخان ارمنی آن عصر نه تنها مطالب بسیار مهم راجع بسرگذشت سلاطین ایران بدست میآید، بلکه کیفیت ارتباط ایران و ارمنستان از آنها مستفاد میگردد. همچنین نکات و تفاصیل بیشمار در خصوص تشکیلات کشوری و دینی و تمدنی ایران عهد ساسانیان در آن کتب مندرج است. «۲»

کتابی منسوب به آگاثانجلوس «۳» راجع بتاریخ تیریدات پادشاه

---

(۱)-Sherwoo dFox

- مطالب موجود در ادبیات یونانی و لاتینی راجع بزردشت و دین او، مجله کاما، شماره ۱۴، ص ۸۱ و بعد.

Passages in Creek and Litnrature relating. to Zoroaster and Zoroastrisme.

راجع بمنابع یونانی و لاتینی در باب کیش مانی فصل چهارم را به‌بینید.

(۲)- پاتکانیان، تاریخ ساسانیان بنابر اطلاعات مورخان ارمنی (بزبان روسی)؛ ترجمه فرانسه آن بقلم پرودمE .Prud'homme، پاریس ۱۸۶۶ (مستخرج از مجله آسیائی ۱۸۶۶).

Patkanian, Essai d, une histotre de Ia dynastie des Satsanides d a .Pres les renseignements fournis par let historiens armeniens

مهمترین آثار مورخان ارمنی را مکی تاریست‌ها چاپ و منتشر کرده‌اند.

(۳)- Agathangelos



ارمنستان و دعوت‌های سن گرگوار «۱» ملقب بروشنی‌بخش و الهام‌کننده در دست است. ازین کتاب یک نسخه بزبان یونانی و یک نسخه بزبان ارمنی موجود است و مشتمل بر چند بخش است، که در آغاز هر یک قسمتی مستقل، بوده، ولی بعد از سال ۴۵۶ آنها را بهم پیوسته‌اند «۲». قصه‌ها و روایتهای افسانه‌آمیز در باب ظهور و مسیحیت در ارمنستان و نکاتی چند در خصوص دوره اول سلطنت ساسانیان در این کتاب مندرج است «۳». یک کتاب کهن دیگر، که مؤلفش نامعلوم و عنوانش سرگذشت نرسس پاک «۴» است، در این باب قابل مراجعه است. تاریخ ولایتی از ارمنستان موسوم به تارون «۵»، که تألیف زنوب «۶» اسقف سریانی است، از زمان سن گرگوار «۷» سابق الذکر حکایت می‌کند. اما صحت و اعتبار آن مشکوک است. دنباله آن را یوحنای میمکونی «۸» نوشته است.

تاریخ ارمنستان تألیف فوستوس بیزانسی «۹»، که در نیمه اول قرن پنجم

---

(۱)- Saint -Gregoire

(۲)- ر ک کوتشمید، KIeine Schriften ج ۴، ص ۳۹۴ و بعد. کتاب اگاثانک Agathanse ارمنی را ترمکرتیچیان G .Ter -Mkrtitschian و کانایانس S Kanayeauc. با انتقادات علمی بچاپ رسانیده‌اند (تفلیس ۱۹۰۹).

(۳)- دولاگارد P .de Lagarde) گوتینگن ۱۸۸۷) متن یونانی آنرا چاپ کرده و متن ارمنی آن در ونیز بسال ۱۸۶۲ نشر یافته و ترجمه فرانسوی آن در مجموعه مورخان ارمنی لانگلوا بچاپ رسیده است. مقایسه شود با پیترس، Analecta Bollandiana ج ۱، ص ۲۰.

(۴)-Sain Nerscs چاپ ونیز ۱۸۵۳، ترجمه فرانسه در مجموعه لانگلوا، ج ۲، ص ۲۱ و بعد.

(۵)-Taraun

(۶)-Zenob

(۷)- چاپ ونیز ۱۸۳۲، ترجمه فرانسه مجموعه لانگلوا، ج ۱، ص ۳۳۷ و ما بعد.

(۸)- چاپ ونیز ۱۸۳۲، ترجمه فرانسه لانگلوا، ج ۲، ص ۳۶۱ ببعد.

(۹)-Faustus



تألیف شده و تقریبا احوال سالهای ۳۲۰ را تا ۳۸۵ دربر دارد «۱»، از لحاظ تاریخ ایران در قرن چهارم میلادی کتاب نسبهٔ معتبری است.

از نیک کولب «۲» در ما بین سنوات ۴۴۵ و ۴۴۸ کتاب خود را، که موسوم به «رد بر فرقه‌ها» است، تألیف کرده و مشتمل بر مطالبی راجع بآراء زردشتیان آن عصر است «۳».

تاریخ ارمنستان لازارفارپی «۴»، که در سال ۵۰۴ نوشته شده «۵». مشتمل بر وقایع سالهای ۳۸۸ تا ۴۸۵ میباشد. لازار مورخی عالیمقام است، که رعایت بیطرفی را نیز نموده «۶». بعکس کتاب «تاریخ وردن و جنگ ارمنیان» (وقایع سالهای ۴۵۱- ۴۳۹) تألیف الیزه وارداپت، که ظاهرا در نیمه اول قرن هفتم میزیسته «۷»، چندان قابل

---

(۱)- چاپ ونیز ۱۸۳۲ و ۱۸۸۹، و سن‌پطربورغ ۱۸۸۳ (چاپ پاتکانیان؛ ترجمه فرانسه، لانگلوا، ج ۱، ص ۲۰۲ به بعد. ترجمه آلمانی لوئرM. Lauer، تحت عنوان Des Faustus von Byzanz Geschichte Armeniens؛ کلی ۱۸۷۹؛ مقایسه شود با پیترس، تلخیص بولتن ادبی آکادمی پادشاهی بلژیک، سری پنجم، ج ۱۷ (۱۹۳۱)، ص ۱۶ ببعد.

(۲)-Eznik de Kolb

(۳)- چاپ ونیز ۱۹۱۴ (تجدید طبع چاپ ۱۸۲۶)؛ ترجمه فرانسه توسط لووایان دوفلوریوالLaillant de FIorival) پاریس ۱۸۵۳) و تلخیص آن در مجموعه لانگلوا، ج ۲، ص ۳۷۵ و بعد. ترجمه آلمانی توسط شمیدJ. M. Schmid تحت عنوان. Eznik widerdie Sekten، وین ۱۹۰۰. مقایسه کنید با کتاب ماریهL. Maries درباره ازنیک کلبیLe De Deo d'Eznik de Kolb، پاریس ۱۹۲۴.

(۴)-Lazar de Pharp

(۵)- اکینیان، ج ۱، ص ۳۷۴.

(۶)- چاپ ونیز ۱۸۷۳، چاپ تفلیس ۱۹۰۴ (بتصحیح و تحشیه ترمکرتیچیان و مالخاسیان)؛ لانگلوا، ج ۳- ص ۲۵۹ و بعد.

(۷)- اکینیان، ص ۳۷۲.

اعتنا نیست و از روی کمال تعصب نوشته شده «۱».

تاریخ لشکرکشی‌های هرقل بایران تألیف سبئوس «۲» باختصار وقایع ایران را از زمان پیروز تا سال ۵۵۹ ذکر کرده و راجع به ۵۰ سال اخیر عهد ساسانیان و آغاز تسلط عرب مفصلتر نوشته است «۳».

تاریخ ارمنستان منسوب به موسی خورنی «۴» تألیفی است، که ظاهرا در قرن نهم میلادی شده، و از دوره ساسانیان مطالب سودمند و مفصل در بر دارد «۵». از ملحقات تاریخ موسی شرحی اجمالی است در باب ممالك قلمرو ساسانیان، که حائز اهمیت فوق العاده است. آخرین چاپ این مبحث جغرافیایی موسی خورنی همان است، که مارکوارت با ترجمه آلمانی همراه تألیف خود موسوم به «ایرانشهر بنابر روایت موسی خورنی» «۶» منتشر کرده است. شرح و تفسیر و انتقادات بسیار مفصل و بحث‌های تاریخی و تیوگرافی، که نویسنده آلمانی مذکور باین کتاب افزوده است، آنرا برای مطالعه‌کنندگان تاریخ دوره ساسانی مخزنی ضروری

---

(۱)- چاپ ونیز، ۱۸۵۹؛ چاپ میکائل پرترکال Miehael P'orthugal، ۱۹۰۳، لانگلوا، ج ۲، ص ۱۷۷ و بعد، اکینیان، ص ۳۷ و بعد.

(۲)- Sebeos

(۳)- چاپ پاتکانیان، سن‌پطرسبورغ ۱۸۷۹؛ ترجمه ماکلر F. Macler پاریس ۱۹۰۴.

(۴)- Moses Xorenaci

(۵)- چاپ ونیز ۱۸۶۵، چاپ انتقادی توسط ابلیانAbeliau. M و هاراطونیان S Haruthiunian. تفلیس؛ لانگلوا، ج ۲، ص ۵۳ و ما بعد. راجع بمسئله زمان حیات موسی دروغی ر ک مارکوارت تحقیقات ایرانیUntersuchungen von Iran ج ۲، ص ۲۳۵، و کوکازیکاCaucasica ، سال ۱۹۳۰، ص ۷۷- ۱۰؛ و اکینیان در مجله شرق‌شناسی وین، ۱۹۳۰، ص ۲۰۴ و بعد. ملاکرMlaker ، ارمنیکاArmenica ، ۱۹۲۶، ص ۱۲۲؛ مجله شرقی وین، ۱۹۳۵، ص ۶۸- ۲۶۷.

(۶)-

Dranschahr nach Geographie des Ps. Moses Xorenai



و مرجعی لازم ساخته است.

از تواریخی که برای سرگذشت عهد ساسانیان در درجه دوم اهمیت است، باید کتاب هجوم عرب تألیف لووند «۱» (گوند «۲» قرن هشتم) را نام برد. همچنین تواریخ متأخر از او مثل تاریخ ارمنستان طوماس آرتسرونی «۳» (قرن دهم) «۴» و تاریخ آلبان‌ها تصنیف موسی کالانک‌واسی «۵» (قرن دهم) و تاریخ ارمنستان آسولیک «۶» (قرن یازدهم) و ترجمه ارمنی تاریخ میشل سریانی «۷» (قرن دوازدهم) و امثال آن.

پاتکانیان «۸» در کتاب خود مندرجات همه این کتب را مورد استفاده قرار داده است.

۵- منابع سریانی

کتبی که مسیحیان بزبان سریانی نوشته‌اند، از مآخذ مهمه تاریخ دولت ساسانی بشمار است. نخست باید از چند تاریخ نام برد، که لا اقل چهار عدد آنها را معاصرین ساسانیان نوشته‌اند، از اینقرار:

تاریخ استی‌لیتس دروغی (۹) کتابی است، که در حدود سال ۵۰۷ میلادی تألیف شده و حاکی از وقایع ۴۹۴ تا ۵۰۶ است، و بخطا آنرا باستیلیتس نسبت

---

(۱)-Levond

(۲)-Ghevond

(۳)-Thomas Artsruni

(۴)- ترجمه در مجموعه مورخان ارمنی بروسه

Brosset, Collection d'his toriens armeniens

سن‌پطرسبورغ ۱۸۷۴.

(۵)-KaIankvaci

(۶)-Aaolik

(۷)-Michel le Syrien

(۸)-patkanian

(۹)-Pseudo -Ssylites متن تاریخ یوشع استی‌لیتس با ترجمه آن توسط رایت W .Wr !pht ، کمبریج ۱۸۸۲ The Chronicle of Joshus she Stylise مقایسه شود با کریستنسن، کواذ بخش ۱، ص ۵ و ما بعد.

داده‌اند «۱». این کتاب یکی از منابع عمده تاریخ نیمه اول عهد سلطنت کواذ اول است و در فصول مقدماتی آن خلاصه زمان مقدم بر قباد را، یعنی از جلوس پیروز ببعد، ذکر میکند.

تاریخ ادسا، که قدری بعد از ۵۴۰ بتألیف آمده، شامل وقایع زمانی است که از ۱۳۲ قبل از میلاد تا ۵۴۰ بعد از مسیح را فرا میگیرد «۲». از جمله منابع این کتاب یک تاریخی از ایران بوده، که فعلا موجود نیست.

تاریخ اربل، که از نیمه قرن ششم است، تاریخ مسیحیت این ایالت را از قرن دوم تا حدود سال ۵۵۰ میلادی روایت می‌کند. بنابر رأی پول‌پیترس «۳» اعتبار این کتاب خیلی مشکوک است، ولی بعقیده مسینا این نظر فقط درباره قسمت آخر کتاب صحیح است، که موضوع آن ذکر آزار مسیحیان توسط شاپور دوم و وقایع بعد از آن است «۴».

---

(۱)- ر ک به مقاله آبه‌نو L'Abbe Nau در Suppl .de Porient chretien ۷۹۸۱ و کتاب دوال Duval موسوم به ادبیات سریانی Littelatuie sylisque، چاپ دوم، ص ۱۸۸.

(۲)- هالیر، تحقیقات در باب تاریخ الرها، متن سریانی و ترجمه آن بآلمانی در مجموعه «متون و تحقیقات» کبهارد و هارناک، ج ۹، بخش ۱ (لیپزیگ ۱۸۹۲)

L. Hallier, Untersuchungen uber die Ederrenische Chronik mit dem syrischen Text und einer Uebersetzung, Texte und Unt .von Gebhardt und Harnack ersuchungen-

؛ چاپ جدید این کتاب توسط گیدی Guidi ؛ ترجمه لاتینی آن در مجموعه کتب مقدس مسیحی مشرق

Corpus scriptorum christianorum oriensalium, Script. Syr. ser. III, t. IV, Par s l

(۳)-P .Paul Peeters

(۴)- مینگاناMingana؛ منابع سریانیSources Syriaques، ج ۱، ص-

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۲۶

تاریخ اجمالی موسوم به بی‌نام گویدی «۱» قدری بعد از سال ۶۷۰ نوشته شده است و از روی منبع معتبری، که داشته حوادث تاریخ ایران را بعد از مرگ هرمزد چهارم، که در ۵۹۰ واقع شد، شرح داده و سوانح بعد از آن سال را، که خود بچشم دیده تا بعد از انقراض دولت ساسانی برشته تحریر کشیده است.

تاریخ الیاس نصیبینی، که در سال ۱۰۰۸ میلادی نوشته شده، در مقدمه خود جدولی دارد، که شامل سنوات عهد پادشاهان ساسانی نیز هست. این کتاب را لامی طبع کرده است «۲». نسخه سریانی آن با ترجمه لاتینی باهتمام بروکس «۳» و شابوت «۴» چاپ گردیده است. «۵»

---

IX -IIV

و ۱۵۹ -۱؛ زاخو، تاریخ اربلDie Chronik von Arbel، رسالات آکادمی پروس، ۱۹۱۵، شماره ۶، هارناک، ماموریت و انتشار مسیحیت

.A. Harnack, Die Mission und Ausbereitung des Christentums

چاپ چهارم، ج ۲ (لیپزیگ ۱۹۲۴)، ص ۶۸۳ و بعد؛ پیترسP .Peetert شهید ادیابنLe Passionaire d'Adia bene AnaIecta - درBollandiana ج ۴۳، ص ۲۶۳ و ۳۰۲ و ما بعد، مسینا درOrientalia، ج ۶، ص ۲۳۳ و بعد. (رم ۱۹۳۷).

(۱)-Anonyme de Guidi. P این تاریخ را کیدی در مجموعه هشتمین انجمن بین المللی مستشرقین در استکهلم (۱۸۸۹) چاپ کرده است و نلدکه آنرا با ترجمه و تفسیر و انتقادات در گزارشهای آکادمی امپراطوری اطریش وین، قسمت تاریخ و فقه اللغه (۱۸۹۳)، ج ۱۲۸، انتشار داده است، چاپ جدید در مجموعه کتب مقدس، مسیحیان مشرق، متون سریانی، سری ۳ جلد ۴.

(۲)- الیاس نصیبینی و تاریخ او Elie de Nistbe et sa ehronologie بروکسل ۱۸۸۳.

(۳)-Brooks

(۴)-Chabot

(۵)- تاریخ الیاس مطران نصیبین، ۲ جلد (مجموعه کتب مقدس مسیحیان مشرق، متون سریانی، سری ۳، ج ۸ و ۷)

Eliae Metropolitae Nisbeni Opus chro nologicum

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۲۷

دیگر از تواریخ مهمه کتاب میشل سریانی بطریق انطاکیه (۱۱۶۶- ۱۱۹۹) است «۱».

گریگوربورس بارهبراوس «۲» (ابو الفرج)، که در سال ۱۲۸۶ فوت شده، صاحب دو تاریخ است. یکی تاریخ سوریه «۳» دیگر تاریخ روحانیت «۴» کتاب میشل- سریانی یکی از منابع بسیار معتبر او محسوب میشود. «۵» تاریخ عربی یا رهبراوس «۶» نسخه جدیدی است از تاریخ سوریه سابق الذکر.

برای تاریخ نصرانیت در ایران عهد ساسانی باید رجوع بکتب ذیل نمود:

فتاوی انجمنها «۷»، کتاب حکام تألیف طوماس مرگائی، که در ۸۴۰ نوشته شده است «۸»، از روابط فرقه نستوری با پادشاهان ایران بحث میکند و تاریخ عهد هرقل و خسرو دوم را شرح میدهد. دیگر ترجمه احوال بطریق‌های نستوری ماربهای اول «۹»

---

(۱)- ناشر و مترجم فرانسه شابو Chabot. B. J، ۴ جلد، پاریس ۱۹۱۰ -۱۸۹۹.

(۲)- Grigorus Barhebraeus

(۳)- Chronicon Syriacum

(۴)- Chronicon ecclesiasticum

(۵)- تاریخ سوریه را بجان انتشار داده است (پاریس ۱۸۹۰)، تاریخ روحانی را ابلوس Abbeloos ولای Lamy در ۳ جلد در لوون (بلژیک) در سالهای ۶۷- ۱۸۷۲ منتشر کرده‌اند.

(۶)- ملخص تاریخ سلسله‌ها Histoire abregee des dynasties، چاپ سالهانی P Salhani.، بیروت ۱۸۹۰.

(۷)- لاگارد، آثار فقهی سریانیان، وین ۱۸۵۶.

p. de Lagarde, Reliquiae Juris ecclestici syriace.

(۸)- کتاب حکام The Book of Governors، متن سریانی و ترجمه انگلیسی والیس بوج در ۲ جلد، لندن ۱۸۹۳.

(۹)- Marabha

و سبریشوع «۱» و دنحا «۲» و یهبلاهای ثالث «۳» و شرح زندگی ربن هرمزد. «۴»

کتب اعمال شهدای ایران «۵» نه تنها برای دانستن آزار و تعقیب عیسویان ایران، بلکه برای تمدن ساسانیان بطور کلی از منابع بسیار معتبر محسوب میشوند.

از جمله کتب دینی سریانیان، که وضع عیسویان ایران را در عهد ساسانی روشن می‌کند، باید رساله تبیینیه افرآآت «۶» را نام برد «۷»، که ترجمه و اقتباس مجموعه قوانین ساسانیان است بزبان سریانی (رجوع شود بصفحه این کتاب).

همچنین چند کتاب رد و اثبات و جدال قلمی از این زمان باقی است، که ما را

---

(۱)- Sadricho

(۲)- Denha

(۳)- YahbalahaIII بجان Bddjan، تاریخ مربیلهه و سه بطریق دیگر و غیره

Histoire de Mar Yabalaha et trois autres patriaaches etc

پاریس ۱۸۹۵.

(۴)- تاریخ ربن هرمزد ایرانی

The History of Rabban Hormizd the Persian

، متن سریانی و ترجمه انگلیسی والیس بوج Wallis Budge، ج ۱ و ۲ (کتب سامی لوزاک، ج ۱۱- ۹،) Luzac's Semitic Series.

(۵)- اعمال شهدای مقدس Acta Sanctorum Martyrum ، چاپ آسمانی، ج ۱، رم ۱۷۴۸؛ بجان، اعمال شهیدان و مقدسان Acta Martyrum et Sanctorum ج ۲ و ۴، پاریس ۱۸۹۱ و ۱۸۹۴. هوفمان، اعمال شهدای ایران، لیپزیگ ۱۸۸۰.

این کتاب دارای ضمایم بسیار مفید است. برون O. Braun ، منتخبی از اعمال شهدای ایران مونیخ ۱۹۱۵. نیز مقایسه شود با پول پیترس Paul Peeters در Analecta Bollandiana ، ج ۴۳، ص ۳۰۴- ۲۶۱ و جلد ۴۹، ص ۲۱- ۵.

(۶)- Afraat

(۷)- چاپ پاریسو Parisot در مجموعه سریانی Patrologia syriaca ، ج ۱ (پاریس ۱۸۹۴)؛ ترجمه آلمانی از برت Bert در «متون و تحقیقات» Texie und Uhtersuchungen - گبهاردت Gebhardt و هارناک Harnak ، ج ۳، لیپزیگ ۱۸۸۸.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۲۹

از افکار و عقاید دینی آن عهد در ایران و آسیای غربی واقف میکند از قبیل: محاربه قلمی آذر هرمزد و اناهیذ با موبذان موبذ «۱»، که مسلما از عصر ساسانی است، و جلد یازدهم شروح تئور دوربارکونای «۲»، که ظاهرا در حدود سال ۸۰۰ تألیف شده، آراء گنوستیک‌ها را باختصار و عقاید زردشتیان و مانویان را بتفصیل میکند «۳».

تفاصیل دیگری راجع بمانویه در ترجمه سریانی یکصد و بیست و سومین رساله تبیینیه سور انطاکی «۴» بدست توان آورد. مؤلف این کتاب، که اصل آن از بین رفته «۵»، سور است، که از ۵۱۲ تا ۵۱۸ بطریق انطاکیه بوده است.

۶- منابع چینی

در سفرنامه یکی از زوار بودایی چین موسوم به هیوئن تسیانگ (هوان تسانگ)، که در سنه ۶۲۹- ۶۳۰ مسافرت نموده، یادداشت کوتاهی راجع بایران آن زمان مسطور است. ولی باید دانست، که سیاح مزبور شخصا ایران را ندیده و فقط مسموعات خود را درباره این کشور و ساکنین آن یادداشت

---

(۱)- نلدکه، مناقشات سریانیان علیه دین ایران

Syrische Polemik gegen die Persische Religion

در جشن نامه رت Festgruss an R .v .Roth ، ص ۳۵ و بعد.

(۲)- Theodore bar Konai

(۳)- پونیون، کتیبه‌های ماندائی جامهای خوابیر (پاریس ۱۸۹۸)، ص ۲۳۲- ۱۰۵

H. Pognon, Inscriptions mandaites des Coupes de Khouabir

؛ کومون، تحقیقات در باب مذهب مانوی Recderches sur le manicheisme

بروکسل ۱۹۰۸، ص ۸۰- ۱؛ بنونیست، جهان شرق، ۱۹۳۲، ص ۲۱۵- ۱۷۰.

(۴)- Severe

(۵)- کومون، تحقیقات مانوی، ص ۱۷۲- ۸۳.



کرده است «۱».

نلدکه در ملحقاط کتاب خود موسوم به «تاریخ ایرانیان و تازیان (صفحه ۴۰۰ و ما بعد) جدول آغاز و انجام سلطنت پادشاهان ساسانی را بر طبق مآخذ شرقی و غربی و مسکوکات

قدیم ترتیب داده و پس از آن شجره نسب ساسانیان را افزوده است و هرتسفلد بعد از وقوف بر مندرجات کتیبه پایکولی «۲» بعضی از قسمت‌های آنرا اصلاح کرده است.

---

(۱)- بیل، ص ۲۶۹- ۲۷۷ مقایسه شود با شدر، ایرانیکا (رسالات انجمن علمی گوتینگن)، Iranica (Abh .d .Ges .d .wiss .zu Gottingen ص ۵۴.

.) phil. hist. Kass, 1934

(۲)- هرتسفلد، پایکولی، ص ۵۱. راجع به تقویم دوره ساسانی پایین‌تر فصل سوم را به‌بینید.



## فصل اول تأسیس سلسله ساسانی

پارس در زمان سلوکیان و اشکانیان- بازرنگیان و خانواده ساسان- شورش پابگ و پسرانش- فتوحات اردشیر و انقراض سلسله اشکانی- کتیبه تاجگذاری اردشیر- شهر استخر- قصر و آتشکده فیروزآباد- دولت حیره و دولت غسانیان- شخصیت اردشیر- اردشیر در افسانه‌ها «۱».

از تاریخ ایالت پارس در زمان سلوکیان و اشکانیان اطلاع بسیار کمی در دست است. سکه‌هایی، که در پارس کشف شده «۲»، نام چند تن از پادشاهان را معرفی میکند.

---

(۱)- در تاریخ قدیم معروف به کمبریج The Cambridge Ancient Histery، ج ۱۲ من بطور اجمال شرحی در باب تمدن ایران در قرون اول عهد ساسانی بیان کرده‌ام.

(۲)- لوی، مجله شرقی آلمان، ج ۲۱، ص ۴۳۰ و ما بعد؛ مردتمان Mordtmann ، مجله سکه‌شناسی Zeitschrift fur Numismatik ، ج ۴، ص ۱۵۲ و ما بعد، ج ۷، ص ۴۰ و ما بعد؛ گوتشمید، تاریخ ایران و همسایگانش، ص ۱۵۷ و ما بعد: یوستی در فقه اللغه، Il ، ص ۴۸۶ و ما بعد؛ آلوت دولافوی Alltte de la Fuye ، مطالعه در باب مسکوکات پارس، مجله آسیایی، ۱۹۰۶، ص ۵۷۷ و ما بعد؛ مورگان، گزارش اجلاسات آکادمی-



ولی نمی‌توان توالی سلطنت آنان را بطور تحقیق معین نمود. بعضی از این سلاطین همنام پادشاهان هخامنشی بوده‌اند (مثل ارتخشتر «۱»- ارتاگزرسس «۲»، داریو «۳»- داریوش) و بعضی از آنان نام خود را از افسانه‌های باستانی اقتباس کرده‌اند (مثل منوچیتر «۴» که مقتبس از منوش‌چیتر «۵» پادشاه داستانی مذکور در یکی از یشت‌های اوستاست).

اسامی و تصاویری بر این سکه‌ها نقش شده از بقای آداب و رسوم باستانی در ایالت پارس که مهد سلطنت هخامنشیان بشمار است، حکایت می‌نماید.

در عهد پادشاهی سلوکی‌ها (قرن سوم ق. م.) در ایالت پارس چهار شهریار حکمرانی می‌کرده‌اند، که آنانرا فرترک «۶» یعنی والی میخوانده‌اند. «۷» اینان دسته اول از شاهان پارس هستند. سکه‌هایی که از این والیان بجای مانده در یکطرف صورت صاحب سکه را با عبارتی بخط آرامی نشان میدهد و در جانب دیگر آن تمثال پادشاه دیده می‌شود، که بر تختی نشسته و به پرچمی می‌نگرد. این پرچم شبیه رایتی

---

موسوم به Academie des Inscr ,et Belles -Lettres ، ۱۹۲۰، ص ۱۳۴ و ما بعد؛ G .F .Hill ، فهرست مسکوکات یونانی در عربستان و عراق و ایران،

of Arabia Mesopotamia and Persia Cat. of Greek Coins -

، لندن ۱۹۲۲؛ هرتسفلد، پایکولی، ص ۶۸ و ما بعد.

(۱)-Artakhshatr

(۲)-Artaxerxe

(۳)-Daryav

(۴)-Manutchitr

(۵)-Manushtchithra

(۶)-frataraka

(۷)- آندرآس این کلمه را چنین خوانده است (فرترکا)، ر ک Epigraphik Ephermis fur Semitische، ج ۴، ص ۲۱۳؛ میه بنونیست، صرف و نحو فرس قدیم، ص ۱۵۹؛ ایلرس W .Eilers، نامهای کارداران ایرانی طبق کتیبه‌های میخی

in der Keilschriftliche n Ueberlieferung Iranische Beamtnnamen -

، ج ۱، ص ۱۱۹ هرتسفلد این کلمه را فرت‌دار fratadara تیبرگ (دین، ص ۳۰۶) فرت‌دار fratadara خوانده است.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۳۳

است، که در موزائیک معروف «جنگ اسکندر و دارا» ترسیم کرده‌اند. «۱» در بعضی سکه‌ها پادشاه در برابر آتشگاه یا معبدی ایستاده و همان پرچم در نزدیک او دیده میشود. در سکه وات فرذات اول «۲» تصویر اورهرمزد بابل گشاده در روی آتشدان رسم شده است. یکی از این والیان وهوبرز «۳» نام داشته است، که گویا همان ابرزس «۴» باشد، که مقدونیان ساخلوی پارس را قتل عام کرد (قرن سوم ق. م.) «۵» دسته دوم از شهریاران پارس، که در قرن دوم ق.

م. حکمرانی کرده‌اند و مانند سلاطین سلسله‌های بعد لقب شاهی داشته‌اند، همچنین سکه‌هایی بیادگار گذاشته‌اند در مسکوکات این سلاطین، که دو نفر بوده‌اند، نقش معبد و پرچم سابق الذکر ترسیم شده است با این اختلاف، که در بالای پرچم تصویر مرغی (که گویا عقاب است) دیده میشود، اما دسته سوم شاهان پارس، که سه نفر بوده‌اند و در قرن اول ق. م.

سلطنت میرانده‌اند، همچنین سکه‌هایی دارند، که تصویر شاه را در حال عبادت در برابر آتشدانی نشان میدهند. سکه‌های دسته چهارم شاهان پارس «۶» (بین قرن اول ق. م. و آغاز قرن سوم بعد از میلاد) نیز اغلب شاه را در حالتی نشان میدهند، که دست راست را دراز کرده و در مقابلش هلالی و ستاره ترسیم شده است.

*** شورش و اختلالی، که در آغاز قرن سوم میلادی در ایالت پارس حکمفرما بود، انحطاط قدرت اشکانیان را در آن عهد آشکار میسازد «۷». ظاهرا هر شهری، که

---

(۱)- راجع به درفش کاویان، پائین‌تر فصل دهم را به‌بینید.

(۲)-Vatfradhat

(۳)-Vahuburz

(۴)-Oborzos

(۵)- گوتشمید، تاریخ ایران الخ، ص ۲۸؛ هرتسفلد، پایکولی، ص ۶۹.

(۶)- مردم پارس از خود پادشاهانی داشتند. اما این شاهان دارای قدرتی نبودند، زیرا تابع شاهان پارت بودند (استرابو، کتاب ۱۵، فصل ۳، فقره ۳ و فصل ۳، فقره ۲۴۰).

(۷)- تقریبا در حدود سال ۱۹۶ میلادی ولاگاز چهارم شورش بسیار خطرناکی را در فارس فرونشاند. ر ک بآن قسمت از تاریخ دیانتی آدیابن، که مارکوارت در کتاب خود بنام فهرست مراکز ایالات ایرانشهر (چاپ مسینا)، ص ۹۳- ۹۲، ترجمه کرده است.



تا اندازه قابل اعتناء بوده، پادشاه کوچکی داشته است. مهمترین این امارات کوچك شهر استخر بود، که پایتخت پادشاهان باستانی پارس محسوب میگردید.

در این تاریخ شهر استخر بدست گوچیهر از سلسله بازرنگیان افتاد. «۱» این شخص گویا از سلاله همان گوچیهر باشد، که در قرن اول میلادی برادر خود ارتخشتر نام را بقتل آورد «۲». همچنین در گوپانان (ناحیه دارابگرد) و در کونوس (؟) و لورویر (؟) سلسله‌ها کوچکی از شاهان محلی وجود داشتند. قرائت صحیح این اسامی جغرافیایی که طبری نقل کرده «۳»، میسر نشد ولی از عبارات طبری معلوم میشود، که این نامها را از منابع صحیحه نقل کرده است.

ساسان که مردی از دودمان نجبا بود، با زنی از خانواده بازرنگی، که نامش ظاهرا دینگ بود، وصلت کرد «۴». ساسان در معبد آناهیذ (آناهیتا) در شهر استخر سمت ریاست داشت. پس از او پسرش پابگ جانشین شد و روابط خود را با بازرنگی‌ها مغتنم شمرده، یکی از پسران خود را که اردشیر (ارتخشتر) نام داشت، در دارا بگرد «۵» بمقام عالی نظامی ارگبذ «۶» رسانید. تقریبا بعد از سال ۲۱۲ میلادی اردشیر چند تن از ملوك پارس را مغلوب و هلاك کرد و مقام آنان را صاحب شد. مقارن این احوال پابگ بر گوچیهر شاه، که خویشاوند او بود، شورید و مکان گوچیهر را، که معروف به کاخ سفید «۷» بود، بتصرف آورد و گوچیهر را کشته، خود بر اریکه

(۱)- ویکاندر (مردان، ص ۶- ۱۰۵) کلمه وازرنگVazrang را عنوان امرای پارس می‌داند.

(۲)- ر ک یوستی، نام نامه، کلمه گئوچیثرGaocithra .

(۳)- چاپ دخویه، ص ۸۱۵؛ نلدکه، ص ۶.

(۴)- کتیبه کعبه زردشت.

(۵)- کارنامه در نسب اردشیر با خدای نامه و کتیبه‌های اردشیر و شاپور اختلاف دارد (مقایسه شود با آگاتیاس).

(۶)-Argabadh

(۷)- شهر نسا در شمال شیراز.



سلطنت نشست.

البته اردشیر مایل بود، که پادشاه سرتاسر ایالت پارس شود، ولی پابگ از قصد پسر جاه‌طلب خود هراسان شده، نامه بحضور شاهنشاه اردوان (اردوان پنجم) طلبید، که تاج گوچیهر را بسر فرزند ارشد خویش شاپور گذارد.

شاهنشاه در پاسخ نوشت، که او پابگ و پسرش اردشیر را یاغی میشناسد.

پابگ اندکی بعد از این واقعه بدرود حیات گفت و شاپور بجای او نشست. میان او و برادرش اردشیر نزاع درگرفت. اتفاقا شاپور بطور ناگهانی وفات یافت و سبب را چنین نوشته‌اند، که هنگام حمله بدارابگرد، شاپور در خانه ویرانه فرود آمد غفلةً سنگی از سقف

جدا شد و او را از پای درآورد. برادران دیگر تخت و تاج را باردشیر تقدیم کردند و بدینسان او در سال ۲۰۸ میلادی شاه شد. «۱» اردشیر چندی بعد برای جلوگیری از خیانت و طغیان برادران فرمان داد، که همه آنان را بقتل آوردند. اردشیر بعد از آنکه طغیان دارابگرد را فرو نشاند، باستحکام مبانی قدرت خویش پرداخت و ایالت کرمان، که در جوار کشور او بود، مسخر و پادشاه آنجا موسوم به ولخش «۲» را اسیر کرد. سواحل خلیج فارس جزو قلمرو آن شهریار جهانگشا گردید. گویند در این ناحیه سلطانی بوده، که مردم او را چون خدایی می‌پرستیده‌اند.، و وی بدست اردشیر از پای درآمد. اردشیر بعد از بسط قدرت خود در تمام پارس و کرمان، که دنباله جغرافیائی «۳» آن بشمار میآید، فرمان داد تا در گور (فیروزآباد کنونی) قصری و آتشکده‌ای برآوردند و یکی از فرزندان خود را، که هم اردشیر نام داشت، والی کرمان کرد.

عاقبت میان اردشیر و شاهنشاه اشکانی جنگ درگرفت. اردوان پادشاه اهواز

---

(۱)- این تاریخ در کتیبه شهر شاپور ذکر شده است. ر ک ملاحظات کریستنسن در مقاله گیرشمن، مجله صنایع آسیایی، ج ۱۰، شماره ۳، ص ۱۲۸- ۱۲۷ مقایسه کنید بالوی، اورینتالیا ۱۹۴۱، ص ۴۹.

(۲)- Valakhsh

(۳)- Hiuterland



(خوزستان) را فرمان داد، که بجنگ اردشیر شتافته، او را مغلولا بتیسفون فرستد.

اردشیر مهلت نداد. بعد از آنکه شاذ شاهپور شهریار اصفهان را مغلوب و هلاک کرد، رو به جانب اهواز نهاد و شهریار آنجا را کاملا مغلوب و کشور او را بقلمرو خود ملحق نمود.

آنگاه ولایت کوچک میشان «۱» را، که در مصب شط دجله و ساحل خلیج فارس بود، بتصرف آورد. این ولایت در دست اعرابی بود، که از عمان آمده بودند و پیشرو طوایف عربی محسوب میشوند، که درست در آغاز سلطنت ساسانیان ناحیه حیره را در مغرب فرات فروگرفتند. آخر الامر نبرد بزرگی میان اردشیر و شاهنشاه اشکانی، که خود فرماندهی لشگر را داشت، در جلگه هورمزدقان، که تعیین موقع جغرافیایی آن میسر نیست «۲»، واقع شد. بنابر روایات عهد ساسانیان اردوان بدست اردشیر کشته شد و اردشیر سر خصم را لگدکوب کرد. این کار وحشیانه

الف ب

شکل ۱- سکه‌های اردشیر اول، الف- بسبک اشکانی، ب- بسبک جدید.

(موزه ملی کپنهاک)

---

(۱)-Mesene

(۲)- سال ۵ ر ۲۲۴ میلادی رسما آغاز تاریخ دوره ساسانی است. ر ك لوی، اورینتالیا، ۱۹۴۱، ص ۴۵ و ما بعد. تقی‌زاده (Acta Orientalia، ۱۸ ص ۲۶۷ و ما بعد) در تعیین تاریخ سلاطین اول سلسله ساسانی بطور کلی با علمای دیگر کمی اختلاف دارد.



گویا حقیقت نداشته باشد و منشاء آن ظاهرا نقوش برجسته نقش رستم است (که بعد خواهد آمد). پس از این نبرد، که در روز ۲۸ آوریل ۲۲۴ رخ داد. اردشیر فاتحانه وارد تیسفون شد و ایالت بابل را باطاعت خود آورده، جانشین اشکانیان گردید «۱».

وی رسما در سال ۲۲۶ میلادی تاجگذاری و عنوان شاه شاهان ایران را اختیار کرد.

بنابر روايات موجوده اردشير دختر «۲» يا دختر عموى اردوان «۳» يا برادرزاده فرخان پسر اردوان را بنكاح خويش درآورد. آنچه مورخان عرب و ايرانى در باب اين ازدواج نقل كرده‌اند، شبيه افسانه است، معذلك هرتسفلد معتقد است، كه اين مزاوجت حقيقت واقع شده است، زيرا كه اردشير ميخواست بوسيله وصلت با خانواده اشكانى، اساس دولت خود را استوار كند «۴». اما من بدو دليل نسبت بصحت اين روايت ظنين هستم. يكى اختلاف آرايى، كه درجه قرابت زوجه اردشير نسبت به اردوان هست، ديگر آنكه مقصود مورخان عرب و ايران از ذكر اين ازدواج، اثبات اين نكته است، كه چون مادر شاهپور پسر اردشير از سلسله سابق بوده، پس شاهپور حقا جانشين اشكانيان بشمار مى‌رود. اما در واقع قبل از آنكه اردشير بتخت نشيند، شاهپور بحد بلوغ رسيده بود و اين مطلب از يكى از روايات نخستين طبرى مستفاد مى‌شود، كه گويد شاپور در «نبرد هرمزدقان» شركت جست (طبرى، ص ۸۱۹، نلدكه، ص ۱۴). سلسله اين روايت ظاهرا بكتاب خوذاى نامگ ميرسد، در صورتيكه روايت عروسى اردشير با يكى از بانوان اشكانى و تولد شاهپور از او،

---

(۱)- طبرى، ص ۸۱۳ و ما بعد، نلدكه، ص ۱ و بعد؛ گوتشميد، تاريخ ايران، ص ۱۵۹ تا ۱۶۳.

(۲)- طبرى. ص ۸۲۳، نلدكه، ص ۲۶؛ فارس‌نامه، ص ۵۹.

(۳)- نهايه، بردين، ص ۲۱۸.

(۴)- پايكولى، ص ۴۰.



كه در ضمن نوشته‌هاى طبرى ديده ميشود «۱»، ماخوذ از يكى از افسانه‌هاى عاميانه است «۲».

در سالهاى بعد پس از آنكه اردشير شهر مستحكم هتره «۳» را مدتى محاصره كرد و نتيجه حاصل نشد، بتسخير كشور ماد و شهر همدان پرداخت و بآذربايجان و ارمنستان حمله برد و

اگر چه در آغاز موفق بفتح نشد، ولی گویا بعد این دو کشور را بتصرف آورده است. ممالك سکستان و ابرشهر (خراسان فعلی) و مرو و خوارزم و بلخ را متصرف شد و باین ترتیب قدرت خود را بر نواحی شرق بسط داد.

بموجب روایت طبری، که هرتسفلد صحت آنرا تصدیق می‌کند «۴»، پادشاه کوشان، که دره کابل و پنجاب را در دست داشت. و پادشاهان طوران و مکوران (ناحیه فعلی قزدار در جنوب کویته و مکران واقع در سواحل خلیج عمان و اقیانوس هند) سفرایی بحضور اردشیر فرستادند و او را بشاهنشاهی شناختند. سلطنت او در آن تاریخ شامل ایران فعلی و افغانستان و بلوچستان و صحرای مرو و خیوه بود حد شمالی بشط جیحون میرسید و حد غربی بآخر بابل و عراق. شاهزادگان خانواده سلطنتی، که پی‌درپی حکومت خراسان یافتند، لقب کوشان شاه گرفتند. اردشیر در سال ۳۲۸ میلادی بشهر «دورا» حمله برد «۵».

گفتیم که اردشیر رسما در سال ۲۲۶ میلادی تاج شاهنشاهی ایران را بسر گذاشت ولی درست نمی‌دانیم این تشریفات در کجا انجام یافته است.

---

(۱)- ر ك AO، ج ۱۰، ص ۴۵- ۴۴.

(۲)- بعقیده هرتسفلد، اینکه در کارنامه آمده است. که اردشیر در درگاه اردوان تربیت یافت. خالی از حقیقت تاریخی نیست و باعتقاد او در اینموقع اردشیر جوان دختر اردوان را گرفت و پس از قلیل مدتی شاپور از این وصلت بوجود آمد. اما نص کارنامگ و سایر اسناد دلالت بر این دارد، که ازدواج اردشیر بعد از قتل اردوان صورت گرفته است.

(۳)- Hatra

(۴)- پایکولی، ص ۳۶ و بعذ، و نیز ص ۵- ۲۰۴.

(۵)- رستووتزف، شهرهای کاروانی (اکسفورد ۱۹۳۲)، ص ۱۱۶.

بر طبق عقیده زاره «۱» احتمال می‌رود، که مؤسس سلسله ساسانیان این تاجگذاری را در مسقط الرأس خود پارس انجام داده باشد، یعنی یا در معبد اناهیتا (ناهید) واقع در شهر استخر، که روزگاری جد او ساسان موبد بزرگ آن بود و در همانجا چهارصد سال بعد از اردشیر، زیرا که اردشیر، آخرین شاهنشاه ساسانی نیز تاج بر سر نهاد.

و یا در تنگه نقش رجب نزدیک استخر، زیرا که اردشیر و شاپور در این نقطه نقش جلوس خود را در سنگ حجاری کرده‌اند.

مجلس «گمان اورمزد اردشیر را بشاهنشاهی» در دو محل دیده میشود یکی در نقش رجب و دیگر در نقش رستم کنار دخمه‌های سلاطین هخامنشی. بنابر احتمال زاره کتیبه نقش رجب زمانا مقدم بر نقش رستم است. مجلس نقش رجب درست حفظ نشده و بسی از جزئیات آن در اثر فساد و تجزیه سنگ محو گردیده و درست شناخته نمی‌شود. اورمزد (اهورمزداه) حلقه سلطنتی را در دست راست گرفته و عصای پادشاهی را با دست چپ، و هر دو علامت شاهی را بشاهنشاه عطا میکند.

شاه آن حلقه را با دست راست گرفته و دست چپ را برافراشته، انگشت سبابه را بنشانه احترام و اطاعت بطرف جلو دراز کرده است. خدا تاج زرین کنگره‌دار بر سر دارد و شاه در این مجلس برجسته بهمان وضعی، که در سکه‌های اوائل سلطنت دارد دیده میشود. ریشی دراز و مربع شکل و گیسوانی کوتاه دارد. خدا و شاه و سایر اشخاص آن نقش پیاده‌اند. زاره در فاصله خدا و شاه صورت دو طفل را تشخیص داده است.

یکی از خواجه‌سرایان مگس‌پرانی در بالای سر شاه نگاهداشته و خود در پشت سر ایستاده است. یکی از اعیان که ریش دارد دست راست خود را بعلامت احترام چنانکه ذکر کردیم، بلند کرده است. در پشت سر اورهرمزد دو تصویر هست که گویا تصویر بانوان است. این

بانوان در کنار و در زیر قبه‌ای شبیه بچتر قرار دارند و پشت باورمزد کرده‌اند. بعقیده زاره این دو بانو از خاندان سلطنتی هستند

---

(۱)- زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۹۸.



و جداگانه در قصر سلطنتی یا در آتشکده «۱» مراسم احترام را نسبت بشاه بجا می‌آورند.

شکل ۲- نقش رستم: اورهرمزد مقام شاهنشاهی را باردشیر عطا میکند.

(دیولافوا صنعت باستانی ایران)

مجلس برجسته نقش رستم خیلی بهتر از نقش رجب محفوظ مانده است (شکل ۲) در این نقش اورهرمزد و شاه سوار اسب هستند. جثه اسبان به نسبت سواران کوچکتر از حد طبیعی است. هر یک از اسبان دستی را بلند کرده و به پیش قدم برمیدارد. اورهرمزد در این جا هم مثل نقش رجب عصای پادشاهی را بدست چپ گرفته و حلقه سلطنتی را که مزین بنوارهای چین‌دار است، با دست راست بجانب شاه دراز میکند. شاه حلقه را با دست راست گرفته و با دست چپ مراسم احترام را بترتیبی، که ذکر شد، بجا میآورد. کلاه اردشیر مدور است و در آن گردن پوشی است بشکل گویی، که پارچه نازکی آن را پوشیده است. این زینت عجیب

---

(۱)- زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۹۴ و بعد و تصویر ۱۲؛ دیولافوا، V، تصویر ۱۷.



در نقش‌ها و سکه‌های ساسانی مکرر دیده شده است. «۱» فقط در بعضی مسکوکات اوایل سلطنت اردشیر این علامت نیست و در آنجا شاهنشاه را با افسر بلند اشکانیان رسم کرده‌اند.

گیسوان بلند و منظم اردشیر حلقه‌وار بر دوش او ریخته است، انتهای ریش اردشیر باریک شده در حلقه فرورفته است و قسمتی از ریش از زیر آن حلقه نمایان است. پادشاه گردن‌بند مرواریدی آویخته و لباده آستین‌داری پوشیده که ببدنش چسبیده است. نوارهای پهن چین‌خورده بکلاه او اتصال دارد و دنباله نوارها به پشت سر او افتاده است.

اورهرمزد تاجی کنگره‌دار بر سر نهاده است و گیسوان مجعدش از بالای سر و میان تاج پیداست. حلقه‌های گیسو و ریش دراز و مربع او هیئتی بسیار عتیق دارد، لکن از حیث لباس چندان با شاه متفاوت نیست. او نیز نوارهای چین‌خورده دارد، که از تاجش آویخته است. زین و برگ اسبان یکسان است. فقط لوحی، که در قسمت مقدم زین شاه نهاده‌اند، منقش بسر شیران برجسته است. اما زین اسب اورمزد دارای نقش گل است. در میان پاهای این اسبان گوی سبکی بشکل گلابی- نمایان است، که آنرا به وسیله زنجیری از پهلوی اسب آویخته‌اند و این گوی در اکثر نقوش برجسته ساسانی در کنار زین اسبان نقش شده است. در پشت سر شاه خواجه‌سرایی ایستاده، که کلاهی نمدی با علامت مخصوص بر سر دارد و مگس‌پرانی را برافراشته است. مردی که کلاه‌خودی بر سر دارد، زیر پای اسب شاه بر زمین افتاده و احتمال میرود که تصویر اردوان باشد، که ظاهرا عریان است. موی سر و ریشش از هم گسسته و سر ماری چند از میان گیسوانش آشکار است.

این تصویر گویا اهریمن یا یکی دیگر از ارواح خبیثه را نشان میدهد، که

---

(۱)- این گوی در حقیقت یک نوع آرایش گیسوان (یا کلاه‌گیس) است، که از بالای دیهیم بیرون آمده و هرتسفلد آنرا Korymbos نامیده است و آن اغلب از پارچه ابریشمی، که مروارید یا جواهرنشان است، پوشیده شده. (هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۹، ص ۱۰۴ و بعد.

اورهرمزد او را پامال سم ستور کرده است. خطوطی بزبان یونانی و پهلوی ساسانی بر اسب شاه نقر شده است، که گوید. این سوار پرستنده مزدا اردشیر الهی شاهنشاه

شکل ۳ قصر فیروزآباد

(دیولافوا، صنعت باستانی ایران)

ایران و از نژاد ایزدان پسر پابگ شاه است و کتیبه دیگر بهمان زبانها خدا را، که اوهرمزد است، معرفی می کند (قسمت یونانی او را ازئوس «۱» نوشته است).

---

(۱)- دیولافوا، V، تصویر ۱۴؛ زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۶۷ و بعد و تصویر ۵؛ تاریخ صنایع پوپ. IV 154 A کتیبه‌ها را هرتسفلد در کتاب پایکولی نقل کرده است. نقش برجسته‌ای، که در کوه نزدیک سلماس آذربایجان دیده میشود، بعقیده اغلب محققین مربوط بعصر اردشیر است. در آنجا دو نفر سوار مشاهده میشود، که هر دو لباس شاهان ساسانی پوشیده‌اند، نوارهای لباسشان آویخته و کوی منسوج از بالای سرشان نمایان است و دست بر شمشیر دارند. سوار دست چپ دارای ریش است و ظاهرا از سوار دست راست، که مو ندارد، پیرتر است. در جلوی هر یک از سواران یکنفر پیاده دیده-

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۴۳

اولین پادشاهان سلسله ساسانی را علاقه طبیعی نسبت بولایت پارس مسقط الرأس خود بود و از این جهت نقوش خود را در صخره‌های حوالی استخر کنده‌اند. اما علاوه بر مسئله حب وطن این انتخاب سبب دیگر هم داشت و آن تذکر عهد پر افتخار دولت هخامنشی بود، که قبور شهریارانش در صخره نقش رستم قرار دارد. «۱» استخر شهری مستحکم و دارای حصارهای متین بود و چون وارث شهر قدیم پارسه محسوب میشد، که ویرانه آن حکایت از مجد و عظمت گذشته میکرد، آن جا را ساسانیان کرسی مقدس و محترم دودمان خود

ساختند «۲». ظاهرا مؤسس سلسله ساسانی گاهی در شهر گور (فیروزآباد کنونی) که جنوبی‌تر از استخر واقع

---

میشود، که متوجه اوست. لهمان هریت Lehmann -Haupt گمان می‌کند، که آثار محو شده یک کتیبه پهلوی را در روی جامه یکی از آن دو پیاده تشخیص داده است. بعقیده زاره، که لهمان هویت بعقل آن پرداخته است، کتیبه محتمل است مربوط باردشیر اول و پسرش شاپور باشد. که مورد ستایش ارمنیان شده‌اند. ر ک جکسون، ایران در گذشته و حال Persia Past and present، ص ۸۰ و بعد: لهمان هویت، ارمنستان در گذشته و حال Armenien einst und Jetzt، ج ۱، ص ۳۱۶ و ما بعد و ۵۳۵؛ هرتسفلد، پایکولی، ص ۳۱.

(۱)- از اینکه در روایات و حماسه ملی مطالب بسیار کمی راجع بزمان هخامنشی باقیمانده، معلوم میشود، که جزئیات تاریخی آن دوره حتی در آغاز عهد ساسانی هم فراموش بوده است. ر ک کریستنسن، کیانیان، ص ۱۴۶ و ما بعد.

(۲)- راجع باستخر ر ک شوارتز P. Schwarz، ایران در قرون وسطی Iranim Mittalter، ج ۱، لیپزگ ۱۸۹۶، ص ۱۳ و بعد. بموجب کتاب پهلوی شهرستانهای ایرانشهر این شهر را یکی از پادشاهان اشکانی موسوم باردوان بنا کرده است.

مصنفان ایرانی و عرب بنای آنرا بشاهان مختلف تاریخ داستانی نسبت میدهند. ر ک مارکوارت، فهرست کرسیهای ایالات ایرانشهر، ص ۹۱ و ما بعد.



و دارای باغها و گلستان‌های بسیار بود، مقام میکرد و آنجا را اردشیر خوره «۱» (فرادشیر) نامید.

در روزگار جوانی قصری در این مکان ساخته بود، که آثار ویرانه آن هنوز پدیدار است (شکل ۳) تالار ورود و تالارهای چنین را بوسیله طاق چرخی پوشیده بودند، دیوارهای خارج پنجره نداشت، اما دارای ستونهای برجسته و طاق‌نما بود «۲».

در آن شهر اردشیر آتشکده بنا کرد، که آثارش هنوز نمایان است.

*** پنج قرن و نیم پس از سقوط دولت هخامنشی، پارسیان همه اقوام ایرانی را مجددا در تحت قدرت خویش آورده، شاهنشاهی جدیدی در شرق تأسیس کردند، که با امپراطوری روم پهلو میزد. تمدن ساسانی اگرچه دنباله تمدن اشکانی بود، ولی مجدد و مکمل آن محسوب میشد. بقای رسوم عهد اشکانی از آثاری نمایان است، که در لغت دوره ساسانی باقی گذاشته است، زیرا که لهجه ایالت پارس، یعنی ایرانی جنوب غربی، که زبان رسمی دولت شاهنشاهی جدید گردید و مقام زبان ایرانی شمال غرب را، که در دربار اشکانی متداول بود، احراز کرد، مقدار کثیری از لغات و اصطلاحات مختلفه از سلف خود عاریه نمود «۳». بعلاوه پادشاهان ساسانی در قرن سوم میلادی هنوز در کتیبه‌های خود زبان پهلوی اشکانی را با زبان پهلوی ساسانی توأما بکار میبردند.

---

(۱)- Ardasher -Hhvarreh

(۲)- هرتسفلد در کتاب زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۱۲۸ و بعد، و مجله شرقی آلمان ۱۹۲۶، ص ۲۵۴؛ صنایع پوپ، IV، ص ۴۷- ۱۴۶؛ اردمان، آتشکده، ص ۴۶ و بعد.

دیولافوا (صنایع ایران قدیم، ج ۴، ص ۴ و بعد) بغلط کاخ فیروزآباد را مربوط بدوره هخامنشی میداند.

(۳)- ر ک بالاتر، ص ۶۳.

اما ایالت پارس و پایتخت آن استخر شایستگی اقامت شاهنشاه را نداشت.

در اثر حوادث تاریخی بین النهرین مرکز شاهنشاهی مشرق شده بود. سلوکیه و تیسفون وارث نقش سیاسی بابل عتیق شدند، چنانکه در زمان اسلام این میراث ببغداد انتقال یافت. اما دولت بزرگ مغربی یعنی روم تقریبا در پشت دروازه‌های پایتخت ایران بود. شهر تیسفون خارج از متن حقیقی کشور ایران و واقع در اراضی آرامیان بود و نواحی عرب‌نشین از پشت دیوارهای شهر «وه اردشیر» شروع میشد (وه اردشیر با سلوکیه جدید شهری بود، که اردشیر بجای سلوکیه عتیق، که در سنه ۱۶۵ بدست آویدیوس کاسیوس سردار رومی ویران شد، بنا نهاد). در ماوراء فرات در محلی، که این شط بجانب دجله متمایل شده بفاصله ۵۰ کیلومتری آن میرسد، امارتی عربی در این زمان تشکیل شد بنام حیره، که تابع دولت شاهنشاهی ایران بود و حصاری محسوب میشد، که ایران را از تاخت و تاز بدویان چادرنشین محفوظ میداشت «۱». در شمال بادیهٔ الشام دولتی عربی دیگری بنام غسانیان وجود داشت، که خراجگزار و متحد رومیان بود «۲».

*** منابعی که در دست داریم، بما اجازه نمیدهد، که کاملا در شخصیت اردشیر تعمق کنیم مورخان مشرق زمین در توصیف اخلاق و صفات شخصی مهارتی ندارند.

تعریفی که میکند نوعی و صنفی است. چند تن از سلاطینی که محبوب مورخان ساسانی بوده‌اند و نویسندگان عرب و ایران اطلاعات خود را از کتب آن مورخان اخذ کرده‌اند، در نظر ما پادشاهانی پرهیزکار و نیرومند و قوی الاراده جلوه میکنند،

---

(۱)- رتشتین، سلسله لحمیان در الحیره، برلن ۱۸۹۹،

G. Rotstein. Die Dynastie der Lahmiden in al- Hira

الیندر، سلاطین کنده، لوند ۱۹۲۷ G .Olinder ,Tke Kings of Kinda

(۲)- نلدکه، غسانیان، رسالات آکادمی علوم برلن ۱۸۸۷.

.Die Ghassanischen Fursten aus dem Haure Gafna's



که هم خویش را صرف توسعه و ترقی مادی و معنوی کشور شاهنشاهی کرده و نصایح و اندرزهای بسیار بیادگار گذاشته‌اند. اردشیر نیز در زمره این سلاطین محبوب است، نصایح و حکم فراوان از او نقل کرده‌اند «۱». بعلاوه اعمال شاهنشاه گواه لیاقت نظامی و قدرت نفسانی و تدبیر سیاسی اوست و نیز از کارهای او پی میبریم، که زندگی اشخاص در نظر او قدرت نداشته است. در ظرف چند سال با دستی محکم اجزاء پراکنده کشور اشکانی را شیرازه بست و آن مملکت متشتت را بواحدی مستحکم مبدل ساخت و حتی بعضی از نواحی شرق را هم، که از اشکانیان فرمان نمیبردند، باطاعت آورد و چنان تشکیلاتی در سیاست و دیانت آماده کرد، که بیش از چهارصد سال دوام یافت. مورخان مشرق هر وقت بخواهند در توصیف و تمجید پادشاهی داد سخن بدهند، بنای بلاد و حفر ترعه‌ها و سایر اعمال عام المنفعه را باو منتسب میکنند. در مورد اردشیر چه از کتب مورخان مزبور و چه از نام شهرهایی، که با کلمه اردشیر ترکیب گردیده، معلوم میشود، که این شاهنشاه در این باب نیز فعالیت و اهتمام بسیار بخرج میداده است. از جمله شهر سلوکیه، که اردشیر آنرا مجددا بنا نهاده، وه‌اردشیر خواند و اردشیرخوره و ریواردشیر و رام اردشیر، که هر سه در پارس بودند، از بناهای اوست. دیگر شهر باستانی مسن «۲» (کرخای میشان) که بنام استرآباذ اردشیر

مجددا آبادی یافت. دیگر شهر وهشت‌آباذ اردشیر، که در آغاز اسلام بنام بصره آبادی از سر گرفت و غیره «۳».

بمرور زمان سرگذشت این شهریار صورت افسانه بخود گرفته است. در افسانه کوچکی، که بنام کارنامگ‌ی اردشیری پابکان «۴» معروف و شرح اعمال و افعال اردشیر در آن مندرج است، مطالبی دیده میشود، که متعلق بحکایت کوروش کبیر

---

(۱)- کریستنسن، شاهان، فصل سوم.

(۲)- Mesene

(۳)- طبری، ۸۲۰، نلدکه، ص ۱۹ و بعد؛ شدر و حسن البصری، اسلام، ج ۱۴، ص ۳۱.

(۴)- ر ک بالاتر، ص ۷۷.



است «۱». حتی کشتن اردشیر اژدها را مقتبس از قصه مردوک خدای ملی بابلیان قدیم است. مردوک بادی وحشتناک برانگیخت تا در دهان عفریت عظیم موسوم به تیامت فرورفت و آن دشمن خدایان را از پا درآورد. اردشیر در کشتن اژدهای هفتان‌بخت فلز گداخته در کام آن ریخت، تا بحالتی فجیع هلاک شد.

---

(۱)- گوتشمید، مجله شرقی آلمان، ج ۳۴، ص ۵۸۶ و بعد.

صفات مختصه دولت ساسانی- طبقات سیاسی و اجتماعی ملت- تشکیلات اداری مرکزی- صدر اعظم- دیانت- مالیه- صناعت و تجارت و شوارع- سپاه- وزراء و غیره- اداره ایالات.

مورخان روم کاملا اهمیت تغییری را، که در نتیجه تأسیس سلسله جدید در ایران رخ داد، درک نکرده‌اند. دیون و هرودیانس فیروزی اردشیر را بر اردوان بطریق اختصار نقل کرده‌اند. رومیان ملاحظه نمودند، که دولت جدید از دولت سابق مقتدرتر و در نتیجه برای سرحدات شرقی روم خطرناک‌تر است، اما نمیدانستند، که این دولت با دولت سابق تفاوت اساسی پیدا کرده است. در واقع دولت ساسانی آخرین مرحله یک سلسله تحولات طولانی بود، که در زمان اشکانیان در زیر قشری از تمدن یونانی سیر کرده و باین پایه رسیده بود. عناصر تمدن یونان قسمتی از تشکیلات ایرانی طرد شد و قسمتی مجذوب شد و یا تغییر شکل داد. و هنگامی که اردشیر زمام حکومت را بدست گرفت، کشور ایران برای نخستین بار صورت وجدانی ملی یافت و بیش از پیش آثار مختصه این صورت در اجزاء حیات اجتماعی



و معنوی ملت ظاهر شد.

بنابراین، تغییر سلسله سلاطین فقط یک حادثه سیاسی نبود، بلکه نشانه پیدایش روح جدیدی در شاهنشاهی ایران بشمار آمد. دو چیز موجب امتیاز دولت ساسانی از دولت متقدم است: یکی تمرکز قوا و استوار، دیگر ایجاد دین رسمی. اگر عمل نخستین را بازگشت به سنتهای زمان داریوش کبیر بشماریم، عمل دوم را حقا باید از مبتکرات ساسانیان بدانیم. اما این ابتکار هم نتیجه تکامل کند سیری بود، که در این وقت پابدایره تحقق نهاد، چنانکه سیزده قرن بعد تشکیل مذهب رسمی تشیع نیز بهمین نحو نتیجه تحولات بسیار بود.

در مدت چهار قرن، که دولت اردشیر دوام یافت، شرایط زندگانی عمومی و اداری کشور «۱» دستخوش تغییرات مختلف شد، اما در کلیات و اصول همان بنای اداری و اجتماعی، که مؤسس سلسله پی‌افکند یا بکمال رسانید، تا پایان عهد ساسانیان بر یک حال باقی ماند.

در اوستای جدید جامعه ایرانی را بسه طبقه تقسیم کرده‌اند، یکی روحانیون (آثرون «۲»)، دیگر جنگیان (رث ایشتر «۳»)، دیگر کشاورزان (واستریو فشوینت «۴»).

این طبقه‌بندی از تقسیمات اجتماعی بسیار قدیم است. فقط یک عبارت در اوستا (یسنای ۱۹، فقره ۱۷) موجود است، که از طبقه رابعی نام می‌برد و آن طبقه صنعتگران (هویتی «۵») است.

چون نوبت ساسانیان رسید، تشکیلات جدید در جامعه پیدا شد، که آن نیز مبتنی بر چهار طبقه بود. تفاوت این شد، که طبقه سوم را دبیران قرار دادند و

---

(۱)- ما این تغییرات را بترتیب بمناسبت آن با حوادث تاریخی ذکر خواهیم نمود.

(۲)-athravan

(۳)-rathaeshtar

(۴)-vastryo fshuyant مقایسه شود با مقاله بنونیست موسوم به طبقات اجتماعی در روایات اوستایی، مجله آسیایی ۱۹۳۲، ص ۱۱۷ و بعد.

(۵)-Huiti



کشاورزان و صنعتگران را در رتبه چهارم گذاشتند. بنابراین چون طبقه‌بندی اجتماعی را باین نحو با اوضاع سیاسی زمان تطبیق کردند، طبقات اربعه ذیل پیدا شد: ۱- روحانیان (آسروان

«۱»)، ۲- جنگیان (ارتیشتاران «۲»)، ۳- مستخدمین ادارات (دبیران «۳»)، ۴- توده ملت (روستاییان یا و استریوشان «۴») و صنعتگران و شهریان یا هتخشان «۵»).

---

(۱)- asravan

(۲)- artorhtaran

(۳)- dibheran

(۴)- vastryoskan

(۵)- hutukkskan ر ک نامه تنسر، دارمستتر، ص ۲۱۴ و ۱۸- ۵۱۷، مینوی، ص ۱۲.
دارمستتر گوید: شاید محسوب داشتن دبیران بعنوان طبقه سوم ناشی از اشتباه مترجمان ایرانی و عرب بوده است، ولی این عقیده صحیح نیست، زیرا که وجود طبقه مخصوص دبیران در عبارت دیگر همین نامه تنسر تأیید شده است (دارمستتر، ص ۲۱۵ و ۵۲۰، مینو ۱، ص ۱۴)، که گوید: «و هر یک از سران اعضاء اربعه را فرمود، که اگر در یکی از ابناء مهنه اثر رشد و خیر یابند و مامون باشد بر دین یا صاحب بطش و قوت و شجاعت یا با فضل و حفظ و فطنت و شایستگی بر ما عرض دارند تا حکم آن فرماییم»، صفت حفظ و فطنت خاص دبیران بوده است. این نکته کاملا موافق است با عملی، که قبل از کواذ اول و خسرو اول مجری بوده است، یعنی سه شخص در انتخاب پادشاه صاحب اختیار بوده‌اند موبد. بزرگ و سپهبد و رئیس دبیران و این سه تن رؤسای سه طبقه نخستین بوده‌اند، (نامه تنسر، دارمستتر، ص ۲۳۹ و بعد، مینوی، ص ۳۸ و ما بعد). در کتاب مسعودی (التنبیه، ص ۱۰۳) فهرستی از مامورین عالیمقام دولت مذکور است و در آن پس از نام وزرکمهر مذار یا وزیر اعظم صاحبان منصب ذیل شمرده میشوند: ۱- موبذ (رئیس روحانیان)، ۲- سپاهبذ (رئیس سپاه و طبقه جنگیان)، ۳- دبیربذ (رئیس دبیران)، ۴- هتخشبذ (رئیس صنعتگران و پیشه‌وران)، که واستریوش‌بذ (رئیس کشاورزان) نیز نامیده میشده و این کاملا مندرجات نامه تنسر را تایید

میکند. بنابر کتاب التاج جاحظ (چاپ قاهره، ص ۲۵) اردشیر اول ملت را بچهار طبقه تقسیم فرمود: ۱- سوارانی که از نژاد شاهی بودند، ۲- روحانیان و مستحفظین آتشکده‌ها (هیربذان)، ۳- پزشکان و دبیران و اخترماران، ۴- کشاورزان و پیشه‌وران.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۵۱

هر یک از این طبقات بچند دسته تقسیم میشد. طبقه روحانیان مشتمل بوده است بر: قضات (داذور «۱»)، و علماء دینی (پست‌ترین و متعددترین مرتبه این علماء صنف مغان بوده، پس از مغان موبذان و هیربذان و سایر اصناف روحانی، که هر یک شغلی و وظیفه خاصی داشتند)، دیگر از شعب طبقه روحانی دستوران و معلمان بوده‌اند و این صنف اخیر را مغان اندرزبذ میگفته‌اند. اما طبقه جنگیان مشتمل بر دو صف سوار و پیاده بوده است، که وظایف مختلف داشتند. اصنافی، که در طبقه مستخدمین ادارات تشخیص داده شده، از این قرار است: منشیان، نویسندگان احکام محاکم و نویسندگان اجازه نامه و قراردادها و مورخان و پزشکان و منجمان نیز جزء این طبقه بشمار بوده‌اند. طبقه توده هم مرکب از اصناف و شعبی بود مثل تجار و فلاحان و سوداگران و سایر پیشه‌وران.

هر یک از این طبقات رئیسی داشت، رئیس روحانیان موبذان موبذ، رئیس جنگیان ایران سپاهبذ «۲»، رئیس دبیران، ایران دبیربذ «۳» (یا باصطلاح دیگر دبیران- مهشت «۴»، رئیس طبقه چهارم را و استریوشان سالار (یا باصطلاح دیگر و استریوش بذ یا هتخشبذ) میگفتند. هر رئیس یکنفر بازرس در تحت در اختیار داشت، که مأمور سرشماری طبقه بود. بازرس دیگر موظف بود، که بدرآمد هر فردی از افراد طبقه «۵» رسیدگی کند و نیز یکنفر آموزگار (اندرزبذ) در اختیار او بود «تا هر کس را از اوان کودکی علمی یا پیشه بیاموزد و او را بتحصیل معاش قادر کند» «۶».

در ازمنه نخستین عهد ساسانیان، یک تقسیم اجتماعی دیگر وجود داشته، که بی‌شبهه از بقایای عهد اشکانیان بوده است. نام این طبقات را در کتیبه حاجی‌آباد،

(۱)- dadhvar

(۲)- Eran -spahdabh

(۳)- Eran -dibherbadh

(۴)- dibheran -mahisht

(۱)- نامه تنسر، همانجا.

(۵)- در چاپ مینوی لفظ «دغل» بجای «دخل» آمده است.

(۶)- نامه تنسر، دارمستتر، ص ۱۸- ۲۱۷ و ۵۲۲، و مینوی، ص ۱۵.



که بدو زبان نوشته شده، می‌بینیم. شاپور در آن سنگ نبشته کیفیت تیراندازی خود را با حضور شهرداران (امراء دولت) و اسپوهران (مقصود رؤساء یا بطور کلی افراد خاندانهای بزرگ) و وزرگان (بزرگان) و آزاذان «۱» شرح میدهد.

---

(۱)- شهرداران (املاء تاریخی آن شترداران Shatrdaran است و در اواخر عهد ساسانیان شاید تلفظ آن شهریاران بوده) و واسپوهران vaspuhran از ترکیبات پهلوی اشکانی میباشد. و اسپوهر، که ایده او گرام آرامی آن بربیتا bar -baita است، تحریفی است (بیلی، بولتن شرقی، ۱۹۳۳، ص ۷۵) از لفظ ویس‌پوهر بمعنی «پسر طایفه».

مقایسه شود با لفظ «ویس‌پتی» vispati و «ویس‌بذ» visbadh ص ۳۱ و ما بعد. در زمان هخامنشی هم لفظ فوق دیده میشود (پاپیروسهای آرامی الفانتین). در زبان ارمنی هم کلمه ویس‌پوهر هست و هم کلمه واسپوهر و هردو در آن لغت دخیل هستند و این در صورتی

است، که لفظ سپوه sepuh ارمنی واقعا ویس‌پوهر ایرانی باشد. اما کلمه واسپوهر در ترکیب کلمه وسپورکان Varpurakan ، که نام یکی از ایالات است، دیده میشود (نلدکه، طبری، ص ۵۰۱؛ بنونیست مجله تتبعات ارمنی، ج ۹، ص ۱۰- ۹؛ مقایسه شود با هرتسفلد، پایکولی، لغت‌نامه شماره ۱۶۵، ۲۲۵ و ۳۰۰). از این گذشته درباره دو لفظ ویسپوهر و «واسپوهر» بحث بسیار کرده‌اند، در این باب ر ک هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۷، ص ۱۸ و بعد و بخصوص مقاله شدر (تحت عنوان «یک لقب پرتوی در زبان سغدی» Ein parthischer Titel im Soghdischen در مجموعه «مطالعات هندی و ایرانی تقدیم بسر جورج کریرسون»

Iraniau and Indian Sfudies presented to Sir George Grierson

در بولتن شرقی، ج ۸، ص ۳- ۲، ۱۹۳۶، ص ۷۳۷ و بعد.

آقای شدر در این مقاله ثابت میکنند، که هر دو کلمه که پهلوی اشکانی میباشند، در تمام دوره اشکانی و ساسانی وجود داشته‌اند و مراد از کلمه وبس‌پوهر ( «پسر طایفه») پسر ویس‌پتی vispati یا ویس‌بذ visbadh )رئیس طایفه) نبوده است، بلکه این لفظ دارای ارزش اجتماعی بیشتری شده بود و شاهزادگان خانواده شاهی را بدان مینامیدند. اما لفظ و اسپوهر در مورد اعضای طبقه نژادگان و نجبای درجه اول بکار میرفت. معذلک در متن پهلوی سورسخون (ترجمه ناوادیا، مجله شرقی ۲۹، ۱۹۳۵) بی‌شک لفظ پس‌ی و-



در این صورت فقط طبقات ممتاز ذکر شده است و نمیتوان از روی یقین معلوم کرد، که چه نسبتی بین این صورت و طبقه‌بندی اجتماعی سابق الذکر بوده است.

آنچه مسلم است ترتیب مذکور همیشه ثابت نمی‌مانده است. خلاصه باید گفت ترتیب مقامات و طبقات امری بسیار پیچیده و تاریک است.

تخالف و تعارض ظاهری، که در تقسیمات اجتماعی و سیاسی ملت دیده میشود، نسبت مستقیم دارد با میراثی، که از اشکانیان بساسانیان رسیده و آن میراث عبارت بود از تزاحم دو مسلک مخصوص، یکی ملوک الطوایفی و دیگر حکومت مطلقه دیوانی. اگر کسی بخواهد حقیقت تحولات اجتماعی و سیاسی ایران را از

---

اسپوهر همچنانکه ناوادیا دریافته است، بمعنای «ولیعهد» بکار رفته است. تغییریکه آقای شدر در این مورد پیشنهاد کرده است، اینستکه واسپوهر در اینجا لقب نیست؛ ستایش و توصیف است و مراد از آن «فرزند والاگهر» der hocacliche Sohn شاهنشاه است، که در عبارت ما قبل ازو نام برده‌اند. اما این تعبیر این سئوال را بلا جواب میگذارد، که چرا بر «ولیعهد» پس‌ی واسپوهر (فرزند والاکهر der hohadliche Sohn ) نام نهاده‌اند نه پس‌ی ویس‌پوهر» (شهزاده پسر.)dsr prinzliche Sohn ؟

بهر حال لفظ «ویس‌پوهر» بشکل ایرانی خود، یعنی بی‌آنکه در پس ایده او گرام آرامی نهفته باشد، فقط در متون مانوی تورفان دیده میشود. آقای شدر بر آنست، که این کلمه را در زبان سغدی با تغییر مختصری بصورت ویس‌پوس VisPus بازیافته است، ولی هنینگ (رسالات آکادمی پروس، ۱۹۳۷، کتاب دعای مانوی، ص ۷۳) بر این دعا خرده گرفته است. از طرف دیگر باید دانست، که متون مانوی لغات و اصطلاحات را بصورت مصطلح در آغاز دوره ساسانی نشان میدهند و در آنزمان فرقی، که اشکانیان بین دو لفظ ویس‌پوهر و واس‌پوهر میگذاشتند، هنوز از یاد نرفته بود، ولی ظاهرا ما مثالی از موارد استعمال لفظ ویسپوهر در ادبیات پهلوی اواخر دوره ساسانی در دست نداریم.

باین جهت من گمان میکنم، که قبل از پایان این دوره لفظ ویسپوهر فراموش شده و اصطلاح واسپوهر جای آنرا گرفته بود.

عهد اردشیر تا زمان کسرایان دریابد، باید تزاحم این دو جزء را در نظر بگیرد، از طرفی اسلوب ملوك الطوایف و از جانبی حکومت مطلقه دیوانی.

## شهرداران

در دولت ساسانی افراد طبقه اول را بلقب شاهی میخواندند و از این جهت پادشاهان را شاهنشاه میگفتند. این طبقه مرکب بود از امرای تیولداری، که در اکناف کشور فرمانروایی میکردند، دیگر شاهان کوچکی، که خود را به پناه شاهنشاه ایران کشیده بودند و شاهنشاه در عوض شاهی را در دودمان آنها موروثی کرده بود، مشروط بر آنکه پیوسته سپاه خود را در اختیار سرور و مخدوم خود بگذارند و گویا از جمله شرایط، دادن خراج هم بوده است. در نامه تنسر این عبارت از قول اردشیر نقل شده است: «هر که باطاعت پیش ما آید تا بر جاده مطاوعت مستقیم باشد نام شاهی از او نیفکنیم:» «۱». امراء عرب حیره نیز «۲» از این شاهان بوده‌اند. آمیانوس در ضمن تعداد ملتزمین رکاب شاهپور دوم از شاهان خیونیان «۳» و البانیان «۴» نام برده است «۵». در بین النهرین پادشاهی پولر نام «۶» (؟) مطیع شاهپور بود، که فرزندانش نام ایرانی داشتند «۷». کلمه ساتراپ، که در کتیبه پایکولی دیده میشود، ظاهرا اشاره به

---

(۱)- دارمستتر، ص ۲۱۰ و ۵۱۳، مینری، ص ۹.

(۲)- بحرین از زمان شاهپور دوم جزو ایران بود و ملوك حیره یکنفر امیر عرب از جانب خود در آنجا می‌گماشته‌اند. لا اقل در قرون اخیر عهد ساسانی یکی از عمال عالیمقام ایران ناظر این امیر بوده است (رتشتین، ص ۱۳۱ و بعد).

(۳)- Chionites

(۴)- Albans

(۵)- کتاب ۱۸، بند ۶، فقره ۲۲.

Oular-(۶)

(۷)- هوفمان، ص ۱۰.



کسترپ «۱» سکهاست «۲». مرزبانان ارمنستان و گرجستان ابتدا لقب بیذخش «۳» (بدشخ) «۴» را «۵» کما فی السابق نگاهداشتند، ولی در سنه ۴۳۰ میلادی ارمنستان یکی از ایالات دولت شاهنشاهی ایران شد و حکومت آنرا بیکنفر مرزبان محول کردند.

ساسانیان تقسیمات سابق کشور را، بچهار قسمت مطابق جهات اربعه، بحال خود باقی گذاشتند. بهر حال از آغاز قرن پنجم می‌بینیم، که فرمانفرمایان این ایالات را مرزبان می‌گفته‌اند. این چهار مرزبان در مرتبه قرین خانواده‌های سلطنتی مذکور بودند و مثل آنان لقب و عنوان شاهی داشتند «۶».

حکامی، که از خانواده ساسانی بودند، همین امتیازات را داشتند. از قدیم الایام عادت بر این جاری بود، که پسران پادشاه بحکومت نصب میشده‌اند، علی الخصوص شاهزادگانی، که احتمال میرفت روزی بر اریکه سلطنت نشینند، مجبور بودند با قبول فرمانفرمایی ایالات، خود را برای حرفه پادشاهی مهیا و آماده کنند. دو برادر شاپور اول، اردشیر و فیروزنام، بترتیب بحکومت کرمان و کوشان گماشته شدند، شخص اخیر لقب «پادشاه بزرگ کوشان» «۷». داشت در میان شاهنشاهان ساسانی شاهپور اول و هرمزد اول و وهرام اول و وهرام دوم پیش از جلوس حکومت

---

Ksatrapa-(۱)

(۲)- هرتسفلد، پایکولی، لغت‌نامه، شماره ۷۰۶.

(۳)-bidhakhsh

(۴)-bdeashkh

(۵)- بالاتر ص ۳۷- ۳۵ را به‌بینید و نیز مقایسه شود با اشکال مختلف کلمه پادشاه در زبانهای گرجی و یونانی و سریانی (آندرآس). هرتسفلد، پایکولی، لغت‌نامه شماره ۲۱۴ و ۷۸۱.

(۶)- راجع بمرزبانان ر ک به فصل اداره ایالات ایران.

(۷)- پیروز Peroz، ر ک هرتسفلد، پایکولی، لغت شماره ۸۱۱. در یکی از قطعات مانویه نام برادر سوم شاپور مهرشاه، که پادشاه میشان بوده، ذکر شده است) M .47( .

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۵۶

خراسان و پادشاهی کوشان داشتند «۱». هرمزد اول (هرمزد اردشیر) نیز حکومت ارمنستان داشت (شاه بزرگ ارمنیان). بهرام اول با لقب (گیلانشاه) بر گیلان حکومت میکرد. از پسران شاپور اول نرسه (شاه آتی) حکمران سیستان (سکانشاه) و شاپور حاکم میشان (میشان‌شاه) بود «۲» و همچنین وهرام سوم حاکم سیستان (سکانشاه) بود و اردشیر دوم والی ادیابن «۳» و وهرام چهارم فرمانفرمای کرمان بود و لقب کرمانشاه داشت، هرمزد سوم نیز حاکم سیستان شد و عنوان سکانشاه یافت «۴».

بزرگان وقتیکه خواستند. وهرام پنجم را از حق پادشاهی محروم کنند، این بهانه را پیش کشیدند، که چون هنوز فرمانفرمایی ایالتی نیافته است، لیاقت او معلوم نیست «۵». اما سیاست شاهنشاه اقتضا نمیکرد، که مقامات عالیه فوق را بطور موروث باین شاهزادگان واگذارد «۶»، زیرا که شاهنشاه میخواست، که هر طور منافع مملکت اقتضا کند، آن فرمانفرمایان را تغییر و

تبدیل بدهد. برای این شاهزادگان و مرزبانان عنوان شاهی لقبی بیش نبود و تنها این فایده را داشت، که آنها را در صف نخستین طبقات عالیه اجتماع قرار میداد.

---

(۱)- هرتسفلد، پایکولی (ص ۴۱، ۴۵، ۴۷، ۴۸) و سکه‌های کوشانی و ساسانی در «دفاتر باستان‌شناسی هند»Mamoirs of the Archeolog .Survey of India شماره ۳۸.

(۲)- کعبه زردشت، سطر ۲۳- ۲۲ ر ک، هنینگ در بولتن شرقی، ج ۹، ص ۸۴۶ و بعد.

(۳)-Adiabeae

(۴)- هرتسفلد در لغات پایکولی (شماره ۶۳۲) عناوین دیگری را که با کلمه شاه ترکیب شده، ذکر نموده است. زن شاه را بانبشن banbishn می‌نامیدند؛ مثلا در کتیبه کعبه زردشت (سطر ۲۹) ملکه‌ای بنام میشان بانبشن ذکر شده است.

(۵)- طبری، ص ۸۵۸، نلدکه، ص ۹۱.

(۶)- نامه تنسر، دارمستتر، ص ۲۱۰ و ۵۱۳، مینوی، ص ۱۰.



شاهزادگان مکلف بودند: که «جمله بدرگاه بنوبت ملازم باشند» و تکالیف خود را بجا آورند «۱»، اما نبایستی در آنجا شغل معینی داشته باشند، زیرا که بنابر مندرجات نامه تنسر «اگر مرتبه‌جویی کنند بمنازعات و جدال و قیل‌وقال افتند حشمت ایشان بشود و بچشم‌ها حقیر گردند.»

### واسپوهران

ساسانیان اصول ملوک الطوایفی را از اشکانیان میراث یافتند. بهمین جهت در شاهنشاهی جدیدی، که اردشیر تأسیس کرد، در مرتبه دوم از حیث درجات و مراتب، طبقه مقتدر

رؤسای طوایف را باز می‌یابیم و در رأس آنان هفت دودمان ممتاز قرار دارند «۲». از این هفت دودمان، لا اقل سه خانواده در عهد اشکانیان حائز این مقام عالی و ممتاز شده‌اند:

کارن «۳» سورن «۴» و اسپاهبذ «۵»، که همه از نژاد اشکانیان بودند و لقب پهلو «۶»، یعنی «پارت» داشتند. انتساب سلسله اشکانی را علامت امتیاز میدانستند و از این‌رو بود، که از میان سایر دودمانهای ممتاز عهد ساسانیان بعضی اهتمام داشتند، که

---

(۱)- نامه تنسر، دارمستتر، ص ۲۱۰ و ۵۱۳، مینوی، ص ۱۰. باید بخاطر داشت، که شهرداران در موقع تشریفات رسمی تیراندازی شاپور اول حضور داشته‌اند.

(۲)- نگاه کنید نلدکه، طبری، ص ۴۳۷. اعضاء این هفت خاندان ممتاز ایران حق داشتند تاج بر سر نهند و از حیث نسب همرتبه شاهان بودند؛ فقط تاج آنان از تاج شاهنشاهان ساسانی کوچکتر بود (بلعمی، زتنبرگ، ج ۳، ص ۴۴۸).

(۳)-Karin اکنون می‌دانیم، که صورت صحیح این نام Karin است (کعبه زردشت، سطر ۲۸ و ۳۰)، نه کارین Karen، مقایسه شود با بیلی، بولتن شرقی، ج ۹، ص ۲۳۲.

(۴)-Suren

(۵)-Aspahbadh

(۶)-Pshlav



خود را بتخمه اشکانی منسوب کنند، مثل دودمان‌های اسپندیاذ «۱» (اسفندیار) و مهران «۲».

---

(۱)-SPandiyadh

(۲)- بنابروایت موسی خورنی ارشویر Arshavir شاه پارتیان، که همان فرهاد چهارم است سه پسر داشت: اردشس Ardashes ، کارن، و سورن، و دختری بنام کشم Koshm )نام اخیر، بنابر عقیده مارکوارت، همان ایالت کومش Komish است، که باینصورت درآمده، نگاه کنید مجله شرقی آلمان، ج ۴۹، ص ۶۳۹). پسر ارشد جانشین پدر شد (بنابراین همان فرهاد پنجم است)، دو پسر دیگر سر سلسله دودمانهایی شدند، که بدین نامها معروفند: دختر ارشویر «سردار کل ایرانیان» را بشوهری اختیار کرد و اعقاب این زن و شوهر اسپهپت پهلو Aspahapet Pahlav نام گرفتند. اسپهپت همان اسپاذبتی spadhaqati قدیم است، که بپهلوی سپاهبذ spabbadk )تلفظ اسپاهبذ espabbadh ( میشود. همین کلمه را در زبان ارمنی بصورت سپرپت sparapet بعاریت گرفته‌اند. این کلمه نامی بوده که سردار لشگر را بدان میخواندند، و در قرن پنجم هم با یک همزه اضافی بصورت اسپرپت asparapet نزد لازارفرپی و غیره دیده میشود (آندرآس).

اسپهپت نزد پروکوپیوس بصورت اسپبدس Aspebedes ، نزد فوتیوس بصورت: اسپندس Aspenedes دیده میشود و تئوفانس آنرا بشکل اسپتیوس Aspethios آورده است.

تئوفیلاکتوس (کتاب ۴، بند ۳، فقره ۵) از شخصی بنام اسپبدس Aspabedes اسم میبرد، که خویشاوند خسرو دوم و پدر وندوی و وستهم بود؛ همچنین مقایسه شود با نلدکه، ص ۲۷۳، یادداشت ۱. این است آنچه که نزد مورخان بوزنطی دیده میشود. از این گذشته فقط نزدیک نویسنده مذهبی موسوم به کوریل Kyrill باین کلمه بصورت اسپیتوس Asqebethos برخورد میکنیم. کلمه اسپبر سریانی محققا در اثر اشتباه کاتبان باینصورت درآمده و در اصل اسپبد Aspabad بوده است، که همان اسپاهبذ Aspahbadh باشد. اسپبر جز در داستان یولیانوس، که توسط هوفمان انتشار یافته است، در جای دیگری دیده نشد. (آندرآس).
طبری اسپاهبذ را در زمزمه هفت دودمان ممتاز میشمارد (نگاه کنید به تصحیحی، که

مارکوارت از متن کرده است، مجله شرقی آلمان، ج ۴۹، ص ۶۳۵). باید دانست که این روایت موسی خورنی تاریخی نیست: میدانیم، که سورن-

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۵۹

خاندان ساسانی نخستین دودمان از دودمانهای هفتگانه محسوب میشد «۱».

پنج دودمان ممتاز دیگر را نام چنین بوده است.

کارن پهلو، سورن پهلو «۲»، اسپاهبذ پهلو، اسپندیاذ، مهران و دودمان هفتمین گویا زیک «۳» بوده است «۴». بنابر روایت طبری (نلدکه، ص ۴۳۷)، کارن در حوالی

---

دشمن کراسوس بود و لشکرکشی کراسوس بایران در زمان سلطنت پدر و سلف فرهاد چهارم صورت گرفت. ولی بهر حال ثابت شده است، که این سه خاندان مدتها قبل از ظهور ساسانیان از تیولداران و امرای بزرگ بوده‌اند. انتساب خانواده اسپندباذ باشکانیان محققا بعدها جعل شده است، یعنی اوقاتیکه تاریخ حقیقی اشکانیان از خاطره‌ها محو شده بود؛ در سلسله نسب یکی از افراد این خاندان (مهر نرسه، نگاه کنید طبری، ص ۶۹- ۸۶۸؛ نلدکه، ص ۱۰۹) بنام دارا (داریوش سوم) و پسرش کی‌اشک برمیخوریم (یعنی ارشک، که عنوان پادشاهان باستانی کویKavi یاکی را بدان افزوده‌اند) و سپس چند نام دیگر دیده میشود، که تعلق بخاندان اشکانی نداشته‌اند (کلمه سی‌سنبروهSisanabruh تحریفی است از سنتروکSanatruk و بمشابهت کلمه ما قبل آن، که سیس‌بذSispadh بوده، باینصورت درآمده بعلاوه شجره نسب سوخرای قارنی، که در طبری، ص ۷۸- ۸۷۷، نلدکه، ص ۲۸- هست، همچنین علایمی دارد، که میتوان گفت در ازمنه بعد تنظیم یافته است و بالنسبه جدید است و باین قیاس میتوانیم بگوییم، که انتساب خاندان مهران نیز باشکانیان مجعول است. بدون شک قول مارکوارت صحیح است، که گوید، که منشاء میلاذ، پهلوان داستانی، بیکی از شاهزادگان یا شاهان اشکانی، که مهرداد نام داشته‌اند، میرسد، اما از این نکته نباید چنین

نتیجه گرفت، که انتساب خانواده مهران بگرگین پسر میلاذ دلالت بر تعلق آن خانواده بیکی از مهردادهای تاریخی دارد.

(۱)- شاهزاده پیروز، برادر شاپور اول، اواسپوهری ساسانگان میخوانده‌اند، ر ك هرتسفلد، پایکولی، ص ۴۵ و ۴۹.

(۲)- در کتاب فوستوس بیزانسی به دوسورن برمیخوریم، که پارسیگ لقب داشته‌اند و ظاهرا متعلق بشعبه صغرای سورن پهلو بوده‌اند.

(۳)-Zik

(۴)- بنابروایت مناندرس، زیحZihh یکی از مقامات بسیار عالی ایرانیان بوده است



نهاوند (در سرزمین ماد)، سورن در سیستان، اسپندیاذ در اطراف ری، و اسپاهبذ در دهستان گرگان اقامت داشته‌اند. از طرف دیگر میدانیم، که سوخر «۱» از تخمه کارن و مسقط الرأسش بلوك اردشیر خورده واقع در پارس بوده است (طبری، ص ۸۷۳ و ۸۷۷، نلدکه، ص ۲۱۰ و ۱۳۶)؛ نیز میدانیم، که روی نزدیك ری و دیهی نزدیك نیشابور بنام سورن موسوم بوده است؛ و هم میدانیم، که مهر نرسه، از خاندان اسپندباذ اهل قریه آبروان «۲» واقع در دشت بارین «۳» محال اردشیر خوره واقع در پارس بوده است، و این قریه و قریه ژیره «۴» را در بلوك مجاور، یعنی ناحیه شاپور، از اجدادش ارث برد (طبری، ص ۸۷۰، نلدکه، ص ۱۱۱). از اعضاء خانواده مهران، وهرام چوبین (طبری، ص ۹۹۲، نلدکه، ص ۲۷۰) و پیران گشنسپ گریگوریوس (هوفمان، ص ۸۷) از مردم ری بوده‌اند، ولی رودخانه مهران در ایالت پارس نیز منسوب

---

(مجموعه مورخان بیزانسیByz. script. Corp.، ج ۱، ص ۳۷۴) اما باید دانست، که

معمولا مورخان بیزانسی نام خانوادگی ایرانیان را با القاب و عناوین آنان اشتباه می- کرده‌اند مثلا زسیموس سورن راز Arkhe میخواند و پروکوپیوس چنین پنداشته است، که مهران مقامی یا لقبی است و گوید که پیروز سردار سپاه بمقام میرانس Mirranes رسید. هوبشمان (دستور ارمنی ج ۱، ص ۴۱) گوید که لفظ زیک Zik نزد فوستوس بیزانس، و زکس Zekas نزد آگاتانجلوس را این دو مولف نام خانوادگی پنداشته‌اند و لقب مخصوص زیک مورد بحث را اضافه کرده‌اند. زیک و کارن (زکس Zekas و کارنس Karinas نزد آگاتانجلوس) دو تن از سرداران بزرگ شاپور دوم بوده‌اند، و غیر از کولاسس Cylaces و ارتابانس Artabanes هستند، که آمیانوس ذکر کرده است (نگاه کنید مارکوارت فیلولوکوس، ج ۵۵، ص ۲۱۳ و بعد. برای شناختن افراد معلوم خاندان زیک نام‌نامه یوستی را به‌بینید و نیز مقایسه شود با گزارش باستان ج ۴، ص ۵۷.

(۱)- Sokhral

(۲)- abruvan

(۳)- Dasht -f -Baren

(۴)- Gireh



باین دودمان است (نلدکه، طبری ص ۱۴۰) «۱». از همه این مطالب چنین نتیجه میگیریم، که املاک و اسپوهران در سراسر کشور ایران پراکنده بوده، مخصوصا در ماد و پارت، که مهد دولت اشکانی محسوب میشود، و در ایالت پارس، که منشاء دودمان ساسانی است. املاک خاندانهای مزبور، در این ایالات نزدیک بهم قرار داشت و تشکیل اقطاعات وسیعه و تیولات یک کاسه در آنجا ممکن نبود. ظاهرا همین نکته یکی از علل عمده‌ای بوده است، که بتدریج تیولداران بزرگ را در طی دوره ساسانی مجبور کرد، تا در زمره نجبا و اشراف

درباری درآمدند و تا حدی وضع ملوک الطوایف را از دست دادند. اما تا زمانی که جامعه قدیم باقی بود، و اسپوهران علاقه و انتساب باستانی خود را بادیه (ویس) نگاهداشتند: مثلا هر وقت مورخان از منشاء یکی از واسپوهران نام برده‌اند، غالبا اسم قریه‌ای را ذکر کرده‌اند.

ظاهرا نجبای درجه اول ملوک الطوایف منحصر بهفت دودمان سابق الذکر نبوده‌اند.

فوستوس بیزانسی «۲» اسم سرداری را ذکر کرده است دماوند «۳» نام، از

(۱)- راجع باعضاء خاندان کارن و سورن و مهران، ر ک یادداشت‌های نلدکه، طبری ص ۲۸- ۱۲۷، ۳۹- ۴۳۸ و ۴۰- ۱۳۹، راجع بسورن ر ک هرتسفلد؛ پایکولی، لغت‌نامه، شماره ۷۱۵، یوستی این اسامی را تکمیل کرده است (نام‌نامه کلمات کارن. Karen، سورن Suren، میثران Mithrana (. راجع به اسپاهبذ ر ک یوستی، کلمه اسپادینی Spadapati، و هرتسفلد، پایکولی، لغات، شماره ۷۲۷. راجع باسپندیاذ (که در فارسی جدید بغلط اسفندیار خوانده‌اند) ر ک نلدکه، ص ۴۳۹ بعلاوه مقایسه شود با مارکوارت مجله شرقی آلمان، ۴۹، ص ۶۳۳ و ما بعد، و ایرانشهر: ص ۷۱، و هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۴؛ ص ۶۴ و ما بعد، هرمزدان، سردار معروف یزدگرد سوم، بیکی از هفت خاندان تعلق داشت، ولی نمیدانم که بکدام، مادرش از مردم خوزستان بوده و فرمانروایی این ایالت، که مشتمل بر هفتاد شهر بود، در خاندان او موروثی بود (طبری، ص ۲۵۳۸ و ۲۵۴۳، بلعمی، زتنبرگ، ص ۴۴۷ و ما بعد).

(۲)- لانگلوا؛ ج ۱، ص ۲۶۲.

(۳)-Dmavund



خانواده کاوسگان «۱». بسیاری از نامهای خانوادگی، که معتنی به «آن» میشود، ظاهرا نام خانواده‌های صاحب اقطاع یا شعب آنها است، ولی من حیث المجموع آن قسمتی از

مملکت، که بعنوان تیول و اقطاعات در دست نجبای درجه اول بود، نسبت به آنچه که مستقیما تابع دولت بود و بوسیله حکام شاهی اداره میشد، وسعت چندانی نداشت.

ما اطلاعات صحیحی در باب امتیازات صاحبان تیول و اقطاعات نداریم، مثلا نمیدانیم آیا حکام شاهی نسبت باقطاعاتی، که در قلمرو آنها واقع میشده، اختیاراتی داشته‌اند یا نه، و نیز نمیدانیم، که مصونیت کلی یا جزئی شامل اقطاعات میشده است یا نه. قدر متقن آنکه رعایای این املاک مالیات خود را بصاحب اقطاع یا بدولت یا بهر دو میداده‌اند و در تحت فرماندهی صاحب اقطاع مجبور بانجام خدمات نظامی بوده‌اند.

در عهد ساسانیان، مجددا بآن عادت باستانی برمیخوریم، که بعضی مشاغل و مناصب ارثا برؤسای هفت دودمان نخستین میرسیده است. تئوفیلاکتوس (کتاب ۳، بند ۸) این مناصب موروثی را چنین شرح میدهد: «خانواده‌ای که ارتبیدس «۲» نام دارد، دارای امتیاز شاهی و عهده‌دار نهادن تاج بر سر شاهنشاه است؛ خانواده دیگر هست، که نظارت امور لشگری را متکفل است؛ و خانواده دیگر مسئول کارهای کشوری است؛ خانواده‌ای هست، که کار او حکمیت در حق اشخاصی است، که بر سر چیزی با هم نزاع میکنند؛ خانواده پنجم فرمانده سوار نظام؛ و خانواده ششم مأمور وصول مالیات رعیت و حفظ خزانه سلطنت است؛ و خانواده هفتم مواظب اسلحه و مهمات لشگر است.

ارتبیدس «۳» تحریفی است از ارگبیدس «۴»، که همان ارگبذ «۵» یا هرگبذ «۶» باشد.

---

Kausaghn-(۱)

Artabides-(۲)

Artabides-(۳)

Argabides-(۴)

Argabadh-(۵)

Hargobadh-(۶)

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۶۳

ارگبذ یا هرگبذ در اصل معنی فرمانده یک قلعه مستحکم را داشته «۱» و بعد عنوان یک منصب لشگری بسیار مهمی شده است. اردشیر بابکان دارای این عنوان بود و چون بپادشاهی رسید، لقب ارگبذ مخصوص خانواده سلطنتی گردید و عالی‌ترین منصب لشگری بشمار رفت «۲».

اما از شش منصب دیگری، که تئوفیلاکتوس نام برده است، سه منصب کشوری و سه لشگری است؛ مناصب لشگری عبارتند از ریاست امور لشگری «۳»

---

(۱)- نلدکه، طبری، ص ۵، یادداشت ۱ و ۳؛ هرتسفلد، پایکولی، لغت‌نامه، شماره ۴۱۶. حدس یوستی را مبنی بر اینکه عنوان فوق از کلمه ارک مشتق شده، بارتلمه پذیرفته است (در باب معرفت زبانهای ایرانی میانه

mtteliranischen Mundarten Zur Kenntnis der -

ج ۱، ص ۱۶)، ولی هرتسفلد آنرا مورد تردید قرار داده است.

(۲)- ابرسام در زمان اردشیر اول ارگبذ بود (طبری، ص ۸۲۳؛ نلدکه، ص ۲۷، تصحیح مارکوارت، ر ک هرتسفلد، پایکولی، لغت‌نامه شماره ۴۱۶ و کریستنسن در Ao، ج ۱۰، ص ۴۳ و بعد). مهر شاهپور در عهد یزدگرد اول دارای همین عنوان بوده است (لابور، ص ۹۷).

(۳)- «ناظر امور لشگری ایران» همان ایران سپاهبذ بوده- در کتاب «شاهنشاهی ساسانیان ص ۲۷ نیز این شخص را با ایران سپاهبذ یکی دانسته‌ام ولی معذلک بعید بنظر میرسد، که ریاست

کل قوای جنگی ایران یا وزارت جنگ بطور ارثی باشخاص تعلق یافته باشد. میتوان چنین حدس زد که در اینجا مقصود یک مقام نظامی محدودتری است مثلا مقام کنارنگ Kanarang )پروکوپیوس کتاب اول، بند ۶: کاتارگس، که آنرا معادل استراتگوس Strathegos بیزانسی دانسته است. میشل سریانی آنرا کنترل qanaraq ضبط کرده. ترجمه شاپور، ج ۲، ص ۱۵۸ بروایت پروکوپ این مقام در بعضی خانوادهها موروثی بوده است. کنارنگ عنوان مخصوص مرزبان ابرشهر (که کرسی آن نیشابور بود) بوده است، که پیوسته در معرض هجوم قبایل وحشی قرار داشته (مارکوارت، ایرانشهر ص ۷۵- ۷۴؛ هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۲، ص ۱۱۰). در عهد یزدگرد سوم و هجوم تازیان مرزبان طوس را کنارنگ میخواندند (ثعالبی، چاپ زتنبرگ، ص ۶۴۳ و بلاذری، چاپ دخویه، ص ۴۰۵، سطر ۷، که در آنجا این کلمه غلط چاپ شده). صاحبان فرهنگ فارسی جدید کنارنگ را بمعنی حاکم ولایت نوشتهاند.



و سرداری سوار نظام «۱» و مدیریت مخازن و انبارها (ایران انبارگبذ «۲») «۳» و این منصب اخیر همان است، که تئوفیلاکتوس آنرا مخصوص خاندان هفتم قلمداد کرد. اما مناصب کشوری نیز از اینقرارند: رئیس امور کشور، که معلوم نیست چه مقامی بوده است. دیگر قاضی که حکمیت نیز می‌کرده است. سوم رئیس وصول مالیات و بازرس خزائن سلطنتی «۴» باید دانست، که مطالب تئوفیلاکتوس مربوط به آخرین

---

(۱)- اینکه در «شاهنشاهی ساسانیان»، ص ۲۷، صاحب این شغل را اسپبذ نوشتهام، مسلم نیست. بیشتر احتمال دارد، که عنوانی شبیه به اسپوابذ یا اسواربذ باشد.

(۲)- Eran -ambaraghbadadh

(۳)- ر ك نلدکه، طبری، ص ۴۴۴؛ هرتسفلد، پایکولی، لغات، شماره ۶۶.

(۴)- گمان ندارم که شغل اخیر همان «مدیر کل خراج» (واستریوشان سالار) باشد. طبری (نلدکه، ص ۱۱۰) در مورد مشاغل بزرگی که مهر نرسی وزیر بسه فرزند خود داد در حق ماه‌گشنسپ فرزند دوم او گوید: در تمام مدت سلطنت وهرام پنجم صاحب شغل واستریوشان سالاری بود. اگر این شغل ارثی میبود، لازم میآید که ماه‌گشنسب مذکور فرزند ارشد باشد. البته میتوان چنین پنداشت، که طبری اشتباهی کرده است. (در جای دیگر طبری، نلدکه، ص ۱۱۲، اسامی فرزندان مذکور را بترتیب دیگر ذکر کرده و ماه‌گشنسپ آخر آنان است).

اما اگر بگوئیم، که ماه‌گشنسپ در حقیقت ارشد اولاد بوده و ارثا بمقام واستریوشان سالاری رسیده است، لازم میآید، که مهر نرسه و پدرش ورازگ نیز قبلا همین مقام را داشته باشند، لکن دینوری (چاپ گیرکاس، ص ۵۷) اسم شخصی موسوم به گشنسپ آذار را ذکر کرده، که او را وزیر بزرگ خراج» نامیده است و معنی آن بیشک واستریوشان سالار است.

چون گشنسپ آذار طبق دینوری بعد از وفات یزدگرد اول یعنی زمان مهرنرسی این شغل را داشته، پس مهرنرسی دارای آن مقام نبوده است. حال اگر فرضا قول دینوری را بکلی ترک کنیم، اشکال باقیست، زیرا که در اینصورت ماه‌گشنسپ در زمان حیات پدر خود صاحب مقام موروث خانوادگی گردیده است و مسلما چنین فرضی خالی از صحت است. شاید بتوانیم بگوییم که مقصود شغل دیگریست، که آنرا واسپوهرگان آمارکار یعنی-



دوره سلطنت ساسانی است. تشخیص اینکه هر یک از مناصب مذکور متعلق بکدام خانواده بوده، امری دشوار است. میدانیم که منصب ارگبذ بخاندان ساسانی تعلق داشته است و چون اسامی سورن و مهران غالبا در میان سرداران لشکر ایران دیده می‌شود، شاید بتوان گفت، که دو منصب لشکری دیگر تعلق باین دو دودمان داشته است، ولی برای اثبات این احتمال

محتاج بدلایل روشن‌تر هستیم. در باب تعلق مناصب کشوری بخانواده‌ها هیچ اطلاعی در دست نداریم.

اگر درست ملاحظه کنیم، با اینکه مناصب و مشاغل ارثی مقامات بسیار مهمی بشمار می‌آمده‌اند، لکن آنها را نباید بالاترین و مهمترین مقامات موجود دانست.

زیرا که هرگز نمیتوان گفت، که مقامات عالیه دولت از قبیل صدارت عظمی و فرماندهی تمام افواج شاهنشاهی و نظایر آن موروث بوده و شاهنشاه در انتخاب این عمال و مستشاران مهم اختیاری نداشته و برای عزل یکی از صاحبان مناصب مذکور راهی جز او و گماشتن پسر ارشد بجای پدر نداشته است. چنین ترتیبی هرگز با طرز حکومت مطلقه ساسانیان سازش پیدا نمیکرده است و در اندک مدتی دولت را بانقراض میکشانده است «۱». در دولت ساسانی مناصب موروثی مقامات

---

«مستوفی خراج ایالت واسپوهرگان» میخوانده‌اند. در منابع ارمنی ذکری از این عامل عالیمقام رفته و در بعضی موارد گفته‌اند، که خراج اصفهان در خانه این شخص جمع میشده است (هوبشمان، دستور زبان ارمنی، ج ۱، ص ۱۷۸). هرتسفلد چنین مدعی است، که واسپوهر بمعنای اخص عنوان «ولیعهد» است و اصفهان را معمولا به ولیعهد می‌سپردند و واسپوهرگان را نام رسمی این ایالت میداند. گزارش باستان، ج ۷، ص ۱۸ و بعد).

(۱)- در امارت عربی حیره مقام وزیر (ردف) در خانواده یربوع موروث بوده است.

و این مقام بپاداش صرف‌نظر کردن این خانواده از سلطنت حیره بآنان تعلق گرفته است.

(بنابر روایت جوهری، ر ک انگر Enger در مجله شرقی آلمان، دوره ۱۳، ص ۲۴۰ و نیز رتشتین ص ۱۱۲ و ۱۳۳) این ترتیب اسلوب اداری ایرانیان است، که بحد افراط رسیده است

و جز در کشور کوچکی مثل حیره که در تحت نظارت و حمایت دولتی عظیم واقع بود، اجرای آن ممکن نمیشده است.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۶۶

افتخاری بشمار میآمده، که علامت امتیاز و تشخیص هفت خانواده اول بوده است «۱».

این خانوادهها اگر قدرتی داشتهاند منوط بچند چیز بوده، یکی عایداتی که از اقطاعات خود حاصل میکردهاند؛ دیگر علاقه مستحکم ملوك الطوایفی بود، که در میان رؤسای این دودمانها و رعایای اقطاعات از قدیم الایام وجود داشت (این قسمت مخصوصا درباره دوره مقدم بر کواذ و خسرو اول بیشتر صدق میکند). دیگر از اسباب اقتدار آنها سهولت شرفیابی بحضور شاهنشاه بود و این تقرب که داشتند، آنانرا بیشتر مهیای وصول بمقامات دولتی میکرد.

مدتها بعد از سقوط ساسانیان و انقراض جامعه باستانی واسپوهران در ایالت پارس باقی ماندند. ابن حوقل در قرن دهم میلادی چنین مینویسد: «در پارس در میان مردمان رسم و عادتی نیکو جاری است و آن احترام اعضاء خانوادههای کهن (اهل البیوتات- واسپوهران) است. در این ولایت دودمانهای ممتاز را میستایند.

بعضی از این دودمانها از قدیم الایام تا این زمان ریاست دیوانها را دارند. (مقصود شعب ادارات است) «۲». مسعودی نیز از اهل البیوتات پارس نام میبرد.

---

(۱)- ممکن است رسمی را، که پادشاهان هخامنشی داشتهاند، در عهد ساسانیان هم باقی بوده باشد، این رسم که شاهنشاه مرجعا از خانواده سلطنتی یا شش دودمان ممتاز دیگر زن اختیار میکرده است. مادر خسرو دوم از خاندان اسپاهبذ و خواهر وستهم و وندوی بود (نلدکه، ص ۲۷۳) اما در هر حال این قاعده استثنا داشته است. یزدگرد اول دختر رأس

الجالوت جهودان را گرفت. خسرو اول دختر خاقان ترک و خسرو دوم شاهزاده خانم رومی را بحباله نکاح درآورد. از طرف دیگر شاهزاده خانمهای ساسانی بافراد شش دودمان دیگر میتوانستند شوهر کنند. دلیل آن اسم یکی از خواهرهای خسرو دوم است، که او را مهران میگفته‌اند (نلدکه، ص ۱۴۰). یوحنای ممیکونی نام سرداری را ذکر کرده
وختنگVakhtang نام و برادرش سورن، که هر دو خالوی خسرو دوم بوده‌اند (لانگلوا، ج ۱، ص ۳۷۰ و بعد ۳۷۳).

(۲)- جغرافیون عرب، ج ۲، ص ۲۰۷ و ما بعد.



وزرگان

در تاریخ ساسانی، که در کتاب طبری قسمتی از آن برای ما مانده، در هر صفحه بنام «بزرگان و نژادگان» مصادف می‌شویم. هر وقت که شاهنشاهی بتخت مینشست، بزرگان و نجبا برای عرض تهنیت و استماع نطقی، که پادشاهان علی الرسم در آغاز سلطنت خود ایراد می‌کردند، جمع می‌شدند. همین «بزرگان» بودند، که اردشیر دوم را خلع و شاپور سوم را مقتول کردند «۱». بعضی از همین «بزرگان و نجبا» مصمم شدند، که اعقاب یزدگرد اول را از سلطنت محروم گردانند «۲» و در مذاکراتی که راجع بپادشاه جدید با منذر امیر عرب بعمل آمد، همین «بزرگان و نجبا» دخیل بودند «۳». در طبری گاهی بجای «بزرگان و نژادگان» کلمات «العظما و الاشراف» که به معنی بزرگان و رجال ممتاز است، آمده است «۴». اصطلاحات عربی اهل البیوتات (نژادگان) العظماء (بزرگان)، و الاشراف (رجال ممتاز) ترجمه ادبی کلمات پهلوی واسپوهران و آزاذان وزرگان است «۵». گاهی فقط نام «بزرگان» مذکور شده است «۶».

از آنجا که بزرگان در عهد ساسانیان دارای اعتبار و اهمیت بوده‌اند و نامشان در

(۱)- طبری، ص ۸۴۶، نلدکه، ص ۷۰ و ۷۱.

(۲)- طبری، ص ۸۵۸، نلدکه، ص ۹۱.

(۳)- ایضا ص ۸۵۰ و بعد، نلدکه، ص ۹۲، ۹۳، ۹۴ و غیره.

(۴)- طبری، ص ۸۳۵، ۸۷۱، ۸۸۳- نلدکه ص ۵۰، ۱۱۳، ۱۳۳.

(۵)- نلدکه طبری، ص ۷۱، یادداشت ۱. راجع به اهل البیوتات مقایسه شود با ترکیب بربیتا- ن bar -baita -n، که ایده او گرام واسپوهران است. از جمله ترکیبات مشابه نزد طبری یکی عنوان الوجوه و العظما میباشد (ص ۹۹۶، نلدکه، ص ۲۸۲).

(۶)- طبری، ص ۸۳۴، ۸۴۶، ۱۰۴۵، ۱۰۶۱، نلدکه ص ۴۸، ۶۹، ۳۶۱، ۳۸۶.



ردیف نژادگان تیولدار آمده است، شکی نمیماند، که مقصود از بزرگان، صاحبمنصبان بزرگ دولت و عالیترین نمایندگان ادارات بوده است. بنابراین عنوان «وزرگان» شامل وزراء و رؤسای ادارات نیز میشده است «۱».

## آزاذان

هنوز وسعت و درجه شمول این عنوان کاملا معلوم نشده است. احتمال میرود، که «آزاذان» در اصل نامی بوده باشد، که فاتحان آریایی در مقابل بومیان مغلوب اختیار کرده بوده‌اند. مسلما نژادها تا درجه‌ای مخلوط شده‌اند و در اثر این اختلاط نژادی عده‌ای از خانواده‌های آریایی آزاد به طبقه روستایان مملوك و عبید یا شهریان کم اهمیت تنزل یافته‌اند. اسباب و علل دیگر مثل جنگ و استقراض و تقسیم اراضی و نظایر آن باین تحول و تنزل مدد داده است. از خانواده‌های آریایی که نسبتا خالص مانده‌اند، بعضی جزء طبقه «واسپوهران»

شده‌اند، که جماعتی قلیل ولی مقتدر بوده‌اند و گروهی جزء طبقات نجبای درجه دوم، که عده آنها در زمان ساسانیان معتنی به است، قرار گرفته‌اند. این طبقه در سراسر کشور منتشر بوده و مستخدمین زیردست ایالات و ولایات از میان این طبقه اختیار میشده‌اند.

ظاهرا همین طایفه نام «آزاذان» را برای خود حفظ کرده بودند.

گویا «اسواران» را که گل سرسبد لشگر ساسانیان بشمارند، باید از این طبقه دانست. یعقوبی «۲» بمناسبت ذکر درجات عهد یزدگرد اول (اوایل قرن پنجم) «۳» گوید افسران لشگر را اسواران میخوانده‌اند. احتمال میرود که اغلب اسواران در زمان صلح در املاک خود زیسته و مشغول زراعت و اداره امور رعایای خویش بوده‌اند.

---

(۱)- ر ک به پایین‌تر قسمت تشکیلات مرکزی.

(۲)- چاپ هوتسما، ج ۱، ص ۲۰۲.

(۳)- ر ک فصل چهارم و ضمیمه دوم کتاب.



قوم ایرانی، که از قدیم‌ترین ایام بصفات فروسیت و ذوق سواری معروف بوده است البته طبقه اسواران را بعد از نجباء درجه اول، که عده قلیلی بوده‌اند، بر سایر طبقات مقدم میدانسته است و چنانکه بعدا خواهیم دید عنوان اسواران رفته رفته حائز اعتبار اجتماعی مهمی گردید «۱». «۲»

از طرف دیگر طبقات نجبای درجه دوم، که آنان را کذگ خوذایان (کدخدایان) «۳» و دیهکانان «۴» (دهقانان- رؤسای قریه) «۵» میگفته‌اند، اقتدارشان منوط باین بود، که اداره امور محلی ارثا بآنها میرسیده است. دهقانان بمنزله چرخهای ضروری دولت بوده‌اند. اگر چه هنگام حوادث عظیم تاریخی تظاهری نمیکرده‌اند، لکن از جهت اینکه بنیان استوار کشور و

تاروپود دولت محسوب میشده‌اند، آنان را باید دارای اهمیت فوق العاده دانست. دهقانان پنج صنف بوده‌اند، که بجامعه‌های مختلف متمایز میشده‌اند «۶». بنابر تعریفی که در مجمل التواریخ می‌بینیم، دهقان «رئیس و مالک اراضی و قری» بوده است «۷»، اما غالبا اراضی مزروعی

---

(۱)- فصل هشتم.

(۲)- ر ک هرتسفلد، پایکولی، لغات شماره ۵۷۰- ۵۶۷ و نیز مقایسه شود با کتاب بارتلمه در باب زبانهای ایرانی میانه، ج ۳، ص ۳۴ و بعد. این کلمه که نام طبقه اجتماعی و سیاسی است، با اصطلاح عقیق مان‌بذ، که در کتب مذهبی ذکر شده، یکی است (ر ک به ص ۳۱ کتاب حاضر و در باب کذگ‌خوذای، که عنوان شاهزادگان عصر اشکانی بوده بالاتر ص ۳۳ را به‌بینید).

(۳)- Kadhagh -Khvadhayan

(۴)- dehkanan

(۵)- چنین بنظر میآید، که لفظ «دیهکان» dehkan در اواخر عهد ساسانی کلیت یافته و تا ازمنه اسلامی مصطلح بوده است. طبقه دیهکانان را به ویگرد Veghard برادر هوشنگ شاه داستانی نسبت داده‌اند (کریستنسن، نخستین انسان و نخستین پادشاه در تاریخ داستانی ایرانیان ج ۱، ص ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۹).

(۶)- مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۲۴۱.

(۷)- ر ک مهل ترجمه شاهنامه، ج ۱، مقدمه، ص ۷.

که ارثا بدهقانان میرسید، چندان وسعتی نداشت، چنانکه از این لحاظ در اکثر نقاط شخص دهقان با سایر آحاد رعیت یکسان بود و دهقان کشاورز درجه اول در دیه خود محسوب میگردید «۱». پس دهقان در مقابل زارعین دارای آن موقع و مقامی، که نجبای ملاک داشته‌اند، نبوده است. از لحاظ دیگر میتوان دهقانان را نماینده دولت در میان رعیت خالصه گفت، وظیفه عمده او در این صورت وصول مالیات بوده است. نظر باطلاعات محلی، که دهقانان از اوضاع زمین و نفوذ رعایا داشتند، دولت ایران موفق میشد، که با وجود لم یزرع بودن اغلب نقاط کشور، مصارف فوق العاده جنگها و هزینه گزاف دولتی را تحمل نماید و از عهده برآید. پس از فتح عرب نیز با وجود خشونتی، که فاتحین در اخذ مالیات بخرج میدادند، مادام که با دهقانان متحد نشدند، نتوانستند عایدات خود را بمیزانی برسانند که شاهنشاهان ساسانی رسانده بودند. «۲»

## تشکیلات مرکزی وزیر اعظم

رئیس تشکیلات مرکزی وزیر بزرگ بود، که در آغاز هزاربذ لقب داشت.

در عهد هخامنشیان هزارپتی «۳» (بیونانی: خیلیارخوس، که در ابتداء رئیس فوج هزار نفری مستحفظ بود) بمقام نخستین شخص کشور رسید و پادشاه بدست او

---

(۱)- نلدکه، طبری، ص ۴۴۰.

(۲)- فان‌فلوتن، گزارش آکادمی پادشاهی علوم.

VIoten, Verhand. d. konikI AKad van Westehschapenvan

، امستردام ۱۸۹۲، ص ۱۳ و بعد.

(۳)- Hazarapati

امور مملکت را تمشیت میداد «۱». این نام در زمان سلطنت اشکانیان باقی ماند و بعهد ساسانیان رسید. ارامنه وزیر اعظم ایران را هزرپت درناریتس «۲» خوانده‌اند و در نامه، که به مهرنرسه صدر اعظم یزدگرد دوم نوشته‌اند، او را «هزارپت ایران و انیران» گفته‌اند «۳» و همین وزیر وقتی، که بارمنیان نامه نوشته بود، خود را «وزرگ فرمذار «۴»

---

(۱)-

Chiliarchus qui secundum gradum imperi tenebat

(نپوس Nepos : کنون Conon فصل سوم). در زمان اسکندر، هفس‌تیون Hephaistion ، و بعد پردیکاس perdiccas این عنوان را داشت. آنتی‌باتر AntiPatre در زمان نیابت سلطنت پلیس پرخون pblysperchon کاساندر assandre را بمقام خیلیارخوس رسانید. بنابر روایت دیودور (کتاب ۱۸، بند ۴۸) در پادشاهان ایران خیلیارخوس حائز رتبه اول بوده است (ر ك ماركوارت، مینوبو گوس، ج ۵۵، ص ۲۲۷ و بعد.

و کلمه Chiliarchos در دائرة المعارف «پولی‌ویسووا»-cyklopadiepauly - Wissowa Realen ). عنوان هزاربذ در کتیبه پایکولی نیز دیده میشود (هرتسفلد، پایکولی، لغات، شماره ۳۸۲) و نیز مقایسه شود با «سورسخون» چاپ تاوادیا در مجله کاما، ۲۹، ص ۶۷ و ۸۸- ۷۸.

(۲)-Ariats Hazarapet dran

(۳)- به مشابهت عنوان شاهنشاه: «شاهنشاه ایران و انیران».

(۴)- صورت صحیح این کلمه ظاهرا طبق کتیبه کعبه زردشت و کتیبه فیروزآباد (که ذکر آن پائین‌تر بیاید) فرمذار Framadher است نه فرماذار Framhar .

معذلك در متن سورسخون فرماذار نوشته شده. بارمنی ورزگ فرمذار را ورزگ‌هرم [آن] تر-hrama [na] tar Vzurg خوانده‌اند (هوبشمان، دستور ارمنی، ص ۸۳- ۱۸۲). معنی این کلمه «فرماندار بزرگ» است (ر ک، هرتسفلد، پایکولی، لغات شماره ۵۳۵).

کلمه فرمذار اگر تنها ذکر شود بمعنی فرمانده و ناظر میآید و در اصطلاح روحانیان زردشتی یکی از مقامات بزرگ اطلاق میشده، ولی مراد از آن معلوم نیست. (وست، متون پهلوی، ج ۱، ص ۱۴۵ و ج ۲، ص ۱۵۲ و ۲۸۶).



ایران و انیران» «۱» معرفی کرده بود. از مندرجات تاریخ طبری (نلدکه، ص ۱۱۱) استنباط میشود، که این کلمه عنوان رسمی وزیر بزرگ بوده و عباراتی از یعقوبی و مسعودی نیز دیده شده، حاکی از اینکه وزیر بزرگ را تا پایان عهد ساسانیان وزرگ فرمذار میخوانده‌اند. عنوان دیگر وزیر در اندرزبذ «۲» بود، که بمعنی مستشار دربار است.

از جمله کسانی که باین مقام شامخ رسیده‌اند، نام ابرسام در زمان اردشیر اول «۳» و نام خسرو یزدگرد در عهد یزدگرد اول «۴» و نام مهرنرسه ملقب به هزاربندگ در دوره یزدگرد اول وهرام پنجم «۵» و نام سورن پهلو در عهد بهرام پنجم «۶» بر ما معلوم است.

اطلاعات قلیلی راجع بصلاحیت و اقتدار وزرگ فرمذار در دست است.

حاجت بگفتن نیست، که وظیفه او اداره کردن کشور در تحت نظارت پادشاه بود، ولی اکثر نیز امور را بنابر رای خود انجام میداده است و از این گذشته هنگامیکه پادشاه در سفر یا در جنگ بود، وزیر اعظم نایب السلطنه هم محسوب میشده

---

(۱)- الیزه، لانگلوا، ج ۲، ص ۱۹۰ و ۱۹۲.

(۲)- ر ک به ضمیمه دوم و نیز مقایسه شود با هرتسفلد، پایکولی، لغات، شماره ۱۰۰ در اندرزبذ- اندرزبذ تیسفون.

(۳)- طبری، ص ۸۱۶، نلدکه، ص ۹، کریستنسن AO، ج ۱۰، ص ۴۳ و بعد.

ابرسام در عین حال ارگبذ نیز بوده است، بنابراین بخانواده ساسانیان تعلق داشته. آقای گیرشمن ضمن نامه خود بتاریخ ۳ ژوییه ۱۹۴۰ با کمال لطف رونوشت کتیبه‌ای را، که در فیروزآباد یافته‌اند و از ابرسام ورزگ فرمذار است، برای من فرستاده‌اند. موضوع کتیبه ساختمان پلی است.

(۴)- لابور، ص ۹۷.

(۵)- طبری، ص ۸۴۹ و ۸۶۸ و بعد، نلدکه، ص ۷۵ ببعد و ۱۰۸ ببعد.

(۶)- لازار فارپی، لانگلوا، ج ۲، ص ۲۷۰.



است «۱». مذاکرات سیاسی تکلیف او بود، حتی میتوانست عند اللزوم فرماندهی هم داشته باشد «۲». خلاصه کلام آنکه چون مشاور خاص شاهنشاه بود، همه شئون کشور را در دست داشت و در هر باب میتوانست مداخله کند «۳». قاعده بهترین وزرگ فرمذاز بایستی شخص باشد دارای خرد کامل و رفتار بی‌نقص، که در هر باب سرآمد اقران «۴» و جامع خصال حمیده و صاحب احتیاط و تدبیر وافر و دارای عقل نظری و عملی کافی «۵» باشد، تا چون سر و کارش با پادشاهی عیاش و نکوهیده خصال افتد، بتواند وی را براه راست هدایت کند «۶».

علاوه بر آنچه ذکر شد، منصب وزارت اعظم، که خلفا برقرار کردند و در میان همه دول اسلامی متداول گردید، تقلید مستقیم از منصب وزرگ فرمذار ساسانیان بوده است «۷»، از

این سبب تحقیقاتی، که دانشمندان عرب در اصول سیاست کرده‌اند و آنچه در باب مقام و منصب وزیر بزرگ اسلامی گفته‌اند، عموما در حق وزرگ فرمذار عهد ساسانی معتبر و صحیح است.

ماوردی گوید: وزیر اعظم از حیث قدرت با شخص خلیفه برابر بود و برای اینکه اطاعت خود را نسبت بخلیفه ظاهر کند از اقدامات خود او را مستحضر و آگاه میکرد.

خلیفه هم بسهم خود همه کارهای وزیر خود را بازرسی می‌نمود و اقتدار وزیر اعظم فقط از سه جهت محدود بود. نخست آنکه: وزیر اعظم حق تعیین جانشین خود را نداشت. دوم اینکه: نمی‌توانست باستصواب مردمان از کار کناره کند، زیرا که عزل

---

(۱)- طبری، ص ۸۶۶ و بعد، نلدکه، ص ۲۰۶.

(۲)- طبری، ۸۶۸ و نلدکه، ص ۱۰۸.

(۳)- در طول قرن ششم از قدرت ورزگ فرمذار کاسته شده، ر ک ضمیمه دوم.

(۴)- طبری، ص ۸۴۹. نلدکه، ص ۷۶.

(۵)- نمونه آن بزرگمهر میباشد. ر ک کریستنسن، AO، ج ۸، ص ۸۱ و بعد.

(۶)- طبری، ص ۸۴۹، نلدکه، ص ۷۶.

(۷)- انگر در مجله شرقی آلمان، ج ۱۳، ص ۲۴۰.



و نصب او با سلطان بود و ربطی بمردم نداشت. سوم آنکه، بدون اجازه مخصوص پادشاه نمی‌توانست کسی را، که پادشاه بامری گماشته، عزل و بجای او کسی را نصب نماید «۱». از

این سه نکته، نکته دوم مسلما متعلق بعهد خلفا است، زیرا که اصول خلافت مبتنی بر حکومت عامه و دموکراسی بوده است. پس روابط خلفا با وزیر اعظم عینا همان ارتباط شاهنشاه ساسانی با وزرگ فرمذار است، مگر در خصوص نکته دوم، که مورد ندارد، چنانکه مذکور شد. در کتاب عربی موسوم به «دستور الوزراء» چنین نوشته شده است: «پادشاهان ایران بیش از هر سلطانی وزراء خویش را محترم میشمردند و میگفتند وزیر مرتب کننده امور ما وزیور ملک ما و زبان ماست. وزیر سلاحی است که حاضر و آماده داریم تا خصم ما را در ممالک بعیده هلاک کند» «۲».

## دین

مغان در اصل قبیله از قوم ماد بودند، که مقام روحانیت منحصرا بآنان تعلق داشته است. آنگاه که شریعت زردشت بر نواحی غرب و جنوب ایران یعنی ماد و پارس مستولی شد، مغان پیشوایان دیانت جدید شدند. در کتاب اوستا نام طبقه روحانی را بهمان عنوان قدیمی، که داشته‌اند، یعنی آثرون «۳» می‌بینیم، اما در عهد اشکانیان و ساسانیان معمولا این طایفه را مغان می‌خوانده‌اند. در این زمان هم افراد این طایفه خود را از یک ریشه میدانستند و مردم هم به ایشان چون طبقه خاصی نگریسته و از یک قبیله میشناختند، که تکلیفشان عبادت خدایان و اجرای اعمال دینی بود» «۴»

---

(۱)- انگر، مجله شرقی آلمان ج ۱۳، ص ۲۴۲.

(۲)- ایضا ۱۴۰.

(۳)- athravan

(۴)- ر ک کریستنسن، ایرانیان ص ۲۷۹ و ما بعد. آمیانوس مارسلینوس، کتاب ۲۳، بند ۶ فقره ۳۴.

در زمان ساسانیان روحانیان و نجبای ملوك الطوایف قرین و همدوش یکدیگر بودند. و معمولا در ادوار ضعف و انحطاط دولت برای مخالفت با پادشاه همدست میشدند ولی جز در این ادوار، این دو طایفه از هم جدا مانده، هر یک از طریقی سیر تکاملی خود را ادامه میداد. آنچه اطلاع دارم اینست که از دودمان نجبای بزرگ ساسانی هیچ فردی بمقام موبذان موبذ نرسیده است «۱». همیشه روسای روحانیون، از میان طبقه مغان انتخاب میشده‌اند و این طبقه هم بمرور زمان خیلی زیادتر شده بود «۲» و باستناد تاریخ افسانه‌آمیزی، که داشتند، برای خود شجره نسب پر افتخاری ترتیب میدادند، که از حیث قدمت و شرافت با خاندانهای بزرگ پهلو میزد. ساسانیان نسب خود را بسلاطین هخامنشی و کوی وشتاسپ «۳» (کی‌گشتاسب)، که حامی زردشت بود، میرساندند و اغلب دودمانهای بزرگ هم بواسطه اشکانیان نسب خود را بوشتاسپ می‌پیوستند. اما موبدان مدعی بودند، که نسب آنان بشاهنشاه داستانی ایران منوش چیثر «۴» (منوچهر) از سلسله پادشاهان افسانه‌ای پرذات «۵» (پیشدادیان) میرسد، که خیلی مقدم بر عهد وشتاسپ بوده است «۶».

هیئت روحانیون با دخالتی، که در امور عرفی میکردند، آن امور را جنبه مقدس ورنگ دیانتی می‌بخشیدند. این طایفه در کلیه مواردی، که در زندگانی افراد پیش می‌آمد

---

(۱)- مذکور است، که زروانداذ Zurvan dadh پسر مهرنرسه (از خاندان سپندیاذ) بمقام «هیربذان هیربذ» رسید.

(۲)- نظیر سلسله بزرگ سادات نزد شیعیان.

(۳)- Kavi Vishtaspa

(۴)- Manush -tchithra

paradhata-(۵)

(۶)- فصل ۳۳ ترجمه وست، ص ۲۳۷ بندهشن ایرانی (چاپ انکلساریا). بنابر شجرة النسبی، که در طبری مذکور است (ص ۷۸- ۸۷۷، نلدکه، ص ۲۸- ۱۲۷) خاندان کارن نیز همین منوچهر را نیای بزرگ خود میشمرد.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۷۶

حق مداخله داشتند و میتوان گفت، که هر فردی من المهد الی اللحد در تحت نظارت و سرپرستی روحانیون بود. «عموم مردمان مغان را مقدس شمرده احترام میکردند.

امور عامه خلق بر طبق نصایح و موافق پیش‌بینی مغان ترتیب و تمشیت میگرفت و مخصوصا در دعاوی اشخاص دقت میکردند و با نهایت مواظبت جریان وقایع را مد نظر گرفته، فتوی میدادند و ظاهرا هیچ چیزی را مردمان درست و قانونی نمیدانستند، مگر آنکه بتصدیق مغی رسیده باشد» «۱»

اسباب قدرت روحانیون فقط این نبود، که از جانب دولت حق قضاوت داشتند و ثبت ولادت و عروسی و تطهیر و قربانی و غیره با آن بود، بلکه علت عمده اقتدار آنان داشتن املاک و ضیاع و عقار و ثروت هنگفت بود، که از راه جرائم دینی و عشریه و صدقات عاید آنان میشد. در عمل این طایفه استقلال تام داشتند و میتوان گفت که دولتی در دولت تشکیل داده بودند. حتی در زمان شاپور دوم کشور ماد و خصوصا ایالت آتروپاتن (آذربایجان) را کشور مغان میشمردند. در آن نواحی املاک حاصل‌خیز و ییلاقات و ابنیه عالی داشتند، که دیوار و حصاری حافظ آن نبود «۲» و مغان بنابر قواعد و رسوم خاص خود میزیستند «۳». رؤسای بزرگ این طایفه بیشک دارای املاک بسیار بوده‌اند.

روحانیون زردشتی سلسله مراتبی داشتند، که بسیار منظم بود، اما اطلاع مفصلی از آن نداریم. مغان (که آن را مگوان «۴» یا مگوگان «۵» نوشته‌اند) طبقه بزرگ روحانیون فرودست را تشکیل میداده‌اند. ظاهرا رئیس معابد بزرگ را

---

(۱)- آگاثیاس کتاب دوم، بند ۲۶.

(۲)- حافظ بزرگان دین مقام معنوی و روحانی آنان بود.

(۳)- آمیانوس، کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۳۵.

(۴)-maguan

(۵)-maguganan



بلقب مغان مغ میخوانده‌اند (و مگوان مگو «۱») یا مگومگوان «۲» نوشته‌اند) «۳». از این طبقه بالاتر طبقه موبذان «مگوپت‌ها» «۴» بود «۵». سرزمین ایران از حیث دین بمناطق مختلف تقسیم میشد. هر ناحیه را موبدی بود.

چندین سنگ قیمتی بدست آمده است، که صورت و نام موبدان بر آن‌ها منقوش است، از جمله یکی پابگ «۶» (موبد خسرو شاذ هرمزد)، دیگر ویذشاهپور «۷» (موبد اردشیرخوره)، دیگر فرخ شاهپور (موبد ایران‌خوره شاهپور)، دیگر بافرگ (موبدمیشان) «۸».

رئیس همه موبدان، که منزلت پاپ زردشتیان داشت، و بذان موبذ بود. اولین دفعه که ما نام چنین صاحب مقامی را می‌شنویم، آنجایی است، که اردشیر شخصی را، که ظاهرا ماهداذ «۹» نام داشته، بمقام موبذان موبذی نصب کرده است. شاید این مقام پیش از اردشیر هم بوده

است، لکن اهمیت آن از وقتی بالا گرفت، که دین مزدیسنی در کشور ایران صورت رسمی یافت.

پس از این شخص نام چند تن از موبذان موبذهای بزرگ را در دست داریم،

---

(۱)-maguan

(۲)-mnguan

(۳)- مهرهای «بافرگ» Bafarragh و کواذ، که اولی مغان مغ آتش آذرگشنسپ بود (راجع به آتش فصل سوم را به‌بینید)، هرتسفلد، پایکولی، ص ۸۲.

(۴)-magupat

(۵)- مورخان یونانی و رومی، مغان و موبدان را یکسان «ماگوس» Magus خوانده‌اند. بعکس نزد مورخان ایرانی و عرب کلمه موبذ را مسامحه در مورد کلیه مقامات دیانتی روحانیون پارسی استعمال کرده‌اند.

(۶)-pabhagh

(۷)-Vedh -Shahpuhr

(۸)- هرتسفلد، پایکولی، ص ۸۱- ۷۹.

(۹)- طبری، ص ۸۱۶، نلدکه، ص ۹ (بهر 'Pahr (؛ ر ک کریستنسن، AO، ج ۱۰، ص ۵۰- ۴۹.

یکی بهگک و دیگر جانشین او آذربذی مهرسپندان، که در عهد شاپور دوم میزیسته است. بعد از او مهروراز و مهراگاویذ «۱» و مهر شاهپور، که در عهد وهرام پنجم بوده، و دیگر آزاذشاذ، که در زمان خسرو اول این مقام را داشته است «۲».

ریاست عالیه همه امور روحانی با موبذان موبذ بود، که در جمیع مسائل نظری دین و اصول و فروع عملی آن فتوی میداد و سیاست روحانی را در دست داشت.

بی‌شبهه موبذان موبذ حق عزل و نصب مأمورین روحانی را دارا بوده، ولی بنابر ظواهر امور شخص او را پادشاه باین مقام نصب میکرده است. از اختیارات او یکی آن است، که اگر در بعضی نواحی نسبت بدین رسمی کشور نغمه مخالفتی برمیخاست و بنا برسم زمان محکمه خاصی برای تحقیق و تفتیش امر دایر میشد، شخص او نیز در آن محاکمه دخالت تام می‌یافت «۳». شاه در جمیع مواردی، که با مذهب تماس داشت «۴»، رای موبذان موبذ را میخواست. این شخص، از آنجا که هادی معنوی و مشاور روحانی سلطان بود، در تمام شئون کشور نفوذ فوق- العاده داشت «۵».

تشریفات مذهبی، که مستلزم اطلاع و تجربه مخصوص بود، در معابد بوسیله

---

(۱)- بندهشن، وست، فصل ۳۳، چاپ انکلساریا، ص ۲۳۶.

(۲)- برون، منتخب اعمال شهدای ایران، ص ۲۱۳.

(۳)- ر ك فصل ششم.

(۴)- مثلا ر ك طبری، ص ۹۶۵، نلدکه، ص ۲۵۰.

(۵)- راجع بمقام وست موبدان بطور کلی رجوع شود به شاهنامه فردوسی. مقایسه شود. با نهایه، ص ۲۴۰ و ۲۲۷، که طبق آن موبذان موبذ وصیت‌نامه شاه متوفی را باز نموده، در مقابل پسر و جانشین او میخواند. راجع بمقامی که موبذان موبذ در موقع انتخاب پادشاه در بعضی از

ادوار داشته ر ک فصل ششم. موبذان موبذ اعتراف شنو پادشاه محسوب میشود، طبری، ص ۷۶۲، نلدکه، ص ۹۷.



هیربذان اجراء می‌شد. هیربذ همان است، که در اوستا ائیشرپیتی «۱» خوانده شده است خوارزمی «۲» معنی لفظ هیربذ را «خادم آتش» گفته است. طبری حکایت میکند، که خسرو دوم آتشکده‌هایی بنا کرد و دوازده هزار هیربذ برای «زمزمه» ادعیه و سرودن اغانی در آن آتشکده‌ها برگماشت «۳». شرافت مقام هیربذان را همین بس، که هنگام تسلط عرب بر ایالت پارس، در قرن هفتم، یکنفر هیربذ در آن‌جا فرمانفرما بود و ریاست مذهبی را نیز در عهده داشت «۴».

در بعضی ادوار عهد ساسانی رئیس کل هیربذان، هیربذان، بعد از موبذ بزرگ، در رتبه اول قرار داشته است «۵». یکی از هیربذان معروف تنسر است، که در تأسیس و تشکیل دین رسمی زردشتی با اردشیر بابکان همدست بود «۶». دیگر زروان داذ پسر مهرنرسه است، که «پدر او را نامزد امور مذهبی و قضایی کرده بود» «۷».

ازین عبارت طبری استنباط میشود، که انجام بعضی امور قضایی هم از وظایف هیربذان بوده است. مسعودی صراحهٔ گوید «۸»، که هیربذان بسمت قاضی فتاوی صادر میکرده‌اند.

---

(۱)-aethrapaiti

(۲)- مفاتیح العلوم، چاپ فان‌فلوتن، ص ۱۱۶؛ اونوالا، مجله کاما ۱۹۲۸، ص ۴ و ۱۳.

(۳)- طبری، ص ۴۲- ۱۰۴۱، نلدکه، ص ۳۵۳. محققا در این عدد اغراق‌گویی شده.

یعقوبی (چاپ هوتسما، ج ۱، ص ۲۰۲) کلمه هیربذ را «حافظ آتش» معنی می کند. در نهایهٔ (ص ۲۲۸) آمده است، که هیربذان میربذ بشاه اطلاع داد، که آتش مقدس خاموش شد (پایین‌تر را به‌بینید).

(۴)- در فصل سوم، جزئیات راجع بآتشکده و عبادت ذکر شده است.

(۵)- نگاه کنید بضمیمه دوم.

(۶)- دینکرد، چاپ پشوتن سنجانا، ج ۹، ص ۴۵۰ و ۴۵۶، ترجمه، ص ۵۶۹ و ۵۷۸.

کریستنسن،AO ، ج ۱۰، ص ۴۷- ۴۵ و نیز مقایسه شود با فصل سوم کتاب حاضر.

(۷)- طبری، ص ۸۶۹، نلدکه، ص ۱۱۰.

(۸)- مروج، ج ۲، ص ۱۵۶.



دیگر از مأمورین عالی رتبت روحانی، که نمیتوانیم حدود وظایف آنان را تعیین کنیم، وردبذ «۱» (استاد عمل) «۲». دیگر دستور «۳» است، که ظاهرا متخصص در مسائل مذهبی و مباحث معقول و مشاوره قضایی بوده است، که مسائل معضل و مشکوک را باو رجوع میکرده‌اند «۴».

مغان اندرزبذ (مگوگان اندرزبذ) «آموزگار مغان» یکی از عناوین موبذان موبذ بوده است «۵».

روحانیون در روابط خود با جامعه وظایف متعدد و مختلف داشته‌اند از قبیل:

اجراء احکام طهارت و اصغاء اعترافات گناهکاران و عفو و بخشایش آنان و تعیین میزان کفارات و جرائم و انجام دادن تشریفات عادی هنگام ولادت و بستن کستیگ (کمربند

مقدس) و عروسی و تشییع جنازه «۶» و اعیاد مذهبی. اگر در نظر بگیریم، که دیانت زردشتی در کوچکترین حوادث و وقایع دخالت داشته و هر فردی در مدت شبانه‌روز بر اثر اندکی غفلت دستخوش گناه و گرفتار پلیدی و نجاست می‌شده است، آنوقت آشکار میگردد، که روحانیون طبقه بیکاری نبوده‌اند و

---

(۱)- Vardabadh

(۲)- بنونیست، مجله مطالعات ارمنی، ج ۹، ص ۱۰. در کعبه زردشت نیز نام یک وردبذ مذکور است.

(۳)- Dastvar

(۴)- اردشیر اول برای تدوین اوستا تمام دستورات و موبدان مملکت را جمع نمود. گاهی کلمه دستور بطور اعم برای تمام افراد روحانیون زردشتی بکار رفته است.

(۵)- «سورسخون»، تاوادیا، مجله کاما، ۲۸، ص ۶۶ و نیز نگاه کنید به الیزه، هوبشمان، دستور زبان ارمنی، ج ۱، ص ۹۹ و هوفمان، ص ۵۱- ۵۰. ویه پناه، مگوگان اندرزبذ ر ک مقدمه، ص ۷۵. مقام مس‌ی مغان، که در هنگام حمله عرب در دماوند بوده و همچنان تا یکقرن و نیم بعد از هجرت باقی ماند، مقامیست که در اواخر عهد ساسانیان وضع شده است (مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۲۸).

(۶)- راجع بنهادن اموات در دخمه هارک به ص ۵۲ کتاب حاضر.



هر یک ازین طبقه که ارثا ثروتی نداشت، بسهولت میتوانست از راه مشاغل مختلفه خود توانگر شود. «۱»

روزی چهار بار بایستی آفتاب را ستایش و ماه و آب را نیایش نمود. هنگام خواب و برخاستن و شستشو و بستن کمربند و خوردن غذا و قضای حاجت و زدن عطسه و چیدن ناخن و گیسو و افروختن چراغ و امثال آن بایستی هر کسی دعایی مخصوص تلاوت کند. آتش اجاق هرگز نبایستی خاموش شود و نور آفتاب نبایستی بر آتش بتابد و آب با آتش نبایستی ملاقات نماید و ظروف فلزی نبایستی زنگ بزند، زیرا که فلزات مقدس بودند. اشخاصی که بجسد میت و بدن زن حایض یا زنی که تازه وضع حمل کرده مخصوصا اگر طفل مرده از او بوجود آمده باشد- دست میزدند، بایستی در حق آنها تشریفاتی اجراء کنند، که بسی خستگی‌آور و پرزحمت بود.

اردای ویراز «۲»، که از اولیاء دین زردشتی است، هنگام مشاهده جهنم در- میان معذبین، مثل قاتل و لواط و کافر و جانی، افرادی را هم دید، که بسبب استحمام در آب گرم و آلودن آتش و آب باشیاء پلید و سخن گفتن در حین تناول طعام و گریستن بر اموات و راه رفتن بدون کفش، در ردیف سایر گناهکاران، معذب بودند.

در باب مقامات روحانیون تفصیلی در کتاب هیربدستان (قانون‌نامه روحانیون) و کتاب نیرنگستان (رساله عملی در باب اجراء مراسم دینی) مذکور است. این دو کتاب دو قسمت از هوسپارم نسک است، که از فصول گمشده اوستای ساسانی

---

(۱)- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۰، فقره ۴۴.

(۲)-Arday Viraz



میباشد «۱». از جمله چیزهایی، که در هیربذستان شرح داده‌اند، وظایف آن روحانی است، که برای اجراء تکالیف دینی بدهات و قصبات اعزام میشود و بیان کارهایی است، که آن

روحانی در مدت غیبت خود برای تأمین کشت و زرع خویش باید بکند و همچنین ترتیب استخدام زنی یا کودکی است، که معاونت در اجراء مراسم دینی نماید. در قسمت دیگر از هوسپارم نسک مسئله مزدی، که باید برای تعلیم یک نفر زئوتر «۲» (رئیس مراسم آتشکده) «۳» و سایر اعمال روحانی «۴» داد، بحث شده است.

زارعین هر دهی مکلف بوده‌اند، که لوازم روحانی مأمور آنجا را تهیه و آماده کنند «۵».

روحانیون نه فقط مأمور اجراء تشریفات مذهبی بودند، بلکه هدایت معنوی قوم و تهذیب نفوس نیز بعهده آنان بود. تعلیمات بطور کلی اعم از ابتدائی یا عالی بدست روحانیون اداره میشد، زیرا که فقط این طایفه همه رشته‌های علوم زمان را در دست داشتند. علاوه بر کتب مقدسه و تفاسیر آن، ظاهرا کتب بسیار در الهیات و قضائیات منتشر بوده است. الیزه نام یکنفر موبد «رئیس مغان» را ذکر کرده است «۶»، که بسبب احاطه بر علوم معقول بلقب افتخاری همگ‌دین (یعنی «کسی که

---

(۱)- خلاصه آن در دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۸ آورده شده و یک قسمتی از آندو هنوز موجود است. نیرنگستان، چاپ عکسی داراب دستور فلوتن سنجانا، بمبئی ۱۸۹۴؛ ترجمه انگلیسی بلسارا. ائیرپستستان و نیرنگستان Aerpastan and Nirangastan، بمبئی ۱۹۱۵. نیرنگستان بتصحیح و تحشیه آناتول واک Anatol Waag) تحقیقات ایرانی، ج ۲). لیپزیگ ۱۹۴۱.

(۲)- Zaotar

(۳)- برای آگاهی از جزئیات راجع بعبادت پایین تر فصل سوم را به‌بینید.

(۴)- دینکرد. کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۲۰.

(۵)- دینکرد، کتاب ۹، فصل ۴۱، فقره ۱۶. بنابر مندرجات ورشتمان سرنسکVarrhtmansarask ، که کتاب دیگریست از اوستای ساسانی.

(۶)- لانگلوا، ج ۲، ص ۲۳۰.



تمام احکام دین را میداند») ملقب شده بود. موبد مذکور پنج قانون‌نامه ذیل را، که حاوی کلیه آئین مغان است، خوانده بود از اینقرار: انپرتک‌اش «۱» و «۲» یزپیت «۳» و پهلویگ «۴» ( «[قانون‌نامه] پهلوی») و پارسیگ‌دین ( «دین پارسی») و علاوه بر اینها رسوم (مخصوص موبذان را هم میدانست.

در فصل ششم این کتاب از مشاغل قضایی روحانیون بحث خواهیم کرد.

## مالیه

شخصی، که او را واستریوشان سالار میخواندند «رئیس مالیات ارضی» بود «۵». لفظ واستریوشان سالار یا واستریوش‌بذ بمعنی رئیس فلاحان است. مالیات ارضی بیشتر تحمیل فلاحان میشد، و چون میزان خراج را از روی حاصلخیزی زمین و خوبی و بدی محصول هر بلوکی تشخیص میدادند، مسلما واستریوشان سالار مأمور بوده است، که در باب محصول و زمین و آبیاری و سایر امور فلاحتی مراقبت کند. ظاهرا واستریوشان سالار ریاست اداره مالیه را داشته است و تصور میرود، که علاوه بر خراج املاک، وصول باج شخصی هم بعهده او بوده، زیرا که لقب هتخشبذ ( «رئیس صنعتگران») یعنی رئیس همه مردمانی، که کار دستی انجام

---

(۱)-Anpartk'ash

(۲)- در زیر اینصورت ارمنی ظاهرا کلمه پهلوی امبرد کیش ambard -kesh مخفی است که معنی آن تقریبا «مجموعه کامل عقاید دیانتی» است.

(۳)-Bozpayit

(۴)- پهلوی بزپتت bazpatit بمعنی اعتراف گناهان. اعتراف گناهان، که در عهد ساسانیان معمول شد، بدعتی بود، که ظاهرا بتقلید ادیان خارجی (عیسوی؟، مأنوی؟) شیوع یافت، در این باب ر ک پتازونی R .Pettzzoni در یادگارنامه مودی، ص ۴۳۷ و ما بعد.

(۵)- طبری، ص ۸۶۹، نلدکه، ص ۱۱۰. مقایسه شود با هرتسفلد، پایکولی، لغت‌نامه، شماره ۲۷۴.



میدهند، مثل غلامان و دهقانان و تاجران و غیره، نیز داشته است. باری شخص واستریوشان سالار هم وزیر مالیه و هم وزیر فلاحت و صناعت و تجارت بوده است.

از رجالی، که بمقام واستریوشان سالار رسیده‌اند، یکی قبل از جلوس وهرام پنجم بوده موسوم به گشنسپ‌آذار «۱»، دیگر ماه گشنسپ پسر مهرنرسه «۲»، دیگر یزدین، که نصرانی بوده و در عهد خسرو دوم میزیسته است «۳».

از جمله مأمورین عالی رتبه مالیه آمارکاران مختلف، یعنی مأمورین وصول و رؤسای محاسبات را باید ذکر کرد شخصی که دارای مقام ایران آماکار بوده، طی دوره معینی از این عهد قائم‌مقام و نایب وزرگ فرمذار میشده است «۴»، اما وظایف او را در برابر واستریوشان سالار درست نمیدانیم چه بوده است. یکی دیگر از عمال بزرگ مالیه در آماکار (رئیس محاسبات دربار یا اقامتگاه شاهنشاهی) است «۵». دیگر واسپوهرگان آماکار (مأمور وصول عایدات ایالت واسپوهرگان) «۶»، دیگر شهریو آماکار «۷» (که املاء تاریخی آن، شتریو

آماکار است یعنی رئیس محاسبات شهربان- ساتراپ- والی) «۸»، که ظاهرا یکنفر مأمور ایالتی بوده است.

دیگر آذرباذگان آمارکار (مأمور وصول در ایالت آذربایجان) «۹».

---

(۱)- دینوری، ص ۵۷.

(۲)- طبری، ص ۸۶۹، نلدکه، ص ۱۱۰.

(۳)- طبری، ص ۱۰۶۰، نلدکه، ص ۳۸۳.

(۴)- ر ک اواخر ضمیمه دوم این کتاب.

(۵)- هرتسفلد، پایکولی، ص ۸۱- ۸۰.

(۶)- تالاتر ص ۱۲۸، یادداشت ۷ را به‌بینند.

(۷)- shahrpav amarkar

(۸)- پایکولی، لغت شماره ۴۳۸.

(۹)- پاخوموف pachomov و نیبرگ در مجله انجمن علمی آذربایجان، ص ۲۶ تا ۳۴.



خزانه‌دار سلطنتی گویا لقب گنجور «۱» داشته است. بعقیده آقای هرتسفلد نگهبان مسکوکات دارای لقب گهبذ «۲» بوده است.

مهمترین درآمد دولتی خراج ارضی و باج شخصی بود «۳». باج شخصی بدین طریق وصول میشد، که مبلغ وصولی را دفعهٔ در اول سال تعیین میکردند و مأمورین این مبلغ را ببهترین

اسلوب، که ممکن بود، در میان مودیان توزیع مینمودند. توزیع خراج ارضی در میان رعایا باین ترتیب بود، که پس از تقویم محصول هر بلوکی، به نسبت حاصلخیزی زمین از یک ششم الی یک سوم حاصل را دولت میگرفت «۴»،

معذلک مأمورین وصول در هنگام توزیع خراج و وصول آن اجحافات بسیار میکردند و چون مطابق این روش سال بسال درآمد دولت تغییر میپذیرفت، ممکن نبود پیشاپیش وضع مالیه را معلوم و مصارف را تخمین نمود. علاوه بر این بازرسی آن هم اشکال فراوان داشت و اکثر نتیجه این میشد، که چون جنگی فرا میرسید، پول در خزانه نبود، آنوقت وضع خراجهای فوق العاده ضرور میشد و این قبیل خراجهای فوق العاده تقریبا بطریق انحصار بر ایالات ثروتمند غربی، خاصه ایالت بابل، تحمیل میگردید.

---

(۱)- کعبه زردشت، سطر ۳۳، هوبشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۲۶. بزبان پارسی باستان آنرا گنزبر ganzabara میخواندند ر ک به ایلرس، نامهای کارداران، I، ص ۱۲۳.

(۲)- پایکولی؛ لغت‌نامه؛ شماره ۲۴۷.

(۳)- لغت پهلوی مالیات ارضی خراگ Kharagh بوده (کلمه عربی خراج از آنجا آمده). ظاهرا این کلمه در زمان هخامنشیان از زبان آرامی گرفته شده. ر ک کنید به مقاله هنینگ تحت عنوان: «خراج عربی Arabisch harag Orientalia، ۴؛ رم ۱۹۳۵، ص ۹۳- ۲۹۱.

(۴)- یا طبق دینوری (ص ۷۲) از یکعشر تا نصت محصول، دوری یا نزدیکی بشهر را هم بحساب میآوردند.



در کتب اشارات بسیار هست، که پادشاهان هنگام جلوس، رعایا را از بقایای مالیاتی دوره سلف خود معاف میکردند و این خراج بخشی برای شاه جدید وسیله جلب قلوب عامه بود.

وهرام پنجم چون بر تخت نشست فرمان داد، که از مالیاتهای معوقه، که میزان آن بهفتاد ملیون درهم بالغ میشد، صرف‌نظر کنند و مالیات ارضی سال جلوس او را هم یک ثلث تخفیف دهند «۱». فیروز در ایام قحط و غلا ملت را عموما از ادای خراج ارضی و باج شخصی و مالیاتهای مخصوص خیریه و بیگار و سایر تحمیلات و عوارض معاف کرد «۲».

علاوه بر مالیات رسم بود، که هدایایی هم بنام آیین میگرفتند. از این جمله است، تحفه‌هایی، که در عید نوروز و مهرگان جبرا اخذ میشد «۳» تصور می‌کنم در اقلام عایدات دولت قلمی، که مخصوص درآمد املاک خالصه سلطنتی و حقوق خاصه شاهی بوده، از همه بیشتر اهمیت داشته است. یکی از جمله حقوق شاهی معادن طلای فارانژیون «۴» در ایالت پرس‌ارمنی «۵» بوده است «۶». غنایم جنگی نیز از جمله عواید غیر منظم بود. خسرو دوم در ضمن تفاخری، که بمناسبت غنایم جنگ کرده، گوید، زر و سیم و همه قسم گوهر و مفرغ و پولاد و ابریشم و اطلس و پارچه‌های زربفت و چارپا و سلاح و زن و کودک و مرد اسیر» بدست آمد «۷».

---

(۱)- طبری، ص ۸۶۶، نلدکه، ص ۱۰۵.

(۲)- طبری، ص ۸۷۴، نلدکه، ص ۱۲۲.

(۳)- ر ک فان‌فلوتن، تحقیق در باب تسلط عرب (گزارش آکادمی پادشاهی علوم هند، آمستردام ۱۸۹۲) ص ۹. رسم هدایا و پیشکش تا زمانهای اخیر هم متداول بوده، ر ک گرزن، ایران و گریفیلد.Greehfield .J تشکیلات دولت ایران. Staates Die Vcrfassung des persischen ، برلن ۱۹۰۴. ص ۳۴۶. راجع بجشن‌های نوروز و مهرگان ر ک فصل سوم کتاب حاضر.

(۴)-pharangion

pesasmeine-(۵)

(۶)- پروکوپیوس، جنگ ایران، کتاب اول، بند ۱۵.

(۷)- ر ک فصل نهم.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۸۷

از شرایط صلح خسرو اول و یوستی نیانوس قیصر روم، در سال ۵۶۱، چنین استنباط می‌شود، که در آن وقت عوارض گمرکی نیز معمول بوده است، ماده سوم عهدنامه مزبور چنین مقرر می‌داشت، که تجار ایرانی و رومی، همچنانکه از اعصار قدیم تا آن تاریخ بسوداگری مشغول بوده‌اند، از آن پس هم می‌توانند بتجارت هر قسم متاع بپردازند. اما کالای آنان باید از دوائر معمولی گمرک بگذرد. در ماده چهارم آن عهدنامه مقرر شد، که نمایندگان و رسولان رسمی هر یک از متعاهدین در سرزمین طرف دیگر حق استفاده از اسبان چاپار دارند و می‌توانند بلامانع و بی‌پرداخت عوارض گمرک تمام اجناسی را، که همراه دارند وارد خاک دیگری بنمایند «۱».

مصارف دولت بیشتر عبارت بود از هزینه جنگ و مخارج دربار و حقوق مستخدمین و سایر مصارفی، که برای گردانیدن چرخ دولت و انجام امور عام المنفعه و آبادانی کشور و بنا و تعمیرات و ترعه و غیره ضرورت پیدا می‌کرد، اما در خصوص امور عام المنفعه غالبا (و شاید هم همیشه) مالیات‌های فوق العاده نیز از مردم ایالتی، که آن امور بنفع آنان تمام می‌شد، میگرفتند. دولت علاوه بر بخشیدن مالیات، گاهی هم مستقیما وجه نقد میان فقرا تقسیم می‌کرد، مثلا وهرام پنجم و پیروز «۲» چنین عطایی کرده‌اند. وهرام پنجم زر و سیم بسیار بخشید و عطایای او نه فقط به بینوایان رسید، بلکه نجبا و اشراف نیز معادل بیست ملیون درهم دریافت کرده‌اند وجه امور خیریه، که از خزانه پرداخته میشد، ظاهرا بسیار نبوده است: پادشاهان ایران عادت داشته‌اند، که تا می‌توانند، گنج خود را از زر و سیم و اشیاء گرانبها توانگر سازند.

(۱)- ر ک لوی گری Louis H .Gray در یادگارنامه مودی، ص ۱۴۹. مقایسه شود با استقلال گمرکی ایران تألیف رضا صفی‌نیا، تهران ۱۳۰۷ شمسی، ص ۹۹ تا ۱۰۲.

(۲)- طبری، ص ۸۶۶ و ۸۷۳، نلدکه، ص ۱۰۵ و ۱۱۰.



بنابر روایت مؤلفان ارمنی، در موقع جلوس پادشاه، همه مسکوکات خزانه را گداخته و باتمثال شاه نو ضرب می‌کردند. اسنادی نیز که در گنج‌ها ضبط بود، پس از تغییرات ضروری، که در آن بعمل می‌آمد، بنام شاهنشاه جدید رونویس میشد «۱».

صناعت و تجارت و شوارع

هیوئن تسیانگ سیاح مشهور چینی، که در آغاز قرن هفتم میلادی اوضاع ممالک مغرب آسیا را شرح داده است، محصولات صنعتی ایران را بطور خلاصه چنین بیان می‌کند.

«محصولات عمده این کشور طلا و نقره و مس و بلور کوهی و مروارید نادر الوجود و مواد گرانبهای دیگر است. صنعتگران این ملک پارچه‌های ابریشمی و پشمی و قالی و چیزهای دیگر می‌بافند» «۲»، مسلما صنعت پارچه‌بافی یکی از صنایع مهمه ایران بوده است.

برای وارد کردن سایر رشته‌های صنعتی در کشور و برای کشت و زرع در صحاری لم یزرع، از قدیم الایام عادت بر این جاری بود، که اسیران جنگ را بچند گروه تقسیم کرده در قسمت‌های مختلف کشور ساکن می‌نمودند، بدین طریق داریوش اول بسیاری از مردم ارتری را بخوزستان کوچانید «۳» و ارد اسیران رومی را در حوالی مرو جای‌گزین ساخت شاهپور اول نیز اسرای رومی را در گندیشاپور سکونت داد و در آنجا از مهارت رومیان در کار مهندسی استفاده کرده و بند معروف

(۱)- پاتکانیان، مجله آسیائی، ۱۸۶۶، شماره ۱، ص ۱۱۳.

(۲)- بیل، اسناد بودایی راجع بعالم غربی، ج ۲، ص ۲۷۸.

(۳)- ر ك هرودت، کتاب ششم، بند ۱۱۹ و فلاویوس فیلوستراتوس، کتاب اول، بند ۲۴.



«قیصر» را برآورد «۱». شاپور دوم اسیرانی را که در شهر امد «۲» دستگیر کرده بود، بین شوش و شوشتر و سایر بلاد اهواز جای داد و این مردم انواع جدید ابریشم باقی را در آنجا رواج دادند «۳». بیشتر اوقات این قبیل اماکن، که بوسیله اسرا آباد میشد، بزودی راه خرابی میسپرد، ولی گاهی هم دوام و ثبات می‌یافت «۴».

تجارت خشکی در طرق و شوارع کاروان‌رو قدیم صورت میگرفت. شاهزاده بزرگ از تیسفون در کنار دجله، که پایتخت بود، شروع میشد و از حلوان و کنگاور بهمدان میرسید. در همدان شوارع مختلف منشعب می‌شد، یکی بسمت جنوب از خوزستان و فارس گذشته بخلیج می‌پیوست دیگری بری می‌رفت و از آنجا راههایی از کوههای گیلان و البرز گذشته ببحر خزر منتهی می‌شد، یا از راه خراسان و دره کابل بهندوستان اتصال می‌یافت. راهی هم از ترکستان و حوضه تاریم بچین می‌پیوست.

از لحاظ ارتباط با دولت روم شهر نصیبین مرکز مهمی بشمار می‌رفت. از جمله شرایط صلحی، که در سال ۲۹۸ دیوکلسین «۵» به نرسه پیشنهاد کرد، یکی این بود که شهر نصیبین باید، (تنها) نقطه ارتباط دولتین باشد، لکن نرسه این ماده را نپذیرفت. در زمان آمین مارسلن همه ساله در اوائل سپتامبر بازار بزرگی در شهر بتنه «۶» واقع در نزدیکی ساحل شرقی فرات مفتوح میشد، که متاع چین و کالای هند «۷» در آنجا فراهم می‌آمد. در سال ۴۱۰ بموجب فرمان قیصران روم هونوریوس «۸»

(۱)- نلدکه، طبری، ص ۳۳، یادداشت ۲.

(۲)-Amida

(۳)- مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۱۸۶.

(۴)- اشپیگل Spiegel معرفت دوره باستانی ایران Altertunskunde Eranische، ج ۳، ص ۶۶۰.

(۵)-Diocletieh

(۶)-Batne

(۷)- آمیانوس مارسلینوس، کتاب ۱۶، بند ۳، فقره ۳.

(۸)-Honorrius



نئودوزیوس صغیر بلادی، که مبادله تجارتی با ایران در آنجا جایز بود، چنین معین شد: در ناحیه شرق در جانب دجله شهر نصیبین، در غرب در سمت فرات شهر کالی نیک «۱»، در شمال ناحیه ارمنستان شهر ارتکزاتا «۲». «۳» دو شهر نصیبین و سنجار، پس از آنکه خالی السکنه شد، بموجب صلحنامه ۳۶۳ برومیان واگذار گردید «۴».

تجارت دریایی تا اندازه‌ای حائز اهمیت بود، اردشیر اول پس از آن که بر مسن و خاراسن «۵» دست یافت، در عمران بنادر قدیم و ایجاد بندرگاه‌های جدید سعی جمیل کرد. رینو «۶» گوید: «ایرانیان و اعرابی، که دولت از روی تدبیر در میان ایرانیان جای میداد، رفته‌رفته نیروی دریایی معتنابهی تشکیل دادند. با کشتی‌های رومی و حبشی بود، لکن بعد صاحب

اختیار آن دریاها شدند و نفوذیکه ایرانیان در دریا حاصل کردند، یکی از عللی بود، که قدرت و شهرت روم را در دریاهای شرق متزلزل و بکلی خاموش کرد» «۷». در سال **۵۲۳** پادشاه حبشه، برای اینکه با ساکنان حجاز جنگ کند، هفتصد کشتی سبک راه انداخت و ششصد سفینه ایرانی و رومی را به یاری خود حرکت داد. محصولات هند و جزیره سراندیب را کشتی‌های حبشه برای رومیان میآوردند «۸».

---

(۱)- Callinique

(۲)- Artaxata

(۳)- رینو، روابط سیاسی و تجارتی امپراطوری روم با آسیای شرقی، پاریس ۵۸۶۳، ص ۲۶۷ و ما بعد.

Relations poliliques et comnerciales de Tenpire Reinaud romain ,
.avec LAsie orientale

(۴)- آمین مارسلن، کتاب ۲۵، بند ۷، فقره ۱۱.

(۵)- Kharacene

(۶)- Reinand

(۷)- رینو، ص ۲۴۱، نیز مقایسه شود با ص ۲۹۲ همین کتاب. راجع بامارات مسن، خاراسن ر ک رسالات انستیتوی فرانسه،

Inscript. et Bellres- Lettres XXIVb Acad. des

، ص ۱۵۵ و بعد؛ همچنین شدر و حسن البصری، اسلام، ۱۴، ص ۱۱ و ما بعد.

(۸)- رینو، روابط سیاسی او تجاری و غیره، ص ۲۶۹ و بعد.

## ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۹۱

مهمترین کالایی، که بصورت ترانزیت از ایران میگذشت، ابریشم بود «۱»، اما چون ایرانیان مقدار بسیاری از ابریشم؟؟؟ را که وارد میکردند، بخود تخصیص میدادند، قادر بودند که محصولات خویش را بهر قیمتی بخواهند بممالک مغرب زمین بفروشند. از قرن ششم ببعد اهالی بیزانس بغرس درخت توت و تربیت کرم ابریشم موفق شدند و تا اندازه‌ای از وارد کردن ابریشم خارجی بی‌نیاز گردیدند.

ترکان بتحریک اتباع سعدی خود کوشش‌ها کردند، تا از خسرو اول اجازه عبور دادن ابریشم خود را از خاک ایران حاصل کنند، اما نتیجه نبخشید «۲».

از چیزهایی که چین از ایران می‌خرید، یکی وسمه معروف ایرانی بود، که قیمت گزاف میدادند و ملکه چین هر سال مقداری برای مصرف شخصی خود ابتیاع می‌نمود «۳».
قالی‌های بابلی نیز طالب بسیار داشت «۴». احجار قیمتی طبیعی و مصنوعی شام و مرجان و مروارید بحر احمر و منسوجات شام و مصر و مواد مخدره آسیای قدامی از جانب ایران بچین فرستاده میشد «۵».

اما راجع بتشکیلات چاپارخانه (پست)، خلفا آنرا بصورتی از ایران تقلید کردند، که چندان با تشکیلات عهد هخامنشی، که در کتب مورخان یونانی ضبط است، تفاوتی نداشت، پس یقین می‌توان نمود، که در عهد ساسانیان هم بطور کلی همین تشکیلات وجود داشته است.

اداره چاپار مختص کارهای دولت بود و با مردم سر و کاری نداشت و فایده

---

(۱)- مقایسه شود با یوستی، فقه اللغه، II، ص ۲۷۷، یادداشت ۱.

(۲)- هرتسفلد، دروازه آسیا، ص ۱۲۲؛ شدر، ایرانیکا (رسالات انجمن علمی کونینکن ۱۹۳۴)، ص ۴۱ و بعد.

(۳)- هیرت،Hirtl ، مطالعات چینی،Chiresische Studien ، ص ۲۳۵ و بعد.

(۴)- هیرت، چین و روم شرقی، ص ۲۵۳.

(۵)- ایضا، ص ۲۷۹- ۲۳۴.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۹۲

آن اساسا این بود، که میان مرکز و ولایات ارتباط سریع و منظمی برقرار کند.

اداره چاپار اشیاء و اشخاص و مراسلات را از شاهراه‌های معمور و مهیا حرکت میداد، و بهمین جهت در منازل بین راه به نسبت اهمیت آنها عده‌ای ملازم و اسب نگاه میداشت «۱». گویا در آن زمان قاصد سوار و شاطر پیاده وجود داشته است. چنین معلوم میشود، که شاطرها مخصوص ولایات ایرانی‌نشین بوده‌اند، چون فاصله منازل در این ولایات خیلی کمتر از فاصله منازل در سوریه و نواحی عرب‌نشین بوده است و چاپاری نواحی اخیر را غالبا بعهده قاصد شتر سوار واگذار می‌کرده‌اند «۲».

عنوان «وازابد» (بازاربد- رئیس بازار) در کتیبه کعبه زردشت (سطر ۳۴) دیده میشود.

---

(۱)- بغدپسپانیگ Baghdespanigh - )اسبی) که متعلق به چاپار سواره پادشاهی بوده»، کتاب خسرو و غلامش، چاپ اونوالا، بند ۹۹ و یادداشت ناشر.

(۲)- کرمر. تاریخ تمدن شرق، ج ۱، ص ۹۶- ۱۹۵' Kulturgesch .d .Orients Krem er. نمیتوان بطور تحقیق معین کرد، که آیا مدیران پست مانند زمان خلفا مکلف بوده‌اند، در امور ولایات مراقبت نموده، بدربار گزارش بدهند یا خیر. مراقبتی نظیر این، که

تا اندازه مخفی بوده، در بعضی ادوار از وظایف رؤسای محاکم صلح محسوب میشده است، ولی بعید نیست، که بصورتهای دیگر هم مراقبت‌های سری در امور معمول بوده باشد.

ایران از زمانهای بسیار قدیم دایره جاسوسی بسیار منظمی داشته است. بنابر برنامه تنسر بزرگان در عهد خسرو اول سنگینی بار مراقبت‌های خفیه را احساس میکردند. عین عبارت چنین است: «اما دیگری که نبشتی شهنشاه منهیان و جواسیس برگماشت بر اهل ممالك مردم جمله از این هراسانند و متحیر شدند، از این معنی اهل برائت و سلامت را هیچ خوف نیست، که عیون منهی پادشاه را تا مصلح و مطیع و تقی و رامین و عالم و دین و زاهد در دنیا نبود، نشاید گماشت، تا آنچه عرض دارد از تثبیت و یقین باشد». از این عبارت معلوم میشود که دولت خواسته است تأسیس این دایره را بنحو خوبی جلوه دهد. اما اصطلاح عیون پادشاه بمعنی چشمهای پادشاه، که بر این جاسوسان اطلاق می‌شده، خیلی قدیم است و در زمان هخامنشیان هم معمول بوده است. (نامه تنسر، دارمستتر، ص ۲۲۶ و ۵۳۲).

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۹۳

سپاه

تا زمان خسرو اول سپاه ایران در زیر فرماندهی یکنفر سردار بزرگ موسوم به ایران سپاهبذ «۱» بود «۲». این سردار اختیاراتش بمراتب بیشتر از یک نفر ژنرال فعلی بود. وی در عین حال وزیر جنگ و فرمانده کل نیرو محسوب می‌شد و در عقد صلح اختیار وافی داشت.

از اینکه سردار مذکور عضو دایره کوچک مشاوران شاهنشاه بود، چنین برمی‌آید، که تشکیلات و اداره کل سپاه کشور را در عهده داشته و بعنوان وزیر جنگ کارهای ادارات جنگی را تمشیت می‌داده است. معذلک باید بخاطر داشت، که اختیارات وزرگ فرمذار محدود نبود و همواره میتوانست در کارهای لشگری دخالت کند و شخص شاهنشاه نیز در امور وزارت جنگ، که از ادارات مهم دولت بوده، غالبا مداخله مستقیم میکرده است. اغلب سلاطین ساسانی علاقه شدید بجنگ داشته و در اعمال نظامی شرکت می‌جسته‌اند، از این

جهت میتوان فرض کرد، که ایران سپاهبذ در زمان پادشاهانی، که خود طبع سلحشوری داشته‌اند، چندان قدرت و استقلالی دارا نبوده است.

اما در خصوص سرداران دوره اول عهد ساسانی، نمی‌توان گفت کدام یک مقام ایران سپاهبذ داشته‌اند. در کتب می‌بینم، که گاهی فرماندهان بعض نواحی ایران را هم سپاهبذ می‌گفته‌اند «۳». و ظاهرا شاهنشاه کنار نگان و مرزبانان و غیره را

---

(۱)- Eran -Spahbadh

(۲)- تمام این عنوان در کارنامگ، بخش ۱۰، فقره ۷ موجود است، نلدکه، مقالات بتسن برگر، ۴، ص ۶۱.

(۳)- در بعضی کتب «تاریخی چندین بار صحبت از سپاهبذ سواد (بین النهرین) بمیان می‌آید. وستهم پس از مرگ یزدگرد اول (دینوری، ص ۵۷)، و شاهپوهر، پسر وهرام، در زمان گواذ اول (نهایهٔ، ص ۲۲۶) دارای این مقام بوده‌اند. نگاه کنید به ضمیمه دوم.



هم برای لشگرکشی معین می‌کرده است. مورخان بیزانسی و ارمنی و سریانی و غیره بندرت اطلاعات روشنی در باب القاب سرداران ایران بما میدهند. گاهی بعضی از اعمال دولت، که شغل آنها کمتر با نظام مناسبت داشته، بسرداری لشگر نصب می‌شده‌اند، مثلا از جمله سرداران ایرانی، که فوستوس بیزانسی در تاریخچه جنگهای شاپور دوم با ارمنستان شمرده است «۱» نام دبیران دبیر و رئیس تشریفات دربار و مباشر کل ارزاق هم مذکور است.

در کتب مؤلفان بیزانسی مخصوصا امثله متعدد می‌توان یافت، حاکی از اینکه بعضی سرداران (سپاهبذها یا ایران سپاهبذها) از جانب شاهنشاه مأمور مذاکره در عقد صلح میشده‌اند.
چنانکه سورن مأمور مقاوله با یوستی نیانوس قیصر روم شد «۲» «۳» و سیاوش ارتیشتاران

سالار «۴». و سپاهبذ ماه‌بوذ «۵» بجانب سرحد رهسپار شده‌اند، که داخل مذاکره آشتی شوند «۶» مهرروس «۷»، که مهارت و زبردستی او در نصیحت و مشورت و امور جنگی مورد تصدیق آگاثیاس است «۸»، از جانب ایران نزد قیصر یوستی نیانوس گسیل شد. بنابر تاریخ منسوب به استی‌لیتس «۹» سپاهبذ بیشتر جنبه سیاسی داشته و اعمال جنگی را مرزبانان اجراء میکرده‌اند «۱۰». از امتیازات سپاهبذان این بود، که هنگام دخول ایشان بخیمه‌گاه شیپور زده می‌شد «۱۱».

---

(۱)- لانگلوا، ج ۱، ص ۲۵۸ و بعد.

(۲)- آمین مارسلن، کتاب ۲۵، بند ۷، فقره ۴.

(۳)- پایین‌تر را به‌بینید.

(۴)- پروکوپیوس، جنگ ایران، کتاب اول، بند ۱۱.

(۵)- Mahbodh

(۶)- Mermeroes

(۷)- ۲۲ ر ۲.

(۸)- ترجمه ریت، ص ۷۴ و غیره.

(۹)- راجع به تغییراتی؛ که بدست خسرو اول در تشکیلات مملکتی انجام گرفت و منجر به منسوخ کردن مقام ایران سپاهبذ و تعیین چهار سپاهبذ شد، به فصل هشتم رجوع کنید.

(۱۰)- پاتکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶،I، ص ۱۱۲.

(۱۱)- طبری، ص ۸۶۹، نلدکه، ص ۱۱۱.

در کتاب کارنامگ (۳/ ۱۳) نام یکتن از ارتیشتاران سالارها (یعنی فرمانده جنگجویان) ذکر شده است. این لقب را در قرن پنجم میلادی یکی از پسران مهرنرسه موسوم به کاردار داشته است «۱» و بعد در زمان کواذ اول سیاوش باین مقام رسیده است. طبری گوید: ارتیشتاران سالار «بالاتر از سپاهبذ و تقریبا هم رتبه ارگبذ بوده است». از زمان کواذ اول ببعد این لقب در منابع تاریخی ما دیده نمیشود و از قراین چنین برمیآید، که ارتیشتاران سالار لقب دیگر ایران سپاهبذ بوده و خسرو اول جانشین کواذ آن منصب و مقام را منسوخ فرمود. هر چند پروکوپیوس گوید، که سیاوش اولین و آخرین شخصی بود، که لقب ارتیشتاران سالار یافت و کواذ بعد از قتل آن شخص عالیمقام عنوان و مقام او را هم لغو و نسخ کرد، اما بگفته او درین باب اعتمادی نتوان داشت، زیرا که قسمت نخستین این خبر یعنی اولیت سیاوش درین مرتبه صحیح نیست، چه پسر مهرنرسه قبل از سیاوش حائز این مقام شده بود، بنابراین قسمت دوم هم قابل اعتماد نتواند بود.

رئیس مستحفظین سلطنتی را پشتیگ‌بان سالار «۲» میگفته‌اند. قسمت‌هایی از پیاده نظام (پایگان) بفرماندهی رئیس خود (پایگان سالار) در تحت اختیار حکام ایالات بوده و کار امنیه و میرغضب (دژخیم) و غیره را میکرده‌اند «۳» و نیز برای محافظت دهات در بعضی از نواحی کشور یکدسته تیرانداز بریاست یکنفر تیربذ «۴» مأموریت می‌یافته‌اند. در پایتخت سربازان افواج مستحفظ غالبا بسمت دژخیم مجرمین را سیاست میکرده‌اند «۵». آموزگار اسواران (مؤدب اساوره)، که از مأمورین عالی رتبه بود، بایستی

---

(۱)- طبری، ص ۸۶۹، نلدکه، ص ۱۱۱.

(۲)- کارنامگ، بخش ۱۰، فقره ۷؛ نلدکه، مقامات بتسن‌برگر، IV، ص ۶۲- ۶۱.

(۳)- نلدکه، طبری، ص ۴۴۸.

(۴)- هوفمان، ص ۶۱.

(۵)- طبری، ص ۱۰۴۳، نلدکه، ص ۳۵۶. در اوایل دوره عباسیان رئیس قراولان خلیفه سمت دژخیم را نیز داشته است. (کرمر، تاریخ تمدن شرق، ج ۱، ص ۱۹۰)



بشهرها و دهات برود، تا مردم جنگجو را به تکالیف جنگی و نظامات مختلفه لشگری آگاه کند «۱».

در فصل پنجم و هشتم این کتاب تفصیل بیشتری راجع بوضع نظام مذکور است.

## دبیران و سایر عمال اداره مرکزی

نفوذی که دبیران «۲» در کشور ایران داشته‌اند، بسیار جالب توجه است:

ایرانیان همیشه آراستگی صورت ظاهر امور را مهم میشمرده‌اند. اسناد رسمی و نامه‌های خصوصی همیشه می‌بایست بصورت مصنوع و سبک مقرر تحریر گردد.

در این نامه‌ها نقل قول بزرگان و نصایح اخلاقی و پندهای دینی و اشعار و معمیات لطیفه و امثال آن وارد میشد و مجموعه بسیار ظریفی تشکیل میداد، مقام و رتبه مخاطب و نویسنده را در طرز استعمال کلمات کاملا رعایت مینمودند. همان عبارت‌پردازی و تصنعات ادبی، که در اغلب کتب پهلوی و در اکثر بیانات پادشاهان هنگام جلوس می‌بینیم «۳»، در مکاتباتی، که زمامداران بزرگ دولت ساسانی فیما بین خودشان یا با دول خارجه میکرده‌اند، آشکار است.

نظامی عروضی در چهار مقاله گوید «۴»، «پیش از این در میان ملوك عصر و جبابره روزگار پیش چون پیشدادیان و کیان و اکاسره و خلفا رسمی بوده است

(۱)- نامه تنسر، دارمستتر، ص ۲۱۸ و ۵۲۲، مینوی، ص ۱۵ و ۱۶.

(۲)- هرتسفلد، پایکولی، لغت‌نامه، شماره ۲۶۴؛ مقایسه شود با کتاب شدر موسوم به

Esra der Schreiber) Beitrage zur historischen Theologie, 5,
) Tubingen 1930

؛ ص ۳۹ و بعد، بخصوص ص ۴۸- ۴۷.

(۳)- طبری و فردوسی و ثعالبی.

(۴)- چاپ برون، ص ۲۴، ترجمه همین شخص، ص ۲۵ و بعد.



که مفاخرت و مبارزات بعدل و فضل کردندی و هر رسولی، که فرستادندی از حکم و رموز و لغز مسائل با او همراه کردندی و درین حالت پادشاه محتاج شدی بارباب عقل و و تمیز و اصحاب رای و تدبیر و چند مجلس در آن نشستندی و برخاستندی، تا آنگاه که آن جوابها بر یک وجه قرار گرفتی و آن لغز و رموز ظاهر و هویدا شدی ... پس از این مقدمات نتیجه آن همی‌آید، که دبیر عاقل و فاضل مهین جمالی است از تجمل پادشاه و بهین رفعتی است از ترفع پادشاهی» «۱».

دبیرخانه دول اسلامی نیز مانند صدارت عظمی تقلید کاملی از ساسانیان است و وضعی که، نظامی عروضی در قرن دوازدهم میلادی از دبیرخانه عهد خود میکند، بطور کلی با تکلیف و وظایف دبیران زمان ساسانیان تطبیق تواند شد. نظامی عروضی گوید:

«دبیری صناعتی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی منتفع در مخاطباتی که در میان است بر سبیل محاورت و مشاورت و مساصمت در مدح و ذم و حیله و استعساف و اغراء و

بزرگ گردانیدن اعمال و خرد گردانیدن اعمال و ساختن وجوه عذر و عتاب و احکام و ثائق و اذکار سوابق و ظاهر گردانیدن ترتیب و نظام سخن در هر واقعه تا بروجه اولی و اخری ادا کرده آید پس دبیر باید که کریم الاصل شریف العرض دقیق النظر عمیق الفکر ثاقب الرای باشد و از ادب و ثمرات آن قسم اکبر و حظ وافر نصیب او رسیده باشد و از قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد و مراتب ابناء زمانه شناسد و مقادیر اهل روزگار داند و بحطام دنیوی و مزخرفات آن مشغول نباشد» «۲».

زبردست‌ترین منشیان و بهترین خطاطان در دربار استخدام میشدند و سایرین را بحکام ولایات میسپردند «۳».

---

(۱)- ایضا ص ۲۵، ترجمه، ص ۲۷ و نیز ر ک ابن قتیبه، عیون الاخبار، چاپ قاهره، ج ۱ ص ۴۲ و بعد.

(۲)- ایضا، ص ۱۲، ترجمه، ۱۲ و بعد.

(۳)- فردوسی، چاپ مهل، ج ۵، ص ۳۵۸، بیت ۳۲۴ و بعد.



پس دبیران سیاستمداران حقیقی بشمار میرفتند، همه قسم اسناد را ترتیب میدادند و مکاتبات دولت را در دست میگرفتند. فرمان‌های سلطنتی را انشاء و ثبت میکردند و جزء جمع هزینه‌ها را مرتب می‌نمودند و محاسبات دولت را اداره میکردند «۱». در مکاتبه با دشمنان و معارضان پادشاه بایستی بمقتضای مقام گاهی عادلانه و مسالمت‌آمیز چیز بنویسند و زمانی بتهدید و تخویف بپردازند. اما اگر در مصافی خصم برتری می‌یافت، حیات دبیران بر باد میرفت، چنانکه شاهپور پسر اردشیر اول داذبنداذ «۲» منشی آخرین پادشاه اشکانی را بدست خود هلاک کرد، زیرا که از جانب پادشاه خود نامه اهانت‌آمیز باردشیر نوشته بود «۳».

رئیس طبقه دبیران ایران دبیربذ یا دبیران مهشت نامیده میشد، که گاهی نام او در زمره مقربان پادشاه ذکر شده «۴» و پادشاه احیانا مأموریت‌های سیاسی هم باو محول میکرده است «۵».

خوارزمی دبیران دولتی را چنین میشمارد «۶»: ۱- داذدبیر (دبیر عدلیه)،

---

(۱)- طبری، ص ۱۰۶۰، نلدکه، ص ۲۴۲؛ خسرو اول یکنفر دبیر را که «صاحب نسب و لیاقت و قابلیت» بوده است، مأمور نگاهداری فهرست سپاهیان و مأمور عرض سپاه کرده بود.

(۲)-Dadhbundadh

(۳)- طبری، ص ۸۱۹، نلدکه، ص ۱۴.

(۴)- کارنامگ، بخش ۱۰، فقره ۷؛ نلدکه، مقالات بتسن برگر، IV، ص ۶۲؛ مقایسه شود با نلدکه، طبری، ص ۴۴۴.

(۵)- کارنامگ همانجا، نهایه، ص ۲۳۲: یزدگرد، رئیس دبیران. در نهایه (ص ۳۴۱) صحبت از شخصی می‌شود، که مقام دبیربذ و فرمانداری پایتخت را تواما داشته است. نمی‌شود تشخیص داد، که آیا یوانویه Yuvanoe -رئیس دیوان رسایل» یزدگرد اول (طبری، ص ۸۵۹، نلدکه ص ۹۲) مقام ایران دبیربذ داشته است، یا فقط رئیس یکی از شعب دبیرخانه بوده است.

(۶)- هرتسفلد، پایکولی، فهرست لغات، شماره ۴۲۹ و اونولا، ترجمه عباراتی از مفاتیح العلوم الخوارزمی، مجله کاما ۱۹۲۸، ص ۵ و ۱۷- ۱۶.

۲- شهر آماردبیر (دبیر عواید دولت شاهنشاهی) «۱»، ۳- کذگ آماردبیر (دبیر عایدات دربار سلطنتی)، ۴- گنج آماردبیر (دبیر خزانه)، ۵- آخور آماردبیر (دبیر اصطبل شاهی)، ۶- آتش آماردبیر (دبیر عایدات آتشکده‌ها)، ۷- روانگان دبیر (دبیر امور خیریه) «۲».

یکنفر دبیر امور عرب نیز در دربار شاهنشاه ایران بود، که سمت مترجمی هم داشت و مزد و حقوق او را اعراب حیره بجنس می‌پرداختند. «۳»

در کارنامگ در ردیف ملتزمان رکاب شاهنشاه در موقع شکار، مثل موبذان موبد و ایران سپاهبذ و دبیران مهشت و پشتیگ‌بان سالار، نام اندرزبذ و اسپوهرگان (معلم واسپوهران) هم ذکر شده است «۴». علاوه‌بر دراندرزبذ (رئیس تشکیلات دربار)، که گویا یکی از القاب وزرگ فرمذار بوده است «۵»، مغان اندرزبذ (معلم

---

(۱)- مقایسه شود با شدر، Esra der Scdretber، ص ۴۷ و بعد.

(۲)- یعنی دبیر اموری که مربوط بروان است. طبق وقفنامه‌ها و غیره کارهای خیریه را برای روح (پذروان) padd ruvan انجام میدادند.

در باب مدیر یا دبیر امور خیریه نگاه کنید دینوری، ص ۵۷ و مقایسه شود با بنونیست، مطالعات شرق‌شناسی Etudes d'orientalismes، که از طرف موزه گیمه بیاد ریموند لینوسیه Raymonde Linossier چاپ و منتشر شده، V، ص ۱۵۸. آندرآس- هنینگ، ادبیات مانوی بزبانهای ایرانی میانه Mitteliranische Manichaica، ج ۲، (گزارش آکادمی پروس، ۱۹۳۳)، ص ۳۱۷، یادداشت ۲.

شدر، ایرانیکا، ج ۱ (رسالات انجمن علمی گوتینگن ۱۹۳۴)، ص ۸ و ۱۹؛ هنینگ، بولتن شرقی، دوره ۹، ص ۸۴۷.

(۳)- رتشتین، ص ۱۳۰.

(۴)- بخش ۱۰، فقره ۷؛ نلدکه، مقالات بتسن‌برگر، IV، ص ۶۲- ۶۱ بطریق ذیل میخواند: اندرزبذی اسپوارگان، اما واسپوهرگان بنظر مرجح می‌آید، مقایسه شود با لغات پایکولی، شماره ۱۰۹.

(۵)- ر ک ضمیمه دوم.



مغ‌ها) و سگستان اندرزبذ (معلم مامور سیستان) «۱» را نیز می‌شناسیم. دو مأمور بزرگ دیگر نیز بود، یکی مهردار سلطنتی «۲» و دیگر رئیس اداره اطلاعات «۳». «نگاهبانان سالنامه های سلطنتی» هم گویا مقامی بلند داشته‌اند «۴».

غالبا طبری کلمات «وزیران و دبیران» را چنان بکار میبرد، که گویی دو دسته از وزرگان (بزرگان) هستند، که قایم مقام یکدیگر می‌شده‌اند. برای مثال این عبارت طبری را ذکر می‌کنیم، که گوید گاهی همه وزیران و دبیران هنگام جلوس شاهنشاه جدید تغیر و تبدیل می‌یافته‌اند (طبری، ص ۸۳۶، نلدکه، ص ۵۳).

هیئت وزراء و عمال درجه اول دولت دستخوش تغیر و تحول میشده‌اند.

کاهی در تعداد وزراء و در مشاغل آنان تبدیلی حاصل می‌گشته است. کلمه پهلوی، که حاکی از این طبقه باشد بر ما مجهول است «۵»، ولی اشخاصی که، همواره جزء این طبقه بحساب می‌آمده‌اند از اینقرارند: وزرگ فرمذار، موبذان موبذ، ایران سپاهبذ، ایران دبیربذ، واسترایوش‌بذ. در بعضی ادوار هیربذان هیربذ (رئیس کل آتشکده‌ها) نیز عضو هیئت وزراء بوده و ممکن است در

---

(۱)- هرتسفلد، پایکولی، لغت‌نامه، شماره ۱۰۱ و ۱۹۴ و ۷۲۳.

(۲)– مقايسه شود با مقدمه ابن خلدون.

prolegomenesd'lo n Khaldun, Not et Extr. XVII, P. 53, XX, p. 91. Les

(۳)– نهايه، ص ۲۳۵.

(۴)– در باب عمال عاليمقام دربار شاهنشاهى و درباريان بطور كلى ر ك فصل هشتم كتاب حاضر.

(۵)– نلدكه نخست تصور كرده بود (طبرى، ص ۴۴۴، يادداشت ۳)، كه وزرا عموما لقب وزيربذ دانسته‌اند، دانشمند مرحوم در نامه‌اى، كه باينجانب نوشته گويد از اين عقيده عدول كرده‌ام. كلمه گزيرپتgezirpat ، كه در تلمود آمده، عنوان يكى از صاحب– منصبان پليس بوده.



قرون آخر دوره ساسانى استبذ «۱» (رئيس تشريفات) «۲» هم در زمره آنان بشمار آمده باشد «۳».

## تشكيلات ايالات

حكام ايالات، ساتراپها يا مرزبانان، نيز از مستخدمين عاليمقام دولت محسوب ميشده‌اند «۴». در رديف مرزبان– شهرداران، كه لقب شاه داشته‌اند، مرزبانان فروتر

---

(۱)–astabadh

(۲)– نام يكنفر استبذ در سال ۵۰۲ و ۵۰۳ ذكر شده است (كتاب منسوب به استيليتس، ريت) مقايسه شود با ماركوارت، ايرانشهر، ص ۱۲۸، يادداشت ۴.

(۳)- ر ک ضمیمه دوم.

(۴)- کلمه شهربان Shahrabnan) شترپان Shatrapan)، که در یکی از عبارات آسیب دیده کتیبه پایکولی دیده میشود، (بند ۳۰، چاپ هرتسفلد، مقایسه شود با فهرست لغات، شماره ۹۷۸) ظاهرا نام قدیم مرزبانان بوده. مقایسه شود با لقب سابق الذکر شهریو آمارکار (شهرپو راشترپو مینوشتند و در زبان پهلوی اشکانی خشترپو.

Khshatrpav

آمده). قطعا در دوره اول ساسانیان حکام ایالات را شهربان یا بذخش bidhakhsh )بتختش bitakhsh هرتسفلد پایکولی، لغت شماره ۲۱۴) گفته‌اند، لفظ مرزبان بعدها متداول شده، چه این لفظ در کتیبه‌های آغاز دوره ساسانیان دیده نمی‌شود، حتی در کتیبه کعبه زردشت هم که در آن نام و عنوان بسیاری از حکام دولت ذکر شده است، از این عنوان اثری نیست. و نیز در قطعات باقیمانده کتیبه پایکولی برخلاف انتظار بنظر نرسیده است. گمان می کنم برای اولین بار این عنوان در زمان بهرام پنجم (۴۳۸- ۴۲۰) بنظر میرسد در آن عهد بود که یکنفر مرزبان بحکومت ارمنستان گماشته شد و نرسه برادر شاه عنوان و مقام مرزبان کوشان گرفت، یعنی حکمران ولایات سرحدی کوشان (مارکوارت. ایرانشهر، ص ۵۲). در کتیبه کعبه زردشت عناوین و القاب دیگری، که با شاه ترکیب شده، دیده می‌شود (ارمنان شاه، مروشاه، کرمان‌شاه، سکان‌شاه و غیره و نیز ر ک به ص ۱۲۲ کتاب حاضر). همچنین عناوین دیگری که به خوذای ختم میشود مذکور است. عنوان بعضی از شهربانان منجمله شهربان همدان (اهمذان شهرب، سطر ۲۲) و گذ Gadh یا اصفهان (گذی شهرب Gadhe -shahrabh ، سطر ۳۲) و حکمران نیریز (نگریچ شهرب، سطر ۳۴) آمده است. همچنین عنوان بذخش نیز در آن کتیبه مذکور است.

نیز بوده‌اند، که بر ولایات داخلی فرمانروایی میکرده‌اند «۱» «۲».

آمیانوس اغلب ولایاتی را، که در زمان او تحت حکمرانی بذخش‌ها و پادشاهان جزء و ساتراپها اداره میشد، نام برده است «۳» (بذخش علاوه‌بر حکومت، ریاست اسواران ولایتی را هم عهده‌دار بوده است). اسامی ایالات ایران بنابر روایت او از این قرار بوده است: آشور، خوزستان، ماد، پارس، پارت، کرمان بزرگ، هیرکانی (گرگان)، مرو، بلخ، سغد، سکستان، ولایت سک‌های ماوراء آمودون، سریکا، هرات، ولایت پاروپانیزادها، زرنگ، رخج، گدروزی. علاوه‌بر این ایالات بزرگ، ولایات کوچکتری هم بوده، که ذکر نام آنها را بیحاصل دانسته است. این قلمدادی که آمیانوس کرده است، جز در مورد سریکا، که گویا مبالغه‌آمیز است، درست بنظر میآید دولت شاهنشاهی ساسانیان در قرون سوم و چهارم از سمت شمال و مشرق توسعه بسیار داشته و برطبق تفحصات آقای هرتسفلد «۳»، پس از فتوحات وهرام دوم، که در ۲۸۴ میلادی واقع شد، کشور ساسانیان در مشرق ایران کنونی شامل ممالک ذیل بود: گرگان (هیرکانی) و تمام خراسان «۴»، که در آن زمان بسی وسیع‌تر از

---

(۱)- ر ک بالاتر ص ۱۲۲.

(۲)- کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۱۴.

(۳)- پایکولی، ص ۴۳.

(۴)- هرتسفلد حدود خراسان را در عهد ساسانیان معلوم کرده است (پایکولی، ص ۳۷) از این قرار: دروازه‌های کاسپین نزدیک ری، کوههای البرز، گوشه جنوب شرقی بحر خزر، دره اترک، خطی مطابق راه آهن ماوراء خزر تا لطف‌آباد، خطی که از صحرای تجند و مرو گذشته و در زیر کرکی بجیحون میرسد. موافق مسکوکات سکایی- ساسانی، که بدست آمده، این خط سرحدی از قلل سلسله جبال حصار گذشته به پامیر میرسیده و از آنجا بسمت

جنوب مایل گشته و بامتداد قطعه از جیحون، که بدخشان را در میان گرفته، سیر کرده بقله هندوکش میرسیده است. از آن نقطه خط سرحدی بسمت مغرب برگشته و در امتداد سلسله هندوکش و ملحقات آن بجنوب هرات رسیده و در ناحیه جنوب ترشیز و خاف قهستان (کوهستان) را قطع کرده، باز بدروازه‌های کاسپین می‌پیوسته است.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۰۳

امروز بود، جزء ایران محسوب می‌شد و گویا خوارزم و سغد و سکستان، که حدود آن خیلی وسعت داشت با ایالت مکوران و توران نیز ضمیمه آن بوده است. از طرفی هم ممالك ناحیه وسطای رود سند و مصب‌های آن شط کچه «۱» و کاثیاوار «۲» و مالوا «۳» و ایالات ماوراء این ممالك جزء قلمرو ساسانی بشمار بوده است، مگر دره کابل و پنجاب، که بکوشانیان تعلق داشته است «۴».

نلدکه «۵» باستناد بعض منابع عربی گوید، که ایالات ذیل هر یک تحت فرمانروایی یکنفر مرزبان بوده است: ارمنستان (بعد از ۴۳۰)، بیت آرامائی، پارس، کرمان، سپاهان، آذربایجان، طبرستان، زرنگ، بحرین، هرات، مرو، سرخس، نیشابور (نیوشاهپور- ابرشهر)، طوس. بعضی از این ولایات وسعت زیادی نداشته و رویهمرفته گویا ساتراپ‌نشین‌های عهد ساسانی هم مانند زمان هخامنشیان دارای حدود ثابتی نبوده است. شاهنشاه بر حسب اقتضا مرزبانان را بایالات و ولایات میفرستاده و بنابر مصالح وقت حدود حکمرانی آنان را بزرگ و کوچك میکرده است. ظاهرا در اغلب موارد جنبه لشگری مرزبانان بر جنبه کشوری آنان رجحان داشته است، زیرا نظر بتمرکز شدیدی، که دولت ساسانی دارا بود، کارهای کشوری را مأمورین جزء (شهریک «۶» و دیهیک «۷» اداره میکرده‌اند. در زمان جنگ مرزبانان، غالبا مانند سرداران دیگر در زیر فرمان سپاهبذان بوده‌اند «۸».

در اوایل قرن پنجم میلادی یکنفر پاذکوسپان تحت فرماندهی سپاهبذ قرار داشت. در زمان بهرام پنجم یزدگشنسپ پاذگوسپانی داشت «۹».

---

(۱)-Katchh

(۲)-Kathiavar

(۳)-Malva

(۴)- هرتسفلد؛ پایکولی، ص ۴۷.

(۵)- طبری، ص ۴۴۶.

(۶)-shahrigh

(۷)-dehigh

(۸)- استیلیتس دروغی، ریت، ص ۶۱.

(۹)- ر ک ضمیمه دوم.



مرزبانان از میان نجبا درجه اول انتخاب میشده‌اند «۱». گاهی در کتب ذکر شده است، که فلان مرزبان قصری در پایتخت داشت «۲». از علائم مخصوصه افتخارات مرزبان یکی آن بود که تختی سیمین «۳» باو عطا شده باشد، و مرزبان- شهردار فرمانفرمای ایالت الان و خزر حق داشت، که بر تختی زرین بنشیند «۴». مرزبان ابرشهر ملقب به کنارنگ بوده است «۵».

ایالات را باجزائی چند تقسیم کرده، هر یک را یک استان «۶» می‌گفته‌اند.

حاکم یک استان را استاندار میخوانده‌اند. نام استاندار کشکر و استاندار میشان در کتب مذکور است «۷». در نصیبین مردی بابای «۸» نام، که از دودمان سلطنتی بود، «افتخارا برای

امنیت سرحد» «۹» سمت استانداری یافت. ظاهرا استانداران، که مثل مرزبانان قوه نظامی هم در اختیار خود داشته‌اند «۱۰»، در اصل مباشر املاک سلطنتی

---

(۱)- یک نفر سورن نام در زمان خسرو اول مرزبان ارمنستان شد (پاتکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶، ص ۱۸۳). شاهپور وراز، که در عهد نرسه مرزبان آذربایجان بود، یکی از اشراف درجه اول محسوب میشده (فوستوس بیزانسی، لانگلوا، ج ۱، ص ۲۲۹).

شهرین از دوده مهران مرزبان بیت درائی و ناحیه Cosseens بود (هوفمان، ص ۶۹).

پیران گشنسپ، از همین دودمان، مرزبان گرزان و اران و فرمانده چندین هزار سوار بود (ایضا ص ۷۹- ۸۷). وهریز؛ که ظاهرا از خاندان ساسانی بوده (نلدکه، طبری، ص ۲۴- ۲۲۳)، پس از آنکه یمن بتصرف خسرو اول نوشیروان درآمد، مرزبان آنجا شد.

(۲)- نهایه، ص ۲۵۲.

(۳)- طبری، ص ۸۶۴، نلدکه، ص ۱۰۲.

(۴)- نهایه، ص ۲۲۷.

(۵)- بالاتر، ص ۱۲۸، یادداشت ۲ را به‌بینید.

(۶)- Istan

(۷)- مقایسه شود با هنینگک، مجله هند و ایران، ۱۹۳۳، ص ۲۲۴ و بعد.

(۸)- Babhai

(۹)- هوفمان، ص ۹۳.

(۱۰)- نلدکه، طبری، ص ۴۴۸.

بوده‌اند «۱» و احتمال میرود، که این سمت را همواره دارا بوده باشند، حتی وقتی هم که حکومت نظامی ایالتی از ایالات بآنان رجوع می‌شد، اگر در آن محل از املاك سلطنتی چیزی بود، مباشرت و اداره آن را هم بعهده داشتند «۲».

تقسیم ایالات به بخش‌ها فقط از جهت مقتضیات اداری بوده است. نلدکه گوید که هر یک از بخشهای کوچک (که آن را شهر و کرسی آن را شهرستان می‌گفته‌اند «۳». در تحت حکومت یکنفر شهریگ بود و این شهریگ را از میان دهقانان اختیار مینمودند «۴». در رأس دیه و مزارع تابع آن (روستاگ- رستاق) یکنفر دیهیگ قرار داشت «۵».

---

(۱)- در زبان ارمنی کلمه استان Ostan در آغاز اطلاق میشده است. بر ولایت یا شهری، که تعلق بپادشاه داشت (هوبشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۲۱۵) و افواج ساخلوی استان را استانیک می‌گفتند.

(۲)- بعقیده اشتاین (سالنامه‌های بیزانسی و یونانی جدید 1، ص ۵۹، یادداشت ۲) عنوان حکمران استانهای مهم دار dar بوده است و نیز بعقیده او عامل غیر مذهبی، که دارای عنوان رذ باشد (نلدکه، طبری: ص ۴۸- ۴۴۷) هرگز وجود نداشته.

(۳)- نلدکه، طبری، ص ۴۴۶، هوفمان، ص ۲۳۹. باید در نظر داشت، که در متون پهلوی کلمه شهر ظاهرا همیشه بمعنی «مملکت شاهنشاهی» بود و القابیکه جزء نخستین آن کلمه شهر است، همواره حاکی از عمال بلند مقامی بوده، که بر همه کشور حکم آنان نفاذ داشته است.

(۴)- شهریگ را به عربی رئیس الکوره ترجمه کرده‌اند (یعقوبی، چاپ هوتسما ج ۱ ص ۲۰۳). در عراق شهریگ‌ها یکی از طبقات آزاذان بوده‌اند، که فوق دیهکانان محسوب

می‌گشته‌اند (مروج، ج ۲، ص ۲۴۰ مقایسه شود با نلدکه، طبری، ص ۴۴۶). بنابر روایت نهایه، خسرو دوم تقسیمات جدیدی معمول داشت و کشور را به ۳۵ واحد اداری تقسیم نمود (برون، ص ۲۲۳).

(۵)- هوفمان، ص ۲۳۹. ظاهرا دیهیگ- دیه‌سالار است (بلاذری، ر ک نلدکه، طبری، ص ۴۴۱).



## فصل سوم آیین زردشتی دین رسمی کشور

تأسیس شریعت رسمی- نگارش اوستا در زمان ساسانیان- تفاوت دین زردشتی عهد ساسانی با دین زردشتی بعد از ساسانیان- عقاید زروانیه- آتشکده‌ها- تقویم- اعیاد و جشنها- نجوم عامیانه.

ساسانیان از ابتداء با روحانیون زردشتی متحد شدند و این رابطه محبت در میان دین و دولت تا آخر عهد آنان استحکام داشت.

بنا بروایت پارسیان «۱»، اردشیر اول پس از جلوس هیربدان هیربد تنسر را فرمان داد، که متون پراکنده اوستای عهد اشکانی را جمع و تألیف کند، تا آنرا کتاب رسمی و قانونی قرار دهند «۲». شاهپور اول پسر اردشیر چون بشاهی نشست،

---

(۱)- دو روایتی، که در کتاب سوم و چهارم دینکرد مسطور است، اهمیت خاصی دارد. اما نکات راجع باوستای هخامنشی محققا مجعول است. باقی مطالب این دو روایت ظاهرا تا حدی آمیخته با افسانه است. مقایسه شود با ضمیمه اول این کتاب.

(۲)- دینکرد، کتاب سوم، چاپ پشوتن سنجانا، ج ۹، متن ص ۴۵۰، ترجمه ۵۶۹.

وست، متون پهلوی، ج ۴ مقدمه ص XXXI ؛ ایضا کتاب چهارم، پشوتن سنجبانا، ج ۹، متن ص ۴۵۶، ترجمه ص ۵۷۸، وست، ج ۴، ص ۴۱۴؛ اردای ویر از نامگ بخش ۱، فقره ۱۷- ۱.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۰۷

کتب علمی راجع بطب و نجوم و حکمت را از هندی و یونانی و سایر السنه گرفته، به کتاب دینی الحاق نمود. اما بلاشك این روایت بدین صورت صحیح نیست و بعقل درست‌تر می‌آید، که بگوییم کتبی، که الحاق کردند، نتیجه قرایح دانشمندان ایرانی بوده، که در تحت تأثیر نفوذ یونانی نگاشته بودند، اما نفوذ هند در آن آثار ظاهرا در ازمنه متأخر رسوخ کرده است.

بفرمان شاهپور رونوشتی از اوستای تنسر در معبد آذرگشنسپ در شیز «۱» نهادند، اما مجادلات و اختلافات مذهبی بپایان نرسید و شاهپور دوم برای ختم این گفتگوها مجمعی بریاست اذربذی مهرسپندان، که موبد بزرگ بود، تشکیل داد. این انجمن متن صحیح و قطعی اوستا را تصویب کرد و آن را به بیست و یك نسك یا كتاب تقسیم نمود، که معادل عدد کلمات دعای مقدس یثااهوویریو «۲» باشد.

بنابر سنت، آذربذ برای اثبات اینکه اوستای مذکور باین صورت نص صحیح است، خود را بمعرض امتحان (ور- «۳») آتش درآورده رخصت داد، تا فلز گداخته بر سینه او ریزند.

بنابرین اوستای ساسانی، که قسمت کوچکی از آن فعلا باقی است و خلاصه قسمت‌های مفقود آنرا در کتاب هشتم و نهم دینکرد، که در قرن نهم میلادی بزبان پهلوی نوشته شده، می‌بینیم «۴»، نه تنها مشتمل بر احکام دینی بوده، بلکه حکم دایره- المعارف بزرگی داشته، که در آن علوم مختلف مندرج بوده است. علم مبداء و معاد و اساطیر الاولین و نجوم و علم تکوین و امور عامه و طبیعیه و فقهیه و حکمت عملیه عهد ساسانی همه بر اساس ۲۱ نسک اوستا استوار بوده است. بسیاری از متون، که

(۱)- گنجی شیزگان یا گنجی شیزیگان یعنی گنزک در ناحیه شیز آذربایجان، ر ک مارکوارت- مسینا، فهرست، ص ۱۰۸ و بعد. راجع بمعبد آذرگشنسپ در گنزک پایین‌تر را به‌بینید.

(۲)-yatha ahu vairyo

(۳)-ordalie

(۴)- ر ک بالاتر ص ۷۵- ۷۴.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۰۸

بزبان اوستایی نوشته شده، ظاهرا اثر قلم اشخاصی است، که در تدوین اوستای ساسانی دست داشته‌اند و نیز احتمال میتوان داد، که قبل از تدوین اوستای ساسانی، بعضی از کتب مزبور بزبان پهلوی موجود بوده و در آن تاریخ بزبان اوستایی نقل و در کتاب مقدس درج گردیده باشد «۱».

خلاصه نسک‌های اوستا، که در دینکرد دیده میشود، از حیث تفصیل بسیار مختلف است. دینکرد اطلاعات مبسوطی راجع بنسک‌های حقوقی بدست میدهد، ولی نسک‌هایی را که مربوط بعلم مبداء و معاد و تکوین است، در چند کلمه خلاصه می‌کند.

گاهی شخص بفکر می‌افتد، که چرا قسمت بیشتر اوستای ساسانی، در ازمنه اسلامی نابود شده است. میدانم، که مسلمانان زردشتیان را اهل کتاب میشمرده‌اند، بنابراین نابود شدن کتب مقدس آن طایفه را نمیتوان بتعصب اسلامیان منسوب کرد و چنانکه دیدیم بیشتر قسمت‌های اوستای ساسانی در قرن نهم میلادی هنوز موجود بوده، یا لا اقل ترجمه پهلوی آنها بانضمام تفسیر معروف بزند را در دست داشته‌اند.

مسلما صعوبت زندگانی مادی، که در آن تاریخ گریبان‌گیر زردشتیان شده بود، مجال نمیداد که نسلا بعد نسل این مجموعه بزرگ مقدس را رونویس کنند و از اینجا پی میبریم، که چرا نسک‌های حقوقی و نظایر آن در طاق نسیان مانده است، زیرا که در آن زمان دولت زردشتی وجود نداشت و نسک‌های حقوقی بیفایده و خالی از اهمیت و اعتبار می‌نمود. اما چرا نسک‌هایی را، که شامل علم مبداء و معاد و تکوین و سایر علوم اساسی بود، حفظ نکردند؟ قراینی در دست داریم، که از روی آن میتوان گفت شریعت زردشتی در قرن نخستین تسلط عرب تا حدی اصلاح شده و تغییر پیدا کرده است و زردشتیان خود مایل بوده‌اند، که بعضی از افسانه‌ها و اساطیر عامی و بعضی از اعتقاداتی را که، در فصول اوستا ثبت شده بود، حذف

---

(۱)- ر ک نیبرگ، مجله آسیایی، ۱۹۳۱، ص ۲۶ و ۴۶.



کنند. راجع باین مطلب در آخر فصل هشتم این کتاب تفصیلی خواهیم آورد «۱».

در هر حال اگر قواعد مذهبی اوستای کنونی و کتب الهیات پهلوی را، که فعلا در دست است، با قطعات پراکنده و اشارات مختصری، که راجع بدین ایرانیان عهد ساسانی در آثار مؤلفان خارجی (از بیزانسی و سریانی و ارمنی) موجود است، مقایسه و مطابقه کنیم، اختلافات عجیبی می‌بینیم و این اختلافات بیشتر مربوط بقصص و اساطیر و علم تکوین است.

در مطالعه روایاتی که از منابع نصرانی در دست است، بیش از هر چیز یک نکته جلب توجه میکند و آن مقام فائقی است، که خورشید در آیین مزدیسنی ساسانیان دارا بوده است.
یزدگرد دوم باین عبارت سوگند یاد میکند:

«قسم بآفتاب. خدای بزرگ، که از پرتو خویش جهان را منور و از حرارت خود جمیع کائنات را گرم کرده است» «۲». و این پادشاه سه چهار بار سوگند آفتاب را تکرار کرده

است «۳» وقتی که روحانیون عیسوی را بترک آیین خود واداشتند، شرط کردند که بجای معبود سابق خود خورشید را بپرستند و این نکته در رسائل شهدای سریانی بکرات تصریح شده است. شاهپور دوم به سیمون برصبعی «۴» قول داد، که بر جان او ببخشاید، بشرط آنکه آفتاب را ستایش کند «۵». در زمانیکه بامر یزدگرد

---

(۱)- بعقیده نیبرگ (دین، ص ۱۴- ۸ و ۲۹- ۴۲۶) اوستا در مدارس دینی همیشه سینه به سینه حفظ میشده و تدوین قوانین اوستایی در اثر رقابت ادیان خارجی (دین یهود، مسیحی، بخصوص مانوی) صورت گرفته است، که دارای کتب مقدس بوده‌اند، ولی این اوستای مدون عملا هرگز اهمیتی نداشته است و بهمین علت هم بعدها بعضی نسکهای ساسانی فراموش شده.

(۲)- الیزه؛ لانگلوا، ج ۲، ص ۱۹۷.

(۳)- ایضا، ص ۱۹۸.

(۴)- Barsabbae

(۵)- لابور، ص ۶۵؛ مقایسه شود با سزومن Sozomene، کتاب ۲، بند ۹، فقره ۵، که شرور فوکس در مجله کاما، شماره ۱۴، ص ۱۰۲ بنقل آن پرداخته است.



دوم عیسویان ارمنی تعقیب میشدند، لئونس «۱» کشیش عیسوی به تن شاهپور رئیس محکمه مذهبی چنین گفت: «در ابتداء تو ستایش خورشید را بما تحمیل کردی و حال مدعی هستی، که این تحمیل بنابر فرمان شاهنشاه بوده است و تو ببانگ بلند خورشید را خواندی و او را باین طریق ستایش کردی» «۲». در موقع دیگر «خورشید را باین ترتیب ستایش کردند، که

چند قربانی با اجرای مراسم مجوسی تقدیم نمودند» «۳» بنابر روایت پروکوپیوس (جنگ ایران، کتاب اول، بند ۳) از احکام مغان این بود، که شمس طالع را باید ستایش کرد.

حالا به‌بینیم این خدای خورشید کیست؟ در کتابهای اوستایی یکی از ایزدان هور «۴» (هور، خور)، یا هورخشیت «۵» (خورشید، که بمعنی خور قادر و قاهر است) نام دارد، اما گویا هیچوقت مقام چندان مهمی نداشته است. پس در حقیقت مغان عهد ساسانی، اگر آفتاب را می‌پرستیدند، مرادشان هور نبوده، بلکه مهر را ستایش میکرده‌اند و این مهر همان میثر است، که در یشت‌های عتیق ذکر شده است و همان است، که بابلیان آنرا با شمس، خدای آفتاب خودشان، یکی دانسته‌اند و مهرپرستان مغرب از آن «۶» ساخته بودند «۷».

الیزه عبارت ذیل را از زبان رئیس خلوت پادشاه ایران نقل میکند: «شما نمیتوانید از پرستش خورشید امتناع بورزید، زیرا که خورشید از پرتو خود عالم را روشن میکند و با گرمی خویش غذای انسان و حیوان را میرساند و بسبب خوان نعمت بیدریغی، که گسترده و سخای شاملی که دارد، او را خدای مهر نام داده‌اند.

---

(۱)- Leonce

(۲)- الیزه: لانگلوا، ج ۲، ص ۲۳۷.

(۳)- ایضا ص ۹۹۱.

(۴)- Hvar

(۵)- Hvare -Khshaeta

(۶)- Sol invictus

(۷)- کومون، اسرار میترا، چاپ سوم، ص ۱۱ و ۸۶.

زیرا که در ذات او نه مکر و تزویر است و نه جهل و غفلت «۱». مهر خدایی قادر است و پسر خدا و یاور دلیر خدایان هفتگانه است «۲»».

در نقش اردشیر دوم، که در اطاق بستان «۳»، اورهرمزد حلقه سلطنت بپادشاه عطا میکند. در پشت سر شاه مهر ایستاده است و از انوار اشعه، که بر گرد سرش هاله بسته، شناخته میشود. یک مهر ساسانی هم در موزه برلن محفوظ است «۴»، که روی آن اسم صاحب مهر بخط پهلوی نقر شده است. نام اوهومهر (نوشته شده: هومیتر) است و بمناسبت این نام هیکل نیم تنه مهر را با هاله نورانی در گرد سر نقش کرده و اراده آفتاب را، که دو اسب بالدار میکشند، طرح ریخته است. در نقوش قدیم یونانی اراده آفتاب را، که دو اسب بالدار میکشند. طرح ریخته است. در نقوش قدیم یونانی اراده آفتاب را، چهار اسب میبرد «۵»، لکن در نقشی، که بر مهر مزبور هست و همچنین در پارچه، که در موزه سنکان‌تنر «۶» بروکسل دیده می‌شود، آن اراده را فقط دو اسب میکشد. چون این پارچه از روی نمونه عهد ساسانی یافته شده، معلوم میشود، که در آن زمان بجای چهار اسب نقش دو اسب را متداول کرده بودند) «۷».

نصوص متعدده اوستا ثابت میکند، که پرستش عناصر طبیعی از اصول دیانت زردشتی بوده، چنانکه میدانیم زردشتیان کمال مواظبت را مرعی میداشته‌اند، که آب و آتش و خاک را آلوده نکنند. مؤلفان خارجی هم این مطلب را تأیید کرده‌اند.

---

(۱)- لانگلوا، ج ۲، ص ۲۲۷.

(۲)- یعنی امش‌سپنت‌ها (پهلوی امهرسپندان). الیزه، لانکلوا، ج ۲، ص ۱۹۶. در باب نسبت مهر با آفتاب ر ک نیبرگ، دین، ص ۳۸۵ و بعد.

(۳)- ر ک پایین‌تر، اواخر فصل پنجم.

(۴)- هرتسفلد، سالنامه مجموعه‌های آثار هنری پروس، ج ۴۱، جزوه ۲، ص ۱۰۸.

(۵)- مقایسه شود با نیبرگ، مجله آسیایی ۱۹۳۱، ص ۹۱ و ما بعد.

(۶)- Cinquantenaire

(۷)- هرتسفلد، همانجا، ص ۱۰۶.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۱۲

آگاثیاس گوید (۲۴/ ۲): «ایرانیان احترام آب را بیش از هر چیز واجب میشمردند، چنانکه حتی صورت خود را در آب نمی‌شستند و جز برای آشامیدن آب دادن به نباتات باین عنصر مقدس دست نمیزدند». در کتاب وندیداد شرح مبسوطی راجع به آب و تأثیر آن در تطهیر مندرج است. فقط چیزی، که در تطهیر مؤثرتر از آب محسوب می‌شد، بول گاو بود.

اما آتش در این آیین خیلی مهمتر از سایر عناصر بوده است «۱». اوستا آتش را پنج نوع می‌شمارد و نام آنها در یسنای ۱۱ و ۱۷ مذکور و در تفسیر پهلوی آن یسنا مندرج است و در کتاب بندهشن نیز اسامی این آتش‌ها با مختصر اشتباهی نقل شده است. آن آتشها از اینقرارند: برزسوه «۲»، که آتش معابد (که آنرا آتش وهرام

---

(۱)- هرتل در یک سلسله مقالاتی، که تحت عنوان «منابع و تحقیقات هند و ایرانی» نوشته است بخصوص در جزوه ششم آن موسوم به «تعالیم آتش نزد آریایی‌ها» آتش‌پرستی هندیان و ایرانیان قدیم را خواسته است اثبات کند. کوشش او بر اینست، که ثابت کند، که تقریبا همه اصطلاحات دیانتی زردشتیان و حتی اصطلاحات حکمت عملی معموله آنان، که در زبان فرس قدیم هست، درست فهمیده نشده و در واقع همه آنها مربوط به پرستش آتش

است و ایرانیان عنصر آتش را در عالم صغیر و کبیر نافذ میدانستند. بعقیده ما آنچه هرتل گوید، خالی از حقیقتی نیست، اما تاویلی که ایشان از متون اوستایی کرده‌اند، بنظر ما خیلی محدود می‌آید و قسمتی از آن بی‌مطالعه است. اگر چه تاوادیا در تأیید قول هرتل دلایل و حجتهایی از کتب پهلوی استخراج کرده و در اثبات آن کوشیده است. تحول در عقاید و افکار دینی ایرانیان، که قبل از زردشت شروع شده و بعد در اثر اصلاحات این پیشوا قوت جدیدی گرفت، بعد از او هم ادامه داشته است و در اثر تماس با اعتقادات مردم غیر ایرانی آسیایی قدامی تدریجا مفاهیم جدیدی باصطلاحات دینی عتیق افزوده شد.

در باب عقاید تاوادیا در تأیید گفته‌های هرتل ر ك بمطالعات هند و ایرانی تقدیم به ویلهم گیگر

Studia Indo- Iranica, Ehrengabe fur Wilhelm Geiger

، ۱۹۳۱، ص ۲۳۷ و بعد.

(۲)-Berezisavad

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۱۳

میگفته‌اند) و آتشی است که در استعمالات عادی بکار میرود، و هوفریان «۱» یعنی آتشی، که در جسم مردم و جانوران است، اوروازشت «۲» آتشی که در نباتات پنهان است، وازشت «۳» آتشی، که در ابر است، در ابر است، یعنی صاعقه، سپنشت «۴» آتشی که در بهشت در حضور اهورمزدا میسوزد. ظاهرا شکوه و اقبالی، که پیوسته همراه شاهنشاهان حقیقی آریایی بوده، یعنی خورنه «۵»، که در زبان پهلوی خور «۶» و در فارسی فر شده است، مظهر ناسوتی این نوع پنجم از آتش بوده است «۷».

آتش مشخص و مجسم را، که در اوستا آتر «۸» و در زبان فارسی متوسط آذر «۹» میباشد، اکثر پسر اهورمزدا خوانده شده. عیسویان گاهی آتش مقدس زردشتیان را دختر اهورمزدا

نامیده‌اند، چنانکه هشو نام کشیش عیسوی که از روی خشم آتش یکی از آتشکده‌ها را خاموش کرد، گفته است: «نه آن خانه خانه خدا، نه آن آتش دختر خدا بود، بلکه دختری بود دستخوش هوس شاهان و گدایان!» «۱۰» اما احتمال میرود، که اعتقاد باینکه آتش دختر اهورامزد است، از جمله تغییراتی باشد، که نزد ارمنیان زردشتی صورت گرفته است، زیرا که در آثار عامیانه ارامنه،

---

(۱)- Vohufryana

(۲)- Urvazishta

(۳)- Vazishta

(۴)- Spenishta

(۵)- Xvarenah

(۶)- Khvarr

(۷)- دارمستر، زد- اوستا، ج ۱، ص ۱۵۱ و بعد. هرتل، آتش‌پرستی آریائیها،1، ص ۱۶ و آتش شاهی و آتش پیروزی در اوستا

Die awestischen Herrschafts- und Siegesfeuer

(رسالات آکادمی ساکس، ۱۹۳۱).

(۸)- atar

(۹)- Adhur

(۱۰)- هوفمان، ص ۳۵.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۱۴

هنوز هم آتش مجسم را موجودی مؤنث می‌شمارند «۱». آگاثیاس (۲۵/ ۲) از مقدس بودن آتش در نزد ایرانیان سخن‌ها رانده است. در آن قسمت از اوستای ساسانی، که فعلا مفقود الاثر است، مطالب بسیار راجع بآتش الهی و نعمای حاصله از آن و تکالیف انسان نسبت بآتش مندرج بوده است «۲».

در علم مبداء و معاد و علم تکوین، که اجزاء مهمه آن در یشت‌های عتیق موجود است، دانشمندان متأخر بسطی داده و اصول آنرا چنان کلیت بخشیده‌اند، که شامل عمر جهان میشود «۳».

بنابر اصول مزبور، عمر دنیا بالغ بر ۱۲۰۰۰ سال است، در سه هزار سال نخستین عالم اورهرمزد (یا عالم روشنی) و اهریمن (یا عالم تاریکی) در جوار یکدیگر آرام میزیسته‌اند. این دو عالم از سه جانب نامتناهی بوده، فقط از جانب چهارم بیکدیگر محدود میشده‌اند. دنیای روشن در بالا و عالم ظلمانی در زیر قرار داشته و هوا فاصله آنها بوده است. مخلوقات اوهرمزد در این سه هزار سال در حال امکانی (مینوگیها) «۴» بودند. سپس اهریمن نور را دیده در صدد نابود کردنش برآمد.

اوهرمزد، که از آینده آگاهی داشت مصافی بمدت ۹۰۰۰ سال با وی طرح افکند اهریمن، که فقط از ماضی آگاه، رضا داد. آنگاه اوهرمزد باو پیشگویی کرد، که این جدال با شکست عالم ظلمت خاتمه خواهد یافت. از استماع این خبر

(۱)- ابگیان، اعتقادات عامیانه ارمنیان Abeghian, Der armenische Volksglaube لیپزیگ، ۱۸۹۹، ص ۶۷.

(۲)- مثلا ر ک به دینکرد، کتاب نهم، فصل ۳۵، فقره ۱۱، فصل ۵۷، فقره ۱۵- ۱۲، فصل ۵۸، فقره ۲۱.

(۳)- وست روایات بندهشن و زندی و همن‌یشت (زند بهمن یشت) و قسمت‌هایی از زاد سپرم را در متون پهلوی خود، ج ۱، ترجمه کرده است. راجع به بندهشن ر ک به ص ۷۵، یادداشت ۱ کتاب حاضر و نیز کریستنسن، کیانیان، ص ۴۴ و ما بعد).

(۴)- Menoghoha

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۱۵

اهریمن سخت متوحش شد و مجددا بعالم تاریکی درافتاد و سه هزار سال در آنجا بیحرکت بماند. اوهرمزد در این فرصت دست بآفرینش جهان زد و چون کار خلقت بپایان رسید، گاوی را بیافرید، که موسوم بگاو نخستین است. پس آنگاه انسانی بزرگ خلق کرد بنام گیومرد «۱» (بزبان اوستایی گی‌مرتن «۲» معنی حیات مائت- کیومرث) که نمونه نوع بشر بود.

آنگاه اهریمن بآفریدگان اوهرمزد حمله برد و عناصر را بیالود و حشرات و هوام ضاره را بیافرید، اوهرمزد در پیش آسمان خندقی کند. اهریمن مکرر حمله کرد و عاقبت گاو و گیومرد را بکشت، اما از تخمه گیومرد که در دل خاک نهفته بود، چهل سال بعد گیاهی رست، که اولین زوج آدمی باسم مشیگ «۳» و مشیانگ «۴» از آن بیرون آمد. دوره آمیزش نور و ظلمت، که آنرا گمیزشن گویند، شروع شد. انسان در این جنگ خیر و شر، به نسبت اعمال نیک یابد خود، از باران نور یا از اعوان ظلمت شمرده میشود. آنکه در راه راست قدم برداشته باشد، پس از مرگ بآسانی از پل چینوت «۵» عبور کرده وارد بهشت میشود و این پل برای بدکاران بنازکی دم شمشیر میرسد، بقسمی، که گناهکار بجهنم میافتد و عذابی شایستی گناه خود می‌بیند.

کسانی که اعمال نیک و بدشان مساوی است، در عالم همیستگان «۶» یا برزخ «۷» خواهند ماند، که نه کیفری در آنجا هست نه پاداشی. سه هزار سال پس از ظهور انسان، زردشت برای تعلیم خلایق و هدایت آنان بدین بهی ظهور کرد. در موقع ظهور او بیش از

---

(۱)- Gayomard

(۲)- Gaya maretan

(۳)- Mashpagh

(۴)- Mashyanagh

(۵)- Tchinvat

(۶)- Hamnstaghan

(۷)- برای اشتقاق این لغت ر ک به مقاله نیبرگ در مطالعات شرقی، که بافتخار دستور جی صاحب الخ در سال ۱۹۳۴ در اکسفورد بچاپ رسیده است. ص ۳۴۶.

Oriental Studies in Houour of DasturJi Saheb CursetJi- ErachJi pavry



سه هزار سال از عمر دنیا باقی نمانده بود.

در آخر هر هزار سال از ذریه زردشت که در دریاچه‌ای پنهان است، یکنفر منجی یا سومیانس «۱» (در اوستا: سوشیانت) بطور خارق العاده قدم بعالم هستی مینهد.

در وقت تولد آخرین منجی که سوشیانس خاص باشد. جنگ قطعی بین خیر و شر درمیگیرد. دلیران و دیوان داستانی مجددا برای نبرد بدنیا می‌آیند و عاقبت همه مردگان برخیزند و ستاره دنباله‌دار موسوم به گوچهر «۲» بر زمین افتد و زمین مشتعل گردد، بقسمی که همه معادن و فلزات گداخته شوند و چون سیل سوزان جاری گردند.

جمله آدمیان از زندگان و مردگانی، که زنده شده‌اند، باید از این سیل بگذرند و آن سیل برای نیکان چون شیر گرم و ملایم خواهد شد. مردمان پس از این امتحان ظاهر شده ببهشت درآیند. بعد از آخرین مبارزه که خدایان با دیوان کنند، جنود اهریمن شکسته شود و اهریمن الی الابد در ظلمات فرو رود، زمین صاف و مسطح گردد و جهان پاکیزه و مطهر شده، بی‌شایبه کدورتی ابد الاباد بماند. این حالت را «۳» فرشکرد «۴» گویند، که بمعنی تصفیه و تجدید است (در اوستایی فرشوکرتی «۵»).

نیبرگ در چند مقاله مندرج در مجله آسیایی (شماره اول سنه ۱۹۲۹، ص ۱۹۳ و ما بعد و شماره دوم، ۱۹۳۱، صفحه ۱ و ما بعد و ۱۹۳ و ما بعد) با دقت نظر فوق العاده مطالب و اشارات پراکنده‌ای، که در فصل نخستین کتاب بندهشن راجع بتکوین عالم هست بیرون کشیده و تنظیم کرده است «۶». از جمله ثابت میکند، که در فصل اول

---

(۱)- Soshyans

(۲)- Gotchihr

(۳)- معنی این اصطلاح دینی تبدیل صورت Transfiguration است (شدر، صورت اصلی الخ، ص ۱۱۴). مقایسه شود با لومل، مجله ایران و هند، ج ۱، ص ۲۹ و بعد؛

یونکر Worter und gachen ، ۱۲، ص ۱۳۲ و ما بعد: نیبرگ، مجله آسیایی ۱۹۳۱، ص ۸۶ و ما بعد.

(۴)- Frashkard

(۵)- Frashekereti

(۶)- در قسمت اول این سلسله مقالات مؤلف فصل اول و سوم بندهشن و چند قسمت-

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۱۷

کتاب بوندهشن معروف به «بندهشن ایرانی» «۱»، عبارات مفصلی داخل شده است، که متعلق بعقاید زروانیه است. ولی در بعضی قسمت‌های آن تصرفاتی بقلم یکنفر غیر زروانی بعمل آمده است. عبارتی که در این فصل گنجانیده‌اند، گویا در متن اصلی بندهشن، که هر دو نسخه فعلی بندهشن از آن گرفته شده، موجود بوده است، زیرا که در نسخه «بوندهشن هندی» هم آثاری از آن دیده میشود «۲».

اما راجع بآیین زروانیان مختصری در مقدمه «۳» این کتاب نگاشته‌ایم؛ اکنون مفصلتر از آن سخن میرانیم.

در یکی از عبارات گاثاها (یسنای ۳ ر ۳۰) گوهر نیکی و گوهر بدی را باین عبارت نام برده‌اند: «دو گوهر قدیم همزاد، که توأمان اعظم نام دارند». بنابراین عبارت ظاهر چنین است که زردشت باصلی اقدم، که پدر این دو گوهر بوده، عقیده داشته است «۴». برطبق روایتی که از یکی از شاگردان ارسطو «۵» موسوم به اودموس رودیوس «۶» در دست است، معلوم میشود، که در زمان هخامنشیان راجع باین خدای

از مینوگی خرذ و قطعه از یک متن سریانی را (که ظاهرا متعلق بعهد ساسانیان است) بخط لاتین عینا نقل کرده و ترجمه آنرا نیز آورده است. (نگاه کنید نیبرگ، ج ۲، ص ۸۵).

(۱)- دو باب دو نگارش بندهشن بالاتر ص ۷۵، یادداشت را ببینید.

(۲)- در متن نیبرگ عباراتی هست، که من بطرز دیگر تعبیر میکنم. ولی این اختلاف مربوط بکلیات مطالب او نیست.

(۳)- ص ۵۲. نگاه کنید بنونیست، دین ایرانی The I ersian Religion ، فصل ۴ و مجله آسیایی، ۱۹۲۹، ص ۲۸۷ و بعد، تحقیقات نیبرگ، که ذکر آن گذشت، و مقاله‌ای از شدر در مجله ادبیات آلمانی Deutsche Litesaturzeitung ، ۱۹۳۲، ص ۲۱۱۳ و ما بعد.

(۴)- نیبرگ تعبیر دیگری کرده است (دین، ص ۱۰۲ و ما بعد.

(۵)- داماسیوس، de primis principiis ، ج ۱، ص ۳۲۲.

(۶)- Eudemos Rhodlos



نخستین، اختلاف عقیده بسیار بوده است و موجب مباحثات و مناقشات بسیار در الهیات و نجوم میشده است، زیرا که جماعتی آن خدای واحد قدیم را مکان (بزبان اوستایی ثوش) «۱» و جماعتی زمان (زرون «۲» به پهلوی) «۳» میدانسته‌اند. عقیده دسته اخیر پیش برده «۴» و آیین زروان‌پرستی را پیروان میترا قبول کردند در کتیبه آنتیوخوس اول پادشاه کماژن، که در مقدمه این کتاب ذکری از آن بمیان آمد و بعدا نیز خواهد آمد، نام زرون اکرن «۵» ( «زمان بیکران و نامتناهی») را بلفظ یونانی خرونوش آپیروس «۶» نوشته‌اند.

مانی که در زمان نخستین پادشاهان ساسانی بدعوت برخاست، چون میخواست گفتار خود را با اعتقاد زردشتیان زمان خویش موافق کند، خدای اعلی را زروان نامید.

دلیل اینکه آیین مزدیسنی در زمان ساسانیان بصورت زروان‌پرستی بوده، این است، که نه تنها کلمه زروان در آن عهد با نام اشخاص بسیار ترکیب شده است «۷»، بلکه یک دسته از عبارات مورخان یونانی و ارمنی و سریانی «۸» مؤید این مدعاست،

---

(۱)- Thvasha

(۲)- Zrya

(۳)- Zurvan یا Zervan

(۴)- بنابر عقیده نیبرگ (دین، ص ۳۸۸)، مغان ماد قبل از گرویدن بدین زردشت زروان‌پرست بوده‌اند.

(۵)- Zrvan akarana

(۶)- Khsonos Apeirns

(۷)- وزن‌دنک، چگونگی تعالیم زردشت

Zarathustros Wesendonh, Das Wesen der Lehre

لیپزیگ ۱۹۲۷، ص ۱۹.

(۸)- کریستنسن، تحقیقات درباره مذهب زردشت در ایران قدیم، ص ۴۷ و بعد نیبرگ، دین، ص ۳۸۰ و بعد. دومناس، بولتن شرقی، ج ۷، ص ۵۸۷ و ما بعد. درباره متون ایرانی

راجع به زروان ر ک تسنر Zaehner ، زروانیکاZurvanika ، ۳- ۱، بولتن شرقی، ج ۹، ص ۳۰۳ و بعد و ۵۷۳ و بعد و ۸۷۱ و بعد.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۱۹

که قدیمترین آنان تئودور موپسوستی (حدود ۴۲۸- ۳۶۰ میلادی) است. کتاب تئودور مذکور از میان رفته است، لکن فوتیوس «۱» مقدار قلیلی از آن استخراج نموده «۲» و در دست است. فوتیوس چنین گوید: «تئودور در کتاب خود عقیده ناپسند ایرانیان را که زارادس «۳» (زردشت) آورده است، شرح میدهد. مقصود اعتقاد به زاروام «۴» (زروان) است، که زردشت او را خدای همه جهان شناخته و او را با قضا و قدر «۵» یکی دانسته است. زاروام قربانی کرد، تا هورمیسداس «۶» (اورمزد) از او بوجود بیاید و هورمیسداس بوجود آمد، ولی شیطان هم مقارن آن حال از او تولد یافت ...»

مؤلفان ارمنی عیسوی مذهب به از نیک «۷» (قرن پنجم) «۸» و الیزه «۹» و ماربهای بطریق «۱۰» (قرن ششم) و دو نفر نویسنده سریانی موسوم به آذرهرمزد و اناهیذ، که با موبد بزرگ زردشتی (در قرن پنجم یا بعد از آن) «۱۱» مباحثه و مجادله قلمی داشته‌اند، و تئودور بارکنائی «۱۲» سریانی «۱۳» و مؤلف گمنامی، که کتاب او را نیبرگ «۱۴»

---

(۱)- Photios

(۲)- کتاب ۸۱.

(۳)- Zarades

(۴)- Zarouam

(۵)- Tykhel

(۶)-Hormisdas

(۷)-Eznik

(۸)- لانگلوا، ج ۲، ص ۳۷۵.

(۹)-Elisee لانگلوا، ج ۲، ص ۱۹۰. در باب «فرمان مهرنرسه» مطالبی در کتاب الیزه هست، که شرح آن پایین‌تر در فصل ششم بیاید.

(۱۰)-Marabha زاخو، کتب حقوقی سریانی، ۳، ص ۲۶۵.

(۱۱)- نلدکه، مجادلات قلمی سریانیان بر علیه مذهب ایرانیان، ص ۳۴ و بعد.

(۱۲)- پونیون، کتیبه‌های ماندائی جامهای خوابیر، ص ۱۰۵ و ما بعد. بنونیست، جهان شرقی ۱۹۳۴، ص ۱۷۰ و بعد.

(۱۳)-Theodore bar Konar

(۱۴)-I ، ص ۲۳۸ و بعد.



از سریانی ترجمه و طبع کرده است، و کتاب یوحنان برپنکایی «۱» (قرن هفتم) که توسط مناس «۲» کشف شده است «۳»، همه راجع بقصه زروان اشاراتی دارند که در این جا خلاصه میشود:

زروان خدای اصیل قدیم، قربانی‌ها کرد شاید فرزندی بیابد و او را اوهرمزد بنامد.

بعد از هزار سال قربانی دادن، از مؤثر بودن قربانی‌های خود بشک افتاد، عاقبت دو پسر در بطن او موجود شد «۴»، یکی اوهرمزد، که قربانی‌ها بنام او کرده بود، دیگر اهریمن، که زاده

شک و تردید او بود. زروان پادشاهی عالم را بکسی وعده داد، که اول بحضور او بیاید. پس اهریمن پیکر پدر خویش «۵» را بشکافت و در مقابل او ظاهر شد. زروان پرسید: «کیستی؟». اهریمن در پاسخ گفت: «منم پسر تو». زروان گفت:

«پسر من معطر و نورانی است و تو متعفن و ظلمانی هستی». در این اثنا اوهرمزد با پیکری معطر و نورانی پدیدار شد. زروان او را بفرزندی شناخت و باو گفت: «تا امروز من از برای تو قربانی‌ها کرده‌ام، ازین پس تو باید برای من قربانی کنی». اهریمن پدر را بوعده، که داده بود، متذکر کرد، که پادشاهی عالم را بکسی میدهد، که اول حاضر شود. زروان گفت نه هزار سال ترا حق سلطنت دادم «۶»، اما پس از انقضای این مدت، اوهرمزد باید تنها پادشاهی کند.

و اما راجع بعمر آفرینش، اختلافاتی در منابع ما موجود است. گاهی طول آن را ۹۰۰۰ و گاهی ۱۲۰۰۰ سال گفته‌اند، بنونیست گوید «۷»، که ۹۰۰۰ سال عقیده زروانیان و ۱۲۰۰۰ سال اعتقاد مزدیسنان غیر زروانی است. نیبرگ برخلاف عقیده

---

(۱)- Yohannan bar penkaye

(۲)- Menasce

(۳)- بولتن شرقی، ج ۹، ص ۵۸۷ و بعد.

(۴)- یا در بطن زنش خوشیزگ (بنابر عقیده اناهیذ).

(۵)- یا بطن مادرش را بنابر عقیده اناهیذ.

(۶)- بنابر تعبیر نیبرگ اورمزد همیشه سرور اهریمن بوده است (۲، ص ۷۳).

(۷)- دین ایران بنابر کتب معتبر یونانی، فصل چهارم.

دارد «۱»، که عمر جهان بنابر رأی زروانیان ۱۲۰۰۰ و بنابر اعتقاد مزدیسنان غیر زروانی ۹۰۰۰ است، اگر چه در کتاب بندهشن تصریح به ۱۲۰۰۰ سال، حتی در قسمت‌های غیر زروانی آن دیده میشود. بنظر من اختلاف در عدد سنوات حاکی از اختلافات این دو فرقه نیست، سبب این تفاوت آن است، که چه زروانیان و چه مزدیسنان گاهی سه هزار سال آغاز جهان را، که کائنات در حال امکانی و جنینی بوده، بحساب میآورند و گاهی نمی‌آورند. در تمام روایات اعم از زروانی و غیر زروانی مدت جنگ را ۹۰۰۰ سال گفته‌اند و در این اختلافی نیست. اما اینکه در تواریخ از نیک و الیزه آمده است، که زروان قبل از تولد اهریمن و اوهرمزد هزار سال قربانی داد، دلیل اینست که زروانیان قبل از ۹۰۰۰ سال باز بیک مدتی از عمر جهان قائل بوده‌اند.

پس معلوم میشود، که مزدیسنان عهد ساسانی در خصوص آفرینش بیشتر تابع عقاید زروانیه بوده‌اند. در افسانه‌ای که مؤلفین مسیحی آورده‌اند، تفصیل این اعتقاد را می‌بینیم ولی شکل عامیانه و درشت آن را نقل کرده‌اند. اما از آنچه متعلق بالهیات زروانیه است، اگر بخواهیم اطلاع وافی بیابیم باید باقتفای نیبرگ، بکتب پهلوی خاصه کتاب بندهشن مراجعه کنیم. در نسخه ایرانی این کتاب مطالبی از زروانیه مذکور است. کتاب مینوگی خرذ «۲» هم متعلق بفرقه زروانیه است، اما در باب تکوین عالم چندان بحثی نمیکند «۳». چنانکه گفتیم در آغاز کار جهان بحالت مینوگیها یعنی امکانی بود. در این دوره فقط زروان یا زمان یا قضا وجود بالفعل داشت. بموجب

---

(۱)- ۲، ص ۲۳۲ و ما بعد.

(۲)- Menoghe Khardh

(۳)- عقاید زروانیه راجع بآفرینش در کتاب دیگری، که در اصل بزبان پهلوی بوده و امروز ترجمه فارسی آن در دست است، نیز بیان شده، این همان کتابست، که آنرا علمای اسلام میگویند، ر ک وست، فقه اللغه، ص ۱۲۳؛ چاپ بلوشهBlochet در مجله تاریخ ادیان، ج ۳۷، ص ۴۰ و ما بعد و نیز مقایسه شود با کتاب متون خطی زندZ endhandschriften تألیف بارتلمه، ص ۱۵۲ و بعد.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۲۲

روایت شهرستانی «۱»، زروانیه ادعا می‌کنند، که نور اصلی، اشخاصی نورانی و ربانی ابداع کرد و بزرگترین آنها زروان نام داشت. شرحی را که در بعض روایات سریانی مثل اقوال تئودور بار کنائی و آذرهرمزد و مؤلف گمنام «۲» سابق الذکر می‌بینیم، می- توان با این قول شهرستانی تطبیق کرد از اینقرار، که زردشتیان در ازاء چهار عنصر، باصول اربعه ذیل معتقد بوده‌اند «۳». اشوکار «۴»، فرشوکار «۵»، زروکار «۶»، زروان «۷». آخرین این چهار اصل پدر اورمزد (و اهرمن) بوده است. مورخ گمنام مذکور گوید آنکه اورمزد را بوجود آورد، فرشوکار بود. نیبرگ باتکاء تحقیقات مهمه شدر «۸» ثابت می‌کند، که زروان را خدای چهار صورت میدانسته‌اند. بیان مطلب آن است، که پیروان این آیین اعتقاد داشته‌اند، که زروان در سه مظهر از اسم و صفت خود تجلی میکند و ذات او نیز رابع آن سه مظهر میشود، پس یک ذات در چهار صورت متجلی است و این تجلی چهارگانه هم متعدد و مکرر است «۹».
زروان در این تربیعات بدو اعتبار متجلی است: گاهی از حیث ارتباط با فلک و گاهی از جهت ارتباط با قضا و قدر در بعضی روایات این دو اعتبار را با هم ترکیب کرده‌اند. بعقیده نیبرگ یک شکل دیگر هم هست، که مؤلفین سریانی سابق الذکر نقل کرده‌اند و باید بر این تربیعات افزود و آن شکل را باید تربیع ارضی زروانیه نام نهاد یا تربیع درجات حیاط گفت از اینقرار:

---

(۱)- چاپ کورتن، ص ۱۸۳، ترجمه‌های بروشر، ج ۱، ص ۲۷۷.

(۲)- پونیون، ص ۱۶۲؛ نلدکه، جدال قلمی سریانیان، ص ۳۶- ۳۵؛ نیبرگ، ج ۱، ص ۴۱- ۲۴۰.

(۳)- تئودر برکونائی، نگاه کنید نیبرگ، ج ۲، ص ۸۵.

(۴)- Ashoqar

(۵)- Frashoqar

(۶)- Zaroqar

(۷)- Zurvan

(۸)- صورت اصلی الخ، ص ۱۳۵ و ما بعد.

(۹)- ج ۲، ص ۱۰۸.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۲۳

۱- اشوکار (در عوض ارشوکار) که «بمعنی بخشنده قوت رجولیت» است.

۲- فرشوکار به معنی «درخشان‌کننده». ۳- زروکار یعنی «کسی که پیر میگرداند».

مقصود از تجلی زروان باین سه صورت آن است، که ذات زروان جامع حالات سه گانه صباوت و کهولت و شیخوخت است «۱».

باعتبار دیگر هم زروان بدو صورت تجلی میکند، گاهی او را زروان اکنارگ گویند یعنی زمان سرمدی و نامتناهی و بی‌کناره و گاهی زروان دیرنگ خوذای خوانند یعنی زمان طویل التسلط، که حاکم بر دوره دوازده هزار ساله عمر آفرینش است «۲».

در افسانه‌های عامیانه عهد باستان، زروان را موجودی «نر ماده» تصور میکرده‌اند ولی در روایت تازه‌تری آمده است، که زروان زنی داشت خوشیزگ «۳» نام، که نیبرگ آن را مصغر کلمه «خوش» میداند بمعنی زیبا یا خوب، و بی‌شک در این رأی مصاب است «۴». از زروان (یا از ازدواج او با خوشیزگ) دو فرزند توام بوجود آمد، که

---

(۱)- نیبرگ، ۲، ص ۸۶ و ۱۰۷ و ما بعد. مقایسه شود با بنونیست در بنونیست ورنو، ورثرغن (پاریس ۱۹۳۴)، ص ۶۴ و ما بعد، و مجله جهان شرق، ۱۹۳۳، ص ۱۷۶ و ما بعد.

در این مطالب نیبرگ بعدها تغییراتی داده و مدعی است (دین، ص ۳۸۳) که القاب ارشوکر arshokara، فرشوکر farshokara، و مرشوکر marshokara )این لقب آخری همان زروکر zarokara در تثلیت زروانیه است) در پشت ۱۴، فقره ۲۸ در مورد ورثرغن بکار رفته و در اصل از آن او بوده است و بعدها مغان ماد آنها را در مورد زروان بکار برده‌اند، که بعقیده نیبرگ ببعضی جهات معادل مادی ورنرغن در ایران شرقی است.

(۲)- ایضا، ج ۲، ص ۱۱۰.

(۳)- Khvashizagh

(۴)- در یکی از قطعات مانوی بزبان سغدی (مؤلر، بقایای آثار خطی، ۲، ص ۱۰۱-



اهریمن و اوهرمزد، یا خرد و پلید و خرد مقدس، یا ظلمت و نور، باشد. اهریمن، که پیش از برادر بدنیا آمد، حکمران جهان شد، و اوهرمزد برای تحصیل سلطنت مجبور شد با او از در نزاع به میان آید «۱». این نکته قابل ملاحظه است، که اعتقاد زروانیه راجع بتقدم و اولیت اهریمن با اصل بدی و شر، بر اوهرمزد، ناشی از بدبینی است، که نظیر عقیده گنوستیک‌هاست «۲». و با اصل آیین زردشتی، که در گاثاها آشکار است، تباین دارد. قدما

سعی کرده‌اند، که بطرق مختلف و تعبیرات گوناگون از تباین و اختلاف این دو عقیده بکاهند، مثلا گاهی اهرمن را در دوره تسلط خود تابع اوهرمزد شمرده «۳» و گاهی فرمانروایی اهرمن را بسه هزار سال نخستین دوره جنگ محدود کرده‌اند. بنابر اعتقاد عامه‌ی زروانیه، اهریمن سه هزار سال فرمانروایی کرد و در سه هزار سال بعد، قدرت او مساوی قدرت اوهرمزد بود و عاقبت اوهرمزد بر اهریمن تفوق یافت و این عهدی است، که از ظهور زردشت شروع و بآخرین نبرد قطعی، که اهرمن الی الابد مغلوب میگردد، خاتمه می‌یابد: در این وقت است که «تبدیل» شروع میشود. در فصل اول بندهشن، عقیده مزدیسنان غیر زروانی در باب این مطلب اساسی بطریق ذیل ذکر شده است: «اوهرمزد بعلم ازلی میدانست،

---

و ۱۰۴) «مادر زندگان» ه زن پادشاه روشنایی (زروان) و مادر انسان نخستین (اوهرمزد) بنام رام راتوخ Ramratnkh -شادی‌بخش» ذکر شده است. نگاه کنید، بنونیست، جهان شرق ۱۹۳۲، ص ۱۸۳ و مابعد.

(۱)- پیکار دو برادر همزاد، نیبرگ، ۲، ص ۱۱۱ و مابعد؛ مقایسه شود با کریستنسن مقاله بزبان دانمارکی درباره داستانهای ۲ برادر و ۳ برادر، که در مورد اصل و منشاء ملل و طوایف آمده است، در مطالعات دانمارکی Danske Studier، ۱۹۱۶، ص ۶۹ و ما بعد.

(۲)- نیبرگ، ۲، ص ۷۹ و ما بعد.

(۳)- در هر حال تعبیریکه نیبرگ از متن از نیک در اینمورد کرده است، بنظر من صائب نمیآید.



که از این نه هزار سال «سه هزار سال را تنها و بی‌مدعی سلطنت خواهد کرد و در سه هزار سال بعد، که دوره آمیزش است، مشیت او مشیت اهریمن متفقا جریان خواهد یافت و عاقبت

در جنگ اجیر، قدرت خرد خبیث را بکلی سلب خواهد نمود» «۱» (جلد اول کتاب نیبرگ، ص ۲۱۰ و جلد دوم، ص ۲۳۲).

چنانکه دیدیم از زمان هخامنشیان در باب مبداء اصلی آفرینش دو عقیده مختلف وجود داشته است، بعضی این مبداء را زمان (زروان) میدانسته‌اند و جماعتی این مبداء را مکان نوش «۲» میگفته‌اند. نیبرگ با دلایل استوار، این مطلب را ثابت میکند، که ثوش مرادف ویو «۳» است، که در پهلوی وای «۴» گویند بمعنی هوا (جو) و گوید در اوستای کنونی آثاری از اعتقاد طرفداران «وای»، که رقبای زروانیان محسوب میشده‌اند، باقی مانده است «۵».

---

(۱)- در باب این مطلب بحث بسیار کرده‌اند، که روایاتی، که مورخین در باب دین ایرانیان قدیم نقل کرده‌اند، مثلا روایت نئوپمپوس، که پلوتارخس بنقل آن پرداخته است (ر ک بنونیست، دین ایرانی، ص ۶۹ و ما بعد، و مجله آسیائی، ۱۹۲۹، ص ۲۸۷ و ما بعد، نیبرگ ۲، ص ۲۲۳ و ما بعد) مربوط بمزداپرستی است یا عقاید زروانیه. بعقیده من مزداپرستی دو دین متمایز از هم نیستند. عقاید زروانیه عبارتست از نظر خاصی درباره آفرینش، که نتیجه بینش مخصوصی درباره زندگی میباشد و این نظر در مزداپرستی و مهرپرستی و عقاید مانویه میتواند وجود داشته باشد. در هر حال یک مزداپرستی زروانی و یک مزداپرستی غیر زروانی وجود داشته است (ر ک بمقاله من در جهان مشرق ۱۹۳۱، ص ۳۲ و ما بعد و نیز ملاحظات بنونیست درباره این موضوع در همان نشریه ۱۹۳۲، ص ۲۰۶ و ما بعد).

(۲)- Thvasha

(۳)- vayu

(۴)- vay

(۵)- نیبرگ. ۲، ص ۴- ۱۰۳، ۱۹۹ و ما بعد. در باب خدای وای در داستانهای زردشتی مقایسه شود با کریستنسن، کیانیان، ص ۹۲- ۹۱: در این اواخر ویکاندرWikander در کتاب خود موسوم به «ویو»Vayu این خدا را مورد بحث قرار داده است، ج ۱، اوپربسالا، ۱۹۴۱.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۲۶

آیین زروانی، که بعدا ذکر خواهد شد «۱»، پس از انقراض ساسانیان، متروک گشت و مؤلفین کتب پهلوی، که در زمان اسلام بنقل روایات دینی پرداخته‌اند، در محو کردن آثار زروانیه سعی بلیغ نموده‌اند، ولی بکلی آنرا از میان نبرده‌اند.

مؤلفین عیسوی اشاره باساطیر دیگر کرده‌اند، که در عهد ساسانی متداول بوده است. مثلا تولد اجرام سماوی را منسوب به ازدواج اوهرمزد با مادر یا خواهران یا دخترانش دانسته‌اند «۲». ظاهرا میترا از ازدواج اوهرمزد با مادر خودش تولد یافت، که زوجه زروان باشد «۳».

تئودور بارکونائسی پس از ذکر افسانه زروانیه راجع بولادت اوهرمزد و اهریمن و سایر مخلوقاتی، که از آن دو بترتیب وجود یافته‌اند، چنین گوید: «۴» «وقتی که اوهرمزد به نیکان زن داد، زنان گریختند و نزد شیطان (اهریمن) شدند.

چون اوهرمزد نیکان را آرامش و سعادت بخشید، شیطان نیز زنان را سعادتمند گردانید. شیطان بزنان اجازه داد، که هرچه خواهند از او بطلبند، اوهرمزد ترسید، که مبادا زنان طلب آمیزش با نیکان کنند و از این امر نیکان را گزندی برسد و بعقوبتی گرفتار آیند: پس تدبیری اندیشید و خدایی نرسا «۵» نام را بیافرید، که جوانی پانزده ساله شد «۶»

---

(۱)- ر ک اواخر فصل هشتم.

(۲)- ماربها، زاخو، قوانین سریانی، ۳، ص ۲۶۵. جزئیات ذکر نشده. راجع بمقدس بودن ازدواج بین اقوام نزدیک پائین‌تر فصل هفتم را به‌بینید.

(۳)- الیزه، لانگلوا، ۲، ص ۱۹۳. بنابر عبارت دیگر (ص ۱۹۴) مهر «از مادری در میان مردمان» تولد یافته است.

(۴)- پونیون، کتیبه‌ها ماندائی الخ، ص ۱۶۳ و ما بعد. بنونیست، جهان شرقی ۱۹۳۲ ص ۱۸۵.

(۵)- Narsa

(۶)- راجع است به نیریوسنگ Neryosang، که در اوستا آن را Nairyosaeha میخوانند. وی رسول خدایان بوده است. کسی است که جهان را به پیش میراند. از ایزدانیست که قبول عامه داشته و در کتب پهلوی نام او بسیار ذکر شده است. ر ک کریستنسن کیانیان، ص ۵۸، ۹۸ و ۱۰۲؛ کومون، تحقیقات درباره مانویت، ص ۶۱ و بعد.



و او را برهنه بدنبال شیطان گماشت، تا زنان او را به‌بینند و فریفته شوند و وصل او را از شیطان بخواهند. زنان دستها بسوی شیطان دراز کردند و گفتند، شیطان، ای پدر ما، خدای نرسا را بما عطا کن» «۱». در این افسانه مطلبی، که بزنان نسبت داده‌اند، چیزی است، که در آیین زردشتی خیلی غریب و شگفت‌انگیز است، ولی از جهت اصل بدبینی، که در آن است، بنابر رأی نیبرگ، کاملا موافق آراء زروانیه است «۲».

سپس تئودور افسانه‌های ایرانی دیگر میآورد، که عباراتش بسیار مبهم است از این قبیل: زمین دوشیزه جوانی بود، که نامزدی داشت پریسگ «۳» نام آتش صاحب عقل بود و با شخصی مصاحبت داشت گونرپ «۴» نام بمعنی «رطوبت جنگلها» پریسگ گاهی بصورت کبوتر و زمانی مورچه و وقتی سک پیر تجلی میکرد. کوم «۵» گاهی خوک دریائی «۶» و زمانی خروس بود و از پریسگ پذیرائی میکرد «۷» کیکوآاوز «۸» قوچ کوهستانی بود و با شاخ

بآسمان ضربت میزد. زمین شخصی گوگی «۹» نام آسمان را تهدید کردند، که او را خواهند بلعید «۱۰».

---

(۱)- همین موضوع در داستان آفرینش مانویان دیده میشود. فصل چهارم را به‌بینید.

(۲)- در مقاله بنونیست تحت عنوان «روایت تئودور بارکوتائی راجع بدین زردشت» (جهان شرقی ۱۹۳۲) راجع به طبیعت شیطانی زن باعتقاد زروانیه بحثی عمیق شده است.

(۳)-parisag

(۴)-Gounrap

(۵)-Koum

(۶)-dauphin

(۷)- نزد بنونیست چنین است. پونیون آنرا «می‌بلعد» ترجمه کرده است.

(۸)-Kikoaouz

(۹)-Gougi

(۱۰)- بنونیست در مقاله سابق الذکر این متن مشکل را چنین تفسیر کرده است: ظاهرا مطالبی که تئودور روایت کرده، مربوط به چهر داذنسك است و اشاره می‌کند بقصص و روایاتی، که در منابع تاریخ داستانی ایرانیان وجود دارد. پریسگ همان فراسیاگ Erasiyagh (در اوستا Fraerasyan، نزد فردوسی افراسیاب) است. کوم خدای هوم (در پهلوی و فارسی هوم) می‌باشد و کیکوا اوز همان کیکاوس است. گونرپ صورت-

در یکی از اعمال شهدای سریانی (تاریخ سابها) «۱» آمده است، که یکی از موبدان خدایان خود را چنین شماره میکرد: «زئوس، کرونوس، آپولون، بدوخ «۲» و خدایان دیگر». پیداست که این هم از تربیعات زروانیان است. زئوس و کرونوس و آپولون همان اوهرمزد و زروان و میثرا هستند، ولی باید دید، که مقصود از بدوخ کیست. صورت پهلوی این کلمه ظاهرا بیدخت است به معنی «دختر خدا» یا «دختر خدایان»، زیرا که بی «۳» معادل بغ «۴» در پارسی قدیم است. در عبارت دیگر از کتاب اعمال شهیدان نام این الاهه بلفظی سریانی ذکر شده، که بمعنی «ملکه آسمان» است «۵». در کتیبه سابق الذکر آنتیوخوس اول پادشاه کماژن (۳۴-۶۹ ق. م)، که در نمرود داغ است، نام چهار خدا ذکر شده است:

۱. زئوس- اوهرمزد، ۲. آپولون- میثرا- هلیوس- هرمس- ۳. ورترغن- هراکلس- آرس، ۴. «میهن من کماژن بسیار حاصلخیز». شدر ثابت کرده است «۶»، که مقصود از خدایان چهارگانه فوق زروان است، که در همان کتیبه نام او را بخط یونانی کرونوس آپیروس نوشته‌اند و این تربیع معادل تربیع دیگری است، که زروانیان ایران داشته‌اند، که جزو اخیر آن دین مزدیسن است. بنابراین مقدمه، اگر این تربیع را با تربیعی، که در تاریخ سابها مذکور بود، مقایسه کنیم و فرض نماییم، که در آنجا زروان جانشین ورترغن شده باشد، درین صورت، بیدخت

---

غلطی است از گرشاسب (در اوستا کرساسپ) اما گوگی بعقیده بنونیست، دیویست که مانویان آنرا کونی (اوستایی: کوندی) میخواندند. راجع بتفصیل این مطلب ر ک به بیانات مؤلف مذکور، که ظاهرا کلید رمز را یافته است.

(۱)- هوفمان ص ۷۲.

(۲)- Bedokh

(۳)- be

baga-(۴)

(۵)- هوفمان، ص ۱۳۰.

(۶)- صورت اصلی و ترکیب بعدی سیستم مانوی، ص ۱۳۸ و ما بعد، مقایسه شود با نیبرگ، ۲، ص ۴۹ و ۱۲۶.



«دختر خدا» مطابق با دین مزدیسن خواهد بود.

در همان نامه اعمال شهیدان، نام الاهه دیگری برده شده موسوم به ننا «۱» یا ننائی «۲»، که ایرانی الاصل نیست و ظاهرا او را با اناهیتا یکی دانسته‌اند «۳». در سکه‌های هندوسکایی هم، نقش این الاهه دیده میشود «۴». یکی از عبارات این نامه شهیدان حاکی است، که شاهپور دوم بسردار خود موسوم به معین «۵»، که او را مظنون بمسیحیت میدانست و واقعا هم مسیحی شده بود، فرمان داد، که خورشید (مهر) و ماه و آتش و خدای مقتدر بل «۶» و نبهو «۷» را ستایش کند «۸». این دو خدای که ذکر کردیم، از خدایان معروف بابل هستند و چنین گمان میرود، که نویسنده نامه اعمال شهیدان آنان را اشتباها جزو خدایان ایران شمرده است. اتفاقا تئوفیلاکتوس هم مهر و بل را دو تن از خدایان پارس میشمارد. در این خصوص میتوان به کتیبه آرامی عربسون، که در کاپادوکیه کشف شده و ظاهرا از قرن دوم قبل از میلاد است، رجوع کرد.

شدر «۹» در ضمن وصف کتیبه آنتیوخوس اول پادشاه کماژن ما را باین کتیبه متوجه کرده است و گوید: این کتیبه حاکی از ورود دیانت ایران بولایت کاپادوکیه است و این امر را بدین طریق نمایانده‌اند، که خدای محلی بل دین مزدیسن را، که دختری بود، بعقد خود درآورد. ما نمیدانیم، که تا چه حدی فرقه زروانیه زردشتی

(۱)– Nana

(۲)– Nanai

(۳)– هوفمان، ص ۴۹، مقایسه شود با ص ۱۳۰ و بعد؛ وزن دنک، تصور جهانی ایرانیان Das Weltbild der Iranier ، مونیخ ۱۹۳۳، ص ۱۴۶ –۱۴۵ و یادداشت ۷۱۰.

(۴)– ر ک بالاتر ص ۵۳.

(۵)– Muain

(۶)– Bel

(۷)– Nabho

(۸)– هوفمان ص ۲۹.

(۹)– صورت اصلی و ترکیب بعدی سیستم مانوی؛ ص ۱۳۷، مقایسه شود با نیبرگ؛ ۲، ص ۴۹.



تحت تأثیر مذاهب مختلفه آرامی واقع شده است؛ قدر متقن آنکه، پارسیان، بعد از انقراض ساسانیان، نه از بیدخت خبری دارند؛ نه از خدایان دیگر مثل ننائی و بل و نبهو نامی برده‌اند.

در خاتمه این شرح مختصری، که از دیانت رسمی ساسانیان نگاشتیم، لازم است، که رأی صائب و مهم نیبرگ را «۱» ذکر کنیم. ماه زردشتیان سی روز داشته و هر روزی بنام خدایی بوده است. در آخر فصل اول کتاب بندهشن نام این سی روز درج شده در فصل سوم همان کتاب قاعده هست، که بموجب آن سی روز ماه را باید بچهار دسته تقسیم کرد از اینقرار:

۱- اوهرمز / ۲- آذر / ۳- مهر / ۴- دین

وهمن / آبان / سروش / ارد

اردوهشت / خور / رشن / اشتاذ

شهریور / ماه / فروردین / اسمان

سپندارمذ / تیر / ورهران / زامداذ

خورداد / گوش / رام / مهرسپند

امرداذ / دذو / واذ / انگران

دذو // دذو /

مقصود از کلمه دذو «۲»، که در آخر سه ستون اول دیده میشود، اورمزد است (در اوستایی دذوه «۳» بمعنای خالق است). در ستون اول، اوهرمزد و شش امهرسپند «۴» (امش‌شپنت «۵») آمده است «۶»، که اوهرمزد هم در اول و هم در آخر آن ستون (بصورت

---

(۱)- II، ص ۱۲۸ و ما بعد.

(۲)- Dadhv

(۳)- dadhvah

(۴)- Amahrspand

(۵)- Amesha Spe nta

(۶)- وهومن VohuManah ، اش‌وهشت Asha Vahishfa ) -بهترین راستی»)، خشثرویری Khshathra Vairya ) -تسلط خواستنی»)، سپنت ارمیتی Armaiti Spenta ، هوروتات Haurvatat و امرتات Ameretat )ر ک بالاتر ص ۴۸).

## ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۳۱

دذو) قرار گرفته است. رأی نیبرگ «۱» این است که «باقی ستونها هم باید بهمین نهج منظم شده باشد، که در آغاز ستون نام خدای خلاق و در دنبال و قوای خلاقه او ذکر شود و در آخر همه نام دذو بیاید، که خلاصه همه اسماء و صفات است. من معتقدم، که در ستون دوم هم دذو خلاصه فعالیت آذر است و در ستون سوم هم خلاصه فعالیت مهر است و همچنین در ستون چهارم، خلاصه فعالیت دین بیان میشود. فرقی که دارد این است، که ستون چهارم منتهی به دذو نمیشود، زیرا که در آخر آن نام انگران (انوار نامتناهی) آمده است، که آفریده و مخلوق نیستند.» پس بعقیده نیبرگ، اوهرمزد و سه دذو، عبارتند از: اوهرمزد، آذر (آتش)، مهر (میثر)، دین (دین مزدیسن)، «لکن احتمال قوی میرود، که مقصود انگران همان زروان- اکرن باشد، که مزدیسنان باینصورت آورده‌اند «۲»، پس ماه زردشتیان آیون «۳» را نشان میدهد، که در چهار خدا تجلی نموده است: اوهرمزد، آذر، مهر، دین و قوای خلاقه هر یک از آن خدایان» «۴». و نیز نیبرگ گوید: «این جدول درست قرینه اسامی خدایانی است که در کتیبه آنتیوخوس آمده است، یعنی اوهرمزد و مهر و وهران و خدای دیگر، که ما آنرا با دین مزدیسن یکی پنداشته‌ایم. فقط یکی از این اسامی با نامهای تقویمی اختلاف دارد و آن ورهران است، که در تقویم بجای آن آذر را قید کرده‌اند. این اختلاف نیز ظاهری است و در نفس الامر تبانی بین آنها نیست، چه ورهران رابطه بسیار خاصی با آتش دارد»، این بود رأی نیبرگ بدلایلی که درین باب آورده، میتوان این دلیل را هم افزود، که آتش معابد را آتش وهران (یا وهرام بزبان پهلوی متأخر) میگفته‌اند «۵».

---

(۱)-II، ص ۱۳۰- ۱۲۹.

(۲)- یعنی غیر زروانی.

(۳)-Aion

(۴)-II، ص ۱۳۰.

(۵)- ر ك پائین‌تر. مقایسه شود با بنونیست، ورتر و ورترغن، ص ۷۲.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۳۲

استقراء نیبرگ در تقویم زردشتیان، مؤید گفتار نویسندگان سریانی و ارمنی است، که گویند خدایان اعظم عهد ساسانی عبارتند از: زروان و اوهرمزد و خورشید (مهر یا میثرا) و آتش (آذر) و بیدخت یا (دین مزدیسن) و این خدای اخیر تشخیص و تعیین دیانت زردشت محسوب میشود.

*** چنانکه دیدیم، جد اردشیر اول ریاست معبد اناهیتای استخر را دارا بود و دودمان ساسانیان همواره علاقه خاصی باین معبد داشته‌اند. پس معلوم میشود، آتشکده‌هایی بوده، که هر یک بخدایی معین اختصاص داشته است. اما باید دانست، که بطور کلی همه خدایان را در همه آتشکده‌ها ستایش می‌کرده‌اند. شکل بنای آتشکده‌ها در هر جا یکسان بوده: آتشدان در وسط معبد قرار داشته و پیوسته آذر مقدس در آن میسوخته است. معمولا هر آتشکده هشت درگاه و چند اطاق هشت گوشه داشته است. نمونه از این بنا هم اکنون در شهر یزد پدیدار است، که از آتشکده‌های باستانی بود و در زمان فتح اسلامیان بمسجد تبدیل یافته است «۱».

مسعودی وصف خرابه آتشکده قدیم استخر را، که در زمان او معروف بمسجد سلیمان بوده، چنین بیان میکند «۲»: «من این مسجد را دیده‌ام، تقریبا در یک فرسنگی شهر استخر واقع است، بنایی زیبا و معبدی با شکوه است. در آنجا ستونهایی از سنگ یک پارچه با قطر و ارتفاع حیرت‌بخش دیدم، که بر فراز آن اشکال عجیب از اسب و سایر حیوانات غریبه نصب

بود، که هم از حیث شکل و هم از لحاظ عظمت، شخص را بحیرت می‌افکند. در گرد بناخندقی وسیع و حصاری از سنگ‌های عظیم کشیده بودند، مستور از نقوش برجسته بسیار ماهرانه. اهالی آن ناحیه این صور را از پیمبران سلف می‌پندارند.»

در نقوش برجسته قبور سلطنتی هخامنشیان در نقش رستم آتشدان‌هایی دیده

(۱)- ر ک او نوالا در مجله آسورشناسی، ج ۲۵، پاریس ۱۹۲۸، ص ۸۷.

(۲)- مروج، ۴، ص ۷۷- ۷۶.



میشود، که بر فراز آن آتش مقدس در اشتعال است. شکل آنها ظاهرا تقلیدی از معابد سایر اقوام آسیای غربی است. در اصل میزی بوده، که قربانی را روی آن می‌نهاده‌اند.

در آتشدان عظیم، که بر یک سکوی صیقلی قرار دارد، در صخره‌های نقش رستم از سنگ یک پارچه تراشیده شده است؛ قسمت فوقانی آن، که دندانه‌دار است، ظاهرا متکی بچهار ستون میباشد، که بطور برجسته در سنگ نقر کرده‌اند. اما برای نگاهداری آتش ازلی ضرورت داشت، که بنایی بسازند، که آنرا از عوامل طبیعی حفظ کند.

کم‌کم در شریعت زردشت این قاعده مقرر شد، که آفتاب بر آتش نتابد و بنابر این سبک جدیدی در ساختمان آتشکده معمول شد: اطاقی مطلقا تاریک در وسط بنا میساختند، که آتشدان در آن قرار داشت. بعضی بر آنند، که ساختمان سنگی، که در برابر قبور سلاطین هخامنشی در نقش رستم دیده میشود، نمونه‌ایست از این آتشکده‌ها و فعلا آن بنا را ایرانیان «کعبه زردشت» میخوانند «۱». در پشت سکه امرای پارس (ش ۴) که خراجگزار سلوکیها بودند، صورت این آتشکده دیده میشود. در شکل ۴- کعبه زردشت که روی سکه شاهان

پارس نقش شده است (از عهد سلوکیان) (هیل، فهرست مسکوکات یونانی در عربستان و عراق و ایران)

---

(۱)- زاره بر این عقیده است (صنایع ایران قدیم، ص ۱۵)، دیگران آنرا مقبره میدانند. بعقیده اسپرلینگ (مجله آمریکائی زبان و ادبیات سامی ۱۹۳۷، ص ۱۴۰)، کعبه زردشت، که در سال ۱۹۳۶ میلادی کتیبه پهلوی شاپور اول را در آنجا کشف کرده‌اند، همان معبد ناهید مشهور استخر است، ولی خود کتیبه این نظر را تأیید نمیکند. این بنا در پشت بعضی سکه‌های فرترک‌های قبل از دوره ساسانی دیده میشود. (شکل ۴. ر ک اردمان، آتشکده‌های ایران، ص ۲۰ و ۳۲).



سکه مزبور سه عدد آتشدان، که معمولا در میان آتشکده جای دارد، در بالای آتشکده نقش کرده‌اند. در سمت چپ شخصی در حال عبادت و در جانب راست پرچمی دیده میشود. جزئیات آتشدان در سکه‌های اردشیر اول بهتر نمایان است. آتشدان را طوری قرار داده‌اند، که یک سه‌پایه فلزی در روی آن واقع شده و آتش مقدس در حال اشتعال در بالای سه‌پایه نمودار است (ش ۵).

شکل ۵- آتشدان زردشتی در پشت یکی از سکه‌های اردشیر اول

(موزه ملی کپنهاگ)

اما در سکه‌های شاهپور اول آن سه‌پایه از بین رفته و آتشدان بصورت ستونی بزرگ و چهار ضلعی ساخته شده است «۱». در دو طرف آتشدان دو تن با عصا یا نیزه بلند ایستاده‌اند و این نوع آتشدان در سکه‌های شاهان ساسانی بعد از شاپور بدون تغییر دیده میشود. گاهی شکل سری، که گویا از آذر (خدای آتش) باشد از میان شعله‌ها نمایان است «۲» (ش ۶)، غالبا در

حاشیه سکه‌های پادشاهان نخستین ساسانی تا یزدگرد دوم کلمه «آتش ...» دیده می‌شود، که اسم پادشاه صاحب سکه در دنباله کلمه آتش بجای مضاف الیه ضرب شده است.

از کتیبه شهر شاپور، که در آن ذکر وقایع سلطنت اردشیر اول و شاپور اول

---

(۱)- مقایسه شود با مهری، که تصویر آن در کتاب پایکولی، ص ۷۷ چاپ شده است.

(۲)- مقایسه کنید با زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۹۱- ۸۹.



کعبه زردشت



الف

ب

ج

شکل ۶- انواع آتشدانهایی که در پشت سکه شاپور اول (الف)

و وهرام پنجم (ب و ج) منقوش است

(مجموعه مؤلف)

از مبداء «آتش» این دو پادشاه بحساب آمده است، شرح اینمطلب برای ما روشن میشود.

هر پادشاه ساسانی در طی مراسم تاجگذاری خود آتشی وقف میکرد، که نشان و «سمبل» سلطنت او محسوب میشد «۱».

علاوه‌بر آتش شاهی آتشهای مختلف دیگری هم وجود داشت: از جمله آتش خانه و آتشهای معابد محلی، که آتش آذران و آتش ورهران (وهرام- بهرام) نامیده

(۱)- کریستنسن در مقاله گیرشمن، مجله صنایع آسیائی، ۱۰، ص ۱۲۷.



میشد. چنین بنظر میرسد، که در اواخر عهد ساسانی آتش آذران آتش دهکده‌های کوچک و آتش وهرام از آن نقاط بزرگتر بود «۱». تفصیلی در باب مراسم «نیایش آتش» مخلوط بچند قصه در سوذگر، که یکی از نسکهای اوستای ساسانی است، مسطور است «۲». آتشکده پر از بوی کندر و سایر مواد معطره بود. یکنفر روحانی برای اینکه از نفس خود آتش را نیالاید، دهان‌بندی، که بزبان اوستایی بی‌تی‌دان «۳» (پنام) گویند بسته و آتش را با قطعات چوبی، که با مراسم مذهبی تطهیر شده بود، مشتعل نگاهمیداشت این چوب غالبا از نباتی موسوم به هذای ای‌پتا «۴» بود. باری آن روحانی دم بدم بوسیله دسته چوبی، که برسم «۵» (برسم) میخواندند و مطابق آداب خاص بریده و تهیه میشد، آتش را بهم میزد و مشتعل میکرد و ادعیه معینی را زمزمه میکرد.

سپس روحانیون هوم «۶» نثار میکردند؛ در اثنای تلاوت ادعیه مقدسه یا سرودن قسمتهای اوستا، روحانیون شاخه نبات هوم را پس از تطهیر در هاون میکوبیدند.

اجرای این امر مستلزم تشریفاتی طولانی و پیچیده بود، که بایستی دقیقا مطابق دستور العمل انجام شود؛ بعد از تهیه هوم، آنرا نثار میکردند. زلوتر «۷» بعضی از متون اوستا را با تشریفات گوناگون و با استعمال برسم تلاوت می‌نمود. هر یک از هفت نفر رتو «۸»، که معاونین او بودند، وظیفه خاصی داشتند، یکی از آنها موسوم به هاونان «۹» هوم

(۱)- راجع باین آتشها و عاداتی که طبق آنها آتش‌خانه به آتش آذران و آتش آذران به

آتش بهرام برده میشد ر ک تاوادیا در آرشیو علم ادیان Relig ionswissenschaft Archiv fur ۶۳، ص ۲۶۵ و بعد و نیز مقایسه شود با بنونیست؛ ورتر و ورثرغن (پاریس ۱۹۳۴)، ص ۳۹ و ۷۲.

(۲)- دینکرد کتاب ۹، فصل. ۱۲

(۳)- paitidana

(۴)- Hadhanaepata

(۵)- Baresma

(۶)- Haoma

(۷)- Zaotar

(۸)- Ratu

(۹)- Havanen

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۳۸

را میفشرد؛ دیگری موسوم به آتروخش «۱» مواظب آتش بود و با زئوتر در خواندن دعا همراهی میکرد؛ دیگری بنام فربرتر «۲» هیزم میآورد و بر آتش مینهاد؛ دیگری ملقب ابرت «۳» آب میآورد. دیگری بنام آس‌نتر «۴» هوم را صاف میکرد، دیگری باسم رئیث‌وشکر «۵» هوم را با شیر میآمیخت «۶»؛ شخص هفتم، که سروش اورز «۷» (سروشاورز) نام داشت. مراقبت اعمال سایرین بود و بعلاوه تکالیفی هم در خارج معبد داشت، زیرا که بایستی مواظب انتظامات روحانی باشد.

در آتشکده‌ها روحانیون ادعیه مقرر پنج گانه روز و تمام اعمال مذهبی را بجا میآوردند، خصوصا هنگام اعیاد ششگانه سال، که گاهان‌بار (گاهنبار، گهنبار) نامیده میشد و در فصول معین انجام میگردید، جشن جنبه باشکوهی میگرفت.

اشخاصی، که در زمره روحانیون نبودند، همچنین در آتشکده‌ها را داشتند و مکلف بودند بآن مقام رفته دعای آتش نیایشن «نیایش آتش» را بخوانند «۸». مردم معتقد بودند، که هر کس در روز سه بار بآتشکده برود و دعای آتش نیایش را بخواند، صاحب ثروت و فضیلت میشود «۹». منظره اطاقهای تاریک، که آتش در آتشدان افروخته بود و آلات فلزی در پهلوی آتش میدرخشید و ظرفها و هاونها و انبرها و برسمدان (آلتی بشکل هلال ماهرو، برای نگاهداری برسم) در آنجا قرار داشت و آواز

---

(۱)-atravakhsh

(۲)-Fraberetar

(۳)-aberet

(۴)-asnatar

(۵)-raethwishkara

(۶)- هوم مخلوطی است از شیر و عصاره گیاه موسوم به هذانئی‌پتا hadhanaepata و برای نوشیدن به موجودات الهی نثار میشده است. قربانی را میزد myazda می‌نامیدند و ظاهرا عبارت بود از گوشت و چربی یا کره.

(۷)-Sraoshavarez

(۸)- نیایش پنجم از اوستای کنونی.

(۹)- پند نامگ‌ی زردشت (مجله شرقی وین ۲۰)، بند ۳۶.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۳۹

طولانی روحانیون، که گاهی بصدای بلند و لحن دلکش با آهنگ پست زمزمه میکردند و صورت ادعیه را باندازه دفعاتی که برای هر وقت مقرر بود، تلاوت مینمودند، حضار و مؤمنان را مبهوت میکرد و بحال جذبه می‌افکند.

از آتشکده‌های کشور، سه آتشکده محل ستایش مخصوص بود، که در آنها سه آتش بزرگ قرار داشت: یکی آذرفرنبغ «۱»، دیگر آذرگشنسپ، و دیگر آذربرزین مهر. بموجب داستان کهنی، که در کتاب بندهشن «۲» مذکور است، در زمان پادشاه داستانی تخمورب «۳» (طهمورث) نام، جماعتی سوار گاو داستانی موسوم به سرسئوغ «۴» شده، از کشور خونیرس «۵» بشش کشور دیگر سفر کردند و از نوع بشر جز باین وسیله کسی نمیتوانست بآن شش اقلیم برود. یعنی در میان اقیانوس چنین اتفاقی افتاد، که باد سه آتشی را، که بر پشت گاو روشن بود به آب افکند، اما «آتش‌ها مانند سه موجود زنده در مکان سابق خود بر پشت گاو [مجددا] روییدند و هوا را روشن کردند». یم «۶» (جم)، که جانشین تخمورب شد، بر فراز کوه خورومند «۷» در

---

(۱)- فرنبغ شاید املاء تاریخی یا نگارش تحریف شده فروغبغ Farrugnbagh باشد. شکل سریانی این کلمه یعنی آذرفروا Adhurfarrwa (هوفمان ص ۲۸۳) ظاهرا ماخوذ از آذر فرنبغ است.

بیلی (بولتن شرقی، دوره نهم، ص ۲۳۲) باقی ماندن- رن- را در کلمه فرنبغ با کلمه فارسی برنا burna مقایسه میکند، که در فارسی باستان اپرنایو aprnayu بوده است.

(۲)- فصل هفدهم، وست، متون پهلوی، ۱، ص ۶۲ و بعد؛ ص ۱۲۴، سطر ۵ ببعد از چاپ انکلساریا.

(۳)-Takhmorubh

(۴)-Sarsaogh صورت اصلی این نام مشکوک است.

(۵)-Koshvar Khvaniras بنابر افسانه آفرینش، جهان نه هفت کشور تقسیم میشود و فقط در کشور مرکزی، که موسوم به خونیرس می‌باشد، بشر سکنی دارد.

(۶)-yim

(۷)-Khvarromand



خوارزم آتشکده بنا کرد و آتش فرنبغ را در آن جای داد. ما بطور محقق نمیدانیم، که این سه آتش از چه زمانی معروف شده‌اند. هوفمان «۱» حدس زده است، که آتش جاودانی شهر آساک «۲» در ایالت استائوئن «۳»، که ارشک مؤسس سلسله اشکانی در حضور آن بتخت شاهنشاهی نشست «۴»، نسبتی با آتش آذر برزین مهر دارد، زیرا مکان این آتش در عهد ساسانیان نزدیک شهر آساک بوده است. بنابر روایت روحانیون زردشتی، این سه آتش بسه طبقه از طبقات اجتماعی ایران متعلق بوده و موافق قصص داستانی سه فرزند زردشت هر یک مؤسس یکی از طبقات مذکور بوده‌اند.

آذرفرنبغ آتش طبقه روحانی؛ آذرگشنسپ آتش طبقه جنگیان یا آتش پادشاه و آذربرزین مهر آتش طبقه کشاورزان. در عهد ساسانیان مکان این سه آتش معلوم است و بنابر روایات متداوله، شهریاران داستانی قبل از عهد هخامنشی این سه آتش را در آن مکان‌ها قرار داده بودند.

آذرفرنبغ یا آتش روحانیان، مطابق بندهشن هندی، در کوه رشن «۵» در کابلستان (ایالت کابل) بوده است، اما احتمال میرود، که این اشتباه از جانب نساج واقع شده باشد بندهشن ایرانی عبارتی دیگر دارد که متأسفانه قرائت آن بسیار مشکوک است. ویلیمز «۶» جکسن «۷» آنرا چنین خوانده است: «کوه درخشان کواروند در بلوک کار». کواروند را بمعنی بخارآلود گرفته است و میخواهد ثابت کند، که مقصود شهرکاریان ایالت فارس است، که در نیمه راه بین بندر سیراف و دارابجرد بوده است و در آنجا امروز هم آثار ویرانه معبد قدیمی پدیدار

---

(۱)- هوفمان، ص ۲۹۱.

(۲)- AsaaK

(۳)- Astaouone

(۴)- ایزیدور خاراکسی.

(۵)- Roshn

(۶)- تعیین محل آذرفرنبغ The Location of Farnb .gh Fire، مجله شرقی امریکا ۱۹۲۱، ص ۸۱ و بعد.

(۷)- Williams Jakson



است. ظاهرا آتش مقدس را بوسیله یک منبع نفتی «۱» افروخته نگاه میداشته‌اند بموجب روایت مسعودی «۲»، این معبد را آذرجوی میخوانده‌اند بمعنی، نهر آتش و مسلما این همان آتشکده است که در تاریخ بیرونی بنام آذرخورا «۳» مذکور است.

از طرف دیگر هرتسفلد «۴»، از عبارت سابق الذکر بندهشن ایرانی، چنین استنباط کرده است، که آتش فرنبغ در ناحیه کنارنگان واقع بوده است و ناحیه کنارنگان را جلگه نیشابور میداند «۵». بعقیده من، با ملاحظه عباراتی، که جکسن از نویسندگان عرب در تأیید رای خود ذکر کرده، بسیار معقول است، که مکان آذرفرنبغ را کاریان بدانیم. هنوز تا قرن دهم میلادی آتش سایر آتشکده‌ها را. از آتشکده کاریان میبرده‌اند «۶»، زیرا از عهد باستان عادت بر این جاری بود، که آتش معابد کم اهمیت را بوسیله آتش سه آتشکده بزرگ تجدید میکردند «۷».

---

(۱)- مقایسه شود با کتاب ستاک Stach موسوم به ۶ ماه در ایران Six Months in Persia نیویورک ۱۸۸۲، ص ۱۱۸ و بعد.

(۲)- مروج، ۴، ص ۷۵ و ما بعد.

(۳)- Adhur -Khvarrn چاپ زاخو ص ۲۸۸، ترجمه همین شخص ص ۲۱۵ و بعد، آذرخو را Adhur Khvarra شاید بجای آذرخوروا Adhur Khvarwa استعمال شده خور و فر (فرن) در صورت از یک کلمه هستند، یعنی کلمه اوستایی خورنه khvarenah مقایسه شود با ص ۱۶۷.

(۴)- یادنامه مودی، ص ۲۰۱؛ گزارش باستان، ج ۱، ص ۱۸۲ و بعد.

(۵)- بالاتر ص ۱۲۸، یادداشت ۲ را به‌بینید و نیز ص ۱۶۰ را.

(۶)- مقدیسی، چاپ دخویه، ج ۳، ۴۲۷.

(۷)- بنابر یک روایت داستانی (بندهشن) گشتاسب شاه داستانی حامی زردشت آتش فرنبغ را از خوارزم بمکانی، که در موقع تألیف آن کتاب این آتش در آنجا بود، برده است. در منابع عربی درباره نقل آتش کاریان دو روایت مختلف دیده میشود. عده‌ای این عمل را به

گشتاسب و عده دیگر به خسرو اول نسبت میدهند. بهرحال چنین گمان میرود که آتش فرنبغ از اوایل عصر ساسانی در آخرین محل خود قرار داشته است.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۴۲

آذرگشنسپ یا آتش سلطنتی، در گنجك (شیز) واقع در آذربایجان بود.

جکسن گوید این آتشکده در جایی برپا بود، که اکنون خرابه‌های تخت سلیمان معروف هست و فاصله آن از ارومیه (رضائیه) و همدان یکی است «۱». پادشاهان ساسانی در ایام سختی بزیارت این معبد میشتافتند و زر و مال و ملك و غلام در آنجا نذر میکردند. وهرام پنجم سنگهای قیمتی تاجی را، که از خاقان و زنش گرفته بود «۲»، باین آتشکده فرستاد. خسرو اول نیز نظیر این را عطا نمود. خسرو دوم نذر کرد، که اگر موفق بمغلوب نمودن وهرام چوبین بشود، زینت‌های زر و هدیه‌های سیم بآتشکده آذرگشنسپ بفرستد و بوعده خویش وفا کرد. در قرن دهم میلادی، مسعودی «۳» بعبارت ذیل ویرانه‌های آن معبد را وصف میکند: «امروز در آن شهر (شیز) آثار عجیبی از ابنیه و نقوش گوناگون هست، که کرات سماوی و ماه و ستارگان و عوالم بر و بحر و اراضی مسکون و نباتات و حیوانات و سایر عجایب را نشان میدهد. شاهنشاهان آتشکده در این شهر داشتند، که در عهد همه سلسله‌های ایران مقدس و محترم بود.

این آتشکده را آذرخوش «۴» میگفتند. آذر بزبان عجم «آتش» و خوش «نیکو» است. شاهنشاهان ایران هنگام رسیدن بپادشاهی با کمال احترام پیاده بزیارت این معبد میرفتند و نذرها میکردند و هدیه و خواسته بسیار بآنجا میبردند) «۵». خلاصه،

---

(۱)- ایران در گذشته و حال، ص ۱۴۳- ۱۲۴ مجله شرقی امریکا، ۱۹۲۱، ص ۸۲؛ مقایسه شود با اردمان، آتشکده، ص ۴۹.

(۲)- طبری، ۸۶۵ و ۸۶۶، نلدکه، ص ۱۰۲، ۱۰۴. اردشیر اول سر دشمنانی را که در جنگ کشته بود، بمعبد اناهیتا واقع در استخر فرستاد، در سال ۳۴۰ هم سر عیسویان را، که محکوم باعدام شده بودند، در همین محل آویختند.

(۳)- التنبیه، ص ۹۵، ترجمه کارادوو، ص ۱۳۷.

(۴)- نام دیگر آذرگشنسپ.

(۵)- ابن خرداذ به نیز این مطلب را، که پادشاهان ساسانی پس از بتخت نشستن پیاده از تیسفون بزیارت آذرگشنسپ میرفتند، ذکر کرده است (جغرافیون، ج ۶، ص ۱۲۰، ترجمه، ص ۹۱).



این آتشکده علامت اتحاد و یگانگی دین و دولت بود و نمونه (سمبل) دولت ساسانیان بشمار میرفت، که بواسطه اتحاد با دیانت قوت گرفت. برخلاف اشکانیان که هر یک از ملوك الطوایف و شهربانان معبدی مخصوص خویش داشت. در این باب عبارتی در نامه تنسر هست «۱»، که باحتمال قریب بیقین مأخوذ از حقایق تاریخی است:

ملوك طوایف هر یک برای خویش آتشگاه ساخته و آنهمه بدعت بود که بی‌فرمان شاهان قدیم نهادند شهنشاه باطل گردانید و با مواضع اول نقل فرمود»، ولی این ادعا که ایجاد آتش شاهی واحد توسط ساسانیان برقراری مجدد اوضاع زماندار (داریوش) بود، ساختگی است و پایه تاریخی ندارد «۲».

آذر برزین مهر یا آتشکده کشاورزان، در مشرق مملکت، در کوههای ریوند شمال غربی نیشابور، واقع بود. لازارفارپی قریه ریوند را قریه مغان می‌نامد «۳». باعتقاد جکسن، مکان این آتشکده در قریه مهر بوده است، که در سر راه خراسان بیک فاصله از میاندشت و سبزوار قرار دارد «۴».

این سه آتشکده عظیم محل ستایش مخصوص بود و بیش از سایر زیارتگاهها زینت و ثروت داشت؛ لکن بسیاری از معابد درجه دوم هم طرف احترام بوده است، خاصه آنها، که بیکی از دلیران داستانی یا خود زردشت، نسبت داشت: مانند معبد طوس و معبد نیشابور و معابد ارجان فارس و کرکوی سیستان و کویسه «۵» بین فارس و اصفهان «۶».

---

(۱)- دارمستتر، ص ۲۲۵ و ۵۳۰ و ما بعد؛ مینوی، ص ۲۲.

(۲)- در کتابخانه ملی پاریس مهری هست، که صورت و نام شخصی موسوم به بافرگ را، که مغان‌مغ آذرگشنسپ بوده است، بر آن حک کرده‌اند (پایکولی، ص ۸۲).

(۳)- لانگلوا، ج ۲، ص ۳۱۵؛ هوفمان، ص ۲۹۰.

(۴)- از قسطنطنیه تا زادگاه عمر خیام

From Gonstantinopel to the Home of, Omar Khayyam

ص ۱۷- ۲۱۱؛ مجله شرقی امریکا، ۱۹۲۱، ص ۸۲.

(۵)- Kuvisa

(۶)- شهرستانی، چاپ کورتن، ص ۱۹۷؛ ترجمه هاربروشر، ج ۱، ص ۲۹۸.



در تواریخ بسی از آتشکده‌های جبال را، که سرزمین ماد قدیم باشد، نام برده‌اند، از آنجمله آتشکده قزوین؛ و شیروان، نزدیک ری، و کومش است (که شاید همان شهر صد دروازه «۱» اشکانیان باشد «۲»).

کاوشهای علمی، که گیرشمن از سال ۱۹۳۵ در شهر شاپور انجام داد، منتهی بکشف آتشکده‌ای شد، که ظاهرا از زمان شاپور اول است «۳».

در سالهای اخیر در بسیاری از ویرانه‌های آتشکده‌های ایران تحقیقات علمی صورت گرفته است، از آنجمله در معبد اردشیر اول در فیروزآباد- دیگر آتشکده‌هایی که در قصر شیرین (سه راه خانقین- کرمانشاه) وجود داشته و آتشگاه جیره در ناحیه شاپور و آتشکده نزدیک قم (قلعه دختر) و غیره. معمولا عمارت آتشکده عبارت از بنای شکل ۷- آتشگاه اصفهان

---

(۱)-Hecatompylos

(۲)- فهرست کامل در کتاب شوارتز، ایران در قرون وسطی، ص ۸۳۷. ذکر آتشهای بهرامی، که اردشیر تأسیس کرد در کارنامگ، بخش ۴، فقره ۸ و ۲۹. در بندهشن ایرانی (انکلساریا، ص ۱۲۸، سطر ۱۱- ۷) از آتش کومش سخن رفته است؛ نگاه کنید مارکوارت مسینا، فهرست، ص ۵۶.

(۳)- مجله صنایع آسیایی، ج ۱۰، ص ۱۱۷، و ما بعد و ج ۱۲، ص ۱۲، و ما بعد.



گنبدداری (چهارطاق) بوده، که ابنیه اضافی دیگر در گرد آن وجود داشت و غالبا دارای باغی نیز بوده است «۱».

در بالای تپه نزدیک اصفهان نیز، ویرانه آتشگاهی دیده میشود، که بسیار معروف است (ش ۷) «۲».

آتشکده شهر شاپور

(سال و گیرشمن، مجله صنایع آسیایی، ۱۰، تصویر ۴۰)

(۱)- معبدی، که در کوه خواجه سیستان یافته‌اند، از عهد اشکانیان است. ر ک هرتسفلد تاریخ باستان، ص ۷۶ و ما بعد؛ اردمان، آتشکده، ص ۳۵ و ما بعد.

(۲)- شرح وضع فعلی ویرانه‌ها در کتاب جکسن، ایران در گذشته و حال، ص ۲۵۲ و ما بعد. بقایای آتشکده در زیر خرابه‌هایی از آثار اسلامی پنهان است. ر ک آثار ایران، ج ۲، ص ۵-۱۶۴، ج ۳، ص ۶۱- ۶۰. جلد سوم آثار ایران مختص آتشکده‌های ایران است. در صنایع پوپ،l، ص ۵۵۰ و ما بعد رویتر Reuther شرح سودمندی راجع بمعابد آورده است.



جشن‌های سالیانه عهد ساسانیان «۱» عموما دارای صورت دهقانی و روستایی بوده و در اصل با امور کشاورزی بستگی داشته است. چون دین رسمی ساسانیان این اعیاد را پذیرفته بود، هنگام اجرای جشن از یک طرف مراسم مذهبی صورت میگرفت و از طرف دیگر تشریفات و اعمال خاصی انجام می‌شد. مبداء این اعمال اخیر، اعتقاد بسحر و جادو بوده، اما رفته‌رفته مبدل بمراسم عادی گشته، تفریحات عامیانه نیز از هر قبیل در آن وارد شده بود. چنانکه رسم عوام الناس است و محققان رسوم عامیانه ملل بخوبی از آن اطلاع دارند، اکثر این جشن‌های سالیانه را مردمان با یکی از حوادث تاریخ داستانی مربوط میکرده‌اند. مثلا فلان عید را یادگار فلان واقعه میدانستند، که در عهد جمشید یا فریدون یا پهلوانی داستانی رخ داده بود.

سال زردشتیان دوازده ماه دارد، که هر یک را نام یکی از ایزدان بزرگ نهاده‌اند و ترتیب آنها از این قرار است:

۱- فروردین Fravardin (فروشی‌ها Eravashi)

۲- اردوهشت Urdvahiht (اش وهشت Asha Vahishta)

۳- خورداذ Khvaradh (هوروتات Haurvtat)

۴- تیر Tir )تشتری Tishtrya (

۵- امرداد Amurdadh )امرتات Ameretat (

۶- شهریور Shahrevar )خشترویری Khshathra Vairya (

۷- مهر Mihr )میثر Kithra (

۸- آبان Abhan ) -آبها»، اناهیتا Anahita (

۹- آذر Adhur )آتر، آتش Atar (

۱۰- دذو Dadhv )خالق، اوهرمزد Ohrmazd (

۱۱- وهمن Vahman )وهومنه Vohu Manah (

۱۲- اسپندارمذ Spandarmadh )اسپنت ارمیتی Speuta armati (

---

(۱)- نیبرگ، متون راجع به تقویم مزدیسنی

H. S, Nykbeg, Texte um mazdyasnischen Kalender, Upsala Univesitets Arsskrift 1934

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۴۷

هر ماه را سی روز است، که نام آنها نیز مأخوذ از اسامی ایزدان است.

هفت روز اول ماه بترتیب بنام اوهرمزد و شش امهوسپندان نامیده می‌شود «۱». بعد از ماه آخر پنج روز اندرگاه، خمسه مسترقه، بر ۳۶۰ روز سال اضافه میکردند و هر یک از این پنج روز را بنام یکی از گاثاهای پنجگانه میخواندند.

اعیاد فصول سال را گاهانبار میگفته‌اند، که عده آنها شش بوده و هر یک پنج روز امتداد داشته است. در این ایام بر طبق احکام مقرره بعضی مراسم «۲» را اجراء و گوسفند قربانی میکرده‌اند. اسامی اوستایی گاهانبارها از این قرار است «۳».

۱- میذیوی زرمی

Maidhyoi- zaremaya

(در ماه اردیبهشت)

۲- میذیوی شم Maidhyoi -sham (در ماه تیر)

۳- پیتش ههی Paitish -hahya (در ماه شهریور)

۴- ایاثرم Ayathrima (در ماه مهر)

۵- میذیایری Maidhyairya (در ماه دی)

۶- همسپت‌مئیدی Hamaspathmaedaya

گاهانبار ششم یا همسپت مئیدی، که در پنج روز اندرگاه (خمسه مسترقه) واقع میشد، در آغاز عید اموات بوده و ده شبانه‌روز امتداد داشت، در یشت سیزدهم اوستا (فروردین یشت، بند ۵۲- ۴۹) مذکور است، که در موقع همسپت مئیدی، فروشی‌ها یا ارواح مؤمنین در مدت ده شب بمسکن مردم نزدیک می‌شوند و تقاضای صدقه و قربانی دارند، بهمین سبب است، که این «روز اموات» را فروردیگان

(۱)- بالاتر ص ۱۸۱ را به‌بینید. عقیده دانشمندان بر آنست، که تقسیم ماه بهفته در ایران باستان معمول نبود (رک گیگر، تمدن ایران شرقی در عهد باستان- Kultur im Altertum Ostiranische ؛ ص ۳۱۶). اما ما، چنانکه شرح آن بیاید، بقراینی برمیخوریم، مبنی بر اینکه در گاه شماری عهد ساسانی هفته وجود داشته است.

(۲)- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۷، فقره ۳- ۱.

(۳)- بیرونی نام گاهانبارها را بلهجه خوارزمی آورده است (آثار الباقیه، ص ۳۸- ۲۳۷، ترجمه زاخو ص ۲۲۵)، اما ترتیب آن با ترتیب اوستایی فرق دارد.



یا عید فروشی‌ها (فروشی در زبان فارسی متوسط فروهر «۱» یا فروردیگ «۲» گفته شده است) می‌نامیدند.

بیرونی گوید «۳»: در آن ایام، ورودی برج اموات (دخمه) «۴» غذا می‌نهادند و بر بام منازل مشروباتی میگذاشتند تا فروشی مردگان، که در این موقع بطور نامرئی در میان اعضاء خانواده خود حضور می‌یافتند، از آن تناول کنند و نیز مقداری را سن دود میکردند، زیرا که بزعم آنان بوی آن مطبوع مردگان است.

برای تطبیق سال دینی با سال نجومی، هر دو بیست سال، یکماه در سال میافزودند و در چنین سالی پنج روز اندرگاه را در آخر ماه اضافی قرار میدادند.

اما بقول بیرونی، بعلل مختلفه، که رخ میداد، گاهی بعد از طی ۲۴۰ سال دو ماه اضافی الحاق میکردند. چنانکه در زمان سلطنت یزدگرد (۵۲۰- ۳۹۹ میلادی) بعد از ماه آبان دو ماه زاید را داخل کردند و از آنزمان هر ساله پنج روز اضافی را بین ماه آبان و ماه آذر میگذاشتند، اما در دوره، بعد که بایستی مجددا یکماه بر سال بیفزایند، غفلت کردند و سال ناقص ماند «۵».

ظاهرا در عهد قدیم پیش از ساسانیان، سال از مهر ماه شروع می‌شده و عید مهرگان که جشن پاییزی است، در آن اوقات اول سال بشمار میرفته است «۶»، اما از علائمی که در تقویم هست، میتوان حدس زد، که در روزگار بعد، وقتی که آغاز سال را در ابتدای فصل بهار قرار دادند، یکسال با ماه دذو (ماه اوهرمزد) «۷» شروع شده است.

---

Fravahr-(۱)

Fravardigh-(۲)

(۳)- آثار الباقیه، ص ۲۲۲، ترجمه، ص ۴۱۰.

(۴)- در باب دخمه‌ها ر ک بالاتر ص ۵۲.

(۵)- بیرونی، آثار الباقیه، ص ۳۳ و ۴۵، ترجمه، ص ۳۸ و ۵۶- ۵۵.

(۶)- مقایسه شود با آندراس- هنینگ «متون مانوی بزبان‌های ایرانی میانه» (گزارش آکادمی پروس ۱۹۳۲)، ص ۱۸۹، یادداشت ۱.

(۷)- کریستنسن، نخستین انسان و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان، ص ۱۷۵ و ما بعد.



بعقیده نیبرگ «۱» در زمان ساسانیان سه نوع تقویم وجود داشت از اینقرار:

۱- تقویم قمری، که در آن هر سال قمری ۳۵۵ یا ۳۵۳ روز داشت و هر ماه مرکب از شش هفته پنج روزه بود. این یک نوع تقویم روستایی و معمول مانویان غیر ایرانی بود.

۲- تقویم کشوری و رسمی شمسی، که روژوهیژگیه «۲» میخواندند و دارای ۱۲ ماه سی روزه باضافه پنج روز خمسه مسترقه (پنجه دزدیده) بود. در این تقویم ربع روز (شش ساعت) علاوه‌بر ۳۶۵ روز را رعایت نمیکردند، بقسمی که سال در هر چهار سال یکروز عقب میافتاد.

۳- تقویم دینی، که آنرا وهیژگیه «۳» می‌نامیدند. این تقویم هم بر اساس سال شمسی بود (دارای ۱۲ ماه و پنجه دزدیده و یک ماه اضافی در هر ۱۲۰ سال).

خمسه مسترقه، که در تقاویم (۲) و (۳) پس از ماه آخر سال قرار میگرفت، در تقویم کشوری در تمام ماههای سال میگشت، زیرا سال کشوری کوتاه‌تر از سال نجومی بود.

تاریخ بعضی اعیاد، که بیرونی شرح داده است، با حوادث طبیعی فصول مربوطه متضاد است و از اینجا معلوم میشود چند قسم سال شماری متداول بوده و در حساب افزایش ایام زائده بی‌نظمی واقع میشده است. بیرونی ترتیب ایام اضافی تقویم روحانی را بیان میکند، ولی در عمل فقط به سال کشوری آشناست «۴». مثلا

---

(۱)- نیبرگ، متون راجع به تقویم مزدیسنی، ص ۸۳ و بعد، مقایسه شود با هیگنس لشکرکشی قیصر موریکیوس بایران

persian War of the Em peror maurice Higgins, The

، فصل اول در تاریخ مختصر تقویم ایرانی عهد ساسانیان؛ هیلدکارد لوی Hildegarde Lewy ، تقویم ایرانی، اورینتالیا، دووه ۱۰، جزوه ۲- ۱ (۱۹۴۱).

حسن تقی‌زاده، مجله انجمن شرقی آلمان ۱۹۳۷، ص ۷۹- ۵۸۳. و بولتن شرقی، دوره ۹، ص ۱۲۵ و بعد و AO دوره ۲۸، ص ۳۱۱- ۲۵۸ و گاه شماری در ایران قدیم تهران ۱۳۱۷.

(۲)- roz -vihezaghih

(۳)-Vihozaghih

(۴)- نیبرگ، ص ۸۶.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۵۰

دو عید موسوم بآذرجشن را بیرونی از اعیاد زمستانی شمرده است، ولی موافق تقویم دینی، که اول فروردین ماه را مطابق اعتدال ربیعی قرار داده، آذرجشن اول با ۲۱ ماه اوت (تابستان) و آذرجشن دوم، با ۲۴ نوامبر مصادف میشود «۱».

در میان اعیاد، آنکه بیشتر قبول عام داشت، چنانکه امروز نیز دارد، نوروز بود، که آنرا نوگ‌روز «۲» میگفتند. این جشن را در آغاز سال بود و در سال دینی بلافاصله بعد از عید فروردیگان می‌آمد «۳». بموجب روایت دینکرد «۴»، هر پادشاهی در این روز فرخنده رعیت ممالك خویش را قرین شادی و خرمی میکرد و در این عید کسانی که کار میکرده‌اند، دست از کار کشیده باستراحت و شادمانی می‌پرداخته‌اند. یکی از کتب پهلوی «۵» نسبهٔ جدید، همه حوادث گذشته و آینده را، که در نوروز واقع شده و خواهد شد، شرح میدهد. یعنی از روزی که اوهرمزد جهان را بیافرید و ایام فرخنده‌ای که در تاریخ داستانی مذکور است، تا پایان عمر عالم در آن آمده است.

غیر از بیرونی «۶» چندین از مورخان عرب و ایرانی عید نوروز را توصیف «۷» کرده‌اند و شعرایی مانند فردوسی و منوچهری در اشعار خود آنرا ستوده‌اند. نوروز عید

---

(۱)- کریستنسن، نخستین انسان الخ، ص ۱۷۹ و بعد و نیز مارکوارت در یادنامه مودی، ص ۷۱۱ و بعد.

(۲)-Noghroz

(۳)- در دوره اسلامی نوروز را در آغاز بهار پیوسته جشن میگرفتند، ولی این روز در تقویم قمری عربی متغیر بود. در عصر حاضر سال شمسی رسما دوباره برقرار گردید و نامهای باستانی ماهها دوباره رواج گرفت.

(۴)- کتاب سوم، چاپ پشوتن سنجانا، ج ۹، ص ۴۴۷، ترجمه، ص ۵۶۳.

(۵)- متون پهلوی جاماسپ اسانا، ج ۲، ص ۱۰۲ و بعد. تجدید چاپ و ترجمه توسط مارکوارت، یادنامه مودی، ص ۷۴۲ و بعد.

(۶)- آثار الباقیه، ص ۲۱۵ و بعد، ترجمه، ص ۱۹۹ و بعد.

(۷)- دو قسمت از کتاب المحاسن را اهرلیش Ehrlich در یادنامه مودی، ص ۹۵-



بهاری است و آثاری از گموک «۱»، که جشن بابلیان بود، در آن باقی است. در این روز مالیات‌های وصول شده را بحضور شاه عرضه می‌داشتند و شاه بعزل و نصب حکام می‌پرداخت. و نیز در نوروز سکه نو میزدند و آتشکده‌ها را پاك و طاهر میکردند و امثال این ... «۲». عید نوروز شش روز متوالی دوام داشت و در این ۶ روز سلاطین ساسانی بارعام میدادند و نجبای بزرگ و اعضاء خاندان خود را بترتیب منظم می‌پذیرفتند و بحضار عیدی میدادند روز ششم عید را سلاطین برای خود و محرمان درگاه جشن میگرفتند. فی الواقع در روز اول و روز ششم نوروز، همه قسم مراسم متداوله ملی اجراء میشد «۳». در روز اول مردم صبح بسیار زود برخاسته، بکنار نهرها و قناتها رفته شستشو میکردند و بیکدیگر آب می‌پاشیدند و شیرینی تعارف میکردند. صبح پیش از آنکه کلامی ادا کنند، شکر میخوردند یا سه مرتبه عسل می‌لیسیدند و برای حفظ بدن از ناخوشیها و بدبختی‌ها روغن بتن می‌مالیدند و خود را با سه قطعه موم دود میدادند.

اما سایر اعیاد، ما بذکر مهمترین آنها اکتفا می کنیم «۴»: در هر ماه روزی که

بعد آورده است. قسمت اول را اینوسترانتزاف بروسی ترجمه کرده و در تحقیقات خود راجع بنوروز وارد نموده است (مطالعات ساسانی، ص ۸۲ و بعد) و همان را مازندی بفارسی ترجمه کرده و ترجمه انگلیسی و تاریخچه عید نوروز را نیز بقلم نریمان بآن منضم ساخته و در رساله ارمغان نوروز (ضمیمه مجله ایران لیگ بمبئی) بطبع رسانده است. یکی از ضمائم جلد دوم کتاب اینجانب موسوم به نخستین انسان الخ (ص ۱۳۸ و ما بعد) مختص نوروز است.

(۱)-Zagmuk

(۲)- جاحظ، تاج، ص ۱۴۶.

(۳)- امروز مخصوصا روز اول و سیزدهم فروردین را جشن میگیرند و روز اخیر پایان عید نوروز است.

(۴)- مقایسه شود با نیبرگ، متون راجع به تقویم مزدیسنی، ص ۴۸ و بعد.



اسمش با نام ماه مطابق میشد، عید میگرفتند. مثلا روز تیر، که ۱۳ تیر ماه بود، جشن تیرگان گرفته میشد. در آن روز آب تنی میکردند و گندم و میوه می‌پختند «۱».

عید آذرجشن اول، در هفتم شهریور (شهریور روز از شهریور ماه) بود.

آذرجشن، عید آتش‌خانه محسوب میشد. در داخل خانه‌ها، آتش‌های بزرگ میافروختند و در ستایش خدا و شکر نعم او سعی بلیغ میکردند. مردمان گرد هم فراهم آمده با هم غذا می‌پختند و تفریح میکردند. ظاهرا این عید فقط در بعض نواحی ایران معمول بوده است «۲».

مهرگان یا عید مهر، که در ۱۶ مهرماه (روز مهر از ماه مهر) واقع میشد، عیدی بسیار بزرگ بشمار میرفت. چنانکه گفتیم در قدیم الایام این عید روز اول سال بوده و آثار مبداء سال بودن، در مراسم این جشن هنوز باقی مانده است.

عید مهرگان هم مثل عید نوروز، بیادگار حوادثی، که در آغاز آفرینش جهان رخ داده و بیاد وقایعی که در تاریخ داستانی مذکور است، وضع شده بود. در این روز پادشاهان ایران تاجی بر سر می‌نهادند، که صورت آفتاب، در میان چرخی گردان، بر آن منقوش بود. هنگام طلوع آفتاب، یکی از سپاهیان، در حیاط قصر سلطنتی ایستاده فریاد میزد: «ای فرشتگان «۳» بعالم فرود آیید و شیاطین و بدکاران را بزنید و از دنیا برانید!». در روز مهرگان، خوردن انار و استشمام گلاب را اسباب صیانت از بدبختی میدانستند «۴».

در اول ماه آذر، عید «وهار جشن» یعنی «عید بهار» بود، زیرا که در عهد خسروان، (یعنی در زمانی که تقویم‌ها مختل شده بود) اول آذر ماه با آغاز فصل بهار مصادف میشد در ازمنه اسلامی این عید را «خروج الکوسج» میگفتند. مردی

---

(۱)- آثار الباقیه ص ۲۲۰، ترجمه ۶- ۲۰۵.

(۲)- ایضا ص ۲۲۲- ۲۲۱، ترجمه، ص ۲۰۷.

(۳)- اصطلاح پهلوی آن یزدان (یزت) و یا شاید امهرسپندان (امش‌سپنت) بوده.

(۴)- آثار الباقیه، ص ۲۳- ۲۲۲، ترجمه ۸- ۲۰۷.



را بر قاطری نشانده بگردش میبردند، آن مرد خود را با بادزنی باد میزد، تا شادمانی خود را از خاتمه یافتن فصل شتا و نزدیک شدن گرما بدان وسیله آشکار کند «۱».

(و يصيح بالفارسيه گرما، گرما) (مروج الذهب).

چند روز بعد از وهار جشن، در آذرروز، از آذرماه (که روز نهم بود) آذرجشن دوم پیش میآمد. در آنوقت خود را با آتش گرم میکردند «زیرا که آذر ماه آخرین ماه زمستان است و در اواخر این فصل سرما سخت‌تر و شدیدتر از همه اوقات سال است» «۲».

روز اول ماه دذو (دی) را، که در حساب سال شماری عتیق «۳» عید بوده، «خرم روز» میگفته‌اند، در خرم روز شاهنشاه از تخت بزیر میآمد، لباس سفید می‌پوشید و در چمنی بر فرش‌های سفید می‌نشست و بارعام میداد. هر کسی میتوانست بحضور او درآید. آنگاه شاهنشاه با عموم کشاورزان، خصوصا دهقانان، سخن میگفت و با آنان میخورد و میآشامید. شاه در آن روز چنین میگفت: من امروز چون یکی از شما هستم و با شما برادرم، زیرا که قوام جهان بآبادی است، که در دست شماست و قوام آبادی بپادشاه است، هیچیك از این دو از دیگری بی‌نیاز نتواند بود».

در جشن سیرسور، که روز ۱۴ دیماه بود، مردمان بخوردن سیر و آشامیدن شراب می‌پرداختند و سبزی را با گوشت میپختند، تا دفع آفات شیطانی کند و امراض حاصله از نفوذ دیوان را برطرف نماید «۴».

---

(۱)- بیرونی، ص ۲۲۵، ترجمه ص ۲۱۱. مقایسه شود با مسعودی، مروج، ج ۳، ص ۴۱۳ ببعد، که در آن مصنف جشن را توصیف و تفریحات عامه را، آن طوری، که در زمان خودش مرسوم بوده، شرح داده است.

(۲)- بیرونی، ص ترجمه ۲۲۵، ص ۲۱۱.

(۳)- ر ك ص ۱۹۵ و بعد کتاب حاضر.

(۴)- آثار الباقیه، ص ۲۲۵، ترجمه، ص ۲۱۱- ۱۲.

روز ۱۵ دذو، معمول بود، که صورت انسانی را از خمیر یا گل سرخ میساختند و برفراز درگاه می‌نهادند.

روز شانزدهم دذو، عیدی میگرفتند، که دو نام داشت و فعلا تلفظ آنها درست معلوم نیست، یکی از این دو اسم گویا نامی مرکب است، که جزء نخستین آن لفظ گاو است. اصل این جشن منسوب بافسانه فریذون «۱» (فریدون) پادشاه داستانی

شکل ۸- جام کلیمو

(هرتسفلد، سالنامه مجموعه‌های آثار هنری پروس، جلد ۴۱)

است. در روز ۱۶ دذو، فریدون بر گاوی سوار شد. و این شبی است، که گاوی که کشنده اراده ماه است، ظهور نمود و «این گاوی است نورانی، که شاخهایش از

---

(۱)- Frodhon

(۲)- ایضا ص ۲۲۶، ترجمه، ص ۲۱۲.



زر و قوائمش از سیم است، ساعتی آشکار می‌شود و ناپدید می‌گردد. هر کس در ساعت ظهور در او نظر کند، دعایش مستجاب خواهد بود و گویند در این شب بر کوه بزرگ صورت گاوی سفید پدیدار شود و اگر محصول آن سال خوب باشد:

دو بار نعره برآورد و (اگر خشکسال باشد) یکبار فریاد کند «۱». در این عبارت قصه اراده ماه، که یک گاو آنرا می‌کشد جالب توجه است، در موزه هرمیتاژ «۲» لنین‌گراد، جام نقره از

عهد ساسانیان باقی است، که آنرا جام کلیموا «۳» نامند. در این جام نقش خدای ماد دیده می‌شود، که بر تختی نشسته و اطراف او را هلالی احاطه کرده است.

در زیر آن اراده است، که چهار گاو آنرا می‌کشد (ش ۸) «۴».

روز دهم بهمن، عید مشهور سذگ (سده) بوده، که جشن خاص آتش است و غالبا در کتب مورخان ایران و عرب، ذکر آن آمده است «۵». این عید را گاهی بهوشنگ اولین پادشاه سلسله داستانی پیشدادی، و گاهی به بیوراسپ ظالم یا دهاگ (که فردوسی او را ضحاک می‌نامد) نسبت داده‌اند، که انسانی اژدهافش بود و بدست فریدون اسیر شد.

بنابر روایت بیرونی «۶» ایرانیان «در شب سذگ دود برمی‌انگیزند، تا دفع مضرات کند. افروختن و شعله‌ور گردانیدن آتش در این شب و راندن حیوانات وحشی و پرانیدن مرغان در میان شعله و نوشیدن شراب و تفریح نمودن در گرد

---

(۱)- در اینجا در متن آثار الباقیه نقصی هست (بیرونی، ص ۲۲۶، ترجمه، ص ۱۳- ۲۱۲). در این عبارت، که ذکر شد، راجع برسم گاه شماری قدیم، که ماه دذو را اول سال حساب میکردند دیده میشود (ر ک بالاتر ص، ۱۰).

(۲)-Hermitage

(۳)-Klimowa

(۴)- هرتسفلد وست خسرو Der Thron des Khosro، سالنامه مجموعه‌های آثار هنری پروس Jahrbuch der preussischen Kunazammlungen، ج ۴۱، ص ۴ و ۱۲۴؛ تاریخ صنایع پوپ، IV, B ۷۰۲.

(۵)- کریستنسن، انسان نخستین الخ، ۱، ص ۱۴- ۲۱۳.

(۶)- ص ۲۷- ۲۲۶؛ ترجمه ص ۱۴- ۲۱۳.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۵۶

آتش، جزء رسوم پادشاهان شده است».

روز ۳۰ وهمن ماه، که جشن آبریزگان (آب‌ریزان) بود، مردم آب‌پاشی میکردند و بوسیله این عمل، که منشاء آن ساحری بود، میخواستند باران بیاید.

بیرونی مبداء این جشن را بتاریخ داستانی قبل از هخامنشیان مربوط نمی‌کند، بلکه بیکی از حوادث عهد ساسانیان مربوط می‌نماید، از اینقرار، که میگفتند در زمان پیروز مدتی مدید خشکسالی پیش آمد. شاه بزیارت آذرخوره (آذرفرنبغ) رفت و دعا کرد، تا آن آفت را خدای تعالی دور گرداند «۱».

روز اسپندارمذ (پنجمین روز از ماه اسپندارمذ) را عید زنان میخواندند و آنرا مزدگیران میگفتند. در این روز مردان تحفه‌ها بزنان عطا میکردند. در آن روز کشمکش و گرد ناردان خشگ میخوردند و بآن وسیله نیش عقرب را دفع میگردند.

برای مصون ماندن از این خزندگان، در فاصله طلوع فجر و برآمدن آفتاب دعایی را بر سه رقعه نوشته از سه دیوار خانه میآویختند و یک دیوار را آزاد میگذاشتند، که عقرب از آنجا بگریزد و بدر رود «۲».

روز نوزدهم اسپندارمذ را «عید آبها و نهرهای جاری» میخواندند و گلاب و عطر در نهر می‌ریختند «۳».

آگاثیاس (۲۴ ر ۲) گوید: در ایران عیدی است بنام جشن «هلاکت موجودات ضاره». در این روز، که بقول او بزرگترین اعیاد ایرانیان است، مردمان خزندگان

(۱)- بیرونی، ۲۹- ۲۲۸، ترجمه ص ۱۶- ۲۱۵. بنابر روایت دمشقی (ترجمه مهرن Mehren ص ۴۰۵) در عهد پیروز در نوروز پس از خشکسال بارندگی شد. اما باید دانست، که در این عبارت پیروز را بجای یم (جم)، که از سلاطین افسانه قدیم است، گذاشته‌اند (روایت قدیمتر در کتاب بیرونی مسطور است).

(۲)- بیرونی، ص ۲۲۹، ترجمه ص ۲۱۶.

(۳)- ایضا ص ۲۳۰، ترجمه ص ۲۱۷.



و حشرات موذیه را می‌کشتند و کشته آنها را برای اثبات ثوابکاری خود بموبدان نشان میدادند. ما در منابع دیگر از این جشن اثری نیافته‌ایم، اما معلوم است، که هلاک کردن حیوانات موذیه، که از مخلوقات اهریمنند، در دین مزدیسنی ثوابی عظیم بوده است و در بعضی موارد یکنفر توبه‌کار بایستی عده معینی از این جانوران موذی را بقتل رساند «۱».

از هنرهای مغان تفأل بود، چون بآتش مقدس مینگریستند، از آینده خبر میدادند «۲» و بوسیله حسابهای نجومی زایجه طالع میگرفتند. در کارنامگ، اردشیر و اردوان پیوسته بهنگام سختی با دانایان و معبران و ستاره‌شماران مشورت میکنند «۳».

از این گذشته یک نجوم عامیانه نیز وجود داشت. بیرونی «۴» فهرستی از ایام سعد و نحس سال تنظیم کرده است بنام جدول الاختیارات و در آن احکام دیدن مار را نیز بنام (رویة الحییه) معین نموده است. معتقد بوده‌اند، که دیدن مار در هر روزی از ایام ماه تاثیری می‌بخشد مثل ناخوشی و مرگ یا مفارقت یکی از اهل خانه یا وصول منفعتی از طرف اهل شهر یا تحصیل نام و شهرتی یا پیش آمدن سفر پر- سودی یا تهمت و تنبیه و سیاستی و مانند اینها «۵». روزهای تقارن و تفأل سیارگان مخصوصا از ایام منحوسه بشمار میرفت.

(۱)- نگاه کنید به وندیداد، فرکرد ۱۴، فقره ۶- ۵.

(۲)- آگاثیاس، کتاب دوم، ۲۵.

(۳)- فالنامه‌های بسیاری در شهر دو را یافته‌اند. ر ك رستووتزف، شهرهای کاروانی، ص ۲۰۷ و نیز دور او صنایع آنDura Europos and its Art ، ص ۶۱- ۶۰.

(۴)- ص ۳۲- ۲۳۱، ترجمه ص ۲۱۸.

(۵)- مقایسه شود با کتاب رزنبرگ در باب ادبیات پارسی، سن‌پطرسبورغ ۱۹۰۹، ص ۴۹، شماره ۱۸، مارنامه (بشعر).-

Fr. Rosenberg, Notices de litterat ure parsie

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۵۸

بلعمی «۱» نام یک کتابی برده مشتمل بر تفأل‌هایی، که ایرانیان در جنگها میزده‌اند و عبارتی چند از آن نقل کرده است «۲».

(۱)- ترجمه زتنبرگ، ج ۲، ص ۳۲۲.

(۲)- در کتابی، که اینوسترانتزف بزبان روسی نوشته است، از روی منابع عربی راجع به تفال و خرافات دوره ساسانی بحث کرده است.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۵۹

فصل چهارم مانی و کیش او

جلوس شاپور اول- کتیبه تاجگذاری- مانی و آیین او- جامعه مانویان و تشکیلات آنان- انتشار عقاید مانی پس از مرگ او- صنایع مانویه.

مؤسس سلسله ساسانی در سال ۲۴۱، بدرود زندگی گفت. حجاری نقش رجب، که حاکی از جلوس پسر او شاهپور اول است، پادشاه را در حالی نشان میدهد، که حلقه سلطنتی را از دست خدای بزرگ اوهرمزد میگیرد. این تصویر بتقلید مجلس جلوس اردشیر در نقش رستم ساخته شده است. در اینجا هم پادشاه و خدا سوار اسب هستند و لباس آنان در هر دو جا یکسان است، فقط اختلاف در این است، که در کتیبه شاپور خدا در سمت چپ و پادشاه در جانب راست واقع شده و شخصی که در کتیبه اردشیر بر زمین افتاده است، در نقش شاهپور موجود نیست.

صورت پادشاه خیلی ضایع شده و جزئیات آن تشخیص داده نمیشود. اوهرمزد تاج کنگره‌دار بر سر دارد، که از بالای آن گیسوان مجعدش نمایان است. نوارهای پهنی، که بتاج بسته است، از جانب پشت سر آویخته. جبه او بوسیله شمسه، که در پیش سینه است، بسته شده و این تکمه در زیر گردن‌بند مرواریدی قرار دارد. شلوار در بالای ران دارای چین‌های ظریفی است. گردن و سینه اسب را با الواح مدور، که



بصورت زنجیری است، زینت داده‌اند و گوی مستطیل سابق الذکر، در برابر پاهای اسب نمایان است «۱». نقش برجسته دیگری در نقش رجب شاهپور را بر اسب نشان میدهد، که بزرگان دولت شاهنشاهی بدنبال اویند «۲».

تاجگذاری رسمی شاهپور در سال ۲۴۲ صورت گرفت «۳». بنابروایت ابن الندیم نخستین خطبه مانی «۴» در روز جلوس شاهپور، یعنی یکشنبه اول نیسان، که آفتاب

(۱)- زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۹۷ و تصویر.

(۲)- نقوش برجسته، ص ۹۲ و تصویر ۱۱؛ تاریخ صنایع پوپ، IV, B ۴۵۱.

(۳)- شهر شاپور، مجله آسیایی، دوره ۱۰، ص ۱۲۷. بنابر یک سنت باستانی تاجگذاری در نخستین نوروز پس از جلوس شاه انجام می‌یافت. (نگاه کنید: شدر، گنومون نهم، ص ۳۵۰).

(۴)- برای تحقیق بیشتر درباره مانی و کیش او میتوان بمنابع ذیل رجوع کرد: از جمله منابع قدیمه راجع بمانویه مهمترین همه رساله‌های جدلی است، که مؤلفان عیسوی نوشته‌اند، مخصوصا رسالات تیتوس بسترایی Titus de Bostra و سنت- اگوستین Saint Augustin و رساله موسوم به Acta Archelai و دعاهای استغار، که بزبانهای یونانی و لاتینی نوشته شده و مانویانی را که از دین خود برمیگشتند، مجبور بتلاوت و تکرار آنها میکردند، رساله در فلسفه افلاطونی جدید تألیف اسکندرلو- کوپولیسی، دیگر صدوسی سومین رساله تبینیه سریانیان تألیف سورانطاکی و کتاب کشیش سریانی موسوم به تئودر برکونائی. مطالب این کتاب و شرح مبسوطی که در فهرست ابن الندیم مندرج است، فهرستها منبع عمده تحقیقات راجع بعقاید مانویه در خصوص مبدأ آفرینش بوده است، کتب عربی دیگر هم مخصوصا آثار الباقیه بیرونی حاوی مطالب مهمه است- در قرون جدید عقاید مانویه را نخست علمایی مورد تحقیق قرار دادند، که موضوع بحث آنها تاریخ دیانت مسیح بود از اینقرار:

بوسوبر، تاریخ انتقادی مانی و مانویت

I. de Beausobre, Hirtoire critique de Manichee et du (Manicheisme.) Amst. 1734- 39

؛ بور، دیانت مانوی-

Das manichaeische Relionssystem) 1831, Neudruck Got. tingen ,
1928 (C. Baur

فلوگل خلاصه الفهرست را با شرح مبسوط و ترجمه آلمانی آن در رساله موسوم به «مانی و تعلیمات و آثارش» منتشر کرد.

.G. Flugel, Mani, Seine Lehre und seine Schrifsen, 1862 .

کسلر-

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۶۱

در برج حمل قرار داشت، ایراد شد. اگر بتوان این روایت را قبول کرد، تاریخ هر

---

در ۱۸۸۹. رساله جدیدی تحت عنوان «مانی و تحقیقات درباره دیانت او» نوشت ولی ناتمام ماند.

.K. Kessler, Mani, Forshungber die manichaeische Religion 1

بعد در ۱۹۰۸ کومن تحقیقی در باب مبدأ آفرینش جهان باعتقاد مانویه نگاشت و آنرا «تحقیق در باب مانویت» Recherches sur le manicheisme نام نهاد، مبنای تحقیق او خلاصه کتاب تئودر برکونائی بود، که ده سال قبل از آن توسط پونیون بچاپ رسیده بود (ضمیمه کتاب «کتیبه‌های ماندائی جامهای خوابیر»)- در قرن بیستم هیئتهای بزرگ علمی

آلمانی و فرانسوی و انگلیسی و غیره در ترکستان چین عده زیادی از قطعات مانوی را بزبانهای پهلوی (لهجه شمالی و جنوب غربی) و سغدی و ایقوری و چینی بدست آوردند، که قسمت بزرگی از آنها طبع و نشر شده است. مهمترین انتشارات جدید عبارتست از: مولر، بقایای آثار خطی بخط استرانجلو مکشوفه در تورفان، ج ۱ و ۲، گزارش و رساله آکادمی پروس ۱۹۰۴

Schriftaus Turfan F. W. K. Muller Handschriften- Reste in - Estranghelo

؛ ورقی از یک کتاب سرود مانوی، گزارش آکادمی پروس

Ein Dopelblatt auseinem manichalschcna Hymnenbuch

؛ زالمان، مطالعات مانویه Manichaeische Studien از رسالات آکادمی سن‌پطرسبورغ ۱۹۰۸. و مانیکائیکا Mauichaica در ۵ جزوه (بولتن آکادمی سن‌پطرسبورغ ۱۳- ۱۹۰۷)، دیگر رسالاتی از آندراس تحت عنوان آثار مانوی بلغت ایرانی متوسط، که توسط هنینگ پس از مرگ آندراس در ۳ قسمت انتشار یافته است (گزارش آکادمی پروس ۱۹۳۲، ۱۹۳۳، ۱۹۳۴)

l- III, aus dem, herausgegeben von W. Henning Mitteliranische Manichaica, Nachlass von F. C Andreas

هنینگ، یک سرود مانوی درباره آفرینش

Gott. Nachr. 1934 (. Ein manichaischer Kosmogonischer ( Hymnus

؛ از همین مؤلف، تولد و پیدایش انسان نخستین مانوی

ibid. 1933 (Geburt und Entstehung des manichaischen (
Urmenschen

ایضا همین مؤلف، یک کتاب هنوخ مانوی Ein manichaisches Henochbuch
)گزارش آکادمی پروس ۱۹۳۴)؛ دیگر، یک کتاب دعا و اعتراف مانوی- und
Beichtbuch Ein mamichaisches Bet - از رسالات آکادمی پروس ۱۹۳۶.
فون‌لوکوک آثار مانوی ترکی خوچو در سه جزوه (رسالات آکادمی پروس-

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۶۲

---

۱۹۱۱، ۱۹۱۹، ۱۹۲۲)

Manichaica aus Chotscho. A. von Le Coq, Turkische

؛ اشتاین، خوستونفت ترکی مکتشفه در تون هوانگ (مجله پادشاهی ۱۹۱۱)- Huang Dr
Stein ,Turkish Khuassuanif from Tun. ؛ شاوان ونلیون، یک رساله مانوی
مکتشفه در چین (مجله آسیایی ۱۹۱۱)

en Chine Chvannes et pelliot, Un traite manicheen retrovve

قطعات کوچکتر از آثار مانوی توسط مولر ولوکوک و بانگ W .Bang و پلیو منتشر شده
است.

در رسالات آکادمی پروس ۱۹۲۶ والدشمیدت Waldschmidt ولنتس Lentz یک تومار
چینی را، که مشتمل بر سرودهای مانوی و قطعات پهلوی و سغدی بود، با تفسیراتی راجع
بمقام عیسی در دین مانوی منتشر ساخته‌اند Die Stellung Jesu (Manichaismus(
im و نیز همین دونفر در سال ۱۹۳۳ رساله بعنوان عقاید مانوی در متون چینی و ایرانی-

und iranischen Texten () Manis chaische Dogmatik aus chinesichen

انتشار داده‌اند. ریتزن اشتاین R. Reitzenstein در چند کتاب خود مسائل مانویه را مورد بحث قرار داده است

Das mandaische Herrn der Grosse, 1918: Das iranijche (
) .Erlosungsmysteri um, 1921

و چند قطعه از آثار مانوی را، که بزبان پهلوی شمالی است و تا آنوقت طبع نشده است.

و آندراس ترجمه کرده، بطبع رسانیده است.

از جمله تحقیقات سالهای اخیر کتب ذیل را باید نام برد.

الفاریک P. Alfaric خطوط مانویه Les ecritures manicheennes در ۲ جلد ۱۹-۱۹۱۸؛ دیگر مقالات متعدد ویلیمز جکسن در مجله پادشاهی و مجله شرقی امریکا در باب نکات تاریک عقاید مانویه و «تحقیقات در باب مانویت» Researches in Manichaeism از همین مولف (نیویورک ۱۹۳۲). که در آن متون مهمه مورد تحقیق و تشریح قرار گرفته است ریتزن اشتاین و شدر، مطالعات در باب مزج و اختلاط عقاید در عهد قدیم(Studien zum antiken Synkretimus) مطالعات کتابخانه واربورگ ۱۹۲۶.

وزن دنک، استعمال بعض اسامی ایزدان ایرانی در دیانت مانوی AO( ، ۷، ص ۱۱۴ و بعد). در سالهای اخیر مقدار زیادی پاپیروس در مصر بدست آمد حاوی قطعاتی از آثار مانویه بزبان قبطی، مخصوصا قسمت اعظم ترجمه کتاب موسوم به «کفلایه» و نمونه‌هایی از این قطعات بزبان آلمانی توسط کارل شمیدت Karl Schmidt و-

دو واقعه مطابق بیستم مارس ۲۴۲ میشود. اما مانی در کتاب کفلایه «۱» گوید در عهد سلطنت اردشیر اول سفری بهند کرده و مردم را بدین خویش خوانده است و چون

---

پولوتسکی Polotsky. H. I در کتابی تحت عنوان «کشف آثار مانوی در مصر» Ein Mani -Fund in Egypten ترجمه و جزو رسالات آکادمی پروس ۱۹۳۲ منتشر شد و نکات مجهولی را درباره زندگی و شریعت مانی روشن نمود. قسمتی از این قطعات، که کارل شمیدت در قاهره کشف کرد، فعلا در برلن است، قسمت دیگر که چستربیتی Ckester Beatly در فیوم خریداری کرد، در لندن می‌باشد مقایسه شود با شدر در کنومون ۹ (۱۹۳۳) ص ۳۷۷ و ما بعد و فون‌سله Selle. v. G در Gott. Anz gelehrt )نامه دانشوران گوتینگن) ۱۹۳۵، ص ۱۸۲ و بعد. هوگو ایبشر Hugo lbseher با مهارت فوق العاده موفق شده است، که از میان قطعات آثار مانویه بزبان قبطی مجموعه چستربیتی، که بسیار آشفته بود، ۹۶ صفحه را استخراج کند. این صفحات، که تا اندازه ضایع شده مشتمل بر یک سلسله خطب و مواعظ است، که شاگردان مانی نگاشته‌اند و بیشتر آنها از قرن سوم میلادی است. این متون با ترجمه آلمانی آن تحت عنوان Manichaische Homilien توسط پولوتسکی وایبشر در ۱۹۳۴ در اشتوتکارت چاپ و منتشر شده است (آثار خطی مانوی مجموعه چستربیتی جلد اول). این قطعات واجد اهمیت تاریخی فوق العاده است و از جمله تفصیل گرانبهایی در باب محکومیت و اعدام مانی دربر دارد (از اینجا معلوم میشود، که مانی در تمام عهد سلطنت شاپور اول در تحت حمایت این شاهنشاه بوده و جانشین اوهرمزد اول هم از مانی حمایت میکرده است) و دیگر از مطالب مهمه آن تعقیب مانویان است در عهد وهرام دوم و سیاست و اعدام سی‌سینیوس (سیس) جانشین مانی و خلیفه شدن اینایوس.

دیگر از انتشارات جدید در باب مانویه کتب ذیل میباشد.

آثار خطی مانوی موزه‌های دولتی برلن، ناشر کارل شمیدت، جلد اول کفلایه جزوه ۴- ۱، اشتوتکارت ۱۹۳۵.

پولوتسکی در پولی ویسووا6. Pauly Wissowa ,Supple، ص ۲۷۲- ۲۴۱ (اشتوتکارت ۱۹۳۵).

شدر، مانویت طبق اکتشافات و تحقیقات جدید

Der Manichaismus nach neuen Funden und Forschungen, .Morgenland, Heft 28

(۱)- شمیدت- پولوتسکی، کشف آثار مانوی، ص ۴۷ و بعد.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۶۴

خبر مرگ اردشیر و جلوس شاهپور را شنیده، بایران باز گشته، در خوزستان بحضور شاهپور بار یافته است «۱».

مانی از نجبای ایران بوده، بنابر روایات موجوده، مادرش از خاندان شاهان اشکانی بود، که هنگام تولد مانی سلطنت ایران داشتند و ممکن است فاتک پدر مانی نیز از همین دودمان باشد «۲». این فاتک از مردم همدان بود، ببابل مهاجرت کرد، در قریه‌ای در مرکز ولایت میشان «۳» مسکن گزید و با طایفه مغتسله، که یکی از فرق گنوستیک است و در آن تاریخ در نواحی بین فرات و دجله ساکن بود، آمیزش نمود «۴». در اینجا مانی در سال ۲۱۵ یا ۲۱۶ متولد شد. در طفولیت به آیین مغتسله تربیت یافت، اما بعد چون از ادیان زمان خود مانند دین زردشتی و عیسوی «۵» و مذاهب گنوستیک‌ها خصوصا مسلک ابن دیصان «۶» و مرقیون آگاه شد، کیش مغتسله را انکار کرد. مانی چند بار مکاشفاتی یافت و ملکی بنام صاحب و قرین اسرار عالم و حقایق الهی را باو عرضه کرد، پس آنگاه سفری بهند کرد و در طی آن

بدعوت پرداخت و پس از مراجعت بایران، در اینجا نیز بدعوت خویش ادامه داد. و خود را فارقلیط، که مسیح ظهور او را خبر داده بود، معرفی کرد «۷». مانی گوید «در هر زمانی

---

(۱)- مقایسه شود با شدر، گنومن ۹، ص ۳۴۹ و بعقیده شدر مقصود از هندوستان اراضی سند و قندهار است، که بشاهنشاهی ساسانیان تعلق داشته.

(۲)- ر ک: شدر، صورت اصلی الخ، ص ۶۹- ۶۸، یادداشت ۴.

(۳)- شدر- حسن البصری، اسلام ۱۴، ص ۲۳.

(۴)- ر ک بالاتر ص ۶۰.

(۵)- ترجمه سریانی انجیل در حدود سال ۲۰۰ میلادی موجود بود. (قول رالفس Rahlfs ر ک بکتاب والدشمیدت- لنتس، ص ۳۴).

(۶)- راجع بنفوذ ابن دیصان در عقیده مانی ر ک بتفحصات وزن دنک (AO، ج ۱۰، ص ۳۳۷ و ما بعد) و شدر (مجله تاریخ کلیسا ۱۹۳۱، ص ۲۱ بعد).

(۷)- فهرست: فلوکل، مانی، ص ۵۱ و ۸۵. در کفلایه (شمیدت- پولوتسکی، کشف آثار مانوی، ص ۵۳) این فرشته را «فارقلیط زنده» نامیده‌اند، مقایسه شود با شدر، گنومون ۹، ص ۳۵۲- ۳۵۱.



انبیاء؛ حکمت و حقیقت را از جانب خدا بمردم عرضه کرده‌اند، گاهی در هندوستان بوسیله پیغمبری بودا نام و گاهی در ایران بواسطه زردشت و زمانی در مغرب زمین بوسیله عیسی، عاقبت منکه مانی پیغمبر خدای حق هستم، مأمور نشر حقایق در سرزمین بابل گشتم» «۱». و نیز در سرودی، که بزبان پهلوی اشکانی سروده، گوید:

«من از بابل زمین آمده‌ام تا ندای دعوت را در همه جهان پراکنده کنم» «۲». مانند بهاء در قرن نوزدهم میلادی، مانی هم مدعی بود، که برای اصلاح و تکمیل ادیان قبلی آمده و خاتم پیغمبران است.

مانی در باب مبداء آفرینش میگفت «۳» در آغاز دو اصل وجود داشته یکی نیک و دیگری بد، خدا و هیولا «۴» یا روشنائی و تاریکی. نخستین پدر عظمت یا سروشاو «۵» بود، که غالبا بنام زروان خوانده شده است «۶». او در ارض نور قرار دارد، که اثیر نور بر آن محیط است و روح اعظم در آن نافذ و پنج مقام این خدای نخستین یا بعبارت دیگر پنج ائون «۷» و در عین حال پنج تجلی پدر «۸» عبارتند از: ادراک،

---

(۱)- عبارتی است، که بیرونی در آثار الباقیه (ص ۲۰۷، ترجمه، ص ۱۹۰) از مقدمه کتاب مانی موسوم به شاهپورگان نقل کرده است. مقایسه شود با شمیدت- پولوتسکی، ص ۴۱ و بعد و ص ۵۴ و ما بعد؛ هنینگک، کتاب هنوخ، ص ۲۷ و ما بعد؛ شدر، گنومون ۹، ص ۹، ص ۳۵۴ و ما بعد.

(۲)- قطعه M 4 a

(۳)- مخصوصا به منابع ذیل ر ک: کومون، تحقیقات و غیره؛ فلوگل، مانی؛ آندرآس- هنینگک، مانیکائیکا، ج ۱ (متون قطعه T III ، ۲۶۰) و ج ۳؛ شدر، صورت الخ، ص ۸۸ و ما بعد؛ جکسن، تحقیقات درباره مانویت؛ هنینگک، یک سرود مانوی در باب آفرینش؛ شمیدت- پولوتسکی کشف آثار مانوی در مصر، ص ۶۲ و ما بعد؛ پولوتسکی در پولی وی‌سووا.

(۴)- Byle

(۵)- Sroshav

(۶)- بالاتر ص ۱۷۱ و ما بعد را نگاه کنید.

(۷)-eon

(۸)- کومون، ص ۱۰؛ والدشمیدت- لنتس، مقام عیسی، ص ۴۲.



عقل، فکر، تأمل، اراده. خدای ظلمت هم پنج عنصر ظلمانی دارد، که بنابر یکی از عقاید باستانی رایجه در بین النهرین «۱»، بر روی یکدیگر قرار داشته‌اند و پنج عالم سلطان ظلمات را تشکیل میداده‌اند از اینقرار: دخان یا مه، آتش مخرب، باد مهلك، آب گل‌آلود، ظلمات مانی به تبعیت زردشتیان گوید، قلمرو این دو خالق از یک جانب بهم پیوسته و از سه طرف دیگر بیکرانه است.

پادشاه ظلمات چون نور را مشاهده کرد، با همه قوای خود بر آن حمله برد.

پدر عظمت برای دفاع از کشور خود نخستین مخلوق را بیافرید: «ما در حیات» یا «مادر زندگان» را، که گاهی رام راتوخ «۲» مینامند، پدید آورد «۳» و او انسان نخستین را، که گاهی اوهرمزد «۴» (اوهرمزد) «۵» نیز میخوانند «۶»، از خود ساطع کرد. پدر عظمت و مادر زندگان و انسان نخستین تثلیث اولند (پدر، مادر، فرزند) «۷». پس انسان نخستین پنج فرزند بیافرید، که پنج عنصر نورانی در مقابل پنج عنصر ظلمانی هستند، از اینقرار: اثیر صافی و نسیم و روشنائی و آب و آتش تطهیرکننده، که آنان را بنام پنج مهرسپند «۸» موسوم کرده‌اند. آنگاه انسان نخستین آن پنج عنصر را چون زره بر تن راست کرد و به نبرد پادشاه ظلمات، که او نیز خود را با پنج

---

(۱)- کومون، ص ۱۲.

(۲)-Ramratukh

(۳)- مقایسه شود با ص ۱۷۶ این ترجمه یادداشت ۱.

(۴)-Ohrmazd

(۵)-Ohrmizd

(۶)- راجع بانسان نخستین در مذهب گنوستیک‌ها بالاتر ص ۵۸ را ببینید. از اینکه پدر عظمت زروان نام داشته و انسان نخستین اورمزد معلوم میشود، که مانی با آن جنبه از شریعت زردشتی آشنایی داشته، که آلوده باعتقادات زروانیه بوده است. ر ک شدر صورت اصلی الخ، ص ۱۴۴ و همچنین هنینگ تولد، ص ۳۱۵.

(۷)- آندرآس- هنینگ، ۲، ص ۳۲۴، یادداشت ۷.

(۸)-Mahrspand امهرسپندان ر ک ص ۴۷ و ۱۶۶، یادداشت، ۲ این ترجمه و نیز آندرآس- هنینگ ۲، ص ۳۲۲، والدشمیدت- لنتس، عقاید مانویه، ص ۵۶۸.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۶۷

عنصر تاریک مسلح کرده بود، فرود آمد. چون انسان نخستین دشمن را زورمند دید، عناصر نورانی خویش را باو واگذاشت تا ببلعد. «همچنان انسانیکه دشمنی دارد و زهر قاتل در نان شیرینی آمیخته باو میدهد» «۱». پنج عنصر نورانی با پنج عنصر ظلمانی آمیخته و این عناصر پنجگانه فعلی را، که صفات خیر و شر در آنها آمیخته است، بوجود آوردند. پس از آن انسان نخستین، که خسته و رنجور بود، هفت بار پدر را بیاری خویش بخواند. پدر برای نجات او بآفرینش دیگر پرداخت: دوست روشنایی یا نریسف «۲» ظاهر شد و او بان اعظم (معمار یا سازنده بزرگ) را پدید آورد و وی نیز بنوبت خود روح زنده یا روح الحیاة را از

خود متجلی ساخت (این روح زنده را مانویان مغرب زمین «۳» گویند و با عقل یکی دانند و بلغت جنوب غربی آن را مهریزد «ایزدمیثر» می‌خواندند) و این تثلیث دوم است «۴».

روح زنده پنج فرزند بیاورد از اینقرار: زینت شکوه، پادشاه شرافت، آدم نورانی، پادشاه افتخار، حامل «۵» پس باتفاق پنج فرزند خود بطبقات ظلمات فرورفت و فریادی چون شمشیر برنده برکشید و انسان نخستین را نجات داد «۶». بعد روح زنده،

---

(۱)- تئودر برکونائی، کومون، ص ۱۸. این اعتقاد یادگاریست از داستان مردوک و تیامت؛ مقایسه شود با بالاتر ص ۱۱۶؛ هنینگ، تولد الخ، ص ۳۰۷.

(۲)-Narisaf در لهجه شمال، سغدیان او را نریشنخ Narishankh گویند.

این همان Nairyosacha مذکور در اوستا است. مقایسه شود با ص ۱۷۸ این ترجمه یادداشت ۲.

(۳)-Spiritus Vivens

(۴)- ر ک برساله جکسن در باب داستان آفرینش نزد مانویان تحت عنوان:

The Second Evocation in the Manichaean System of COsmogoy.

در ضمیمه مجله پادشاهی ۱۹۲۴، ص ۱۳۷ و ما بعد. همچنین تحقیقات در باب مانویت از همین مؤلف، ص ۲۷۱ و بعد.

(۵)-Omophoros

(۶)- «فریاد» روح زنده و «جواب» نخستین انسان را تشخیص داده و دو تن از ایزدان شمرده‌اند: یکی بنام خروشتگ دیگر بذواختگ ر ک شدر.Synkr -

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۶۸

فرزندان خود را فرمان داد، که ارکان دولت ظلمات را بکشند و پوست برکنند و و مادر حیات از پوست آنان آسمانها را بساخت و جسد آنان را بر زمین تاریکی در ارض ظلمت افکند و از گوشت آنها خاک را بیافرید و کوهها از استخوان آنها ساخته شد. این روایت مأخوذ از یک افسانه قدیم است، که در روایات زرتشتی نیز آثارش پیداست «۱». عالم، که از اجساد پلید دیوان ساخته شده، مشتمل بر ده فلک و هشت زمین است و هر فلک را دوازده دروازه است «۲». زینت شکوه. افلاک را افراشته نگاه میدارد و حامل زمین را بر دوش خویش برداشته است (و این شبیه است به اطلس در اساطیر یونان). پادشاه شرافت در وسط نشسته و خدایان محافظ را فرمان میدهد.

بعد روح زنده هیئآت فریبنده خود را بفرزندان ظلمات نشان داده، در آنها هوس‌های شهوانی برمیانگیزد «۳». باین تدبیر قسمتی از نوری را که بلعیده‌اند، رها میکنند. از این ذرات نور آفتاب و ماه ستارگان را میآفریند. پس آنگاه وی از هوا و آب و آتش سه کره (چرخ) میسازد و پادشاه افتخار آنها بر فراز زمین وامیدارد تا نگذارند زهر ارکان ظلمت بر مساکن موجودات الهی فروریزد.

پدر برای اینکه کاملا وسایل محافظت فراهم آید، پیامبر را که سومین رسول «۴» نیز گویند، بیافرید این پیامبر را بالقاب مختلف میخوانند، گاهی خدای عالم نور (رشن شهر یزد) و گاهی نریسه «۵» و گاهی بلهجه شمالی و به زبان سغدی ایزد میثر

---

nekitna .z neidutS

ص ۲۶۳ و بعد؛ شمیدت- پولوتسکی، کشف آثار مانوی، ص ۷۶ و بعد، والدشمیدت- لنتس عقاید مانویه، ص ۵۷۵ و ۶۰۶.

(۱)- کریستنسن، انسان نخستین، ج ۱، ص ۳۴ و بعد.

(۲)- در عبارتی از قطعه بلهجه جنوب غربی چهار زمین آمده است. آندرآس- هنینگ، ۱، ص ۱۷۷.

(۳)- مقایسه شود با داستان مزداهی در ص ۱۷۸ این کتاب.

(۴)- Legatus Tertiut

(۵)- Nariseh نریسه در لهجه جنوب غربی همان Nairyosaeha اوستایی است ر ک ص ۱۷۸، یادداشت ۲ کتاب حاضر.



(مهریزد، مشی‌بغی «۱» گفته‌اند. با خلق شدن این پیامبر، سلسله خدایان هفتگانه تکمیل گردید. این هفت ایزد را با هفت امشاسپندان مزدیسنی می‌توان مطابق دانست، بعلاوه عقیده بخدایان هفتگانه، که مرکب از دو تثلیث و یک خدای واحد باشد، در نزد کلدانیان عهد مانی رواج داشته است «۲». از پیامبر دوازده دختر نورانی متولد شد «۳» از اینقرار: سلطنت، حکمت، نصرت، اعتقاد، طهارت، حقیقت، ایمان، صبر، صدق، احسان، عدل، و نور. پیامبر خود نیز در واقع بمنزله «بتول نورانی اخص» است «۴». پیامبر در آفتاب منزل کرده «۵» و «سفاین» نور را، که نیرین باشند، بحرکت میآورد. ذرات نور، که از اختلاط با ماده رهایی می‌یابد، بوسیله ستون شکوه بسفاین نقل میشوند. اختران و خورشید و ماه و بروج دستگاهی هستند، که عمل آنها بیرون آوردن ذرات نور از میان ظلمات و نقل آنها بفلک روشنایی است.

بفرمان پیامبر «سه چرخ» به حرکت می‌آید. بان اعظم زمینی جدید و زندانی برای دیوان میسازد. باینطریق حرکات منظم جهان شروع میگردد. پس پیامبر تجربه‌ای را، که سابقا روح زنده کرده بود، تکرار میکند، یعنی هیئآت زیبای خود را بارکان ظلمات، که در بالای آسمان بسته زنجیر هستند، آشکار میکند. باین ترتیب، که

---

(۱)-Mishebhaghe چنانکه پیش دیده‌ایم در لهجه جنوب غربی ایزدمهر- روح زنده میباشد.

(۲)- کومون، ص ۳۴.

(۳)- مقایسه شود با بروج دوازده گانه؛ کومون، ص ۳۶.

(۴)- در بعضی از قطعات، که بلهجه شمالی و سغدی است، می‌بینیم، که در زمانهای بعد دوره سوم آفرینش مانند دو دوره مقدم بر آن انبساط یافته و موجد تثلیثی شده است از اینقرار: عیسی، بتول نورانی و منوهمیذبزرگ (شدر، مطالعات الخ، ص ۲۴۳ و ما بعد؛ منوهمیذManuhmedh- noys میباشد). در لهجه جنوب غربی سومین شخص از این تثلیث وهمن نام دارد و این همان وهومنه گاثاهای اوستا است. (آندرآس هنینگ، ۲، ص ۳۲۸، یادداشت ۱).

(۵)- ایزدمهر، خدای آفتاب؛ رک والدشمیدت- لنتس، عقاید مانوی الخ، ص ۵۳۹ و بعد.



بارکان نر، خود را بصورت زنی زیبا نشان میدهد و بارکان ماده خود را بهیئت جوانی ظریف جلوه‌گر میسازد «۱». ارکان در عین جوشش شهوانی ذرات نوریرا، که بلعیده‌اند، بزیر انداخته و در همان حال «گناه» نیز از آنها ترشح کرده بزمین میریزد. یک نیمه از این ماده ظلمانی در مکان مرطوب (دریا) افتاده و از آن عفریتی پیدا میشود، که آدم نورانی آنرا مغلوب و منهزم

میکند، نیمه دیگر از آن مواد ظلمانی، که در خشکی افتاده، پنج درخت بوجود میآورد، که مبداء همه رستنیهای عالم است.

ارکان ماده، که طبیعهٔ آبستن بودند، چون جمال پیامبر را میبیند، سقط جنین میکنند و جنینهای آنها موسوم به مزن «۲» و آسریشتار «۳» بزمین افتاده و از آنها جانوران خاکی و دریایی و هوایی پیدا میشود. از اینقرار حیوانات و نباتات از دیوان پلید بوجود آمده‌اند «۴». پس از آن دو عفریت نر و ماده «۵» موسوم به اشقلون «۶» و نمرئیل «۷» بنابر روایت سریانیان، اولاد دیوان دیگر را می‌بلعند، تا ذرات نور آنها را بدست آورند و سپس پسری گیهمرد «۸» نام و دختری مردیانگ «۹» نام میزایند. این پسر و دختر، که اصلا از نژاد عفریت هستند، آدم و حوا نام میبابند و پدر و مادر نوع انسان محسوبند. مخصوصا در گهمرد (آدم) آخرین ذرات نور که دیوان نگاهداشته

---

(۱)- ر ک کومون: ص ۵۴ و ما بعد.

(۲)-Mazan مقایسه شود با دیوهای مازنی در اوستا و دیوان مازندران در افسانه‌های تازه‌تر (فردوسی و دیگران).

(۳)- مزن و آسریشتار، ر ک آندرآس- هنینگ، ۱ ص ۱۸۲ و ما بعد.

(۴)- طبق روایت قطعه T III 260 ، که بوسیله آندرآس- هنینگ چاپ شده، آمده است، که پیدایش نباتات و حیوانات قبل از خلقت عالم جدید بوده است. مقایسه شود با هنینگ، یک سرود مانوی، ص ۲۱۷ و بعد.

(۵)- آندرآس- هنینگ، ۱، ص ۱۹۵.

(۶)-Ashahaqlon

Namrael-(۷)

(۸)-Gehmurd گیرمرد قصه تکوین مزدایی، ر ک ص ۱۶۹ این کتاب.

(۹)-Murdiyanagh شکل دیگر نام میشانگ زردشتیان، ر ک بالاتر ص ۱۶۹.



بودند، جمع میگردد به عبارت آخری روح الهی در پیکری پلید محبوس میماند «۱».

آنگاه عیسی نورانی، «عالم عقل» (خرذیشهر) مأمور می‌شود، که گهمرد (آدم) را از خواب برانگیخته و او را از احوال جهان و سرشت مخصوص خود و سرنوشتی که دارد، آگاه کند «۲» این عیسی نورانی را «پدر» خلق نکرده است، بلکه خدایان درجه دوم او را آفریده‌اند (از قبیل پیامبر، مادر حیات، انسان نخستین، روح زنده).

بنابر قول کومون «۳»: «مانویان را در این باب تمثیلی عجیب است، چه گویند: شهادت مسیح نمونه‌ایست از رنج جوهر الهی، که در مواد عالم منتشر است و «هر روز متولد شده، رنج میکشد و میمیرد» (اودیوس «۴»، دوفید «۵»، ۳۴) و این جوهر الهی در شاخه‌های درآمده، معلق میگردد و شبیه آن وجود مطلوب است «۶» و در میوه و سبزیها حلول کند. بر سر سفره‌ها آید (ایضا) «۷» و در اجزاء غذاها بکار رود و در این صورت او را مانویان «عیسی بردبار» میخوانند. آدم در هنگام بینوایی فریاد برآورد: «نفرین بر خالق بدن من، که جانم را زندانی کرده است و نفرین بر طاغیانی، که مرا بغلامی انداخته‌اند» «۸». عاقبت آدم نجات‌یافته وارد بهشت میگردد «۹».

این شرحیکه ما از عقاید مانویه در باب تکوین جهان ذکر نمودیم، مأخوذ از منابع سریانی و عرب است، که از روی مندرجات قطعات پهلوی تورفان آنرا تکمیل نموده‌ایم. در کتاب کفلایه «۱۰» فهرست کامل خدایان مسطور است و مشتمل بر

(۱)- کومون، ص ۴۶.

(۲)- در یک قطعه(S 9) اوهرمزد، که انسان اول است، بجای عیسی دارای این سمت است (ر ک هنینگ، یک سرود مانوی، ص ۲۲۲).

(۳)- ص ۴۸.

(۴)-Evodius.

(۵)-De fide.

(۶)-August .contr .Faust XX .2

(۷)-XX 13

(۸)- تئودور، کومون، ص ۴۹.

(۹)- هنینگ، همان کتاب، ص ۲۲۴ و ۲۲۵.

(۱۰)- شمیدت- پولوتسکی، ص ۶۲ و ما بعد.



پنج پدر است، که هر یک در طبقه قرار دارند و هر طبقه مرکب از سه شخص است.

شدر با توجه بآخرین تحقیقات علما (مخصوصا پولوتسکی «۱» در دایرة المعارف پولی وی‌سوا) «۲» فهرست ذیل را از ایزدان روشنایی ترتیب داده است «۳»:

کشور روشنائی:

پدر عظمت

اثیر نور و پنج تجلی پدر عظمت (پنج ائون) [۴]

ارض نور و پنج عنصر نورانی (روان زنده)

نخستین دوره آفرینش:

مادر زندگان (تبدیل روح اعظم)

انسان نخستین (با پنج عنصر نورانی، که چون پسران یا جامه‌های اویند)

دومین دوره آفرینش:

دوست انوار

بان اعظم یا سازنده بزرگ

روح الحیات با پنج ایزدان یاورش

اندیشه زندگی (که از «فریاد» روح الحیاة و «پاسخ» انسان نخستین پدید آمده)

سومین دوره آفرینش:

الف- یاوران آفتاب

رسول (سوم)

۱۲ بتول نورانی

ستون شکوه

---

(۱)- Polotsky

(۲)– Pauly -Wissowa

(۳)– مشرق زمین، ۲۸. ص ۱۰۹.

(۴)– eon

## ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۷۳

ب– یاوران ماه

عیسی نورانی و (عیسی کودک) «۱»

دوشیزه روشنایی (بتول نورانی اخص)

نفس نورانی «۲»

این دستگاه آفرینش با پرده‌ای از معاد و آخر الزمان تکمیل میشود «۳». پس از روزشمار، که عیسی چون داوری عادل ظهور میکند (اقتباس از سنت مسیحی)، دو ملکی، که حامل و نگهدارنده زمین و آسمانند، بار خود را میافکنند. هر چیز خراب میشود و از این تشویش عمومی عناصر و مواد شعله‌هایی برآمده سراسر عالم را میسوزاند. در این عذاب عام، که ۱۴۶۸ سال دوام می‌یابد «۴»، تمام ذرات نور، که استخراج آن از ماده ممکن باشد، بیرون کشیده میشوند. قسمت کوچکی از نور الی الابد در ماده اسیر می‌ماند، اما این حال موجب کدورت خدایان نخواهد شد، زیرا که طبیعت آنان با غم سازش ندارد و جز بهجت و سرور چیزی ادراک نمی کنند «۵».

---

(۱)– عیسی کودک جانشین عیسی نورانی بود و بوسیله او پدید آمده بود (ر ک مشرق زمین ۳۸، ص ۱۰۷).

(۲)-– منوهمیذ، شدر، گنومون ۹، ص ۳۵۶ و بعد.

(۳)- پس از مرگ «برگزیدگان» داخل بهشت میشوند، اما مؤمنین پست‌تر از آنها که هنوز از علائق مادی منزه نشده‌اند، بار دیگر بر حسب اختلاف احوالی که دارند، تحت شرایط مختلفی باین عالم باز می‌گردند. گناهکاران بجهنم میروند.

(۴)- راجع به تعداد این سالها سعی کرده‌اند، که از راههای مختلف وجه حلی برای آن بیابند. این عدد بی‌شک نتیجه حسابهای نجومی و اخترشماری است. ر ک اگدن J .Ogden در یادنامه مودی، ص ۱۰۲ و بعد.

(۵)- قطعه لهجه شمالی، ترجمه آندرآس در کتاب ریتزناشتاین Reitzenstein موسوم به: کتاب ماندائی پدر عظمت madaische Buck des Herrn der Grosse Das ، ص ۲۷.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۷۴

سدی محکم میان دو عالم کشیده می‌شود و عالم نور ابد الاباد در آرامش و صلح می‌ماند «۱».

نمیتوان انکار کرد، که عقاید مانی در باب آفرینش و سرانجام جهان دارای اصل و منشا گنوستیکی است.

مانی از راه مسلک گنوستیکی ابن دیصان «۲» سنن و روایات عیسوی را پذیرفته و بر شدت ثنویت آن بسی افزوده است.

در عین حال وی از نفوذ مرقیون و گنوستیکهای دیگر بر کنار نمانده است و نیز «در عقاید و افکارش آثاری از فلسفه یونانی عامیانه آن زمان دیده میشود، ولی این آراء و افکار هم توسط عیسویان گنوستیک باو رسیده است. مانی در حقیقت «آخرین نماینده یونانیت بابلی است، که در اصول با تمدن یونانی سوریه و مصر همزمان خود فرقی نداشت «۳».

اشکالی که در توجیه این منابع مختلف راجع بمذهب مانی داریم، اینست که منابع مزبور، هر یک مراحل مختلفی از تحول و تکامل عقاید مانی را در نواحی مختلف نشان میدهد و از این گذشته مانویه در میان اهل هر دینی رنگ خاصی باقوال خود میداده‌اند. مانی میخواست دینی جهانگیر و عام تشریع کند و از این جهت متعمدا آراء خود را با عقاید ملل متنوع وفق داده و اصطلاحات آنان را بکار برده است «۴». می‌توان گفت سریانی زبان مادری مانی است، اما بزبان ایرانی هم رسالاتی نگاشته است.

---

(۱)- الفهرست، فلوگل، مانی، ص ۷۱ و ۱۰۱؛ شهرستانی، چاپ کورتن Cureton، ص ۱۹۱ و ۱۹۲، ترجمه‌ها ربروشر Haarbrucher، ص ۲۸۹ و ۲۹۰، بنابر مطالب کتاب شاهپوهرگان، که قطعاتی از آن کشف شده. (مولر، آثار خطی، ج ۲، ص ۱۹ و بعد).

(۲)- ر ک شدر در «مجله تاریخ کلیسا» Zeitschr .fur K irchengeschichte:

ج ۵۱ (سال ۱۹۳۲)، ص ۲۱ تا ۷۴.

(۳)- مقاله شدر در مشرق زمین Morgenland، ج ۲۸، ص ۱۰۰- ۹۲.

(۴)- شمیدت- پولوتسکی، ص ۵۹ و ما بعد.



کتاب «شاهپوهرگان» (شاپورگان) که از این پس مورد سخن قرارش خواهیم داد و دیگر کتب او، بلغت جنوب غربی ایران، یعنی پهلوی ساسانی؟ نگاشته شده.

سرودهایی از مانی در دست است بزبان شمال، یعنی پهلوی اشکانی. مانی و پیروانش برای آن که مستمعین ایرانی بهتر بمطالب آنها پی ببرند، چنانکه گفتیم نام بعضی ایزدان مزدیسنی را عاریت کرده بودند «۱» و در سلسله اساطیر خویش سرگذشت پهلوانان داستانی ایران را

مثل فریدون و غیره وارد کرده‌اند. مانویه بسی از آراء خود را بزردشت نسبت داده‌اند «۲» «۳». بهمچنین اسم ملائکه را چون گبریل، رفائیل، میکائیل. سرائیل، برسیموس «۴» و غیره را از لغت سریانی اقتباس کرده‌اند. مقصود از یعقوب، که در بعضی آثار مانویه در ردیف ملائکه فوق ذکر شده، ظاهرا همان یعقوب تورات است «۵» و او را با نریمان (در لغت اوستایی نیرمنه) «۶»، که لقب گرشاسب «۷» پهلوان داستانی ایران است، یکی دانسته‌اند «۸». در رسالاتی که مانویه بزبان‌های جنوب غربی و شمالی و لغت سغدی نوشته‌اند، اسامی اساطیری مختلف بکار برده‌اند.

عقاید نصارا همچنین تأثیری عمیق در آیین مانی کرده است، مثلا پدر عظمت

---

(۱)- چنین پیدا است، که مانی خود نیز در عقایدی که نسبت بدین زردشتی اظهار کرده، تابع روایات غربی بوده است. ر ک شدر، گنومون ۹، ص ۳۵۴، هنینگ، کتاب هنوخ، ص ۲۷ و ما بعد.

(۲)- «سرود زردشت» بلهجه شمالی، ترجمه آندرآس. این سرود در کتاب.

ریتزن‌اشتاین موسوم به مذاهب مرموز یونانی

ischen Mysterienreligio nen Die hellenist -

، ص ۱۲۶ و بعد بطبع رسیده است؛ آندرآس- هنینگ ۳، ص ۸۷۲.

(۳)- ر ک پترسن peterson در مجله علوم دینیه- Theologische Literatur zeitung ، ۲۶ ماه مه ۱۹۲۸، ص ۲۴۲.

(۴)- Bar Simus

(۵)- مقایسه شود با کریستنسن، کیانیان، ص ۹۹ ببعد و ص ۱۲۹ و ما بعد.

(۶)-Nairemanah

(۷)-Keresaspa

(۸)- ر ک هنینگ،OLZ ۴۳۹۱، ص ۵ و ما بعد.



و انسان اول و مادر زندگانی را، که نخستین تثلیث مانویه هستند، در ازاء اب و ابن و روح القدس قرار داده‌اند «۱». عباراتی از اناجیل عیسویان در قطعات کتب مانی دیده می‌شود. عیسی در آیین مانی مقامی عالی دارد، اما چون اطلاعات ما کامل نیست، نمیتوانیم بتحقیق آن مقام را معین کنیم. آنچه معلوم است عیسی مانویان، آن عیسی نیست که یهود بدار آویختند. مانی شهادت مسیح را ظاهری میداند و بعنوان نشانه اسارت روح نورانی در عالم اسفل «۲» تلقی میکند. باعتقاد مانی عیسی حقیقی موجودی است الهی، که از عالم نور برای تعلیم آدم و هدایت او بصراط مستقیم فرستاده شد. عیسی راهنمای ارواح است بجانب جهان نور «۳». چنانکه بوسه «۴» در خصوص سایر گنوستیکها گفته است، مانی افکار قدما را، که راجع بنجات داشته‌اند، بعیسی نسبت داده است، ولی این انتساب سطحی و مصنوعی نیست، بلکه مانی اصل نجات را، که در مذهب عیسوی آمده است، تعبیر نموده و با آیین خود وفق داده است «۵».

ظاهرا مانی عقیده تناسخ «۶» را از هندیان خاصه بوداییان گرفته است. اما

---

(۱)- راجع بمبحث ارتباطی که بین تثلیث عیسویان با عقاید مانی درباره خدایان سه گانه که اب و ام و ابن هستند، وجود دارد و مورد بحث دیتلف نیلسن Ditlef Zilsdn واقع شده، در اینجا چیزی اظهار نمیدارم. دیتلف نلسن، تثلیث از نظر تاریخ ادیان کپنهاک ۱۹۹۲.

.Der dseieinige Noss in'religion shistoritcher Beleuchtung

(۲)- والدشمیدت- لنتس، مقام عیسی، ص ۲۴ و ما بعد.

(۳)- ایضا ص ۶۱ و بعد.

(۴)-Bousset

(۵)- والدشمیت- لنتس، مقام عیسی، ص ۷۷ در باب مقام عیسی در دین مانی مقایسه شود با شدر، صورت اصلی الخ، ص ۱۵۰ و ما بعد، آندرآس- هنینگ، ۲، ص ۳۱۲ و ما بعد.

(۶)- در باب اطلاعات مانی از دین بودایی ر ک شدر، مشرق زمین ۲۸، ص ۹۵، یادداشت ۱.



محققین «۱»، در باب محل این عقیده در مجموع آراء مانی، اختلاف دارند. جکسن، که در این مسئله بتفصیل بحث کرده است، چنین گوید: ما حق داریم معتقد باشیم، که مانی شخصا اعتقاد بتناسخ را یکی از ارکان تعلیمات دینی خویش قرار داده و میگفته است، که مستمعین سست اعتقاد و سایر گناهکاران بکیفر اعمال خود خواهند رسید و آن کیفر عبارت از یک قسم بازگشت باین عالم است، ولی خواص قوم از آن معاف هستند. اما بعقیده وزن دنک «۲» این بازگشت بعالم مربوط بافراد سماعون نیست، بلکه نوری، که در آنها مختفی است، باید آنقدر به این جهان بازگردد، که عاقبت در عالم نور فانی شود. باری کیش مانی بعد از او در آسیای مرکزی، که قبلا دین بودایی در آن استقرار یافته بود، انتشار یافت و با این محیط جدید هم سازش گرفت. رساله چینی که از مانویان باقی است، انشایی دارد، که بکلی بسبک بودایی است «۳».

جامعه مانوی مرکب از پنج طبقه بود، معادل پنج تجلی پدر عظمت، از اینقرار:

طبقه اول ۱۲ نفر رسول (بپهلوی فریستگان) «۴»، طبقه دوم ۷۲ تن اسقف (بپهلوی اسپسگان) «۵»، طبقه سوم ۳۶۰ تن شیوخ (بپهلوی مهشتگان) «۶»، طبقه چهارم برگزیدگان (بپهلوی وزیدگان) «۷» و طبقه پنجم سماعون (بپهلوی نیوشگان) «۸». عده افراد ایندو دسته اخیر حدی نداشت «۹» و این دو طبقه بیشتر از سایرین در کتب مانویه نام برده

---

(۱)- والدشمیدت- لنتس، مقام عیسی؛ جکسن مجله شرقی امریکا ج ۴۵، ص ۲۴۶، و بعد؛ وزن دنک، AO، ج ۸، ص ۱۷۸؛ آندرآس- هنینگ ۲، ص ۳۱۰.

(۲)- Wesendonk

(۳)- شاوان و پلیو، مجله آسیایی، ۱۹۱۱، ص ۶۱۷- ۴۹۹.

(۴)- frestaghan

(۵)- ispasaghan

(۶)- mahishtaghan

(۷)- vizidhaghan

(۸)- niyoshaghan

(۹)- این طبقه‌بندی پنجگانه مانویان مصنوعی است. در باب شرح طبقه‌بندی جامعه-



شده‌اند. نیوشگان عبارت از توده مؤمنان بودند، یعنی آنانکه طاقت تعالیم دشوار طبقه برگزیدگان را نداشتند.

حکمت عملی مانویه مبتنی بر قواعدی چند بود، مخصوصا قاعده «هفت مهر»، چهار مهر مربوط بامور معنوی و اعتقادی و سه مهر متعلق بعمل و کرده‌دار اشخاص بود. سه مهر اخیر از این قرار است: مهردهان (احتراز از ادای سخنان کفرآمیز و ناپاک)، مهردست (اجتناب از عمل یا پیشه‌ای که برای انوار زیان‌آور است) و مهردل (پرهیز از شهوات و آرزوهای پلید) «۱». این مهرهای عملی نسبت بطبقه برگزیدگان و طبقه سماعون، حکم مختلف داشت. برگزیدگان نبایستی پیشه‌ای اختیار کنند، که موجب زیان عناصر شود یا در پی اموری برآیند، که اسباب ثروت و آسایش مادی گردد. خوردن گوشت حیوانات و آزار رسانیدن بذرات نور، که در نباتات پنهان است، بوسیله چیدن گیاهها ممنوع بود.

شراب را نیز حرام میپنداشتند. بیش از غذای یکروز و لباس یکسال از مال دنیا نبایستی داشته باشند. بایستی بی‌زن زندگانی نمایند «۲» و برای نشر پاکی و طرز معاش بی‌آلایش،

---

دینی مانی اختلافاتی موجود است؛ ر ک شدر، ایرانیکا (رسالات انجمن علوم گونیتگن ۱۹۳۴)، ص ۱۲ و بعد، مقایسه شود با والدشمیدت- لنتس، عقاید مانوی ص ۵۱۹ و ما بعد و ۵۹۲ و بعد، آندرآس- هنینگ، ۲، ص ۳۲۳ و بعد؛ در باب بعضی از القاب بزرگان شریعت مانوی ر ک مقاله گوتیو در مجله آسیایی ۱۹۱۱، ۲ ص ۵۹ و ما بعد و بنونیست، مطالعات شرق‌شناسی، که بوسیله موزه گیمه بیادکار ریموندلینسیه بطبع رسیده است، قسمت ۵ (۱۹۳۲)، ص ۱۵۵ و ما بعد، هنینگ، کتاب دعا و اعتراف، ص ۲۴.

(۱)- راجع بمهرهای هفتگانه ر ک مقاله جکسن در ج ۴۱ مجله شرقی امریکا، ص ۶۸ و تحقیقات مانویه همین مؤلف. در باب فضیلتهای پنجگانه مانویه ر ک والدشمیدت- لنتس، عقاید، ص ۵۷۴. شرح ۵ قانون اخلاقی مانویه در همان کتاب، ص ۵۷۹ و ۸۸ و بعد.

هنینگ، کتاب دعا و اعتراف، ص ۱۴، ۲۴.

(۲)- در یک نامه (آندراس- هنینگ؛ ۳، ص ۳۵۷) که ظاهرا بقلم سیسینیوس خلیفه مانی نوشته شده (بنابر عقیده هنینگ) در باب دو فرزند مانی سخن رفته است، یکی را فرزند را حج مینامد و دیگری را فرزند مقصود میخواند، که گویا مراد از فرزند اخیر یکی از برگزیدگان باشد. نمیدانیم کلمه فرزند در این عبارت مجازا استعمال شده است یا نه.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۷۹

در اقطار جهان سفر کنند. نیوشگان از این قواعد سخت معاف بودند، میتوانستند بمشاغل و پیشه‌های عادی خود بپردازند و گوشت نیز بخورند، بشرط آنکه به دست خویش حیوانرا بیجان نکرده باشند. زن گرفتن نیز برای آنها مباح بود.

بایستی بطریق اخلاقی زندگانی کرده، بکوشند، که بدنیا دلبستگی زیاد پیدا نکنند.

از واجبات طبقه نیوشگان آن بود، که نذر کنند غذای گزیدگانرا فراهم آورند و گیاهی را، که گزیدگان غذای خود میساختند و از چیدن ممنوع بودند، بچینند و در حضور آنها زانو زده تقدیم کنند. در عوض گزیدگان دعا میکردند، که خداوند گناهی را، که از چیدن گیاه بر نیوشگان وارد شده، ببخشاید «۱». پرداخت زکوة و گرفتن روزه و گزاردن نماز تکلیف عمومی بود و همه طبقات را شامل میشد.

هر ماه هفت روز روزه میگرفتند و در بیست و چهار ساعت چهار دفعه نماز میخواندند. پیش از شروع نماز با آب وضو می‌گرفتند. در صورت فقدان آب با خاک و چیزهای دیگر تیمم میکردند و در نماز ۱۲ مرتبه بسجده میافتادند. نیوشگان یکشنبه را و برگزیدگان دوشنبه را مقدس میشمردند، چه مانویان هفته را پذیرفته بودند «۲». صدقه دادن واجب بود، ولی مانویه از دادن آب و نان بکفار خودداری میکردند، زیرا که اینعمل را موجب پلید شدن ذرات نور، که مستور در آب و نان است می‌دانستند، اما از دادن لباس و پول و چیز دیگر، که از ذرات نور خالی است، مضایقه نمی‌کردند.

دعوت مانی از آغاز پیشرفتی عظیم داشت. در بابل و در نزد ایرانیان مقبول افتاد. بنابر مندرجات کفلایه که در فوق ذکر شد «۳»، گویا مانی در زمان اردشیر بابکان مورد توجه پسرش شاهپور بوده است. بنابروایات دیگر نخست دو تن از

---

(۱)- مقایسه شود آندرآس- هنینگ، ۲، ص ۲۹۶ و بعد.

(۲)- اطلاعاتی درباره تقویم مانوی در کتاب هنینگ موسوم به Henochbuch ص ۳۲ و ما بعد ذکر شده است. اسامی روزهای هفته بزبان سغدی در کتاب دیگر همین مولف موسوم بکتاب دعا و اعتراف، ص ۸۵ مذکور است.

(۳)- ص ۲۰۶؛ شمیدت- پولوتسکی، کشف آثار مانوی، ص ۴۷ و بعد.



برادران شاهپور، یعنی مهرشاه حاکم ولایت میشان و پیروز باو گرویده بودند، در یکی از روایات مانویه «۱» حکایت ملاقات مهرشاه را با مانی چنین مینویسد:

«مهرشاه دشمن رسول خدا بود؛ باغی بسیار با شکوه و پهناور داشت، که بی‌نظیر بود؛ مانی بحضور مهرشاه رفت که در باغ ضیافتی شگرف آماده کرده، در نهایت شادمانی بود.
شاهزاده به پیغمبر گفت: «آیا در بهشتی که تو بدان میخوانی، باغی چون باغ من هست؟»
آنگاه مانی از بی‌اعتقادی شاهزاده آگاه شد و بقدرت خویش، بهشت نور را با همه ایزدان و موجودات ربانی و همه سعادت و بهجت جنانی بوی نمود. در اینمدت شاهزاده بیهوش بود و این حال سه ساعت دوام یافت.

پس مانی دست بر سر او نهاد تا بهوش آمد. آنچه دیده بود بخاطر داشت. چون برخاست بپای او افتاد و دست راست او را در دست گرفت «۲».

بنابروایت الفهرست فیروز بود، که مانی را بحضور شاه دلالت کرد. ظاهرا مانی از علم طب با خبر بوده: گویند شاهپور علاج فرزند مریض خود را از او درخواست کرد، ولی طفل در آغوش او جان داد «۳».

ظاهرا عبارتی، که در رساله آکتا آرکلائی «۴» مسطور است و مورد تردید کسلر «۵»

---

(۱)- M 47، مولر، بقایای آثار خطی، ۲، ص ۸۲ و ما بعد. این قطعه بلهجه شمالی است.

(۲)- بقیه افتاده است.

(۳)- در منابع مذهب مانی و ضد مذهب مانی گاهی صحبت از مهارت مانی در علم طب بمیان میآید (ر ک الفاریک، I، ص ۴۳ و بعد). علم طب نزد پیروان مانی نبایستی فرقی با معلومات طبی زردشتیان آنعصر داشته باشد و اینها سه راه برای معالجه داشتند:

معالجه با کارد، معالجه با گیاههای طبی و معالجه با کلام مقدس (ر ک فصل هشتم این کتاب).

در نظر مانی مانند زردشتیان کلام یعنی دعاها و اوراد مذهبی مؤثرترین وسیله دفع دیوانی بوده است، که سبب بیماری میشده‌اند.

(۴)- Acta arckelai

(۵)- Kessler

واقع شده «۱»، مربوط باین واقعه است و در قطعه «۲» از رسالات مانویه «۳» هم اشاره بدان رفته است. بنابروایتی، که مؤلف الفهرست آورده، روزیکه مانی نخستین بار بحضور شاهپور رسید، بر هر دوش او چیزی مثل مشعل روشن بود.

شاه میخواست او را دستگیر و هلاک کند، ولی چون چشمش باو افتاد، در دل خود احترامی عمیق احساس کرد. سبب آمدنش را پرسید و وعده داد، که آیین او را بپذیرد. آنگاه مانی از شاه طلب مساعدت کرد، از جمله آنکه پیروانش در پایتخت و سایر قسمتهای کشور، مورد احترام عمومی باشند و آزادانه بهر جا بروند، شاه درخواست او را پذیرفت.

شاهپور نسبت به مانویان اظهار مساعدت و خیرخواهی کرده است و بهمین مناسبت مانی یکی از کتب عمده خود را بنام او کرده و شاهپورگان خوانده است. در کتاب کفلایه، که مانی شرح حال خود را نوشته، اطلاعات گرانبهایی راجع بروابط مانی و شاهنشاه شاهپور مذکور است. مانی پس از ذکر مسافرت خود بهند و مراجعت بایران چنین گوید: «بحضور شاهپور شاه رفتم و او با احترام بسیار مرا پذیرفت و اجازه مسافرت (در کشور خود؟) مرحمت کرد، تا کلمه حیات را تبلیغ کنم. من چندین سال صرف کردم ... و در مرکب او سالیان دراز در ایران و در کشور پارت تا آدیب (آدیابن) و ممالکی، که با دولت روم مجاور است مسافرت نمودم» «۴».

شاهزاده پیروز، بعد از جلوس شاهپور، بفرمانفرمایی شمال شرقی (ابرشهر،

---

(۱)- مانی، ص ۱۵۸ و بعد.

(۲)- M 3

(۳)- مولر، آثار خطی، ۲، ص ۸۰ و بعد (لهجه جنوب غربی).

(۴)- شمیدت- پولوتسکی، ص ۴۷ و ما بعد. آندرآس و هنینگ در باب مبلغینی، که مانی میفرستاد، مخصوصا بدعاۀ ذیل: پتیگ Pategk، ادا Adda، امو Amu و اردوان مطالبی ذکر نموده‌اند (۲، ص ۳۰۱ و ما بعد)؛ شدر، ایرانیکا، ص ۶۹ و بعد.



خراسان) نصب «۱» شد. سکه‌هایی از او باقی است به این عبارت: «پرستنده مزدا، پیروز الهی، شاهنشاه کوشان». صورت خداییکه، در روی سکه‌های پیروز دیده میشود، این عبارت را در بردارد «بودا خدا» «۲». چون این شاهزاده پیرو مانی بوده، میتوانسته است دفعتا هم پرستنده مزداه باشد هم بودا.

یکی دیگر از پیروان بزرگ مانی، که از مبلغین معتبر این آیین جدید بود، اردوان نام داشت، که اسم اشکانی بوده است «۳».

بنابروایات مانویه، که مأخوذ از تواریخ عربی است، در آخر شاهپور با مانی بخصومت پرداخت. بنابر قول یعقوبی، این پادشاه فقط ده سال کیش مانی داشت، پس از آن مانی از کشور ایران اخراج و قریب ده سال در ممالک آسیای مرکزی سرگردان بود. و یا تا هند و چین نیز رفته و همه جا دین جدید را تبلیغ کرده و کتابها و نامه‌هایی بمشایخ خود، که در بابل و ایران و سایر ممالک شرقی اقامت داشته‌اند، مینوشته است. عاقبت شاهپور در سال ۲۷۲ وفات یافت، پسر و جانشین هرمزد اول نیز در ۲۷۳ جهان را بدرود گفت و مانی توانست در مقابل خصومت موبدان مقاومت ورزیده، بایران باز گردد. شمیدت «۴» نسبت بجزئیات این روایت ابراز شک کرده و بر آنست که هرگز مانی با شاهپور معارضه‌ای نداشته است و چنین گوید «در هر حال فرار و نفی مانی بهند افسانه بیش نیست، زیرا این سفر قبل از جلوس شاهپور باید واقع شده باشد». نه تنها شاهپور بلکه هرمزد اول هم مانی را بچشم احترام مینگریسته‌اند.

قدر متقن اینست، که وهرام اول برادر هرمزد اول، که پادشاهی عشرت‌طلب و سست‌عنصر بود، مانی را بدست روحانیون زردشتی واگذاشت. یعقوبی گوید «۵»

(۱)- ر ک ص ۱۵۸ این کتاب.

(۲)- هرتسفلد، پایکولی، ص ۴۵ و ۵۰- ۴۹.

(۳)- آندرآس- هنینگ، ۲، ص ۳۰۳؛ شدر، ایرانیکا، ص ۷۲.

(۴)- شمیدت- پولوتسکی، ص ۵۱.

(۵)- چاپ هوتسما، ص ۱۸۱؛ مقایسه شود با فارسنامه ابن بلخی، ص ۶۴.



مجلس مباحثه عمومی تشکیل شد و مانی با موبدان موبد، که هم خصم بود هم قاضی، بگفتگو پرداخت. شکی نیست، که مانی مجاب «۱» و محکوم گردید و او را بعنوان خروج از دین بزندان افکندند و چندان عذاب دادند تا بدرود حیات گفت «۲».

این واقعه در سال ۲۷۶ در اواخر سلطنت وهرام اول اتفاق افتاد «۳». بنابر یک روایت شرقی، مانی مصلوب شد یا زنده زنده پوست او را کندند، بعد سرش را بریدند و پوست او را پر از کاه کرده، بیکی از دروازه‌های شهر گندیشاهپور خوزستان بیاویختند و از آن پس آن دروازه به «باب مانی» موسوم گشت.

مانویان بیادگار روز شهادت نبی خود، روزی را معین کردند موسوم به «عید بما». در این جشن منبری میگذاشتند، که حاکی از حضور استاد غایب باشد. چون در یونانی منبر را بما «۴» گویند، این روز چنین خوانده شده است. در قطعه‌هایی، که بزبان شمالی «۵» در دست است، چنین مینویسد: «بیایید اینجا ... (؟) در این روز بما تا از بسی سمساره‌ها نجات یابید».

معلوم میشود مانویان اصطلاح سمساره «۶» را، که بمعنی تناسخ میباشد، از زبان سانسکریت گرفته بودند. از مانی عده بسیاری کتب و رسالات، که مشتمل بر اصول و فروع آیین او است، بیادگار مانده است.

منابع غربی و شرقی نام و عنوان و موضوع اغلب این کتب را ذکر کرده‌اند «۷».

---

(۱)- صحت این مطلب مورد تردید است.

(۲)- مقایسه شود با پولوتسکی، خطب و مواعظ مانویه، ص ۴۲ و بعد، آندرآس.

هنینگ، ۳، ص ۸۶۲، یادداشت ۳. قطعات نثر و سرودهای راجع به مرگ مانی نزد آندرآس- هنینگ، ۳، ص ۸۶۰ و ما بعد و ۸۹۱.

(۳)- شدر، گنومون ۹، ص ۳۵۱؛ ایرانیکا ص، ۸۰- ۷۹، یادداشت ۴.

(۴)-Bema

(۵)- والدشمیدت- لنتس، مقام عیسی، ص ۱۰؛ مقایسه شود با پولوتسکی، خطب و مواعظ، ص ۳۲ و بعد و ۷۱ و بعد.

(۶)-Samsara

(۷)- ر ک آلفاریک، نوشته‌های مانویان، ۲، ص ۳۱ و بعد.



و اکثر آنها بزبان سریانی بوده است. مانی در کتاب الاسرار، در ضمن سایر مباحث بآراء ابن دیصان نیز پرداخته است، رسالة الاثنین ظاهرا «۱» نظیر رساله کوان مشهور است، که مخصوص شرح قیام عفریتان و دیوان حمله بآسمان و بسی افسانه‌های پهلوانی دیگر بوده

است «۲». کتاب پراگماتایا «۳» یا رسالهٔ الاصل را میتوان متمم کتاب رسالهٔ الاثنین شمرد. انجیل زنده یا فقط انجیل، که بر حسب عدد حروف سریانی ۲۲ فصل داشته است، «الهام نامه خدای منجی است» «۴». متمم این انجیل کتابی بود در فلسفه گنوستیک، موسوم به کنز الحیات. مانی در کتاب احکام و قواعد، احکام و قواعد و تکالیف اخلاقی و حکمت عملی طایفه برگزیدگان و نیوشگان را معین کرده است.

همه آثار سریانی مانی بزبان پهلوی ترجمه شده بود. یکی از کتب مانی بزبان پهلوی جنوب غربی شاهپورگان نام داشت، که مکرر در این تألیف مذکور شده است.

این کتاب بنام شاهپور اول، و حاکی از مطالب متعلقه بمبدأ و معاد بود. بعضی قسمتهای شاهپورگان و ترجمه پهلوی انجیل، در ضمن قطعات مکشوفه تورفان بدست آمده است. کتاب کفلایه، که قسمت اعظم آن امروز بزبان قبطی در دست است، که آنهم گویا ترجمه از یونانی باشد، حاوی تعلیمات مانی است، که پس از مرگش جمع‌آوری کرده‌اند. گذشته از این کتب، عده بسیاری نامه و دستور العمل‌های کتبی و رساله‌های مختلف بقلم مانی رواج داشته است. این نامه‌ها خطاب بشاگردان

---

(۱)- آلفاریک، ج ۲، ص ۳۱ و بعد.

(۲)- کومون، ج ۱، ص ۴- ۳۰؛ ج ۲، ص ۱۶۰ و بعد، بنونیست (جهان مشرق، ۱۹۳۲، ص ۲۱۴) و هنینگ (هنوخ، ص ۳۰) هر یک از جانب خود و بدون آگهی از یکدیگر چنین حدس زده‌اند، که کلمه ایرانی که «غول» ترجمه شده است، اصلا کو Kav )بزبان اوستایی کوی و در کتب پهلوی و زردشتی کی، لقب سلاطین داستانی) بوده است. اخیرا در یکی از متون مانویه لفظ کوان (بمعنی «غولان») پیدا شده است، که عنوان یک کتابیست، (آندرآس- هنینگ، ۳، ص ۸۵۸).

(۳)- Pragmataia

(۴)- آلفاریک، ۲، ص ۳۴.



معتبر یا جماعت مانویه‌ای بوده است، که در ممالك مختلف مانند تیسفون و بابل و میشان و الرها و خوزستان و ارمنستان و هند و غیره ساکن بوده‌اند. از این رو معلوم میشود، که در زمان خود مانی هم آیین او چه توسعه و انبساطی داشته است. در میان پاپیروس‌هایی، که در مصر کشف شده، ترجمه قبطی بسیاری از این نامه‌ها بدست آمده است «۱».

مانی از لحاظ ادبی در زبان ایران اصلاح مهمی کرده است. بجای خط پهلوی، که شباهت حروف آن موجب خبط و اشتباه در قرائت میشد، خط سریانی را معمول کرد و با یک طرز بسیار ماهرانه توانست، الفبای سریانی را با زبان ایرانی (لهجه جنوب غربی و شمالی) وفق دهد و حتی المقدور اعراب کلمات و اصوات حروف پهلوی را بوسیله حروف مصوته سریانی، قید و ثبت کند. در این خط جدید نه فقط کلمات هزوارش معموله در زبان پهلوی را متروك داشت، بلکه بجای املاء نیمه تاریخی؛ که بعلت محافظه‌کاری زردشتیان، خط پهلوی هرگز از آن رهایی نیافته، مانی رسم الخطی بکار برد، که کاملا متناسب با تلفظ و معادل اصوات و حرکات بود. این الفبای مانوی را پیروان او، که سغدی زبان بودند؛ قبول نمودند و رفته رفته از آن خطوطی پدید آمد، که اقوام آسیای مرکزی آنرا بکار میبردند.

سیس یا سیسین (سیسینیوس) «۲»، که از شاگردان مانی بود، بعد از وفات مؤسس آیین بنابر وصیت و تعیین او خلیفه کل مانویان گردید «۳». مقامش در بابل بود، که از آن پس مرکز قوه روحانی مانویان گردید. بعد از آنکه سیس را مصلوب

---

(۱)- شمیدت- پولوتسکی، ص ۲۳ و بعد. نام چند تن از نویسندگان ایرانی سرودهای مانوی و توضیحاتی چند در باب آهنگ‌های این سرودها، در کتاب هنینگ موسوم به «کتاب دعا و اعتراف»، ص ۳۰ تا ۳۲ آمده است.

(۲)- Sisinnios

(۳)- ر ک شمیدت- پولوتسکی، ص ۲۴ و بعد. والدشمیدت- لنتس، عقاید مانویه، ص ۶۰۶؛ شدر، گنومون ۹، ص ۳۴۳ و ایرانیکا، ص ۶۹.



کردند؛ اینایوس «۱» نامی ریاست یافت «۲» و این آیین جدید در مغرب زمین، یعنی کشور روم، نفوذ پیدا کرد «۳». اگوستی‌نوس «۴»، که از آباء معروف عیسوی است، مدت ۹ سال این آیین داشت، آنگاه بازگشته و آن را مورد حمله‌های بسیار شدید تعصب‌آمیز قرار داد. عیسویان از دین مانی بسیار وحشت و نفرت داشتند، زیرا که بزعم آنان اصل و اساس ایمان عیسوی را متزلزل و فاسد میکند، پس هر کس تا میتوانست، تیرهای تهمت بجانب این کیش می‌انداخت. مثلا این عبارت، که مؤلف اعمال شهدای کرخا مینویسد «۵»: «در زمان شاهپور، مانی، که مخزن شیطنت و شرارت بود؛ انجیل شیطانی خود را قی میکرد» و تئودور بر کونائی عقیده خود را راجع به پیروان مانی «کافر» چنین بیان می‌کند: «هر کس پیرو آیین او باشد، شقی است.

پیروان او خلایق را در نهانخانه‌های شیطانی سر می‌برند؛ بدون هیچ شرمی تن بفحشاء و منکر می‌دهند؛ رحم ندارند و از امید بی‌بهره‌اند.» «۶».

اما اگر بخواهیم بحقیقت ایمان و اخلاق پاک و لطیف مانویان پی ببریم؛ باید کتاب خوستووانیفت «۷» یا اعتراف نامه سماعون را بخوانیم، که ترجمه آن بزبان ترکی قدیم (اویغوری) تا امروز باقیمانده و در ضمن نسخ خطی تورفان و توئن‌هوانگ «۸» کشف شده است «۹». اعتراف‌نامه دیگری، که خاص برگزیدگان

---

(۱)- Innajos

(۲)- شمیدت- پولوتسکی، ص ۲۸.

(۳)- شمیدت- پولوتسکی، ص ۱۱ و بعد؛ مانی یکی از شاگردان خود را موسوم به پاپوس برای اشاعه مذهب بمصر فرستاده بود (همانجا ص ۱۵- ۱۴).

(۴)-Augustjnus

(۵)- هوفمان، ص ۴۶.

(۶)- پونیون، آثار کتیبه‌های ماندائی، ص ۱۸۴.

(۷)-Khvastuvaneft

(۸)-Tuenhuang

(۹)- فون لوکوك؛ مجله پادشاهی، ۱۹۱۱، ص ۲۸۷ و بعد؛ شدر، مشرق زمین ۲۸، ص ۶- ۱۰۴.



است و بزبان سغدی بدست آمده، توسط هنینگ انتشار یافته است «۱».

با وجود فشار و سختگیری، که در کشور ایران از جانب روحانیون زردشتی نسبت بفرقه مانوی بعمل میآمد، این آیین جدید در سرزمین ایران باقی ماند، ولی کمابیش پنهانی و سری بود. روایاتی راجع به تعقیب و آزار مانویه ایران در عهد نرسی و هرمزد دوم در متن‌های قبطی مانویه مسطور است «۲». عمرو بن عدی پادشاه عرب حیره این فرقه را حمایت می‌کرد «۳». در ایالت بابل، که منشاء این اعتقاد بود، و در پایتخت شاهنشاهی تیسفون بسی از مانویه می‌زیستند، اما بسبب فشار و تعدی اهل زمان، گروهی بسمت شرق و شمال، که مسکن طوایف ایرانی نژاد بود، هجرت کردند. در سغد جماعتی عظیم از مانویه ساکن شدند. این

مانویان شرقی رفته‌رفته ارتباط خود را با هم‌کیشان غربی از دست دادند و از شناختن احکام مرکز دیانت خود، یعنی خلیفه بابل سرپیچی نموده، فرقه مستقلی تشکیل دادند.

چون در نواحی شرق کسی زبان سریانی نمیدانست، مانویان بجای کتب اصل خود، که بزبان سریانی بود، ترجمه آنها را، که بلغت پهلوی جنوب غربی در دست داشتند، بکار میبردند، ولی زبان پهلوی شمالی را نیز کماکان میآموختند، زیرا که بسی متون دینی آنان، خاصه سرودها و اشعار مذهبی، باین لسان تدوین شده بود.

در حفریات تورفان نمونه‌هایی از این اشعار «۴» با یک قطعه از فهرست، که بترتیب حروف تهجی تنظیم شده و مطلع هر قصیده را ذکر کرده است «۵»، بدست آمده.

آنگاه مانویان شرق بنقل متون مذهبی خود بزبان سغدی پرداختند، پس از چندی آن نسخ سغدی را هم بزبان ترکی قدیم ترجمه کردند و این مقارن قرن هشتم میلادی

---

(۱)- کتاب دعا و اعتراف، ص ۲۲ و بعد.

(۲)- پولوتسکی، خطب و مواعظ مانوی، ص ۸۵- ۴۲.

(۳)- ر ک شدر، گنومون ۹، ص ۳۴۴ و بعد.

(۴)- ر ک آندرآس- هنینگ، ۲ و ۳ (سرودها بهر دو لهجه).

(۵)- مولر، ورقی از یک کتاب سرود مانوی (مهرنامگ).



بود، که اقوام اویغور ترک‌نژاد، در آسیای مرکزی سلطنتی بزرگ تشکیل دادند و یکی از خوانین اویغوری، که در نیمه اخیر این قرن فرمانروایی می‌نمود، بکیش مانی گروید و لقب «مظهر مانی» گرفت «۱». قطعاتی که در تورفان کشف شده و نمونه از همه السنه سابق الذکر

مثل پهلوی جنوب غربی و پهلوی شمالی و زبان سغدی و ترکی دربردارد، متعلق بدوره‌ایست، که با حکومت این خان اویغوری آغاز می‌شود. چنانکه پیش از این گفته‌ایم، فرقه مانویه آسیای مرکزی، با محیط بودایی آنجا سازش گرفت؛ دعاهٔ مانوی اصطلاحات دین بودا را بکار بردند و از افسانه‌های بودایی استفاده نمودند، چنانکه مانویان مغرب زمین از حکم و قصص اناجیل مسیحیان اقتباس می‌نمودند «۲».

در روایات نویسندگان اسلامی، که آمیخته بافسانه است، صفات فوق العاده از مانی ذکر شده است؛ از آنجمله چابکی و مهارت او در خط و نقاشی است، منجمله ابو المعالی نویسنده ایرانی در «بیان الادیان»، که در سال ۱۰۹۲ میلادی تألیف شده، حکایت می کند، که مانی «بر پاره از حریر سپید خطی فروکشید، چنانکه آن یک تار حریر بیرون کشیدند و آن خط ناپدید گشت» و کتابی کرد بانواع تصاویر که آنرا ارژنگ مانی خواندند» و در خزائن غزنین هست.

بنابر اشعار فردوسی مانی از چین آمده و در نقاشی بی‌نظیر بوده است:

بیامد یکی مرد گویا ز چین　　　که چون او مصور نبیند زمین

قصه‌ها و افسانه‌های گوناگون در باب اردنگ مانی «۳» (ارتنگ، ارژنگ)

(۱)- مولر، اویگوریکا Uigurlca، ۲، ص ۹۵ و ورقی الخ، ص ۵.

(۲)- راجع بتجزیه، که در اواخر قرن ششم در مذهب مانی رخ داد و مانویان مشرق خود را دین‌آوران نام نهاده و از مانویان مغرب، که خود را دین‌داران میگفتند، جدا شدند ر ک شدر، ایرانیکا، ص ۷۸ و بعد. در باب متونی، که برای تعلیمات مذهبی و اخلاقی دین‌آوران ترتیب داده شده ر ک آندرآس- هنینگ ۳، ص ۸۵۴ و بعد.

(۳)- آلفاریک، ۲، ص ۴۱ و بعد. لفظ اردنگ همراه با لفظ کوان‌نامه، که بلهجه شمال نوشته شده و در کتاب آندرآس- هنینگ، ۳، ص ۸۵۸ ضبط است، دیده میشود،



روایت کرده‌اند و یکی از مصطلحات رایجه شعری ایران شده است. بنابر افسانه، که میرخوند آورده و منشاء آن معلوم نیست، مانی غاری را در ممالک مشرق به صورتهای گوناگون آراسته بود.

در حفاری تورفان و خوچو «۱» نمونه از صنایع مانویان بدست آمده است. در خوچو غاری یافته‌اند منقش بنقوش بسیار، که دقایق نقاشی از آنها هنوز نمایان است. یکی از این صورت‌ها مرد بزرگی را نشان میدهد (که گویا خودمانی است)، که بهیئت مغولی است با سبلت آویخته و ریش دو شاخ؛ در پشت سر او بشکل هاله قرص خورشید رسم شده است، که متن آن سرخ و حاشیه آن سفید است و

شکل ۹- نمونه نقاشی مانویان در خوچو

(لوکوک، خوچو)

قسمت زیرین آن قرص در میان هلالی قرار گرفته. آنشخص کلاهی تاج مانند، که گویا از پارچه زربفت باشد، بر سر دارد، که قسمت زیرین آن چنان تنگ است، که

---

مقایسه شود با گنومون ۹، ص ۳۴۷؛ پولوتسکی، خطب و مواعظ مانوی، ص ۱۸، یادداشتa
.

(۱)- Chotscho

فقط بالای سر را پوشیده است و بوسیله نواری زیر چانه آنرا بسته‌اند؛ قسمت بالای تاج پهن است. آثار زردوزی هنوز در حاشیه قبای او پیداست. در سمت راست آن پیشوا، چند صورت کوچکتر کشیده شده که از طبقه گزیدگان هستند و ظاهرا

شکل ۱۰- مینیاتور مانوی (لوکوک، خوچو)

اغلب آنها از مردم مغرب میباشند، جامه سفید پوشیده‌اند؛ کلاه آنها که بشکل تاج پیشواست، از پارچه سفید ساخته شده، دنبال نوار زیر چانه، که در اصل سرخ رنگ بوده، نمایان است. همه این اشخاص دست بسینه ایستاده‌اند؛ بنحوی که دست



راست آنها در آستین چپ و دست چپ در آستین راست نهفته است. این وضعی است که مردم شرق در حال خشوع و احترام میگیرند. نام این اشخاص، که بخط اویغوری در روی تصاویر رسم شده، تا اندازه خوانده می‌شود؛ در پشت سر زنانی بنظر می‌آیند، که هم از طبقه گزیدگان هستند، لباس آنها با مردان یکی است، مگر کلاه، که ظاهرا استوانه شکل است. در پشت سر زنان، نیوشگان را میتوان بزحمت تشخیص داد، که هم زن و هم مرد لباسهای رنگارنگ و کفش سیاه پوشیده‌اند، اما این قسمت بکلی ضایع شده است «۱» (ش ۹).

دیگر از چیزهاییکه یافته‌اند، دو علم معبد است، که تصاویری بر آن نقش شده، یکی صورت بانویی از طبقه گزیدگان، که پیش روی او زنی دیگر با جامه سرخ زانو زده و قدش کوتاه‌تر از بانوی نخستین است. در یک کتیبه نوشته است که تصویر اول شاهزاده خانمی است بنام بسوسک «۲». بر علم دیگری دو تن از نیوشگان، یکی زن و یکی مرد نقش شده، که در حضور یکی از گزیدگان بزانو درآمده‌اند. قسمت سفلی تصویر مرد محو شده است. عمامه او خیلی شبیه اهالی امروزی آن ناحیه است. زن در حال عبادت است. آنشخص گزیده ظاهرا مشغول عفو گناهان دو تن نیوشگان است و این نکته معلوم است، که بخشایش مذکور از جمله امتیازات مردان گزیده بوده است «۳».

همچنین در این حفریات نمونه‌هایی از صنعت نقاشی مینیاتور مانویان بدست آمده است، ورقه‌ای که بخط ترکی نوشته شده، در هر دو جانب دارای تصاویر است: از قبیل شکل روحانیون مانوی، که لباس سفید در بر و کلاه بلند استوانه شکل بر سر، در جلو میزهایی، که بجامه‌های رنگارنگ آراسته شده، در دو صف ایستاده‌اند. هر یک قلمی در دست و ورقه کاغذی در پیش رو دارند. حاشیه این

---

(۱)- لوکوک، خوچو، تصویر ۱.

(۲)- Bosusk.

(۳)- ایضا، تصویر ۳.



صفحه را با نقوش اشجار میوه‌دار و خوشه‌های انگور مزین ساخته‌اند. جانب دیگر ورقه مشتمل بر دو ستون مکتوب است، یکی با مرکب سیاه، دیگر سرخ، که اطراف آنرا حاشیه از نقوش گل و بوته‌دار انداخته‌اند در حاشیه تصویری است، که سه

شکل ۵ (مکرر) مینیاتور مانوی (لوکوک، خوچو)

شخص را نشان میدهد، که بر روی قالی نشسته‌اند و جامه‌های الوان دربردارند.

معتبرترین این اشخاص، که قسمت اسفل تصویر او فقط باقیست، در جانب چپ نشسته و دو تن دیگر، که کلاه نوکدار بر سر دارند، رو بجانب او کرده‌اند. یکی از



این دو تن آسوده نشسته و دستها را با کمال احترام در آستین نهفته است، ولی دیگری عود مینوازد «۱». (ش ۱۰ مکرر)

این تصاویر، که در آنها دقت و لطافت فوق العاده بکار رفته، شخص را بیاد صنعت مینیاتور سازی ایران در زمان اسلام میاندازد و شهادت میدهد، که این صنعت در ایران بسیار قدیم بوده، زیرا که بنابر قول کومون «۲» ظاهرا این صنعت را مانویان از کشور ساسانی بترکستان نقل کرده‌اند و در آنجا توسعه یافته شاهکارهای صنعتی تولید کرده است و نیز این تصاویر صنایع یونانی بین النهرین را بخاطر می‌آورد، که نمونه‌هایی از آن در نقوش دیواری شهر دورا هنوز باقی مانده است «۳». و نیز کومون «۴» عبارتی از خطابه سریانی افرم «۵» ادسی، که قدری کمتر از صد سال بعد از مانی میزیسته، نقل میکند، که گوید: مانی صورت دهشتناک فرزندان ظلمت را در طوماری کشیده و ملوان ساخته بود، تا نفرت بینندگانرا برانگیزد و در ازاء آن، تماثیل زیبا و فریبنده از فرزندان نور رسم کرده بود، تا حسن صورت آن جالب بینندگان شود. این صور فرشته‌آسا و آن نقوش عفریت مانند برای تعلیم مردمان بیسواد بکار می‌رفت. بنابراین قول، از عهد خودمانی عادت منقش کردن کتب نزد پیروان او متداول شده است و گویا افسانه، که مانی را نقاش بزرگی معرفی میکند، حقیقت دارد. آلفاریک «۶» حدس زده است «۷»، که اردنگ معروف مانی نسخه از «انجیل» اوست، که مصور بتصاویر بوده است.

---

(۱)- لوکوک، خوچو، تصویر ۵.

(۲)- مجله باستانشناسی Reuue archeologique، ۱۹۱۳، ۲، ص ۸۵.

(۳)- شدر، مشرق زمین ۲۸، ص ۹۰.

(۴)- ایضا ص ۸۶ همان مجله.

(۵)- Ephrem

(۶)- Alfaric

(۷)- ۲، ص ۴۲.



## فصل پنجم دولت شاهنشاهی شرق و دولت امپراطوری غرب

تأسیسات لشگری دولت ساسانی- جنگهای اردشیر اول شاهپور اول با روم- غلبه شاهپور بر قیصر والریانوس- نقوش نصرت شاهپور اول- پالمور- سلطنت هرمزد اول و وهرام اول و وهرام دوم- نقوش آنها- سلطنت وهرام سوم و نرسه- نقش نرسه- غلبه جنگ مجدد با رومیان- سلطنت هرمز دوم- شاهپور دوم و جنگ بزرگ- منتخبی از روایت آمیانوس- شخصیت شاهپور دوم- سلطنت اردشیر دوم و شاهپور سوم و وهرام چهارم- نقوش اردشیر دوم و شاهپور دوم و سوم.

دولت شاهنشاهی اردشیر اول، در پناه لشگری آراسته و نیرومند وسعت گرفت. همچنانکه پیشتر گفتیم، بدون شک خاطرات مبهمی، که از دوران عظمت شاهنشاهی هخامنشی هنوز در اذهان باقی بود، در سیاست این شاهنشاه بی‌تأثیر نماند.

وی خود را وارث آخرین داریوش هخامنشی و مجدد و مکمل سیأست اشکانیان می‌شمرد این سیاست عبارت بود از تجدید دولت شاهنشاهی شرق، که بدست اسکندر منهدم شده بود «۱». چنانکه می‌دانیم اشکانیان هم برای تجدید عظمت و قدرت هخامنشیان کوششها کردند، ولی کاملا موفق نشدند. پس موافق این نظر در سیاست

---

(۱)- هردیانوس، که ۶، بند ۲.



اردشیر و جانشینان نخستین او، اراده جهانگیری و طرح دولت شاهنشاهی، مستور است. نظر دیگر این بود، که سرحدات شمال و شرق و غرب را از تطاول دشمنان نگاهدارند و چون

این سرحدات پیوسته در معرض حمله و تهدید همسایگان قرار داشت، پس ناگزیر ساسانیان برای تأمین این مقصود بلشگری نیرومند احتیاج داشتند.

در تشکیلات لشگری عهد ساسانیان، مقتضیات ملوك الطوایفی سابق با احتیاجات سیاست جدید وفق داده شد. قشون چریکی ملوك الطوایف را داخل صفوف سپاه منظم گردید.

چنانکه دیدیم عالیترین لقب لشگری یعنی لقب ارگبذ، در خانواده سلطنتی موروث بود و دو منصب لشگری دیگر یکی «ریاست امور سپاه» و دیگری «منصب فرماندهی سوار نظام» نیز، بدو خاندان از خاندانهای بزرگ تعلق داشت «۱». انتصاب سپاهبذان برای نواحی معین، شاید پیش از زمان خسرو اول، امری فوق العاده استثنایی بوده است. حکام ولایات سرحدی همواره قوای مزدور در اختیار خود داشتند. قلاع مستحکم سرحدی هم دارای ساخلوی دائمی بوده است «۲».

نخبه سپاه عهد ساسانی مانند، دوره اشکانیان، عبارت بود از سواره نظام زره‌پوش و سنگین اسلحه، که از سواران نژاده تشکیل می‌یافت. سواره نظام (اسواران) در صف جنگ مقام اول را حایز و فتح و ظفر منوط بقوت و شجاعت آنها بود «۳». ایرانیان افواج منظم سواره‌نظام زره‌پوش «۴» را با صفوفی چنان انبوه

---

(۱)- بالاتر صفحه ۱۲۷ را به‌بینید. در باب تشکیلات اداری لشگر و قوای نظامی ر ک ص ۱۵۱ این کتاب.

(۲)- نلدکه، طبری، ص ۴۷۹، یادداشت ۱.

(۳)- ایرانیان بسواره نظام بیش از سایر قسمت‌ها اعتماد داشتند، زیرا «در آن صنف همه نجبا و اشراف خدمات بسیار دشوار انجام میدادند»؛ وجه امتیاز آن از سایر صفوف سپاه در نظم و انضباط و تمرینات دائم و اسلحه مکمل آنها بود (آمیانوس، کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۸۳).

(۴)-Clibanari ، بزبان پهلوی تنوریگ (نلدکه، ص ۱۶۴، یادداشت ۵) صورت-



بمقابله رومیان میفرستادند، که از برق زره و سلاح آنان چشم دشمنان خیره می‌شد «۱» افواج سوار گویی یک پارچه آهن بود. تن افراد بکلی از صفحات آهن پوشیده شده بود و چنان این آهن بر بدن می‌چسبید، که مفاصل خشک زره، بسهولت از حرکات اعضاء بدن تبعیت می‌کرد. برای محافظت چهره نقابی بر رخ می‌افکندند و بدین جهت هیچ تیری ممکن نبود بر بدن کارگر شود، مگر در سوراخ‌های کوچکی، که در مقابل چشم و شکافهای باریکی، که زیر منخرین تعبیه کرده بودند و از آنجا با کمال صعوبت نفس می‌کشیدند. بعضی از آنها نیزه در دست گرفته، در یک جا بیحرکت می‌ایستادند، چنانکه گفتی بوسیله زنجیر آهن بهم متصل شده‌اند. در جوار آنان تیراندازان دست‌ها را دراز کرده کمان خود را بزه می‌کردند، بقسمی که زه بجانب راست سینه تماس می‌یافت و پیکان تیر بدست چپ می‌پیوست. در اثر فشار ماهرانه انگشت تیر می‌جست و خروشی از آن برمیخاست و جراحتی هولناک وارد میکرد «۲»، معذلک آمیانوس «۳» گوید ایرانیان در جنگ مغلوبه طاقت نمی‌آوردند، زیرا فقط عادت داشتند، که شجاعانه از دور بجنگند و اگر میفهمیدند، که قوای آنها عقب‌نشینی آغاز کرده است، مانند ابر طوفانی پس میکشیدند و چون از عقب تیراندازی می‌کردند، دشمن نمیتوانست آنان را تعاقب کند.

همچنانکه در عهد هخامنشی معمول بود، در دوره ساسانیان نیز هیئتی از اسواران برگزیده تشکیل داده بودند، که «هیئت جاودان» «۴» نامیده میشد، که ظاهرا

---

یک چنین سوار زره‌پوشی، که سوار بر اسبی بر گستوان‌دار میباشد، بر روی یک گرافیتو، که در دورا یافته‌اند، منقوش است. ر ک رستوتزف، شهرهای کاروانی، ص ۱۹۵.

(۱)- آمیانوس، کتاب ۲۴، بند ۶، فقره ۸.

(۲)- ایضا کتاب ۲۵، بند ۱، فقره ۱۳- ۱۲.

(۳)- ایضا ۲۵، بند ۱، فقره.

(۴)- الیزه، لانگلوا، ۲، ص ۲۲۱؛ پروکوپیوس، جنگ ایران، کتاب ۱، بند ۱۴، مقایسه شود با هوبسمان، صرف و نحو ارمنی، ۱، ص ۱۹۲.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۲۹۷

مانند نمونه هخامنشی خود مرکب از ده هزار نفر بود و رئیسی داشت ملقب به ورثرگ‌نیگان خوذای «۱». شاید هیئت دیگری غیر از جاودانان بوده است، که بواسطه شجاعت و بی‌باکی از مرگ بنام جان اوسپار «۲» (جان سپار) «۳» خوانده میشده است.

چند علامت در روی کلاههای بلند بعضی از افراد، که در حجاری‌ها شاه را احاطه نموده‌اند، دیده میشود:

ممکن است علائم مزبور نشانه تعلق هر یک از افسران واحدهای مختلف سپاه بصنوف طبقات مختلف خود باشد «۴».

در پشت سر سوار نظام فیلها قرار میگرفتند. نعره و بوی و منظره وحشت‌آور آنها اسب‌های دشمن را می‌ترسانید. پیلبانان بر پشت آنها نشسته، هر یک کاردهای دسته بلند بدست راست میگرفتند، تا اگر گاهی فیلی در اثر حمله دشمن ترسیده و در صفوف لشگر افتد و سربازان را بزمین افکند و پایمال کند، پیلبان کارد را در فقرات پشت گردن حیوان فرو برده و از پایش درآورد «۵».

---

(۱)- Varthraghnighan Khvadhay هرتسفلد، پایکولی، لغت شماره ۳۱۵؛ مقایسه شود با بنونیست ورنو: ورتر و ورترغن (پاریس ۱۹۳۴)، ص ۳۸، یادداشت ۲.

(۲)-gyanavspar

(۳)- ر ک گیگر، مجله شرقی وین، ج ۲۷، ص ۱۹۹- ۱۹۷. نام این هیئت به پهلوی اشکانی هم‌هرز(hamharz (hamhirz بود ر ک بنونیست، مجله آسیائی ۱۹۳۶، ص ۹۸- ۱۹۷.

(۴)- در باب معنی بعضی از این علامات ر ک هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۱۰، ص ۱۰۷ و بعد.

(۵)- آمیانوس، کتاب ۲۶، بند ۱، فقره ۱۵- ۱۴.



مؤخرة الجیش را پیاده نظام (پایگان) تشکیل میداد، که فرمانده آنان را پایگان سالار می‌گفتند. افراد پیاده مانند میرمیلوهای رومی «۱» مسلح به سپر و نیزه و خود بودند و در بنه خدمت میکردند. این پیادگان از روستاییان عادی بودند: که خدمت نظام از وظایف آنان محسوب میشد و بدون امید اجرت و پاداش بجنگ میرفتند «۲». بعضی از این گروه، سپرهای بلند و خمیده داشتند، که از نی ساخته شده و پوستی بر آن کشیده بود «۳». بطور عموم باید گفت، که ایندسته سربازان خوبی نبوده‌اند بولیانوس قیصر روم وقتی عده‌ای از اسرای ایرانی را بسپاهیان خود نشانداده و برای تهییج آنان چنین گفت «اینان بزهای نفرت‌انگیزی هستند، که از فرط چرکی تغییر شکل داده‌اند» و «پیش از آنکه دشمن به آنها نزدیک شود، سلاح را میریزند و پشت میدهند «۴»!

افواجی، که از طرف اقوام جنگجوی اطراف کشور بیاری لشگر شاهنشاه میآمد، خیلی از روستاییان سابق الذکر سودمندتر بودند. این اقوام اگر چه جزء کشور بودند، ولی چون امراء محلی مستقل داشتند، نسبهٔ صاحب امتیازی بودند.

از این نوع افواج سابقا در لشگر هخامنشیان هم وجود داشت. در لشگرکشی‌های داریوش و خشایارشا، سکاها از بهترین افواج بشمار می‌آمدند. ساسانیان نیز در میان افواج کومک بیش

از همه بسکستانیان «۵» اطمینان داشتند، یعنی سکاهایی که در ایالات زرنگ مسکن گرفته بودند. دیگر از افواجی که غالبا بمیدان فرستاده میشدند؛ اقوام کوهستانی قفقاز و جنوب بحر خزر از جمله گیلها و کادوسی‌ها «۶» و

---

(۱)-(Mirmillon- Mirmillo)

(۲)- آمیانوس، کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۸۳.

(۳)- ایضا، کتاب ۲۴، بند ۶: فقره ۸.

(۴)- ایضا، کتاب ۲۴، بند ۸، فقره ۱.

(۵)- ایضا، کتاب ۱۹، بند ۲، فقره ۳.

(۶)-Cadousiens الیزه، لانگلوا، ۲، ص ۲۲۱؛ آمیانوس، کتاب ۱۷، بند ۵، فقره ۱۰.



ورت‌ها «۱» و آلبانیها و دیلمیان «۲» اغلب در جنگها شرکت داشتند. همچنین کوشانیان

شکل ۱۱- نقش برجسته عهد ساسانی، در نقش، رستم

(زاره، صنایع ایران قدیم)

باختر «۳» و خیونی‌ها از افواج معاون لشگر ساسانی بودند و این طایفه اخیر ظاهرا در نیمه اول قرن چهارم میلادی، سرزمین کوشان را تسخیر کرده بود «۴». گویا بعضی

---

(۱)-Vertes

(۲)- آگاتیاس ۳ ر ۱۷ و غیره، ر ک نلدکه، طبری، ص ۴۷۸، یادداشت ۱.

آگاتیاس چنین گوید: دیلمان در جنگ مغلوبه بهتر مهارت بخرج میدادند، زیرا که کار با شمشیر و نیزه و خنجر بود نه تیراندازی و کمان‌کشی. بنابر عبارتی از تاریخ اربل، که مارکوارت نقل میکند، (فهرست الخ، چاپ مسینا، ص ۵۲) گیلان و دیلمان و کرگانیان را شاپور اول مطیع خود کرد.

(۳)- مارکوارت (ایرانشهر، ص ۳۶) بجای Eusenos چنین خوانده شده است:

Cusenos

آمیانوس، کتاب ۱۸، بند ۹، فقره ۴.

(۴)- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۰.



از این اقوام استقلال کامل داشته و در ازاء اجرت، افواج مزدور خود را باردوگاه بزرگ میفرستاده‌اند. از جمله این اقوام مستقل، هونها را باید شمرد، که گاهی در میان لشگر ایران دیده شده‌اند «۱». این افواج یاور، مانند اسواران ایرانی، سواره جنک میکردند «۲». سواره نظام ارمنی، که در تحت پرچم ایران بجنگ می‌رفتند، مورد توجه مخصوصی بودند، وقتی وارد تیسفون میشدند، شاهنشاهان ایران یکی از اعیان مشهور را بنزد آنان میفرستاد تا از احوال ارمنستان جویا شود. این امر سه بار تکرار میشد و آنگاه فردای آنروز، شاه شخصا افواج مزبور را سان می‌دید «۳».

واحدهای بزرگ سپاه را گند می‌گفتند و فرماندهی آنها با گند سالاران بود. تقسیمات کوچکتر از آنرا درفش و از آن کوچکتر را وشت «۴» مینامیدند. هر درفش پرچمی

مخصوص داشت «۵». نقوش ساسانی نمونه چند از پرچمها و علائم لشگری نشان میدهد. پرچم دراز و کم عرضی می‌بینم «۶»، که تا اندازه‌ای شبیه نواری است، که بر سر نیزه‌ها بسته باشند. در یکی از تصاویر نقش رستم (شکل ۱۱) سواری از ساسانیان دیده می‌شود «۷»، که نیزه در دست دارد و چهار نعل بجانب دشمن می‌تازد، نیزه دشمن در اثر ضربت خورد شده است. در آن نقش علمداری پیداست، که چوب پرچمی در دست گرفته است و در بالای آن قطعه چوبی افقی نصب شده است و سه کوی بر فراز آن دیده می‌شود، یکی در وسط و دو گوی دیگر در دو سر چوب قرار دارد و دو قطعه پارچه پشمی یا چیز دیگر از دو سر چوب

---

(۱)- الیزه، لانگلوا، ۲، ص ۲۲۱.

(۲)- آمیانوس، کتاب ۱۹، بند ۲، فقره ۳- ۲.

(۳)- پاتکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶، ۱، ص ۱۱۲.

(۴)- هوبسمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۳۰ و ۱۴۶.

(۵)- کلمه درفش بمعنی «بیرق» و «لوا» است.

(۶)- فلاندن و کست، مسافرت در ایران، تصویر ۵۰.

(۷)- این نقش برجسته بعقیده هرتسفلد از قرن سوم میلادی است (گزارش باستان، ۹، ص ۱۳۵).



آویخته است «۱». در جزء غنائمی، که اورلین «۲» پس از غلبه بر زنوبی «۳» بچنگ آورده بود، از چند پرچم ایرانی «۴» نام برده شده است «۵». وقتی می‌خواستند بحمله شروع کنند،

پرچمی به رنگ آتش میافراشتند «۶»، در قسمت‌هایی از شاهنامه، که مربوط بازمنه داستانی کیان است، فردوسی غالبا پرچمهای پهلوانان باستانی را وصف میکند و چون این اوصاف از منابع عهد ساسانی اخذ شده، بلا شک پرچمهای ساسانیان را نمونه گرفته‌اند. در شاهنامه از پرچم بنقش سلطنتی نام برده شده، که صورت خورشید بر آن منقوش است و شکل ماهی زرین در بالای آن «۷» و نیز از درفشی ذکر بمیان آمده مزین بصورت شیری، که در چنگال خود گرزی و شمشیری دارد «۸». پرچم دیگری سیاه رنگ بوده و نقش گرگ داشته و یکی دیگر صورت ببر و همچنین بیرقهایی با تصویر غزال یا گراز یا شاهین یا اژدهای هفت سر داشته‌اند «۹». سپس از پرچمی با صورت خورشید و از پرچم دیگری با نقش گورخر و از یک رایت حاشیه‌دار، که متن آن ارغوانی و نقش ماه در آن رسم شده و پرچم دیگری مزین بشکل گاومیش «۱۰» و غیره نامبرده شده است.

پرچم ملی عهد ساسانی درفش کاویان بود، که بموجب روایت از پیش دامن

---

(۱)- زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۶ و ص ۷۴ و بعد؛ زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۸۳، تاریخ صنایع پوپ، A، IV ۹۵۱؛ مقایسه شود با زاره در کلیو Klio، جزوه ۳، که در آن شکل پرچم نقش و شرحی راجع به آن داده شده.

(۲)- Aurelien

(۳)- Zenobie

(۴)- Pertici dracones

(۵)- شرح زندگانی اورلیان از فلاویوس و پیسکوس، فصل ۲۸.

(۶)- آمیانوس، کتاب ۲۰، بند ۶، فقره ۳.

(۷)- چاپ وولرس، ج ۱، ص ۴۷۸، بیت ۷۳۴.

(۸)- مقایسه شود با شکل شیر (شمشیر بدست) و خورشید در نشانها و علائم رسمی ایران جدید.

(۹)- چاپ وولرس، ج ۲، ص ۷۸۵، بیت ۵۲۷ و بعد.

(۱۰)- ایضا، ج ۲، ص ۸۰۱، بیت ۵۲۷ و بعد.



کاوگ (کاوه) آهنگر ساخته شده بود. کاوگ در ازمنه داستانی قدیم مردمانرا بر دهاگ (ضحاک) ظالم شورانید، اما توصیفاتی، که در باب این پرچم بزرگ سلطنتی شده، فقط مربوط بدوره آخر سلطنت ساسانیان است «۱».

در جنگهای بزرگی، که پادشاه شخصا فرماندهی داشت، در وسط لشگر

شکل ۱۲- قلعه محصور که در روی یک جام نقره نقش شده است

(زاره، صنایع ایران قدیم)

تختی بسیار بزرگ برای او نصب میکردند خدمتگذاران و ملتزمین رکاب و یک فوج سرباز، که موظف بودند تا دم مرگ از شاه دفاع کنند، در گرد این تخت

---

(۱)- ر ک پائین‌تر فصل ۱۰.



میایستادند. در گوشه‌های تخت پرچمهایی کوبیده بودند و پشت این پرچمها حصاری از تیراندازان و سربازان پیاه کشیده میشد. اگر شاه حضور نداشت و سردار کل کشور امور

جنگی را اداره میکرد، او نیز بر تخت مینشست. از فراز یکی از این کرسیها بود، که رستم تحولات جنگ قادسیه را مینگریست «۱». آتشدانهای متحرکی در یک جا در نصب میکردند، زیرا شاه هیچوقت بدون مصاحبت مغان و حضور آتش، اقدام بجنگ نمینمودند «۲».

اشکانیان در محاصره مهارتی نداشتند، ولی ایرانیان عهد ساسانی فنون قلعه ستانی را از رومیان فرا گرفتند و از قوچ و منجنیق و برج متحرک و سایر آلاتی، که در قدیم الایام در محاصره بکار میرفت. استفاده مینمودند و وقتی خود آنها محصور میشدند، طریقه دفاع از آن آلات دشمن را میدانستند و آلات جنگی خصم را از کار میانداختند و قوچهای آنانرا در کمند می‌گرفتند و سرب گداخته یا مواد قابل اشتعال دیگر بر روی ادوات دشمن میریختند «۳». در موزه لنینگراد جام نقره محفوظ است، که منسوب بقرون نخستین عهد ساسانی است و قلعه را نشان میدهد، که دشمن آنرا در میان گرفته است. دیوار کنگره‌دار این قلعه متکی بر ستونهای بزرگ است و دروازه مسدود قلعه در وسط ستونها نمایان است. در بالای قلعه برجی بنا شده، که سه سرباز مسلح بر فراز آن مشغول دیده‌بانی هستند، پرچمی بلند و باریک بر نیزه، که در سمت چپ برج نصب شده، در اهتزاز است. در بالای دیوار مقدم برج، شیپورزنان، که بر گرد آتشدان یا بنای دیگری فراهم آمده‌اند، بوسیله بوق و شیپور محصورین را از حمله دشمن آگاه میکنند. از دو جانب مهاجمین

---

(۱)- مقدمه ابن خلدون. آمیانوس مینویسد: تا آنوقت شنیده نشده بود شاهنشاهی (مانند شاهپور دوم) خود را در بحبوحه جنگ بیاندازد.

(۲)- سبئوس، ر ک پاتکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶، ۱، ص ۱۱۳.

(۳)- برای شرح این قضایا ر ک آمیانوس، کتاب ۱۹، بند ۵ و بعد و نیز کتاب ۲۰، بند ۷- ۶ و بند ۱۱.

سوار، که با شمشیر و نیزه و سپرهای مدور مسلحند، در رسیده‌اند، یکی از اسواران پرچمی بدست گرفته، که چهار گوشه آویخته دارد «۱». (شکل ۱۲).

وقتی دشمن در جلگه پیش میآمد، ایرانیان مزارع گندم را میسوزانیدند، تا آذوقه بدست خصم نیفتد «۲»، یا بندهای آب مزارعی را، که بحفر ترعه آباد شده بود، باز می‌کردند، تا طغیان آب در جلگه مانع پیشرفت دشمن بشود «۳».

معمولا دست اسیران جنگی را بر پشت بسته و آنها را به عنوان غلامی می‌فروختند «۴»، یا بنواحی کم جمعیت کشور برای آبادانی و کشت و زرع میفرستادند «۵».

در یک نقش برجسته عهد ساسانی شهر شاپور، که فلاندن صورت آنرا برداشته است «۶»، دیده میشود، که سرهای بریده اسراء یا یاغیان را بحضور پادشاه میآورند.

ایرانیان، برای اینکه شماره تلفات را بدانند، طریقه بدیعی بکار میبردند. قبل از جنگ در حضور شاه، که بر تختی نشسته بود، و سرداری، که امور جنگ باو محول بود، سانی ترتیب میدادند. سربازان یک‌یک پیش میرفتند و هر کدام تیری در سبد میافکندند. سپس سبدها را با مهر سلطنتی ممهور مینمودند. چون جنگ بپایان میرسید، آنها را باز میکردند و پس از آنکه هر سربازی یک تیر برمیداشت، از شماره تیرهای باقی مانده تعداد کشتگان و اسیران معلوم میشد. بدین ترتیب پادشاه میتوانست قضاوت کند، که سردارش جنگ را بچه قیمتی بنفع او تمام کرده است «۷».

این موضوع یقینا از عادات بسیار قدیم اقوام ایرانی بوده است، زیرا حکایت دیگ

---

(۱)- زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۱۰۵، تاریخ صنایع پوپ، IV، B ۳۳۲.

(۲)- آمیانوس، کتاب ۲۴، بند ۷، فقره ۷.

(۳)- ایضا، کتاب ۲۴، بند ۳، فقره ۱۰.

(۴)- ایضا، کتاب ۱۹، بند ۶، فقره ۲.

(۵)- ر ك بالاتر، ص ۱۴۷؛ آمیانوس، کتاب ۲۰، بند ۶، فقره ۷ و همچنین ر ك لابور، ص ۱۲۲، یادداشت ۳.

(۶)- فلاندون و کست، ج ۱، تصویر ۵۰.

(۷)- پروکوپیوس، کتاب ۱، بند ۱۸، فقره ۵۳- ۵۲.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۰۵

جسم و مقدس کشور اگزامپایوس «۱»، که هرودوت نقل کرده است، (کتاب ۴، بند ۸۱) هر چند افسانه است، ولی نشان می‌دهد، که در زمان او سکوت‌های «۲» ساکن ممالك مجاور دریای سیاه نظیر این طریقه را برای شماره سکنه بکار میبرده‌اند.

در قسمت‌های گمشده اوستای ساسانی و در تفاسیر پهلوی آنها، که همچنین مفقود است «۳»، اشارات بسیار بامور لشگری موجود بوده است. در قسمت‌های مذکور راجع بجنگ دفاعی از سرحدات و راندن اقوام بیگانه «۴» و گرفتن سیورسات از طرف جنگیان در حال حرکت «۵» و غیره مطالبی مندرج بوده است. در نسکی که موسوم به دزد سر نزد بوده، یک فصل تمام بنام ارتشتارستان «۶» وجود داشته، که از جنگ و سپاه بحث می‌کرده است ایرانیان باین دو مسئله اهمیت میدادند، زیرا می‌گفتند «اضمحلال گرگهای دو پا مقدم بر معدوم کردن گرگهای چهارپا است».

این باب شامل تفصیلاتی بوده است راجع بقوای زره‌دار و بی‌زره و مقام رؤسای لشگر و سایر افسران و عده افواجی، که بنسبت درجه افسران در تحت فرماندهی آنان قرار داشتند و

جیره افسران و ساز و برگ سربازان و آذوقه آنها و علیق اسبان و نظائر آن. در زمان صلح اسلحه و ادوات جنگی را در مخازن (انبارگ) و در قورخانه (گنج) انبار می‌کردند و ایران انبارگبذ «۷» موظف بود، که در تنظیم اسلحه تحویلی چنان مراقبت کند، که هنگام لزوم در اندک زمانی تسلیم سرباز شود.

سربازان پس از ختم جنگ اشیاء را پس میدادند. «۸» اسبان لشگر را مواظبت و تیمار مخصوصی می‌کردند. ستور پزشک (بیطار) از اشخاص مهم بشمار می‌رفت و بوسیله

---

(۱)- Exampaios

(۲)- Scythes

(۳)- ر ک بالاتر ص ۷۳ و ۱۶۳.

(۴)- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۳۷، فقره ۵۰.

(۵)- ایضا کتاب هشتم، فصل ۲۲، فقره ۶.

(۶)- ایضا کتاب هشتم، فصل ۲۶.

(۷)- ر ک بالاتر ص ۱۲۷.

(۸)- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۴۷.



گیاه‌هایی اسبان را علاج می‌کرد «۱». گرفتن اسب اشخاص غیر جنگی مجاز نبود، مگر در صورتی که جنگ فوری پیش می‌آمد و اسب بموقع نمی‌رسید «۲». برای معاش لشگر هر روز

گوشت و شیر و نان را وزن کرده بقطعات مساوی بین جنگیان توزیع می‌نمودند «۳». ظاهرا در ایام مصاف مردان و اسبان را بیش از جیره عادی غذا میداده‌اند «۴».

ارتشتارستان نکاتی نیز در باب شیوه کارزار و مواردی، که دادن مصاف یا احتراز آن ضرورت داشته، حاوی بوده است. از یکنفر سردار متوقع بودند، که فنون لازم از برای اداره لشگر را بداند و در شیوه جنگی مهارت داشته و صاحب نظر صائب و تدبیر و احتیاط باشد و قسمتهای لشگر خود را مخصوصا بشناسد و اندازه قوت و استعداد هر یک را در دست داشته باشد. در روز جنگ بایست بزودی از جا نرود و الفاظی، که لشگریان را بترساند. بر زبان نراند. در روز جنگ میبایستی سربازان را بقبول مرگ تشجیع کند و آنان را بخاطر آورد، که جنگ با کفار تکلیف دینی است، اگر زنده بمانند بتحصیل اجر و پاداش موفق خواهند شد و اگر کشته شوند در آن دنیا بمقامات اخروی نائل خواهند گردید «۵». سربازان می‌بایست نسبت بیکدیگر برشته‌های محبت پیوسته باشند و کورکورانه بسردار خود اطاعت کنند. بصدای شیپور «۶» لشگریان بجنگ می‌شتافتند، نخست مقداری آب مقدس در نزدیکترین نهر یا رودخانه می‌ریختند و یک شاخه مقدسی را بصورت تیر بجانب خصم می‌انداختند «۷»، پس از آن جنگ درمیگرفت. عادت بر این جاری بود، که

---

(۱)- ایضا، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۱۱.

(۲)- ایضا، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۱۸.

(۳)- ایضا، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۱۰.

(۴)- ایضا، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۱۲.

(۵)- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۱۶- ۱۴ و ۲۳- ۲۲.

(۶)- آمیانوس، کتاب ۱۹، بند ۲، فقره ۵؛ الیزه، لانگلوا، ج ۲، ص ۲۲۱.

(۷)- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۶، فقره ۲۴.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۰۷

سردار پیش از مصاف دشمن را باطاعت شاهنشاه و دیانت زردشت «۱» میخواند یا بفریاد «مرد و مرد!» هر کس را، که دم از دلیری میزد، بجنگ تن بتن طلب می‌کرد «۲». آخرین بحث کتاب ارتشتارستان راجع باین بود، که چه پاداشی پس از فتح بلشگریان بایستی داده شود و بچه نحو با دشمن مغلوب و اسیران و گروگان رفتار باید نمود و در چه مورد قوم مغلوب بیگانه را بقبول مرگ یا تابعیت ایران «۳» مجبور باید کرد. احتمال میرود، که مقصود از تابعیت قبول خدمت تحت السلاحی و سربازی در سپاه ایران باشد.

در عبارتی از نسک موسوم به سکاذوم «۴» از «لشگر با بیم و بی‌بیم» سخن رانده شده و مفسر آن نسک، با کمال سادگی غرور ملی خود را ظاهر ساخته و نوشته است، که در مقابل لشگر بیگانگان بی‌باکی صفت ممتاز سپاه ایران است.

نمونه جالب توجهی از قواعد لشگری ساسانیان، که ابن فتیبه «۵» از کتابی بنام آیین نامگ «۶» اخذ کرده، بوسیله اینوسترانتزف «۷» توضیح و تشریح شده است.

همچنانکه این دانشمند روسی ثابت نموده، این رساله بدو بخش تقسیم می‌شد:

یکی مربوط بنبرد صحرایی بوده و دیگری بشیوه قلعه‌گیری اختصاص داشته.

در بخش نخستین از صف‌بندی لشگر گفتگو می‌شد: مرکز لشگر باید در مکانی

---

(۱)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۲۶، فقره ۲۱.

(۲)- نهایه چاپ برون، ص ۲۵۰، پروکوپیوس جنگ ایران، کتاب ۱، بند ۱۳؛ بلعمی، زتنبرگ، ۳، ص ۹۰- ۳۸۹، مقایسه شود با زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۷۴، یادداشت ۱ و بنونیست در مجله آسیایی ۱۹۳۱، ص ۱۳۵ و ما بعد.

(۳)- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۶، فقره ۲۲.

(۴)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۳۸، فقره ۳۰.

(۵)- عیون الاخبار چاپ قاهره، ج ۱، ص ۱۱۲ و ما بعد.

(۶)- بالاتر ص ۸۰ و ۸۱ را ببینید.

(۷)-Inostrantzev مطالعات ساسانی، ص ۴۶ و ما بعد؛ ترجمه انگلیسی بقلم بوگلدانو در مجله کاما، شماره ۷ (بمبئی ۱۹۲۶)، ص ۵۲- ۷.



بلند قرار گیرد و سوار نظام قسمت مقدم را تشکیل دهد و تیراندازانی، که بدست چپ نیز میتوانند تیراندازی کنند، در جناح چپ مقام گزینند. تفصیلاتی نیز در باب اعمال جنگی داده شده بود. رئیس لشگر باید در وضع سپاه طوری دقت کند، که آفتاب و باد در پشت سر آنان باشد. اگر هر دو لشگر در نزدیکی رودخانه باشند و بخواهند رودخانه از خصم بگیرند، باید سواران و چارپایان دشمن را بگذارند رفع عطش کنند، زیرا مردان پس از رفع تشنگی آسانتر مغلوب میشوند. سپس قواعدی مسطور بود راجع بگستردن دام و انتخاب مردان و اسبان لایق برای کمین نهادن و بهترین طریق شبیخون، بقسمی که دشمن را بانواع بانگ و فریاد و غیره بوحشت بیندازند.

بخش دوم راجع بخدعه‌هایی است، که برای گشودن قلاع باید بکار برد و طریقه اطلاع یافتن از وضع محصورشدگان بوسیله جاسوسان و متوحش نمودن آنان با نشر اخبار مدهش بوسیله مذاکرات ماهرانه و افکندن نامه‌های وحشت‌بخش بوسیله تیر در میان قلعه و نظایر آن.

اینوسترانتزف گوید: اختلافاتی، که در ابتداء بین فنون نظامی ایرانیان و فنون نظامی رومیان بیزانسی موجود بود، کم‌کم از میان رفت، بقسمی که قواعد نظامی این دو ملت تقریبا یکی شد. بنابراین برای آگاهی یافتن از بخش سابق الذکر آیین نامگ میتوان از قواعد نظامی و وصف نبردهای قوای بیزانس استفاده کرد. مؤلف در تعبیرات مشروحی، که ضمیمه ترجمه خود نموده، این طریقه را بکار بسته است. فی الواقع مؤلف مزبور بین قواعد نظامی این دو ملت روابطی تشخیص میدهد، که میتوان تصور کرد، ملتین مذکور بیکدیگر تعلق ادبی داشته‌اند.

شاید بتوان حدسیات اینوسترانتزف را برای توضیح مطالب ارتشتارستان، که مفسرین عهد ساسانی راجع بآن قلمفرسایی کرده‌اند، بکار برد و معتبر دانست.

*** نواحی کوهستانی، که از یکطرف بگوشه شرقی دریای سیاه و از جانب



دیگر بوسط دجله میرسد، در میان دو کشور بزرگ ایران و روم سرحد طبیعی استواری محسوب نمی‌شد و این وضع جغرافیایی تولید جنگ دائمی می‌کرد.

اگر ارمنستان به اندازه قوی بود، که در مقابل این دو دولت معظم بحفظ استقلال خود نائل میشد، ممکن بود بین آنها حکم دولت پوشالی «۱» پیدا کند، اما خیلی ضعیف بود و این کار از او برنمی‌آمد. سلسله‌ای از خاندان اشکانی در ارمنستان سلطنت میکرد، لکن وضع آنجا ثباتی نداشت. ملوك الطوایف ارمنستان پیوسته آماده طغیان بودند و نفوذ روم با نفوذ ایران همواره در مجادله بود. اردشیر اول از جنگ با رومیان فایده بسیاری نبرد و امارت کوچک

اعراب حیره واقع در بیابان جنوب نینوای قدیم بسختی مقاومت می کرد. ظاهرا این امارت فقط در اثر حملات شاهپور اول از پای درآمد «۲».

---

(۱)-Etat tampon

(۲)- سقوط حیره بنابر افسانه بسبب خیانت بوده است: گوید دختر پادشاه حیره عاشق شاه ایران گردید و دروازه شهر را بروی شاهپور باز نمود. شاه هم در ازای این کار راضی شد، که با او ازدواج نماید. شب عروس مینالید و بخواب نمی‌رفت. صبح روز بعد در زیر بالش‌ها برگ موردی یافتند. معلوم شد همین سبب رنج و درد او بود. شاه از این احساس لطیف متعجب شده پرسید «پدرت بتو چه غذایی میداد». دختر جواب داد:

«مغز و زرده تخم‌مرغ و سرشیر و عسل و بهترین شراب». شاهپور گفت: «نسبت بکسی که در تربیت تو اینقدر رنج برده و ترا با این ناز و نعمت پرورش داده و رهین محبت خویش ساخته عجب پاداشی دادی. از آن میترسم که از تو بمن همان رسد که باو رسید»، لذا امر کرد گیسوان دختر را بدم اسب سرکشی ببندند و اسب را در صحرایی پر از خار بدوانند تا هلاک شود (ثعالبی، چاپ زتنبرگ، ص ۴۹۲؛ مسعودی، مروج، ج ۴، ص ۸۴). سایر مصنفان ایرانی و عرب بجای شاهپور اول قهرمان حکایت را اردشیر اول یا شاهپور دوم دانسته‌اند. ر ک گابریلی؛ مطالعات شرقی، ۱۳، ص ۲۰۹. آندرآس Andrsen در قصه شیرینی که بنام «شاهزاده خانم روی نخود» نگاشته، واقعه آخر قصه فوق را ذکر کرده ولی مجازات وحشتناک آخر آنرا نیاورده است. کریستنسن، شاهزاده خانم روی برگ مورد و شاهزاده خانم روی نخود؛ AO، ج ۱۴، ص ۵۷- ۲۴۱.



جنگ ایران و روم بوسیله صلحنامه، که بسال ۲۴۴ بین شاهپور و فیلیپ قیصر روم امضاء و بپایان رسید. بموجب این معاهده قیصر روم ارمنستان را بایرانیان واگذار کرد. شاهپور در

ابتداء مجبور شده بود، که با ساکنین ولایات ساحل بحر خزر و اقوام آشوب‌طلب داخل کشور و ممالك مجاور شمال و مشرق جنگ کند. بنابر مندرجات تاریخ اربل «۱» «شاهپور در نخستین سال سلطنت خود با خوارزمیان و (سپس) با مادیهای کوهستانی «۲» جنگید و آنها را در جنگ شدیدی مغلوب ساخت. از آنجا بقصد سرکوبی گیلها و دیلمی‌ها و اهالی گرگان، که در

شکل ۱۳- سکه شاهپور اول (مجموعه مؤلف)

کوهستان دور دست ساحل بحر خزر مسکن داشتند، تاخت». بموجب مندرجات کتاب پهلوی موسوم به شهرستانهای ایرانشهر (بخش ۱۵) شاهپور در خراسان یک پادشاه «تورانی» پهلیزگ نام را مغلوب و مقتول کرد «۳» و در محلی که جنگ رخ

---

(۱)- چاپ مینگانا (منابع سریانی، ج ۱، لیپزیگ ۱۹۰۸)، ر ك مارکوارت، فهرست الخ. چاپ مسینا، ص ۵۲.

(۲)- در آذربایجان (مارکوارت).

(۳)- مارکوارت- مسینا، فهرست.



داده بود، شهر مستحکم نیوشاهپور (شاپور خوب، نیشابور فعلی) «۱» را تأسیس کرد که کرسی ولایت ابرشهر یعنی ناحیه اپرنها شد «۲».

اردشیر بلقب شاهنشاه ایران قناعت کرده بود، ولی شاپور پس از این فتوحات در کتیبه‌ها لقب مجللتر «شاهنشاه ایران و انیران» (انیران- غیر ایران «۳». چند سال بعد جنگ جدیدی بین ایران و روم درگرفت. در سال ۲۶۰ والریانوس امپراطور روم، که شخصا عهده‌دار جنگ بود، هزیمت یافت و بدست ایرانیان گرفتار شد «۴».

شاهنشاه خود را در آن موقع سلطان مشرق و مغرب می‌دید. لقب امپراطور روم را بیکی از پناهندگان رومی موسوم به کوریادس «۵» داد. اما او با وجود این نتوانست نامی از خود در تاریخ باقی بگذارد «۶». سرنوشت والریانوس معلوم نیست. قدر متقن اینست که در اسارت جان داد و گویا وفات او در شهر گندی‌شاهپور واقع شد.

روایات مورخین رومی از قبیل لاکتان سیوس «۷» و سایرین در باب بدرفتاری پادشاه ایران با امپراطور قابل تردید است. بموجب روایات شرقی شاهپور او را مجبور کرد، که در ساختمان سد نزدیک شوشتر کار کند. این سد ۱۵۰۰ قدم طول داشت و هنوز هم برای برگرداندن آب کارون بمزارع بکار میرود و به بند قیصر معروف

---

(۱)- حمزه نیز بنای نیشابور را بشاپور نسبت داده است (ص ۴۸، ترجمه، ص ۳۵).

بگفته طبری (۸۴۰، نلدکه ص ۵۹) و ثعالبی (ص، ۵۲۹) نیشابور را شاپور دوم بنا کرده است.

(۲)- اپرنها تیره از قوم ایرانی چادرنشین داه(Dahae) بودند. موسس سلسله اشکانی در آغاز رئیس این تیره بود.

(۳)- مقایسه شود با هرتسفلد، پایکولی، س ۴۱.

(۴)- قسمت اول کتیبه کعبه زردشت، که متأسفانه آسیب فراوان دیده، در بیان جنگها ۵ شاپور با رومیان است. پیروزی شاپور بر والریانوس بطور اختصار در سطر ۱۴- ۱۳ ذکر کرده شده است. این عبارت ثابت میکند، که نبردی، که به شکست والریانوس منجر شد، در الرها اتفاق افتاده است. ر ك هنینگ در بولتن شرقی، دوره ۹۰، ص ۸۲۳ و ما بعد. جنگ الرها را در تصویر ۱، که در دورا کشف شده، نمایش داده‌اند. رستووتزف شهرهای کاروانی، ص ۱۲- ۱۲۰.

(۵)-Cyriades

(۶)- زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۷۹.

(۷)-Lactantius



است. بهرحال «۱» احتمال قوی میرود، که شاهنشاه ایران اسیران رومی را در ناحیه گندی‌شاهپور و شوشتر مستقر کرده باشد. ایرانیان مهارت رومیان را در فنون بسیار اهمیت میدادند و بلا شک هم سد و هم جسر بزرگ شوشتر عمل مهندسین رومی است «۲».

شاهپور، تفصیل غلبه خود را بر والریانوس در چند جا حجاری کرده است.

تصویر عظیمی در نقش رستم از شاهپور دیده میشود، که با اشاره شاهانه، امپراطور مغلوب را امان می‌دهد. تفصیل آن تصویر از اینقرار است: شاهنشاه همواره فرا می‌رسد. اسبش دست را برداشته است. بر فراز تاج کنگره‌دار شاه گوی منسوج سابق الذکر بقدری بالا رفته، که مجبور شده‌اند در حاشیه سنگ برای جای آن نیمدایره بتراشند. انتهای ریش انبوه مجعد او در حلقه فشرده شده است. گیسوی مجعد شاه در پشت سر نمایان است؛ بر پشت او نوارهائی، که جزء لباس سلطنتی است، با چین‌های متوازی نمودار است؛ شاه نیم تنه تنگی پوشیده و شلوار او بروی ساق چین خورده است. شاه گردن‌بند و گوشواری دارد و راست بر زین مرصع نشسته با دست چپ قبضه شمشیر را گرفته و دست را بعلامت بخشایش بجانب والریانوس، که در مقابل وی زانو زده، دراز کرده است. امپراطور هنوز تاج برگ غار بر سر دارد، عبای رومی بر پشت او در اهتزاز است و معلوم می‌شود، که با کمال عجله شتافته است، تا خود را بپای شاهنشاه بیفکند. در کمال خشوع زانوی راست را خم کرده و زانوی چپ را بر زمین تکیه داده و هر دو دست را بسوی شاه دراز کرده و امان می‌خواهد. در کنار او شخصی ایستاده، که او نیز لباس

(۱)- نلدکه، طبری، ص ۳۳، یادداشت ۲.

(۲)- دیولافوا، صنایع قدیم ایران، ج ۵، تصویر ۱۲ و ۱۳. در باب روایات عامیانه مربوط ببنای بند شوشتر ر ک کلمان هوارد در انتشارات سیزدهمین کنگره مستشرقین (هامبورگ ۱۹۰۲) ص ۱۱۵ و بعد،



رومی پوشیده است. بنابر حدس زاره این شخص کوردیاس دشمن قیصر است. این نقش از بهترین نقوشی است، که از صنعت ساسانیان باقی مانده است؛ اشخاص این تصویر از فرط زیبائی و جاذبیت گویی زنده هستند. صورت یکنفر ایرانی، که سر و دست خود را برسم احترام بلند نگاه داشته، در پشت اسب پادشاه نمایان است. در زیر او کتیبه بزبان پهلوی دیده می‌شود؛ که بمرور زمان ضایع شده است.

و گویا این صورت را بعد در روی سنک کنده‌اند «۱». نظیر این تصویر را با مختصر تغییری در نزدیکی شهری، که شاهپور اول بنام شاپور در مغرب استخر بنا نهاد، می‌بینیم «۲».

این غلبه پادشاه ایران در دو نقش بزرگ در کوه شاپور هم حجاری شده است. در وسط یکی از نقوش شاهپور سوار و کوریادس پیاده دیده می‌شود. در زیر اسب شاه مردی افتاده و در مقابل او امپراطور روم زانو بر زمین زده است؛ نیکه «۳» الاهه پیروزی در هوا پرواز میکند و بساکی با نوارهای مواج بشاهنشاه فاتح می‌دهد؛ در چپ و راست دو ردیف سواره و پیاده ایرانی رسم شده، که نمونه قوای جنکی اقوام مختلف و اسلحه گوناگون آنهاست «۴».

نقش دیگر خیلی بزرگ است و صور بسیار دارد، که در چهار صف مدرجا قرار گرفته‌اند. متاسفانه این نقش فعلا بحال اسف‌انگیزی افتاده است. در وسط صف شاهنشاه ایران و امپراطور روم، چنانکه در نقوش قبل ذکر شد، ترسیم شده‌اند.

شاه بر اسب سوار است و مردی را پایمال می‌کند؛ کوردیاس در کنار او ایستاده،

---

(۱)- دیولافوا، ج ۵، تصویر ۱۵؛ زاره هرتسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۷ و ص ۸۰- ۷۷؛ زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۷۴؛ تاریخ صنایع پوپ، IV، A ۱۰۰.

(۲)- دیولافوا، تصویر ۱۸؛ زاره- هرتسفلد، ۴۴ و ص ۲۲۲؛ تاریخ صنایع پوپ IV، B ۱۰۰.

(۳)-Nice

(۴)- دیولافوا، تصویر ۲۰؛ آندرآس و اشتولتسه Stoltze، پرسپولیس، تصویر ۱۴۳؛ زاره- هرتسفلد، تصویر ۴۵ و ص ۲۲۳.



و امپراتور زانو بزمین زده دستها را بسوی شاه دراز کرده است. در کنار امپراتور دو نفر ایستاده‌اند. یکی از آنها کلاه بلند ایرانی بر سر دارد و دیگری حلقه یا تاجی بشاه تقدیم میکند. صورت نیکه الاهه پیروزی بر فراز آن در حال پرواز دیده میشود، در پشت سر این عده چند تن از رومیان ملبس به قبای رومی و چند

شکل ۱۴- مجلس پیروزی شاپور اول بر والریانوس در نقش رستم

(زاره، صنایع ایران قدیم)

نفر دیگر دیده می‌شوند، که فیلی و اسبی همراه میآورند، مردی دیگر طشتی بر سر گرفته است. این تصاویر در سمت راست صف سوم قرار دارد. در دو صف بالای همان از جلوی، مردمانی دیده میشوند، که پیراهن آنها تا زانو و شلوارشان تا مچ پا رسیده است. این اشخاص چند طشت و چند تاج و یک کیسه که ظاهرا پر از پول است و دو شیر در زنجیر میآورند. در صف پایین اشیاء دیگری، که غنیمت بوده،

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۱۵

شکل ۱۵- مجلس پیروزی شاهپور اول، در شاپور فارس از روی نقاشی فلاندن و کست.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۱۶

منجمله یک پرچم رومی پیش میبرند. اراده جنگی امپراتور روم، که بدو بسته شده در آخر همه دیده می‌شود. در سمت چپ نقش چهار صف از اسواران ایرانی ترسیم گشته است. اغلب مردان کلاه بلند استوانه شکل بر سر دارند، که بالای آن مدور است. پنج نفر سواری، که در صف سوم بلافاصله پشت سر شاه قرار دارند، گیسوانشان مانند گیسوان شاه مجعد است. احتمال می‌رود، که اینان شاهزادگان بلافصل باشند. تمام اسواران دو صف بالا بحال احترام قرار گرفته‌اند، یعنی سبابه دست راست را بسمت پیش دراز کرده‌اند «۱». (ش ۱۵)

در طی کاوشهای علمی شهر شاپور، ویرانه‌های کاخی از شاهپور اول در جنب آتشکده و بنای دیگری از این پادشاه (که کتیبه شهر شاپور در آنجاست) کشف

شکل ۱۶- سکه بهرام اول

(موزه ملی کپنهاک)

شده است. سبک معماری و تزئینات این بنا کاملا یونانی است و خود مایه بسی شگفتی است، که چنین بنایی در قلب سرزمین پارس، یعنی مهد سلسله ساسانی قرار دارد. بنابر عقیده، که تاکنون رواج داشت، پارس از ایالاتی بود، که کمتر تحت نفوذ مغرب‌زمین قرار گرفته و سنتهای ملی در دیانت و صنعت در آنجا پاکتر

---

(۱)- فلاندن و کست، ج ۱، تصویر ۵۳؛ زاره- هرتسفلد، تصویر ۴۳ و ص ۲۲۰ و ما بعد نیمه

راست حجار ۱ را دیولافوا در کتاب خود نقل کرده است (ج ۵، تصویر ۱۹)؛ تاریخ صنایع پوپ، IV، B، A ۸۵۱.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۱۷

و بهتر محفوظ مانده بود». (گیرشمن، مجله صنایع آسیایی، دوره ۱۲، صفحه ۱۸- ۱۲)،

شاهپور پس از تاخت و تاز در سوریه و کاپادوکی قصد بازگشت بایران نمود و در حین مراجعت مورد حمله اذینه «۱» امیر عرب، که حکمرانی شهر پالمور واقع در صحرای شام را داشت، قرار گرفت. این شهر مرکز تجارت شرق و غرب بود درباره موفقیتهای اذینه در اینموقع بیشک تاریخ‌نویسان گزافه‌گویی بسیار کرده‌اند «۲». اما وی بهرحال چندین سال بر سوریه و قسمت عمده ایالات رومی آسیای قدامی تسلط داشت و گرچه بظاهر دست نشانده روم بود، ولی در حقیقت

شکل ۱۷- اورمزد مقام شاهی را بوهرام اول عطا میکند

(زاره، صنایع ایران قدیم)

کم و بیش استقلال داشت و از طرف گالینوس «۳» قیصر روم بلقب امپراتوری نائل شد. ایرانیان بدون هیچ فائده تا سال ۱۶۵ جنگ خود را با پالمور ادامه دادند.

---

(۱)- Odheinat

(۲)- هنینگ، بولتن شرقی، دوره ۹، ص ۸۴۳.

(۳)- Galienus

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۱۸

وقتی اذینه بقتل رسید زن او موسوم به بث‌زبینه «۱» یا زینب، که مؤلفین رومی نام او را زنوبی آورده‌اند، باتفاق پسرش وهب اللات، زمان حکومت را بدست گرفت.

وهب اللات چون میخواست در مقابل روم مستقل شود، در سال ۲۷۱ خود را اگوستوس خواند آنگاه اورلین «۲» قیصر روم لشگر نیرومندی به پالمور کشید و پس از مقاومت دلیرانه، که زنوبی نمود، آن شهر را گرفت و ویران کرد و در سال ۲۷۲ زنوبی سعی کرد بایرانیان پناه ببرد، ولی موفق نشد. او را گرفته بروم بردند.

اکنون خرابه‌های عظیمی باقی است، که از جلال و شکوه این دولت ناپایدار حکایت میکند «۳».

شاهپور در سال ۲۷۲ وفات یافت. سنگ قیمتی بسیار زیبایی با اسلوب یونانی و رومی هست. که بزبان پهلوی نام شاهپور اول بر آن نقر شده، لکن آن تصویر از آثار یونانی قبل از شاهپور میباشد و این پادشاه نام خود را بر آن حک کرده است «۴».

در کتیبه کعبه زردشت زنی بنام آذراناهید و عنوان بانبشنان بانبشن (ملکه ملکه‌ها) ذکر شده، که ظاهرا همسر شاهپور است «۵». نام این ملکه بستگی نزدیک و تعلق خاندان ساسانی را به معبد اناهیذ استخر بخاطر میآورد.

ما از وقایع سیاسی سلطنت هرمزد اول (۷۳- ۲۷۲) و وهرام اول (۷۶- ۲۷۳) که هر دو پسر شاهپور اول بوده‌اند، تقریبا هیچ اطلاعی نداریم. هرمزد که پیش از سلطنت هرمزد اردشیر نام داشت (کعبه زردشت، سطر ۲۲)، بانی شهر هرمزد اردشیر در خوزستان است، که بعدها تازیان آنرا سوق الاهواز نامیدند «۶».

---

(۱)- Bath -Zebina

(۲)- Aurdlin

(۳)- رستووتزف، شهرهای کاروانی، ص ۱۱۹- ۹۱؛ اینگهولت، مطالعات درباره حجاری‌های پالمور H .Ingholt ,Studidr over Palmyrensk Skulptur چاپ کپنهاگ ۱۹۲۸.

(۴)- زاره، صنایع ایران قدیم، ص ۵۴؛ هرتسفلد، پایکولی، س ۷۴.

(۵)- هنینگ، بولتن شرقی، دوره ۹، س ۴۸- ۸۴۶.

(۶)- هنینگ، ایضا، ص ۴۸- ۸۴۶.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۱۹

نقش برجسته در سنگ شاهپور هست، که وهرام اول را در حالیکه اوهرمزد (خدا) مقام شاهی باو عطا میکند، نشان می‌دهد «۱».

شاه تاجی مضرس بر سر نهاده و گوی منسوج را بر آن قرار داده است. خدا تاجی کنگره‌دار بر سر نهاده است. خدا و شاه بر اسب سوارند و شاه حلقه‌ای را، که اوهرمزد بجانب او دراز کرده، میخواهد بگیرد از لحاظ صنعت این نقش از همه نقوش سلف برتر است. زاره گوید: عدم تناسب راکب و مرکوب، که در نقش‌های سابق بوده، در اینجا از بین رفته است: «حرکات و سکنات اسبان و اشکال مختلف پی و عضله آنها را مخصوصا نشان داده‌اند و نازک‌کاری دقیقی بکار برده‌اند، که در نقوش سابق بنظر نمی‌رسد». سازنده این تصویر در نمایش صورت پادشاه مجبور به تبعیت از سبک قدما بوده ولی توانسته است در اندام و چهره پادشاه نشانه زندگی قرار دهد، مثلا: «اشتیاقی که پادشاه بگرفتن علامت سلطنت از دست خداوند دارد، کاملا از این تصویر نمایان است» (شکل ۱۷) «۲».

در زمان سلطنت وهرام دوم (۲۹۳- ۲۷۶) پسر وهرام اول، مجددا جنگ ایران و روم درگرفت. کاروس قیصر روم تا تیسفون پیش آمد؛ اما در اثر مرگ ناگهانی او رومیان عقب نشستند و در سال ۲۸۳ معاهده منعقد شد، که بموجب آن ارمنستان و بین النهرین بتصرف

رومیان درآمد. واگذاری این دو ایالت از طرف شاهنشاه در وقتی که دشمن ضعیف شده بود، بی‌علت نبود، زیرا که در این وقت خبر طغیان خطرناکی را در مشرق کشور شنید و مجبور بمصالحه با رومیان گردید.

---

(۱)- در روی حجاری کتیبه از نرسی است. زاره هم بدوا این نقش را بهمین شاه نسبت داده است (نقوش برجسته، ص ۲۱۵ و بعد)، ولی در کتاب جدید خود موسوم بصنایع ایران قدیم (ص ۴۰) آنرا از بهرام اول میداند. هرتسفلد (پایکولی، ص ۱۷۳) از روی سبک بنا و القاب پادشاه، ثابت کرده است، که نرسی اسم خود را در روی نقشی؛ که متعلق ببرادر ارشدش بوده است، کنده است. در این امر شک و شبهه نیست، زیرا تاج پادشاه مانند تاجیست، که در روی سکه‌های بهرام اول دیده میشود و با تاج نرسی اختلاف دارد.

(۲)- زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۴۱ و ص ۲۱۵ و ما بعد، زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۷۸؛ تاریخ صنایع پوپ IV ،A ۶۵۱.



سکه‌های معروف بسکه‌های «سکایی و ساسانی» «۱»، که از طرف نواب سلطنت قسمت شرقی دولت ایران (خراسان) «۲» «۳» ضرب شده، حاکی از اینست که تا زمان وهرام دوم این ایالت بزرگ در زیر فرمان یکی از شاهزادگان خانواده سلطنتی ملقب به کوشانشاه بوده است. پیروز برادر شاهپور اول، پسرش هرمزد را، (که ضرب کرده، خود را «کوشانشاه بزرگ» خوانده است. بعد از سال ۲۵۲ شاهپور اول پسرش هرمزد را، (که بعدا هرمزد اول خوانده شد) بحکومت خراسان گماشت. و «شاهنشاه بزرگ کوشان» که از القاب سابقین عظیمتر بود، باو تفویض کرد. وهرام اول و وهرام دوم قبل از اینکه بتخت ایران جلوس کنند، همان منصب عالی را داشتند. در زمان سلطنت وهرام دوم برادرش هرمزد فرمانفرمای خراسان بود. در هنگام جنگ ایران و روم این هرمزد علم طغیان برافراشت و بکمک و

معاضدت سک‌ها و کوشانیها و گیلها سعی کرد در مشرق مملکت دولت مستقلی تأسیس نماید.

شکل ۱۸- سکه بهرام دوم

(موزه ملی کپنهاگ)

بهمین جهت است، که وهرام دوم با کمال عجله بجنگ روم خاتمه داد، تا تمام قوای خود را بمقابله برادر یاغی برد. شورش خاموش شد و سگستان مسخر گردید و

---

(۱)-Scytho -Sassanlde

(۲)- ر ک ص ۱۵۸ این کتاب.

(۳)- مقایسه شود با ص ۲۱- ۲۲۰.



شاهزاده، که موسوم به وهرام بود (و بعدا وهرام سوم شد)، در این وقت لقب سگانشاه «پادشاه سک‌ها» یافت، زیرا چنانکه هرتسفلد می‌گوید: عادت ولیعهد ایرانرا به حکومت مهمترین ایالت یا ایالتی، که بعد از سایرین تسخیر شده بود، نصب مینمودند «۱».

نقوشی از وهرام دوم باقی است، که از لحاظ باستانشناسی جالب توجه است. در نقش رستم در جوار صورت تاجگذاری اردشیر اول کتیبه است کوچکتر از آن، که بامر وهرام حجاری شده و شاه را پیاده در وسط خانواده‌اش نشان میدهد، زیرا این پادشاه همواره مایل بود، که در کتیبه بصورت پدر خانواده نمایش یابد.

بر سکه‌های او شاه و ملکه بطور نیمرخ منقوش شده و در مقابل آنها صورت شاهزاده کوچکی دیده میشود، که رو بطرف آنها کرده است. پادشاه تاجی بر سر دارد، که گوی

سابق الذکر و دو بال بر آن ترسیم شده «۲»، ولی کلاه ملکه و شاهزاده بشکل سر حیوانات است (ش ۱۸». در کتیبه نقش رستم «۳» پادشاه در وسط قرار گرفته و گیسوان و ریش او برسم معمول سلاطین ساسانی آراسته شده، تاج بالدار بر سر دارد و دو دست را بر قبضه شمشیر بلند و مستقیم خود تکیه داده است. در برابر او در سمت چپ سه نفر، که خطوط صورتشان درست تمیز داده نمیشود، بطرف او روی آورده‌اند. زاره حدس میزند، که شخص اول شاهزاده وهرام سگانشاه و آندو نفر دیگر، که کلاهی بشکل سر حیوان بسر دارند، همان ملکه و شاهزاده کوچکی هستند، که در سکه‌ها معمولا رسم میکرده‌اند. در عقب این سه شکل، شخص جوان

---

(۱)- هرتسفلد، پایکولی، ص ۴۲ و ما بعد، روشنایی جدید در تاریخ ایران از کتیبه‌های پهلوی، (مجله کاما، شماره ۷، ص ۱۱۱- ۱۱۰) و سکه‌های کوشانی و ساسانی (رسالات باستان‌شناسی هندMomoir of the Archeolog .Survey of India ، شماره ۳۸).

(۲)- بعقیده هرتسفلد، بالهای پرنده موسوم به وارغنVareghna ، مظهر خدای پیروزی ورثرغن، میباشد. (گزارش باستان، ج ۹، ص ۱۰۱، یادداشت ۳)؛ این مرغ بعقیده بنونیست باز یا شاهین است. (ورثرغن، ص ۳۴).

(۳)- ر ک شکل ۲ این کتاب، سمت راست.



بی‌مویی دیده میشود، که کلاه بلند نجبای بزرگ بر سر دارد و دست را بعلامت احترام بلند کرده است. شخص آخر مردی است، که از گیسو و طرز ایستادن او، چون دست را بلند نکرده، معلوم میشود از دودمان سلطنتی است زاره تصور می‌کند که آنکه کلاه بلند دارد، موبد موبدان و آن دیگری شاهزاده نرسی عموی پادشاه است. در عقب سر شاه در سمت

راست نقش سه تن از نجبا، که کلاه بلند بر سر نهاده‌اند، دیده میشود، که دست راست را برافراشته و ایستاده‌اند «۱».

شکل ۱۹- مجلس پیروزی وهرام دوم در شاپور فارس

(زاره، صنایع ایران قدیم)

وهرام دوم در کوه شاپور نقشی دارد، که حاکی از غلبه او بر خصم است رولینسون «۲» و دیولافوا تصور کرده‌اند، که موضوع نقش غلبه بر سکه‌ها است. زاره از طرف دیگر گمان دارد، که مردان بلند قبایی، که بحضور شاه میآورند و ظاهرا هر یک

(۱)- دیولافوا، ج ۵، تصویر ۱۴؛ زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۵ و ص ۷۱ و ما بعد؛ واسمر Vasmdr ، نامه سکه‌شناسی Numismatic Chroncle ، سری پنجم، ج ۷، ص ۲۸۸- ۲۸۶.

(۲)- Rawlinson



قطعه پارچه را با ریسمان بر سر بسته‌اند، نمایندگان عشایر عرب هستند، که باطاعت درآمده‌اند. وهرام که از کلاه بالدارش شناخته میشود، سوار اسب است.

ریش و گیسویش بهمان شکل معمول سلاطین قدیم است. نوارهای چین‌داری، که بکلاهش بسته، در اثر وزش باد در اهتراز است ترکش بلندی از

شکل ۲۰- مبارزه دو سوار

(زاره، صنایع ایران قدیم)

کمربند او آویخته است. گوی مستطیل حسب المعمول در جلو پاهای اسب دیده می‌شود. در برابر شاه سرداری ایرانی دستها را بشمشیر تکیه داده است. از طرز گیسوانش معلوم میشود، که از خانواده سلطنتی است، در پشت سر او رؤسای دشمنان مغلوب حضور دارند. در این جمع تصویر یک اسب و سر دو شتر نمایان است «۱» (ش ۱۹).

---

(۱)- دیولافوا، ج ۵، تصویر ۲۱؛ زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۴۲ و ص ۲۱۷ و ما بعد؛ زاره، صنایع ایران قدیم. تصویر ۷۹؛ تاریخ صنایع پوپ، IV، B ۶۵۱. در برم دلک در نزدیکی پازارگاد قدیم در روی سنگی دو حجاری دیده میشود، که بمرور زمان آسیب فراوان دیده است. زاره (نقوش برجسته، تصویر ۳۲ و ص ۱۸۷ و بعد) گمان میکند، که مجلس فوق شاه شدن وهرام اول و یا وهرام دوم و ملکه را نشان میدهد.



بنابر نظر هرتسفلد «۱» کتیبه سابق الذکر «۲» (ش ۱۱)، که در نقش رستم موجود است و جنگ دو نفر سوار را نشان میدهد، متعلق بوهرام دوم است. دو کتیبه دیگر، که همچنین در نقش رستم است و بسیار ضایع شده، نظیر همین مجلس را نشان میدهد و گویا مربوط بهمان عهد است «۳». همچنین در روی قطعه عقیقی، که در کتابخانه ملی پاریس موجود است، نبرد یکی از اسواران ایرانی را با یکی از رومیان نقش کرده‌اند «۴». (ش ۲۰)

شکل ۲۱- سکه نرسی

(موزه ملی کپنهاک)

پس از وفات وهرام دوم در سنه ۲۹۳ پسرش وهرام سوم به تخت نشست، اما سلطنتش بیش از چهار ماه دوام نیافت. نرسه پسر شاهپور اول، که عم پدر این پادشاه جوان بود (ش ۲۱)، طغیان کرد و غالب شد. موضوع کتیبه بزرگ نرسه در

(۱)- دروازه آسیا، ص ۴۴- ۴۳.

(۲)- ص ۲۳۶.

(۳)- زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۸ و ۵۱، مقایسه شود با زاره، صنایع ایران قدیم، ص ۴۱.

(۴)- بابلونBabelan فهرست نگینهای کتابخانه ملی پاریس، شماره ۳۶۰. زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۱۴۵؛ هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۹، ص ۱۳۷.



پایکولی ذکر این قضیه است «۱». ممکن است وهرام سوم پس از سال ۲۹۳ در بعضی از قسمت‌های شرقی ایران بشاهی باقیمانده باشد «۲».

شکل ۲۲- تاجگذاری نرسی در نقش رستم

(زاره. صنایع ایران قدیم)

نرسی کیفیت تاجگذاری و سلطنت خداداد خود را بر تخته سنگ نقش رستم حجاری کرده است و این همان طرز معروف قدیم است، یعنی پادشاه حلقه نواردار

(۱)- بالاتر ص ۶۸ و ۷۰ را ببینید. شدر (گنومون ۹، ص ۳۴۴، یادداشت ۱) با مطالعه اسامی شاهان اوایل دوره ساسانی قرائن و اماراتی یافته است، که لحن کتیبه پایکولی نیز آنرا تأیید میکند، بر اینکه بیداری ملی ایرانیان عهد ساسانی در زمان نرسی بمرحله تکامل رسیده است.

(۲)- نلدکه، طبری، ص ۴۱۶.

را، که علامت سلطنت است، از دست خداوند میگیرد. خدا را اینجا زنی است و زاره تصور می‌کند اناهیتا باشد. پادشاه نیم‌تنه تنگ معمولی را پوشیده است، تاجی که در بعضی سکه‌های نرسی دیده میشود، شکل کلاه کوتاهی با خطوط عمودی دارد، که گوی بزرگ منسوج بر روی آن قرار گرفته است. گیسوان مجعد، که بمقدار زیاد بر شانه‌هایش افتاده، و ریش نوک‌دار، که انتهای آن در یک حلقه قرار گرفته، و نوارهایی، که در پشت سر او موج میزند، و گردن‌بند مرواریدی، که انداخته، تمام اینها را بهمان اسلوب معمول باستانی نقش کرده‌اند. الاهه تاج کنگره‌دار سرگشاده را بر سر گذاشته، که حلقه‌های مجعد موی از فراز آن پدیدار است و این تاج مخصوص خدایانی است، که در نقوش ساسانیان دیده می‌شود، گیسوان بافته او بر گردن و شانه‌اش فروریخته است، قبای او بوسیله تکمه‌های شمسه‌داری در زیر گردن‌بند مروارید بر روی سینه اتصال یافته و کمربندی بر آن بسته شده است. بین شاه و الاهه صورت طفلی دیده می‌شود، که بسیار ضایع شده و شاید صورت پسر نرسی باشد، که بعد بنام هرمزد دوم بسلطنت رسید. در پشت شاه یکی از نجبای بزرگ ایستاده، که کلاهی بلند بشکل سر اسب بر سر دارد و بحالت احترام معمول دست را بلند نگاه داشته است «۱» (ش ۲۲).

در جنگی، که بین نرسی و رومیان اتفاق افتاد، نرسی را بخت یاری نکرد «۲».

تردت «۳» پادشاه ارمنستان، که سلطنت خود را مدیون حمایت قیصر روم بود، خلع شد، لکن گالریوس «۴» فرماندهی لشگر روم را بعهده گرفت و نرسی را مغلوب کرد و در آن جنگ زن نرسی، که ارسان «۵» نام داشت، بدست رومیان گرفتار شد. نرسی

---

(۱)- دیولافوا، ج ۵، تصویر ۱۶؛ زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۹ و ص ۸۴ و بعد؛ زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۸۱؛ تاریخ پوپ، IV، B ۸۵۱.

(۲)- مقایسه شود با هرتسفلد، پایکولی، لغت ۵۳۲.

(۳)-Terdat

(۴)-Galeriut

(۵)-Arsane



مجبور شد پنج ولایت از ارمنستان صغیر را بروم واگذار کند. تردت مجددا بر ارمنستان تسلط یافت و ولایت ایبری (گرجستان) تابع قیصر شد «۱».

شکل ۲۳- سکه هرمزد دوم

(موزه ملی کپنهاک)

صلحی، که در سال ۲۹۸ بین ایران و روم واقع شد، قریب چهل سال دوام یافت. پس از سلطنت هرمزد دوم پسر نرسی (۳۰۲ یا ۳۰۹ الی ۳۱۰)، که بعدالت و نیکویی مشهور مانده است (ش ۲۳)، شورش و جنگ داخلی درگرفت. آذرنرسه، که یکی از پسران هرمزد دوم از زن اول او بود بسلطنت رسید، ولی چون اعیان و نجبای مملکت را ناراضی نمود، پس از چند ماه از سلطنت خلع شد. یکی از برادرانش را کور کردند، برادر دیگرش را، که هرمزد نام داشت، بزندان افکندند، اما بعد فرار کرد و برومیان پناه برد. مقارن این احوال بزرگان طفلی خردسال موسوم بشاهزاده شاهپور را، که پسر هرمزد دوم از زن دیگر او بود، بپادشاهی برگزیدند «۲».

شاهپور دوم مدت هفتاد سال (از ۳۰۹ یا ۳۱۰ تا ۳۷۹) سلطنت کرد. در زمان صغر او مادرش بهمراهی بزرگان دولت سلطنت می‌کرد. در منابع شرقی

(۱)- ر ک یوستی، فقه اللغه، ۲، ص ۵۲۰.

(۲)- نلدکه، طبری، ۵۱، شماره ۳: هرتسفلد از روی کتیبه در تخت جمشید، که خواندن آن خالی از اشکال نیست، چنین فرض کرده است، که شاپور دیگری برادر بزرگ شاپور دوم معروف به سگانشاه وجود داشته (هرتسفلد، پایکولی، ص ۱۲۱ و ۵۰ و گزارش باستان، ج ۴، ص ۲).



حکایاتی راجع به شاهپور آمده است، که چگونه هوش و تدبیر و اصلاح‌طلبی از خود ظاهر می‌کرد و با کمی سن کارهای بزرگ انجام میداد. وقتی در قصر تیسفون خوابیده بود، از مقابل قصر همهمه برخاست بیدار شد. سبب پرسید، گفتند: علت این آشوب فشار جمعیت است، که از دو طرف از روی پل دجله میخواهند بگذرند.

پادشاه جوان در زمان امرداد، که در کنار این پل جسری دیگر بر پا کنند، تا آیندگان از دیگری بگذرند «۱».

در باب وقایع سی سال اول سلطنت شاهپور دوم اطلاع دقیقی در دست

شکل ۲۴- سکه شاپور دوم

(موزه ملی کپنهاک)

نداریم اما از اینکه سی سال انتقام از رومیان را بتأخیر انداخت، میتوان حدس زد، که در داخله مملکت دچار صعوبت و اشکال بوده است و شاید کوششهای اول او مصروف این بوده است، که پر و بال شهرداران و واسپوهرانی را، که در زمان نیابت سلطنت قوت گرفته بودند، بشکند. رسوم و سنن عهد اشکانی هنوز در دماغ بزرگان باقی بود و هر وقت پادشاهی ضعیف النفس، عنان جاه‌طلبی آنان را رها می‌کرد، بیدرنگ خطر تسلط اشراف و هرج و

مرج ملوک الطوایفی پیش می‌آمد. این پادشاه جوان (ش ۲۴) ظاهرا مشغول دفاع سرحدات عرب هم بوده است. طبری و بعضی دیگر مؤلفین شرقی بذکر فتوحات او در قبائل عرب پرداخته‌اند. تصرف بحرین

---

(۱)- طبری، ص ۸۳۷، نلدکه؛ ص ۵۴.



واقع در ساحل خلیج فارس در زمان شاهپور دوم اتفاق افتاده است «۱». شاهپور شاهنشاهی بزرگ و سزاوار جانشینی اردشیر اول و شاهپور اول و وهرام دوم بود. ایرانیان او را «ذو الاکتاف» لقب داده‌اند، زیرا که بنابروایات، در جنگهای سختی، که با عرب میکرد، شانه‌های اسیران بدوی را سوراخ می‌کرد «۲».

عاقبت شاپور پس از آنکه بنیان قدرت خود را مستحکم ساخت، در صدد جنگ با روم برآمد. در آن مملکت وقایع مهمی رخ داده بود. فسطنطین کبیر بدین عیسی درآمده بود. دخول دیانت عیسی در ارمنستان، که مقارن آن احوال بدست تردت و جانشینان او انجام گرفت، موجب شد، که بین روم و ارمنستان ارتباط محکمتری ایجاد گردد. اگرچه یولیانوس قیصر روم بمخالفت دین عیسی برخاست و از این رو او را مرتد «۳» لقب داده‌اند، ولی کار او موقت بود و در اوضاع تغییری نداد.

در میان اعیان و بزرگان ارمنستان گروهی موجود بود، که برای تحصیل مقامات بکمک ایرانیان چشم داشتند. ارمنستان همواره دستخوش نزاع این بزرگان بود.

---

(۱)- رتشتین، ملوک لحمی، ص ۱۳۱ و بعد.

(۲)- مصنفین عرب، که نوشته‌های آنها از منابع ساسانی اخذ شده بطور کلی لقب شاهپور را بلفظ عربی ذو الاکتاف (صاحب شانه‌ها) ترجمه کرده‌اند. نلدکه بر این عقیده است، که اصل این لفظ یک لقبی است بمعنی چهارشانه، یعنی «کسیکه بارهای فوق العاده دولت را میکشد». معذلک حمزه اصفهانی و مصنفین دیگر که پیرو او هستند، لفظ فارسی این لغت را هوبه‌سنباhobah -sumba نوشته‌اند، که بمعنی «سوراخ کننده شانه‌ها» است. نلدکه گمان میکند (طبری، ص ۵۲، یادداشت ۱)، که این لفظ مجعول است و از روی کلمه عربی ذو الاکتاف ساخته شده است، اما اینکه بجای کلمه کتف لفظ عتیق فارسی یعنی هوبه را، که بمعنی شانه بود، آورده‌اند، بنظر من قول حمزه صحیح است و هوبه عینا نقل از کلمه پهلوی شده و معنایی هم، که از آن کرده‌اند، مطابق روایات قدیمه است، وانگهی در تاریخ ساسانیان این تنها نوبتی نیست، که صحبت از این مجازات شده باشد. خسرو دوم، که نسبت بمنجمان خشمگین گردید، آنها را تهدید نمود، که استخوان شانه آنها را بیرون خواهد کشید. (طبری ص ۱۰۱۲، نلدکه، ص ۳۰۷).

(۳)-Apostata



پی‌درپی شاهزادگان را میکشتند و توطئه‌ها می‌کردند و خیانتها مرتکب میشدند.

و در نتیجه ایران و روم در امور داخلی آنها متناوبا مداخله می‌کردند. پس ارمنستان کما فی السابق کانون جنگهای ایران و روم بود.

این دفعه نیز منازعات داخلی ارمنستان، بهانه بدست شاهپور داد تا جنگ را تجدید کند، باین امید که شاید آنچه نرسی از دست داده مجددا بکف آورد.

شاهپور بآسانی ارمنستان را گرفت و پس از آن در بین النهرین با رومیان مصادف شد. قسطنطین تازه مرده بود و جانشین او کنستانس دوم «۱» شخصا سپهسالاری لشگر روم را

بعهده داشت «۲». قلعه نصیبین در مقابل حملات مکرر ایرانیان ایستادگی کرد و رومیان در سنجار فاتح شدند، اما پس از آن پی‌درپی شکست خوردند. آنگاه اعمال جنگی در سرحد روم چند سالی متوقف ماند و شاهپور از این وقفه استفاده نموده خیونی‌ها و اقوام وحشی دیگر را، که از جانب شمال شرقی بکشور حمله میبردند، دفع کرد. عاقبت با خیونیان و سکاهای سکستان قرارداد اتحادی منعقد ساخت «۳».

در سنه ۳۵۶ موسونیانوس «۴» سردار رومی تهم‌شاهپور مرزبان ایران را در حضور شاه واسطه صلح قرار داد. شاهپور، که از تسکین سرحد شرقی فراغت یافته بود، سفیری با هدایای بسیار و نامه پیچیده در پارچه سفید «۵» بجانب کنستانس

---

(۱)- Constance

(۲)- ر ک، پیترس، مداخله سیاسی کنستانس دوم در ارمنستان بزرگ در سال ۳۳۸؛ خلاصه بولتن قسمت ادبی آکادمی پادشاهی بلژیک، سری ۵، ج ۱۷ (۱۹۳۱).

(۳)- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۳۶ و ۵۰. اینکه در عبارت مذکور از آمیانوس (کتاب ۱۷، بند ۵، فقره ۱۰) بجای لفظ گیلانی Gelans سکستانی (Se gestanis) نقل شده مصرفی است، که مارکوارت کرده است. چنین بنظر میرسید که در موقع خردسالی شاپور سکستان استقلال یافته بود.

(۴)- Musoniaus

(۵)- نیستیاس Themistias، ر ک آثار آمیانوس مارسلینوس، چاپ والریوس Valesius.

قیصر روم فرستاد و آن نامه بدین مضمون بود، که شاهپور شاه شاهان قرین ستارگان و برادر مهر و ماه برادر خود قیصر کنستانس را سلام میرساند و خوشوقت است از اینکه امپراطور در اثر تجربه براه راست بازگشته است. اجداد او (شاهپور) تسلط خود را تا رود استریمون «۱» و حدود مقدونیه بسط داده بودند و خود او، که (بدون قصد خودستایی) از حیث جلال و کثرت فضائل بر تمام اجدادش برتری دارد، موظف است، که ارمنستان و بین النهرین را، که بحیله و تزویر از کف جدا و بدر کرده‌اند، باز ستاند. «ما هرگز این عقیده شما را قبول نخواهیم نمود، که گستاخانه گفته‌اید، هر پیشرفتی در جنگ اعم از آنکه نتیجه شجاعت و دلاوری یا معلول حیله و تزویر باشد، شایسته مدح و تحسین است». همچنانکه پزشکان گاهی از اعضاء بدن را میسوزانند و قطع میکنند تا استفاده از سایر اعضاء ممکن شود، بهمان طریق نیز امپراطور باید اراضی کوچکی را، که فقط موجب نفاق و خونریزی است، تسلیم نماید تا بر بقیه قلمرو خویش سلطنت کند. اگر سفرای ایران بدون اخذ نتیجه مراجعت کنند، شاهنشاه پس از موسم استراحت زمستان با تمام نیروی لشگری خود بامپراطور خواهد تاخت.

در جوابیکه «کنستانس فاتح بر و بحر و صاحب فر و شکوه جاودانی» به «برادرش شاهپور» نوشت، از قبول تقاضای او صریحا امتناع کرد و پادشاه را از حرص و طمع روزافزونش ملامتها نمود. مضمون نامه از اینقرار بود، که اگر رومیان گاهی دفاع را بر حمله ترجیح میدهند، از ترس و کم دلی نیست، بلکه از راه مدارا است و اگرچه رومیان گاهی در جنگ پیروز نشده‌اند، لکن نتیجه قطعی از جنگ هرگز بضرر آنان خاتمه نیافته است. آمیانوس مضمون این دو نامه را در کتاب خود آورده (کتاب ۱۷، بند ۵، فقره ۱۴- ۳)، ولی سبک انشاء مؤلف در آن نامه دخالت دارد و بنابر عادت نویسندگان قدیم آن نامه‌ها بطور آزاد نقل کرده است. اما دلیل اینکه آمیانوس اصل نامه‌ها را دیده بود، اینست که القاب شاهپور را عینا نقل

---

(۱)- Strymon

کرده است: «شاهپور، شاهان شاه، قرین ستارگان، برادر مهر و ماه». اگرچه شاید تمام القاب را با دقت و صحت نام نیاورده باشد، ولی عبارت مذکور با القاب رسمی شاهپور اول، که در کتیبه حاجی‌آباد دیده میشود، شباهت دارد. از این قرار:

«مزدیسن، بغ شاهپور، شاهان شاه ایران و انیران، از نژاد ایزدان». و نیز مطابق است با القابیکه شاهنشاه در نامه‌های رسمی خود بامرای ارمنستان قید کرده، از این قرار «با افتخارترین (یا شجاعترین) مزیسنان، شاهنشاهان آفتاب مرتبت» یا این عبارت: «با افتخارترین دلیران؛ شاهان شاه ایران و انیران» «۱».

شاهپور در آغاز جنگ بر قلعه امیدا (آمد)، که دیار بکر فعلی باشد، حمله برد و آنرا پس از مقاومت دلیرانه حصاریان، مسخر کرد و این واقعه در سنه ۳۵۹ اتفاق افتاد. دو سال بعد پس از مرگ کنستانس، یولیانوس امپراطور تمام رومیان شد و لشگرهای روم را بجنگ ایران برد. یکی از سرداران اوهرمزد شاهزاده ایرانی و برادر پادشاه بود، که بروم گریخته بود و حال امید داشت، که بیاری رومیان بتخت ایران جلوس کند. بعلاوه قیصر روم متحد دیگری داشت و آن ارشک سوم پادشاه ارمنستان بود. این ارشک گنیل «۲» خویشاوند خود را بقتل رسانیده فرندزم «۳» زن او را، که از بانوان بسیار دسیسه‌کار بود، بعقد خویش درآورد. قوای رومیان و متحدین آنان بجانب تیسفون پیش رفتند، لکن راه پیشرفت آنها را یک لشگر نیرومند ایرانی بفرماندهی سرداری از دودمان مهران فروبست و در خلال جنگهایی، که وقوع یافت، یولیانوس در سنه ۳۶۳ کشته شد. جانشین او یویانوس لشگر روم را از سرحد بازگرداند و بزودی صلحی بمدت سی سال بین طرفین منعقد گشت. بموجب این معاهده ایرانیان نصیبین و سنجار و ولایات ارمنستان صغیر را، که متنازع فیه بود، پس گرفتند. بعلاوه امپراطور روم متعهد شد، که از ارشک حمایت نکند و او در نتیجه رای شورای امراء ارمنستان معزول و به ایران

(۱)- پاتکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶، شماره ۱، ص ۱۱۶.

Gnel-(۲)

Pharandzem-(۳)



گسیل شد و در این کشور خود را کشت. فرندزم، زوجه او را نیز، پس از اینکه مدت زیادی در قلعه ارتگرس «۱» مقاومت کرد، بایران بردند و کشتند. ممالک قفقاز مثل ایبری (گرجستان) و آلبانی، بموجب شرائط صلح از تصرف روم خارج شد و بقیمومت ایران قرار گرفت. اما رومیان تا اندازه رسما تقبل کرده بودند، که در مرمت «دروازه‌های خزر» در تنگه داریال، که ممالک جنوبی قفقاز را از هجوم اقوام وحشی محافظت می‌کرد، با ایرانیان شرکت جویند «۲».

والنس «۳» امپراطور روم دو دفعه سعی کرد، که پپ «۴» شاهزاده ارمنی پسر ارشک را بشاهی برساند و او را تحت حمایت روم قرار دهد. در دفعه اول شاهپور، که در عین حال با کوشانیان مشغول جنگ بود «۵»، پپ را از ارمنستان بیرون کرد.

در دفعه دوم موشل سردار ارمنی ایرانیان را مغلوب نمود. این سردار پس از آنکه ولایت ارزنان «۶» و سایر ولایاتی را، که شوریده بودند «۷»، باطاعت آورد، با قوای روم همدست شده و با نرسه (نرسی) جاثلیق ارمنی عقد اتحاد بست.

Artagers-(۱)

(۲)- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۹۵ و ۱۰۳. داریال صورت کوتاه شده درالان «دروازه الانبان» است. مقایسه شود با مقاله پیترس در Analecta Bollandiana ، ج ۵۲ (۱۹۳۴)، ص ۳۵.

(۳)-Valens

(۴)-Pap

(۵)- احتمال داده میشود مراد فوستوس بیزانسی از کوشان در اینجا خیونیهای باختر باشد (مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۰).

(۶)-Arzanene

(۷)- در دیوار شهر فرکین (میافریقین، مارتیروپلیس، اسم جدیدتر آن تیگرانو گرتاTigrlanokerta کرسی ارزنان، ر ک لهمان هویت، ارمنستان، ج ۱، فصل ۱۳) قطعات سنگ مربع شکل یافت میشود، که بر روی آن کتیبه یونانی حک کرده‌اند. این قطعه سنگها را تغییر مکان داده‌اند و فعلا بعضی از آنها مفقود شده است لهمان هویت (کتاب سابق الذکر، ص ۴۱۰ و بعد) سعی کرده است کتیبه را، که بفرمان یکی از پادشاهان ارمنی-

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۳۴

بموجب روایت فوستوس بیزانسی، اسرای ایرانی را پوست میکند و بکاه انباشته نزد پپ میفرستاد پپ عاقبت این نرسه را، که مصلحت‌گزار فضولی بود، زهر چشانید و خود او نیز بسعی دسیسه‌کاران ارمنی، در نظر والنس مظنون واقع شد و عاقبت بتحریک امپراطور بقتل رسید. بعد مذاکراتی بین ایران و روم واقع شد.

نماینده ایران یکی از نجبای دودمان سورن بود. والنس مجددا حق مداخله در امر تاج و تخت ارمنستان را بشاه ایران واگذار کرد. معذلک رومیها ورزدت «۱» نامی از شاهزادگان

ارمنستان را بپادشاهی منصوب نمودند، اما بین او و روم هم اختلاف درگرفت و خلع شد. سپس دو شاهزاده صغیر که پسر پپ بودند بپادشاهی رسیدند.

و چون نایب السلطنه مانول ماميکونی دوست ایرانیان و برادر موشل (که بدست ورزدت بقتل رسیده بود) از شاهنشاه ایران یاری طلبید، تا از مداخله روم جلوگیری کند: شاهپور فرصت را غنیمت شمرد و لشگری بفرماندهی سورن بارمنستان فرستاد و این سردار را بمرزبانی ارمنستان منصوب نمود «۲». شاهپور پس از این

---

نوشته شده: اصلاح و تکمیل کند و گوید این کتیبه حاکی از تسخیر مجدد تیگرانوگرتا پس از شورشی در آنجاست و ثابت میکند، که در پس موضوع آن همین واقعه ما نهفته است و بانی این کتیبه بشات میباشد. در فاصله دو ساعت و نیم راه از فرقین لهمان هویت در روی تخته سنگی، که قلعه بشات کردها روی آن بنا شده، نقشی یافته است، که یکی از شاهان ساسانی را سوار بر اسب نشان میدهد و صورت او متوجه راست است و مردی پیاده در دنبال است او بر پای است، بنابر فرض مصنف مذکور، که یکی از روایات محلی نیز آنرا تأیید مینماید، این سوار شاپور دوم است و آن نقش از غلبه شاپور بر ارشک پدر پپ مذکور حکایت میکند، که چند سال پیش از آن واقع شده است. (همان کتاب، ص ۲۰- ۴۱۹).

(۱)- Varazdat

(۲)- در ذکر خلاف از تاریخ آشفته و تاریک روابط ارمنستان با ایران و روم از حیث کلمات تابع روایت یوستی هستیم (یوستی، فقه اللغه، ۲، ص ۵۲۴ و بعد)، که از کلیه منابع ارمنی و رومی و بیزانسی استفاده کرده است. مقایسه شود با مارکوارت، تحقیقات در باب تاریخ ایران Untersuchungen 3 Geschichte Irans، ج ۱، ص؛ ۴۴ و ما بعد.

واقعه بلافاصله فوت کرد.

*** این بود بطور اجمال وقایع مهمه جنگ چهل ساله شاهپور و روم. دست هیچ صنعتگری بر صخره‌های ایران منظره از این کشمکش دو دولت عظیم الشأن دنیای قدیم حجاری نکرده است «۱»، اما در کتب رومیان روایتی زنده و رنگین بقلم شخصی، که در این جنگ شرکت کرده و خود ناظر بعضی از وقایع مهمه آن بوده، دیده میشود.

مقصود آمیانوس مارسلینوس افسر رومی یونانی الاصل است، که سربازی متهور و تربیت یافته بود و با وجود انشاء مصنوعی که دارد، از روایت درجه اول بشمار میرود. این نویسنده از جنگهای ایران، که منجر بفتح قلعه آمیدا در سال ۳۵۹ شد، شرحی مینویسد، که از حیث دقت نظر هیچ روایتی بپای آن نتواند رسید.

در کردوئن «۲»، که از ولایات ارمنستان است، یکنفر ایرانی حکومت داشت، که بنام رومی ژوینین «۳» موسوم بود. این شخص چون در ایام جوانی در سوریه بعنوان گروگان زیسته بود، نسبت بتمدن رومی علاقه پیدا کرده و بلا شک بهمین جهت اسم رومی اختیار نموده بود. بهرحال در نهان نسبت برومیان محبت داشت.

آمیانوس بایکتن از یوزباشیان معتمد برسالت نزد ژوینین مذکور فرستاده شد، تا از حرکات لشگر ایران اطلاع حاصل کند. ژوینین یکنفر بلد باختیار او گذاشت و چون در روز سوم ببالای کوه رسیدند، مقارن طلوع آفتاب، همه کوه و هامون را پر از لشگر دیدند، پادشاه ایران ملبس بجامه‌های درخشان پیشاپیش آنها اسب میراند و گرومبانس «۴» پادشاه جدید خیونی‌ها، که مردی کامل و ضعیف البنیه لکن تیز

---

(۱)- نقش برجسته بشات، که ذکر آن بالاتر در یکی از یادداشتها گذشت، در قلمرو ارمنستان قدیم واقعست.

Corduene-(۲)

Jovinion-(۳)

Grumbates-(۴)



هوش بود و در سلسله اعمال خود چندین فتح و فیروزی ثبت داشت، در سمت چپ او میراند. در طرف راست شاهپور پادشاه آلبانی‌ها روان بود، که هم از حیث درجه و هم از جهت شهرت، پای کمی از گرومبانس نداشت. در عقب آنها چندین سردار معتبر می‌آمدند. آنگاه نوبت بجمیع لشگر میرسید، که از بهترین سپاهیان ملل مجاور تشکیل یافته بود.

پس از اینکه لشگر ایران از رودزاب بوسیله یک جسرقایقی عبور کرد، آمیانوس بسوی ژووینین بازگشت و پس از کمی استراحت از همان راه کوهستانی، که آمده بود، بسپاه روم ملحق شد. آنگاه رومیان خود را برای جنگ آماده کردند، و مزارع گندم را طعمه آتش ساختند. ایرانیان بسرعت از جلوی نصیبین عبور کرده، از میان دره‌های خرم و حاصلخیز گذشته، از نقاطی که طعمه حریق شده بود، کناره گرفتند. قوای روم نیز بعجله بجانب ساموزات «۱» پایتخت کماژن روان شدند، تا در آنجا از شط عبور کنند. در اثر کم‌دلی و بی‌مبالاتی دو فوج رومی، دو تن از سرداران ایرانی موسوم به تهم‌شاهپور و نخوذار «۲» توانسته بودند با هزار نفر سرباز بآمیدا نزدیک شده در پشت مرتفعات حوالی آن شهر کمین کنند. در این مکان مصافی روی داد، که آمیانوس با عبارات ذیل بشرح آن پرداخته است:

«چون بمدد روشنایی خفیف سپیده‌دم بطرف ساموزات میرفتیم، چنانکه گفتم از فراز یک تپه برق سلاح لشگریان را از دور دیدیم. در حال فریادها برخاست، که دشمن اینجاست و علامت مخصوصی، که برای حاضر شدن جنگ است، آشکار گردید، ما توقف کردیم و صف کشیدیم، لکن درین موقع هم فرار را صلاح نمیدانستیم، زیرا دشمنان که بتعقیب ما

می‌پرداختند، ما را می‌دیدند. و قبول مصاف را نیز از حزم و احتیاط دور میدیدیم، چه یقینا در جنگ با دشمن، که هم از جهت پیاده بر ما تفوق داشت، همگی کشته میشدیم. عاقبت چون تکلیف خود را نمیدانستیم

---

(۱)-Samosate

(۲)-Nakhvadhar ر ک ص ۳۵ این کتاب، یادداشت ۳.



و دیدیم ناگزیر باید بجنگ پرداخت، بعضی از همراهان ما از روی بی‌احتیاطی چندان پیش رفتند، که کشته شدند، سپس دو لشگر بهم نزدیک شدند.»

«... در این گیرودار نیم ساعت گذشت. آنگاه مؤخرهٔ الجیش، که بر فراز تپه قرار داشت، خبر داد که قوای جدیدی از سواران زره‌پوش از عقب سر ما نمایانند و بسرعت نزدیک می‌شوند. چون همیشه در چنین مواقع خطرناک کسی نمیداند از کدام طرف باید برود، تمام جمعیت ازدحام کردند. بدین جهت متفرق شدیم و هر کس براهی رفت، که تصور میکرد از آن راه آسانتر می‌تواند از خطر برهد. اما در حالی که هر کدام سعی میکردیم از خطر فوری نجات یابیم، نمی‌توانستیم از زد و خورد با پیش قراولان دشمن احتراز بجوییم. در این موقع چون دیگر کسی امید نجات نداشت، با تمام قوا بمدافعه پرداختیم. ما را تا پرتگاههای کنار دجله عقب راندند. در آنجا چند نفر برودخانه افتادند و اسلحه‌شان بدست و پای آنها پیچید، در جاهای کم عمق رودخانه ماندند. بعضی دیگر در گردابهای عمیق آب فرو رفتند و غرق شدند. برخی با دشمن بجنگ پرداختند و هر کس بطریقی در صدد دفاع برآمد و دسته از دیدن جماعت انبوه لشگریان خصم متوحش شده، سعی کردند به نزدیکترین معابر کوه توروس «۱» برسند.»

«... من از رفقای خویش جدا مانده، فکر می‌کردم که چه تصمیمی بگیرم.

از قضا ورنین «۲» رئیس مستحفظین پیشم آمد، در حالیکه تیری بران او رفته بود.

من بر حسب اصرار ورنین سعی کردم او را با خود ببرم، لکن ایرانیان مرا از همه جهت احاطه کرده بودند. پس خواستم با کمال عجله بسوی شهر (یعنی آمیدا) فرار کنم. این شهر در بلندی واقع بود، یعنی آن سمتی که بما حمله کرده بودند و فقط راه بسیار باریکی داشت. اتفاقا در وسط این راه باریک و در کمر کوه آسیایی ساخته بودند، که راه فرعی را مسدود کرده و بیشتر موجب تنگی جاده شده بود.

---

(۱)- Taurus

(۲)- Vesennien



در این موقع ایرانیان و ما با هم بدان بلندی رسیدیم و می‌بایست تا طلوع آفتاب در آنجا بیحرکت بمانیم. بقدری زیاد بود، که حتی اجساد مردگان از ازدحام خلایق بر پا مانده مجال بزمین افتادن نداشتند. چنانکه درست در مقابل من یکنفر سرباز، که سرش در اثر ضربت شمشیری بزرگ بدو نیم شده بود، بواسطه فشار زیاد که طرف بر او وارد می‌آمد، مانند ستونی بیحرکت بر پای بود. از منجنیقهایی که در بالای دیوار قرار داده بودند، باران تیر می‌بارید، لکن ما بقدری نزدیک دیوار رسیده بودیم، که بما گزندی نمی‌رسید. عاقبت از یک در نهفته فرار کرده و جماعت زیادی از مرد و زن دیدم، که از نواحی مجاور بآنجا ریخته بودند، زیرا اتفاقا بازار مکاره، که معمولا هر سال افتتاح می‌شد، با آن ایام مصادف شده بود و جماعتی کثیر از روستاییان ببازار آمده بودند. همه در فریاد و ضجه بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند. بعضی بر مردگان خود می‌گریستند و برخی دیگر مجروح و مشرف بموت

بودند و گروهی دوستان گمشده خود را می‌طلبیدند، ولی در میان آن هرج و مرج کسی پیدا نمی‌شد «(۱)».

مقارن این اوقات شاهپور خود با قسمت اعظم سپاه بظاهر آمیدا رسید. آمیانوس گوید: «همینکه نخستین پرده خورشید تابیدن گرفت، تا آنجا که نظر بست داشت، از لشگر سیاه می‌نمود. جلاء و تلالؤ سواره نظام زره‌پوش، کوه و هامون را را پوشیده بود، چشمان را خیره می‌کرد. شاهنشاه از سایرین قدی رساتر داشت و سواره پیشاپیش تمام لشگر می‌آمد و بجای تاج کلاهی زرین، که بشکل کله قوچی بود، و مکلل بجواهر گرانبها بود، بر سر داشت. حشمت موکب او از عده زیادی نجبایی، که همراهش بودند و اقوام مختلفه، که در رکابش می‌آمدند، آشکار بود، تصور می‌رفت، که می‌خواست مدافعین شهر را وادار کند، تا بمیل و رضای خویش از در تسلیم بمیان آیند، زیرا که بنابر نصیحت آنتونیوس «(۲)» بایستی با عجله

---

(۱)- کتاب ۱۸، بند ۸.

(۲)- این شخص از پناهندگان رومی در دربار ایران بوده است.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۳۹

بسمت دیگر حمله برد. اما خدای آسمان تمام عذاب‌های دولت امپراطوری را بر یک مکان تنگ نازل کرده بود، زیرا که شاه را بخود مطمئن ساخته و بگمان او چنین آورده بود، که همینکه خود را نشان دهد، محصورین از ترس و بیم تسلیم شده بخشایش خواهند خواست. پس در حالی که مستحفظین سلطنتی همراه او بودند، سواره بطرف دروازه‌های قلعه رفت، ولی چون با کمال اطمینان بقدری نزدیک شده بود، که خطوط چهره او را هم تمیز می‌دادند، تمام تیرها و زوبین‌های قلعه بجانب او متوجه شد و اگر ابری از گرد و غبار او را از نظر تیراندازان مستور نداشته بود، هر آینه از پای درمی‌آمد. بدینطریق جانی بسلامت برد. فقط جامه او از پیکان تیر پاره شده بود. شاه بسلامت جست تا بعد موجب هلاک هزاران نفر

شود. پس چنانکه گویی گناهی عظیم مرتکب شده‌ایم، با خشم غضب می‌گفت، که ما چون نسبت باو اهانت کرده‌ایم، فی الواقع بفرمانفرمای بسیاری از پادشاهان و اقوام توهین آورده‌ایم و با جدیت بسیار بتهیه وسایل تخریب شهر پرداخت. لکن سرداران بزرگ سوگندش دادند، که دست از اقدام پرافتخار خود برندارد و و سایر نجبا با اظهارات دوستانه خود او را آرام نمودند. پس تصمیم گرفت، که فردای آنروز بمدافعین شهر امر دهد که تسلیم شوند.»

«بدین جهت، سپیده‌دم گرومبانس، پادشاه خیونی‌ها، که با کمال اطمینان مأموریت ابلاغ امر را بعهده گرفته بود، با گروهی از اسواران زورمند بدیوارهای قلعه نزدیک شد، لیکن یکنفر تیرانداز ماهر، همینکه دانست، بمسافت تیررس رسیده است، منجنیق را بکار انداخت و تیری پرتاب کرد، که از میدان زره و سینه پسر گرومبانس، که در کنار پدر سوار اسب بود، گذر کرد. او جوانی بود، که از حیث بالا و زیبایی اندام بر همه همسالانش تفوق داشت. بمرگ او جمله هموطنانش متفرق شدند، لکن چون حس کردند، که نباید جسد او بدست دشمن افتد، اندکی بعد مراجعت نمودند و با فریادهای بلند جماعتی را ببرداشتن اسلحه تحریک کردند.

بواسطه کمک آنان نبرد سختی درگرفت و تیرها از همه جانب چون تگرگ فرو



بارید. عاقبت پس از جنگی خونین، که تا پایان روز دوام یافت، چون شب فرار- رسید، دشمنان با زحمت بسیار با مساعدت تاریکی جسد را از میان پشته‌های اجساد مقتولین و سیل خون بیرون کشیدند ...»

«از فوت این جوان شاهنشاهی سوگوار شد و همه اعیان با پدر از این فقدان ناگهانی همدرد گشتند، تمام اعمال جنگی را موقوف ساختند و برسم ملت جوان مقتول مراسم عزاداری او را برپا کردند، زیرا که هم از حیث نژاد و نسب محترم بود و هم شخصا محبوبیت عام داشت. جسد او را با سلاح معمولیش بلند کردند و بر یک چهار پایه مرتفعی قرار دادند و در اطراف

او ده تخت گذاشته و در هر یک جسدی مصنوعی نهادند و این اجساد چنان خوب ساخته شده بود، که گویی مردگان حقیقی‌اند. مردان هفت روز بعزاداری مشغول بودند و دسته‌دسته گروه‌گروه با حرکات مخصوص و نوحه سوزناک در سوگواری شاهزاده جوان شرکت کردند و زنان بطریق ترحم‌انگیزی، بر سینه خود زدند و با ناله‌هایی، که در چنین موقع معمول است، بر مرگ آن ناکام، که امید کشوری بود، نوحه آغاز کردند.»

«همینکه بدن مرده را سوزاندند و استخوانها را در ظرفی سیمین نهادند، تا بر حسب میل پدر در خاک وطن دفن شود «۱»، شورای بزرگ جنگ منعقد شد و در آن جلسه توافق نظر حاصل کردند، که برای راحت روح آن جوان قربانی بدهند، یعنی شهر را بتل خاکستر مبدل نمایند، زیرا گرومبانس نمیخواست، مادام که انتقام پسر یگانه خود را نکشیده است، از آنجا حرکت کند. بسربازان رخصت دادند، که دو روز به استراحت بگذرانند و فقط افواجی برای تخریب مزارع خرم و کشتزارها، که مانند ایام صلح بی‌مدافع مانده بود، گسیل داشتند. پس از آنگاه دایره سپرداران شهر را احاطه کرده، که مرکب از پنج صف متعاقب بود. صبح روز

---

(۱)- از اینجا پیداست که قوم خیونی‌ها زردشتی نبوده‌اند، زیرا که سوزاندن و دفن کردن مردگان در این آیین ممنوع بوده است.



سوم اسواران با اسلحه درخشان، تا آنجا که چشم کار میکرد، دشت را فرو گرفتند و صفوف آهسته‌آهسته بطرف مکانی، که بحکم قرعه تعیین شده بود، پیش رفتند.

ایرانیان همه حصار را احاطه کردند. جانب مشرق قلعه یعنی همانجا، که از بدبختی ما آن جوان کشته شده بود، به خیونی‌ها سپرده شد. ورت‌ها «۱» مأمور سمت جنوب شدند. آلبانیها طرف شمال را گرفتند و سگستانیان که در غیرت و حمیت جنگی مانند ندارند «۲»، در برابر دروازه غربی استقرار یافتند. با این طایفه قطاری از پیلان زشت منظر با پوستهای پرچین و

شکن که مردمان مسلح بر آن نشسته بودند، آهسته پیش می‌آمدند، چنانکه غالبا گفته‌ام منظره وحشتناک‌تر از این نمی‌توان تصور کرد ...»

پس از اینکه صف بپایان رسید، لشگریان تا عصر بیحرکت ماندند. سپس بهمان ترتیب، که آمده بودند، عقب نشستند. فردای آنروز کمی قبل از سپیده صبح ببانگ شیپور شهر را مجددا احاطه و شروع بجنگ کردند، اما مدافعین شهر به سختی مقاومت می‌نمودند.

«سنگهای عظیمی، که بوسیله آلات جنگی خود پرتاب می‌کردیم، سرگروهی از خصم را خرد کرد، بعضی دیگر در اثر تیر از پای درآمدند و جماعتی با زوبین هلاک شدند، بقسمیکه دشمنان از کثرت اجسادیکه زمین را پوشیده بود، بدشواری می‌آمدند، بعضی مجروح شدند و می‌کوشیدند، که برفقای خود برسند بدبختی و کشتار داخل شهر کمتر از بیرون نبود. ابری از تیر آسمان را تیره کرده بود و ادواتی که ایرانیان در ضمن غارت سنجار بچنگ آورده و در اینجا بکار بسته بودند، بسیاری را مجروح می‌کرد. هر دفعه که جنگ قطع می‌شد، محصورین تمام قوای خود را جمع می‌کردند و مجددا بمبارزه میپرداختند، اما اگر در حرارتی که برای دفاع بروز می‌دادند، جراحتی بآنها میرسید، سقوطشان برای ما مضر

---

(۱)-Vertes

(۲)- سگها، مردم سگستان (سگزیان).



واقع میشد، زیرا در حینی که میان خون خود می‌غلطیدند، کسانی را که در اطراف آنها بودند، بزمین میانداختند. اگر با وجود تیر خوردن هنوز در قید حیات می‌بودند، مردمان ماهر را بکمک می‌طلبیدند تا تیر را بیرون آورند. بدین ترتیب مادام که روز بود این وقایع خونین تکرار می‌یافت و لجاجت طرفین باندازه بود که ظلمت شب هم هیجان محاربین را فرو

نمی‌نشاند. شب‌هنگام فریاد مستحفظین مسلح طرفین در تپه‌ها می‌پیچید طرفداران ما بشرح لیاقت امپراطور کنستانس مالک الرقاب عالمیان میپرداختند و ایرانیان از شاهپور، که او را شاهنشاه (ساآنسان) «۱» و پیروز «۲» یعنی غالب در نبردها، می‌نامیدند، تمجید می کردند.

مجددا فردای آنروز جنگ درگرفت و کثرت تلفات طرفین را مجبور کرد، که اعمال خود را چندی موقوف نمایند. اما در داخل شهر که بیش از اندازه گنجایش خود سکنه داشت (زیرا علاوه بر بیست هزار نفر سکنه آن هفت لژیون رومی نیز در آن بود)، دفن کشتگان دیگر امکان نداشت و از بدبختی طاعون نیز شیوع یافت مقارن این احوال ایرانیان برای محافظت سربازان خود، گرداگرد شهر سنگر بسیار از سبدهای پر خاک برمی‌افراشتند و صفه‌هایی برای حمله بپا می کردند و برجهای بلندی بنا مینمودند، که سمت جلو آن از آهن پوشیده بود و بر هر یک منجنیقی قرار میدادند تا مدافعین حصار را دفع کنند. محصورین متهورانه چندین بار از شهر بیرون آمدند. هفتاد نفر تیرانداز ایرانی از مستحفظین سلطنتی براهنمایی یکنفر از فراریان رومی، برجی از سمت جنوبی حصار را فرو گرفتند و صبح از آن مکان عبایی ارغوانی حرکت داده، بایرانیان اشاره کردند، که شروع بحمله نمایند. سربازان ایرانی از پلکان بالا رفتند، در این اثنا رومیان منجنیقهای خود را بسمت آن برج راست کرده و تیرهای بزرگی از چوب افکندند، که گاهی دو دشمن را بهم میدوخت و پس از اینکه برج بدین ترتیب از وجود دشمن تصفیه شد، مدافعین قوای خود را بر روی دیوارها جمع کردند و چنان پیشرفتی حاصل نمودند، که

---

(۱)- Saansan

(۲)- Pirosen

طایفه ورتها را از سمت جنوب قلعه پراکنده کردند. در این بین چند قلعه مستحکم از آن حوالی بدست دشمن افتاد و طعمه غارت و حریق شد. از آنجا هزاران نفر بیرون آوردند، از جمله پیرمردان و زنانی، که چون تاب راه رفتن نداشتند، ماهیچه و استخوان پای آنها را بریده و در راه میگذاشتند و میرفتند. از مشاهده صفوف اسیران، سربازان گلوا خشمگین شدند و با نهایت ناامیدی از قلعه بیرون تاختند و سیل مرگ و دهشت در صفوف لشگر ایران انداختند. عاقبت ایرانیان پس از تکمیل وسائل محاصره در نهایت سختی بشهر حمله بردند. روز اول از جنگ نتیجه‌ای گرفته نشد. روز بعد ایرانیان مجددا با پیلهای خود پیش آمدند. رومیان برجهای محاصره را ویران نمودند و با افکندن سنگ از عقربهای جنگی خود منجنیقهای دشمن را خراب می‌کردند و بوسیله مشعل پیلها را می‌گریزاندند. در اینجا باز عین عبارات آمیانوس را نقل می‌کنیم: «عاقبت ادوات محاصره را آتش زدند، لکن وقفه‌ای در مبارزه حاصل نشد، زیرا پادشاه ایرانیان، که عادتا مجبور نیست در جنگ شرکت جوید، بقدری از این همه حوادث متغیر شده بود، که کاری بی‌سابقه انجام داد، یعنی خود را مانند یکنفر سرباز ساده در مغلوبه جنگ انداخت، اما چون جمعیت کثیری همه جا او را برای محافظت احاطه می‌کردند، بآسانی از دور شناخته میشد. بارانی از تیر و زوبین متوجه او گشت. بسیاری از سربازان وی از پا درآمدند. اما او خود از آن‌جا بیرون تاخته، از صفی بصف دیگر می‌شتافت و این امر تا غروب آن روز دوام داشت، بدون اینکه شاه را از منظره دهشتناک کشتگان و مجروحان وحشتی دست دهد. آنگاه فقط بلشگر اجازه داد، که کمی استراحت کند.»

«باری شب جریان جنگ را قطع کرد، اما هنوز آفتاب بالا نیامده بود، که شاهنشاه از شدت خشم چشم از رحم و شفقت پوشیده، مجددا لشگر را بجنگ تحریص کرد، تا مگر بمقصود و آرزوی خود نایل آید. همچنانکه گفتیم ادوات محاصره را با آتش تباه کرده بودند و چون از فراز صفه‌های حمله، که نزدیکترین

نقطه بحصار بود، بر ما هجوم میکردند، یاران ما نیز در داخل شهر، تا آنجا که امکان داشت، بامهای حمله بسیار خوب و دقیقی بنا نمودند و از آن موقع سخت چنان مقاومت و ایستادگی کردند، که قوت آنان با نیروی دشمن کاملا برابری کرد.»

«این جنگ خونین مدتی بی‌نتیجه ماند و هیچکس نمی‌گذاشت که ترس مرگ در شوق او برای دفاع تزلزلی راه دهد. جنگ بمنتهای شدت بود، که حادثه‌ای احتراز ناپذیر سرنوشت طرفین را معین کرد، یعنی بام ما که آنقدر از برای ساختن آن جد و جهد کرده بودیم، مثل اینکه زلزله واقع شده باشد، خراب گردید و بدینطریق فاصله که بین حصار و صفه حمله دشمنان در خارج بود پر شد، چنانکه گویی جاده‌ای ساخته یا پلی بر آن استوار کرده‌اند. دشمنان معبری یافتند، که هیچ مانعی در مقابل آن نبود. غالب سربازان خرد شده یا بقدری در اثر خرابی بام کوفته و خسته گشته بودند، که قدرت عمل از آنان سلب شده بود، معذلک از همه طرف برای مقابله با این خطر ناگهانی شتافتند، همین عجله مانع کار شد و هر کس دیگری را از پیشرفت باز میداشت. بالعکس بسبب این پیش‌آمد بر تهور دشمن افزوده شد. بفرمان شاه تمام قوای لشگری پیش رفتند. کار بجنگ با شمشیر رسید و در این کشتار عظیم خون از طرفین جاری شد و خندقها از کثرت اجساد انباشته گشت. راهی پهن‌تر در مقابل قوای دشمن باز شد و خصم تمام شهر را فروگرفت و بدین طریق هر نوع امید دفاع یا فرار از ما سلب گردید. مردمان مسلح و کسانیکه اسلحه نداشتند، بدون امتیاز زن و مرد مثل چارپایان قتل عام شدند.»

مؤلف در پایان این حکایات بنقل تفصیلات فرار خود می‌پردازد، که بهمراهی دو تن از هموطنانش در تاریکی شب صورت گرفت. پس از اینکه از ایرانیانی، که بتعقیب یک عده از سواره نظام رومی پرداخته بودند، دور شدند، از کوهها عبور کرده، عاقبت بشهر ملیتن «۱» در ارمنستان صغیر رسیدند و از آنجا با یک افسر رومی

---

(۱)- Melitene

براه افتاده به انطاکیه مراجعت کردند «۱».

*** از میان پادشاهان ساسانی عهد اول؛ شاهپور دوم تنها کسی است، که منابع موجوده اجازه تحقیق در خصائص شخصی او میدهد. آمیانوس با اینکه طبیعتا از این دشمن خطرناک دولت روم متنفر بوده، در روایت خود نتوانسته است از ذکر جلال و شکوه و دلیری شخص شاهپور خودداری کند. شاهنشاه قدی رسا داشته و از ملتزمین خود یک سر و گردن بلندتر بوده است. هم در محاصره بزبده «۲» (بیت زبدی) «۳» هم در محاصره امیدا با کمال دلیری بخندق نزدیک شد و بدون اینکه از گلوله منجنیق و از باران تیر حذر کند، حوالی قلعه را بدقت ملاحظه کرد «۴».

آنچه شاهپور را وادار به تعقیب و آزار عیسویان ایران نمود ملاحظات سیاسی بود نه تعصب دینی. کتاب سریانی، که مخصوص شرح حال سنت اوژن است، حکایت میکند، که شاهپور میل بدیدن این عابد مسیحی کرد و باو احترام گذارد و اوژن یکی از دو پسر شاه را که مصروع بود علاج کرد. هر چند کتاب شرح حال اوژن چندان معتبر نیست، اما کتب ترجمه حال قدیسین سریانی شامل نکات دیگری هم هست «۵»، که ظاهرا بعضی از روایات باستانی را نقل کرده و نشان میدهند، که شاهپور احساسات خصومت‌آمیزی نسبت بعیسویان نداشته است.

معذلک عداوت نهانی که عیسویان ایران نسبت باین کشور داشتند، خطری دائمی محسوب میشد، خاصه پس از آنکه قیصران روم صلیب برداشته و آنرا علامت خود ساختند. پس آنگاه شاهپور بر ضد دشمن خانگی بدون هیچ اغماض اقدام کرد و زجر عیسویان تا آخر سلطنت طولانی او دوام یافت «۶».

---

(۱)- کتاب ۱۹، بند ۸- ۱.

Bezabde-(۲)

Beth Zabde-(۳)

(۴)- کتاب ۲۲، بند ۷، فقره ۲.

(۵)- لابور، ص ۳۰۵، یادداشت ۱.

(۶)- فصل ششم را به‌بینید.



شاهپور به اعلی درجه بر قدرت و عظمت خویش می‌نازید. بسیار غضبناك و درشتخو بود و اگر بحضرت او بی‌احترامی می‌شد یا از اجزاء نقشه‌های او جلوگیری می کردند، خشم او را حد و پایانی نبود «۱». وقتی پوسگ «۲» یا پوسیگ «۳» عیسوی را بحضور شاه کشیدند، اظهار داشت که بر شهادت هم‌کیشان خود غبطه میخورد و بعظمت شاه وقعی نمیگذارد، شاهپور را غضب درگرفت و فریاد برآورد:

«این مرد را بمرگ دیگر مردمان مکشید، چون جلالت شاهانه مرا تحقیر کرد و با من چون همسری سخن راند زبان او را از پشت سر برآورید تا سایرین، که هنوز در قید حیاتند، بدان سبب از خشم من بترسند» «۴».

معذلك از روایات آمیانوس برمی‌آید، که شاهپور دارای صفات جوانمردانه و مروت و انصاف نیز بوده است. در موقع فتح دو شهر مستحکم رومی، عده‌ای از زنان را اسیر کرده بحضور شاهپور آوردند. در میان آنها زنی بسیار زیبا دیده شد، که زوجه کروگاسیوس «۵» مستشار رومی بود و از ترس اینکه مبادا فاتحین باو دست‌درازی کنند بر خود میلرزید. شاه او را بحضور طلبید و وعده داد، که بزودی بدیدار شوهر خود نائل خواهد شد و هیچکس بشرافت او لطمه‌ای وارد نخواهد ساخت. آمیانوس گوید این رفتار بدان مناسبت بود، که شاه

شنیده بود کروگاسیوس زوجه خود را بسیار دوست میدارد و امید داشت، که این مرد را وادار بتسلیم شهر نصیبین کند. مؤلف ضمنا اشاره میکند، که پادشاه دختران جوان عیسوی را، که حیات خود را وقف خدمت کلیسا کرده بودند تحت حمایت خویش قرار میداد و امر مینمود، که آنها را در ادای وظایف دینی خودمختار گذارند و احدی متعرض آنها نشود. آمیانوس این رحم و انصاف را بمکر و حیله پادشاه نسبت میدهد، ولی

---

(۱)- آمیانوس، کتاب ۱۹، بند ۱، فقره ۶ و کتاب ۲۱، بند ۱۲، فقره ۱۱ و ۱۸.

(۲)- Pusagh

(۳)- Pusigh

(۴)- لابور، ص ۶۸.

(۵)- Craugasius



ظاهرا چنین نیست. وقتی بعدها کروگاسیوس مورد سوءظن رومیان قرار گرفت و از ترس اینکه او را بخیانت متهم سازند، فرار اختیار کرد و به جاذبه عشق زن خود بایرانیان متوسل شد، شاهپور زوجه و تمام خویشاوندان او را مسترد داشت

شکل ۲۵- شاهپور دوم در شکار شیر، جام نقره

(موزه ارمیتاژ لنینگراد)

و ثروت او را که توقیف کرده بود، پس داد و او را منصبی بلند بخشید «۱».

جنگهای طولانی، که با روم بمیان آمد، بشاهپور فرصت داد تا لیاقت خود را در فرماندهی نیز ابراز نماید. در لشگر او انتظام کامل حکمفرما بود. معمولا در موقع فتح شهرهای دشمن بیهوده قتل‌عام نمی‌کرد. چون در سال ۳۶۰ قلعه سنجار

---

(۱)- آمیانوس، کتاب ۱۸، بند ۱۰، کتاب ۱۹: بند ۹.



بدست ایرانیان افتاد، در موقع ورود لشگریان ایرانی معدودی کشته شدند. تمام سکنه و بازماندگان ساخلو رومی آنجا بامر شاهپور اسیر گشته بنواحی دور دست مملکت فرستاده شدند «۱». چنانکه دیدیم این روش معمول پادشاهان ساسانی بود، که میخواستند از مهارت رومیان در فنون و صنایع استفاده کنند.

شاهپور فوق العاده هوشیار و دقیق بود «۲» و باقتضای مقام گاهی با تواضع و زمانی با غرور رفتار میکرد، چنانکه با حیله و دلجویی ارشک پادشاه ارمنستان را بضیافتی دعوت کرد و او را گرفته بحبس انداخت. بعد وقتی که دو تن از پناهندگان رومی موسوم به کولاسس «۳» و ارتبان، که شاهپور حکومت ارمنستان را بآنها واگذار کرده بود، برومیان گرویدند و بیاری آنان طوری اسباب فراهم کردند، که پپ «۴» پسر ارشک تاج ارمنستان را صاحب شد، شاهپور که در آنموقع اعمال زور را صلاح نمیدانست پپ را بامید میثاق مودت مغرور کرد و با لحنی دوستانه او را ملامت نمود، که عظمت مقام خود را در نظر نگرفته، خود را غلام کولاسس و ارتبان نموده است، بقسمیکه از پادشاهی چیزی جز ظاهر برای او باقی نمانده است و بدین طریق آن پادشاه بی‌اراده را وادار بقتل دو مشاور خود نمود «۵».

شاهپور در زمره بانیان بزرگ شهرها اسمی از خود بیادگار گذاشته است.

پس از آنکه شهربانی شوش را خراب کرد و بعلت طغیان مردم آنرا بقتل رسانید «۶»، مجددا آنرا باسم ایران خوره شاهپور بنا نمود. این شهر را غالبا با شهر دیگری در همان ناحیه موسوم به ایران آسان کرد کواذ، که سریانیان آنرا «کرخای لیدانی» می‌خوانده‌اند، اشتباه کرده‌اند. امروز در آنجا خرابه قصری موسوم به ایوان کرخ

---

(۱)- ایضا کتاب ۲۰، بند ۶، فقره ۷.

(۲)- ایضا کتاب ۲۷، بند ۱۲، فقره ۱۴.

(۳)- Gylaces

(۴)- آمیانوس Para نوشته، ولی صحیح آن papa است.

(۵)- آمیانوس، کتاب ۲۷، بند ۱۲، فقره ۱۲.

(۶)- لابور، ص ۷۰.



برپاست. در این بنا بجای طاق ضربی بزرگ چندین طاق که در فواصل آنها گنبدهای کوچکی تعبیه شده بود، ساختند. این سبک ساختمان سرمشق معماران عراق شد. بانی این شهر کواذ اول است «۱».

*** جانشینان شاهپور دوم یعنی برادرش (؟) اردشیر دوم (۸۳- ۳۸۹) و دو پسرش شاهپور سوم (۸۸- ۳۸۳) و وهرام چهارم (۹۹- ۳۸۸) «۲» شاهزادگان ضعیف النفس بودند و در زمان سلطنت آنها، اعیان دولت بآسانی اقتداری را، که در عهد شاهپور از دست داده بودند، بچنگ آوردند. پادشاه نخستین را اعیان خلع کردند و آن دو نفر دیگر بمرگی ناگهانی وفات

یافتند. در سنوات اول سلطنت وهرام چهارم (ش ۲۶) ایران و روم ارمنستان را بین خود بنحوی تقسیم کردند، که قسمت شرقی

شکل ۲۶- سکه بهرام چهارم

(موزه ملی کپنهاک)

آن، که خیلی از ناحیه دیگرش وسیعتر بود، تحت حمایت ایران و بخش غربیش تحت تسلط رومیان قرار گرفت. در قسمت شرقی خسرو پسر ورزدت بپادشاهی

---

(۱)- هرتسفلد، در زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۱۳۰ و بعد و پایکولی لغت شماره ۶۷ مارکوارت- مسینا، فهرست، ص ۹۷- ۹۶.

(۲)- ملقب به کرمانشاه زیرا که در زمان پدر حکومت کرمان داشت. بنابر فرض نلدکه (طبری ص، ۷۱، یادداشت ۳) شهر کرمانشاه در ایران غربی لقب این شاه را بیاد میآورد.



منصوب شد. چندی بعد در سنه ۳۹۲ خسرو بدست بهرام چهارم خلع و برادرش ورام‌شاپوه «۱» جانشین او گردید. بعد خسرو مجددا پادشاه شد و از سنه ۴۱۴ تا ۴۱۶ سلطنت کرد. پادشاهان نخستین ساسانی تا نرسی، نقوش خود را در صخره‌های حوالی تخت جمشید کنده بودند. اردشیر دوم و جانشینان او محلی را واقع در در کشور ماد قدیم، که باقامتگاه آنها نزدیکتر بود، اختیار کردند و آن مکان امروز

شکل ۲۷- طاق‌بستان

(هرتسفلد، دروازه آسیا)

معروف به طاق‌بستان است و در یکفرسنگی سمت شمال شرقی کرمانشاه و در کنار جاده بزرگ بغداد بهمدان، که شاهراه کاروانی قدیمی است، واقع گردیده است.

در کنار این جاده، که هرتسفلد آنرا «دروازه آسیا» مینامد «۲»، از قدیمترین ایام تاریخی

---

(۱)- شکل ارمنی نام پارسی وهرام شاهپور.

(۲)- دیولافوا، ج ۵، ص ۹۵ و بعد؛ مرگان، مأموریت علمی در ایران، ج ۴ ص ۳۰۲ و بعد هرتسفلد، دروازه، ص ۵۷ و بعد.



پادشاهان بناهای یادبودی از خود باقی گذارده‌اند.

در طاق‌بستان، که از شکاف کوه آن چشمه‌های بزرگ میجوشد، بدون شک یک زیارتگاه قدیمی وجود داشته، که در ازمنه مزداپرستی گویا مخصوص ستایش آناهیتا بوده است «۱» این کوهی است بی‌دامنه، که مشرف بر استخری و عمارت ییلاقی جدیدی است (ش ۲۷). در نزدیکی این بنا در سمت چپ نقشی از تاجگذاری

شکل ۲۸- کتیبه تاجگذاری اردشیر دوم در طاق‌بستان

(هرتسفلد، دروازه آسیا)

اردشیر دوم در سنگ کنده شده است. در سمت راست آن پادشاه اوهرمزد قرار گرفته، که تاج کنگره‌دار بر سر دارد و روی را بطرف شاه گردانیده، حلقه سلطنتی نواردار را باو اعطا می‌کند. پادشاه و خدا ملبس بقباهایی هستند، که تا زانو رسیده است. دامن قبای شاه مدور است. هر دو شلواری بپا دارند، که از جانب داخل پا چین خورده و بوسیله بندی بکعب پا چسبیده و هر یک کمربند و گردن‌بند و

(۱)- هرتسفلد، دروازه، ص ۵۸.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۵۲

و دستبندهایی دارند. در پشت سر شاه نیز وجودی الهی ایستاده، که لباسش تقریبا نظیر لباس اوهرمزد است، اما انواری از سر او ساطع است و دسته‌ای از شاخه‌های نبات مخصوص اعمال مذهبی، که برسم خوانند، در دست گرفته است. پارسیان

شکل ۲۹- شاهپور دوم و شاهپور سوم

(هرتسفلد، دروازه آسیا)

ازمنه جدید تصور میکنند، که این شکل هاله‌دار نقش «صحیح» زردشت است اما در حقیقت صورت مهر می‌باشد و این صورت را ما در دو جای دیگر می‌بینیم، که بوسیله کتیبه‌ای صریحا معرفی شده است. نخست در مقبره انتیوخوس گماژنی؛ دیگر در سکه‌های زردشتی پادشاهان تروسکا «۱». یکنفر دشمن در زیر پای شاه و اوهرمزد بزمین افتاده است و مهر بر روی گل سدر ایستاده است «۲» (ش ۲۸).

(۱)-Turshka

(۲)- هرتسفلد، دروازه آسیا، تصویر ۲۹ و ص ۵۹ و ما بعد؛ تاریخ صنایع پوپ،IV 19 OA
.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۵۳

در سمت چپ این نقش دو غار هست نخستین کوچکتر و دوم بزرگتر.

غار اول ظاهرا در زمان شاهپور سوم کنده شده، زیرا شامل نقش برجسته این پادشاه و پدرش شاهپور دوم است. شهرت این دو پادشاه، که در جدار عقب بلافاصله در زیر طاق نقر شده و شامل کتیبه‌هایی بزبان پهلوی است، که هنوز خوانده میشود. و مسلما هر دو با هم، یعنی زمان شاهپور سوم ساخته شده است. پیکر این دو پادشاه از روبرو دیده میشود «۱». لکن چهره آنها بطور نیمرخ کشیده شده و یکدیگر را نگاه می‌کنند.

شاهپور دوم در سمت راست و شاهپور سوم در طرف چپ قرار دارند. لباسشان بطرز جامه قدما است. یعنی شلوار چین‌دار و گردن‌بند و نوار و گیسوی مجعد و ریش نوک باریک دارند، که انتهای آن در حلقه‌ای فرورفته است. هر دو تن دستها را بر شمشیر دراز و مستقیم خویش نهاده‌اند بدین ترتیب، که دست راستشان بر قبضه شمشیر و دست چپ بر قسمت فوقانی غلاف واقع است. شاهپور دوم تاج کنگره‌داری بر سر نهاده، که گوی منسوج بر فراز آنست و نوارهای مواج بآن متصل میباشد. این تاج از تاج شاهپور اول تقلید شده، تفاوتی که با آن دارد از حیث قوسهای متصله کوچکی است، که بر فراز لبه تحتانی تاج دیده میشود.

جزئیات تاج شاهپور سوم در اثر فساد سنگ بزحمت تمیز داده میشود. هیئت این دو شخص نظیر شکل «شمشیرداران» و اشکال دیگری است، که در غارهای ترکستان چین دیده میشود و در عین حال بسیار شبیه تصویر صلیبیون و شوالیه‌ها و اساقفه اروپای قرون وسطی است «۲» (ش ۲۹).

---

(۱)- ایضا، تصویر ۳۱ و ۱۲ و ص ۶۶ و ما بعد.

(۲)- هرتسفلد، دروازه آسیا، ص ۶۸.

قدرت روزافزون روحانیون و اشراف درجه اول- اوج تعالی دیانت زردشتی- وضع یهود و نصاری در دولت شاهنشاهی ایران- تعقیب و آزار عیسویان در زمان شاهپور دوم-، سلطنت یزدگرد اول و وهرام پنجم- ورزگ فرمذار مهر نرسی و خانواده او تعقیب مجدد عیسویان- یزدگرد دوم- امور ارمنستان- شهدای عیسوی سریانی و ایرانی منازعه یعقوبیان با نسطوریان- پیروز و ولاش- هجوم هفتالیان- غلبه مذهب نسطوری- تشکیلات قضایی دولت شاهنشاهی ایران- نظری بکتاب اعمال شهدای ایران.

دستگاه عظیم اداری دولت ساسانیان جدید التأسیس نبود. بطور کلی صورت تشکیلات و عناوین و القاب عمال دولت یادگار عهد اشکانیان محسوب میشد از زمان اشکانیان نجبای ملوك الطوایف جزو نجبای درباری بشمار می‌رفتند لیکن پادشاهان اول ساسانی تشکیلات اداری مملکت را دارای قوام و ثباتی کردند، که تا آن زمان واجد نبود و رشته محکمی بین حکومتهای ولایتی و دولت مرکزی ایجاد نمودند. در زمان اشکانیان اختلال تشکیلات در مملکت بحدی رسیده بود، که دولت حکم مجموعه‌ای از امارات کوچك خراجگزار و نیم مستقل داشت، که



بر گرد مرکزی جمع آمده باشند، ولی آن مرکز هم دستخوش تجاوز و تطاول خاندانهای بزرگ پارت بود، که در ربودن قدرت از دست شاهنشاه با یکدیگر همچشمی می کردند. اردشیر اول تمرکز استواری در تشکیلات کشور داد و موجب عظمت دولت ساسانیان گردید. حکام ولایات از آن ببعد کاملا تحت اوامر شاهنشاه قرار گرفتند و برای اینکه حکام، که کلا جنبه نظامی داشتند، بنابر عادت و سنن ملوك الطوایفی، قلمرو حکومتی خود را اقطاع و تیول موروثی محسوب ندارند، اردشیر مقرر کرد، که تقسیمات اداری کشور از حیث ولایت و بلوك (شهرستان و دهستان) هیچ رابطه ارگانی با قلمرو حکام نداشته باشد. پس اداره امور کشوری را در ولایات بدست نجبای درجه دوم یعنی دهقانان سپرد، که پیوسته نسبت بشاهنشاه و دولت وفادار بودند. و تأسیسات جاسوسی قدیم را استوارتر و

مؤثرتر نموده و در نتیجه این تشکیلات باعث نیرومندی دولت شد و علامت این نیرومندی آن است، که پادشاهان اول و دوم سلسله ساسانی توانسته‌اند، جانشین خود را شخصا انتخاب نمایند «۱».

معذلک تشکیلات ملوک الطوایفی همچنان موجود بود. و اسپوران بزرگ «حشری» از رعایای خود گرد آورده، بجنگ می‌بردند، لیکن این لشگرهای روستایی که از سربازان ناآزموده مرکب می‌شد، تشکیلات منظمی نداشت. از اینرو افواج مزدور را بهتر میشمردند. نخبه لشگر ایران سواران زره‌پوشی بود، که از نجبا تشکیل میشد و ظاهرا غالب این اسواران تابع واسپوران محسوب نمیشدند، بلکه نجبای کوچک ولایتی و صاحبان قلاع و دهاتی بودند، که مستقیما تحت اختیار

---

(۱)- طبری، ص ۸۲۵ و ۸۳۱، نلدکه، ص ۳۰ و ۴۲. بنابر روایت طبری اردشیر اول و شاپور اول و شاپور دوم و کواذ و خسرو اول جانشین خود را شخصا تعیین کرده‌اند و بسیار دشوار است، که گمان کنیم، که انحصار تعیین جانشین به این پادشاهان بر حسب اتفاق بوده است.



شاهنشاه قرار داشتند. اقطاعات هر یک از واسپوران ایرانی نیز بر خلاف عهد اشکانیان همه در یک جا جمع نبود، بلکه در تمام اکناف مملکت پراکنده شده بود. و از همه این امور نتیجه چنین شد، که نجبا نمیتوانستند، بتسلطی که سابقا داشتند، نائل شوند.

اما مانند زمان اشکانیان نجبای ملوک الطوایف در عین حال نجبای درباری هم بشمار می‌رفتند. بعضی از مناصب مهمه در هفت دودمان نخستین موروث بود و چون کم‌کم تشکیلات اداری بر اصول ملوک الطوایفی غلبه یافت، نجبای ملاک عادت برین جاری کردند، که مناصب عالیه غیر موروثه دولتی را بخود تخصیص دهند.

بدینطریق قدرت خود را محفوظ داشتند و الا در نتیجه سیر تکاملی دولت بکلی قدرت از آنها سلب میشد.

جانشینان شاهپور دوم غالبا اشخاص کم لیاقتی بودند و بدین مناسبت پس از مرگ این شاهنشاه، دوره ۱۲۵ ساله‌ای پیش آمد، که شاه و بزرگان مملکت بر سر حکمرانی با هم در کشمکش بودند اشراف درجه اول، دست بدست روحانیان داده، مجددا برای قدرت سلطنتی خطری ایجاد کرده بودند.

از منابع موجوده تاریخی تفصیل منازعات شدیدیرا، که طبقه مغان با پادشاهان وقت بمنظور حفظ اقتدار خویش میکردند، نمی‌توان بدست آورد. فقط با روایاتی، که از کتب مختلف التقاط نموده‌ایم، می‌توانیم تا اندازه بجریان و تحولی پی ببریم که روحانیان را به پشتیبانی تشکیلات دیوانی ملوك الطوایفی باوج قدرت رسانیده بود. ازین منابع بطور مبهم آشکار است، که بین دو طرز فکر متفاوت راجع بروابط بین مقام سلطنت و ریاست عالیه روحانی جدالی وجود داشته است، یعنی طرفداران هر یک از این دو فکر رابطه بین پادشاه و رئیس روحانیان را طوری تشخیص می‌دادند. سلاطین ساسانی خود را در کتیبه‌ها همیشه پرستندگان مزداه



(مزدیسن) خوانده‌اند، اما در عین حال خود را شخص ربانی (بغ) و از نژاد خدایان (یزدان) نامیده‌اند «۱».

شاهپور دوم در نامه سابق الذکر «۲»، که بامپراطور کنستانس نوشته است، خود را بالقاب مجلل «شاه شاهان، قرین ستارگان، برادر مهر و ماه» ملقب نموده است خسرو اول باین اوصاف و القاب مباهات می‌جوید و خود را «وجودی الهی، نیکوکار گسترنده صلح و سلم در کشور، واجب الاحترام، خسرو، شاه شاهان، نیکبخت، پرهیزکار، محسن، کسی که ایزدان او را سعادتمند و صاحب قدرت کرده‌اند، قهرمان قهرمانان، ساخته شده بصورت یزدان»

می‌خواند «۳» و خسرو دوم حتی خود را چنین خوانده است: «آدمی فناناپذیر از میان خدایان خدایی بسیار جلیل در میان مردمان و صاحب شهرت بسیار و کسی که در طلوع با آفتاب قرین است و چشمان شب عطا کرده اوست» «۴».

و چون شایسته این القاب مجلل آن بود، که پادشاه از حیث بدن نقصی نداشته باشد، بدین جهت پادشاه گاهی افراد خانواده خود را، که از رقابت آنها می‌ترسیدند، کور یا ناقص می‌نمودند، تا نتوانند بر تخت سلطنت بنشینند. همچنین شایسته مقام سلطنت نبود، که شاهنشاه از راه فلاحت یا تجارت بکسب مال بپردازد. وی باید از آغاز سلطنت با عدل و داد حکومت کند و املاک زراعتی بتملک نگیرد و بتجارت نپردازد «۵» و غلامان بخدمت نگمارد، چه اینان هرگز نصایح نیک و سودمند ندهند و

---

(۱)- بغ نامیست، که در فارسی باستان بموجودات ربانی اطلاق میشده است (بغ baga)، اما یزدان اصطلاح مخصوص زردشتیان است. در القاب شاهنشاه این دو اصطلاح را متمایز ذکر کرده‌اند و این نکته قابل توجه است.

(۲)- ر ک ص ۲۶۳- ۲۶۲.

(۳)- نامه خسرو به یوستی نیانوس بنقل مناندرس (تاریخ بیزانس، قسمت اول، ص ۳۵۳).

(۴)- تئوفیلاکتوس، کتاب ۴، بند ۸.

(۵)- ابن خلدون، که این قسمت نقل از کتاب اوست، چنین گوید، که اشتغال شاه بزراعت به منابع همسایگان زیان تواند رساند و هرگاه پادشاه بتجارت پردازد، قیمت کالا را بالا برد.



فزونی مال و جاه شاهنشاه و وسعت دستگاه او فقط به عایدات دولت بستگی دارد «۱».

پادشاه چون زاده خدایان آسمانی بشمار میرفت، سعی مینمود، که ریاست عالیه جامعه مذهبی را نیز داشته باشد. در افسانه اردشیر بابکان مذکور است، که پاپگ در خواب دید، که سه آتش مقدس، یعنی آتش جنگیان و آتش روحانیان و آتش کشاورزان «۲»، در خانه ساسان جمع آمدند. بر طبق این افسانه ساسان داماد بابک و پدر اردشیر است. در شاهنامه فردوسی کسانی که بشاهنشاه خطابی میکنند غالبا او را «موبد» میخوانند و این نکته را فردوسی ظاهرا از یک منبع پهلوی اخذ کرده است. این عنوان حاکی است، که از عهد خسرو اول ببعد ساسانیان همان نظر مؤسس سلسله را، که مقارنه دین و ملک باشد، گرفته‌اند.

از طرف دیگر کتاب پهلوی دینکرد، که بعد از ساسانیان تألیف شده است، حقوق و تکالیف سلطنت را شرح میدهد و میتوان گفت، که این مطالب خلاصه اعتقاد روحانیان عهد ساسانی راجع بقدرت سلطنت است. این اعتقاد هر چند در اثر تحول سیاسی عهد خسروان اندکی تغییر یافته، لکن خاصیت خود را از این حیث که عقیده روحانیان است، تغییر نداده است. بموجب کتاب دینکرد «۳» صفات و تکالیف پادشاه از اینقرار است:

۱- رعایت آنچه مربوط بتکلیف پادشاهان نسبت بدین بهی است، ۲- عقل سلیم، ۳- اخلاق نیکو، ۴- قوه عفو و اغماض، ۵- محبت نسبت برعایا، ۶- قوه تهیه آسایش برای رعایا، ۷- شادی، ۸- تذکر دائم باینکه جهان گذران است، ۹- تشویق مستعدان و کاردانان، ۱۰- تنبیه نالایقان، ۱۱- حسن سلوک با رؤسای کشور، ۱۲- اصدار اوامر عادلانه، ۱۳- ابقاء رسم بارعام، ۱۴- سخا، ۱۵- دفع آز، ۱۶- بی‌بیم کردن مردمان، ۱۷- تشویق نیکان و اعطاء مقامات درباری و مناصب دولتی

---

(۱)- ابن خلدون ۱۷، ص ۸۶ و ۲۰ ص ۹۸.

(۲)- ر ک بالاتر ص ۱۸۷.

(۳)- چاپ پشوتن سنجانا، ج ۳، ۱۳۳، متن، ص ۱۵۴ و ما بعد، ترجمه ص ۱۸۰ و ما بعد.

بآنان، ۱۸- مواظبت در نصب کارگزاران مملکت، ۱۹- اطاعت تام بخداوند.

از خلال این مجموعه تکالیف و مقررات، که مانند سایر بیانات اخلاقی علماء دینی پارسی فاقد اسلوب منظم است، بخوبی معلوم میشود، که در آن عهد از لحاظ دینی مقام سلطنت را چگونه تشخیص میداده‌اند و نیز واضح میشود، که تا چه حد می‌خواسته‌اند، سلطنت را با دیانت بیامیزند. این خاصیت دیانتی در همه جای کتاب دینکرد دیده میشود مثل این عبارت «۱»: «بهترین پادشاه این دنیا کسی است، که به دستورات دین بهی، که جامع خرد اوهرمزد هستند، معتقد باشد».

فرایزدی شاهان بدکردار را رها می‌کند و چون آرزوها و امیال ناپسند و بی‌لیاقتی چنین شاهی عیان گردد، دیگر حق سلطنت ندارد. «هرگاه تنگدستی و مذلت در همه جا پدیدار شود و او را (یعنی پادشاه را) شایستگی آن نباشد که با نیروی خویش بدان پایان بخشد و یا اینکه در غم خلق نباشد و یا [راه یافتن درمان درد را] نداند، چنین [شاهی]، که توانایی چیره شدن بدرد را ندارد و درمان آنرا نداند، بیقین هرگز بعدل و داد سلطنت نتواند کرد، پس [بر دیگران است که] به خاطر عدالت با او درآویزند» «۲». در واقع نیز دولت ساسانی حکومت استبدادی معتدلی بود و بوسیله عصیانها و خلع شاهان نالایق از سلطنت تعدیل می‌یافت. پس می‌بینیم، که قدرت سلطنت در دوره ساسانی محدود بحدودی بود، اما این حدود در مورد یک قانون اساسی کتبی تدوین نشده، بلکه مبتنی بر اصول و سنن دینی و اخلاقی و اعتقاداتی بود، که درباره مقام سلطنت رواج داشت. باری پادشاه ممکن بود ببهانه‌های مختلف متهم بعدم لیاقت شود، از آنجمله هرگاه پادشاهی مطابق تعالیم روحانی اعظم رفتار نمیکرد نالایق بشمار میرفت. اصل قابل عزل بودن شاه اسلحه خطرناکی بود در دست موبدان.

اگر چند مدعی برای سلطنت پیدا میشد و هر یک از آنها متکی بر یک فرقه از نجبای

(۱)- چاپ پشوتن سنجانا، ج ۶، ۲۷۳، متن، ص ۳۱۹، ترجمه ص ۲۳- ۴۲۲.

(۲)- ایضا، ج ۲، ۹۲ متن، ص ۱۰۱، ترجمه، ص ۱۱۵. من در اینجا بنقل ترجمه پشوتن سنجانا پرداخته‌ام، ولی اعتراف میکنم که بعضی جزئیات متن بنظر من درست روشن نیست.



عالیمرتبت بودند، رای روحانی اعظم قاطع می‌گردید، چه او نماینده قدرت دینی و مظهر ایمان و اعتقاد مذهبی ملت محسوب می‌شد.

چنانکه گفتیم پادشاهان اوایل سلسله ساسانی، جانشین خود را شخصا تعیین می‌کردند، جانشینی مقام سلطنت قوای معینی نداشت، عموما پادشاهان یکی از پسران خود را بولیعهدی اختیار می‌کردند، ولی جایز بود دیگری از افراد خانواده خود را هم تعیین نمایند.

در آن عهد که قدرت سلطنت ضعیف شده بود، پادشاهانی مثل وهرام پنجم و یزدگرد دوم، که استقامت خود را در دین بهمه طریقی باثبات میرسانیدند و امور مملکت را ببزرگان واگذار می‌کردند، بهتر کار خود را پیش می‌بردند. وهرام پنجم پادشاهی بود موافق سلیقه اعیان، زیرا که وقت خود را بسواری و عیاشی و تفریح و تفرج صرف می‌کرد. پیروز را با وجود پیمان‌شکنی او نسبت بپادشاه هیاطله، بعلت تقدس و تدینش جامعه روحانیان مدح و تمجید کرده‌اند. این پادشاه هم شجاع و جنگجو بود، لکن جنگهایش موجب بدبختی کشور می‌شد. در این دوره پادشاه دیگر جانشین خود را نصب نمی‌نمود و سلطنت انتخابی بود با این قید، که پادشاه را از میان دودمان ساسانی انتخاب می‌کردند.

انتخاب پادشاه مخصوص عالیترین نمایندگان طبقات روحانی و جنگیان و دبیران و در صورت وجود اختلاف میان آنان، منحصر بمؤبدان بود. بر طبق نامه تنسر «۱» انتخاب بطریق ذیل معمول می‌شد: پادشاه بدست خود سه نامه می‌نوشت و هر کدام را بمردی امین و مطمئن

می‌سپرد، یکی برای موبد، دیگری برای دبیران مهشت و دیگری برای ایران سپاهبد.

همچنانکه دارمستتر خاطر نشان کرده است «۲» این نامه‌ها گویا فقط مشتمل بوده است بر «ملاحظاتی کلی راجع باخلاق و استعداد نامزدهای مقام سلطنت و توضیحاتی در باب احتیاجات کشور، نه سفارشی صریح،

---

(۱)- دارمستتر، ص ۴۱- ۲۳۹ و ۴۵- ۵۴۴، مینوی، ص ۴۰- ۳۸.

(۲)- توضیح دارمستتر در ذیل عبارت فوق از نامه تنسر.



زیرا در این صورت دیگر مشورت و انتخاب از طرف این سه نفر عالیمقام مورد نداشت.» نامه تنسر مطلب را بدین طریق بیان میکند: «چون جهان از شهنشاه بماند موبدان موبد را حاضر کنند و این دو کس دیگر جمع شوند و رای زنند و مهر نبشته‌ها برگیرند تا این سه کس را بکدام فرزند رای قرار گیرد. اگر رای موبدان موبد موافق رای سه گانه باشد، خلایق را خبر دهند، و اگر موبد مخالفت کند، هیچ آشکارا نکنند نه از نبشته‌ها و نه از رای و قول موبد بشنود تا موبد تنها با هرابده و دینداران و زهاد خلوت سازد و بطاعت و زمزم نشیند و از پس ایشان اهل صلاح و عفت بآمین و تضرع و خضوع و ابتهال دست بردارند، چون نماز شام از این فارغ شوند آنچه خدای تعالی ملکه در دل موبد افکند، بر آن اعتماد کنند و در آن شب بارگاه تاج و سریر فرونهند و اصناف و اصحاب مراتب بمقام خویش فروایستد، موبد با هرابده و اکابر و ارکان و اجله دولت بمجلس پادشاهزادگان شود و جمله صف زنند پیش، و گویند: «مشورت خویش پیش خدای بزرگ برداشتیم، ما را رشاد الهام فرمود و بر خیر مطلع گردانید» موبد بانگ بلند بردارد و بگوید که: «ملائکه «۱» بملکی فلان راضی شدند شما خلایق نیز اقرار دهید و بشارت باد شما را»، آن پادشاهزاده را بردارند و بر تخت نشانند و تاج بر سر او نهند و دست او گیرند و گویند: «قبول کردی از خدای بزرگ عزاسمه

بر دین زردشت که شهنشاه گشتاسب بن لهراسب تقویت کرد و اردشیر بن بابك احیاء فرمود»، پادشاه قبول کند برین عهد و گوید «انشا اله بر صلاح رعیت موفق باشم». خدم و حرس با او بمانند و دیگر انبوه و گروه با سرکار و معیشت خود شوند».

پس انتخاب پادشاه در وهله آخر منوط برای موبدان موبد بود، که ضمنا وظیفه پر افتخار تاجگذاری «۲» را نیز داشت. و این مطلب باندازه کفایت موقع روحانیان زردشتی و رئیس آنان را در آن عهد واضح میکند.

---

(۱)- اصل پهلوی یزدان یا امهرسپندان بوده است.

(۲)- طبری، ص ۸۶۱، نلدکه، ص ۹۶.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۶۲

از فهرستی، که یعقوبی و مسعودی در کتاب التنبیه از صاحبان مناصب بدست می‌دهند، میتوان بر تغییراتیکه در نیمه اول قرن پنجم واقع شده، اطلاع حاصل نمود. صورتی که یعقوبی نقل کرده، ظاهرا مربوط باوایل آن قرن و تقریبا مقارن زمان سلطنت یزدگرد اول است «۱». بلافاصله بعد از شاهنشاه «۲» اسم وزرگ فرمذار را می‌برد و سپس موبدان موبد و بعد از هیربذ [ان هیربذ] و آنگاه از دبیربذ و پس از آن سپاهبذ که یکنفر پاذگوسپان «۳» در تحت فرماندهی خود داشته است، سخن می‌راند. مؤلف اضافه می کند، که فرمانده ولایت را مرزبان و حاکم بخش را شهریگ و افسران سپاه را اساوره «۴» و قضاۀ صلح را شاهریشت (؟) و رئیس شورای اداری ایران آمارکار «۵» میخوانده‌اند.

بموجب مندرجات کتاب التنبیه مسعودی، که نقل از گاهنامگ است «۶» و تقریبا حاکی از اوضاع ایران در عهد یزدگرد ثانی است ۱، وضع مراتب در اواسط قرن پنجم از اینقرار بوده است «۷» ۱:- موبدان موبد (که معاون او هیربذ [ان هیربذ] بوده)، ۲ وزرگ فرمذار، ۳-

سپاهبذ «۸»، ۴- دبیربذ، ۵- هتخشبذ که واستریوش [بذ] نیز میخوانده‌اند (یعنی محافظ و رئیس همه کسانیکه کار دستی می‌کنند از قبیل صنعتگران و کشاورزان و تجار غیره.) این پنج نفر «رئیسان و هادیان دولت و واسطه بین شاه و رعیت بودند»، که ما هیأت وزراء کشور می‌نامیم. اینان نمایندگان طبقات چهارگانه

---

(۱)- ر ک ضمیمه دوم.

(۲)- چاپ هوتسما، ج ۱، ص ۲۰۲.

(۳)- ر ک فصل دوم، قسمت تشکیلات اداری.

(۴)- پهلوی اساوره اسواران یا اسوارگان میباشد.

(۵)- ر ک اواخر ضمیمه دوم.

(۶)- ر ک بالاتر ص ۸۱.

(۷)- جغرافیون، ج ۸، ص ۱۰۴؛ کارادو و (التنبیه)، ص ۱۴۷ و بعد.

(۸)- یعنی ایوان سپاهبذ.



بودند باضافه وزیر اعظم (وزرگ فرمذار) که نماینده شاه بود. مسعودی از میان سایر صاحبان مناصب مرزبانان را ذکر کرده، که فرماندهان ولایات سرحدی بودند شماره آنان بنسبت جهات اربعه چهار بود «۱». در این فهرست، که مسعودی نقل نموده موبدان موبد قبل از وزرگ فرمذار ذکر شده است. بنابراین موبدان موبد در میان رؤسا کشور حائز مقام نخستین بوده است.

*** روحانیان زردشتی بسیار متعصب بودند و هیچ دیانتی را در داخل کشور تجویز نمیکردند. لیکن این تعصب بیشتر مبتنی بر علل سیاسی بود، دین زردشت دیانت تبلیغی نبود و رؤسای آن داعیه نجات و رستگاری کلیه ابناء بشر را نداشتند اما در داخل کشور مدعی تسلط تام و مطلق بودند. پیروان سایر دیانات را، که رعیت ایران بشمار می‌آمدند، محل اطمینان قرار نمیدادند، خاصه اگر همکیشان آنها در یکی از ممالك خارجه دارای عظمتی بودند. این طبقه روحانی خطر وجود مانویان را در داخل دولت شاهنشاهی دفع کردند. فرق یهودی بابل برای آیین زردشت و دولت ایران موجب خطری محسوب نمیشدند هرچند اردشیر اول چندان روی خوشی به یهود نشان نداد و یهودیان بیاد آزادی، که در زمان اشکانیان داشتند، حسرت میخوردند و در دوره اول عهد ساسانی گاهگاه تحت فشار واقع می‌شدند. خاصه وقتیکه می‌خواستند از زیر بار مالیات شانه خالی کنند رویهم رفته این طایفه بطور کلی تحت حمایت شاهنشاه ایران بصلح و آرامش میزیستند «۲»، اما وضع عیسویان با آنان بسیار اختلاف داشت.

در موقعی که سلسله ساسانی جانشین اشکانیان شد، عیسویان مرکز تبلیغی

---

(۱)- مقایسه شود با بالاتر ص ۲۱۲ و ۱۵۷ و ما بعد و ضمیمه ۲.

(۲)- نلدکه، طبری، ص ۶۸، یادداشت ۱؛ لابور، ص ۹- ۷. در باب ویرانه‌های یک کنیسه یهودی در دورارك رستووتزف، دورا اوروپوس، ص ۱۰۰ و ما بعد؛ پالیارو، کتیبه‌های پهلوی کنیسه جهودان دورا: ۱۹۳۶.



مهمی در شهر الرها داشتند. چنانکه دیدیم دولت ایران در جنگهای بزرگی، که با روم کرد، اسیران را در نواحی دوردست کشور ایران مسکن داد. پادشاهان ایران در لشگرکشیهای خود به سوریه گاهی تمام سکنه یک شهر یا یک ناحیه را کوچ داده، در یکی از نقاط داخلی

کشور مقیم میکردند. چون قسمت اعظم این مهاجرین عیسوی مذهب بودند، دیانت مسیح در هر گوشه‌ای از ایران اندکی رواج گرفت «۱».

در آغاز قرن چهارم پاپابرعگائی «۲» اسقف مسیحی سلوکیه- تیسفون سعی نمود تمام فرق مسیحی ایرانرا تحت ریاست مرکز روحانی تیسفون گرد آورد و این موجب مجادلاتی شد، که بضعف عیسویان منتهی گردید. عاقبت باینجا رسید، که انجمنی از عیسویان پاپا را خلع کرد، ولی نزاع بپایان نیامد. بسیاری از شهرهای نواحی ارمنستان و کردستان در مشرق دجله تا کرکوک و در حلوان و گندیشاهپور و شوش و هرمزد اردشیر واقع در خوزستان اسقف‌نشین بودند. افرعت، که یکی از اشخاص مبرز عیسوی سریانی در این زمان بوده، در موعظه چهاردهم خود تیرگی احوال عیسویان ایران را در قرن چهارم شرح داده است و گوید رؤسای دین عیسوی در آن اوقات کمتر بمنافع جامعه و اوامر الهی اهمیت می‌دادند تا بجاه‌طلبی‌های شخصی خود غرور و حسد و خست و بیع و شراء اشیاء مقدس در آن زمان میان رؤسای عیسوی مشرق‌زمین رواجی کامل داشت و حتی در عین فشار و تعقیب هم دست از این کار برنمی‌داشتند «۳» و این احوال بهیچوجه از تعصب و خشونت آنها نسبت به مانویان و والانتینیان «۴» و مرقونیان و دیصائیان و سایر فرق گنوستیکی نمیکاست.

---

(۱)- لابور، ص ۱۹- ۱۸. در باب بقایای یک کلیسای مسیحی در دورا که دارای نقوش دیواری از ربع دوم قرن سوم میلادی است، ر ک رستووتزف، شهرهای کاروانی، ص ۱۸۹ و بعد و دورا اوروپوس ص ۱۳۰ و ما بعد.

(۲)-Papa bar Aggai

(۳)- لابور، ص ۲۴ و بعد.

(۴)-Valentiniens

تا زمانی که دولت امپراطوری روم دیانت رسمی نداشت، عیسویان ایرانی در آرامش میزیستند، اما چون قسطنطنین امپراطور روم بعیسویت گروید، وضع تغییر کرد. عیسویان ایران، که خصوصا در نواحی مجاور سرحد روم بسیار بودند، مجذوب و فریفته دولت مقتدری شدند، که همکیش آنان بود. افرعت فتح و ظفر نهائی «قوم خدا» یعنی رومیها را پیش‌گویی کرده و گفته است، که اگر ایرانیان فاتح شوند دلیل بر غضب خداوند و تنبیهی از جانب او خواهد بود، اما بموقع خود حیوان آپوکالیپس (حیوان عجیب آخر الزمان) «۱» کشته خواهد شد «۲». بموجب نامه اعمال شهیدان شاهپور دوم بشاهزادگان کشور آرامی نامه بدین عبارت نوشته است «بمجرد وصول این فرمان که از جانب خداوندی ما صادر شده، سیمون رئیس نصاری را «۳» دستگیر کنید و تا زمانیکه این نوشته را امضاء نکند و مالیات سرشماری و خراج قوم نصاری را، که در کشور ما خداوند زندگانی میکند، بالمضاعف وصول ننموده و بخزانه ما نپردازد، او را رها مکنید. زیرا «ما خدایان» بامور جنگ اشتغال داریم و آنها در ناز و نعمت بسر میبرند. آنها در مملکت ساکن‌اند و دوستدار دشمن ما قیصر هستند» «۴». سیمون بزندان شد و از امتثال امر شاه امتناع کرد و چون این خبر بشاهپور رسید، از روی خشم فریاد برآورد و گفت: سیمون می‌خواهد پیروان خود را بشورش برانگیزد و مملکت را بهم‌کیش خود قیصر بسپارد. لابور، که تاریخ شهدای عیسوی ایرانرا نوشته و خود کاتولیك بوده است، اعتراف کرده، که این سوءظن بی‌اساس نبوده است. اما سیمون در طی استنطاق خود تهمت خیانت را رد کرد و عاقبت بقتل رسید «۵».

---

(۱)-Apocalypse

(۲)- ایضا ص ۴۹- ۴۸.

(۳)- سیمون برصباعی Barsabbae جانشین پاپا.

(۴)- لابور، ص ۴۶- ۴۵.

(۵)- لابور، ص ۴۵ و بعد.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۶۶

این وقایع ابتدای تعقیب عیسویان ایران است، که از سال ۳۳۹ تا هنگام فوت شاهپور دوم دوام داشت. مخصوصا در ولایات شمال غربی و در نواحی مجاور روم زجر و آزار عیسویان بشدت جاری بود، کشتارها رخ داد و جماعتی تبعید شدند در سال ۳۶۲ میلادی هلیودور «۱» اسقف را با ۹۰۰۰ عیسوی ساکن شهر مستحکم فنک «۲» واقع در بزبده «۳» پس از شورشی که کردند، به خوزستان تبعید نمود «۴» سوزومن «۵» مقتولین عیسوی عهد شاهپور را به ۰۰۰/ ۱۲ نفر بالغ دانسته است

و این جماعتی است، که نام آنان معروف بوده است. بعقیده لابور این رقم تا اندازه مقرون بمبالغه است.

در کتب سریانی اعمال شهداء آزار و تعقیب عیسویان، که مدت دویست سال با فواصل چند بطول انجامید، مسطور است. این کتب با اینکه از روی تعصب

شکل ۳۰- سکه یزدگرد اول

(مجموعه مؤلف)

شدید نگاشته شده و بافسانه‌های بسیار زینت یافته است، از آنجا که متکی باسناد و روایات معتبر است (خاصه قسمتی که مربوط بادوار قدیم‌تر است) «۶»، برای کیفیت تمدن ایران در آن زمان از منابع بسیار خوب بشمار میآید.

---

(۱)- Heliodore

(۲)- Phenek

(۳)- Bezabde

(۴)- لابور، ص ۷۸ و بعد.

(۵)- SOZOMENE

(۶)- ایضا، ص ۵۳ و ما بعد.



اردشیر دوم هم، که پس از شاهپور بسلطنت رسید، نسبت بعیسویان محبتی نداشت ولی شاهپور سوم و وهرام چهارم، که بعد از او پادشاهی یافتند، سیاست مودت‌آمیزی با امپراطور پیش کشیدند. در زمان سلطنت یزدگرد اول (۴۲۱- ۳۹۹) ۲ در روابط بین عیسویان و زردشتیان باب جدیدی باز شد.

در نوشته‌های مورخان عیسوی و مؤلفان ایرانی اختلاف بسیار راجع باحوال یزدگرد اول (ش ۳۰) مشهود است. یکی از منابع سریانی، که در عصر یزدگرد برشته تحریر آمده، او را «شاه یزدگرد نیکوکار و عیسوی رحیم و مقدس‌ترین پادشاهان» خوانده گوید: «همه روز نسبت بفقرا و بینوایان احسان میکرد» «۱» و پروکوپیوس مورخ بیزانسی از سخا و بزرگ منشی این پادشاه تمجید میکند.

مورخان عرب و ایرانی، که نوشته‌هایشان مبتنی بر تواریخ عهد ساسانی است و مأخوذ از عقاید روحانیون زردشتی و اعیان و نجبا میباشد، او را بصفاتی از قبیل «گناهکار» (بزه‌گر) و «فریبنده» (دبهر) «۲» خوانده‌اند. بقول آنها این شهریار مردی حق‌ناشناس و بدگمان بود و اگر در حضور او از کسی بخوبی سخن میراندند، در حال می‌پرسید: «این کسی که از او دفاع میکنی، بتو چه خواهد داد و چه مبلغ تاکنون گرفته‌ای؟» غضبناک و بدخواه بود و در پی

فرصت میگشت تا مجازاتهای شدید مجری دارد. طبری با کمال سادگی مینویسد، که رعیت برای حفظ خویش از ظلم او چاره نداشتند، جز اینکه بقوانین نیکو و قواعد عاقلانه پادشاهان قدیم توسل جویند. از بیم سختگیری‌های او رعایا «۳» دسته‌بندی و شورش کردند «۴» عبارت دیگری که در طبری دیده میشود، تا اندازه‌ای ممکن است این وصف غرض‌آمیز را تعدیل کند وهرام پنجم، که پسر و جانشین یزدگرد بود، در خطابه که روز بارعام ادا میکرد.

---

(۱)- لند، قصص سریانی ۱، ۸، ر ك نلدکه، طبری، ص ۷۵، یادداشت.

(۲)-Dabhr مارکوارت- مسینا، فهرست، ص ۶۷.

(۳)- یعنی اشراف بزرگ.

(۴)- طبری، ص ۸۴۸، نلدکه، ص ۷۴.



چنین گفت که پدر او سلطنت خود را با ملایمت و ملاطفت آغاز کرد، اما چون همه رعایا یا بعضی از آنها قدر او را ندانستند و فرمان نبردند، سختی پیش گرفت و خون بسیار بریخت «۱». این مطالب کمابیش مجعول بنظر میآید، ولی از مجموع آنها میتوان استنباط کرد، که یزدگرد شهریاری با اراده بوده و بالطبع میل بنیکوکاری داشته، لکن چون برای حفظ تاج و تخت از تجاوزات طبقه ممتاز وارد کشمکش گردید، مجبور بارتکاب ظلم و جور بسیار شد «۲».

میان دو دولت بزرگ صلح واقع شد و کار بدانجا کشید، که حتی یزدگرد تئودوسیوس دوم «۳» را که طفلی صغیر بود «۴»، در تحت حمایت خویش گرفت. البته این عمل ادب صرف بود و هیچ اهمیت واقعی نداشت. شاهنشاه بعهده شناخت، که بین دولت و اتباع عیسوی او طریقه و روشی معین برقرار باشد. پس از طرف دولت روم شرقی هیئتی بریاست ماروثا «۵»

اسقف مایفرقط (میافرقین) بدربار یزدگرد فرستاده شد. ماروثا بسبب سیمای موقر و هیئت مجللی که داشت، در نظر شاهنشاه مطبوع افتاد، چنانکه فرمان داد کلیساهائی را که خراب کرده بودند، مجددا بنا کنند، و رعایایی را، که بجرم عیسویت بزندان افتاده بودند، آزادی دهند. بروحانیون عیسوی نیز اجازه داده شد، که بهمه جای مملکت سفر کنند. علاوه‌بر آن ماروثا بپادشاه قبولانید، که یک مجمع دینی در سلوکیه تشکیل دهد، تا امور عیسویان را حل و عقد نمایند و توحید فرق عیسوی در ایران نیز تأمین گردد. این مجمع که

---

(۱)- طبری، ص ۸۶۵، نلدکه، ص ۱۰۴.

(۲)- راجع باصلاح تقویم در زمان یزدگرد اول، که بیرونی بدان اشاره کرده:

ر ک نیبرگ، دین، ص ۴۴- ۴۱. تقویم در اثر عدم رعایت روزهای اضافی مغشوش شده بود و یزدگرد با افزودن دو ماه بیک سال آنرا منظم کرد. (سال ۴۰۱؟).

(۳)-Theodosius

(۴)- پروکوپیوس کتاب ۲، بند ۱.

(۵)-Marutha



در سال ۴۱۰ تحت ریاست اسحق اسقف سلوکیه و تیسفون و ماروثا منعقد شد و بدعای سلامت پادشاه ایران افتتاح یافت، نتیجه‌اش تصویب آیین و نظاماتی بود، که فرقه عیسوی شرق و عقاید مخصوصه آنرا با قواعدی، که نزد عیسویان مغرب‌زمین محترم بود، توفیق بخشید. آیین نیسه «۱»، رسما پذیرفته شد و مراتب روحانیون از نو مقرر گردید. اسقف

سلوکیه- تیسفون، که خلیفه اعظم یا جاثلیق کل عیسویان ایران بشمار میرفت، اسقف کشکر را پیشکار مذهبی خود خواند و پنج مطران در بلاد ذیل نصب کرد از اینقرار:

۱- در بیث لاپط «۲» (گندی‌شاهپور) واقع در خوزستان.

۲- در نصیبین.

۳- پرات میشان واقع در مسن.

۴- اربل.

۵- کرخای بیث سلوخ (کرکوك). قریب سی اسقف مطیع و اوامر مطرانها بودند. چند فرقه که بواسطه دوری مکان از مرکز جدا مانده بود، داخل این تشکیلات محسوب نمیشدند. باری چهار نفر رئیس کلیسا در خوزستان بریاست فرقه‌های خود باقی ماندند، اما چنین مقرر شد، که بعد از مرگ آنها جانشینان باید از طرف جاثلیق انتخاب شوند. یزدگرد مقررات این مجمع را تصویب کرد. بامر او دو تن از بزرگترین صاحبان مراتب یعنی خسرو یزدگرد وزرگ فرمذار و مهر شاهپور، که ملقب به ارگبذ بود و بمناسبت همین لقب او را باید از خاندان سلطنتی «۳» دانست، اساقفه را بدربار سلطنتی خواندند و از جانب پادشاه با آنان سخن راندند و مجددا بعیسویان اطمینان دادند و اظهار داشتند، که هر کس از اوامر جاثلیق اسحق و ماروثا سرپیچی کند، شدیدا مجازات خواهد شد «۴».

---

(۱)- Nicee

(۲)- Beth Lapat

(۳)- ر ك بالاتر ص ۱۲۷.

(۴)- لابور، ص ۹۹- ۷۸.

چند سال بعد یهبلاها «۱» جانشین دوم اسحق به قسطنطنیه فرستاده شد، تا روابط بین دولتین را استوارتر کند. وی با هدایای زیاد از این سفر بازگشت و آن هدایا را در مرمت کلیسای سلوکیه تیسفون و بنای کلیسای جدیدی در همان شهر صرف نمود. با وجود نتایج بزرگی، که در ظل حمایت یزدگرد بدست آمد، منازعاتی که در میان فرقه‌های عیسوی ایران موجود بود، خاتمه نیافت و دو مجمعی که بسال ۴۲۰ منعقد شد، این اختلاف بشدت بروز نمود «۲».

مسالمتی، که یزدگرد اول در روابط خود با عیسویان اظهار میکرد، بلاشک معلول جهات سیاسی بود، زیرا که با استوار کردن بنیان صلح ایران و روم میتوانست مساعی جمیله در تحکیم اقتدار سلطنت خویش بکار برد، ولی علاوه‌بر این ضرورت سیاسی میتوان گفت، که طبعا یزدگرد مایل بمسامحه در امور دیانتی بوده است.

نسبت بقوم یهود هم، که اهمیت سیاسی نداشت، خوش‌رفتاری می‌کرد «۳».

این شهریار شوشیندخت «۴» (؟) دختر ریش گالوتارا بزنی گرفت «۵».

اگر یزدگرد در اواخر سلطنتش رفتار خود را نسبت بعیسویان تغییری داد، گناه از اینان بود. عیسویان از فرط جسارت و وقاحت چندان ایرانیان را رنجیده خاطر کردند که پادشاه چاره جز سختگیری و تنبیه ندید. مثلا در شهر هرمزد ارد- شیر واقع در خوزستان یکنفر روحانی عیسوی حشو «۶» نام جرأت کرد، که با رضایت

---

(۱)- Yahbalaha

(۲)- لابور، ص ۱۰۳- ۱۰۰.

(۳)- نلدکه، طبری، ص ۷۵، یادداشت.

(۴)-Shoshendukht

(۵)- ر ک بالاتر ص ۵۴؛ مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۳، یادداشت ۱؛ لوئی گری، جهودان در ادبیات پهلوی، از انتشارات چهاردهمین کنگره بین المللی مستشرقین، ۱ (پاریس ۱۹۰۶) ص ۱۹۰ و بعد.

(۶)-Louis H ,Grey ,The lews in pahlavi Literature.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۷۱

رسمی یا ضمنی اسقف موسوم به عبدا آتشکده را، که در نزدیکی کلیسای عیسویان بود، ویران کند. آن روحانی و آن اسقف و بسیاری از اشخاص دیگر، که در قضیه دخالت داشتند، دستگیر و به تیسفون فرستاده شدند. شاه شخصا آنها را استنطاق کرد و عبدا شرکت خود را در آن قضیه انکار نمود، اما حشو معترف شد، که خود او آتشکده را خراب نموده است و در ضمن این اعتراف الفاظی رکیک نسبت به دیانت زردشتی بر زبان راند. پس شاه بعبدا فرمان داد، که آتشکده را مجددا بنا کند و چون او مصرا امتناع کرد، محکوم و اعدام شد. تئودوره «۱» مورخ روحانی هر چند تخریب آتشکده را عملی دور از احتیاط شمرده، ولی رفتار متهورانه این اسقف را تمجید کرده است «۲».

واقعه دیگری نظیر این اتفاق افتاد و از اینجهت، که کلیه عیسویان در این قضیه نامهای ایرانی دارند، شایان توجه است. کشیشی شاهپور نام یکی از نجبا را، که موسوم به آذرفرنبغ «۳» بود، بدین عیسوی آورد، تا از مرضی که داشت شفا یابد.

آذرفرنبغ آن کشیش را دعوت کرد، که بقریه او آمده، کلیسایی در آنجا بنا کند.

شاهپور قبلا قباله مالکیت محل مزبور را گرفت و کلیسا را بنا نهاد. آنگاه موبدی آذربوزی «۴» نام قضیه را، که نمونه ارتداد یکی از نژادگان بود، بعرض شاه رسانید و یزدگرد بموبد مزبور اجازه داد، که برای اعاده آن شخص به دیانت زردشتی، هر تدبیری که می‌تواند بکار

برد، فقط احتیاط کند، که او را بهلاکت نرساند، باری آذرفرنبغ بدیانت سابق خود بازگشت و رد ملک خود را خواستار شد، لکن شاهپور بتحریک نرسی «۵»، که یکی از روحانیان عیسوی بود، از دادن آن امتناع ورزید و

---

(۱)- Theodoret

(۲)- هوفمان، ص ۳۴ و بعد؛ لابور، ص ۱۰۵ و بعد.

(۳)- به سریانی آدرفرواAdhur farrwa

(۴)- شاید موبدان موبد باشد. در صفحات بعد اعمال شهدا او را رئیس مغان خوانده‌اند.

(۵)- بسریانی نرسائی.



قباله را برداشته بگریخت سپس آن کلیسا به آتشکده تبدیل یافت، لیکن نرسی آتش را خاموش کرد و مراسم دعا و عبادت بآیین نصاری در آن آتشکده برپا کرد. موبد محلی، چون این گناه عظیم را ملاحظه کرد، اهل قریه را خبر داد، تا نرسی را سخت مضروب کردند و مغلولا بتیسفون فرستادند. آذربوزی باو اطمینان داد، که اگر آتشکده را مرمت کند، از مجازات او صرف نظر خواهد کرد نرسی امتناع نمود و بزندان افتاد و پس از امتناع مجدد محکوم باعدام شد «۱».

این نوع خشونت‌ها، که عیسویان می‌کردند، طبعا بضرر آنان تمام می‌شد و شاید انتصاب مهر نرسی دشمن بزرگ عیسویان را بمقام وزرگ فرمذار بتوان دلیل تغییر رفتار شاه نسبت بعیسویان دانست «۲».

چگونگی فوت یزدگرد، که در سال ۴۲۱ اتفاق افتاد نامعلوم است. بموجب روایات ایرانیان، هنگام اقامت او در گرگان یا طوس اسبی، که در وجاهت بینظیر بود کسی آنرا نمیشناخت، لگدی بقلب شاه نواخت و شاه در حال جانداد، سپس آن اسب از انظار مردمان غایب شد، یا بر حسب روایت دیگر بسرعت تمام فرار کرد. نلدکه ظاهرا در این حدس خود محق است، که گوید این افسانه را از آنجهت اختراع کرده‌اند، که کسی اطلاع حاصل نکند، که بزرگان اقامت یزدگرد را در محلی دوردست مغتنم شمرده و خود را از او، که موافق طبعشان نبود، رهایی بخشیده‌اند «۳».

یزدگرد سه پسر بجا گذاشت، شاهپور و وهرام و نرسی. شاهپور را پدر بپادشاهی قسمتی از ارمنستان، که بایران تعلق یافته بود، نصب کرد وهرام پیش

---

(۱)- هوفمان، ص ۳۸- ۳۶؛ لابور، ص ۱۰۸- ۱۰۷.

(۲)- نلدکه (طبری، ص ۷۶، یادداشت ۱) با دلایل تاریخی عدم صحت قول طبری را، که میگوید یزدگرد بلافاصله پس از جلوس بتخت مهرنرسه را وزیر خود نمود، آشکار کرده است.

(۳)- نلدکه، طبری، ص ۷۷، یادداشت ۱.



پادشاه عرب حیره، که خراجگزار شاهنشاه بود، اقامت گزید. بموجب روایت طبری او را از خردی بآنجا فرستاده بودند، تا در هوای خوش حیره نشو و نما کند «۱» و وهرام از حیث حرکات و سکنات شباهت تام بعرب «۲» پیدا کرده بود، لیکن اقامت ممتد این شاهزاده در کشور مجاور گویا تبعید بوده است، که در نتیجه اختلاف نظر بین یزدگرد و آن فرزند پیش آمده بود «۳». قدر متقن این است، که وهرام در مملکت حیره در قصر خورنق، که بنای آن

را به نعمان لخمی نسبت داده‌اند و بلاشک مربوط بعهدی قدیمتر از آن بوده «۴»، میزیسته و در تحت سرپرستی منذر پسر و جانشین نعمان تربیت می‌یافته. این منذر از جانب یزدگرد مفتخر بلقب راماوزوذ یزدگرد (رام‌افزود یزدگرد- کسی که شادی یزدگرد را افزون کند) و مهشت (اعظم) «۵» شده بود. اما نرسی پسر سوم یزدگرد، که از زوجه یهودی «۶» او بود، احتمال می‌رود، که در زمان فوت پدر صغیر بود، زیرا وهرام هم در آن تاریخ بیش از بیست سال نداشته است «۷».

باری اعیان و روحانیون، چون از وجود این سلطان ناموافق خلاص شدند، خواستند از فرصت استفاده کنند و قدرت خویش را استوار نمایند. پس بعضی از صاحبان مراتب بیکدیگر دست اتحاد دادند، تا همه پسران یزدگرد را از پادشاهی محروم کنند. دینوری از میان آنها اشخاص ذیل را نام میبرد «۸»: و سهم، سپاهبذ بابل

---

(۱)- طبری، ص ۸۵۵، نلدکه، ص ۸۶ و بعد:

(۲)- طبری، ص ۸۵۸، نلدکه، ص ۹۱.

(۳)- ر ك نلدکه، طبری، ص ۹۰، یادداشت ۲.

(۴)- رتشتین، ص ۱۶ و ص ۱۴۴.

(۵)- طبری، ص ۸۵۵، نلدکه، ص ۸۶ و بعد. مقایسه شود با رتشتین، ص ۶۷ و بعد.

(۶)- بالاتر ص ۲۹۶ را به‌بینید.

(۷)- طبری؛ ص ۸۶۳، نلدکه، ص ۹۸.

(۸)- چاپ گیرکاس، ص ۵۷، ر ك ضمیمه دوم این کتاب.

(سواد)، که لقب هزار رفت داشت، یزدگشنسب پاذگوسپان، پیراگ از تخمه مهران؟ «۱» گودرز، دفتردار سپاه، گشنسب آذرویش، ناظر خراج ارضی، پناه خسرو، مدیر امور خیریه «۲». نکته قابل توجه اینست که در این صورت نامی از مهر نرسی وزیر مقتدر یزدگرد اول و وهرام پنجم برده نشده است. شاهپور پادشاه ارمنستان برای گرفتن تخت و تاج به تیسفون شتافت، لیکن بزرگان «۳» او را کشتند و بجای او شاهزاده خسرو را، که منسوب بشعبه از دودمان ساسانی بود، بر تخت نشاندند.

اما شاهزاده وهرام نمیخواست، که بدون جنگ جان از کفش بیرون کنند و امیر حیره، که سرپرست او محسوب بود، کمک مؤثری باو کرد. مؤلفین عرب گفته‌اند، که این امیر دو فوج سوار داشت، یکی موسوم به دو سر «۴» از اعراب تنوخ ساکن نواحی حیره «۵» تشکیل یافته بود، دیگری که دسته سفید رخشان نامیده میشد، مرکب از افراد ایرانی بود «۶».
بهرصورت منذر قوایی مجهز در اختیار داشت و فرماندهی آنرا بپسر خود نعمان واگذار کرد. نعمان بطرف تیسفون راند و بزرگان ایران متوحش شده، با منذر و وهرام شروع بمذاکره کردند. عاقبت خسرو خلع شد و وهرام بتخت نشست. روایات ایرانی این واقعه را با افسانه آمیخته‌اند و و گویند: وهرام نخست وعده داد، که بدیهای پدر را جبران کند و یکسال بعنوان آزمایش سلطنت نماید، بعد انتخاب پادشاه را بمشیت الهی واگذارند، یعنی تاج و جامه سلطنتی را در میان دو شیر گرسنه قرار دهند. هر یک از دو تن مدعیان سلطنت،

---

(۱)- در نظر دینوری «مهران» عنوان مقامی بوده است، نگاه کنید بضمیمه دوم.

(۲)- روانگان دبیر، بالاتر ص ۱۵۶- ۱۵۵ را به‌بینید.

(۳)- موسی خورنی، ۱ ر ۵۶؛ طبری، ص ۹۱، یادداشت ۴.

(۴)- شاید معنی آن «دارای دو رئیس» است (؟).

(۵)- رتشتین، ص ۱۸ و بعد.

(۶)- مصنفین عرب هر دو دسته را با هم ذکر می‌کنند و فرض رتشتین (ص ۱۳۶) بر اینست، که در ابتدای کار هر دو نام بر یک سپاه اطلاق میشده.



که آنرا بتواند ربود، شایسته پادشاهی گردد. خسرو امتناع کرد از اینکه وارد آن میدان شود. وهرام پیش رفت و شیران را بکشت و علائم سلطنتی را برگرفت و آنگاه خسرو و باقی حضار بر او آفرین خواندند و تهنیت گفتند. این افسانه را بلاشک از آنجهت اختراع کرده‌اند، تا این قضیه شرم‌آور را بپوشانند، که سپاهی حقیر از عرب توانسته است، تصمیم بزرگان کشور را بهم زده و پادشاهی را، که مردود بزرگان بوده، بتخت نشاند.

هیچیک از پادشاهان ساسانی باستثنای اردشیر اول و خسرو و انوشیروان و خسرو پرویز؛ مانند وهرام پنجم محبوب عام نبوده است (شکل ۳۱). نسبت به

شکل ۳۱- سکه وهرام پنجم

(مجموعه مؤلف)

همه خلایق خیرخواهی میکرد و قسمتی از خراج ارضی را بمؤدیان بخشید.

داستانهای بسیاری در باب چابکی و چالاکی او در جنگ اقوام شمالی و دولت بیزانس و عشق‌بازیها و شکارهای او نقل کرده‌اند. این حوادث اخیر، که غالبا به سبک داستانهای مونس هوزن «۱» است، نه فقط در ادبیات بلکه در نقاشی ایران هم رواج و شهرت گرفته است و قرنهای متمادی زیور پرده‌های نقاشی و قالیها و انواع منسوجات گردیده است. هنوز جامهای نقره از عهد ساسانیان موجود است، که نقوش شکارگاه این پادشاه را بر آن کنده‌اند. جامی که متعلق بموزه ارمیتاژ لنینگراد

Munchausen-(۱)



است، وهرام پنجم را که از شکل تاجش شناخته می‌شود، نشان می‌دهد، که بر شتری سوار است و محبوبه جوانی را در پشت خود گرفته است تفاوت مقام اجتماعی بین شاه و آن زن را بوسیله اختلاف قد آنان معلوم کرده‌اند. محبوبه از روی ناز و عشوه از شاه تقاضا کرده است، که با تیر غزال نری را به ماده و غزال ماده را بنر تبدیل کند. آنگاه پادشاه دو تیر بر سر غزال ماده زده و پیکانها را در سر حیوان فرو برده است، بقسمیکه شبیه دو شاخ شده و بیک تیر «۱» دو شاخه، شاخ‌های غزال نر را برداشته است. سازنده جام آن تیر را بشکل خاصی کشیده و پیکان آنرا مانند هلالی رسم کرده است «۲».

وهرام پادشاهی نیرومند و کامران بود و همه کس را باستفاده لذات زندگانی تشویق می‌کرد و اشعاری بلسان عرب میسرود و بچندین زبان سخن میگفت. «۳» موسیقی را بسیار دوست داشت و بنوازندگان و خوانندگان دربار حتی مقلدین مقامی عطا فرمود که روزبار، در ردیف عمال عالی رتبه دولت «۴» یا فروتر از آنها قرار میگرفتند و بموجب یکی از افسانه‌های مشهور، این پادشاه بود، که قوم لوریان را، که اجداد فیوج فعلی هستند، از هند بایران خواند تا عوام از لذتهای موسیقی بی‌بهره نمانند «۵». طبع سرکش و بی‌آرام او باعث شد که او را ملقب به «گور»

(۱)- ر ک عیون الاخبار ابن قتیبه (ج ۱، ص ۱۷۸، چاپ قاهره): فردوسی چاپ مهل، ج ۵، ص ۸- ۵۰۶.

(۲)- در باب بقعه غزال (که حکایت دیگری راجع بشکار است) و نیز راجع بقصر بهرام گور در نزدیکی همدان، که ابن قتیبه آنرا توصیف کرده است. ر ک شوارتز، ایران در قرون

وسطی،V ، ص ۵۴۷ برای اطلاع از مهارت بهرام در تیراندازی ر ک حکایتی، که جاحظ در کتاب التاج آورده است، ص ۱۷۷ و بعد.

(۳)- مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۱۹۱، ثعالبی، ص ۵۵۵.

(۴)- جاحظ، کتاب التاج، ص ۲۸؛ مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۱۵۷.

(۵)- فردوسی، چاپ مهل، ج ۶، ص ۷۸- ۷۶؛ ثعالبی، ص ۵۶۶ و بعد.



کردند. بعد این تسمیه را مربوط به واقعه دانستند، که در شکار اتفاق افتاد از اینقرار که روزی بیک تیر گورخری و شیریرا، که بر پشت او جسته بود، بهم دوخت.

مورخان عهد ساسانی وهرام گور را از ملامت و نکته‌گیری معاف نداشته‌اند؛ مثلا بر او خرده گرفته‌اند، که بیش از اندازه شهوت‌رانی کرده و در خرج اسراف روا داشته و بامور مملکت توجه چندانی نکرده است «۱». لکن در این شکی نیست، که چون زمام امور را ببزرگان دولت واگذار کرد، مطبوع و محبوب نجبا و روحانیون شد و قسمتی از شهرت عظیم او را مربوط بهمین محبوبیت نزد بزرگان باید دانست.

در میان صاحبان مراتب آن زمان، کسی که از حیث قدرت و اقتدار رتبه اول را داشت، وزرگ فرمذار مهرنرسه پسر وزرگ بوده «۲»، که لقب و عنوان هزار بندگ ( «صاحب هزار غلام») داشت. نسب او بخانواده سپندیاذ میرسید، که یکی از هفت خاندان ممتاز بود.
مورخان عرب و ایرانی، که ظاهرا اطلاعاتشان در این باب مأخوذ از تاریخ بزرگ ساسانی است، او را مردی هوشمند و دانا و صاحب تدبیر شمرده‌اند. عجب نیست، که مؤلفین عیسوی، بجهت توجهی که این وزیر بدیانت زردشتی داشته، نسبت باو کینه ورزیده و لازارفرپی او را خائن و دورو و بی‌رحم خوانده باشد. تعصب و غیرت او نسبت بدین زردشتی نه فقط در مورد خصومت با سایر ادیان ظاهر می‌شد، بلکه در مورد زراعت و

آبادی، که موضوع احکام زردشتی است، جدی بلیغ مبذول می‌داشت. در املاک وسیعی، که در نواحی اردشیر خوره و شاپور فارس داشت، قصور متعدد بنا کرد و آتشگاهی ساخت، که بنام مهرنارسیان موسوم شد و در نزدیکی مولد خود آبروان در ناحیه

---

(۱)- جاحظ کتاب التاج، ص ۳۰ و ۱۵۹؛ طبری؛ ص ۸۶۳، نلدکه، ص ۹۸، مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۱۶۸ و بعد؛ ثعالبی، ص ۵۵۷.

(۲)- طبری، ص ۸۷۲، نلدکه، ص ۱۱۶.



اردشیر خوره چهار قریه با آتشگاه بنا نمود «۱». یکی برای خود و سه دیگر را برای

شکل ۳۲- قصر سروستان

(دیولافوا، صنعت باستانی ایران)

هر یک از سه پسرش زروانداذ و ماه‌گشنسب و کاردار تخصیص داد. نخستین را «فراز مرا آورا خوذایا» (؟) (خدایا نزد من آی) نام داد «۲» و آن سه قریه دیگر را هر کدام بنام صاحبش نامید از اینقرار: زروان داذان و ماه گشنسپان و کارداران و بعلاوه بموجب روایت طبری، سه باغ یکی از نخل و دیگری از زیتون و دیگری از سرو نشانید و از هر نوع، دوازده هزار درخت کاشت. ضمنا طبری گوید، که همه این قریه‌ها

---

(۱)- اطلاعات راجع بمهرنرسه و پسرانش را طبری آورده است (ص ۸۶۹، نلد که، ص ۱۰۹ و بعد).

(۲)- طبری در ترجمه عربی جمله فارسی فوق ضمیر مؤنث بکار برده است، بنابر قول نلدکه (طبری، ص ۱۱۱، یادداشت ۷) سببش اینست، که لفظ نار در عربی مؤنث است. معذلك مقایسه کنید با ص ۱۶۸ این کتاب، اما راجع بفعل امر آور ر ك به نیبرگ موسوم به

Danielsson octogenario dicatis) Upsal. 1932 (Symbolis Philotogicis O. A

ص ۲۳۷ و بعد.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۷۹

و باغها و آتشگاهها «امروز نیز در دست جانشینان او است و از قراریکه گویند در این ایام خرم و آبادان است»، ولی ما نمیدانیم، که آیا مقصود عصر خود طبری است یا زمان حیات آن مؤلف مجهولی، که کتابش مأخذ روایت طبری بوده است.

در کنار راه کاروانی، که شیراز را بدار ابجرد و بندر عباس متصل می‌کند، ویرانه قصری پیداست، که سروستان نام دارد. باعتقاد هرتسفلد «۱» این قصر در زمان سلطنت وهرام پنجم بنا شده و ممکن است یکی از ابنیه مهرنرسی باشد. کلمه سروستان هم شاید دلیلی بر صحت این ادعا باشد. این قصر (ش ۳۲) بنای گنبدداری است، که بعقیده هرتسفلد نظر بکوچکی شایستگی اقامتگاه شاهنشاه را نداشته، خاصه که تالار بارگاه آن بسیار حقیر است. در دیوارها در بسیار تعبیه شده و بنای سقف‌ها نشان میدهد، که در آن زمان فن معماری ساسانی بپایه نسبةً بلندی رسیده بوده است «۲».

سه پسر مهرنرسی در زمان حیات پدر خویش بمشاغل عالیه رسیدند.

زرواندادهیربذ شد، که بعد از مقام موبذان موبذ عالیترین منصب روحانی است. ماه‌گشنسپ ریاست امور مالی را دارا بود و لقب واستریوشانسالار یافت و کاردار ارتشتارانسالار یا سپهسالار بزرگ کشور گردید.

وهرام پنجم نخست با اقوام وحشی شمالی، که مورخان عرب و ایرانی بدون امتیاز همه را بنام ترک خوانده‌اند، بجنگ درآمد. محتمل است، که اقوام مزبور خیونیان «۳» بوده باشند. نام این اقوام را، که از نژاد هون و ساکن دشتهای شمال مرو بوده‌اند، در جزء افواجی که بیاری شاهپور دوم آمده بودند، دیده‌ایم. این طایفه در دوستی ایران وفادار نماندند. بعد از مرگ شاهپور مکرر بخراسان هجوم

---

(۱)- زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۱۳۱؛ زاره- هرتسفلد، سفر باستان‌شناسی در حوزه دجله و فرات، ج ۲، ص ۳۳۲ و بعد.

(۲)- نقوش برجسته، همانجا؛ تاریخ صنایع پوپ IV، ۱۴۸. دیولافوا (۴، ص ۳۰ و بعد) قصر سروستان را جزو ابنیه هخامنشی محسوب داشته است.

(۳)- چنین است مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۲.



آوردند و در این سرحدات دشمن عمده ایرانیان بشمار رفتند. وهرام شخصا بمقابله این اقوام وحشی لشگر کشید و ظفر یافت. برادرش نرسی در غیاب او نیابت سلطنت را بر عهده داشت. پس از آنکه در صفحات مشرق آرامش حکمفرما گردید، نرسی بحکومت خراسان منصوب شد «۱». در این اثنا دوباره میان ایرانیان و بیزانس ابواب خصومت مفتوح گردید.

عیسویان ایران چون بواسطه وقاحت خود حسن‌ظن یزدگرد را مبدل ببدبینی کرده بودند، آن پادشاه قبل از وفاتش فرمان زجر و تنبیه آنانرا صادر کرد و مجری فرمان را مهر شاهپور موبذان موبذ قرار داد. پس از جلوس وهرام پنجم قتل و زجر شروع شد. سکنه عیسوی ممالک مجاور سرحدات غربی دسته‌دسته بسرزمین بیزانس فرار کردند. مهرشاهپور قبایل عرب را بر ضد آنها تحریک کرد و جماعت بسیاری را از عیسویان بقتل رساند. اسپهبذ از

عمال عالیمقام ایرانی «۲»، که اجرای سیاست مسیحیان باو محول بود، از مأموریت خود متنفر شده، از امتثال اوامر دولت امتناع ورزید و عیسویان را در فرار یاری داد و چون خود او ناچار فرار اختیار نمود، به آناتول «۳» سردار رومی پناه برد، آن سردار فرماندهی قبایل عرب را، که تحت تسلط دولت بیزانس بودند، باو واگذاشت. پادشاه ایران از دولت بیزانس تقاضای استرداد پناهندگان را نمود، لکن اجابت نیافت.

این بود وقایعی که در سال ۴۲۱ منجر بجنگ جدیدی بین حکومت بیزانس و دولت ایران شد، اما چندان طولی نکشید. فرماندهی سپاه ایران با مهرنرسی بود.

---

(۱)- طبری، ص ۸۶۵، نلدکه، ص ۱۰۳؛ مقایسه شود با مارکوارت- مسینا، فهرست، ص ۴۳.

(۲)-Analecta graeca ویرا یک شاهزاده عرب میداند (لابور، ص ۱۱۷)، اما از روی اسم این شخص حدس زده میشود، که یا یکی از ایرانیان خاندان اسپاهبذ بود، یا فقط منصب سپاهبذی داشته و در اینصورت اخیر هم چنین منصبی را بیکنفر عرب نمیداده‌اند.

(۳)- Anatole



رومیان رویهمرفته در این جنگ، تفوق داشتند. بموجب صلحنامه‌ای که سال بعد (۴۲۲) امضاء شد، ایرانیان در کشور خود بعیسویان آزادی مذهبی دادند و نظیر همین آزادی را رومیان در حق زردشتیان مقیم بیزانس قائل شدند و این مطلب بر ابهت ایرانیان افزود، لکن عملا چندان اهمیت نداشت، قرارداد راجع بادای مبلغی، که دولت بیزانس برای حفظ معابر قفقاز در مقابل هونها قبول کرده بود، تجدید شد.

مقارن این احوال عیسویان ایران بشدت با هم نزاع می‌کردند، دادیشوع «۱»، که در ۴۷۱ یا آغاز سال بعد بمنصب جاثلیقی انتخاب شد، در دفاع خراسان بر ضد اقوام وحشی شمالی

خدمات ذیقیمتی بشاهنشاه کرده بود، یک فرقه از معاندان که رئیس آنها «بطای» نام اسقف شهر «هرمزد اردشیر» بود، دادیشوع را متهم کردند که اشیاء مقدسه را فروخته و مرتکب رباخواری شده و مغان را بزجر و قتل نصارا تحریک کرده است. این حمله خائنانه با مهارت خاصی صورت گرفت و عاقبت دادیشوع بامر وهرام بزندان افتاد، و چون بعدا در نتیجه اقدامات تئودوسیوس دوم قیصر روم دادیشوع آزاد شد، بقدری از مقام خود تنفر حاصل کرده بود، که میل استعفاء داشت، لکن پیروان او واسطه شدند و مجمعی که از سی اسقف تشکیل یافته بود، باو مساعدت کرد و تقاضا نمود استعفای خود را مسترد دارد. این مجمع که در شهری از ولایات عرب‌نشین تشکیل شد، از این حیث مهم بود، که استقلال فرقه عیسوی ایران را در مقابل کلیسای بیزانس اعلام مینمود، یقینا مقصود دادیشوع از وادار کردن مجمع به اظهار این مطلب آن بود، که وضع عیسویان مقیم ایران را ثابت‌تر نماید. چه بدین ترتیب آنها را دیگر متهم بهمدستی با بیزانس نمیکردند «۲».

پس از مرگ شاهپور برادر وهرام پنجم، که پادشاه ارمنستان و مطیع دولت ایران بود، ارتشس «۳» (اردشیر) اشکانی پسر ورام شاپوه مدت ده سال بر تخت

---

(۱)- Dadicho

(۲)- لابور، ص ۱۲۵- ۱۱۹.

(۳)- Artashes



ارمنستان نشست، سپس بدست وهرام خلع شد و از آن ببعد کشور ارمنستان یکی از ایالات ایران بشمار آمد و یکی از نجبای بزرگ ایران موسوم به ویه مهر شاهپور بمرزبانی آنجا منصوب گردید «۱».

وهرام پنجم در ۴۳۸ یا ۴۳۹ بعقیده فردوسی بمرگ طبیعی وفات یافت.

با وجود این اغلب تواریخ عرب وفات او را در نتیجه عشق بشکار دانسته‌اند. گویند روزی سواره بدنبال گوری اسب می‌تاخت، ناگاه در گودال یا چاهی عمیق فرورفت و با تمام کوششهایی که کردند، بیافتن جسد او موفق نشدند «۲». ممکن است وفات پیروز، که در گودالی اتفاق افتاد، موجب تشکیل این افسانه باشد و همچنین شباهت

شکل ۳۳- سکه یزدگرد دوم

(موزه ملی کپنهاک)

دو کلمه گور بمعنی قبر و گور بمعنی حیوان وحشی، که لقب وهرام بود، در ظهور این دخالت داشته باشد. عمر خیام این جناس را در یکی از رباعیات خود بکار برده است آنجا که گوید:

آن قصر که بهرام در او جام گرفت / آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر / دیدی که چگونه گور بهرام گرفت «1»

---

(۱)- خلاصه تاریخ سیاسی ارمنستان در سال‌های ۵۷۲- ۴۲۸، اکینیان، ص ۸۰۶- ۸۱.

(۲)- نلدکه. طبری، ص ۱۰۳. یادداشت ۳؛ همین مطلب را ثعالبی (ص ۵۶۸) ذکر می‌کند.

یزدگرد دوم پسر و جانشین وهرام صفات حسنه پدر را دارا نبود. بموجب روایت طبری «۲» در نطق آغاز سلطنت خود چنین فرمود، که مثل پدر بارعام طولانی نخواهد داد، بلکه مایل است بگوشه رفته و در خیر و صلاح مملکت بیندیشد و در یکی از منابع سریانی نیز این تغییر رسم ذکر شده است، می‌نویسد از زمان قدیم معمول بود که هر یک از عمال دولت حق داشت در نخستین هفته ماه شخصا بحضور شاه رفته و راجع به بیعدالتی یا اسرافی، که واقع شده، مطالبی بعرض رساند. یزدگرد دوم این رسم باستانی را برانداخت «۳».

جنگ کوتاهی که با دولت بیزانس در آغاز سلطنت یزدگرد (۴۲۲) واقع شد بدون حادثه مهمی بپایان رسید و معاهده صلح در اساس اوضاع سابق تغییری پدید نیاورد «۴».

اگر بمندرجات اعمال شهدا بتوان اعتماد کرد، یزدگرد در آغاز نسبت به عیسویان مهربان بود، لکن در سال هشتم سلطنت پس از آنکه دختر خود را، که به زنی گرفته بود، کشت و چند تن از نجبا را بقتل رسانید «۵»، در رفتار او نسبت بعیسویان تغییری حاصل شد. در اعمال شهدا اسامی این اشخاص ذکر نشده، لکن میتوان حدس زد، که مقصود کسانی بوده‌اند، که عیسویت اختیار کرده یا میخواسته‌اند اختیار کنند.

نمیتوان تصور کرد، که از طرف شاه نسبت بقدرت بزرگان عموما مخالفتی بعمل آمده

---

(۱)- ر ك آرتور کریستنسن، تحقیقات انتقادی راجع برباعیات عمر خیام

in the Rubaiyat of Umar- i- Khayysm Critical Studies

ص ۷۵، شماره ۴۴ وهرام در فارسی جدید بهرام شده است. gur تلفظ فارسی جدید است، که در پهلوی gor بوده است.

(۲)- ص ۸۷۱، نلدکه، ص ۱۱۳.

(۳)- هوفمان، ص ۵۰.

(۴)- نلدکه، طبری، ص ۱۱۶، یادداشت ۲.

(۵)- هوفمان ص ۵۰. لابور، ص ۱۲۶.



باشد، زیرا که مورخان عرب و ایرانی که مندرجات کتبشان، آیینه عقاید روحانیون عهد ساسانی است، او را پادشاهی رحیم و مهربان «۱» معرفی می‌کنند. نسبت بیهود هم سختگیری کرد و در سال ۴۵۵- ۴۵۴ فرمان داد، که روز سبت «۲» را عید نگیرند.

این شهریار از سال دوم سلطنت خود «۳» نسبت بعیسویان ارمنستان سختی بسیار کرد.

الیزه در این باب نکته جالب توجهی «۴» آورده، که یزدگرد تمام ادیان کشور خود را مطالعه کرد و آنها را با دیانت زردشتی سنجید و آیین عیسویان را نیز فراگرفت از کلمات اوست که فرمود: «بپرسید، دقت کنید به‌بینید، هر کدام بهتر بود ما آنرا اختیار می‌کنیم». بعقیده این نویسنده متعصب ارمنی، پادشاه این سخن را بقصد فریب و بنابر دورویی می‌گفت، ولی بعقیده ما، اگر این روایت صحیح باشد، کار این شهریار اقدامی بسیار مستحسن برای کشف حقیقت ادیان آن عصر بوده است.

این قبیل کارها در تاریخ پادشاهان ساسانی سابقه دارد. چنانکه دیدیم شاهپور اول و هرمزد اول بکیش مانی علاقه پیدا کردند و بعدا خواهیم دید، که آیین مزدك تا چه اندازه در کواذ اول تأثیر کرد. بهرحال یزدگرد دوم پس از مقایسه ادیان مختلفه بدیانت زردشت باقیماند و مهر نرسی، که دشمن صعب عیسویان بود، زمام امور کشور را در دست نگاه داشت. ولی صحت روایت الیزئوس مورد تردید است. بعقیده آکینیان کتاب الیزئوس، بصورتی، که امروز در دست ما است، تحریفی است از نسخه اصلی، که موضوعش شرح جنگ ارمنستان در سال ۵۵۱ بوده است و آنچه در نسخه کنونی به یزدگرد دوم منصوب است، مربوط به خسرو اول انوشیروان میباشد.

(۱)- طبری، ص ۸۷۱، نلدکه، ص ۱۱۳.

(۲)- نلدکه، طبری، ص ۱۱۴، یادداشت ۱.

(۳)- لانگلوا، ج ۲، ص ۱۸۴.

(۴)- ایضا، ص ۱۸۷ و بعد.



پیشرفت آیین عیسی در ارمنستان از مدتی پیش باعث اضطراب دولت ایران شده بود و زمامداران ایران دریافته بودند، که تا اختلافات مذهبی در بین است، تصاحب ارمنستان امری ناپایدار و بی‌ثبات خواهد بود و مهرنرسی شخصا طرفدار اجرای فشار و تضییق بود. نتیجه مشاوراتی، که بین شاهنشاه و مهرنرسی و صاحبان مراتب عالیه و رؤسای دیانت زردشتی واقع شد، فرمانی بود، که مهرنرسی بنام شاه به نجبای ارمنستان ابلاغ کرد. لازار فرپی «۱»، که ظاهرا نیم قرن پس از وقایع مذکور میزیسته، آن اعلامیه را بشرح ذیل نقل کرده است: «... ما [اصول] دیانت خود را، که متکی بر حقیقت و مبتنی بر اساس و قواعد محکم است، نوشته و برای شما فرستادیم. میل داریم شما، که وجودتان برای کشور تا این اندازه مفید و برای ما تا این حد عزیز است، کیش مقدس و حقیقی ما را بپذیرید و دیگر در آن دیانت، که همه می‌دانیم باطل و بی‌فایده است، باقی نمانید. بنابراین پس از استحضار از این فرمان بدون اینکه خیالات دیگری در خاطر خطور دهید، باید اصول دیانت ما را بطیب خاطر بپذیرید. ما در راه موافقت تا آنجا پیش آمدیم، که بشما اجازه دادیم، که دیانت موهوم خود را، که تا امروز موجب خرابی کار شما شده است، برای ما بنویسید. اگر شما با ما هم اعتقاد شوید، گرجیان و آلبانی‌ها یارای آن نخواهند داشت، که از فرمان ما سرپیچی کنند» «۲».

می‌توان حدس زد که منضم باین فرمان ورقه بوده است حاکی از اصول مهمه دیانت مزداپرستی. باری اساقفه عیسوی و معاریف روحانیان ارمنی مجتمع شدند تا در این باب رای بزنند. لازار نام حضار این مجلس را ذکر کرده و معلوم میشود مأخذ معتبری در دست داشته است. جوابی که از روی کمال وقاحت و جسارت باین نامه داده‌اند، در کتاب لازار درج شده و بعض مطالب آنرا ذیلا میآوریم «۳»: (ما هنگامی

---

(۱)- آکینیان، ۱، ص ۷۶- ۲۷۵.

(۲)- لانگلوا، ج ۲، ص ۲۸۱.

(۳)- راجع باشاعه مذهب مسیح در بین مردم قفقاز ر ک پیترس، مبادی عبادی عیسویت در گرجستان طبق روایت دینی، درAnalectsa Bollandiana جلد ۶۰، ص ۵۸- ۵.



که در حضور شاهنشاه بودیم، مغان را، که مقنن شما بشمارند، مورد استهزاء قرار می‌دادیم: حال نیز اگر ما را مجبور کنید، که نوشته‌های آنان را بخوانیم و گفتاری را بشنویم، که ابدا قابل توجه و شایسته تفکر ما نتواند بود [همچنان باستهزاء مغان می‌پردازیم]. از این رو محض حفظ احترام شما آن نامه را [که موجب استهزا می‌شد] باز نکردیم و دستخط شما را نخواندیم. زیرا دینی که می‌دانیم تحقیقا باطل است و [نتیجه] اوهام مشتی مجانین و ابلهان بیش نیست و تفصیل موهومات آنرا علمای مزور شما شرح داده‌اند، هرگز قابل پیروی نشناخته و اصول آنرا شایسته استماع و قرائت نمیدانیم. در هر حال خواندن شرایع شما موجب خنده ما میشود.

هم قانون، هم قانونگزار، هم پیروان قانون در نظر ما شایسته استهزاء هستند. از اینجاست، که ما برخلاف امری که کرده‌اید، اصول دیانت خود را ننوشته و نزد شما نفرستادیم. ما شریعت

ناپاک شما را لایق خواندن و اندیشیدن ندانسته‌ایم و به حکم عقل کاملی، که شما دارید، حق این بود، که قبلا این نکته را در نظر گرفته و تیر استهزاء ما را بجانب خود سر نمیدادید ما چطور می‌توانیم دین حق و شریعت الهی خود را در برابر جهل شما عرضه کنیم و آن را هدف استهزا و دشنام شما قرار دهیم. اما راجع باصل دین خود اجمالا گوییم، که مانند شما عناصر و خورشید و ماه و باد و آتش را نمی‌پرستیم و این همه خدایانی که شما در زمین و آسمان دارید، ستایش نمی‌کنیم، بلکه یکتا خدایی را عبادت می‌نماییم. که آسمان و زمین و هر چه در آنهاست، آفریده اوست ... «(۱)»

---

(۱)- دیگری از مورخان ارمنی موسوم به الیزئوس بتفصیل فرمان مهرنرسه را نقل کرده، که با صورت مذکور مباینت دارد. در این فرمان شمه از اصول زردشتی و انتقاداتی درباره عقاید مسیحی مسطور است و در پایان آن چنین حکم شده است، که یا از عقاید مذکور تبری جویند یا خود را بمحکمه عالی تسلیم نمایند. همچنین مورخ صورت تبری نامه مفصلی را، که کشیشان ارمنی نگاشته‌اند، نقل نموده است. میهMeillet در یک مقاله مختصر و بسیار روشنی (مجله آسیایی، سال ۱۹۰۹، ص ۵۴۸ و ما بعد) خواسته-



یزدگرد پس از وصول جواب اساقفه، رؤسای خاندان‌های بزرگ ارمنی را طلب کرده همه را بزندان فرستاد. اینان در عین حال که باطنا با خدای خود

---

است ثابت کند، که مندرجات کتاب الیزه و همچنین کتاب از نیک، که او نیز اصول عقاید مغان را تقریبا با همان عبارات الیزه بیان کرده، هر دو یک شرح قدیمی است، که در باب آیین مزدیسنی وجود داشته (بنابر مذهب زروانیه) و مطالب این منبع قدیم در ترجمه حال شهدای سریانی و در عبارت مشهوری از تئودر موپوستی. بنقل فوتیوس، دیده میشود و این از منبع بسیار معتبری نقل شده است (بالاتر ص ۱۷۲ را ببینید). ماریسMaries نظر میه را در

کتابیکه راجع بازنیک نوشته ( Le Deo d'Eznki de Kelb -پاریس)، تأیید کرده است و موضوع را از ریشه مورد تحقیق قرار داده است و بعدها آکینیان (ص ۲، ص ۷۹۷) هم بهمان کار پرداخته است من با تصدیق قول دو دانشمند مذکور تصور میکنم روایتیکه لازار فرپی آورده است، در کلیات صحیح است و روحانیون عیسوی ارمنستان آن نامه را که حاوی شرح عقاید زردشتیان بوده، ندیده انگاشته و حتی باز هم نکرده‌اند. اگر اینطور باشد، باید گفت چون در زمان الیزه متن فرمان مهرنرسه موجود نبود، مورخ مذکور برای رفع نقیصه پیش خود هم شرح اصول عقاید زردشتی و هم رد آنرا سراپا ساخته است و این دو ظاهرا هرگز وجود خارجی نداشته است و برای ساختن شرح عقاید زردشتیان از یک رساله (بعقیده شدر، مجله شرقی آلمان، ۹۵، ص ۲۸۰ یک رساله عیسوی)، که مأخذ یادداشتهای تئودور موپوستی و ازنیک و دیگران نیز بوده است، اقتباساتی کرده است. با وجود اینها نامه مجهول مهرنرسی، که الیزه نقل کرده است، دارای اهمیت است، نه تنها از جهت اطلاعاتیکه مربوط بدین زردشت در عهد ساسانیان میدهد، بلکه چون نشان می‌دهد، که در نظر زردشتیان کدامیک از عقاید نصاری بیشتر منفور بوده است، این موارد اختلاف همانست، که در مجاهدات قلمی و مناظرات بین زردشتیان و نصاری در اعمال شهدای ایران، که بزبان سریانی است، ذکر شده است.

مثلا مطالب ذیل: این عقیده نصاری خطا است که گویند خیرات و شرور عالم از یک فاعل است و خدا غیور و حسود است و برای یکدانه انجیر، که از درختی کنده شد، مرگ را آفرید و نوع بشر را گرفتار آن نمود. «این قسم حسد حتی در میان بشر هم وجود ندارد»-



عهد کرده بودند، که دین خویش را نگاهدارند، چنین وانمود کردند، که «مصمم به قبول عقاید کفرآمیز یزدگرد هستند». یزدگرد که در آن زمان بجنگ کوشانیان، یعنی اقوام وحشی که مالک سرزمین کوشان بودند، سرگرم بود «حیله ارامنه را درنیافت». مناصب و املاک بزرگان ارمنستان را واگذار کرد، لکن چند تن از شاهزادگان را بعنوان گروگان

نگاهداشت و بیش از هفتصد تن از مغان را بریاست «رئیس مغان» برای دعوت ارامنه بدانجا گسیل فرمود.

مقارن این احوال یزدگرد پادشاه قبایل هون موسوم به چول را، که در شمال گرگان سکنی داشت و در اعمال شهدا «۱» از او نام برده شده است، شکست داد.

---

تا چه رسد بروابط خدا و خلق. یکی دیگر از خطاهای عیسویان اینستکه گویند که خدا یعنی خالق آسمان و زمین باین عالم آمده و از دوشیزه مریم نام، که شوهرش یوسف بود، متولد شده، در صورتیکه عیسی مسیح در حقیقت پسر فانتور Panthour )پانتروس Pantheros طبق یک روایت قدیمی یهود، نگاه کنید لانگلوا، ۲، ص a ۱۹۱، یادداشت ۲) بوده است و بنابراین از طریق نامشروع بوجود آمده است. از جمله تناقض گویی عیسویان اینکه رؤسای روحانی آنان گویند، خوردن گوشت گناه نیست، ولی خودشان از خوردن آن امتناع میکنند، و گویند زن گرفتن مباح است. اما خود از نظر کردن بنسوان احتراز میکنند؛ گویند جمع آورنده مال گناهکار است و در مدح فقر راه مبالغه میپمایند.

مصائب روزگار را دوست دارند و از رفاه و نعمت گریزانند؛ از توانگری متنفرند و نام افتخار را هیچ و ناچیز میدانند، جامه فقرا می‌پوشند و اشیاء عادی را بیش از اشیاء گرانبها محل توجه قرار میدهند؛ مرگ را می‌ستایند و حیات را تحقیر مینمایند. پیدا شدن اطفال را عیب می‌شمارند و عقیم بودن را موجب تأسف می‌دانند و غیره (لانگلوا، ج ۲، ص ۱۹۱).

(۱)- هوفمان، ص ۵۰ و ص ۲۷۷ و بعد؛ مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۶. از نیمه دوم قرن پنجم خاقان چول در بلخان واقع در مشرق خلیج کرسنودسک اقامت داشته است (مارکوارت- مسینا، فهرست، ص ۳۸ و بعد و ص ۴۳).

در این کشور که تسخیر کرد، شهری بنام شهرستان یزدگرد تأسیس نمود و سالی چند در آنجا اقامت گزید تا بسرحدات، که دستخوش غارت وحشیان بود «۱»، نزدیکتر

شکل ۳۴- ایران امبارگبذوه دین شاهپور

(زاره، صنایع ایران قدیم)

باشد. سپس هجوم قبایل هون یا خیون موسوم به کیداریان به ناحیه طالقان واقع در مشرق «۲» او را مجددا مجبور بجنگ نمود.

در این اثناء بزرگان ارمنی شورش کردند و روحانیون عیسوی جهاد را اعلان نمودند، ولی مانند همیشه رقابت خاندانهای بزرگ ارمنستان مانع این اقدام مشترک شد. وزگ «۳» سیونیکی، که یکی از معروفترین شاهزادگان ارمنی و مرزبان ارمنستان بود، نسبت بایرانیان وفادار ماند و بدیانت زردشت گروید سالها جنگ داخلی اوضاع ارمنستان را پریشان داشت. شورشیان از امپراتور روم یاری جستند،

---

(۱)- هوفمان، ص ۵۰.

(۲)- بمناسبت نام پادشاهان کیدار Kidasa چنین نام یافته‌اند. مقایسه شود با مارتین، سکه‌های کیدار و کوشانیان صغیر of Kidara and the Little Kushans Coins در Stpple ent for 1937 -38 Numismatic.

(۳)- Vasag



ولی نتیجه نداد، زیرا دولت بیزانس مشغول دفاع سرحدات خود و دفع هونها بود.

این اقدام ارامنه ابواب صلح را با دولت ایران مسدود کرد. افواج ایرانی شکست یافتند و وزگ اسیر شد و جبرا بدیانت عیسی بازگشت. آنگاه یزدگرد، که در لشگرکشی خود بنواحی کیداریان چندان نصرتی نیافته بود، سپاه بارمنستان کشید و بسال ۴۱۵ شورشیان را در جنگ سختی مغلوب کرد و رؤسای آنها را با روحانیون بزرگ بایران آورد و وزگ که هم در نظر ایرانیان و هم در نظر ارمنیان خیانتکار محسوب می‌شد، زیرا که مرتکب قتل و نهب بسیار شده بود، از مرزبانی خلع گردید. دست او را از تمام املاکش کوتاه کردند. پادشاه به ویه‌دین شاهپور ایران انبارگذ (ش ۳۴) امرداد تا روحانیون عیسوی را، که محبوس بودند، هلاک کنند.

معذلک مرزبانان ایرانی، که بحکومت ارمنستان منصوب می‌گردیدند؛ سعی وافر در بهبودی اوضاع آن کشور مبذول میداشتند. پس از مرگ یزدگرد آزادی مذهب مجدد در آنجا برقرار شد.

عیسویان سریانی هم از اختلافات مذهبی رنج بسیار دیدند. رویهم رفته زجر و آزار عیسویان باندازه عهد شاهپور عموم و شمول نیافت. یزدگرد در زمان جنگ با پادشاه چول، ظاهرا نسبت بسربازان عیسوی نظر خوشی پیدا نکرده بود، آنان را از لشگر براند و پس از بازگشت از تیسفون به بعضی از بزرگان فرمان داد، که معروفترین عیسویان ولایات مغرب را بزندان افکنند، تا انکار دین خود کنند. این بزرگان عبارت بودند از تهم یزدگرد مغان اندرزبذ «۱»، آذرافروزگرد، که در ولایت ارزنان منصب سروشورزداریگ «۲». داشت، و سورن، که در اسقف‌نشین بیث‌گرمانی «۳» زاب صفیر «۴»، دارای مقام دستور همداذ بود. اکثر محبوسین از انکار

---

(۱)- ر ک ص ۱۴۱ کتاب حاضر.

(۲)-Sroshavarzdarigh از کارداران عالیمقام قضایی.

(۳)- Beth Garmai

(۴)- هوفمان، ص ۲۵۳ و بعد.



مذهب خود ابا کردند و پس از شکنجه‌های سخت در سال ۴۴۶ بقتل رسیدند. یوحنان مطران نیز در زمره آنان کشته شد. سال بعد پثیون «۱»، که یکی از مهمترین شهدای عیسوی است و در نواحی کوهستانی ماد و ناحیه دجله دعوت او پیشرفت بسیاری حاصل کرده بود، شکنجه شد و بقتل رسید و سر او را بر سخره‌ای گذاشتند واقع در قرب شاهراهی که تیسفون را بنواحی شرقی کشور متصل می‌نمود «۲».

یزدگرد در سنوات آخر سلطنتش بسختی گرفتار جنگ کیداریان بود و در سال ۴۴۷ بمرگ طبیعی فوت شد. پسر ارشدش هرمزد سوم، که با لقب شاهنشاهی در سگستان حکومت داشت، بتخت نشست، لکن برادر کوچک او پیروز ادعای سلطنت داشت و با سپاهی، که از نواحی شرقی آورده بود، به هرمزد، که در ری

شکل ۳۵- سکه پیروز

(موزه ملی کپنهاک)

اقامت داشت «۳»، حمله برد. در مدت جنگ این دو شاهزاده، مادرشان، که دینگ نام داشت، در تیسفون سلطنت می‌کرد. اکنون مهری موجود است، که صورت

---

(۱)- Peshion

(۲)- هوفمان، ص ۶۸- ۴۳؛ لابور، ص ۱۲۶ و بعد.

(۳)- اینکه در بعضی از روایات عربی (ر ک طبری، ص ۸۷۲، نلدکه، ص ۱۱۵ و ص ۱۱۷، یادداشت ۳) آمده است، که پیروز از پادشاه هفتالیان سپاهی بیاری خود گرفت، افسانه است و منشاء آن ظاهرا تقلید از سرگذشت کواذ پسر فیروزبذ، که با پادشاه هفتالیان عقد مودت بست و شرح آن پایین‌تر بیاید، هنگام مرگ یزدگرد دوم هنوز هفتالیان بمرزهای ایران نرسیده بودند (مارکوارت. ایرانشهر، ص ۵۷).



این ملکه با اسم و لقبش بانبشنان بانبش «۱» (ملکه ملکه‌ها) «۲» بحروف پهلوی در آن کنده شده است. این بانو تاجی بر سر دارد، که برفراز آن گیسوانش بشکل گویی با نوار کوچکی بسته شده است، گوشواره، که دارای سه مروارید است، در گوش و گلوبند مرواریدی در گردنش دیده می‌شود و گیسوان مجعدش بچندین رشته بافته و فروهشته است «۳».

در روایات ایرانی از احساسات مذهبی و معلومات پیروز راجع بدیانت مزداپرستی بتفصیل سخن رفته است، پس میتوان حدس زد، که روحانیون زردشتی او را بسیار محترم می‌شمرده‌اند «۴»، بعلاوه رهام نامی از دودمان مهران، که سرپرست او بود و یکی از مقتدرترین صاحبان مناصب بشمار میرفت، او را یاری میداد. رهام بجنگ هرمزد شتافت و او را شکست داد. هرمزد اسیر شد. بنابر روایت الیزئوس رهام او را کشته، پیروز را بتخت نشانید «۵».

سلطنت پیروز (۸۴- ۴۵۹) چندان بآسایش «۲» نگذشت. دفاع از سرحدات شمال و مشرق مستلزم اعمال نظامی بود و قحطی مطلولی «۶»، که در اثر خشکسال پدید آمد، بر مصائب جنگ افزود. اقداماتی، که پیروز برای جلوگیری از قحط نموده، در روایات مذکور است. گویند از قسمتی از خراج چشم پوشید و برای

---

(۱)- Banbishnan Banbishn

(۲)- چنانکه هرتسفلد گوید این عنوان ملکه می‌رساند، که در این فاصله دینگ زمامدار قدرت سلطنتی بوده است.

(۳)-Mordtmann مردتمان، مجله شرقی آلمان، ۲۸، ص ۲۰۱ و بعد و ۳۱، ص ۵۸۲، هرتسفلد پایکولی، ص ۷۵ و لغت شماره ۲۶۲ و ۶۳۶.

(۴)- طبری، ص ۸۷۲، نلدکه، ص ۱۱۸، یادداشت ۴.

(۵)- الیزه، لانگلوا، ۲، ص ۲۴۸.

(۶)- بروایت مورخان عرب ۷ سال طول کشید.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۹۳

توزیع ذخائر گندم قراری گذاشت «۱». در نامه‌ای که برصوما «۲» اسقف عیسوی به آکاس «۳» جاثلیق در حدود سال ۴۸۵ نوشته است «۴»، اشاره می‌کند، که مدت دو سال است، ولایات شمالی دچار قحطی سخت است «۵».

در زمان سلطنت پیروز یهودیان گرفتار قتل و آزار شدند و سبب آن انتشار این خبر بود، که یهود دو تن از موبدان زردشتی را زنده پوست کنده‌اند. این کشتار ظاهرا در شهر اصفهان، که آنوقت هم مثل امروز مسکن جماعت کثیری از بنی اسرائیل بود «۶»، شدت فوق العاده یافت.

عالم مسیحیت در آن موقع راجع بیکی از مسائل اصولی خود در مجادله شدید افتاده بود. نسطوریان معتقد بودند، که مسیح دو طبیعت مجزا از یکدیگر داشته، یکی انسانی دیگر ربانی، و حال آنکه (یعقوبیان) قائل بودند، که این دو طبیعت در ذات مسیح وحدت یافته است.

نسطوریان و یعقوبیان اگرچه بر ضد آریائی‌ها، که مورد تنفر هر دو آنها بودند، متحد شده بودند، لکن در عین حال کینه شدیدی نسبت بیکدیگر داشتند.

این مشاجره در مکتب الرها، که عیسویان ایران در آنجا علم الهی می‌خواندند، شدت فوق العاده داشت و چون ایبس «۷» استاد مشهور این مکتب، که از نسطوریان غیور بود، در سال ۴۵۷ وفات یافت، فرقه مخالف غلبه کرد و علمای نسطوری از آن شهر اخراج شدند. در میان ایشان چند نفر طلبه جوان بود، که مخالفین آنها را القاب توهین‌آمیز داده بودند، از قبیل «خفه‌کننده پشیز» یعنی مفتخور و «نوشنده

---

(۱)- طبری، ص ۸۷۳، نلدکه، ص و بعد. مقایسه شود با بالاتر ص ۲۰۱.

(۲)- Barsauma

(۳)- Acace

(۴)- پایین‌تر را ببینید.

(۵)- لابور، ص ۱۴۴ و بعد.

(۶)- نلدکه، طبری، ص ۱۱۸، یادداشت ۴؛ حمزه چاپ گوتوالد، ص ۵۶، ترجمه ص ۴۱.

(۷)- Ibas



چرکاب» و «خنزیر کوچک» و غیره، یکی از آنها لقبی داشت، که نوشتن آن شرم‌آور است». غیورتر از همه برصوما بود، که او را «شناور بین آشیانه‌ها» نامیده بودند و در مجمع موسوم به «راهزنی‌افز» «۱» (۴۹۹) با چنان حرارتی از اصول نسطوری دفاع کرد، که اساقفه اخراج او را خواستار شدند. بسیاری از این طلاب در ایران بمنصب اسقفی رسیدند.

معاندینشان آنها را متهم بفسق و فجور و همه نوع خیانت کردند. برصوما، که ظاهرا آدمی جاه‌طلب بوده و در هر حال شخصیتی مبرز داشته، تا اندازه‌ای مساعدت پیروز را جلب کرد، و جدی تمام هم بدیانت مسیح هم بشاهنشاه خدمتها کرد. پیروز بلاشک نه روحانیون لجوج و سوداوی عیسوی را دوست میداشت، نه دیانت آنها را محترم میشمرد، لکن میدید که از اصول نسطوری استفاده سیاسی بسیار می‌توان برد، زیرا عیسویان ایرانی را از هم‌کیشان آنها که در آنسوی سرحد غربی ایران بودند، دور میکرد. وقتی امپراطور زنون «۲» سیاستی پیش گرفت، که مذهب یعقوبی را در زیر پرده بی‌طرفی پنهان مینمود، یعنی وانمود کرد، که از دو مذهب فوق هیچیک را تقویت نخواهد کرد، برصوما که در این وقت مطران نصیبین و مفتش افواج سرحدی شده بود، باتفاق چند نفر از مطرانهای دیگر انجمنی در نصیبین تشکیل دادند. در این انجمن چنین تصمیم گرفته شد، که جاثلیق موسوم به بابوائی «۳» را خلع کنند، چه عدم کفایت او مشهور خاص و عام بود. بابوائی در عوض برصوما و پیروان او را تکفیر کرد. مجادله شدت یافت و عاقبت بابوائی محبوس شد و او را بانگشت بنصر آویزان کردند و آنقدر تازیانه زدند تا مرد. بین برصوما و رفیق او آکاس ( «خفه‌کننده پشیز») هم، که پس از بابوائی بمقام جاثلیق رسید. توافق کاملی وجود نداشت. برصوما به بهانه‌های گوناگون از حضور در مجمعی، که آکاس میخواست در سلوکیه منعقد کند، عذر آورد «۴».

---

(۱)- Ie brigandage d .Ephese

(۲)- Zenon

(۳)- Babowai

(۴)- لابور، ص ۱۴۴- ۱۳۱.

*** دولت بیزانس در قرن پنجم گرفتار اغتشاشاتی بود، که در اثر هجوم اقوام وحشی پیش می‌آمد و چندان از برای ایران خطر نداشت و چنانکه دیدیم ساسانیان نیز با هجوم وحشیان سر و کار داشتند «۱» و فارغ نبودند.

پیروز در آغاز سلطنت خواست کیداریان را بتأدیه خراج مجبور کند کیداره پادشاه این قوم امتناع ورزید و مجددا جنگ درگرفت. در تواریخ مذکور است، که پادشاه ایران با کونگخاس «۲» پسر و جانشین کیداره از طریق صلح پیش آمد و پیشنهاد کرد، که خواهر خود را بزنی باو بدهد «۳». بهرحال جنگ مداومت یافت.

پیروز قیصر روم را دعوت کرد، که باو مبلغی کمک کند، شاید بر کیداریان غالب آید و تهاجمات قوم ساراگور «۴» و اقوام وحشی دیگر را، که از معابر قفقاز داخل گرجستان و ارمنستان شده بودند، دفع نماید، اما ظاهرا این تقاضای متوالی اجابت نیافت. با وجود این پیروز بطور قطعی کیداریان را مغلوب کرد و آنان بهدایت کونگخاس هجرت کردند و در قندهار ساکن شدند. اما قوم دیگری موسوم به هفتالیان «۵»، که از ایالت کانسوی چین آمده بودند، به نواحی تخارستان، که تازه

---

(۱)- راجع بروابط ایران با اقوام شرقی در زمان سلطنت پیروز ر ک تفحصات مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۵ و بعد.

(۲)- Kungkhas

(۳)- احتمال میتوان داد، که این مطلب افسانه باشد. پیروز بجای خواهرش زن دیگری را برای کیداره فرستاد و باین ترتیب او را گول زد. این یکی از قصص رایجه در ایران است (مثلا مقایسه شود. با حیله، که آمازیس فرعون مصر در حق کمبوجیه بکار برد، هرودوت، کتاب ۳، بند ۱). همین حکایت راجع بخسرو اول در روابطش با خاقان ترک نقل شده است. ر ک مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۷، یادداشت ۴.

(۴)-Saragure

(۵)- هفتالان Heftsalan در بندهشن ایرانی (انکلساریا، ص ۲۱۵، سطر ۷ و ۹) بارمنی Hep't'al، فارسی هیتل Hetal، عربی هیطل Haital، مقایسه شود با بیلی،-



کیداریان از آنجا رفته بودند، هجوم آوردند. هفتالیان را، که «هونهای سفید» نیز نامیده‌اند، نمیتوان تحقیقا از اقوام هون شمرد «۱». به روایت پروکوپیوس این طایفه از حیث سفیدی پوست و زندگی مدنی با اقوام هون اختلاف داشته‌اند. پیروز با این دشمن جدید شروع بجنگ کرد و مغلوب و اسیر شد. ناچار شهر طالقان را، که قبل از غلبه او بر کیداریان شهر سرحدی مستحکمی بود، تسلیم کرد و متعهد شد که از آنجا تجاوز نکند و هم مجبور شد بوعده پرداخت غرامت جنگ، آزادی خود را بخرد.

پسرش کواذ دو سال بعنوان گروگان در دربار پادشاه هفتالیان ماند، تا تمام مبلغ پرداخته شد «۲». بعد پیروز با وجود ممانعت سپاهبذ وهرام مجددا با هفتالیان وارد جنگ شد «۳». این

---

بولتن شرقی، ۶، ۴ (۱۹۳۲)، ص ۹۴۶ و بعد چند سکه از هفتالیان را می‌شناسیم، که روی آن خطوطی با حروف کوشانی، که از الفبای یونانی مشتق شده، منقوش است. چند سکه هم بخط هندی معروف به براهمی Brahmi است. ر ك یونکر Junker .I .F .H، خطوط مسکوکات هفتالی-Die heph talilitisehen Munzinschriften) گزارش اکادمی پروس، ۱۹۳۰، ص ۶۴۱ و بعد).

(۱)- بنابر قول مارکوارت (ایرانشهر، ص ۵۵، یادداشت ۸) خیونیان ابتدا باسم «هون سفید» خوانده میشدند و این عنوان به بعد هفتالیان اطلاق شده است.

(۲)- بنابر استیلیتس دروغی، پیروز دو بار پس از شکست در جنگ اسیر هفتالیان شده است اما ظاهرا این مطلب غلط است.

(۳)- در منابع عربی و فارسی، که به خوذای نامگ منتهی میگردند، اسم این پادشاه اخشنوار Akhshunyar ، اخشوان Akhshuvan ، یا خشنواز Khushunvaz ، آمده است، و نام اصلی او در خط عربی تحریف گردیده است. در بندهش ایرانی (انکاریا، ص ۲۱۵) این اسم بخط پهلوی دیده میشود و ظاهرا شبیه خشنواز Khshunvaz است، اما چون آن عبارت در فصلی از بندهش واقع شده، که اکثر مطالب آن مأخوذ از نگارش‌های مختلف فارسی و عربی خوذای نامگ است، (کریستنسن، کیانیان، ص ۶۵- ۶۱) بنابراین کلمه مذکور را هم نمیتوان معتبر شناخت. چنین بنظر می‌آید، که در زیر همه این تحریفات، کلمه را خشیون Khshevan ، که در سغدی بمعنی «شاه» است، پنهان باشد. این حدس از مولر است (متون سغدی، ج ۱، ص ۱۰۸، یادداشتها) مقایسه شود با هنینگ، کتاب دعا و اعتراف ص ۹۵.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۳۹۷

لشگرکشی در سال ۴۸۴ عاقبتی بسیار وخیم یافت «۱». سپاه ایران، که در بیابانی پیش می‌رفت، کاملا مغلوب دشمن، بلکه معدوم شد. پیروز بقتل رسید و جسد او هرگز بدست نیامد. بموجب روایات مورخین عرب و ایران این شاهنشاه با بسیاری از سربازانش در حفره‌هایی افتادند، که پادشاه هفتالیان کنده بود. راست یا دروغ این روایت بسیار قدیم است، زیرا لازارفرپی، که از مؤلفین معاصر او بوده، بآن قصه اشاره کرده است «۲». یکی از دختران پیروز بدست پادشاه هفتالیان افتاد، که او را به حرم خود فرستاد. هفتالیان داخل مملکت ایران شدند و چندین ایالت را با شهرهای مرو الرود و هرات تصرف کردند و خراجی سالیانه بر ایرانیان تحمیل نمودند «۳»،

مقتدرترین نجبای ایران دو تن بودند، یکی زرمهر یا سوخرا از خانواده بزرگ قارن [۴]، که اصلا شیرازی و حکمران ایالت سگستان بود و لقب هزارفت

---

(۱)- در باب جنگ پیروز با هفتالیان افسانه عامیانه چندی مذکور است. مثلا گویند پیروز سوگند خورده بود از سرحد دولتین نگذرد و برای اینکه قسم خود را نشکند، سنگی را که علامت مرز بود پیشاپیش لشگر بحرکت آورد. (یا بروایت دیگر بوسیله پنجاه فیل و سیصد مرد جنگی برجی را که بهرام پنجم برای نشانه سرحد ساخته بود، در جلو سپاه بحرکت درآورد.) در روایات ایرانی جنگ پیروز با هفتالیان حکایت قدیمی زوپورس ZoPyros نیز داخل شده است ر ك ابن قتیبه، عیون الاخبار، چاپ قاهره، ج ۱، ص ۱۱۷ و ما بعد. (بنابر روایت سیر العجم) و طبری، ص ۸۷۸ و ۸۷۵، نلدکه ۱۲۸ و بعد و ۱۲۴ و یادداشت ۱؛ مقایسه شود با گابریلی، مجله ایتالیائی مطالعات شرقی، ۱۳، ص ۲۰۹ و ما بعد.

(۲)- لانگلوا، ج ۲، ص ۳۵۱.

(۳)- ر ك مارکوارت، ایرانشهر، ص ۶۳- ۶۰.

(۴)- چنین بنظر می‌آید، که سوخرا نام خانوادگی شاخه‌ای از دوده کارن بود، که زرمهر نیز بدان منصوب بود؛ ر ك نلدکه، طبری، ص ۱۲۰، یادداشت ۳ و ص ۱۴۰، یادداشت ۲.



داشت، دیگر شاهپور، که از مردم ری و خاندان مشهور مهران بود [۱]. لازار فرپی حکایت می‌کند، که این دو سردار با لشگر بسیار در ایبری و ارمنستان بجنگ مشغول بودند و همینکه خبر مرگ پیروز بآنها رسید، معجلا به تیسفون شتافتند، تا نفوذ خود را در انتخاب پادشاه جدید بکار ببرند. ولاش برادر پیروز انتخاب شد و در زمان سلطنت این پادشاه فرمانروای حقیقی ایران زرمهر بود. او با وهن ممیکونی [۲] رئیس یاغیان ارمنی صلح کرد. ارمنیان

می‌توانستند از موقع استفاده کنند و شرائط صلحی، که وهن تحصیل کرد، نشان می‌دهد، که عیسویان متعصب‌تر از زردشتیان بوده‌اند، زیرا نه فقط وهن آزادی کامل دیانت مسیح را طلب کرد، بلکه درخواست نمود که دیانت زردشت در ارمنستان ملغی شود و آتشکده‌های آنجا را خراب کنند «۳». پس از تحصیل مطالب فوق، وهن با زرمهر مساعدت کرد تا زریر (بزبان ارمنی زاره) برادر پیروز و ولاش را، که مدعی سلطنت بود، مغلوب و بکوهستان متواری نمودند و در آنجا زریر دستگیر و مقتول شد «۴» «۵» و وهن مرزبان ارمنستان گردید.

---

این نام را مورخان عرب و ایرانی بطور مختلف ذکر کرده‌اند. (سوخرا، سوخران، سوخر سوفرای و غیره) شکل پهلوی آن سوخرگ Sokhragh یا شاید Sokhral یا Sokhrae می‌باشد. (ر ک نلدکه، مطالعات ایرانی، I، گزارش شعبه ادبی آکادمی امپراطوری علوم وین، ۱۸۸۸، ص ۴۱۳ و ما بعد.)

(۱)- طبری، ص ۸۷۸، نلدکه، ص ۱۲۷ و بعد. لازار، لانگلوا، ج ۲، ص ۳۲۶.

(۲)- لازار، لانگلوا، ج ۲ ص ۳۵۲؛ طبری، ص ۸۸۵، نلدکه ص ۱۳۹.

(۳)- Vahan

(۴)- لازار. لانگلوا، ج ۲، ص ۳۶۰.

(۵)- لازار، لانگلوا، ج ۲، ص ۴۴۳ و بعد. پروکوپیوس ولاش و جاماسب، پسر پیروز را با هم اشتباه نموده و کواذ را جانشین بلافصل پیروز دانسته است در باب وقایع ارمنستان در سالهای ۸۵- ۴۸۴ و شخصیت وهن ر ک پیترس سوسنیک مقدس Sousanik -در Analecta Bollandiana (۱۹۳۵) ج ۳، ص ۲۷۸ و بعد.

موقع خیلی سخت بود. ایران بواسطه تسلط پادشاه هفتالیان دچار خواری و خفت شده بود. بهمین مناسبت سردار ایرانی موسوم به گشنسپداذ ملقب به نخوارگ «۱» که زرمهر او را مأمور مذاکره با ارمنیان نموده بود، در ضمن صحبت با وهن چنین گفت: «او (یعنی پیروز) کشوری چندان بزرگ و آبادان و مستقل را تسلیم هفتالیان کرد و تا تسلط این طایفه باقی است، کشور ایران از قید عبودیت و زنجیر هولناك اسارت نجات نخواهد یافت «۲»». بهترین افراد سپاه هلاك شده بودند و دولت در خزانه خود پولی، که حقوق سپاهیان را کافی باشد، مورخان ایران برای حفظ آبروی قوم خود قصه‌ای ساخته‌اند، که زرمهر از پادشاه هفتالیان انتقام کشید و عاقبت با آن طایفه صلحی شرافتمندانه کرد، زیرا پادشاه هفتالیان مجبور شد، که تمام غنائمی را که در جنگ اخیر از پیروز گرفته بود، پس بدهد و دختر او را نیز مسترد دارد، اما در حقیقت این دختر مسترد نشد و پادشاه هفتالیان از او دختری پیدا کرد، که بعد زوجه کواذ اول پادشاه ساسانی گردید «۳».

ولاش ظاهرا مردی نیك نهاد و خوش نیت بود، که قصد داشت ملت را خوشبخت کند. حکایت کنند که چون از ویرانی مزرعه آگاه می‌شد، دهقان را مجازات می‌نمود، زیرا می‌گفت او با روستاییان چندان همراهی نکرده است، تا بعلت فقدان وسائل معاش ناچار ترك اوطان گفته‌اند «۴». مؤلفین عیسوی «۵» نیز از نیات حسنه و سلامت نفس ولاش تمجید کرده‌اند. با وجود این ولاش مردی نبود، که کشور ایران در آن وقت بوجود او احتیاج وافر داشت. ناخرسندی بزرگان

---

(۱)- ر ك ص ۳۶- ۳۵.

(۲)- لازار، لانکلوا، ج ۲، ص ۵۷.

(۳)- نلدکه، طبری، ص ۱۳۰، یادداشت ۳. منابع آن عصر از این جنگ و انتقام هیچ ذکری نکرده‌اند.

(۴)- طبری، ص ۸۸۳، نلدکه، ص ۱۳۴.

(۵)- ر ک مثلا میشل سریانی ترجمه شابو، ج ۲، ص ۱۵۱.



تعمیم یافت «۱» و پس از چهار سال سلطنت ولاش را خلع و کور کردند و کواذ پسر پیروز را بر تخت سلطنت نشانیدند (۴۸۸). «۲»

بلا شک محرک اصلی این انقلاب زرمهر بوده است «۳»، که ظاهرا مصالح سیاسی در نظر داشته زیرا کواذ چندین سال پس از شکست پیروز نزد پادشاه هفتالیان بعنوان گروگان بسر برده بود و روابط نیکویی با آن طایفه داشت. ایرانیان امید داشتند، که انتخاب او از فشار هفتالیان بکاهد. ظاهرا پس از نصب کواذ با وجود اینکه کما فی السابق هفتالیان از ایران خراج می‌گرفتند «۴»، در روابط آنها سهولتی ایجاد شد.

---

(۱)- در کتاب منسوب به استیلیتس آمده است، که ولاش پول برای پرداختن بلشگر نداشت و روحانیون زردشتی را نسبت بخود خشمگین کرده بود، «چون در نقض قوانین زردشتی می‌کوشید، و می‌خواست در شهرها گرمابه بسازد». در کتاب «سلطنت کواذ اول» (ص ۵۳، یادداشت ۲) نسبت بصحت این روایت، در آن قسمت که مربوط به ساختن حمامهاست، اظهار تردید کرده‌ایم، معذالک باید گفت، که این مسئله در آن عصر شهرت داشته است. در کتاب منسوب به استیلیتس آمده است، که کواذ اول پس از فتح آمیدا، چون در آن شهر گرمابه‌های یونانی را دید، فرمود در همه شهرهای ایران هم نظیر آنرا بسازند. در نظر زردشتیان استحمام در آب گرم گناه محسوب میشد (اردای و یرازنامگ)، معذلک چنین پیدا است، که اوستای ساسانی استحمام آب گرم را مجاز کرده باشد، بشرط آنکه در حفظ پاکی آتش احتیاطات مخصوصی مرعی شود (دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۷، فقره ۱ بنابر دزدسر نزد نسک).

(۲)- بنابر بعضی از منابع مأخوذ از روایت خوذای نامگ کواذ در موقع جلوس طفل بوده است، ولی این مطلب خالی از صحت است؛ بنابر روایت مالالا Malala و فردوسی کواذ در سن ۸۲ سالگی یا ۸۰ سالگی پس از ۴۳ یا ۴۰ سال سلطنت درگذشت.

(نلدکه، طبری؛ ص ۱۴۳، یادداشت ۱).

(۳)- دینوری (و نهایه)؛ فردوسی.

(۴)- پروکوپیوس مدت تسلط هفتالیان را بر ایران دو سال میداند و بعقیده او کواذ-

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۰۱

در زمان سلطنت ولاش، برصوما در دربار تقرب داشت و سفری بقسطنطنیه کرد تا جلوس ولاش را رسما اعلام کند و هنگام مراجعت مأموریتی از طرف پادشاه باو محول و ناچار چندی برای تصفیه امور سرحد در نصیبین ماند و این مأموریت را بهانه جدیدی قرار داد، برای اینکه در انجمنیکه آکاس دعوت کرده بود، حاضر نشود. معذلك مجمع مزبور در سلوکیه منعقد شد، اما فقط دوازده اسقف در آن شرکت کردند. بعضی از آنها مانند گابریل اسقف هرات از راه بسیار دور آمده بودند. سه قانون مهم در آنجا بتصویب رسید و اصول مذهب نسطوری مذهب قطعی و منحصر عیسویان ایران شد. رهبانان را در اجراء مراسم دینی از رقابت با کشیشان منع کردند و بروحانیون قدغن نمودند، که نذر تجرد نکنند، زیرا که احتراز از زن فقط برای صومعه‌نشینان مجاز بود. این تصمیم اخیر نیز قدمی در راه موافقت با مزداپرستان بود، که بسیار از عزوبت و تجرد متنفر بودند.

برصوما بر حسب میل پیروز «مثل همه ایرانیان» زن اختیار کرد. برای این ماده سوم از تصمیمات انجمن سلوکیه، موجبات اختلافی نیز ذکر کردند و اهمیت این ماده سوم را که تحریم تجرد باشد، با دلایل بسیار بیان نمودند و گفتند: رسم قدیم که اجتناب از مزاوجت

بود، «باعث رواج فحشاء و منکر شده، تیر استهزاء بیگانگان را بجانب نصاری جلب می‌نمود». مقصود از بیگانه ایرانیان است.

---

آنقدر توانایی یافت، که توانست از ادای خراج امتناع ورزد. چنانکه دیدیم پروکوپیوس از چهار سال سلطنت بلاش ذکری نکرده است. در واقع چنین بنظر می‌رسد، که ایران تا زمان خسرو اول خراجگزار هفتالیان بود. زیرا سکه‌های نقره از بلاش و کواذ و خسرو اول یافته‌اند، که روی آنها بخط کوشانی و هفتالی نوشته شده است و بنابر رای مارکوارت (ایرانشهر، ص ۶۳- ۶۲) این سکه‌ها برای تأدیه خراج هفتالیان ضرب می‌شده است.

مقایسه شود با کتاب یونکر راجع بمسکوکات هفتالیان، گزارش آکادمی پروس، ۱۹۳۰ ص ۶۵۶ و ما بعد.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۰۲

و چیز دیگر، که عیسویت مشرق را از عیسویت غرب جدا میکرد، تأسیس مکتب روحانیان در نصیبین بود. پس از آنکه مکتب الرها کاملا دستخوش عقاید نسطوری شد و بامر زنون امپراطور منحل گردید، برصوما این مدرسه را تأسیس کرد. علامه نرسس «۱» مشهور به «مبروس» بریاست مکتب نصیبین انتخاب شد و این مکتب از آن ببعد مرکز اصول نسطوری محسوب گردید. مرگ برصوما و فوت خلیفه جاثلیق آکاس، که در حدود ۴۹۵ اتفاق افتاد، نشانه ختم یکی از مهمترین ادوار عیسویت ایران است «۲».

برای توضیح روابط بین عیسویت و دیانت رسمی ایران در قرون چهارم و پنجم بذکر عباراتی چند از زاخو مبادرت می‌ورزیم «۳». عیسویت در عهد ساسانی همیشه، حتی در سخت‌ترین دوره‌های زجر و تعدی، مجاز بوده است، اگرچه گاهی بعضی از جوامع عیسوی در شهرها و دهات دستخوش آزار عمال ایرانی میشده‌اند.

عیسویان اصول دینی خود را در انجمنهاییکه در سنوات ۴۱۰ و ۴۲۰ در پایتخت کشور ایران تشکیل یافت، با حضور دو نفر نماینده دولت امپراطوری بیزانس برقرار نمودند، که یکی ماروثا اسقف میافارقین (میفرقط) «۴» بود و دیگری آکاس اسقف آمیدا «۵» افرعت «۶» خطب و مواعظ خود را در سخت‌ترین ایام جور و تعدی، که نسبت بعیسویان در زمان شاهپور دوم جاری بوده، نوشته است و معذلك اثری

---

(۱)-Narses

(۲)- لابور، ص ۱۵۲- ۱۴۳.

(۳)- راجع بوضع حقوقی عیسویان در دولت ساسانی، گزارش‌های سمینار السنه شرقیه، ج ۱۰، جزوه ۲، ص ۷۲ و ما بعد.

Von den reehtlichen Verhaltnisssen der Christen im Sassaanidenreich. Mttteilungen des Seminars fur. Orientalische .Sprachen

(۴)-Maipherqat

(۵)- در باب آکاس ر ك لابور، ص ۸۹، ۹۳، ۱۰۱ و بعد.

(۶)-Aphraat



در این رسالات دیده نمی‌شود، حاکی از اینکه اجراء مراسم دیانت عیسوی در آن عهد بطور عادی و بدون مانع جریان نداشته باشد. فشار همیشه متوجه علمای دین مسیح بوده، اما هیچ

گفته نشده است، که عامه عیسویان را زجر یا مجبور بارتداد نموده باشند. ظاهرا عیسویان چه در کشور ایران چه دولت امپراطوری روم، در روابط حقوقی بین خود، تابع قانون سریانی و رومی موسوم به «۱» بوده‌اند، که ظاهرا آنرا با عرف محل وفق میدادند «۲». کشتارهای بزرگ ندرتا اتفاق می‌افتاد غالبا عیسویان میتوانستند بآرامی در تحت هدایت معنوی جاثلیقان و اسقفان خود زیست کنند.

*** کتب اعمال شهدا از این حیث، که حاوی مطالبی راجع بحقوق جزائی و بطور کلی تشکیلات عدلیه آن زمان می‌باشد، مخصوصا جالب توجه است. پس از آنکه باستعانت تألیف عالمانه دکتر لابور مجادلات بزرگ مذهبی قرون چهارم و پنجم را اختصارا ذکر کردیم، بسیار طبیعی است، که در اینجا مواردی را، که در دسترس هست، برای توضیح این مطلب جمع کرده بنگاریم.

عموما عدالت در ایران باستان مقام بسیار جلیلی داشته و از زمان هخامنشیان قرائن کافی در دست هست، که پادشاهان جدا مراقب حسن جریان قوه قضایی و درستکاری قضات بوده‌اند. در زمان ساسانیان هم نام قاضی احترامی بسزا داشته و مردمانی مجرب و عادل را بر مسند قضا می‌نشاندند، که احتیاج بمشورت نداشته باشند و طریقه رومیانرا استهزا می‌کردند، که در پشت سر قضات جاهل. اشخاص فصیح و دانشمند قرار میدادند، که در مواضیع حقوقی فتوا دهند «۳».

---

(۱)-Ieges Constantlni Theodosii Leonis

(۲)- زاخو، ص ۸۰ و ما بعد:

(۳)- آمیانوس مارسلینوس، کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۷۰ و ما بعد دینکرد (کتاب هشتم، فصل بیستم، فقره ۷۴ بروایت از نکاذم نسک) نیز گوید که شایسته منصب قضا کسی است، که از

قانون آگاه باشد. در هوسپارم نسک شرح مفصل تری از وظیفه عدالت قاضی و واجبات دینی این منصب مسطور بوده است.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۰۴

چنانکه دیدیم وظیفه میانجی و حکم- شاید منحصرا در اموریکه مربوط به نژادگان باشد- یکی از هفت منصب موروث دودمانهای ممتاز بشمار می‌رفته است «۱»، اما از آنجا که طبیعت دین پارسی مقرر است، که دین و اخلاق با حقوق بمعنی قضائی، متحد است، قوه داوری بمعنی اخص بایستی متعلق بروحانیان باشد، بعلاوه روحانیان همه علوم را بخود تخصیص و انحصار داده بودند. قضات- داذوران را در ردیف دستوران و موبدان و هیربدان نام برده‌اند. رئیس کل داذوران را «قاضی دولت» یا شهرداذور یا داذورداذوران «۲» می گفتند. یکنفر ملقب به آیین بذ (که رئیس محافظین عادات رسوم بشمار می‌رفت) ظاهرا کارهای قضایی انجام میداده است «۳». محاکم هر ناحیه را یکنفر قاضی روحانی اداره میکرد و بطور کلی مراقب بود، که احکام و اعمال رؤسای غیر روحانی ناحیه نیز کاملا موافق عدالت باشد.

از مأمورین عالیرتبه نواحی، که اختیار قضایی داشتند، یکی سروشورزداریگ «۴» یا مستمع روحانی و دیگر دستور همداذ بوده است «۵». هر قریه یک مرجع قانونی فروتری داشته، که ریاست آن با دهقان یا قاضی مخصوصی بوده، که بآن قریه میفرستاده‌اند. گاهی از حکام صلح شاهریشت «۶» نام برده شده است «۷»، لیکن راجع بعمل و حدود اختیارات این مامورین

---

(۱)- بالاتر ص ۱۲۸ را نگاه کنید.

(۲)- وادیا، «سورسخون». شهر داذوری داذوران (ص ۴۴، ۶۵ و ما بعد، ۸۵ و ما بعد) ظاهرا از ترکیب دو اصطلاح شهر داذور و داذوری داذوران اشتباها بوجود آمده است.

(۳)- برون، منتخب اعمال شهدای ایران، ص ۲۱۳.

Sroshavarzdarigh-(۴)

(۵)- هوفمان، ص ۵۱- هوفمان اصطلاح دستور همداذ را چنین معنی کرده است: «کسیکه قدرت قضایی او مانند دستور است». اگر این قول هوفمان را بپذیریم، باید گفت، که دستور کارهای قضایی را عهده‌دار بوده است. نلدکه (طبری، ص ۴۳۸) این لفظ را دست بر هم یعنی «کسیکه دستها را متصل میکرده است» خوانده است. بعقیده من قول هوفمان را باید ترجیح داد.

Shahrisht-(۶)

(۷)- یعقوبی، ر ک بالاتر اوایل فصل ششم.



اطلاعی نداریم. بموجب کتاب اوستایی سنکاذوم نسک «۱» بین قضاتی، که ده، یازده، دوازده، سیزده، چهارده، پانزده سال علم فقه تحصیل کرده باشند: امتیازی قائل شده‌اند، ظاهرا تصمیمات و احکام حقوقی هر یک از آنان بر حسب درجه اعتبار مختلفی داشته است. قوه قضایی لشگری بیک قاضی مخصوص ملقب به سپاه داذور «۲» محول بود. از آن گذشته میتوان حدس زد، که بسیاری از مأمورین قضایی، که مناصب مخصوصی داشتند، موبد یا هیربذ بوده‌اند، چنانکه میدانیم هیربذان گاهی به عنوان قضاوت فتوایی میداده‌اند «۳».

قوه عالیه قضایی بشاهنشاه اختصاص داشت و این فقط امر فرضی و نظری نبود، چه روایات متعدد موجود است، که بر عدالت‌خواهی پادشاهان ساسانی گواهی میدهد. گفتار پادشاهی قابل نقض نبود، بنشانه این نقض‌ناپذیری، چون پادشاه با کسی پیمان می‌بست، کیسه‌ای پر نمک می‌کردند و شاه مهر نگین خود را بر آن می‌نهاد «۴». اگر کسی در مراجع عدلیه محلی بحق خود نمی‌رسید، همواره میتوانست بشاه رجوع کند و بمقصود خود برسد. لکن شاه دور

بود و بسختی بحضور او نائل می‌شد، معذلك چنین ذکر کرده‌اند، که اکثر پادشاهان ایران در بعضی مواقع مخصوص سوار اسب شده، بر بالایی می‌ایستادند و از آنجا همه جماعتی را، که در صحرا گرد آمده بودند، می‌نگریستند و به دعاوی رسیدگی میکردند و سبب این بود که: «چون پادشاه جایی بنشیند و آنجا با دهلیز و در بند و پرده‌دار بود، صاحب غرضان و ستمکاران مظلومان را باز دارند و پیش پادشاه نگذارند «۵».

---

(۱)- دینکرد. کتاب هشتم، فصل ۴۳، فقره ۹.

(۲)- هوبشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۳۶.

(۳)- مسعودی، مروج. ج ۲، ص ۱۵۶.

(۴)- فوستوس بیزانس، لانگلوا، ج ۱، ص ۶۹- ۲۶۸؛ پروکوپیوس؛ جنگ ایران، کتاب اول، بند ۴، ر ک پاتکانیان؛ مجله آسیایی ۱۸۶۶، ص ۱۱۳.

(۵)- نظام الملك، سیاست‌نامه، چاپ شفر، ص ۱۰، ترجمه ص ۱۲ (مقایسه شود با برون، مجله پادشاهی، ۱۹۰۰، ص ۲۲۰).



علاوه بر این چنین معلوم است، که پادشاهان نخستین ساسانی سالی دو بار در اعیاد نوروز و مهرگان بارعام میدادند «۱» و ورود همه کس را از خرد و کلان آزاد میفرمودند. چند روز قبل از طرف شاه اعلام میشد، که بارعام خواهد داد، تا شاکی و متشکی عنه خود را برای جواب دادن آماده کنند. پس آنگاه پادشاه بموبد [ان موبد] امر میداد، که مردمانی امین و مطمئن در مدخل قصر قرار دهد، تا کسی از دخول متظلمان ممانعت نکند و اعلام می‌نمود، که هر کسی در این موقع مانع شود، از اینکه مظلومی شکایت خود را عرض کند، نسبت بخدا و پادشاه مرتکب گناهی عظیم شده و از امان قانون محروم خواهد بود. پس آنگاه

مردان را داخل می‌کردند؛ نخست بشکایاتی، که طرف آن شخص پادشاه بود، رسیدگی می‌نمودند.

شاه موبذان موبذ و [ایران] دبیربذ و نگاهبان کل آتشکده‌ها (هیربذان هیربذ) را احضار میفرمود و سپس برمیخاست و از تخت فرود میامد و پیش موبذان موبذ بداوری بدو زانو می‌نشست و میگفت «هیچ گناهی نیست نزد خدایتعالی بزرگتر از گناه پادشاهان و حق گذاردن پادشاهان نعمت ایزد تعالی نگه داشتن رعیت است و داد ایشان دادن و دست ستمکاران از ایشان کوتاه کردن»، پس چون پادشاهی راه بیداد سپارد، زیردستان او خود را در خراب کردن آتشکده‌ها و شکافتن دخمه‌ها «۲» مجاز خواهند دانست و این عبارت را بر زبان جاری می‌کرد: «من که بنده ناچیزی بیش نیستم در برابر تو قرار گرفته‌ام چنانکه تو فردا در برابر خدا قرار خواهی گرفت:

اگر تو جانب خدا نگاهداری، خدا نیز جانب تو نگاهدارد، اما اگر جانب داری از شاه کنی خدا ترا کیفر دهد». موبذان موبذ در پاسخ می‌گفت: «اگر خدا سعادت بندگان خود را بخواهد، بهترین مرد مملکت را برای آنها انتخاب میکند و اگر مشیت او تعلق گرفته باشد، که منزلت پادشاه را بنمایاند، کلماتی بر زبان او جاری میکند شبیه آنچه تو آلان بر زبان راندی». سپس بدعوی رسیدگی می‌کردند، اگر

---

(۱)- ر ک ص ۲۰۰- ۱۹۶ این ترجمه.

(۲)- عبارت «دزدیدن کفن مردگان از تابوتها» متعلق به عقاید اسلامیست.



حکم بقصور پادشاه صادر میشد، بایستی جبران و تدارک کند و گرنه شاکی را حبس میکردند و او را مجازاتی عبرت‌انگیز نموده اعلام میکردند، که «اینست سزای کسی که

خواسته است بشاه نسبت ظلم بدهد و بکشور زیان رساند». پس از ختم این عمل قضایی پادشاه برمیخاست و بتفصیل خدا را شکر و ثنا میگفت. آنگاه مجددا تاج بر سر می‌نهاد و بر تخت می‌نشست و از شاکیان دیگر دعوت می‌نمود، که شکایات خود را عرض کنند «۱».

این روایت مسلما تا حدی متکی باسناد تاریخی است، زیرا که ادعای روحانیون زردشتی را می‌رساند، که خود را در همه محاکم می‌خواسته‌اند قاضی و حکم جلوه دهند، حتی در دعوایی که طرف مقتدرترین شخص مملکت باشد. منابع تاریخی ما ضمنا خاطر نشان می‌کنند، که رسم مزبور را یزدگرد اول لغو کرد و او در نظر روحانیان زردشتی منفورترین پادشاه ساسانی است. در اعمال شهدا مذکور است «۲»، که در ابتدا رسم ساسانیان این بود، که هفته اول هر ماه همه کس حق داشت نزد مأمورین دولت رفته، از ظلمی که درباره او شده شکایت کند و دعاوی خود را، که رسیدگی نشده باشد، بشاه عرض نماید. این رسم را یزدگرد دوم (نه یزدگرد اول) نسخ کرد و در تاریخ طبری نیز روایتی هست، که این نکته را تأیید می‌کند «۳».

مبانی حقوقی عهد ساسانی کتاب اوستا و تفاسیر آن «۴» و اجتماع «نیکان» یعنی مجموعه فتاوی علمای روحانی بوده است «۵». ظاهرا مجموعه قانونی بمعنی اخص وجود نداشته «۶»، لکن از خلاصه نسکهای اوستای ساسانی، که در کتاب

---

(۱)- جاحظ، تاج، ص ۱۶۳- ۱۵۷؛ شرح مختصرتر در سیاست‌نامه نظام الملك، چاپ شفر: ص ۳۹- ۳۸، ترجمه ص ۵۶ و ما بعد.

(۲)- هوفمان، ص ۵۰.

(۳)- ر ك ص ۳۰۷- ۳۰۶ این ترجمه.

(۴)- زند، ر ك بالاتر ص ۷۴- ۷۳.

(۵)- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۰، فقره ۶۹.

(۶)- بارتلمه، زن در حقوق ساسانی، ص ۶.



دینکرد موجود است، چنین استنباط می‌شود، که چندین نسک شامل مسائل حقوقی بوده است. خلاصه که در دینکرد است، از روی اوستای ساسانی و تفاسیر آن تشخیص شده و تاریخ آن ظاهرا عهد خسروان است. این تفسیر مشتمل بر تفاسیر قدیمتر بوده، که توضیحات جدیدی بر آن افزوده‌اند. بنابراین مطالبی، که راجع باصولی قضائی در دینکرد آمده، غالبا مأخوذ از آراء مفسرین قدیم است و طرز عمل قضائی زمان ساسانیان را معلوم میدارد.

قطعاتی که از کتاب فقهی ماذیگان‌ی هزار داذستان «۱» در دست است و بارتلمه بخشی از آن را ترجمه و شرح کرده است، در امور تملک و ازدواج و حقوق خانوادگی بطور کلی بحث میکند، که ما آنها را بفصل بعد ارجاع میکنیم. مؤلف آن کتاب گفته است که در دعاوی حقوقی رأی موبذان موبذ بر دیگران تفوق داشته و از این عبارت استنباط میشود، که رأی او در حقوق جنائی نیز، که در اینجا مورد بحث ماست «۲»، فایق بوده و در این مورد هم فتوای موبذان موبذ بیش از سوگند تأثیر داشته و غیر قابل نقض بوده است.

در نسکهای نکاذوم «۳» و دزدسر نزد «۴» ذکری از محاکم مختلطی شده، که مرکب از قضات مختلف الدرجه بوده است. قانون برای احضار شهود مهلتی معین میکرده و مدت دعوی بوسیله نظامنامه ثابتی محدود بوده است «۵». مقرراتی نیز برای جلوگیری از مردمان دغل و ستیزه‌کار، که دعاوی را بدرازا میکشانیدند و کارها را آشفته میکردند، وضع شده بود «۶» و نیز ممکن بود، که شخص از قضاتی، که محض اجراء غرضی امور

---

(۱)- ر ک بالاتر ص ۷۵.

(۲)- بارتلمه، حقوق ساسانی، ج ۴، ص ۲۹ و بعد.

(۳)- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۰- ۱۶.

(۴)- ایضا کتاب هشتم، فصل ۲۷- ۲۱.

(۵)- ایضا، کتاب هشتم، فصل ۲۲، فقره ۱۵- ۱۲.

(۶)- ایضا کتاب هشتم، فصل ۲۰، فقره ۲۷.



مشکوک را یقینی و امور یقینی را مشکوک جلوه داده باشد، شکایت کند «۱».

در صورتیکه نسبت بتقصیر یا بی‌تقصیری متهم شکی واقع می‌شد، کار را بامتحان (ور) «۲» محول می‌کردند و این رسم بسیار اهمیت داشت «۳». این امتحان از حیث شدت دارای درجات بود «۴» و آن را عادتا بر دو نوع میدانستند «امتحان سرد» و «امتحان گرم» «۵». مثلا امتحان گرم (ور گرم یا گرموگ وریه) عبارت بود از عبور از میان آتش، که در داستان سیاوش پسر کیکاوس «۶» و داستان «ویس و رامین» «۷» وصف آن بطور شاعرانه آمده است. نوع هیزمی، که در این امتحانها بکار می‌رفت، مطابق قواعد خاصی معین می‌شد و در ضمن اجرای امتحان تشریفات مذهبی نیز بعمل میآمد «۸». در زمان شاهپور دوم آذربد پسر مهرسپند برای اثبات حقانیت گفتار خود، بنابر روایات موجوده، خود را مورد نوع دیگر «ورگرم» قرار داد، یعنی فلز گداخته بر سینه خود ریخت «۹». امتحان سرد (ورسرد) ممکن بود بوسیله شاخه‌های چوب مقدس بعمل آید. در این صورت آن را بر سموگ وریه «۱۰» می‌نامیدند «۱۱». یک نوع

---

(۱)- ایضا کتاب هشتم، فصل ۲۲، فقره ۱۰.

(۲)-Ordatlie

(۳)- ایضا، کتاب هشتم، فصل ۴۲، فقره ۳، و ما بعد (به نقل از سکاذم نسک).

(۴)- سکاذم نسک، دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۳۸، فقره ۶۵.

(۵)- ایضا، کتاب هشتم، فصل ۴۲، فقره ۶.

(۶)- فردوسی، شاهنامه، چاپ وولرس؛ ص ۵۵۰ و بعد (بیت ۵۰۲ و بعد).

(۷)- ویس و رامین چاپ لیس W .N .Lees ، ص ۱۳۶ و ما بعد.

(۸)- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۰، فقره ۴۱.

(۹)- قطعات پهلوی، که وست بچاپ رسانیده مثلا فصل ۱۵ شایست نی شایست (۱۵ ر ۱۶) متون پهلوی، ج ۱، ص ۳۷۶؛ شکندگمانیک ویزار، ۱۰ ر ۷۰ (وست متون پهلوی، ج ۳، ص ۱۷۱)؛ دینکرد کتاب ۷، فصل ۵، فقره ۵۰ (وست، متون پهلوی، ج ۵، ص ۷۴) مقایسه شود با بالاتر ص ۱۶۳.

(۱۰)-Baresmoghvarih

(۱۱)- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۱۹، فقره ۳۸ و فصل ۲۰، فقره ۱۲.



دیگر از امتحان بسیار قدیم، که در ضمن ایراد قسم اجراء می‌شد، نوشیدن آب گوگردآلود بوده این رسم حتی در کتاب وندیداد هم (۴ ر ۵۴ و ما بعد) ذکر شده و اصطلاح سوگند خوردن، که امروز در زبان کنونی ایران بمعنی قسم یاد کردن، استعمال میشود و معنی تحت اللفظ آن «نوشیدن آن گوگردآلود» است، یادگاری از آن عادت قدیم می‌باشد. ظاهر چنین است، که در زمان ساسانیان استعمال آب گوگردآلود هنگام اجرای قسم فقط صورت ظاهر

بوده است «۱». یک مأمور مخصوص از عدلیه ملقب به ورسردار در حسن جریان «امتحان» نظارت می کرده است «۲».

از نامه تنسر اطلاعاتی چند راجع باصول مجازات تحصیل می‌توان کرد.

عقوبات بر سه گونه جرم مترتب بود: یکی میان خدای عزاسمه و بنده که «از دین برگردد و بدعتی احداث کند در شریعت»، و یکی میان برادران دنیا «که (یکی) بر دیگری ظلم کند». در قرون نخستین عهد ساسانی، کیفر جرم‌های نخستین و دومین یعنی کفر و عصیان و خیانت و فرار، اعدام عاجل بود و مجازات جرائم نسبت به «برادران دنیا» از قبیل دزدی و راهزنی و هتک ناموس و جور و غیره، جزای بدنی سخت یا اعدام بود «۳». بنابر گفته‌های آمین مارسلن مجازاتهای تأدیبی آنوقت خیلی سخت بوده است «۴». وی گوید: «ایرانیان از قانون هراس بسیار در دل دارند، قوانینی که مخصوصا برای کیفر خیانت پیشگان و فراریان جنگ وضع شده، بسیار سخت است. از جمله قوانین بسیار ناهنجاری جاری است مثلا جنایت یک فرد مستلزم

---

(۱)- بارتلمه، حقوق ساسانی: ج ۲. ص ۷ و ما بعد.

(۲)- در خصوص احترام قول و پیمان بدون خوردن سوگند و راجع بمجازات پیمان‌شکنان ر ک بارتلمه. علم لهجه‌های ایرانی متوسط، ج ۲، ص ۱۵- ۱۴.

(۳)- دارمستتر، مجله آسیایی، ۱۸۹۴، ص ۲۱۹ و بعد و ۵۲۳ و بعد؛ مینوی، ص ۱۷- ۱۶.

(۴)- کتاب ۲۳، بند ۶، قطعه ۸۱.



هلاک همه خویشانش می‌شود». در نکاذوم نسک «۱» مقرراتی هست راجع باشخاصی که متهم ببعضی گناهان شده‌اند و طرز تعقیب آنان را ذکر کرده است مثل سرقت و راهزنی و

خسارات مختلف و قتل و زنا و تهدید بزنا و توقیف غیر قانونی و محروم نمودن از خوراک و کاستن مزد کارگران بر خلاف قانون و خساراتیکه بر شخص از جادوگران و غیره برسد. مسائل حقوقی دیگری از قبیل حدود مسئولیت طفل و تحریک، بقتل اجنبی و غیره در این نسک مورد بحث قرار گرفته است، لکن در خلاصه دینکرد فقط اشارات مختصری دیده میشود و غالبا بتفصیل نپرداخته‌اند.

از این خلاصه معلوم میشود، که چون سارقی را در حین ارتکاب جرم دستگیر می کردند، او را بمحکمه می کشیدند و شیئی دزدیده را بگردن او می‌آویختند «۲» و او را بزنجیر می‌بستند و بزندان می‌افکندند. عده زنجیر بر حسب شدت جرم تغییر می‌نمود و اعضایی از بدن را، که مرتکب آن جرم شده بود، بیشتر مقید میکردند «۳». تحقیقا این زنجیرها فقط برای جلوگیری از محبوسین نبوده، بلکه نشانه اجرای عدالت محسوب می‌شده است. به موجب خلاصه نکاذوم نسک مرسوم نبوده، که بعلت ارتکاب جرائم دینی، بدست مجرمین خارجی یعنی غیر زردشتی دست بند بندند «۴» و احتمال میرود، که این فتوای شخصی بعضی از مفسرین باشد نه قانون عام. بهرحال در اعمال شهدای عیسوی غالبا مذکور است، که دست‌بند و زنجیر و کند بر دست و پای محبوسین عیسوی می‌نهاده‌اند «۵». قاضی تحقیق هنگام استنطاق محبتی مجعول و گفتاری فریبنده بکار می‌برد، تا مجرم را باعتراف وادار کند «۶». اگر

---

(۱)- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۱۶ و ما بعد.

(۲)- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۰، فقره ۱۲۳.

(۳)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۲۱، فقره ۵- ۱.

(۴)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۱۹، فقره ۵۶.

(۵)- مثلا هوفمان، ص ۶۱.

(۶)- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۱، فقره ۱۰.



کسی نام شرکاء جرم خود را افشاء میکرد پاداش می‌یافت «۱»، لکن کسی که شیئی مسروق را پنهان می کرد، کیفر او معادل کیفر سارق بود «۲». با سارقین بومی و بیگانگان چه از حیث لباس در موقع سرما و چه از حیث دوا در موقع مرض بیک نهج رفتار نمی‌شد «۳». در نکاذوم نسک «۴» از تعقیب قضایی و «امتحان» و اعدام جادوگران بحث شده است.

معلوم نیست که در حقوق ایران حبسهای با موعد معین وجود داشته است یا خیر. اما توقیف مقدماتی ممکن بود تا مدت غیر محدودی دوام پیدا کند. بموجب نکاذوم «۵» مقصرین را در مکانی غیر مطبوع حبس می‌نمودند و بر حسب مورد عده‌ای از جانوران موذی در آن مکان رها می کردند: تئودوره «۶» اسقف صور، در تأیید این مطلب روایت می کند، که عیسویان را گاهی در سیاه چال می‌انداختند و عده‌ای موش با آنها همراه می کردند و دست و پای محبوسین را می‌بستند، بقسمی که این جانوران حریص را نتوانند دفع کنند و آن جانوران گرسنه محکومین را پس از آزار و رنج متمادی پاره میکردند «۷». بعلاوه حبس وسیله از میان بردن بی سر و صدای اشخاص بلند مرتبت بوده، که وجودشان برای کشور و شاه خطر داشت. قلعه مستحکمی واقع در خوزستان، که گیل گرد یا اندمشن «۸» نام داشت، یک نوع قلعه

---

(۱)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۲۱، فقره ۱۱.

(۲)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۲۱، فقره ۸.

(۳)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۱۹، فقره ۵۵.

(۴)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۴۲، فقره ۲- ۱.

(۵)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۱۹، فقره ۴۴.

(۶)-Theodoret

(۷)- لابور. ص ۱۱۰.

(۸)- هوبشمان شباهت این نام را، که بوسیله متون ارمنی بما رسیده است، با اندمشک نام باستانی شهر دزفول خاطر نشان کرده است (صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۹).



باستیل محسوب میشد و آنرا انوشبرد یا «قلعه فراموشی» نیز میخواندند، زیرا که نام زندانیان و حتی نام آن مکان را کسی نبایستی بر زبان براند «۱». فوستوس بیزانسی «۲» فاجعه فوت ارشک (سوم) «۳» پادشاه ارمنستان را حکایت کرده است که در «قلعه فراموشی» جان داد. خواجه‌سرایی در ستمت «۴» نام «۵»، که امیر (اشکن) «۶» یکی از ولایات ارمنستان شد، در یکی از جنگهای با کوشانیان شاهپور دوم را از خطر مرگ نجات داد. شاهپور بپاس خدمت او فرمود: هر چه از من خواهی بخواه و وعده داد، که مطلوب او هر چه باشد، اجابت خواهد شد. آنگاه در ستمت اجازه خواست، یک روز فقط بقلعه فراموشی بدیدن ارشک برود، تا لوازم احترام نسبت باو بجای آورد و بوسیله موسیقی او را شاد گرداند. شاهپور باو جواب داد، که اجابت این مسئول بسیار دشوار است و تو خود چون نام انوشبرد را بر زبان رانده، جان خود را بخطر انداخته‌ای، لکن با وجود این، شاهپور بپاس خدمات بزرگ او این تقاضا را اجابت کرد. پس یکی از مستحفظین خود را همراه او فرستاد و باو نامه‌ای داد ممهور بنقش نگین سلطنتی تا بتواند داخل قلعه شود. بدینطریق در ستمت بهمراهی

---

(۱)- هوبشمان، همانجا؛ نلدکه، طبری، ص ۱۴۴، یادداشت ۱. چندین نفر از خاندان سلطنتی در این زندان افتاده بودند، که از آنجمله ارشک سوم پادشاه ارمنستان می‌باشد.

بگفته پروکوپیوس کواذ پس از محرومیت از تاج و تخت در آنجا زندانی بود و از همانجا فرار اختیار نمود. بعدها شیرویه عده‌ای از زندانیان آنجا را آزاد کرد و ایشان باو کمک نمودند تا توانست پدر خویش خسرو دوم را از تخت پایین آورد (پاتکانیان، مجله آسیایی، ۱۸۶۶، ۱، ص ۹- ۲۰۸).

(۲)- لانگلوا، ج ۱، ص ۲۸۶ و ما بعد.

(۳)- ر ک باترص.

(۴)-Drastamat

(۵)- درباره این اسم نگاه کنید هوبشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱؛ ص ۳۸.

(۶)-Ishkan



آن شخص وارد آن جایگاه شد و زنجیر از دست و پا و گردن ارشک برداشت و سر و تن او را شسته جامه مجلل بر او راست کرد و او را بر کرسی نشاند و بر طبق تشریفات معمول دربار ارمنستان برای او غذا آورد و پیش او شراب نهاد.

بدین ترتیب در ستمت ارشک را از بهت و رخوت حبس بیرون کشید و با موسیقی نوازان وسائل تفریح او را فراهم آورد. فوستوس گوید: در آخر غذا میوه و سیب و خیار و اطعمه لذیذ در برابر ارشک نهادند و در همان وقت کاردی پیش او گذاشتند، تا بتواند میوه‌ها را بخورد. درستمت آنچه در قوه داشت برای تفریح ارشک بکار می‌برد و در مقابل او بر پای ایستاده دائما او را تسلی میداد. ارشک که سرمست شده بود، دنیا در نظرش سیاه مینمود. گذشته خود را بخاطر آورد و گفت، بدبخت ارشک! کار جهان چنین است! اینک منم که بدینجا و بدین پایه افتاده‌ام! این بگفت و کاردیرا، که برای میوه بریدن در دست داشت،

بقلب خود فروبرد و در حال جان بداد. درستمت چون این بدید، خود را بروی او افکنده کارد را از سینه او برکشید و به پهلوی خود فروبرده در جای سرد شد.

یکی از مجازاتهای بسیار معمول آن زمان، که خصوصا درباره شاهزادگان عاصی مجری میشد، کوری بود؛ باین ترتیب که میل سرخ در چشم محکوم فرومیبردند یا روغن گداخته در دیده او میریختند «۱».

حکم اعدام را معمولا بوسیله شمشیر اجراء میکردند. مرتکبین بعضی از جرائم را از قبیل خیانت بدین و دولت مصلوب میکردند. آمیانوس حکایت میکند «۲»، که «از عادات ایرانیان این بود، که تمام یا قسمتی از پوست بدن مجرمین را می‌کندند و پروکوپیوس «۳» روایت می‌کند، که پوست یک سردار ارمنی را کنده، از کاه انباشتند و بر درختی بسیار بلند آویختند. در زمان تعقیب عیسویان گاهی

---

(۱)- پروکوپیوس، ۱/ ۶؛ فوستوس بیزانسی، لانگلوا، ج ۱، ص ۲۳۱.

(۲)- کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۸۰.

(۳)- جنگ ایران، ۱/ ۵.



بزرگان مسیحی را رجم میکردند «۱». در زمان یزدگرد دوم دو راهبه مسیحی را مصلوب کرده، همچنان بر دار سنگسار کردند «۲». چند نفر از عیسویان را زنده در دیوار نهادند «۳».

مجازات باستانی مبنی بر ساییدن تن مجرمین در زیر پای پیل، که نمونه‌هایی از آن در ازمنه اسلامی نیز دیده شده، در عهد ساسانیان رواج داشت «۴». بموجب نکاذوم نسک اشخاصی را، که مستحق اعدام بودند، ممکن بود، برای مقاصد طبی زنده نگاهدارند «۵».

در اعمال شهدای عیسوی انواع و اقسام زجرها و شکنجه‌های دهشتناکی، که محاکم می‌توانستند، از آن استفاده کنند، مذکور است. برای ترسانیدن متهمین آلات و ادوات مختلف شکنجه را در برابر چشم آنها می‌گستردند «۶». زندانیان را گاهی با انگشت بنصر می‌آویختند. و گاهی واژگون و گاهی با یک پا سرنگون بر دار می‌کردند و با تازیانه‌هایی بافته از پی گاو «۷» میزدند. در زخمها سرکه و نمک و انقوزه میریختند «۸». اندام آن بی‌نوایان را یک‌یک قطع می‌کردند و پوست سرشان را می‌کندند. گاهی پوست چهره را از پیشانی تا چانه برمی‌داشتند و گاهی پوست دست و پشت آنها را می‌بریدند «۹» و سرب گداخته در گوش و چشم میریختند و زبان را می‌کندند. گردن یکی از شهدای عیسوی را سوراخ کردند و زبان او را از آن سوراخ بیرون کشیدند «۱۰» جوال‌دوز در چشم و در

---

(۱)- لابور، ص ۶۱.

(۲)- ایضا، ص ۱۲۷.

(۳)- ایضا، ص ۱۱۲.

(۴)- هوفمان، ص ۵۳؛ طبری، ص ۱۰۱۲، نلدکه، ص ۳۰۷.

(۵)- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۰، فقره ۴.

(۶)- هوفمان، ص ۵۳.

(۷)- ایضا، ص ۲۵.

(۸)- ایضا، ص ۲۹.

(۹)- لابور، ص ۱۱۰.

(۱۰)- لابور، ص ۶۱.

تمام بدن فرومی کردند «۱» و دائم سرکه و خردل در دهان و چشم و منخرین آنها میریختند تا مرگ فرارسد «۲». یکی از ادوات کثیر الاستعمال شانه آهنین بود، که گوشت تن محکوم را با آن می کندند. برای افزایش درد و شکنجه بر استخوانهایی، که نمایان شده بود، نفت می‌ریختند و آتش می‌زدند. شکنجه چرخ و اعدام بر روی خرمن هیزم که بر آن نفت ریخته و مهیای آتش گرفتن بود، در ردیف شکنجه‌های ایران مذکور است و از آن گذشته اکثر این شکنجه‌ها را در حقوق جزای هند باستانی می‌توان دید «۳».

دهشتناک‌ترین شکنجه‌ها شکنجه معروف به «نه مرگ» بود، که تفصیل آن از اینقرار است: جلاد به ترتیب انگشتان دست و انگشتان پا و بعد دست را تا مچ و پا را تا کعب و سپس دست را تا آرنج و پا را تا زانو و آنگاه گوش و بینی و عاقبت سر را قطع میکرد «۴». اجساد اعدام‌شدگان را نزد حیوانات وحشی میافکندند «۵».

گاهی محبوسین عیسوی را بوعده آزادی یا استرداد اموال مضبوطه وادار باعدام هم‌کیشان خود می کردند «۶». مجازاتهای دیگری نیز وجود داشت از قبیل توقیف اموال شخصی مقصر «۷» و اعمال شاقه، که عبارت بود از راهسازی و سنگ‌شکنی و درخت‌بری و قطع چوب برای آتش مقدس و غیره «۸».

---

(۱)- هوفمان، ص ۵۵.

(۲)- هوفمان، ص ۵۶.

(۳)- ر ک Dand Ins Dac ,Akum Racaritam ترجمه میر، لیپزیگ، ص ۳۶ و ما بعد.

(۴)- هوفمان، همانجا؛ لابور، ص ۶۱.

(۵)- لابور، ص ۶۲.

(۶)- ایضا ص ۶۱ و بعد.

(۷)- لابور، ص ۱۱۱، مقصر، که از اشراف بوده محکوم شد که از پست‌ترین غلامان خود اطاعت کند و بعلاوه زن خود را هم باو واگذار نماید.

(۸)- لابور، ص ۱۱۴ و ۱۳۰.



بلاشک اگر تصور کنیم، که آنچه در باب مجازاتهای سخت دولت ساسانی در اعمال شهدای عیسوی مذکور است، از مجازاتهای یومیه عدالتخانه ایران بوده نسبت بایرانیان ظلم روا داشته‌ایم. صرف نظر از مبالغه‌گوییهایی، که می‌توان در اینگونه روایات حدس زد، باید دانست، که این مجازاتها مخصوص سیاستهای مذهبی بوده و بنابراین آن بیرحمیها نتیجه اختلاط تعصب و غیرت دینی با مفاسد شهوانی است، که در اعمال محاکم مذهبی اروپا نیز در چند قرن پیش مکرر مشاهده شده است.

از این گذشته، مجازاتها همه را بسختی اجراء نمیکردند. اینک چند روایت از سیاستی را، که در زمان وهرام پنجم نسبت بعیسویان بعمل آمد، ذیلا نقل میکنیم.

مهر شاهپور رئیس مغان «دشمن بزرگ عیسویان» بود، شانزده نفر عیسوی را، که از انکار دیانت خود امتناع کرده بودند، برهنه کرد و امر داد، که هر شب آنها را بکوهستان ببرند و دست و پا بسته در آنجا بگذارند و نان و آب بمقدار قوت لایموت بآنها بدهند. پس از اینکه این شکنجه یک هفته بعمل آمد، مهرشاهپور از مستحفظ احوال آنان را پرسید. جواب داد که بمرگ نزدیکند. مهرشاهپور گفت.

برو بآنها بگو: پادشاه میفرماید، که فرمان مرا گردن نهید و خورشید را ستایش نمایید و گرنه بپای شما طناب می‌بندم و شما را در تمام کوهستان می کشانم تا گوشت تن از استخوان جدا شود و بدنتان در میان سنگها بیفتد و جز رگ و پی چیزی بر طناب نماند». نگاهبان امر را ابلاغ کرد. بسیاری از محبوسین چون از هوش رفته بودند، بانگ او را نشنیدند. دیگران از شدت درد قبول کردند. آنگاه مهر شاهپور بدون اینکه بستایش آفتاب یا آتش مجبورشان کند، آنها را به سلوکیه گسیل نمود و در آنجا عیسویان همینکه جراحاتشان التیام یافت، روزه گرفتند و استغفار کردند و از ضعف نفسی، که در کار دیانت ظاهر کرده بودند، نادم شدند بعد مهرنرسی پانزده تن از آنها را، با اینکه نخواستند در ارتداد و انکار دین مسیح باقی باشند، آزاد نمود و بمساکن خود فرستاد. تنها ژاک ملقب بشهید بفرمان شاه



بمجازات «نه مرگ» محکوم شد، زیرا در مقابل محکمه شاهی جسورانه تذکر داده بود، که یزدگرد اول نیز چون از رفتار نیک خود نسبت بعیسویان دست کشید، در حالی مرد که همه از او کنار گرفته بودند و بعد از مرگ نیز جسد او را در دخمه قرار ندادند «۱». هنگامی که فرمان تعقیب اهل سایر دیانات صادر می‌شد، محاکم عادی وارد رسیدگی نمی‌شدند و تحقیقات مقدماتی و استنطاقات و صدور احکام یا با مرزبانان و سایر صاحبان مناصب ایالتی بود، یا این کار را بانجمنی دولتی مخصوص این کار محول می‌نمودند، که موبدان از اعضاء مسلط و نافذ القول آن بشمار می‌آمدند «۲». گاهی موبدان موبد شخصا عیسویان را استنطاق می کرد و حکم صادر مینمود. لابور «۳» گوید: «پادشاه و سرداران و موبدان بدین طریق همیشه جماعتی اسیر در دنبال خود می کشانیدند و هر وقت میخواستند آنها را استنطاق می کردند» در زمان شاهپور دوم چنین اتفاق افتاد، که عبدیشوع «۴» نام اسقف، برادرزاده داشت زناکار و در صدد منع او از ارتکاب گناه برآمد. آن زانی عبدیشوع را متهم کرد، که با قیصر روم رابطه دارد و اسرار شاه را بدو فاش کرده است. نخست شاهزاده اردشیر، که بعد اردشیر دوم شد، و در ولایات آدیابن عنوان شاهی داشت، به این قضیه رسیدگی نمود. پس

موبدان موبد باتفاق دو تن از موبدان وارد تحقیق شد و عاقبت قضیه در مقابل رئیس خواجه‌سرایان، که «صاحب تمام پیلهای کشور بود» «۵»، طرح شد. یک هیئت بازرسی مرکب از مغان اندرز بذو سروشورزداریگ و دستور همداذ «۶» تشکیل شد و هیئت دیگری نیز مرکب از ناظر مخازن سلطنتی و موبدان موبد

---

(۱)- لابور، ص ۱۱۶- ۱۱۴.

(۲)- مثلا هوفمان، ص ۳۸ و ۶۱ و ما بعد.

(۳)- ص ۵۹.

(۴)-Abdisho

(۵)- ایضا، ص ۶۰.

(۶)- هوفمان، ۵۱- ۵۰.



تشکیل گردید، که رئیس خواجه‌سرایان و رئیس خلوت «۱» مشاور آن بودند. گویند یکی از رذان یعنی شخصی روحانی، که بقضیه پثیون عیسوی رسیدگی می‌کرد، از آن سفاکیها منزجر و خسته شد و بر آن شد که از اجراء مجازات «نه مرگ» درباره آن شهید کناره‌گیری کند. موبدان موبد آگاه شد و خاتم افتخار را از او گرفت و او را معزول نمود و بجای او قاضی بزرگ کشور (شهر داذور)، که جدیدا انتخاب شده بود، از دربار فرستاده شد، تا با موبد بزرگ همراهی کند «۲». معمولا وقتی کسی می‌خواست اقدامات شدیدی بر ضد پیروان سایر مذاهب بعمل آورد، محتاج باجازه مخصوص شاه بود «۳».

بنابراین در مواردی، که پای تعصبات دینی در میان می‌آمد، اجرای احکام مقید بقوانین عادی نبود و اکثرا بطور فوق العاده صورت می‌گرفت، زیرا که در این موقع اشخاصی، که برسیدگی قضایا مأمور می‌شدند، غالبا عمال دولت بودند، که بالطبع اطلاع وافی و تبحر کافی در مسائل فقهی و حقوقی نداشتند. ملاک عمل آنها فرامین دولتی بود که بنحو فوق العاده صادر می‌شد «۴». در این موقع بهیچکس ابقاء نمیکردند، خواه سریانی خواه ایرانی خواه اوساط الناس و خواه بزرگان و اشراف محکوم بشکنجه و اعدام می‌شدند. اگر مجرم از ایرانیانی بود، که پشت به دین آباء و اجداد خود کرده بود، کار سخت‌تر میشد. ما در میان شهدای عیسوی به بسیاری برمی‌خوریم، که نام‌های ایرانی داشته‌اند. بعضی از اشراف درجه اول حتی از افراد خاندان سلطنتی هم بمجازات میرسیدند. مثلا پیرگنشسب برادرزاده

---

(۱)- لازار فرپی لانگلوا، ج ۲، ص ۳۰۷ مقایسه شود با الیزئوس همانجا، ص ۲۳۰ و ما بعد.

(۲)- هوفمان، ص ۶۵ درباره تصحیح شهر دبیر به شهر دادور رک نلدکه در مجله Gott gel, Anz. سال ۱۸۸۰، ص ۸۷۸.

(۳)- لابور. ص ۱۱۴.

(۴)- مقایسه شود با لابور، ص ۵۷.



شاپور دوم «۱»، که چون قبول دین عیسوی کرده نام سریانی ماسابها «۲» گرفته بود، شکنجه و هلاک شد. الیزئوس قصه یکی از رؤسای مجوس را ذکر کرده است، که چون از دین خود برگشته بود، راه هلاکت سپرد. آن قصه چنین است: که در زمان یزدگرد دوم موبدی بسیار دانا بود، که از فرط تبحر در امور فقهی او را همگ‌دین لقب داده بودند «۳». این مرد مکرر نصارای ارمنستان را بعقوبت و فشار مبتلا کرد و عاقبت چنان از استواری و ثبات

عیسویان متأثر شد، که کیش نصاری گرفت. بنابر روایت الیزئوس، ناظر ارزاق، که ریاست انجمن تحقیق و تفتیش دینی را داشت، چون از این واقعه آگاه شد، ترسید که بمسئولیت خود خون یکی از روحانیان بزرگ را بریزد، قصه را بشاهنشاه عرض کرد. شاه فرمود تدبیری کن تا مردم آن ناحیه موبد را متهم بخیانت نسبت بسلطنت نمایند وی چنین کرد و آن موبد گرفتار و محکوم به مرگ بوسیله گرسنگی شده، در بیابانی دور و بی‌آب و علف جان سپرد «۴».

*** مضمون کتب اعمال شهیدان سریانی مثل سایر کتبی است، که در خصوص شهدای عیسوی نوشته‌اند در هر زمان و هر زمان و مکانی روح دیانتی یکسان است در کتب قدیمه اعمال شهیدان طریق اختصار پیموده شده، ولی در نامه‌های اخیر

---

(۱)- پیرگشنسب پسر ژاماسب بود. این ژاماسب با آذر افروزگرد دو برادر اصلی شاپور بودند و حکومت بعضی از نواحی اروستان (بیت عربایه) میکردند، که در میان نصیبین و دجله واقع است. هوفمان، ص ۲۴؛ مقایسه شود با مارکوارت، ایرانشهر ص ۱۶۳.

(۲)- Mar Sabha

(۳)- بالاتر ص ۱۲۴ را ببینید.

(۴)- لانگلوا، ج ۲، ص ۲۳۰ و ما بعد.



آنان رجزخوانی و خودستایی و حمله بخصم بحدی است، که خواننده نمیتواند تحمل کند. لکن اگر کسی بخواهد روابط حقیقی نصارا را با دین رسمی ایران از این کتب استنباط کند، باید مطالبی را که مربوط به تعصب نصارا است، از نظر دور ندارد و غافل از عصبیت نویسندگان نباشد. بعلاوه عیسویان نه فقط از زردشتیان، که علما آنها را جادوگر می‌خوانند،

تنفر داشتند، بلکه از سایر کفار و بی‌دینان نیز گریزان و متنفر بودند. نسبت به دشمنان خود از اقسام تهمت کوتاهی نداشتند، مخصوصا قوانین زناشویی خصم را به بدترین وجهی وانمود می کردند.

از طایفه گنوستیک هراسان و متنفر بودند. درباره یکی از فرقه‌های گنوستپک موسوم به صدوقیان «۱» گفته‌اند که «مردمانی شریر مثل مردم سدم هستند و سر خوک را می‌پرستند» «۲» و در باب طایفه بوربوری «۳» که افکار آنها شباهت تامی بصدوقیان داشته، گفته‌اند: «بسیار زشت است، که شریعت ناپاک این طایفه را بسمع پاکان برسانیم» «۴». سابها «۵» و ویه شهریگ «۶»، که دو تن از مقدسین مسیحی بودند، برای خراب کردن معابد غیر عیسوی و تبدیل آنها بصوامع نصرانی، در همه جا گردش می کردند «۷». ربولا «۸» اسقف الرها را ستوده‌اند، زیرا که اتباع ابن دیصان و یهود و آریان و اتباع مرقیون و مانی و بوربوریان و صدوقیان بی‌دین را از اسقف‌نشینی خویش رانده است، چه این طوایف چنان به افسانه‌ها و موهومات خویش علی العمیا اعتقاد داشتند، که گویی در برابر حقایق واقعند». درباره اسقف مزبور نوشته‌اند، که «جمعیت آن فرقه‌ها را

---

(۱)- Sadguceens

(۲)- هوفمان، ص ۷۶.

(۳)- Borboriens

(۴)- ایضا، ص ۱۲۵.

(۵)- Sabha

(۶)- Vehshahrigh

(۷)- ایضا، ص ۷۶.

(۸)-Rabbula

## ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۲۲

را بهم میزد و از معابدیکه در نهایت زیبایی ساخته بودند، بیرون می‌افکند و بجای آنها برادران دینی ما را می‌نشاند و از آن طوایف هر کس ایمان می‌آورد، او را داخل گله پیروان خویش میکرد» «۱».

محتاج ذکر نیست، که عیسویان مکاشفات بزرگان و کرامات اولیاء خود را افسانه نمی‌دانند. جدیدترین کتب اعمال شهدا مشحون بذکر معجزات و کرامات است. از جمله نوشته‌اند، که سابها ملقب به «هادی کفار» با دست بجانب سنگی اشارت کرد و گفت: «از جای خود برخیز!». در حال بانگ رعد عظیمی بگوش رسید و سنگ از جا فروغلطید «۲». دیگر از معجزات اینکه چون پثیون «۳» را میخواستند دستگیر کنند، زنجیرها از هم گسست. آنگاه او را با طنابهایی، که از پی خوک درست شده بود، محکم بستند، لکن طناب در اثر صاعقه پاره شد. یکی از رذان که مأمور دستگیری پثیون بود، خواهش کرد، که تسلیم شود تا مغلولا او را بحضور موبد بزرگ ببرد، پثیون قبول نمود و تن باسارت داد، اما در حضور موبد بزرک جوابهای استوار داد، بحدی که موبد خشمناک شده، زنجیر او را بسختی فروکشید زنجیر از هم گسیخت و سر آن که در دست موبد بود، چون مشعلی بسوختن درآمد پثیون را بزندان افکندند، لکن نیمه شب با سایر محبوسان از جا برخاست. زنجیرها خود بخود فروریختند و درهای محبس باز شدند. بعد او را بنهری افکندند، لکن آب چون دیوار از دو طرف برخاست و او را تر نکرد، پس مغ بزرگ او را در آتشی افکند، که بر آتشگاهی «۴» افروخته بود، اما آتش برخاست و در بالای سر او یک نوع قبه تشکیل داد و چهار ساعت تمام بآن حالت باقی ماند و عاقبت

(۱)- ایضا، ص ۱۲۲.

(۲)- هوفمان، ص ۷۶.

(۳)-pethion

(۴)- پلید کردن عنصر آتش در شریعت مزدیسنان گناه عظیم است و این روایت باور کردنی نیست.



پس از آنکه چند نفر از کفار حاضر را بسوزانید، از انظار ناپدید شد. پثیونرا در حالیکه مانند سگی بسته بودند؛ بمحبس باز آوردند و امر دادند، که باو آب و نان ندهند و پس از دو ماه او را زنده و با طراوت دیدند، که در زیبایی شبیه خداوند ترسائی «۱» شده بود «۲». عاقبت او بمجازات «نه مرگ» محکوم کردند و این سیاست شش روز طول کشید و در این مدت دائما دعا می‌کرد و حضار آمین میگفتند «۳».

(۱)-tarsai

(۲)- ر ک ص ۱۷۸ کتاب حاضر.

(۳)- هوفمان، ص ۶۱ و بعد.



## فصل هفتم نهضت مزدکیه

احوال اجتماعی ایرانیان در دوره ساسانی- طبقات جامعه- خانواده- حقوق مدنی- دوره اول پادشاهی کواذ اول- افکار انقلابی مزدکیان- اتحاد کواذ با مزدکیان- خلع و فرار کواذ- پادشاهی ژاماسب- بازگشت کواذ- دوره دوم پادشاهی او- مسئله جانشینی پادشاه- قتل عام مزدکیان- مرگ کواذ.

جامعه ایرانی بر دو رکن قائم بود: مالکیت و خون «۱». بنابر نامه تنسر حدودی بسیار محکم نجبا و اشراف را از عوام الناس جدا میکرد. امتیاز آنان «بلباس و مرکب و سرای و بستان و زن و خدمتکار بود» «۲» و در جای دیگر گوید «۳»: «اشراف را بلباس و مراکب و آلات تجمل از محترفه و مهنه ممتاز کردند. و زنان ایشان همچنین بجامه‌های ابریشمین و قصرهای منیف و رانین و کلاه و صید «۴» و آنچه آئین اشراف است و مردمان لشگری بآسایش و رفاهیت آمن و مطمئن بخانها بمعاش

---

(۱)- در باب طبقات جامعه ر ک به ص ۲۹ و ۱۱۸ همین کتاب.

(۲)- نامه تنسر دارمستتر ص ۲۲۲ و ۵۲۷، مینوی: ص ۱۹.

(۳)- ایضا، دارمستتر، ص ۲۲۶ و ۵۳۱، مینوی، ص ۲۳.

(۴)- اینکه بانوان نیز در نخجیر شرکت میکردند، از شواهد بسیاری منجمله داستانهای بهرام گور استنباط میشود.



بر سر زن و فرزند فارغ نشسته». در شاهنامه فردوسی از خسروانی کلاه و زرینه کفش بسیار سخن رفته است، که مایه امتیاز اشراف بزرگ بوده است.

بعلاوه طبقات از حیث مراتب اجتماعی درجاتی داشتند. هر کس را در جامعه درجه و مقامی ثابت بود و از قواعد محکم سیاست ساسانیان یکی این را باید شمرد، که هیچکس نباید

خواهان درجه باشد فوق آنچه بمقتضای نسب باو تعلق میگیرد. سعد الدین و راوینی در مرزبان‌نامه «۱» حکایتی نقل میکند، که هر چند در صورت فعلی افسانه‌آمیز است، لکن در این باب خالی از فایده نیست:

«صاحب اقبالی بود از خسروان پارس. یکروز بفرمود تا جشنی بساختند و اصناف خلق را از اوساط و اطراف مملکت، شهری و لشگری، خواص و عوام، عالم و جاهل، جمله را در صحرایی بیک مجمع جمع آوردند و هر یک را مقامی معلوم و رتبتی مقدور کردند و همه را علی اختلاف الطبقات، صف در صف بنشاندند، و هر چه مشتهای طبع و منتهای آرزو بود، از الوان اباها بساختند و از اهل ایوان طایفه گماشتگان ملک و دولت، از بهر عرض مظالم خلق زیر خوان بنشستند، تا جزای عمل هر یک، بر اندازه رسوم و حدود شرع میدادند. خسرو در صدر مسند شاهی بنشست و مقال داد تا منادی بجمع بر آمد، که ای حاضران حضرت، جمله دیده بصیرت بگشایید و هر یک از اهل خان و حاضران دیوان، در مرتبه فرودست خویش نگرید و درجه ادنی به‌بینند، و نظر بر اعلی منهید، تا هر که دیگری را دون مرتبه خویش بیند، بر آنچه دارد خرسندی نماید و شکر ایزدی بر مقام خویش بگذارد. جمله خلایق در حال یکدیگر نگاه کردند و بچشم اعتبار علو درجه خویش و نزول منزلت دیگران مطالعه کردند، تا بآخرین صف، که موضع اهل ظلامات بود، از آن طوایف نیز هر که در معرض عتابی و مجرد خطایی بود، در آنکس که بمثله و امثال آن نکال و عقوبت گرفتار بود، و آنکه بچنین عقوبتی گرفتار شد، حال کسانی میدید اعوذ باللّه، که ایشان را صلب میکردند و گردن میزدند و انواع

(۱)- مرزبان‌نامه. چاپ قزوینی، ص ۲۷۷ و ما بعد.



سیاستها بر ایشان میراندند و این عادت از آن عهد ملوك پارس را معهود شده است».

قوانین مملکت حافظ پاکی خون خاندانها و حفظ اموال غیر منقول آنان بود. راجع بخاندان سلطنتی در فارسنامه «۱» عبارتی است، که ظاهرا مأخوذ از آیین نامگ عهد ساسانیان است: «عادت ملوک فرس و اکاسره آن بودی کی از همه ملوک اطراف چون صین و روم و ترک و هند دختران ستدندی و پیوند ساختندی و هرگز هیچ دختر را بدیشان ندادندی دختران را جز با کسانی که از اهل بیت ایشان بودند مواصلت نکردندی» «۲».

نام خانواده‌های بزرگ را در دفاتر و دواوین ثبت میکردند «۳». دولت حفظ آنرا عهده‌دار بود و عامه را از خریدن اموال اشراف منع میکرد. با وجود این قهرا بعضی خانواده‌های نجیب بمرور زمان منقرض می‌شدند. در نامه تنسر «۴» آمده است، که: «فساد بیوتات و درجات دو نوع است، یکی آنکه خانه را هدم کنند و درجه بغیر وضع روا دارند، یا آنکه روزگار خود بی‌سعی دیگری عزوبها و جلالت قدر ایشان بازگیرد و اعقاب ناخلف در میان افتند اخلاق اجلاف را شعار خود سازند و شیوه تکرم فروگذارند و وقار ایشان پیش عامه برود چون مهنه بکسب و مال مشغول شوند و از ادخار فضل باز ایستند و مصاهره با فرومایه و نه کفو خویش کنند از آن توالد و تناسل فرومایگان پدید آیند، که بتهجین مراتب ادا کنند».

در نامه اعمال شهیدان اشارات متفرقی راجع باحوال نجبا مذکور است:

بعد از مرگ شهرین، که از دودمان مهران بود، برادرش کس فرستاد و پسر شهرین

---

(۱)- ص ۹۸- ۹۷.

(۲)- ر ک بالاتر، ص ۱۳۰، یادداشت ۱ و ص ۳۱۶، یادداشت ۱.

(۳)- نامه تنسر، دارمستتر. ص ۲۲۳ و ۵۲۷، مینوی، ص، ۳.

(۴)- دارمستتر، ص ۲۲۲ و ۲۷- ۶۲۶، مینوی، ص ۱۹- ۱۸. معذلک باید در نظر داشت که نامه تنسر پس از فتنه مزدک و اغتشاشات اجتماع آندوره تألیف شده است.

در این باب در همین فصل سخن خواهیم راند.

## ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۲۷

گشن یزداذ (قدیس مهابها) را طلب کرد، تا مراسم قربانی و غذای مقدس را، که حسب المعمول بایستی رئیس خانواده در ملک خانواده انجام دهد، بجای آورد، اگرچه آن رئیس صغیر و نابالغ باشد، چنانکه در این مورد بود. اما این گشن یزداذ دین عیسی گرفته بود، چون عمش که قیم او بود، از این نکته استحضار یافت، خود را قانونا مالك اموال خانواده شناخت. بنابراین میتوان قیاس کرد، که در بعضی از ادوار عهد ساسانی برگشتن از دین رسمی مملکت، موجب حرمان از ارث میشده و مرتد از حق مالکیت بی‌نصیب و املاك او بنزدیکترین خویشاوندانش میرسیده است. در مورد فوق چنین اتفاق افتاد، که عم گشن یزداذ پس از چند روز وفات یافت و گشن یزداذ اموال خویش را متصرف شده در میان فقرا تقسیم نمود «۱».

معلوم نیست، که نسبت بصحت این عمل اعتراضی شده باشد.

همچنین در میان طبقات عامه تفاوت‌های بارزی بود. هر یك از افراد مقامی ثابت داشت و کسی نمیتوانست بحرفه مشغول شود، مگر آنچه از جانب خدا برای آن آفریده شده بود «۲».

در کتاب مینوگ‌ی خرذ «۳»، که مؤلفش معلوم نیست، آمده است، که پیشه‌وران باید «در کارهایی که نمیدانند وارد نشوند. آنچه مربوط به پیشه آنها است، بخوبی انجام دهند و مزد آنرا بنرخ عادله بگیرند، چه هر کس بکاری مشغول شود، که از آن آگاه نیست، آن کار را ضایع و بی‌فایده کرده است.»

ابو الفداء گوید «۴» پادشاهان ایران هیچ کاری را از کارهای دیوانی بمردم پست نژاد نمی‌سپردند. فردوسی حکایتی نقل کرده است، که حاکی از همین ممنوعیت عوام الناس است، در زمانی که انوشیروان لشگر بروم میکشید.

(۱)- هوفمان، ص ۶۸ ببعد.

(۲)- نامه تنسر، دارمستتر، ص ۲۱۵ و ۵۲۰، مینوی، ص ۱۴.

(۳)- فصل ۳۲.

(۴)- تاریخ پیش از اسلام چاپ فیشر

Hist, an teislamicamica ed, de Fleischer

ص ۱۵۰.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۲۸

از اندازه لشکر شهریار — کم آمد ز دینار سیصد هزار

بیامد بر شاه موبد چو گرد — بگنج آنچه بود از درم یاد کرد

بدو گفت از یدر دو اسبه برو — گزین کن یکی نام بردار تو

ز بازارگانان و دهقان شهر — کسی را کجا باید از نام بهر

ز بهر سپاه این درم وام خواه — به زودی بفرماید از گنج شاه

بیامد فرستاده خوش سخن — که نو بد بسال و به دانش کهن

درم خواست وام از پی شهریار — برو انجمن شد بسی مایه‌دار

یکی کفشگر بود موزه‌فروش — بگفتار او پهن بگشاد گوش

درم چند باید بدو گفت مرد — دلاور شمار درم یاد کرد

چنین گفت کای پرخرد مایه‌دار — چهل مر درم هرمری صد هزار

بیاورد کپان و سنگ و درم | نبد هیچ دفتر بکار و قلم
بدو کفشگر گفت کاین من دهم | سپاسی ز گنجور بر سر نهم
چو بازارگان را درم سخته شد | فرستاده از کار پر دخته شد
بدو کفشگر گفت کای خوب چهر | نرنجی به گویی به بوذر جمهر
که اندر زمانه مرا کودکیست | که بازار او بر لم خوار نیست
بگویی مگر شهریار جهان | مرا شاد کرداند اندر نهان
که او را سپارم بفرهنگیان | که دارد سرمایه و هنگ آن
فرستاده گفت این ندارم برنج | که کوتاه کردی مرا راه گنج
بیامد بر شاه بوذر جمهر | بر آن خواسته شاد بگشاد چهر
بشاه جهان گفت بوذر جمهر | که ایشاه نیک اختر خوب چهر
یکی آرزو کرد موزه‌فروش | اگر شاه دارد به گفتار گوش
فرستاده گفتا که اینمرد گفت | که شاه جهان با خرد باد جفت
یکی پور دارم رسیده بجای | بفرهنگ جوید همی رهنمای
اگر شاه باشد بدین دستگیر | که این پاک فرزند گردد دبیر

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۲۹

بیزدان بخواهم همی جان شاه | که جاوید باد این سزاوار گاه
بدو گفت شاه ای خردمند مرد | چرا دیو چشم ترا خیره کرد
برو همچنان باز گردان شتر | مبادا کزو سیم خواهیم و در
چو بازارگان بچه گردد دبیر | هنرمند و با دانش و یادگیر
چو فرزند ما برنشیند بتخت | دبیری ببایدش پیروزبخت

هنر یابد از مرد موزه‌فروش سپارد بدو چشم بینا و گوش
بدست خردمند مرد نژاد نماند جز از حسرت و سرد باد
بما بر پس مرگ نفرین بود چه آیین این روزگار این بود
نخواهیم روزی بدان گنج داد درم زو مخواه و مکن رنج یاد
هم اکنون شتر بازگردان ز راه درم خواه و از موزه‌دوزان مخواه
فرستاده برگشت و شد با درم دل کفشگرزان درم پر ز غم

این حکایت اهتمام پادشاه را در حفظ حدود طبقات نشان میدهد و کفشگر در اغلب روایات عهد ساسانی نمونه طبقه دانیه است، که هر جا مثالی آورده‌اند، از کفشگر سخن رانده‌اند.

بطور کلی بالا رفتن از طبقه بطبقه دیگر مجاز نبود، ولی گناهی استثناء واقع میشد و آن وقتی بود، که یکی از آحاد رعیت اهلیت و هنر خاصی نشان میداد. در این صورت بنابر نامه تنسر «آنرا بر شهنشاه عرض کنند بعد تجربت موبدان و هرابذه و طول مشاهدات تا اگر مستحق دانند بغیر طایفه الحاق فرمایند» «۱».

اگر آنشخص در پارسایی آزموده بود، او را وارد طبقه روحانیان میکردند و اگر قوت و شجاعت داشت، او را در طبقه جنگیان داخل می‌نمودند و اگر در عقل و قوه حافظه ممتاز بود، در طبقه دبیران، در هر صورت قبل از رفتن بطبقه اعلی بایستی تعلیمات کافی و استواری بیابد «۲». بنابراین رفتن یکی از عامه به طبقه اشراف بکلی

---

(۱)- نامه تنسر، دارمستتر، ص ۲۱۴ و ۵۱۹، مینوی، ص ۱۳.

(۲)- ایضا، دارمستتر، ص ۲۱۵ و ۵۲۰، مینوی، ص ۱۴.

ممتنع نبود. شاه این اختیار را داشت و باین وسیله خونی جدید در عروق نجبا وارد میکرد، اما بسیار نادر اتفاق می‌افتاد.

در هر حال مردمان شهری نسبتا وضع خوبی داشتند. آنان هم مانند روستاییان مالیات سرشماری می‌پرداختند «۱»، ولی گویا از خدمات نظامی معاف بودند و بوسیله صناعت و تجارت صاحب مال و جاه می‌شدند. اما احوال رعایا بمراتب از آنان بدتر بود، مادام العمر مجبور بودند در همان قریه ساکن باشند و بیگاری «۲» انجام دهند و در پیاده نظام خدمت کنند. بقول آمیانوس مارسلینوس «گروه گروه از این روستاییان پیاده از پی سپاه میرفتند، گویی ابد الدهر محکوم بعبودیت هستند.

بهیچوجه مزدی و پاداشی بآنان نمیدادند» «۳». بطور کلی قوانین مملکت برای حمایت روستاییان مقررات بسیاری نداشت و اگر هم پادشاهی رعیت‌نواز مثل هرمزد چهارم لشکریان خود را از اذیت رساندن بروستاییان بی‌آزار منع میکرد، شاید بیشتر مقصود او دهگانان بود تا افراد رعیت «۴». در باب احوال رعایایی، که در زیر اطاعت اشراف ملاک بوده‌اند، اطلاع بیشتری نداریم. آمیانوس گوید «اشراف مزبور خود را صاحب اختیار جان غلامان و رعایا می‌دانستند» «۵». وضع رعایا در برابر اشراف ملاک بهیچوجه با احوال غلامان تفاوتی نداشت. نمیدانیم که حکام پادشاه نسبت باقطاعاتی، که در قلمرو آنها بوده، قدرتی داشته‌اند یا نه و آیا این اقطاعات دارای مصونیت

---

(۱)- فقط نجبا و بزرگان و سربازان و روحانیون و دبیران و سایر اشخاصی که در خدمت شاه بودند، از پرداخت مالیات سرشماری معاف بودند. (طبری، ص ۹۶۲، نلدکه ۲۲۶) این مطلب راجع باحکام خسرو اول در باب وضع مالیات است و لیکن گمان میرود. که در این خصوص قبل از اصلاحات خسرو نیز تقریبا حال بر این منوال بوده باشد.

(۲)- ر ک طبری، ص ۸۷۵، سطر ۲- ۱، نلدکه، ص ۱۲۲، سطر ۱۰ و ۱۱.

(۳)- آمیانوس؛ کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۸۲.

(۴)- طبری، ص ۹۸۹، نلدکه، ص ۲۶۵.

(۵)- آمیانوس مارسلینوس، کتاب ۲۳، بند ۶، پاره ۸۰.



تام یا نسبی بوده است یا خیر، قدر متقن اینست، که رعایا گاه بدولت و گاه به اشراف مالك و گاه بهر دو مالیات میداده‌اند و مجبور بوده‌اند، در ظل رایت ارباب خود بجنگ بروند.

با وجود این نظر باهمیت فوق العاده، که زراعت در شریعت زردشتی داشته، چنانکه کتاب‌های مقدس در ستایش این کار مبالغه کرده‌اند، مسلم است که حقوق قانونی زارعین از روی کمال دقت معین بوده است. چند نسك از نسکهای اوستا خاصه هوسپارم و نکاذم محتوی قواعد و احکامی در این خصوص بوده‌اند «۱». مسئله آبیاری، که مبنای زراعت مملکت در سابق بود و امروز نیز هست، بتفصیل معین شده بود. راجع باقسام مختلف قنوات و جداول آب و اسلوب سدبندی و بازرسی قنوات و نگاهداری و شرایط استفاده از آنها و امثال آن، احکامی موجود بود «۲».

نسبت بشماره گوسفندان و احوال شبانان و لزوم نگاهداری سگان گله نیز قواعد ثابتی وضع کرده بودند. چنانکه معلوم است زردشتیان سگ را بسیار محترم می‌شمردند و قسمتی از نسك «دزد سر نزد» راجع بمحافظت قانونی سگان گله بوده است «۳».

آنچه مذکور شد راجع بامتیاز افراد از حیث اختلاف طبقه اجتماعی آنان بود، اما بین ایرانیان و بیگانگان هم موجبات امتیازی بود، که آثار آن در خلاصه نسکهای مفقوده موجود است. اگر مثلا ایرانیان با کفار در سر یک سفره می‌نشستند، بایستی قوانین شرعی خاصی را مرعی دارند «۴». مزدی که بملازمان غیر ایرانی می‌دادند، با موارد و شرایط معین، غیر از مزدی بود که بیکنفر متدین بدین مزدایی

(۱)- دینکرد. کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۳۲- ۳۱ و ۳۶- ۳۴ و کتاب ۸، فصل ۳۸، فقره ۳۵ و غیره.

(۲)- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۳۸، فقره ۵۱- ۴۴ (سکاذم نسک).

(۳)- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۳.

(۴)- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۳۸، فقره ۶۲- ۶۱ (سکاذم).



میدادند «۱». در بعضی موارد «۲». وصلت با بیگانگان مجاز بوده است، اما در این باب تفصیلی در دست نداریم.

اوضاع اجتماع عهد ساسانیان بر طبق قانون مدنی مفصلی اداره میشد، که مبتنی بر احکام زند و اوستا بود. در خلاصه، که کتاب دینکرد در بردارد، بسی از احکام قانون مدنی دیده می‌شود، ولی در اکثر موارد قائل بتفصیل نشده‌اند اطلاعات مبسوطتری، که غالبا فتاوی مختلفه قضاوت و فقها نیز با آن همراه است، در قطعات کتاب مادیگان هزار داذستان دیده می‌شود. این کتاب از مجموعه‌های حقوقی عهد ساسانی است و بارتلمه بعضی قسمتهای آنرا محل مطالعه قرار داده است «۳». این کتاب نظیر مجموعه قوانین ساسانی بزبان سریانی است، که بقلم عیشوبخت تحریر یافته است «۴».

اصل تعدد زوجات اساس تشکیل خانواده بشمار می‌رفت. در عمل، عده زنانی که مرد میتوانست داشته باشد، بنسبت استطاعت او بود. ظاهرا مردمان کم‌بضاعت بطور کلی بیش از یک زن نداشتند. رئیس خانه (گذگ خوذای- کدخدا) از حق ریاست دودمان (سرادریه‌ی دوذگ- سرداری دوده) بهره‌مند بود «۴» «۵». یکی از زنان سوگلی و صاحب حقوق کامله محسوب شده و او را زن پادشاییها (پادشاه زن) یا «زن ممتاز» میخواندند. از او پست‌تر زنی

بود، که عنوان خدمتکاری داشت و او را «زن خدمتکار» (زنی چگاریها) می گفتند «۶».
حقوق قانونی این دو نوع زوجه مختلف بود «۷» ظاهرا کنیزان زر خرید و زنان اسیر جزء

---

(۱)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۴۲، فقره ۱ (سکاذم).

(۲)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۳۰، فقره ۱۱ (هوسپارم).

(۳)- بالاتر ص ۷۵ و ۳۲۶ را ببینید.

(۴)- ر ک ص ۷۶ این کتاب.

(۵)- بارتلمه، دادستان، ص ۸؛ حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۳۱؛ ج ۲، ص ۲۱.

(۶)- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۳۱.

(۷)- بارتلمه، زن در حقوق ساسانی، ص ۱۳.



طبقه چاکر زن بوده‌اند. معلوم نیست، که عده زنان ممتاز یک مرد محدود بوده است یا خیر، اما در بسی از مباحث حقوقی از مردی، که دو زن ممتاز دارد سخن بمیان آمده است. هر زنی از این طبقه عنوان «بانوی خانه» (گذگ بانوگ- کدبانو) داشته است «۱» و «۲» گویا هر یک از آنها دارای خانه جداگانه بوده‌اند «۳».

شوهر مکلف بود، که مادام العمر زن ممتاز خود را نان دهد و نگاهداری نماید.

هر پسری تا سن بلوغ و هر دختری تا زمان ازدواج دارای همین حقوق بوده‌اند.

اما زوجه‌هایی که عنوان چاکر زن داشته‌اند، فقط اولاد ذکور آنان در خانواده پدری پذیرفته می‌شده است «۴». در کتب پارسی متأخر پنج نوع ازدواج شمرده شده است «۵»، ولی ظاهرا

در قوانین ساسانی جز دو قسمی، که ذکر شد، قسم دیگری نبوده است «۶». نصاری بر زردشتیان خرده می‌گرفتند، که بآسانی مزاوجت می‌کنند و بآسانی طلاق میدهند، ولی این ایراد مبنای صحیحی ندارد.

اهتمام در پاکی نسب و خون خانواده یکی از صفات بارزه جامعه ایرانی بشمار می‌رفت، تا بحدی که ازدواج با محارم را جایز می‌شمردند و چنین وصلتی

---

(۱)- آمیانوس، کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۷۶.

(۲)- مقایسه شود با لفظ کدبانو در فارسی کنونی، که همان materfamilias ، میباشد.

(۳)- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۳۶.

(۴)- دادستان، ص ۷.

(۵)- وست، متون پهلوی، ج ۱، ص ۱۴۳- ۱۴۲. بنابر روایات، نگاه کنید: «شاهنشاهی ساسانیان»، ص ۴۹ و بند.

(۶)- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۳۱ و بعد.

هوفمان، ص ۹۸. در این مورد امر کاملا خارق العاده بنظر میرسید: مهران گشنسب مذهب عیسی را پذیرفت و این او را مجبور کرد از زنش، که خواهر خودش بود، جدا شود.



را خویذوگدس «۱» (در اوستا خوایت ودث) «۲» می‌خواندند.

این رسم از قدیم معمول بود، حتی در عهد هخامنشیان «۳»، اگرچه معنی لفظ خوایت ودث در اوستای موجود مصرح نیست، ولی در نسکهای مفقود مراد از آن بی‌شبهه مزاوجت با

محارم بوده. در بغ‌نسک «۴» و ورشتمان سرنک «۵». اشاره باجر این عمل رفته، مثلا اینکه مزاوجت بین برادر و خواهر بوسیله فره ایزدی روشن میشود و دیوان را بدور میراند. نرسی برزمهر مفسر ادعا کرده، که خویذوگدس معاصی کبیره را محو می کند «۶». در زمان ساسانیان نه تنها در کتب معاصران مثل آگاثیاس و کتاب منسوب بابن دیصان «۷» «۸» ذکر این عمل رفته، بلکه در وقایع آندوره هم شواهدی چند می‌بینیم.

یکی از اولیاء آن عهد اردای ویراز، که هفت خواهر خود را بزنی گرفته بود «۹»، ممکن است وجود خارجی نداشته باشد، اما وهرام چوبین خواهر خود گردیگ (گردیه) را گرفت و مهران گشنسپ نیز پیش از گرویدن بکیش نصاری «بنابر عادت ناشایست و ناپاکی، که این گمراهان آنرا قانونی و بحق می‌پندارند»

---

(۱)- Khvedhvaghdas

(۲)- Khvaetyadatha

(۳)- کمبوجیه دو خواهر خود را دو عقد ازدواج داشت، که یکی از آنها آتسا Atossa نام داشت. داریوش خواهر خود پریساتیس Parysatis را بزنی گرفت و اردشیر دوم با دو دختر خود آتسا و آمستریس Amestris و داریوش سوم با دختر خود استاتترا Stateira ازدواج کرد.

(۴)- دینکرد، کتاب نهم، فصل ۶۰، فقره ۳- ۲.

(۵)- ایضا کتاب نهم، فصل ۴۱، فقره ۴۷.

(۶)- شایست نی شایست، ۸/ ۱۸.

(۷)- ۲/ ۲۴.

(۸)- لانگلوا، ج ۱، ص ۸۳؛ مقایسه شود با یادداشتهای مترجم فرانسوی آن کتاب.

(۹)- اردای ویراز نامگ، ۴/ ۱.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۳۵

خواهرش را عقد کرده بود «۱». بطریق ماربها همعصر انوشیروان در کتاب حقوق سریانی. که راجع بازدواج است، گوید «۲»: «عدالت خاصه پرستندگان اوهرمزد بنحوی جاری میشود، که مرد مجاز است با مادر و دختر و خواهر خود مزاوجت کند»؛ و مثالهایی آورده است، که زردشتیان برای تأیید و تقدیس این امر روایت می‌کرده‌اند «۳».

با وجود اسناد معتبری، که در منابع زردشتی و کتب بیگانگان معاصر عهد ساسانی دیده میشود، کوششی که بعضی از پارسیان جدید برای انکار این عمل، یعنی وصلت با اقارب میکنند، بی‌اساس و سبکسرانه است. مثلا تاویلی، که بلسارا «۴» از کلمه خویذوگدس کرده و گفته است معنی آن «حصول رابطه است بین خدا و بنده بوسیله زهد و پرهیزکاری»، و نیز او گوید در زمان تحریر کتب پهلوی معنی ازدواج نامشروع باین کلمه تعلق گرفته است، ظاهرا «مراد اعمالی بوده، که منحصرا بحکماء مزدکی مذهب نسبت میداده‌اند نه زردشتیان»، ولی باید دانست، که ازدواج با اقارب بهیچوجه زنا محسوب نمیشده، بلکه عمل ثوابی بوده، که از لحاظ دینی اجری عظیم داشته است. محتمل است، که قول هیون تسیانگ چینی در اوایل قرن هفتم میلادی «۵»، که گوید ازدواج ایرانیان عصر او بسیار آشفته است، ناظر بهمین رسم باشد «۶»

---

(۱)- هوفمان، ص ۹۵.

(۲)- زاخو، کتب حقوقی سریانی، ج ۳، ص ۲۶۵.

(۳)- راجع بموضوع خویذووگدس ر ك وست، متون پهلوی، ج ۲، ص ۳۸۹ و ما بعد؛ اینوسترانتزف، مطالعات ساسانی، ترجمه انگلیسی بتوسط بوگدانو، مجله کاما، شماره ۷، ص ۶۰ و ما بعد. دومناس، بولتن شرقی، دوره ۹، ص ۵۹۳ و ما بعد.

(۴)-Bulsara آئیرپتستان Aerpatastan و نیرنگستان، ص ۱۰. یادداشت ۵.

(۵)- بیل، آثار بودایی عالم غربی، ج ۲، ص ۲۷۸.

(۶) مترجم. گوید هر چند این قسمت در خور حذف بود، ولی چون حتی المقدور-



هنگام تولد طفل پدر باید شکر خدای را با انجام مراسم دینی خاص و دادن

---

مایل بافکندن هیچ مطلبی از اصل بیستم و توضیحاتی هم ضرورت داشت، آنرا باقی گذاشتیم.

این مسئله از چهار وجه خارج نیست یا اصلا در شریعت زردشتی چنین رسمی نبوده یا بوده و اختصاص بفرقه معین داشته است، یا اگر در اصل شریعت وجودش را ثابت بدانیم، نظری بوده و از فروع مباحث فقهاء بشمار میآمده است و اگر هم بعمل آمده باشد آنرا نادر الوقوع باید محسوب داشت و ما راجع باین چهار وجه جدا جدا سخن میرانیم.

وجه اول- سند مؤلف اشارات نسکهای مفقود است از روی خلاصه دینکرد و دینکرد دو قرن بعد از اسلام نوشته شده است. بعلاوه معنی خویت و دثه اوستایی واضح نیست و مؤلف در وجود اردای ویراز شك دارد، گذشته از اینها عقلا هم شمول و عموم چنین رسمی محال می‌نماید، زیرا که اساس خانواده و جامعه بر آن قرار نتواند گرفت.

وجه دوم- قول مورخان عیسوی آن عصر ممکن است ناظر بیکی از فرقه‌ها باشد نه همه زردشتیان و عیسویان از روی تعصب آنرا بهمه ایرانیان نسبت داده باشند، چنانکه در کتب فقهی اسلام نام مجوس ذکر شده که یکی از طوایف است. در شرح لمعه و ریاض باب میراث مجوس آمده است، که حضرت علی (ع) کان یورث المجوس اذا تروج بامه و ابنته و اخته من جهه آنها امه و آنها زوجته» و شیخ مفید و شیخ طوسی روایت کرده‌اند که شخصی نزد حضرت صادق (ع) زبان بدشنام مجوسی برگشود راجع بنکاح محارم، حضرت فرمودند: «اما علمت ان ذلک عندهم هو النکاح ... و کل قوم یعرفون النکاح عن السفاح فنکاحهم جایز و ان کل قوم دانوا بشئی یلزمهم حکمه». اگرچه مسلمانان همه زردشتیان را باعتبار تسمیه کل باسم جزئش مجوس میخوانده‌اند ولی ممکن است اینجا اشاره برسم همان طایفه خاصی باشد، که در قدیم مجوس میگفته‌اند.

وجه سوم- عادهٔ هر جا نهی صریحی نباشد، فقها بتجزیه و تشقیق می‌پردازند.

یکی از آنها هم این شق بوده که، هر چند عملی نمی‌شد، ولی نظرا در عهد ساسانی از مسائل فقهی بشمار می‌آمده (مثل مناکحهٔ الجن).

وجه چهارم- بر فرض عملی شدن چنان نادر بوده، که جز مثالی چند مشکوک نیافته، ترغیبی هم اگر باین کار میشده، دلیل نفرت مردم و عدم رواج آن است. عمل

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۳۷

صدقات بجای آورد، صدقه پسر بیش از دختر بود «۱». بعد از آن مراسم نامگذاری کودک فرامی‌رسید. در نامگذاری اختیار اسم کفار را گناه میدانستند «۲». تقریبا همه اسم‌هایی که در نقوش و مهرها می‌بینیم.

از طبقه ممتازه است و اکثرا صورت دینی دارند. مثلا بعضی از آنها اسامی موجودات الهی است مانند هرمزد (اوهرمزد. اهورمزداه): و وهرام (ورثرغن) و نرسه (نیریوسئهه). یا ترکیبی

است از اسم دوایزد، مثل مهرنرسه (مهر+نرسی)، یا ترکیبی از دو جزء، که یکی از آنها نام ایزدی است، مانند مهروراز (مهر+گراز) و مهر بوزید (مهر نجات میدهد) و زروان‌داد ( «آفریده زروان») و یزدبخت ( «خدا نجات‌داده») و آناهیذپناه ( «کسی که در پناه آناهیتاست») و غیره. اسامی مرکب از کلمه آذر بسیار معمول بوده، مثل آذربوزی ( «نجات بوسیله آتش») و ترکیب از اسامی آتشکده‌های بزرگ مانند آذرگشنسپ: مهران

---

بهرام چوبین و مهران گشنسپ معتبر نیست، زیرا که شخص نخستین مردی خودخواه و خودسر بوده معامله او نسبت بمقام مقدس سلطنت نشان میدهد که پابند اصول محترمه نبوده است و شخص دوم مردی سست اعتقاد بوده که از دین خود بکیش نصاری رفته است، اما هخامنشیان هم معلوم نیست، که همه رفتار خود را تابع احکام زردشت کرده باشند بعضی پرستش اناهیتا و دفن اموات را در مقابر نمونه مخالفت آنان با شریعت دانسته‌اند.

مؤلف گوید بعضی از فضلای زردشتی عصر ما کوششها می‌کنند، که این رسم را انکار کنند یا بمزدکیان نسبت دهند، این کوشش بی‌فایده و مطلب مسلم است. مترجم گوید بر فرض مسلم بودن ازدواج با محارم در عهد قدیم شرمی دامنگیر زردشتیان امروز نتواند شد، زیرا که حسن و قبح امور ذاتی نیست اعتباری است، مثل ذبح حیوان که جماعتی را مقبول و جماعتی را مکروه میآید این امر زنا شمرده نمیشده است چنانکه پیشوایان مقدس مذهب شیعه که ذکر شد آن را تثبیت و تقریر کرده‌اند و عمل مجوس را جایز شمرده‌اند.

رشید یاسمی

(۱)- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۱۴- ۱۳ (هوسپارم نسک).

(۲)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۱۵ (هوسپارم).

گشنسپ «۱»، گشنسپ‌فرن « (دارنده فرگشنسپ)»، آذرفرنبغ فرنبغ، برزین، پناه برزین ( «کسی که در پناه برزین است»)، اسامی مرکب از سه جزء نیز دیده می‌شود مثل آذر خورشید آذر. اسم گاهی مبین شرافت نسب طفل بود مانند: شاهپور (شاهپور)، یا حاکی از فال نیک میشده مانند: پیروز «فاتح» و نام‌ویه ( «نام به»). نامهای مصغر را با اشکال مختلفه ترکیب میکردند، غالبا جزء آخر اسم را قطع کرده و بجای آن ویه میگذاشتند مانند: ماهویه (که از ماه و یک جزء مجهولی ترکیب یافته)، جوانویه (جوان بضم اول، که بمعنی جوان و دلیر است). اسامی زنان غالبا بکلمه دخت ( «دختر») ختم میشده است مانند: هرمزد دخت و یزدان دخت (که اگر هرمزد یا یزدان نام پدر صاحب اسم نبود، معنی «دختر خدا» یا «دختر ایزدان» را داشت) و آزرمیدخت ( «دختر عفیف»). بعض اسامی به گ ختم میشده مانند: دینگ (از دین) و وردگ (از ورد به معنی «گل سرخ»). صفات نسبی را هم بجای اسم زنان بکار میبرده‌اند مانند شیرین.

از اواسط قرن پنجم اسامی دلاوران تاریخ داستانی قدیم استعمال عام پیدا کرد. کواذ ساسانی اسم کوات «۲» پادشاه داستانی را گرفت، که در یشتهای اوستا از او ذکری شده است.

در قرن پنجم و ششم و هفتم میلادی اشخاصی معروفند، که نام قدما را مثل سیاوش و خسرو و رستهم (رستم) گرفته‌اند، این اتخاذ دلیل است بر علاقه جدیدی، که مردم دوره ساسانی نسبت بداستانهای پرافتخار قدیم حاصل کرده بودند. در همین سه قرن اخیر داستانهای قدیم بصورت قطعی، چنانکه در خوذای نامگ ضبط شده، درآمده است «۳».

بایستی طفل خردسال را از آسیب چشم بد محفوظ بدارند و مواظبت کنند،

---

(۱)- تلفظ عامیانه آن مهرام گشنسپ است (اعمال شهدا).

(۲)- kavata

(۳)- ر ك بالاتر ص ۷۸ مقايسه شود با كريستن‌سن كيانيان، ص ۴۰ و ما بعد؛ ويكاندر، مردان، ص ۹۸- ۹۷.



تا زن حائض نزديك او نشود، زيرا كه پليدى شيطانى آن زن را موجب بدبختى طفل مى‌پنداشتند «۱». شيطان را بوسيله آتش و روشنايى دور ميكردند خصوصا در سه شب اول تولد طفل و عصاره نبات هوم بطفل ميدادند و روغن بهارى باو مى‌چسبانيدند «۲».

پرستارى از طفل و شير دادن و در قنداق پيچيدنش ميبايستى مطابق آداب مذهبى بعمل آيد «۳»؛ قواعدى نيز براى نخستين سرتراشى طفل مقرر بوده «۴».

تربيت طفل بعهده مادر بود و در صورت احتياج، پدر خواهر يا دختر بزرگ خود را به تربيت كودك ميگماشت «۵». اگر پسرى پدر را چنانكه سزاوار شأن اوست حرمت نميگذاشت، قسمتى از ارث پدرى او تعلق بمادر ميگرفت، مشروط بر اينكه مادر بيش از فرزند شايستگى و اهليت ميداشت «۶». تعليم مذهبى دختر را مادر بعهده ميگرفت، لكن حق شوهر دادن او بپدر اختصاص داشت «۷» اگر پدر در قيد حيات نبود، شخص ديگرى اجازه شوهر دادن دختر را داشت «۸». اين حق نخست بمادر تعلق ميگرفت و اگر مادر مرده بود، متوجه يكى از اعمام يا اخوال دختر ميشد. دختر خود مستقلا حق اختيار شوى نداشت «۹». از طرف ديگر پدر يا شخص ديگر، كه ولى دختر بشمار ميرفت، مكلف بود، بمجرد رسيدن بسن بلوغ او را بشوهر دهد، زيرا كه منع دختر از توالد گناه عظيمى بشمار ميآمد «۱۰».

---

(۱)- دينكرد، كتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۲۲- ۲۱ (هوسپارم نسك).

(۲)- ايضا، كتاب ۸، فصل ۳۸، فقره ۷- ۶ (سكاذم).

(۳)- دينكرد كتاب ۸، فصل ۳۵، فقره ۹ (هوسپارم).

(۴)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۳۸، فقره ۱۹ (سکاذم).

(۵)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۱۰- ۹ (هوسپارم).

(۶)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۴۳، فقره ۱۳ (سکاذم).

(۷)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۴۳، فقره ۱۰ (سکاذم).

(۸)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۲۰، فقره ۸۹ (نکاذم).

(۹)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۴۳؛ فقره ۱۱ (سکاذم).

(۱۰)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۴۳، فقره ۲۰ (سکاذم).



مراسم نامزدی غالبا در سن طفولیت بعمل میآمد و ازدواج در جوانی صورت میگرفت. در پانزده سالگی دختر باید شوهردار میشد «۱». معمولا وصلت بوسیله یکنفر واسطه بعمل می‌آمد «۲». مهر را معین میکردند، پس آنگاه شوهر مبلغی بپدر آن دختر می‌پرداخت، لکن میتوانست آن پول را در بعضی موارد مجددا مطالبه کند، مثلا «اگر بعد از عروسی معلوم میشد، که زن ارزش آن مبلغ را ندارد» «۳». ظاهرا مقصود از این عبارت آن است، که زن عقیم باشد. بعلاوه پدر نبایستی دختر را مجبور باختیار شوهری، که خود تعیین کرده بنماید و اگر دختر ابا میکرد، پدر حق نداشت او را بدین سبب از ارث محروم کند «۴». پس از عقد ازدواج اجر اعمال خیر زن متوجه شوهرش میشد «۵».

اگر دختر جوانی، که در موقع مناسب او را بشوهر نداده بودند، ارتباط غیر مشروع پیدا میکرد، حق نفقه از طرف پدر داشت و از بردن ارث محروم نمی‌شد، بشرط اینکه آن ارتباط را قطع کند و حتی اطفالی، که از این پیوند غیر مشروع بدنیا میآمدند، نفقه‌شان بعهده پدر آن دختر بود «۶».

شوهر می‌توانست بوسیله یک سند قانونی زن را شریک خویش سازد.

در این صورت زن شریک المال میشد و میتوانست مثل شوی خود در آن تصرف کند «۷». فقط بدین طریق زوجه میتوانست معامله صحیحی با شخص ثالث بعمل آورد، زیرا در این قبیل امور و در عواقب قانونی آن زن را شخص مستقل میدانستند، نه عضو یک خانواده (و الا بموجب قانون زناشویی فقط شوهر شخصیت حقوقی

---

(۱)- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۰، فقره ۹۵ (نکاذم).

(۲)- بارتلمه، لهجه‌های ایرانی متوسط؛ ج ۲، ص ۶.

(۳)- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۰، فقره ۹۴ (نکاذم).

(۴)- حقوق ساسانی، جزء ۵، ص ۱۰ و ما بعد، ص ۷۲ و ما بعد و ص ۳۸؛ زن، ص ۱۱- ۱۰.

(۵)- دادستان. ص ۱۵، یادداشت؛ حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۷؛ زن، ص ۱۱.

(۶)- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۲۷.

(۷)- ایضا، ص ۲۵ و ما بعد.



داشت). در این مورد مدعی زوجه میتوانست، بدون اینکه احتیاجی برضایت شوهر باشد، بر ضد زن اقامه دعوی نماید. دائن در آن صورت می‌توانست حقوق خود را خواه از زن مطالبه کند و خواه از شوهر. شوهر میتوانست با دو زوجه ممتاز خویش «اشتراک منفعتی» (هم وندشنیه) «۱» برقرار کند، درین صورت نفع هر یک از آن دو زوجه با شوهر مشترک بود، اما فیما بین خودشان، هر یک از زنان جداگانه مالک نفع خود بودند، مرد میتوانست در هر موقع این شرکت را بهم زند، ولی زنان از این حق محروم بودند، اما در شرکتی، که میان دو

مرد برای منفعتی میشد، هر یک از آنها میتوانست بمیل خود قرارداد را لغو نماید «۲». احکامی موجود بود، که حقوق زن ممتاز را راجع بتصرف در اموال شوهریکه مجنون شده باشد، معین مینمود «۳»

معمولا پدر خانواده، که صاحب اختیار همه خانواده بود، از عواید اموال خاص زوجه و غلامان خود تصرف میکرد، با این تفاوت که اگر مرد زن را طلاق میداد، مکلف بود عوائد خاص زن را باو بدهد، لکن اگر بنده زر خریدی را آزاد میکرد، آن بنده حق مطالبه چیزی از آقای خود نداشت «۴». در مورد طلاقی که بارضای زوجه واقع میشد، زن حق نداشت، اموالی را که شوهر در موقع عروسی باو داده بود، نگاهدارد «۵». مفهوم مخالف این حکم آنست، که زن میتوانسته است، در موقع طلاقی که بی‌رضایت او واقع باشد، همه مال یا قسمتی از آن را نگاه دارد.

هرگاه شوهری بزن خود میگفت: «ازین لحظه تو آزاد و صاحب اختیار خود هستی»، زن بدینوسیله از نزد شوهر خود طرد نمیشد، ولی اجازت می‌یافت بعنوان «زن

---

(۱)- ham -vindishneh

(۲)- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۴۹ و بعد.

(۳)- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۵ (هوسپارم).

(۴)- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۴۶ و بعد.

(۵)- دادستان، ص ۱۳.

خدمتکار» شوهر دیگری اختیار کند «۱». ظاهرا در نکاذم نسک «۲» باین رسم اشاره شده است، که باعث دغلبازیهای بسیار شده بود. در صورتیکه شوهری زن خود را طرد میکرد، بی‌آنکه صریحا اختیار او را بخود او بسپارد و زن شوی دیگری اختیار میکرد، فرزندانی، که در ازدواج جدید در حیات شوهر اولش میزایید، از آن شوهر اولش بود، یعنی زن تحت تبعیت شوهر اول باقی میماند «۳».

شوهر حق داشت یگانه زن خود را با یکی از زنانش را (حتی زن ممتاز خود را) بمرد دیگری، که بی‌آنکه خود قصوری کرده باشد، محتاج شده بود، بسپارد، تا این مرد از خدمات آن زن استفاده کند. رضایت زن شرط نبود. در اینصورت شوهر دوم حق دخل و تصرف در اموال زن را نداشت و فرزندانی، که در این ازدواج متولد می‌شدند، متعلق به خانواده شوهر اول بودند و مانند فرزندان او محسوب می‌شدند «۴». این قرار، که شاهد دیگری از مشابهت قضایی وضعیت زوجه و کنیز است، با انعقاد پیمان رسمی صورت می‌گرفت، که در طی آن شوهر جدید همه گونه مواظبت و نگاهداری زن را در مدت این ازدواج تعهد میکرد.

این عمل را از اعمال خیر می‌دانستند و کمک بیک همدین تنگدست می‌شمردند. زوج را بپهلوی شوذ (شوی) و زوجه را زن میخواندند، ولی بقول بارتلمه شوهر و زنی را که بدینسان باجیری می‌گرفتند، در اصطلاح قضایی میرگ و زیانگ میگفتند «۵». ولی ویکاندر بر این عقیده است، که اینها اصطلاحات ثابت

---

(۱)- ایضا، ص ۵.

(۲)- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۴۰، فقره ۱۲۶.

(۳)- دادستان، ص ۹- ۸.

(۴)- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۲۹ و بعد، زن، ص ۱۴ و بعد.

(۵)- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۳۷- ۳۶. قرائت اصطلاح اخیر مشکوک است.



و معینی نیستند و میرک و زیانگ مترادف شوذ (یا مرد) و زن میباشند «۱».

توصیفی، که ما در نتیجه تحقیقات بارتلمه از احوال حقوقی زنان در عهد ساسانیان نمودیم، تضاد بسیار نشان میدهد. سبب این تضاد آنست که احوال قانونی زن در طول عهد ساسانیان تحولاتی یافته است. بنابر قول بارتلمه «۲» از لحاظ علمی و نظری زن در این عهد حقوقش بتبع غیره بود و یا بعبارت دیگر شخصیت حقوقی نداشت، اما در، حقیقت زن در این زمان دارای حقوق مسلمه‌ای بوده است. در زمان ساسانیان احکام عتیق در جنب قوانین جدید باقی بود و این تضاد ظاهری از آنجاست پیش از اینکه اعراب مسلمان ایران را فتح کنند، محققا زنان ایران در شرف تحصیل حقوق و استقلال خود بوده‌اند «۳».

یکی از مقررات خاصه فقه ساسانی «ازدواج ابدال» است، که نویسنده نامه تنسر بشرح آن پرداخته است. در ترجمه فارسی این نامه ذکر این قسم مزاوجت باختصار می‌بینم «۴» و تفصیل آن در کتاب الهند بیرونی است، که مستقیما از ترجمه مفقوده ابن المقفع گرفته است و آن این است «۵»: «اذا مات الرجل و لم یخلف ولدان ینظروا فان کانت له امرأة زوجوها من اقرب عصبته باسمه. و ان لم تکن له امرأة فابنة المتوفی او ذات قرابته فان لم توجد خطبوا علی العصبیة من مال المتوفی فما کان من ولد فهو له و من اغفل ذلک و لم یفعل فقد قتل مالا یحصی من الانفس لانه قطع نسل المتوفی و ذکره الی اخر الدهر.» یعنی اگر مردی بمیرد و پسری نداشته باشد، باید دید اگر زنی دارد، او را بنزدیکترین خویشاوندان متوفی باید بدهند، و اگر زن ندارد، دختر یا نزدیکترین بستگان او را با اقرب خویشان باید نکاح ببندند،

(۱)- مردان، ص ۲۱- ۹.

(۲)- زن، ص ۷.

(۳)- ایضا، ص ۱۸.

(۴)- ص ۲۴۴ و ۵۲۹ چاپ دارمستتر، مینوی، ص ۲۲- ۲۱.

(۵)- چاپ زاخو. ص ۵۳. ترجمه توسط همین شخص، ۱، ص ۱۰- ۱۰۹.



ولی اگر هیچ زنی از بستگان او موجود نباشد، از مال شخصی متوفی باید زنی را جهیزیه داده، بیکی از مردان خویشاوند میت بدهند پسری که از این ازدواج حاصل شود، فرزند آن مرد میت محسوب میشود. کسی که از ادای این تکلیف غفلت ورزد، سبب قتل نفوس بیشمار شده است، زیرا که نسل میت را قطع و نام او را تا آخر دنیا خاموش نموده است».

قاعده «قبول» (سدریه) «۱» نیز یکی از رسومی است، که در جامعه زردشتیان فوق العاده متداول بوده است. چون مردی میمرد و فرزندی بالغ نمیگذاشت، که جانشین او شود و ریاست خانواده را بعهده گیرد، صغار میت را بقیم میسپردند و اگر میت توانگر بود، بایستی شخصی بعنوان «پسرخوانده» «۲» قائم مقام او شده، ترکه او را اداره کند. و اگر آن مرد «زنی ممتاز» داشت، آن زن را بعنوان «پسرخوانده» مدیر ما ترک او میشد «۳»، ولی زوجه که «چاکر زن» بود، نمیتوانست باین سمت نصب شود و بایستی او را مثل صغار دیگر بقیم بسپارند. در این صورت پدر آن «چاکر زن» قیم محسوب میگردید و اگر قیم وفات مییافت، برادر «چاکر زن» یا برادری، که در میان چند فرزند مقام ارشدیت داشت، یا یکی از خویشاوندان نزدیکش قیم او میشد «۴». اگر در خانه مرد میت زنی «ممتاز» یا دختری یگانه

نبود، سمت فرزند خواندگی ببرادر و پس از او بخواهر و سپس بدختر برادر و بعد بپسر برادر تعلق میگرفت «۵» و پس از این طبقات بسایر خویشاوندان نزدیک میرسید «۶».

شرایط قانونی «پسرخواندگی» این بود، که کبیر باشد و از زردشتیان باشد

---

(۱)-Sadharih

(۲)- ر ک داذستانی دینیگ ۵۶ ر ۲ و ۵۹ ر ۲.

(۳)- ایضا، ۵۶ ر ۸.

(۴)- ایضا، ۵۶ ر ۸.

(۵)- در متن چنین است، ولی قاعدهٔ باید پسر برادر مقدم بر دختر برادر باشد.

(۶)- ایضا ۵۶ ر ۶، مقایسه شود با ۵۸ ر ۳.



و عاقل باشد و خود نیز دارای عائله کثیر باشد و صاحب فرزندان باشد، یا امید و امکان فرزند یافتن داشته باشد و مرتکب هیچ یک از معاصی کبیره نشده باشد.

شرایط زنی که عنوان ستری می‌یافت قانونا چنین مقرر بود، که شوهر نداشته باشد و در طلب آن هم نباشد و کنیز کسی نباشد و از فاحشگی امرار معاش نکند و در خانواده دیگر سمت فرزند خواندگی نداشته باشد. زیرا که زنان جز در یک جا نبایستی «ستر» بشوند، ولی مرد میتوانست دفعتا در چند خانواده سمت «فرزند خوانده» بگیرد «۱». ستر فرزند بمجرد انتصاب باین سمت واجد حق ولایت تامه و اختیار مطلق نمیشد، نشانه این عنوان اخیر مراقبت در روشن نگاهداشتن آتش مقدس خانه بود «۲».

ستری بر سه نوع است: «ستر فرزند موجود» عنوان زن ممتاز یا دختر یگانه و بی‌شوهر است. نصب چنین زنی یا دختری بمقام ستری طبیعی است و لزوم قهری دارد و محتاج قانون خاص نیست. «ستر فرزند مخصوص» کسی را گویند، که از جانب متوفی قبلا باین سمت معین شده باشد و این اصطلاح در مقابل کسی است، که بعد از فوت آن شخص از طرف اقربا نصب شود. چنین کسی را ستر فرزند مجعول» «۳» گویند. «زن ممتاز» چون بیوه شد، باید مراقب امور خانواده باشد و مراسم دینی و امور خیریه را، که بر هر خانواده واجب است انجام دهد. باید دختران شوی خود را شوهر دهد و خواهران شوی را، اگر تحت قیمومتش باشند، پرستاری کند و مانند اینها. مشار الیها حق دارد، که قسمت بزرگی از دارایی متوفی را بمصارف شخصی خود برساند. اما بمحض اینکه دختری اختیار کرد، قدرت مادر تقسیم میشود و یک بهر بداماد تعلق میگیرد و این اختیار داماد وقتی افزوده

---

(۱)- دادستان‌ی دینینگ، بخش ۵۷، فقره ۴- ۲.

(۲)- ملخص مادیگان‌ی هزار داذستان، یونکر Junker .H ، فرهنگ‌ی پهلویک (هدید ر ک ۱۹۱۲)، ص ۹۰.

(۳)- داذستان‌ی دینینگ، بخش ۶۸.



می‌شود، که پسری بیابد، که روزی امکان داشته باشد، بریاست خانواده برسد «۱».

نوع دیگر هم از فرزند خواندگی متداول بود و آن همین است، که ما معمولا آنرا «تبنی» میگوییم. در این صورت پدر و مادر، که طفلی را بفرزندی می‌پذیرفتند، حق ارث بردن از او نداشتند: اگر این قسم فرزند خوانده، که مادرش زنی ممتاز (پادشاه زن) بوده، قبل از سن بلوغ میمرد، دارایی او بناپدری او می‌رسید «۲».

در باب ارث مقرر بود، که زن ممتاز و پسرانش یکسان ارث ببرند، اما دختران شوهر نکرده را نصف سهم میدادند. چاکر زن و فرزندان او حق ارث نداشتند، ولی پدر میتوانست، قبلا چیزی از دارایی خود را بآنان ببخشد یا وصیت کند، که پس از مرگ بآنان بدهند «۳».

برای مراقبت در اجرای قوانین نظاری معین میکردند. چون کسی بدرود حیات میگفت، بایستی موبدان مطابق مقررات وصیتنامه، بتقسیم اموال او بپردازند و اگر میت چیز نداشت، مصارف تجهیز جنازه و نگاهداشت فرزندان او را هم موبدان کفایت میکردند. چنین مقرر بود، که «ابدال ابناء ملوك همه ابنا ملوك باشند و ابدال خداوند درجات هم ابناء درجات» «۴».

اگر کسی در وقت مردن قسمتی از اموال خود را باشخاص بیگانه می‌داد و وارث قانونی خویش را محروم میکرد، این عمل او صورت قانونی نداشت، مگر برای تأدیه دینی یا نفقه زنی «۵» یا پرستاری اولاد و پدر یا پیرمردی، که در ظل

---

(۱)- ایضا، بخش ۵۴، فقره ۱۲- ۱۰. قواعد مربوط بقبول فرزند در نسکهای هوسپارم و سکاذم وجود داشته است. دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۳۶، فقره ۱۳ و فصل ۴۳، فقره ۱۴.

(۲)- حقوق ساسانی، ج ۳، ص ۷.

(۳)- حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۱۴، یادداشت ۴ و ص ۳۵، یادداشت ۳؛ زن، ص ۱۴- ۱۳.

(۴)- نامه تنسر، دارمستتر، ص ۲۲۴ و ص ۵۲۸؛ مینوی، ص ۲۱.

(۵)- در اینجا مقصود زن غیر ممتاز است، زیرا زن ممتاز از جمله اقربای نزدیک محسوب میشده است.

حراست او بوده، داده شده باشد. اگر کسی در زمان ابتلاء بمرضی، که چندان خطری نداشته، وصایایی میکرد، چون شفا مییافت، صورت قانونی داشت، بشرط آنکه وصیت در حال شعور کرده و نقصی در قوای او نبوده باشد. چون کسی وصیت می کرد، مکلف بود، که سهمی بهر یک از دختران بی‌شوهر و دو سهم بزن ممتاز خود بدهد «۱».

از مادیگان هزار دادستان میتوان مسائل بسیاری را راجع بحقوق مالکیت استخراج کرد. در این کتاب رجع بعقود شفاهی «۲» و اقسام قراردادهای مربوط بهبه «۳» و بخشیدن زمین با حق استفاده از قنوات «۴» «۵» و هبه‌های موقت در رهن املاک و وقف املاک بشرط آنکه متصدی وقف دعاهایی برای راحت روح واقف بخواند (عنوان این مبحث چنین بود «پ روان یزشن رای داشتن» «۶»)، مبحث قسم خوردن برای قطع دعوای ملکی «۷»، قاعده قرضی که بچند نفر بالاشتراک داده شده باشد «۸»، و تدابیری که در مورد ضمان «۹» و کفالت «۱۰» باید گرفت و امثال اینها مطالبی هست. اگر قیم پسر صغیری قسمتی از دارایی خانواده را بمصرف پرداخت دینی می‌رساند،

---

(۱)- داذستانی دینینگ، بخش ۵۴، فقره ۹- ۱.

(۲)- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۷ و ما بعد.

(۳)- ایضا، ج ۳، ص ۵ و ما بعد.

(۴)- ایضا، ج ۳، ۲۹ و ما بعد.

(۵)- ایضا، ج ۳: ص ۵۰ و ما بعد.

(۶)- ایضا، ج ۳، ص ۱۹.

(۷)- ایضا، ج ۲، ص ۵.

(۸)- ایضا، ج ۱، ص ۳۹ و بعد، ج ۳، ص ۵۴، یادداشت.

(۹)- ایضا، ج ۴، ص ۵ و ما بعد.

(۱۰)- پالیارو

Pagliaro L, anticresi nel diretto Sasanidico) Rivistadegli studi ) orietali, XY, p. 275- 315



چون پسر بحد رشد بالغ می‌شد، می‌توانست اعتراض کند «۱». وقتی مردی یکی از کنیزان زرخرید خود را بمقدار یک عشر آزاد میکرد، فرزندی، که از آن کنیز تولد می‌یافت، همچنین بمقدار یک عشر آزاد می‌بود. این قانون عجیب عینا در کتاب فقه سریانی تألیف عیشوبخت هم مسطور است «۲».

بعلاوه سنکاذم نسک قواعد مبسوطی راجع بمالکیت و دین و ربح «۳» و توقیف چارپایان و حیوانات اهلی، مثل اسب و غیره و مسئولیتی که برای توقیف‌کننده پیش می‌آید، در برداشت. همچنین از توقیف مدیونین و ضبط لباس و نظایر آن سخن میراند، مسائلی هم در خصوص یافتن گنج و غیره حاوی بود «۴».

اطلاعاتی که راجع بجامعه ایرانی میتوانیم، از منابع قدیمه استخراج کنیم، هر چند ناقص و پراکنده است، ولی ما را با یک جامعه آشنا می‌کند، که نیروی ذاتی و استحکام باطنی آن مبتنی بر علاقه عمیق و عتیقی بود، که راجع به پیوند خلل‌ناپذیر دودمانی داشت. قوانین را برای پاسبانی خانواده و دارایی وضع کرده بودند و باین وسیله می‌خواستند، امتیاز طبقات را با دقت هر چه تمامتر حفظ کنند و هر فردی را در درجات اجتماعی بمقامی معلوم تخصیص

دهند. از قضا در اواخر قرن پنجم میلادی اساس و بنیان این نظام اجتماعی بواسطه فتنه مزدك در معرض تهدید قرار گرفت. موقعیت و وضع سیاسی زمان نیز سبب شد، که این جریان انقلابی مشئوم در کشور ایران پیشرفت کند و این کشور را در هنگام پیش‌آمدهای، ناگواری که نتیجه

---

(۱)- حقوق ساسانی، ج ۲، ص ۲۳ و ما بعد.

(۲)- ایضا، ج ۳، ص ۴۷.

(۳)- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۴۱.

(۴)- ایضا کتاب هشتم، فصل ۳۹. بارتلمه در مجله شرقی وین، ۲۷، ص ۳۴۷ و ما بعد تفصیلاتی راجع برفتار با بردگان وضع فروش برده به اشخاص خارج از مذهب و مقررات مربوط به برده (مسیحی) فراری، که دین زردشتی پذیرد و غیره، از کتاب ماذیگان‌ی هزار داذستان استخراج کرده و منتشر ساخته است.



مغلوبیت پیروز بود، دچار ویرانی نماید «۱».

---

(۱)- تاریخ کواذ و فرقه مزدکیه، که در اینجا آورده‌ایم، اصولا مبتنی بر مطالب صفحات ۱۲۷- ۹۷ رساله‌ایست، که مستقلا بنام «سلطنت کواذ اول و کمونیسم مزدکی» تألیف کرده‌ایم. راجع بتفصیل منابع مذکور خوانندگان را ارجاع می‌کنیم بقسمت نخستین آن کتاب، که همه مأخذ ما در آن جمع است؛ نسبت منابع با یکدیگر و اعتبار تاریخی هر یك از اسناد در آنجا مورد بحث قرار گرفته است. منابع اصلی از اینقرار است:

اولا- یوشع استیلیتس دروغی، که از مؤلفان، سریانی آن عصر بوده، و در باب وقایع سالهای ۵۰۶- ۴۹۴ بحث میکند.

ثانیا- پروکوپیوس بیزانسی، جنگ ایران، کتاب اول، بند ۲۱- ۳۰ آگاثیاس بیزانسی (۴/ ۳۰- ۲۷).

ثالثا- مطالب متفرقه در ادبیات دینی پهلوی (تفسیر وندیداد، و همین‌یشت، دینکرد، در بندهشن بزرگ، چاپ انکلساریا، ص ۲۱۵، عبارتی است، که در کتاب سابق الذکر من ذکری از آن نرفته است، و ظاهرا مأخذ آن یکی از ترجمه‌های عربی خوذای نامگ بوده است.

رابعا- روایات عربی و فارسی، که منبع اصلی آنها خوذای نامک می‌باشد و از میان آنها اینجانب چهار رشته روایت تشخیص میدهم. یک- یعقوبی، ج ۱، ص ۱۸۵؛ طبری، ص ۸۸۵ (سطر ۱۸- ۷)، و ص ۸۸۶ (سطر ۲۰) تا ص ۸۸۸، و ص ۹۴- ۱۸۹۳ نلدکه، ص ۱۳۹ (سطر ۱) الی ص ۱۴۱ (سطر ۲) و ص ۱۴۴ (سطر ۲) الی ص ۱۴۷، و ص ۱۵۵- ۱۵۳). دوم- اوتوکیوس، چاپ پوکوشPococheص ۱۳۳- ۱۲۶ و ۱۸۱- ۱۷۴، چاپ شیخو، ج ۲، ص ۱۹۱ و ما بعد، و ص ۲۰۶ و ما بعد.؛ این تنبیه، چاپ و وستغلد، ص ۳۲۸، طبری ص ۸۸۳ الی ۸۸۵ (سطر ۵)، و ۸۸۵ (سطر ۱۹) الی ص ۸۸۶ (سطر ۱۸)، و ص ۸۹۸- ۸۹۶ (نلدکه ۱۳۵ ص ۱۴۸ (سطر ۱) تا و ۱۴۱ (سطر ۵) تا ص ۱۴۲، و ص ۱۶۴- ۱۶۲)؛ مظهر بن الطاهر المقدیسی، چاپ هوارت، ج ۲، ص ۱۶۷ و ما بعد، ترجمه ص ۱۷۰ و ما بعد؛ مسعودی، مروج ج ۲، ص ۱۹۵ و ما بعد، حمزه اصفهانی، ص ۱۰۷- ۲۰۶، ترجمه ص ۸۳، سوم- دینوری، ص ۶۲ و ۶۹- ۶۶؛ نهایه، ص ۲۲۶ و ما بعد.- چهارم- کتاب الاغانی، چاپ بولاق، ج ۸، ص ۶۴- ۶۳؛ حمزه، ص ۵۶، ترجمه، ص ۴۱؛ ثعالبی، ص ۵۸۳؛ فردوسی؛ چاپ مهل. ج ۶، ص ۱۰۳ و ما بعد؛ بیرونی، آثار الباقیه، ص ۹ تا ۲۰، ترجمه، ص ۱۹۲؛ مجمل التواریخ، مهل، مجله آسیایی؛ سری سوم، ج ۱۴ ص ۱۱۶ و ما بعد و ۱۳۶؛ ابن الاثیر، تورنبرگTornberg -

در سالهای نخستین سلطنت کواذ، زرمهر (سوخرا) کماکان مرتبت خود را حفظ کرد و حائز مقام نخستین در میان اشراف بود «۱»، اما کواذ پیوسته در دل داشت که خود را از تسلط و استیلای این مرد جاه‌طلب و خطرناک نجات دهد. پس رقابتی را، که در میان زرمهر و شاهپور مهران افتاده بود، مغتنم شمرد، شاهپور را، که در این وقت منصب ایران سپاهبذ داشت (طبری) و در عین حال سپاهبذ ناحیه سواد نیز بود (نهایه) «۲»، در نهان با خود یار کرد، و زرمهر را بهلاکت رسانید «۳». این

---

ج ۱، ص ۲۶۹ و بعد؛ ابو الفدا چاپ فلیشر، ص ۸۸. مؤلفان رشته چهارم از افسانه مزدک (مزدک نامگ) استفاده کرده‌اند. مندرجات این افسانه را میتوانیم از روی منقولات سیاست نامه نظام الملک (چاپ شفر، ص ۱۶۶ و ما بعد، ترجمه ص ۲۴۵ و ما بعد) و یک روایت فارسی (داراب هرمزدیار، روایات، ج ۲ ص ۲۳۰- ۲۱۴؛ مقایسه شود با مقاله من تحت عنوان «دو روایت از تاریخ مزدک»Versionsaf the History of Mazddk Two در یادگارنامه مودی، ص ۳۲۲ و بعد). از نو بسازیم.

بلعمی (ترجمه زتنبرگ، ج ۲، ص ۱۴۲ و بعد) و فارسنامه ابن بلخی (چاپ لسترانج و نیکلسون ص ۹۱- ۸۴، ر گ مقاله من در یادگارنامه مودی، ص ۳۲۷ و بعد از روایات مختلفی، که مآخذ آن از خوذای نامگ بوده، استفاده کرده‌اند. قصه‌ها و روایات محلی طبرستان راجع بمزدک در ابن اسفندیار (ترجمه برون، ص ۹۲ و بعد) و ظهر الدین المرعشی (چاپ دورنDorn ، ص ۲۰۱ و ما بعد) مسطور است. تفصیل راجع بشریعت مزدک: شهرستانی، چاپ کورتون، ص ۱۹۲ و ما بعد ترجمه‌ها بروکر، ص ۲۹۱ و ما بعد؛ الفهرست، ص ۳۴۲.

(۱)- بالاتر ص ۳۱۷ را به‌بینید.

(۲)- ر ک ضمیمه دوم.

(۳)- در منابع عربی و فارسی، که اصل آنها از خوذای نامگ است، قتل زرمهر و اعدام یکی دیگر از بزرگان موسوم به سیاوش، که سی سال بعد از آن اتفاق افتاد، با هم مشتبه شده است. ر ک «سلطنت کواذ اول»، ص ۵۴، یادداشت ۱.



واقعه در سرتاسر کشور شهرت عظیم یافت و مبدأ ضرب المثلی شد باین عبارت «باد سوخرا از وزیدن فروماند و بادی از جانب مهران وزیدن گرفت» «۱». یا بنا به روایت نهایه: «آتش سوخرافرومرد و باد شاهپور وزید» «۲». با وجود این در تاریخ ذکری از این شاهپور مهران نیست؛ گویا پس از رقیب خود دیری نزیسته است «۳».

شکل ۳۶- شکل کواذ اول

(موزه ملی کپنهاگ)

قتل زرمهر دشمنان خطرناک برای کواذ تهیه کرد، ولی آنچه اسباب اشتعال غضب بزرگان شد، روابطی بود، که کواذ با فرقه ضاله مزدکیه داشت و اسباب بدعتهای انقلابی گردید. پروکوپیوس گوید کواذ در پادشاهی راه خشونت سپرد و

---

(۱)- طبری، ص ۸۸۵، نلدکه ص ۱۴۰.

(۲)- نهایه، ص ۲۲۶.

(۳)- بنابر قول مارکوارت (مجله شرقی آلمان، ۴۹، ص ۶۳۷، یادداشت ۶) این سپاهبد شاهپور، همان اسپیدس میباشد، که باسلر Celer رومی، عهدنامه متارکه جنگ را در سال ۵۰۵ یا ۵۰۶ منعقد ساخت و بنابر قول پروکوپیوس پدرزن کواذ بود. اما بنابه روایت کتاب

منسوب به استیلیتس این سپاهبذ بویه نام داشته است. بدون شک این همان بویه‌ایستکه ملقب به وهریز بوده (ر ک، هوبشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۵۹ و ۷۸) و بنابر قول پروکوپیوس سپاه ایران را بر ضد گرگین پادشاه گرجستان رهبری نمود.

پس باید چنین فرض کرد، که بویه جانشین یا یکی از جانشینان شاهپور در مقام ایران سپاهبذ یا اسپهبذ سواد بوده است.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۵۲

در کشور بدعتها آورد. آگاثیاس گوید این شهریار می‌خواست تأسیسات اجتماعی را واژگون کند و در معاش مردمان انقلابی پدید آورد و رسوم و آداب باستانی را بر هم زند. اما این دو مورخ بیزانسی و همچنین استیلیتس دروغی، که در این باب چیز نوشته‌اند، فقط یکی از بدعتهای کواذ را ذکر نموده‌اند، و آن راجع باشتراک زنان است و در این خصوص هم ساکت هستند، که آیا این امر جزء احکام دین جدیدی است یا نه. از میان این سه کتاب، که ذکر شد فقط در تألیفی، که منسوب باستیلیتس است، نام فرقه ضاله زردشتگان آمده است. درباره این فرقه و اصول عقاید آنان باید از کتب عرب و ایران مطالبی بدست آورد. در این‌جا نکته، که بدوا باید در نظر گرفت، نام آن فرقه است، که در کتاب منسوب به استیلیتس ذکر شده است. در آثار مؤلفان عرب و ایرانی جز اسم مزدکیان مذکور نیست و مسلما در خوذای نامگ هم آن فرقه را باین عنوان نام برده‌اند. معذلک در بسیاری از منابع ایرانی و عرب (طبری و یعقوبی و نهایه) ذکری از زردشت نامی رفته است، که پسر خورگان و از مردم پسا (فسای فارس) بوده و او را مؤسس فرقه شناخته‌اند.

صاحب نهایه زردشت را یکی از نجبای پارسی میشمارد، که حامی مزدك بوده است.

از این گذشته اکثر منابع عرب و ایرانی، اگرچه نام از زردشت نبرده‌اند، ولی شهر پسا را، که زاد و بوم او بوده، محل تولد مزدك شمرده‌اند «۱». پس می‌توان گفت که نام این زردشت حتی در خوذای نامگ هم مسطور بوده است. باری ملالاس «۲» روایت می کند، که در عهد

دیوکلسین شخصی از مانویه در روم ظهور کرد، بوندس «۳» نام، که عقاید جدید داشت و با کیش رسمی مانوی، راه خلاف میسپرد. از گفتار اوست که گوید: خدای خیر با خدای شر نبرد کرد و او را مغلوب نمود، اینجاست

---

(۱)- نزددپنوری؛ استخر ر ک «سلطنت کواذ اول»، ص ۴۱، یادداشت ۱.

(۲)-Malalas ,Series Graeca ,Patrologia ,Mtgne، ج ۹۷، ص ۴۶۵.

(۳)-Bundos



که پرستش غالب واجب است. این بوندس بایران سفر کرد و بدعوت پرداخت.

ایرانیان کیش او را «۱» (تون داریس ثنون)، یعنی دین خدای خیر گفته‌اند، که در زبان پهلوی آیین دریست دینان «۲» میشود «۳» و ملالاس «۴» کواذ را در جای دیگر بیونانی چنین خوانده است «۵»: (کواذس هودراس ثنوس) صورت صحیح آن: (هودریس ثنوس) میشود. این لقب، که حاکی از پیروی کواذ از مذهب مزدکی است، در کتب عرب و ایرانی، که مأخذ آنها خوذای نامگ بوده، باشکال مغلوط ضبط شده است.

---

(۱)-ton Daristhenon

(۲)-deristdenan

(۳)- در فارسنامه ابن بلخی (ص ۸۱) آمده است، که مزدك زندیق اباحت پدید آورد و آنرا مذهب عمل نام نهاد.

(۴)- مینوی، همان کتاب، ص ۶۳۳.

(۵)- شکل دریست derist )بجای درست)dosust ( در قطعات تورفان دیده میشود) M 475, بیت ۸ و M 74 ، بیت ۸، مقایسه شود با ندسکو در «جهان شرق»، ۱۵، ص ۲۰۹). نلدکه در یک ملاحظه سطحی (طبری، ص ۴۵۷، یادداشت ۱) در انتخاب بین دو شکل درست دین derust -den و درزد دین darazd -den تردید دارد، اما شکل اخیر را ترجیح داده است، ولی باید دانست که نقطه درزد، که در زبان پهلوی و فارسی لفظ اوستایی زرردا zarazda باید گذارده شده باشد در هیچیک از متون پهلوی بنظر نرسیده است. بعکس کشف شدن کلمه دریست derist حدس ما را راجع به صحت کلمه دریست دین - deriist den بیشتر تقویت میکند. صورت این دو کلمه در تواریخ عربی و فارسی نیز حاکی است، که این لفظ در واقع دارای کسره)I( بوده است. لفظ دریست دین derist -den ، یعنی «دین حقیقی» معادل ویه دین-den Veh -دین بهی» است، که زردشتیان دین خود را بدان می‌نامیده‌اند. بنابر عقیده تاوادیا، که رای هرتل را پذیرفته است (ر ک ص ۴۵ یادداشت ۱ کتاب حاضر)، معنای حقیقی ویه‌دین در اصل «دین روشنایی» بوده است. (مطالعات هندی و ایرانی، تقدیم به ویلهلم گیگر، ص ۲۴۵ و ما بعد، و «سورسخون»، ص ۵۰). بهر صورت معنای ویه‌دین در عصر ساسانی «دین خوب» بوده است.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۵۴

بنابراین دین مزدک همان آیین درست دین است، که بوندس انتشار داد.

اگر این شخص مانوی، یعنی بوندس، پس از شروع بدعوت جدید در روم، بایران رهسپار شد، تا عقاید خود را تبلیغ کند، میتوان حدسی قریب بیقین زد، که اصل او ایرانی بوده است. کلمه بوندس شباهتی باعلام ایرانی ندارد، ولی میتوان آن را لقب این شخص دانست «۱». نه تنها کتب اسلامی، که مأخوذ از خوذای نامگ هستند، بلکه الفهرست هم که منبع دیگر داشته، مؤسس فرقه مزدکیه را شخصی دانسته‌اند مقدم بر مزدک، و در خوذای نامگ اسم او را زردشت قید کرده‌اند و از این‌جا نام فرقه زردشتگان پیدا شده است که در کتاب منسوب باستیلیتس معاصر مزدک، نیز همین اسم برای فرقه مزبور ذکر گردیده است. بنابراین بطور

تحقیق میتوان گفت، که «بوندس» و زردشت اسم یک شخص بوده است «۲». و زردشت نام اصلی آورنده این دین است و این شخص با پیامبر مزدیسنان همنام بوده است. پس نتیجه این میشود که فرقه مورد بحث ما یکی از شعب مانویه بوده، که قرب دو قرن قبل از مزدک، در کشور روم، تأسیس یافته و مؤسس آن یکنفر ایرانی زردشت نام پسر خورگان از مردم پسا بوده است. بنابراین مؤلفان بیزانسی و سریانی، که در شرح کفر و زندقه عهد کواذ «۳» قلمفرسایی کرده‌اند، کاملا حق دارند، که اتباع مزدک را

---

(۱)- مقایسه شود با لفظ پهلوی بوندگ bavndagh )در ارمنی بوندگ( hovaadnk بمعنی «کامل»، ر ک زالمان. فقه اللغه، ج ۱؛ ص ۲۸۰ (بند ۴۰، فقره ۴)؛ نیبرگ، رساله پهلوی، ۲، ص ۳۳.

(۲)- ظاهرا این همان زردشتی است، که در یک کتیبه یونانی در Cyrene ذکر شده است و در آن سخن از اشتراک در مال و زن رفته است. بنابر توصیه زودس Zarades و فیثاغورث (ر ک شروودفوکس، مطالب ادبیات یونانی و لاتین مربوط بزردشت و کیش زردشتی، مجله کاما شماره ۱۴، ص ۱۱۸).

(۳)- ملالاس و نئوفانس و تبعیت از آنها Cedrrene و زناراس Zonaras میثل سریانی، ترجمه شابو، ج ۲، ص ۱۹۰.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۵۵

مانوی خوانده‌اند «۱».

از اشارات مندرجه در کتب عربی چنین مستفاد میشود، که زردشت پیشوایی بوده، که دعوات او فقط جنبه نظری داشته است، اما مزدک، که مرد عمل بوده بقول طبری «در نزد طبقه عامه خلیفه زردشت بشمار میآمده است»، رفته رفته نام مؤسس اصلی را تحت الشعاع

قرار داد و در همان عهد خود فرقه را باسم مزدکیه مشهور نمود، از این رو در ادوار بعد مردمان پنداشته‌اند، که بانی حقیقی فرقه نیز مزدک نام داشته و از این جا گمان کرده‌اند، که مزدک دو تن بوده، یکی مزدک قدیم، دیگر جدید (الفهرست). پس روایت طبری و یعقوبی و صاحب نهایه، که گویند زردشت همعصر مزدک بوده، صحیح نیست.

اما راجع بشخص مزدک، اطلاعات ما بسیار قلیل است. چنانکه دیدیم قول بعضی از مورخان، که مولد او را پسا دانسته‌اند، مقرون بصحت نیست، پسا مولد زردشت بوده است، نه مزدک. بنابر قول طبری مزدک در مدریا «۲» (؟) تولد یافته است.

شاید مقصود شهر مادرایا «۳» باشد، که در ساحل شرقی دجله (مکان فعلی کوت العماره) واقع بوده است. حتی در قرن نهم میلادی هم اشراف و نجبای ایرانی در این شهر مسکن داشته‌اند «۴». اسم مزدک و اسم پدرش بامداد هر دو ایرانی است. بنابر روایت دینوری مزدک از مردم استخر بوده و مؤلف تبصرهٔ العوام مسقط الرأس او را تبریز دانسته است «۵»، ولی میتوان گفت، که مورخان بجای شهر تولدگاه مزدک، که نام مجهول و نامأنوسی داشته، استخر یا تبریز را حدسا نوشته‌اند و این کار نظایر دارد.

---

(۱)- بنابر گفته طبری و ابو الفدا خسرو اول بسیاری از پیروان مزدک و چند تن از پیروان مانی را کشت. در حقیقت ظاهرا مقصود آنها از پیروان مانی مزدکیان بوده است.

(۲)- Madariya

(۳)- Madaraya

(۴)- لسترانج، قلمرو خلافت شرقی، ص ۳۸.

Le Strange, the Lands of the Eastern Caliphate

(۵)- شفر، متون فارسی، ج ۱، ص ۱۵۸.



مطابق این مقدمات، درست دین، که شریعت بوندس- زردشت و مزدک باشد، در واقع اصلاحی در کیش مانی محسوب میشده است «۱» و مثل کیش مانی، این آیین هم آغاز کلام را بحث در باب روابط اصلین قدیمین، یعنی نور و ظلمت، قرار میداد. تفاوت آن با عقاید مانی در این بود که میگفت، حرکات ظلمت ارادی و از روی علم قبلی نبوده، بلکه علی العمیا و بر حسب صدفه و اتفاق جنبشی داشته است بر خلاف اصل نور، که حرکاتش ارادی است. بنابراین اختلاط و آمیزش تیرگی و روشنائی، که عالم محسوس مادی از آن پیدا شده، برخلاف تعالیم مانی، نتیجه نقشه و طرح مقدمی نبوده و بر حسب تصادف وجود یافته است. پس در آیین مزدک برتری نور خیلی بیش از کیش مانی مؤکد بوده و این موافق روایت ملالاس است، که گوید اعتقاد بوندس بر این بود، که خدای خیر (نور) بر خدای شر (ظلمت) چیره شده و از این رو باید غالب را ستود. اما این استیلا تام نیست، چه عالم مادی، که مخلوطی از دو اصل قدیم است، باقی است و مقصد نهائی تکامل این عالم، نجات ذرات نور است. که در ذرات ظلمت آمیخته است. این قسمت از عقاید مزدکیان تابع قول مانی است. مانی میگفت نور را پنج عنصر است: اثیر- نسیم- روشنایی آب- آتش، اما مزدک فقط سه عنصر را تصدیق داشت: آب و آتش و خاک. اگر چه شهرستانی در این قسمت ساکت است، ولی میتوان بقرینه گفت، چنانکه در عقاید مانی ظلمت هم پنج عنصر داشته، مزدکیان نیز بسه عنصر ظلمانی معتقد بوده‌اند، که مدبر شر از آن سه عنصر بیرون آمده است، چنانکه مدبر خیر از عناصر نورانی خارج شده بود. مراد از مدبر خیر خدای نور است، که در اصطلاح کیش مانی او را پادشاه نور میخوانده‌اند مزدک خدای خود را چنین تصور میکرد، که بر تختی در عالم بالا نشسته است، چنانکه خسرو در این می‌نشیند و در حضورش

(۱)- منبع اصلی در باب عقیده مزدک کتاب شهرستانی است. (چاپ کورتون، ص ۱۹۲ و بعد، ترجمه هاربروکر، ۱، ص ۲۹۱ و ما بعد).



چهار «قوه» «۱» تمیز و فهم و حفظ و سرور هستند چنانکه در نزد خسرو چهار شخص، یعنی موبدان موبد و هیربذان هیربذ و سپاهبذ و رامشگر «۲» حضور دارند. این چهار قوه، امور عالم را بواسطه هفت وزیر خویش میگردانند، که عبارتند از سالار و پیشکار و بارور؟ و پروان و کاردان دستور و کوذگ (غلام و خادم) و از این هفت تن در [دایره] دوازده تن روحانی دور میزنند «۳» از اینقرار: خواننده- دهنده- ستاننده- برنده- خورنده- دونده- خیزنده- کشنده- زننده- کننده «۴»- آینده- شونده- پاینده در هر انسانی این چهار قوه مجتمع است و آن هفت و دوازده در عالم سفلی مسلط هستند. شهرستانی بیانات خود را در باب مبداء آفرینش بشرحی در خصوص خواص اسم اعظم و حروف آن اسم بپایان میرساند.

اما در باب علم معاد و احوال قیامت در نظر مزدکیان، شهرستانی تفصیلی قائل نشده است. مثلا گوید بنابر رأی مزدکیه خلاص نور از ظلمت بر حسب اتفاق و بدون قصد و اختیار صورت خواهد گرفت، چنانکه امتزاج آنها نخست بر حسب اتفاق و بدون اختیار، واقع شده است و این بسیار موجز و مختصر است. در هر

(۱)- مراد از این «قوا» زوران Zoran است، که در متون مانوی آمده است. مقایسه کنید با چهار قوه خدای نور، مولر، آثار خطی، ج ۲، ص ۶۲.

(۲)- مقایسه کنید با فهرست عمال عالیمقام و رجال ایران، که یعقوبی و مسعودی در کتب خود ذکر نموده‌اند. مزدک برای مقایسه طبقات موجودات آسمانی با طبقات دربار ایران،

چهار تن از بلندمرتبه‌ترین عمال را اختیار کرده است، ولی جای شگفت است که در ردیف این بزرگان رامشگر نیز ذکر شده است (در این باب بفصل بعد مراجعه شود).

(۳)- مقایسه شود با دوازده شهرداریفتshahrdareft )سلطنت) یا ائونeone مانویان این هفت تن در میان دوازده تن مذکور دور میزنند، چنانکه هفت سیاره در دایره بروح دوازده‌گانه در حرکتند. در متن شهرستانی سیزده نام ذکر شده است.

(۴)- بجای کنندگ (کردن)، کئندگ (کندن) هم میتوان خواند. ر ك «سلطنت كواذ اول»، ص ۸۱، یادداشت ۲.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۵۸

حال راه نجات این است، که انسان طریق زهد و ترك بپوید. در منابع موجوده بیشتر مطالب راجع بهمین جنبه زهد و ترك مزدکیه است. نزد این طایفه چنانکه نزد مانویه، اصل آنست، که انسان علاقه خود را از مادیات کم کند و از آنچه این علاقه را مستحکم‌تر میسازد اجتناب ورزد، از این رو خوردن گوشت حیوانات نزد مزدکیه ممنوع بود «۱» و درباره غذا، همواره تابع قواعد معینی بودند و ریاضتهایی می‌کشیدند «۲». منع خوردن گوشت حیوانی سبب دیگر هم داشت، برای خوردن حیوان، کشتن حیوان لازم بود و ریختن خون نتیجه‌اش منع ارواح از حصول نجات میشد «۳». شهرستانی روایت میکند که مزدك «امر بقتل نفوس میداد تا آنان را از اختلاط با ظلمت نجات ببخشد». ممکن است مراد از این قتل، کشتن خواهش‌ها و شهوت‌ها باشد، که سه راه نجاتند. مزدك مردمان را از مخالفت و کین و قتال بازمیداشت.

بعقیده او چون علت اصلی کینه و ناسازگاری، نابرابری مردمان است، پس باید ناچار عدم مساوات را از میان برداشت، تا کینه و نفاق نیز از جهان رخت بربندد. در جامعه مانوی «برگزیدگان» بایستی در تجرد بمانند و بیش از غذای یکروز و جامه یکسال چیزی نداشته

باشند. از آنجا که نزد مزدکیه نیز همین میل بزهد و ترک موجود بوده، میتوان حدس زد، که طبقه عالیه مزدکیان هم قواعدی

---

(۱)- بیرونی، ابن الاثیر. در شریعت مانی خوردن گوشت برای «برگزیدگان» ممنوع بود. بالاتر ص ۲۱۸ را به‌بینید.

(۲)- در عبارتی از متن اوستایی وندیداد صحبت از کسانی است، که با استوودوتو Astovidhotu (به پهلوی استوذات Astvidhat) نبرد میکنند، که عفریت مرگ باشد، از جمله این اشخاص و کسی است که با کفار ناپاکی جنگ میکند، که قهرا مردمان را از خوردن بازمیدارند، مانند مزدک بامدادان که مردم را تسلیم گرسنگی و مرگ میکرد، چنین کسی با استوذات نبرد میکند»، بنابروایت ابن الاثیر خوردن تخم مرغ و شیر و کره و پنیر برای مزدکیان مباح بوده است.

(۳)- روایت عربی نزد طبری، ر ک «سلطنت کواذ»، ص ۷۹.



شبیه برگزیدگان مانوی داشته‌اند، ولی پیشوایان مزدکیه دریافتند، که مردمان عادی نمی‌توانند از میل و رغبت به لذات و تمتعات مادی از قبیل داشتن ثروت و تملک زنان و یا دست یافتن بزن مخصوص، که مورد علاقه است، رهایی یابند، مگر اینکه بتوانند این امیال خود را بآزادی و بلامانع اقناع کنند. پس این قبیل افکار را مبنای عقاید و نظریات اجتماعی خود قرار دادند و گفتند که: خداوند کلیه وسایل معیشت را در روی زمین در دسترس مردمان قرار داده است، تا افراد بشر آنرا بتساوی بین خود قسمت کنند، بقسمی که کسی بیش از دیگر همنوعان خود چیزی نداشته باشد.

نابرابری و عدم مساوات در دنیا بجبر و قهر از آن بوجود آمده است، که هر کس میخواسته، تمایلات و رغبتهای خود را از کیسه برادر خود اقناع کند، اما در حقیقت هیچکس حق داشتن خواسته و مال و زن بیش از سایر همنوعان خود ندارد. پس باید از توانگران گرفت و به تهی‌دستان داد، تا بدین وسیله مساوات دوباره در این جهان برقرار شود «۱». زن و خواسته باید مانند آب و آتش و مراتع در دسترس همگان بالاشتراک قرار گیرد «۲» این عمل خیری است، که خداوند فرموده و نزد او اجر و پاداش عظیم دارد و گذشته از تمام اینها، دستگیری مردمان از یکدیگر عملی است قابل توصیه و باعث خشنودی خداوند «۳».

پس بآسانی میتوان فهمید، که چرا دشمنان این فرقه کمونیستهای مزدکی را عموما متهم باباحه و ترویج فحشا و منکر کردند، در صورتیکه این کارها خلاف اصل زهد و ترک است، که پایه و اساس عقاید مزدکیان را تشکیل می‌داد. خلاصه در اثر افکار و اندیشه‌های اخلاقی و نوعدوستی زردشت و مزدک باین نتیجه رسیدند، که بتبلیغ یک انقلاب اجتماعی بپردازند. زردشت و مزدک هر دو تأکید میکرده‌اند، که انسان مکلف بعمل خیر است و در اصل شریعت آنان نه تنها قتل بلکه اضرار بغیر هم ممنوع بود.

---

(۱)- او تیکیوس؛ طبری، ثعالبی، فردوسی و غیره.

(۲)- شهرستانی.

(۳)- طبری.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۶۰

در مهمان‌نوازی میگفتند، که هیچ چیز را نباید از مهمان دریغ داشت، از هر طایفه و هر ملتی می‌خواهد باشد «۱». حتی نسبت بدشمنان هم بایستی بمهربانی و عطوفت رفتار کرد «۲».

در باب رابطه یافتن مزدک با کواذ سند موثقی در دست نداریم. بنابروایت فردوسی و ثعالبی در قحط سالی مزدک نزد کواذ رفت و با سخنان مکرآمیز و فریبنده قباد را بر آن داشت، که اعلام کند، که هر که نان از مردم گرسنه بدارد، سزایش مرگ باشد و سپس مردم بینوا و تهی‌دست را بغارت انبارها تحریک کرد و موجب تجری خلایق شد این روایت بیشک در جزئیات افسانه است، ولی بعید نیست، که در آن حقیقتی تاریخی نهفته باشد. اوتوکیوس «۳» هم قضیه قحط سال را نقل کرده است «۴».

فقر و بیچارگی، که در اثر این بلیه بوجود آمد، تقسیم غیر عادلانه ثروت را در جامعه ایرانی، که در آن کلیه مقامات مؤثر و مقتدر در دست طبقه ممتازه بود، آشکار کرد و ممکن است این وضع به مردم ستم‌کشیده جرأت بیشتری داده و در عین حال شاه را باصلاحات جسورانه برانگیخته باشد. بهرحال کواذ پیرو طریقه مزدک شد و طبق آن عمل کرد. بغیر از استیلیتس کاذب، کلیه مؤلفین هم عصر کواذ و نیز منابع بعدی در این نکته هم‌داستانند، که وی قوانینی در باب اشتراک زنان وضع کرد. اما استیلیتس کاذب گوید، که او فرقه زردشتگان را دوباره برقرار کرد و این فرقه هواخواه آن بود، که کلیه زنان باید در دسترس همگان بالاشتراک قرار گیرند، و این قول با اقوال دیگران کمی فرق دارد. اما معلوم نیست قوانین جدید کواذ راجع بنکاح چگونه بوده است. هیچیک از منابع مدعی نیستند، که کواذ ازدواج

---

(۱)- الفهرست.

(۲)- طبری، روایت عربی.

(۳)- Eutychius

(۴)- طبق گفته اوتوکیوس قحطی در دهمین سال سلطنت کواذ قحطی بروز کرد، اما موقعی که کواذ را از سلطنت خلع کردند بیش از هشت سال شاهی نکرده بود.

را منسوخ کرده باشد و از این گذشته چنین تصمیمی در عمل غیر قابل اجرا میباشد.

شاید او با وضع قوانین جدید یک نوع ازدواج آزادتری برقرار کرده باشد. چنین عملی کاملا ساده و عبارت از توسعه و تأویل بعضی فصول فقه ساسانی در باب مناکحات و رفع بعض قیودات آن میباشد و چنانکه دیدیم طبق مقررات آن عصر مرد می‌توانست زن یا یکی از زنان و حتی زن ممتاز خود را بمرد دیگری، که بدون تقصیر محتاج شده باشد، بسپارد تا اینمرد از خدمات زن استفاده ببرد.

از طرف دیگر این نکته بسیار شایان توجه است، که در هیچ یک از منابع عصر کواذ ذکری از قوانین او در باب اشتراک اموال بمیان نیامده است. فقط در خوذای نامگ از چنین اقداماتی سخن رفته است و ممکن است تا اندازه‌ای حقیقت داشته باشد، ولی این بدعتها اینقدر مهم نبوده، که نظر ناظرین بیزانسی و سریانی را جلب کند شاید هم این اقدامات عبارت بوده است از وضع مالیاتهای فوق العاده بر اغنیا و توانگران برای بهبود وضع فقرا و تهی‌دستان و یا اعمالی نظیر این.

شخص از خود می‌پرسد، که چگونه پادشاه ایران پیرو این فرقه اباحی (کمونیست) شده است؟ بعضی گفته‌اند، که کواذ از روی اعتقاد تام پیروی مزدک را اختیار کرد و برخی گفته‌اند، که گرویدن کواذ باین آیین از راه ترس بوده و از روی تزویر این کیش گرفته است.

نلدکه «۱» مخصوصا توجه را باین نکته جلب کرده است، که کواذ پادشاهی نیرومند و با اراده بوده و دوبار در مشگلترین احوال تاج و تخت از دست رفته خود را دوباره بدست آورده است و سلطنت را نگاهداشته و بارها کشور روم را از ضرب شمشیر خود بلرزه افکنده است و نلدکه از این مقدمه چنین نتیجه میگیرد، که گرویدن او بمذهب مزدکیان فقط برای درهم شکستن قدرت اشراف بوده است.

با وجود این از روی هیچیک از منابع هم عصر یا تقریبا هم عصر کواذ نمی‌توان استنباط کرد، که این پادشاه مردی مزور و دورو و دارای خصلت ماکیاولی بوده

---

(۱)- طبری ص ۱۴۳- ۱۴۲، یادداشت ۳ و ص ۴۶۱.



باشد، نه پروکوپیوس، که ستایشگر کواذ است، نه آگاثیاس، که او را دوست ندارد، و نه استیلیتس کاذب، که دشمن اوست، هیچیک اشاره بتزویر و غداری او نکرده‌اند.

از این گذشته در منابع موجوده بسی نکات هست، که حاکی از ایمان راسخ و خلوص اعتقاد کواذ بمزدکیه است. حمزه اصفهانی گوید «چون کواذ متوجه حیات عقبی بود، دولتش ویران شد». بنابر گفته طبری کواذ پیش از آنکه فریفته مزدک شود، یکی از بهترین شهریاران بود. از روی روایتی، که فردوسی و ثعالبی راجع بمذاکره کواذ و مزدک نقل کرده‌اند، با اینکه افسانه‌آمیز است، معلوم می‌شود اصلاحاتی، که این پادشاه باشاره مزدک برای رفع قحط و غلا کرد، همه برای صلاح رعیت و از روی محبت و غمخواری نسبت برعایای ناتوان بوده است و نیز اصلاحی که کواذ راجع بخراج در نظر گرفت و عاقبت جانشین او موفق باجرای آن شد، همچنین مبتنی بر عدل و احسان و رحم و شفقت بوده است. در اخبار عرب قدیم، که البته از مخالفین کواذ است، آمده است، که این پادشاه چون از زندیقان بود «۱»، همواره اظهار ملایمت میکرد و از ریختن خون بیم داشت و از این رو نسبت بدشمنان خود رأفت بسیار بخرج میداد». معذلک نباید این اجتناب از خونریزی را امری قطعی و دائمی دانست. پادشاهی که قسمت بیشتر ایام سلطنت خود را در جنگ گذرانیده و برای درهم شکستن کبر و غرور و نافرمانی طبقه اشراف، کوششها نموده، مسلما چندان در این نکته حساس نبوده است. کواذ در در جنگهایی، که با روم کرد، تابع این نصیحت مجرب بود، که گفته‌اند حمله بهترین دفاع است (تو پیروزی ارپیشدستی کنی). اما

نباید حق را کتمان کرد، که در میان حوادث صعب آن دوره و شدت عمل غیر قابل اجتناب مرسوم آن ایام، کواذ آثار نیکویی از انسانیت و عدل خویش بیادگار گذاشته است. در کتاب منسوب باستیلیتس شرح دهشتناکی از قتل مردم شهر آمیدا، که بدست کواذ مفتوح گردید، نوشته شده

---

(۱)- راجع بکلمه زندیق ر ک شدرIranische Beitrage ، ج ۱، نوشته‌های مجمع علمای گونبگسبرگ ۱۹۳۰، ص ۲۷۴ و ما بعد.



است. اما در موقع خواندن این کتاب باید دو چیز را در نظر گرفت، یکی مقتضیات ایام جنگ، دیگر تعصب نویسندگان مسیحی، که پیوسته میخواسته‌اند، بهر بهانه، دشمنان خویش را مورد تهمت قرار دهند. بنابر روایت پروکوپیوس، ایرانیان چون وارد شهر آمیدا شدند، کشتاری بزرگ کردند کشیشی سالخورد پیش کواذ آمده گفت، شایسته شاهنشاهی بزرگ نیست، که اسیران را بدست هلاک سپارد. کواذ هنوز خشمناک بود، پاسخ داد «چرا خیره سری را بجایی رسانیدید، که با من نبرد آزمودید؟». آن پیر گفت: «خداوند چنان خواست که آمیدا بدست تو افتد و این فتح نتیجه تدبیر ما نبود، بلکه آنرا نتیجه دلیری تو باید شمرد». پس شاه فرمان داد تا از کشتار دست بدارند. اما همه اموال را برگیرند و اهالی را باسارت بیاورند، تا از میان آنان هر کس نجیب‌تر و اصیل‌تر است، او را بغلامی خویش برگزینند.

چون کواذ با سپاه و اسیران جنگ بایران بازگشت «جوانمردی و رأفتی که شایسته شاهان است» ابراز کرد و دیری نگذشت، که همه اسراء را اجازت فرمود، تا باوطان بازگردند «۱». کواذ سردار خود گلون «۲» را با فوجی در آمیدا گذاشت، نه این سردار نه خود شاهنشاه، در آن شهر بتخریب خانه‌ای فرمان ندادند. و حتی در خارج شهر «۳» هم جایی را ویران نکردند. ظاهرا چنین است که کواذ نسبت به برادر مخلوع خود ژاماسپ هم با نهایت رأفت رفتار

کرده است و این روش او کاملا خلاف اسلاف اوست «۴». روی همرفته میتوان گفت، که البته این پادشاه کاملا پیرو حکمت عملی مزدکیان نبوده است، چنانکه قسطنطین بزرگ هم کاملا تابع اخلاقیات دین مسیح نشد، لکن از رفتار کواذ نمایان است، که تا حدی اخلاق و انساندوستی مزدکیه در او مؤثر گردیده است.

---

(۱)- پروکوپیوس، ۱ ر ۷ ر ۳۴- ۳۰.

(۲)-Glones

(۳)- جنگ ایران، ۱ ر ۹ ر ۱۹ نمونه دیگری از جوانمردی کواذ، همانجا ۲ ر ۱۳ ر ۱۵- ۸

(۴)- پایین‌تر را به‌بینید.



از این گذشته می‌توانیم حدس بزنیم، که فرمان‌های اجتماعی کواذ، که در نخستین دوره پادشاهی خود صادر کرد، در اوضاع خاندان‌های نجبا چندان تأثیر محسوسی نداشته است، چه اگر در نتیجه این فرمان‌ها در امور اجتماعی آن دوره اختلالی حاصل شده بود، چون ژاماسپ بعد از خلع کواذ بتخت نشست، از آنجا که پادشاهی ملایم و ضعیف بود، البته دچار مشکلاتی میشد. و آثار آن مشکلات در منابع تاریخی ما بنظر میرسید. اما نه مؤلفان آن عصر، نه مورخان عرب و ایرانی، کلمه‌ای راجع باغتشاش و آشوب‌های اجتماعی آن دوره ننوشته‌اند و هیچ اثری معلوم نیست، که دولت برای دفع شورشی و خاموش کردن آتش انقلابی محتاج باقدامی شده باشد.

هرج و مرجی، که از زمان شکست فاحش پیروز و دوره سلطنت ولاش، که پادشاهی ضعیف بود، شروع شد، در سالهای نخستین عهد کواذ هم دوام داشت.

اینکه در کتاب منسوب باستیلیتس آمده است، که کواذ (زندیق) ارامنه را مورد تضییق و فشار بسیار قرار داد، تا مجبور بستایش آتش شوند، بنظر صحیح نمی‌آید.

لکن چون صلحی، که گشنسپ‌داذ با ارمنیان کرد، برای خاموش کردن منازعات دینی و سیاسی کافی نبود «۱»، مجددا جنگ درگرفت و سپاه کواذ بدست ارامنه مغلوب گردید. کادیشیان «۲» و تموریان «۳» که از عشایر کوهستانی ایران بودند، شورش کردند و قبایل عرب در خاک ایران ترکتاز نمودند؛ مقصود از این اعراب قبایلی است، که امیر حیره، که اتباع وفادار شاهنشاه بود، نتوانست دفع کند. کواذ از امپراطور روم آناستاسیوس حقوق خود را مطالبه کرد، مبنی بر اینکه دولت روم باید قسمتی از

---

(۱)- بالاتر ص ۳۱۸ را به‌بینید.

(۲)-Kadisheens کادشKadish در منطقه سنجار و نصیبین، ظاهرا یک طایفه از هفتالیان بوده است (نگاه کنید نلدکه، مجله شرقی آلمان، ۳۳، ص ۱۵۷ و ما بعد، مارکوارت، ایرانشهر، ص ۷۷ و ما بعد).

(۳)-Tamureen



مخارج دفاع معابر کوههای قفقاز را در مقابل وحشیان بدولت ایران بپردازد و این مسئله از قدیم یکی از موارد اختلاف دو دولت ایران و روم بود. و امپراطور هم شرط قبول این تقاضا را تسلیم شهر مستحکم نصیبین بدولت روم قرار داد، ولی این شرط را کواذ نمیتوانست بپذیرد «۱».

گفتگوی دولتین در این مرحله بود، که کواذ بعلت شورش مردم پایتخت از سلطنت خلع گردید. این شورش را روحانیان کینه‌ور کردند، زیرا که با هر چیزی، که بوی عقاید مانویه

میداد، مخالف بودند. جماعتی از اشراف هواخواه زرمهر، با آنان یاری کردند. دشمن هولناك کواذ، گشنسپداذ بود، که لقب نخویر «۲» و منصب کنارنگ داشت «۳» و سابقا در موقع گفتگو با ارامنه «۴» مشاور و معتمد زرمهر بود.

روایت کتاب منتسب باستیلیتس، که گوید کواذ از توطئه بزرگان آگاهی داشت و بخاك هونها (یعنی هفتالیان) گریخت، صحیح نیست. باقی منابع متفقند، که کواذ خلع و حبس شد «۵». نویسندگان رومی در این باب گفته‌اند، که گرفتاری کواذ نتیجه ناخشنودی عموم ملت بود، که از بدعت‌های او به تنگ آمده بودند (پروکوپیوس) و عاقبت «همه قیام کردند» (آگاثیاس): ولی این شورش ملی را باید موافق اقتضای کشور ایران تعبیر کرد: یعنی چنانکه رسم آن زمان بود، نخست اشراف و روحانیان آتش را برافروختند و توده ملت چندان دخالتی در آن نکردند، مگر باین اندازه، که هر کس رعیت بزرگی یا موبدی بود، بفرمان خداوندگار خود قیام کرد، زیرا

---

(۱)- استیلیتس دروغی.

(۲)-Nakhver ر ك ص ۳۵، یادداشت ۳.

(۳)- ر ك ص ۱۲۸، یادداشت.

(۴)- ص ۳۱۸.

(۵)- این واقعه را آگاثیاس در سال یازدهم سلطنت کواذ ذکر کرده، ولی صحیح نیست. این حادثه در ۴۹۶ رخ داده است اتفاقی که در سال یازدهم کواذ واقع شده، جلوس مجدد این پادشاه است. ر ك نلدکه، طبری، ص ۴۲۷ و ما بعد.

که رعایا، از لحاظ مادی محتاج امرا و مالکین و از حیث دیانت تابع و مطیع موبدان محسوب میشدند. از این گذشته توطئه خلع کواذ، شامل همه بزرگان نبود.

کواذ لااقل در میان اعیان هواخواهی باوفا و نیرومند مثل سیاوش داشت، که در آن تاریخ ظاهرا در عنفوان شباب بوده است. شورشیان ژاماسپ برادر کواذ را بر تخت نشاندند «۱» و اعیانی، که عضو شورای پادشاهی بودند، در تحت ریاست پادشاه جدید مجتمع شده، راجع بسرنوشت کواذ رأی زدند. نخویر گشنسپ‌داذ کنارنگ، که حکمران نظامی مرز هفتالیان بود، چنین رأی داد، که کار عاقلانه این است، که شاه مخلوع را بهلاکت رسانیم. اما اکثر حضار این پیشنهاد را رد کرده، طرز ملایم‌تری را راجح شمردند «۲» و بحبس کواذ متفق شدند. پروکوپیوس گوید کواذ را در زندان انوشبرد «۳» (دژ فراموشی) نهادند و هیچ دلیلی برای رد این روایت نداریم، زیرا که میدانیم این قلعه محبس دولتی بود، که متهمین سیاسی را، که از حیث نژاد و مقام خطرناک شمرده میشدند، در آن نگاه میداشتند «۴».

کواذ دیر زمانی در زندان نماند. سیاوش او را بنحوی از انحاء نجات داد و با او در فرار همراهی کرد «۵». گریختن کواذ بزودی موضوع افسانه‌ها و قصه‌ها شد «۶»

---

(۱)- پروکوپیوس ویرابلاسسBlases )ولاش) نامیده است، و بنابراین با سلف کواذ اشتباه کرده است. شاید شباهتی، که از حیث اخلاق و سرنوشت بین ایندو بوده، موجب این اشتباه شده است.

(۲)- پروکوپیوس.

(۳)-Anushbard

(۴)- ر ک ص ۳۳۰.

(۵)- پروکوپیوس، خوذای نامگ.

(۶)- پروکوپیوس خلاصی پادشاه را در نتیجه کوشش دوست وفادارش (سیاوش) میداند. اکثر مورخان ایران و عرب، که مأخذ آنها خوذای نامگ است، نیز این روایت را نقل کرده‌اند، ولی بجای سیاوش زرمهر نوشته‌اند. نیز روایت شده است، که کواذ بحیله‌زنی، که زیبایی او کوتوال قلعه را فریب داد، خلاصی یافت. پروکوپیوس در کتاب-



باری کواذ نجات یافت و خود را بدربار خاقان هفتالیان رساند، که او را چون دوستی قدیم پذیرفت و دختری را، که از صبیه فیروز ساسانی داشت و خواهرزاده کواذ بود، بعقد او درآورد «۱»، و لشکری باو داد و پیمان گرفت، که اگر صاحب تاج و تخت

---

خود این زن را زوجه کواذ میداند و طریقه رهایی را بوسیله تبدیل لباس چنین شرح داده است، که کواذ لباس زن خود را پوشیده، از زندان بیرون میرود. اما در روایتی که طبری و صاحب فارسنامه آورده‌اند، آن زن خواهر کواذ معرفی شده است، که برادر را در فرشی پیچیده. از قلعه بیرون برده است، ببهانه اینکه آن فرش هنگام حیض او نجس شده و محتاج تطهیر است. میتوان حدس زد، که در اصل داستان این زن هم عیال و هم خواهر کواذ بوده است. دینوری و صاحب نهایه مانند پروکوپیوس این دو روایت را هم با هم آمیخته‌اند و باین طرز که پس از رهایی کواذ به دست آنزن، دوست کواذ را داخل حکایت کرده‌اند.
آگاثیاس فقط گوید، که کواذ از زندان فرار کرد ولی مثل پروکوپیوس تصریح ندارد، که بوسیله زنی رهایی یافته است یا بطریق دیگر. از اینجا میتوانیم استنباط بکنیم، که قصه حیله زن در سالنامه‌های ایرانی، که مورد استفاده آگاثیاس بوده، وجود نداشته است.

(۱)- استیلیتس دروغی؛ پروکوپیوس؛ آگاثیاس. این داستانیست، که در کتبی که مأخذشان خوذای نامگ بوده، مذکور است. آورده‌اند که کواذ هنگام فرار ناشناخت بروستایی رسید،

موقع جغرافیایی این قریه در اسناد مذکور بطور مختلف ذکر شده است. در آنجا دختری را بزنی گرفت و او را در همان قریه گذاشته راه خود را پیش گرفت.

کواذ چون بایران بازگشت، آن زن را دید، که پسری از او متولد شده بود و آن پسر خسرو انوشیروان است. چون کواذ آگاه گردید، که زنش از یکی از خاندانهای سلطنتی قدیم است، او را با طفلش نزد خود برد، بعضی از مورخان عرب و ایرانی، که جزء سلسله دوم و چهارم مأخذهای خوذای نامگ ذکر کردم، گریختن کواذ را بکشور هفتالیان (یا ترکان) در زمان سلطنت ولاش ذکر کرده‌اند. چنانکه دیدیم، شباهت سلطنت ولاش و ژاماسپ، موجب خبط و ابهام روایات پروکوپیوس نیز شده است و همین مشابهت نیز در روایات شرقی موجب شده است، که در این مورد نیز حقیقت تاریخی را دگرگون-

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۶۸

شود، خراجی بدهد. در ۴۹۸ یا ۴۹۹ کواذ تقریبا بی‌جنگ دوباره بسلطنت رسید «۱».

در هیچیک از منابع ما ذکری از اوضاع زمان ژاماسپ نیست. شورش ارامنه و طغیانهای دیگر، که قبل از ژاماسپ شروع شد، در عهد او دوام داشت و سرکوبی شورشیان پس از خلع ژاماسپ واقع گردید. ژاماسپ، که بعدل و رأفت مشهور است، نمایشی از فعالیت و نیروی خویش نداد و چون حامیان غیور برای خود ندید، بهتر دانست، که استعفا دهد و تاج و تخت را ببرادر واگذارد.

مندرجات تواریخ راجع بسرانجام ژاماسپ فوق العاده متفاوت و مختلف است.

فقط یکی از مورخان «۲» گوید، که کواذ ژاماسپ را هلاک کرد. پروکوپیوس مدعی است، که او را کور کرده‌اند و نام او را ولاش مینویسد؛ در این‌جا ژاماسپ را با ولاش، که قبل از کواذ صاحب تاج و تخت بود و او را نابینا کردند، اشتباه نموده است. بنابر روایت اوتوکیوس

و طبری ژاماسپ نفی بلد شد. دینوری، ثعالبی و فردوسی گویند، که کواذ ژاماسپ را بخشیده، از کیفر دادن او صرفنظر کرد. آگاثیاس هم، که از

---

سازند. باری نویسندگانی که جزء سلسله دوم روایات قرار دادیم، داستان عشقبازی کواذ را در زمان ولاش قرار داده‌اند، اما مؤلفانیکه جزو سلسله چهارم شمردیم، چون دو نوبت فرار برای کواذ قائل شده‌اند (یکی فرار بخاک ترکان در عهد ولاش، دیگر گریختن بکشور هفتالیان در زمان ژاماسپ)، قصه معاشقه را در مکان اصلی خود آورده‌اند، راجع بموضوع این داستان ر ک به:

H. v. Mzik, Das Motivenschema vom in der Fremde geborenen

Sohn LX ...,.ویزگول Mitteil .d ,anthropol ,Gesellsch .in Wien و

1930)( ص ۱۹۹ و ما بعد، و از همین مؤلف:

Sagenmotive in historischen Berich ten fur die- Abstammungvon -.Heiden und Herrschern, Mitteil. d

)anshropol .Gesellsch .in Wien LXIV )1934.ص ۱۹۹ و ما بعد.

(۱)- استیلیتس دروغی؛ پروکوپیوس؛ آگاثیاس؛ خوذای نامگ، راجع بزمان واقعه، طبری، ص ۴۲۸.

(۲)- الیاس نصیبینی، ر ک نلدکه، طبری، ص ۱۴۶- ۱۴۵، یادداشت ۵.

منابع درجه اول این عهد محسوب است، همین روایت را دارد. بعقیده من از همین اختلاف اقوال مورخان این نکته استنباط میشود، که کواذ، علی رغم طریقه عادی دربار ساسانی، که مدعیان سلطنت را میکشتند یا کور میکردند، رفتار نموده و از گناه برادر درگذشته است. بنابراین، روایت آگاثیاس را باید یک حقیقت تاریخی شمرد و کواذ در مقابل برادر مغلوب خود نمایشی از رأفت و انسانیت داده، که چندان عادی نبوده است. اما اینکه بعضی مورخان عرب گفته‌اند، که کواذ رسما عهد کرد، که مزدکیان را حمایت نکند «۱»، بهیچ وجه قابل قبول نیست، ولی احتمال میرود، که با خود مقرر داشته باشد، که در آینده در کار مزدکیان شرایط احتیاط را مرعی دارد.

اما بزرگانی، که در خلع کواذ همدست شده بودند، بنابر روایت منسوب باستیلیتس، که مبالغه‌آمیز است، بفرمان کواذ همگی عرضه هلاك شدند. ولی مسلم است، که این پادشاه هرگز نمیتوانسته است، باین سهولت و اختصار یک طبقه نیرومندی چون اشراف ایران را از میان بردارد. روایت دینوری و ثعالبی و فردوسی، که گویند، کواذ گناه آنان را بچشم اغماض نگریسته، از سر خطای آنان درگذشت، محققا اقرب بصحت است. البته این پادشاه جز رجالی را که خصومت آنها مظنه‌ی خطری بوده، بسیاست نرسانده است، کنارنگ گشنسپ‌داذ که در انجمن مشورت رأی بقتل کواذ داده بود، بکیفر رسید و کشته شد و مقام کنارنگی او به آذرگنداذ، که از خاندان او بود، داده شد «۲» و سیاوش بپاداش خدماتی، که کرده بود، بمقام نظامی «ارتیشتاران سالار» یعنی

---

(۱)- دینوری، نهایه.

(۲)- برای جزئیاتیکه پروکوپیوس نقل کرده است، نباید صحت تاریخی قائل شد.

مثلا اینکه گوید: کواذ اعلام نمود، که نخستین شخصی را، که پس از عبور از سرحد ایران، احترامات لازمه را نسبت باو بجای بیاورد، بمرتبه کنارنگ خواهد رسانید.

کواذ فراموش کرده بود (!)، که هر یک از مقامات کشوری متعلق بیکی از خاندانهای قدیم بوده و امکان نداشته است آنرا بشخصی واگذارند، که از آن دودمانها نباشد؛ اما از حسن اتفاق آذرگنداذ، که از خانواده قدیم گشنسپ‌داذ بود، اول کسی بود که احترامات را بجای آورد. در واقع مقام کنارنگ ظاهرا یکی از مراتب عالیه هفتگانه بوده است، که باعضاء و هفت خانواده ممتاز اختصاص داشته است. (ر ک ص ۱۲۸، یادداشت ۲). بعدها خسرو اول. پس از کشتن آذرگنداذ، مقام کنارنگ را به پسر او وهرام داد (پروکوپیوس، کتاب اول، بند ۲۳، فقره ۲۲).



فرمانده کل نیرو و وزیر جنگ نایل آمد «۱».

آنگاه کواذ باستوار کردن قدرت شاهنشاهی پرداخت. کادیشیان و تموریان را منقاد کرد و قبایل عرب را از تاخت و تاز بازداشت و عرب حیره بفرماندهی نعمان ثانی «۲» در جنگی، که با بیزانس شروع شد، مساعدتهای مؤثر بسپاه ایران کردند.

ارمنیان سر باطاعت فرود آوردند و کواذ آنان را آزادی دینی عطا فرمود، بشرط آنکه در جلوگیری رومیان با سپاه ایران یار باشند و این شرط را با کمال اکراه پذیرفتند «۳». چنین پیداست، که کواذ اقداماتی برای ضعیف نمودن قدرت اشراف بزرگ کرده است. بنابر قول اشتاین «۴» کواذ در ردیف بزرگ فرمذار شخصی را بعنوان استبذ «۵» قرار داد، که رئیس تشریفات بود و نیز این پادشاه بود، که چهار پاذگوسپان «۶» در کشور معین کرد،

کواذ برای اینکه خراج موعود را بخاقان هفتالیان بپردازد، از قیصر روم مبلغی وام خواست و قیصر بامید اینکه عدم پرداخت خراج موجب سردی محبت خاقان هفتالیان و شاهنشاه ایران خواهد شد، خواهش کواذ را رد کرد. پس کواذ در سال ۵۰۲ لشکر بروم کشید و برخلاف انتظار سیاسیون بیزانس در میان سپاه ایران

(۱)- روایت پروکوپیوس که سیاوش اولین و آخرین کسی بود، که این مقام را داشت، صحت ندارد، بالاتر ص ۱۵۲ را ببینید.

(۲)- رتشتین، ص ۷۴،

(۳)- استیلیتس دروغی، فصل ۲۴.

(۴)-Stein ر ك ضمیمه دوم.

(۵)-Astabadh ص ۱۵۷ را به‌بینید.

(۶)- چهار پاذگوس Paahgos یا پایگوس Payghos )این شکل در قطعات تورفان وجود دارد) عبارت بوده‌اند از: اباختر Abhakhtar )شمال)، خراسان Khyarasah )خراسان مشرق)، نیمروز Nemroz )جنوب)، خوروران Khvarvasau )خاوران- مغرب). ر ك طبری، ص ۹۳- ۸۹۲، نلدکه، ص ۵۲- ۱۵۱ و ۱۵۵، یادداشت ۲.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۷۱

افواجی از هفتالیان نیز دیده شدند. واقعه مهم این لشکرکشی فتح آمد بود، که بدست کواذ افتاد. اما هجوم قبایل هون، که از دروازه‌های خزر (معبر داریال) پیش آمدند. شاهنشاه را مصمم کرد، که صلحی بمدت هفت سال با قیصر منعقد کند (۵۰۵ یا ۵۰۶ میلادی). آنگاه بدفع مهاجمین پرداخت و آنان را مغلوب کرده باز پس راند، ولی ده سال بعد قوم دیگر از هون موسوم به سابیر «۱» بارمنستان و آسیای صغیر تاختند «۲». کواذ شهری از قفقاز را که پرتو «۳» نام داشت، مبدل بحصنی حصین کرده، پیروز کواذ نام داد و باین وسیله در برابر مهاجمین وحشی دژ سرحدی محکمی برآورد «۴». این دوره از سلطنت کواذ قرین آرامش و صفا بود و البته در این زمان شاهنشاه ایران بآبادی و عمران کشور، چنانکه در خوذای نامگ مسطور شده، دست زده است، قناتها و جداولها و پلها ساخت و شهرها پی افکند از قبیل

ایران آسان کرد کواذ در خوزستان «۵» و رام کواذ در سرحد فارس و خوزستان «۶» و کواذخوره در ایالت پارس «۷».

در حدود ۵۱۹ سخن جانشینی پادشاه بمیان آمد. از آنجا که کواذ بنیان سلطنت و شالوده دولت خود را محکم کرده بود، مانعی ندید که طرز قدیم ساسانیان را احیاء کند، یعنی شخصا جانشین خود را برگزیند «۸» و در این کار کامیاب شد.

---

(۱)- Sabire

(۲)- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۶۴- ۶۳ و ۱۰۷.

(۳)- Parsav

(۴)- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۱۸. در جنگ دوم کواذ با روم شرقی جزو لشگر ایران سابیرها نیز بوده‌اند. (پروکوپیوس، ۱ ر ۱۵ ر ۱).

(۵)- طبری ص ۸۸- ۸۸۷، نلدکه، ص ۱۴۶.

(۶)- بالاتر، ص ۲۷۸.

(۷)- ثعالبی، ص ۵۹۴؛ فارسنامه، ص ۸۴.

(۸)- بالاتر، ص ۸۸- ۲۸۷.



کواذ سه پسر داشت که قابل پادشاهی بودند. کاوس ارشد بود «۱». بعد از اضمحلال خاندان گشنسپ‌داذ، که از آخر عهد اشکانیان بر ولایت پذشخوارگر «ناحیه کوهستانی پذشخوار» (طبرستان) تسلط داشتند «۲»، کواذ حکمرانی این ولایت را بکاوس داد. و بطوریکه

مارکوارت گفته است، آن شخصی، که تئوفانس ذکر کرده و او را پسر کواذ موسوم به پذشخوارشاه «۳» میداند، همین کاوس است «۴». بنابر قول تئوفانس این کاوس پسر کواذ از مزاوجت این پادشاه با دختر خود موسوم به سامبیکه «۵» بوجود آمده بود، و مارکوارت ضعف این روایت را ثابت کرده، چنین گوید: چون خسرو سومین فرزند کواذ، بنابر روایت مورخان ایرانی و عرب، در زمانی بوجود آمد، که کواذ در حال فرار بود و هنوز بدرگاه خاقان هفتالیان نرسیده بود «۶»، کاوس ممکن نیست، از بطن خواهرزاده کواذ، دختر خاقان باشد. پس باید تولد کاوس را قبل از فرار کواذ دانست و ظاهرا از بطن زنی بوده، که در گریزاندن کواذ از زندان بذل جهد نمود و هم خواهر و هم عیال کواذ بود «۷». حجت دیگر هم در تأیید قول مارکوارت میتوان اقامه کرد. بنابروایت تئوفانس، کاوس بمذهب مانویه (یعنی مزدکیه) گرویده و با آن اعتقاد پرورش یافته بود، پس نمیتوان احتمال داد، که کواذ بعد از تجدید سلطنت برخلاف انتظار طبقه قاهره روحانیون، تربیت فرزند

---

(۱)- پروکوپیوس، جنگ ایران، ۱ ر ۱۱ ر ۳؛ ابن اسفندیار، ظهیر الدین، ر ک «سلطنت کواذ اول»، ص ۷۵ و ما بعد،

(۲)- نلدکه، کارنامگ، ص ۴۷، یادداشت ۲، و مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۳۰.

(۳)-Phthasuarsan

(۴)- تئوفانس او را بغلط فرزند سوم کواذ میداند.

(۵)-Sambike

(۶)- این روایات داستانی را نباید زیاد مورد قبول قرار داد.

(۷)- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۳۱ -۱۳۰، یادداشت ۶. هر چند داستان مکر این زن تاریخی نیست، ولی دلیلی نداریم، که راجع بوجود این خواهر و زوجه کواذ تردید نماییم.

ارشد خود را باین فرقه‌سازان محول داشته باشد. بنابراین باید گفت، که تربیت کاوس در نزد مزدکیان پیش از خلع پدرش واقع گردیده است.

فرزند دوم کواذ، ژم «۱» از یک چشم نابینا بود و این نقص جسمانی معمولا موجب حرمان از سلطنت میشد. ولی این رسم حتمی الاجراء نبود و امکان داشت، که گاهی چنین اشخاص هم بپادشاهی برسند؛ پس کواذ چون میخواست خسرو را جانشین خود کند، بیمناک شد، که مبادا پس از مرگ اوژم بدعوی سلطنت برخیزد؛ زیرا گروهی عظیم بسبب مردانگی ژم هواخواه او بشمار میآمدند. از این جهت کواذ چاره کار را قبل از وفات پیش‌بینی کرد «۲». در اینجا باید گفت، که یکی از دلایل انسانیت و رأفت جبلی این شاهنشاه آن است، که برای دفع شر این مدعی احتمالی سلطنت، بوسایل معموله یعنی اعدام و افناء دست نزد.

پسر سوم او خسرو نام داشت و پدر خصالی، که شایسته پادشاهان است، در او جمع میدید، جز بدگمانی، که نقص او محسوب میشد «۳». مسلما حکایت خوذای نامگ، که گوید مادر خسرو دختر دهقانی از دودمانهای قدیم بود، که کواذ در ایام فرار بعقد خود درآورد، افسانه بیش نیست. بنابر قول پروکوپیوس مادر خسرو، دختر اسپیدس بویه «۴» یعنی سپاهبذ یا ایران سپاهبذ بویه بود، که در سال ۵۰۵ یا ۵۰۶ با نماینده روم موسوم به سلر «۵» قرارداد متارکه جنگ را منعقد کرد «۶».

اینکه کواذ فرزند کوچک خود خسرو را بر پسر ارشد یعنی کاوس پذشخوار گرشاه، که علنا پیرو کیش مزدک بود، ترجیح داد، تبدیل و تغییر عقیده شاهنشاه را

---

(۱)- Zham

(۲)- پروکوپیوس.

(۳)- دینوری، نهایه.

(۴)- Aspebedes Boe

(۵)- نگاه کنید به ص ۳۶۱، یادداشت ۱.

(۶)- Celer



نسبت باین فرقه، که در آغاز بآن گرویده بود، بطور وضوح آشکار میکند.

کواذ برای استوار کردن بنیان پادشاهی خسرو، پیشنهاد صلح قطعی بامپراطور روم ژوستن «۱» کرد و خواهش نمود، که خسرو را بفرزندی بپذیرد. این رسم اخلاقا امپراطور را مجبور میکرد، که هنگام لزوم فرزند خوانده خویش را، یاری دهد و او را در مقابل مدعیان سلطنت مدد کند. این پیشنهاد امروز بنظر ما عجیب میآید، ولی چنانچه میدانیم در اواخر قرن چهارم امپراطور روم آرکادیوس برای اینکه از سلطنت جانشین خود تئودوسیوس، که خردسال بود، ایمن شود، یزدگرد اول پادشاه ایران را حامی او قرار داد. تفاوت در این است، که در مورد خسرو سخن از پسر خواندگی بمیان آمد «۲».

ژوستن بنابر مشورت پروکلوس «۳» وزیر مشاور خویش، این پیشنهاد را پذیرفت، بشرط آنکه رسم تبنی (فرزندخوانی) بموجب سند کتبی انجام نگیرد، بلکه بوسیله سلاح عمل شود، چنانکه در طوایف وحشی معمول است. ظاهرا مراد در این‌جا طرز فرزندخوانی قبایل ژرمن ساکن اروپاست، که گویا چندان الزام و اجباری در برنداشته و تکلیفی وارد نمی‌آورده است. از آنجا که کواذ نمیتوانست، این شرط را بپذیرد، گفتگوی صلح بجایی نرسید، زیرا که از جمله شرایط این بود، که ولایت لازیکه «۴» (یا کلخیز) «۵» بایران متعلق شود. پس مذاکرات بین دولتین معوق ماند «۶».

ارتشتاران سالار سیاوش، که بزرگترین مرد سیاسی ایران بشمار می‌آمد، باتفاق یکی دیگر از رجال بزرگ ماهبوذ نام از دودمان سورن، مأمور ختم گفتگوی

---

(۱)- justin

(۲)- بالاتر، ص ۲۹۴ را ببینید.

(۳)- Proclos

(۴)- Lazike

(۵)- Kolchis

(۶)- پروکوپیوس.



صلح با روم بودند. در این وقت که جواب بمراد کواذ نیامد، سیاوش از نظر افتاد و مغضوب شد.

سبب این بود، که شریک او ماهبوذ از تکبر فوق العاده او رنجیده و بر تسلط و اقتدارش حسد برده، در حضور شاهنشاه چنین وانمود، که سیاوش موجب بهم خوردن قرارداد آشتی شده است. پروکوپیوس درستکاری و مردانگی سیاوش را ستوده است. باری قضیه را بانجمن بزرگ، یعنی مجمعی، که مرکب از اشراف بود و ظاهرا موبدان موبد در آن ریاست داشت، رجوع کردند. چنین استنباط میشود، که این محکمه مخصوص رسیدگی بجنایات عظیمه بوده است. اعضاء این محکمه، که همه از رقبای سیاوش بودند، تصمیم باضمحلال او گرفتند و گناهان دیگر هم متوجه او ساختند، مثلا گفتند: سیاوش نمیخواسته است موافق عادات جاریه زندگی کند و تأسیسات ایرانی را محفوظ نگاهدارد؛ خدایان جدید می‌پرستیده و زن

خود را، که تازه بدرود حیات گفته، دفن کرده است، برخلاف آیین زردشتی، که مقرر میدارد اموات را در دخمه بگذارند، تا مرغان شکاری آنها را بخورند. پس سیاوش محکوم باعدام شد و کواذ اگرچه متأسف بود، برای اینکه قانون را نشکند، حکم محکمه را امضاء کرد. این روایت پروکوپیوس خیلی جالب توجه است، چه استنباط می‌شود، که قضیه سیاوش ضربتی بود، که در آن زمان بمزدکیه وارد آوردند و این طایفه در این تاریخ فوق العاده قوت گرفته بودند. پروکوپیوس تنها مورخی است، که راجع بسقوط بسیاوش قائل بتفصیل شده است، ولی نمیگوید که این امیر بزرگ دین «مانوی» داشته است: زیرا که پروکوپیوس بهیچوجه علاقه بفرقه‌های دینی ایران نداشته است. بر ما مجهول است، که آیا در شریعت مزدک دفن اموات مجاز بوده است یا نه «۱». همین قدر میدانیم، که سیاوش کواذ را، که

---

(۱)- چنین بنظر میآید، که نهادن اجساد مردگان در دخمه‌ها نزد مانویان چند ناحیه یا در بین بعضی فرق مانوی مرسوم بوده، اما در کتاب الاصلین چنین حکم شده است، که اجساد را برهنه بخاک سپارند. ر ک شاوان وبلیو. مجله آسیایی، ۱۹۱۳، ۱، ص ۳۳۸،



بجهت پیروی مزدک خلع و حبس شده بود از زندان بخشید و در دین قائل به بدعتهایی شده، اعتقاداتی مخالف شرع مزدیسنی پیدا کرده، خدایان جدید میپرستید.

بنابراین طبیعی است، که ما خود سیاوش را هم از مزدکیان بشماریم و اگر این حدس صحیح باشد، رفتاری که کواذ کرد، با وجود منافاتی که با جوانمردی و فتوت او دارد، تا اندازه‌ای سببش روشن می‌گردد: چه معلوم می‌شود، که عواقب مشئوم تبلیغات مزدکیان شاهنشاه را برای ملک خود دچار بیم و هراس کرده بود. و بعد از آنکه سالها همکیشان سابق خود را بنظر اغماض نگریسته، نسبت بکارهای مزدکیه چندان تعرضی نمیکرد، در این تاریخ مصمم

شده است، که روحانیان زردشتی را تقویت نماید، زیرا دسایس مزدکیان هر روز او را از این فرقه منزجرتر میکرد.

ماهبوذ از محارم و مشاورین مخصوص پادشاه شد و لقب سرنخویرگان یافت «۱».

چنین پیداست، که کواذ این فرصت را مغتنم شمرده، تعصب و جانبداری خود را نسبت بدین رسمی کشور آشکار ساخته است. پس ایبریان (گرجیان) را، که عیسوی بودند، مجبور بقبول دین و آیین زردشتی کرد. مخصوصا آنان را از دفن اموات خود ممنوع داشت و فرمان داد، که اجساد را بنابر رسم ایرانی در دخمه‌ها جای بدهند. اهمیتی که باین حکم اخیر، یعنی دفن اموات داده‌اند و در محاکمه سیاوش آنرا یکی از گناهان بزرگ شمرده‌اند، ظاهرا اتفاقی و خالی از منظور نبوده است. گرگین پادشاه گرجستان، که تابع شاهنشاه بود، امپراطور روم را بیاری طلب کرد و او هم اجابت نمود. در این وقت مجادله ایران و روم تجدید یافت و چون سال ۵۲۷ پیش آمد، جنگ علنی درگرفت «۲».

چون منابع موجوده تاریخی را بدقت مطالعه کنیم و کیفیت دعوت مزدکیه را تحقیق نماییم، تقریبا آگاه می‌شویم، که دامنه این دعوت در طول مدت سلطنت کواذ تا چه اندازه وسعت پیدا کرده است. شریعت مزدکی بلاشک در آغاز جنبه دینی داشته و بانی آن شخصی بوده عاشق اصلاحات نظری (ایده‌الیست) و طالب

---

(۱)- یعنی «رئیس نخویران»،

(۲)- پروکوپیوس.



بهبود احوال زندگانی مردم و بهیچوجه افکار او مشوب بغرضی نبوده است.

جنبه اجتماعی این دعوت از حیث اهمیت در درجه دوم بوده و فرمانهایی، که کواذ در دوره اول پادشاهی خود برای اجرای مرام دنیوی مزدکیان صادر کرده، هر چند انقلابی محسوب می‌شده، ولی آنقدرها، که مورخان خارجی مبالغه کرده‌اند، تازگی نداشته است. در زمان خلع کواذ و عهد سلطنت ژاماسپ، مزدکیه ظاهرا چندان پیشرفتی نداشته‌اند و محدود بوده‌اند. معذالک افکار کمونیستی این فرقه در عامه رفته‌رفته رسوخی پیدا کرد و در آغاز بآهستگی و پس از چندی بسرعت انتشار گرفت. پس مبلغین و سردسته‌هایی قیام کردند، که نه ایمان و خداترسی داشتند، نه مثل مزدک بیغرض و اصلاح‌طلب محسوب میشدند. چون توده را از انبوه جماعت خود تهور زیادت گشت، باعمال زور و تعدی دست زد. و اگر بگوییم، که عبارت ذیل در نامه تنسر اشاره باین اوضاع است، چندان از طریق صواب دور نرفته‌ایم: «حجاب حفاظ و ادب مرتفع شد، قومی پدید آمدند، نه متحلی بشرف هنر و عمل، و نه ضیاع موروث، و نه غم حسب و نسب، و نه حرفت و صنعت، فارغ از همه اندیشه، خالی از هر پیشه، مستعد برای غمازی و شریری، و انهاء اکاذیب و افتراء، و از آن تعیش ساخته، و بجمال حال رسیده، و مال یافته» «۱».

پس در هر سو دست تطاول دراز شد؛ شورشیان داخل خانه نجبا و بزرگان میشدند و دست بغارت اموال و تصرف زنان میزدند، در گوشه و کنار املاک و اراضی را بتملک گرفته ویران کردند، زیرا که این نودولتان از کار فلاحت وقوفی نداشتند.

میتوان حدس زد، که هرج‌ومرج بکجا رسیده است، و همچنین از روایاتی، که مورخان عرب راجع باصلاحات خسرو اول و ترمیم خرابی‌ها ذکر کرده‌اند، پیداست که ویرانی کشور بچه میزان بوده است. در فصل آینده بذکر آن اصلاحات خواهیم پرداخت.

اگرچه کیش مزدک پس از ورود بطبقات سافله اجتماع تدریجا صورت یک مسلک

---

(۱)- دارمستتر، ص ۲۱۵ و ۵۱۹؛ مینوی، ص ۱۳.

سیاسی انقلابی گرفت، ولی اساس دیانتی آن باقی بود و پیروان این آیین در میان طبقات عالیه هم وجود داشته‌اند «۱». عاقبت مزدکیان خود را باندازه قادر یافتند، که شروع بترتیب مراتب روحانی خود نموده، یکنفر رئیس روحانی انتخاب کردند.

بنابروایت ملالاس نام او اندرزر «۲» بوده «۳» و نلدکه این لفظ را اندرزگر دانسته، که در زبان بمعنی مشاور و معلم است «۴». این کلمه عنوان بوده است، نه نام عادی و ظاهرا رئیس کل فرقه مزدکی را اندرزگر میخوانده‌اند «۵». باری ملالاس و تئوفانس روایت کرده‌اند، که این اندرزگر در قتل‌عام مزدکیان بهلاکت رسید و از طرف دیگر در همه منابع تاریخی ایرانی و عرب، که مأخذشان خوذای نامگ بوده، منظور است، که مزدک با گروهی از اصحابش در روز قتل‌عام هلاک شدند. پس خیلی محتمل است اندرزگری، که مزدکیان بریاست کل برگزیدند، همان مزدک باشد.

ناتوانی و ضعفی، که بسبب فتنه کمونیستی مزدکیان در ایران پیش آمده بود، اگرچه کواذ را مانع نشد، که مردانه با رومیان نبرد کند، ولی نظر بهمین ضعف داخلی ایران حارث بن عمرو از قبیله کنده توانست، که منذر ثالث پادشاه حیره را منهزم کند و بپادشاهی حیره بنشیند «۶».

واقعه قلع و قمع مزدکیان در آخر سال ۵۲۸ یا اوایل سال ۵۲۹ رخ داد «۷».

علت آن نقشه بود، که مزدکیان راجع بولیعهدی کاوسرپذشخوارگر شاه پسر کواذ کشیده بودند و میخواستند علی‌رغم تصمیم شاهنشاه، بوسیله توطئه و تحریک، این

---

(۱)- «مشاوران ایرانی، که تابع عقیده آنان بودند» (تئوفانس).

(۲)- Andarazar

(۳)- تئوفانس اندرس Indazaros نوشته و البته صحیح نیست.

(۴)- نلدکه، طبری، ۴۶۲، یادداشت ۳.

(۵)- راجع بعنوان «اسقف» در کیش مانی، بالاتر ص ۲۱۷ را به‌بینید.

(۶)- رتشتین، ص ۸۷ و ما بعد مقایسه شود با الیندر

Olinder

، ملوک کنده The Kings of Kinda لوند ۱۹۲۷.

(۷)- نلدکه، طبری، ص ۴۶۵.



این شاهزاده مزدکی را بر تخت ایران جای داده، خسرو را از سلطنت محروم کنند. این آخرین قطره بود، که جام صبر را لبریز کرد. اگرچه همه اقوال تئوفانس را، که در این باب می‌بینیم، نباید صحیح بشماریم، ولی روایتی که ملالاس و تئوفانس ذکر کرده‌اند، مشتمل بر حقیقت تاریخی هست. این دو مورخ مطالب خود را از بستگر «۱» ایرانی گرفته‌اند «۲»، که بعد از این حوادث بدین نصارا گرویده و تعمید یافته و نام تیموته «۳» گرفته است.

دولتیان طریقه را، که بارها تجربه شده بود، پیش گرفتند. انجمنی از روحانیان دعوت کردند «۴» و اندرزگر مزدکیان را با سایر رؤساء فرقه بآنجا خواندند و گروهی

---

(۱)- Bastagar

(۲)- جز در اینمورد از مقام بستگر اطلاعی نداریم.

Timothe-(۳)

(۴)- بنابر قول تئوفانس کواذ انجمن علمی تشکیل داد و چنین وانمود کرد، که میخواهد بر وفق میل مزدکیان کاوس پذشخوار شاه را ولیعهد نماید. این روایت قابل قبول نیست، زیرا مستلزم آنست. که در این تاریخ نیز کواذ تمایلی بمزدکیان داشته باشد. بنابر منابعی، که اصل آنها از خوذای نامگ است و منابعی، که مأخوذ از افسانه مزدک میباشد، در آن مجمع مباحثات مذهبی بسیار شده، و مؤید این مطلب وهمن‌یشت پهلوی است (۱ ر ۸- ۶، وست، متون پهلوی ج ۱، ص ۱۹۳ و بعد؛ متن پهلوی این عبارت در یادداشتی از کتاب دینکرد مذکور است.

چاپ پشوتن. ج ۲، ص ۲۴، یادداشت ۱)، که مطالب آن در این باره، ظاهرا نقل از یکی از تفاسیر اوستا است، که در زمان ساسانیان نگاشته‌اند. این قسمت مباحثات و مناظرات ظاهرا در هر موقع، که قلع فساد یکی از فرق ضاله لازم میشده، متداول میگردیده است.

بدیهی است نتیجه قبلا معلوم بوده است. درست است؛ که شرح مجادله علنی بین مانی و موبدان موبد (بالاتر، ص ۴۲۱) مورد تردید است، اما در اعمال شهدای سریانی بسیاری از مجادلات و مناظرات بین عیسویان و زردشتیان مسطور است. بعدها در دوره اسلامی این عادت قدیمی ایرانیان، دوباره از طرف مأموران خلیفه معمول گردید. (ر ک، ابو المعالی، شفر، متون فارسی، ج ۲، ص ۱۴۵ و ما بعد، ترجمه هانری ماسه، مجله تاریخ ادیان ۱۹۲۶ ص ۲۱ و رساله پهلوی گجستگ ابالش چاپ بارتلمی Barthelemy ).



عظیم از آن طایفه را دعوت و جلب کردند، تا در مجلس مباحثه رسمی حاضر باشند.

کواذ شخصا مجلس را اداره میکرد «۱» «۲»، اما خسرو که بولایت عهد معین شده بود و حقوق خود را دستخوش توطئه و دسته‌بندی مزدکیان و کاوس میدید، تمام همت و همگی

جهد خود را مصروف داشت، تا کار طوری بپایان رسد، که ضربتی هولناك و قطعی بفرقه مزدکی وارد آید. پس چند تن از مجادلین و مباحثین کار افتاده و آزموده را از میان موبدان پیش آورد. نام آنان از اینقرار است: پسر ماهداذ، ویه شاهپور، داذهرمزد، آذرفروغبغ، آذربذ، آذرمهر، بخت‌آفرید «۳». موبدان موبد، گلونازس «۴» و بازانس «۵» اسقف مسیحیان ایران، که در این پیش‌آمد با زردشتیان همداستان شده بودند، در انجمن حضور داشتند. بازانس مورد توجه خاص کواذ بود، زیرا که از طبابت سررشته داشت. طبعا مدافعین کیش مزدکی مجاب و مغلوب شدند و در این اثنا افواج مسلحی، که پاسبان میدان مخصوص مزدکیان بودند، تیغ در کف بر سر آن طایفه ریختند. اندرزگر (که ظاهرا خود مزدك بود) بهلاکت رسید «۶». عده حقیقی مزدکیان، که در این دام مقتول شدند، معلوم نیست. اعدادی

---

(۱)- ملالاس و تئوفانس؛ در اینجا شهادت تیموته ایرانی قاطع است و معلوم میشود، که خوذای نامگ بغلط تاریخ قتل‌عام مزدکیان را در زمان خسرو اول میداند. افسانه مزدك در واقع در اینمورد بحقیقت نزدیکتر است، تا مندرجات تاریخ نیمه رسمی آن زمان.

(۲)- مالالاس و تئوفانس از فعالیت خسرو ذکری نکرده‌اند، ولی در وهمن‌یشت این مطلب هست (۱ ر ۸- ۶).

(۳)- وهمن‌یشت، مقایسه شود با شاهنامه فردوسی، ر ك «سلطنت کواذ اول»، ص ۵۲.

و به شاهپور هرنه‌نیو شاهپوهر، بیلی، بولتن شرقی، ج ۹، ص ۲۳۲.

(۴)-Glonazes

(۵)-Bazanes شکل ایرانی اسامی گلونازس و بازانس را نمیتوان بتحقیق معلوم کرد.

(۶)- مالالاس، تئوفانس؛ خدای‌نامه و مزدك‌نامه، که نظام الملك در سیاستنامه نقل کرده است. (فصل ۴۴، چاپ شفر، فصل ۴۵ ترجمه).

که مورخان ایران و عرب آورده‌اند، مبنای صحیح ندارد، ولی ظاهرا همه رؤساء در این مکان عرضه هلاک شدند. چنانکه بعد از این واقعه، که حکم کشتار عموم مزدکیان صادر شد «۱»، افراد این فرقه چون رئیس مطاع نداشتند، پراکنده گشتند و در مقابل دشمنان خود طاقت ایستادگی نیافتند. همه مضمحل شدند. دارایی آنها ضبط و کتب دینی آنها سوخته شد «۲». چنین استنباط میشود، که میان قتل‌عام و افنای مزدکیان با تجدید سلطنت منذر در حیره رابطه و تلازمی موجود بوده است، که ما نمیتوانیم به تحقیق آنرا بیابیم. در سال ۵۲۹ منذر لخمی موفق شد، که حارث کندی غاصب امارت خود را مغلوب کند و کشور خویش را بدست آورد «۳». این امیر دلیر، که در فنون جنگ مهارتی بکمال داشت، در جنگ ایران و روم خدمات گرانبها به ایرانیان کرد. این کسی است که پروکوپیوس او را بزبان یونانیان چنین نامیده است «المندرس هوسکیس» «۴» یعنی المنذر بن الشقیقه «۵».

حدس میتوان زد، که بعد از قتل‌عام مزدکیان کواذ دست باصلاح و عمران کشور زده است. این کاری بود، که جانشین او خسرو اول بحسن ختام رسانید و نیز در دنباله این آبادی و عمران بوده، که کواذ در صدد اصلاح امر خراج برآمد و میوه افتخار این کار هم نصیب جانشین او گردید «۶».

---

(۱)- ملالاس؛ تئوفانس، ابو الفدا.

(۲)- ملالاس؛ تئوفانس، شهادت تیموته ایرانی مسیحی مذکور در کتب ملالاس و تئوفانس از اینقرار که شاه معابد مزدکیان را بعیسویان تفویض کرد، تا کلیسا بسازند، باید با قید احتیاط قبول شود.

(۳)- رتشتین، ص ۸۹.

AlamoYndaros o Sakkikes-(۴)

(۵)- رتشتین، ص ۷۶.

(۶)- ر ک: یعقوبی، طبری؛ مسطوری، دینوری، نهایه، ثعالبی، فردوسی، بلعمی.



در سال ۳۵۱ کواذ رنجور شد و بنابر رأی ماهبوذ آخرین وصایای خود را راجع بولیعهدی خسرو اول بنگارش درآورد ماهبوذ وصیتنامه را ترتیب داد و کواذ آنرا مهر کرده، و به او سپرد «۱». کمی بعد از این کار کواذ، که تحقیقا یکی از بزرگترین شاهنشاهان ساسانی است، بدرود حیات گفت، کاوس، شاهزاده مزدکی، که در جبال پذشخوارگر مقامی منیع و مستحکم داشت، بدعوی سلطنت پرداخت، ولی ماهبوذ وصیتنامه کواذ را، در انجمن بزرگان، که علی الرسم بایستی نسبت بجانشینی پادشاه رای بدهند، بیرون آورده، دعاوی کاوس را باطل کرد.

همه حضار با ماهبوذ در این نکته هم رای شدند، که اراده پادشاه متوفی حکم قانون دارد «۲»، زیرا که همه می‌دانستند، خسرو در مقابل شورشیان و هرج و مرج خواهان سیاستی استوار پیش خواهد گرفت. در این مورد کار موبدان موبد منحصر به این شد، که وصیتنامه پادشاه متوفی را گشوده، در حضور خسرو قرائت کند «۳». چنین پیداست، که کاوس بر برادر شوریده و متوسل به تیغ و تیر شده، ولی توفیق نیافته است. در هر حال اندکی بعد از جلوس خسرو کاوس

---

(۱)- پروکوپ، طبری.

(۲)- پروکوپ، نهایه.

(۳)- نهایه، ص ۲۲۷. و نیز ر ک به قسمتی از تجارب الامم ابن مسکویه، که مینوی در مقدمه نامه تنسر نقل کرده است و ظاهرا مربوط بدوره‌ایست، که با سلطنت قباد اول شروع میشود، هر چند در آنجا به اردشیر اول نسبت داده شده و عبارت عهد اردشیر، که در تجارب الامم منقول است، این بوده، که پادشاه «کسی را بولایت عهد پس از خود بگزیند و نام او را در چهار صحیفه بنگارد و بسته مهر کند و پیش چهار تن از برگزیدگان اهل مملکت گذارد ... و چون شاه درگذرد آن نامه‌ها که نزد آن چهار نفر است با نبشته‌ای که نزد خود شاه است، گرد آورند و مهر همه را بشکنند و نام کسی که در همه آنها نوشته شده است، آشکار کنند مینوی، ص پنج، یادداشت ۱. فرق بین این رسم و آنچه که در نامه تنسر بیان شده و معمول دوره قبل از قباد بوده است، قابل تأمل است. ر ک به ص ۲۸۸- ۲۸۷ کتاب حاضر.



بهلاکت رسید «۱»، به این ترتیب آخرین خطری، که از جانب مزدکیان ممکن بود کشور را تهدید کند، برطرف شد. از این وقت ببعد مزدکیه حکم فرقه سری پیدا کرد و به این صورت حیات خود را دوام داد و بعد از ساسانیان هم در عهد اسلام بارها خودنمایی کرد.

---

(۱)- طبق ابن اسفندیار و ظهیر الدین حکومت را پس از مرگ کاوس به یکی از پسران «زرمهر سوخرا» سپردند و ظاهرا این افسانه‌ای بیش نیست، که برای تجلیل خاندان «کارن» اختراع کرده‌اند. ر ک مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۳۴.



## فصل هشتم خسرو انوشروان

تحکیم سلطنت- تجدید درجات اجتماعی- اصلاحات نظامی- جنگ با دولت بیزانس- هفتالیان و ترکان- تسخیر یمن- شخصیت کسری- شورش انوشک‌زاذ- توصیف پایتخت و

قصور سلطنتی- تأسیسات کشوری- مراسم با شاهنشاه- تشریفات دربار- امتیازات- القاب- سیاست- دوره بزرگ تمدن ادبی و فلسفی- تعلیم و تربیت- علوم- طب- برزویه طبیب و ادیب- دیانت و فلسفه- نفوذ ادبی- هند- «کلیگ و دمنگ»- ادبیات اخلاقی- انحطاط دیانت زردشتی- اوضاع مادی و معنوی ایران در عهد کسری.

ظهور خسرو اول، که در تاریخ بلقب انوشروان (انوشگ‌روان، یعنی «جاویدان روان») معروف است «۱»، مطلع درخشان‌ترین دوره عهد ساسانی است.

فرقه خطرناک مزدکی مغلوب و سرکوبی شده بود. در داخله صلح و سلم حکمفرما بود، لکن این صلح و آرامش حزن‌آور ملتی بود، که در اثر اغتشاشات طولانی، که در همه طبقات جامعه تأثیر داشت، فقیر و خسته و ناتوان شده بود.

---

(۱)- فردوسی در شاهنامه نوشیروان آورده است.



طبری «۱» مقدمه نامه‌ای را که پادشاه جدید به نخویرگ زاذویه، پاذگوسپان قسمت شمال «۲» نوشته، نقل کرده است: «سلام بر تو باد، بدانکه هیچ چیز چندان مایه بیم نتواند بود، که از دست رفتن شخصی، که فقدانش موجب زوال نعمت‌ها و وقوع فتنه‌ها تواند شد، شخصی که از نبودن او مردمان نیکوکار و افاضل عهد بانواع ناکامی و بدبختی دچار خواهند شد و شخص آنها و حشم و مال و عیال آنها دستخوش مکاره روزگار خواهد گشت و ما هیچ وحشت و بیمی و هیچ فقدانی را برای عامه خلق ناگوارتر از فقدان پادشاهی صالح و شایسته نمیدانیم». بلاشک در زیر پرده این الفاظ کسری عمدا از سیاست کواذ انتقاد کرده است. باید دانست، که هر چند سیاست کواذ اقتدار سلطنت را از قید اشراف آزاد کرد، لکن این آزادی را بقیمت خرابی کشور بدست آورد. در عین حال از لحن این قطعه مراسله و وجهه اطمینانی. که از آن نمایان است. معلوم می‌شود کسری مصمم بوده است، وضعی را که سلف

او ایجاد کرده بود، مغتنم شمارد و اساس سلطنت را تقویت کند و تمام قوای مادی و معنوی خود را در تدارک و جبران مصائب کشور بکار برد، و از دشمنی و عداوت هیچکس باک نداشته باشد.

در اینوقت مجددا پادشاه مرکز کل اقتدارات شد و بر وضیع و شریف فرمانفرمایی یافت و حتی بر روحانیون هم مسلط شد. در نامه منتسب به تنسر، که اوضاع سیاسی زمان کسری اول را نشان میدهد، چنین مسطور است، که پادشاه «نظام است میان رعیت و سپاهی و زینت است روز جشن و تفریح و ملجاء و پناه است روز ترس از دشمن» «۳». کسری مصمم بود، که بر طبق اراده خود حکومت کند و مداخله اعیان را در کار حکومت بهیچوجه جایز نشمارد.

کسری اصلاحات را شروع کرد و نخست بعلاج اوضاع مختلی کوشید، که

---

(۱)- ص ۹۳- ۸۹۲، نلدکه، ص ۵۳- ۱۵۲.

(۲)- این قطعه ظاهرا معتبر است. ر ك نلدکه، طبری، ص ۱۵۳، یادداشت ۲.

(۳)- ص ۲۴- ۲۲۳ و ۵۲۸ چاپ دارمستتر، ص ۲۰ چاپ مینوی.



نتیجه فتنه مزدکی بود «۱». فرمان داد، که اموال منقول مالکینی را، که مزدکیان گرفته بودند، بآنان مسترد داشتند و اموال بی‌صاحب را برای اصلاح خرابی‌ها تخصیص دادند. و اما در باب زنانی، که مزدکیان ربوده بودند، مقرر فرمود، اگر آن زن قبل از آن واقعه شوهر نداشته یا شویش در این میان فوت شده است، در صورتیکه مرد رباینده از حیث طبقه اجتماعی با آن زن مساوی باشد، بایستی او را شرعا بعقد خود درآورد. و گرنه بایست از آن زن کناره گیرد. ۳ بموجب روایت دیگر ۴ زن مختار بود، که او را بشوهری خود اختیار بکند. بهرحال رباینده مکلف بود مهر ۴ یا مهر مضاعفی ۳ بخانواده زن بپردازد. اگر شوهر قانونی زن در قید حیات

بود، زوجه باو برمی‌گشت و غاصب می‌بایست معادل مهری را، که شوهر قانونی داده بود، بزن بپردازد «۲». هر طفلی که نسبش مشکوک بود، بایست متعلق بخانواده‌ای باشد، که در آن زندگانی میکرد و در آن خانواده حق وراثت داشت «۳». هر کسی خسارتی بر دیگری وارد آورده یا مال یا چیز دیگر او را غصب کرده بود، مجبور باداء غرامت می‌شد و بمجازاتی متناسب به جرم خود می‌رسید. خانواده‌های اعیان و اشراف را، که بواسطه کشته شدن سر دودمان خود به تنگدستی افتاده بودند، شماره نمودند و بدقت عده یتیمان و زنان بی‌شوهر آن خانواده‌ها را حساب کردند و بهر کدام آنها قوت لایموتی دادند. پادشاه یتیمان این طبقات را «اطفال خود» شمرد.

دختران را بمردانیکه هم‌طبقه آنان بودند، بزنی داد و جهیز آنها را از خزانه دولتی تهیه کرد و پسران را از دختران دودمانهای نجیب زن داد و مهر آنها را خود بعهده گرفت و آنان را توانگر کرد و فرمان داد، که در درگاه بمانند، پس آنها را تعلیم دادند و برای اداره امور مهمه مملکت حاضر و آماده نمودند، بدین طریق کسری طبقه جدیدی نجبای درباری پدید آورد، که مطیع و فدایی او بودند، گذشته از

---

(۱)- اوتوکیوس و طبری. ر ک «سلطنت کواذ اول»، ص ۳۳- ۳۲ و ۴۷- ۳۶.

(۲)- اوتوکیوس.

(۳)- طبری.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۸۷

این فرمان داد تا ابنیه و املاکی، که بواسطه کوتاه شدن دست صاحبان آنها و انهدام جداول و قنوات ویران شده بودند، آباد نمایند. مالکین را کمک کردند و بآنها چارپایان جدید دادند

تا بکار خود مجددا مشغول شوند. دهات خراب را از نو بنا کردند، پلهای چوبی و سنگی را، که ویران شده بود، مرمت نمودند و در محلهایی که مورد خطر بود، استحکاماتی ساختند.

روشی که در آن زمان در اخذ خراج ارضی و مالیات شخصی بکار رفته بود، نه فقط سلطنت را فایده نمی‌بخشید، بلکه زحمات و خساراتی برای مؤدیان مالیات فراهم مینمود. چنانکه نقل کرده‌اند، که کشاورزان قبل از تعیین میزان مالیات توسط مأمورین «۱»، جرأت نمیکردند، بمیوه‌های رسیده دست بزنند و خصوصا کواذ چون بر این امر آگاهی یافت، گویا تصمیم گرفت، که بطور کلی این روش اخذ خراج را تغییر دهد و عاقبت این اصلاح بدست انوشروان انجام یافت. تمام اراضی مزروعه را بدقت اندازه گرفته ممیزی کردند و توزیع مالیات ارضی جدید بر آن اساس قرار گرفت و آن ممیزی بدست «مردمانی منصف و خیرخواه» بعمل آمد، که شاه بدان منظور انتخاب کرده بود. نرخهای ثابتی، که مطابق اصول جدید معین شد، از اینقرار بود. هر گریب «۲» گندم یا جو سالی یک درهم. هر گریب مو هشت درهم. هر گریب ینجه «۳» هفت درهم. هر گریب برنج ۶/۵ درهم و سالیانه از هر چهار درخت خرمای پارسی، یا شش نخل آرامی، یا شش درخت زیتون یک درهم می‌گرفتند. سایر محصولات دیگر از ادای مالیات معاف بود و نخلهای پراکنده نیز، که جزء نخلستان مستقلی بشمار نمی‌آمد، از ادای مالیات معاف گشت «۴». ظاهرا این نرخها سنگین نبوده است. منتهی ما درست نمیدانیم، که بموجب قوانین مالیاتی

---

(۱)- نلدکه، طبری، ص ۲۴۱، یادداشت ۲.

(۲)- معادل با ۲۴۰۰ متر مربع.

(۳)- برای علوفه اسبان شایسته بوده است (ر ک نلدکه همانجا).

(۴)- طبری، ص ۶۲- ۹۶۰، نلدکه، ص ۴۵- ۴۴۱.

مذکور، صدی چند از کل مالیات وصول شد و این وصول با اجرای اعمال فوق العاده صورت گرفت یا بتدریج و باقتضای جریان اداری. لکن بطور کلی روش جدید بلا شک باعث آسودگی رعایا شده و در عین حال درآمد خزانه را ثابت‌تر و چندین برابر کرده است و بدین مناسبت در دوره خلافت اسلامی نیز بنای اخذ خراج بر همین شالوده قرار گرفت.

جزیه سرها (مالیات سرانه) را نیز خسرو اول برطبق طرح محاسبین سابق الذکر اصلاح کرد. این جزیه بر تمام اشخاص بیست ساله الی پنجاه ساله تعلق میگرفت «باستثناء بزرگان و نجبا و سربازان و روحانیان و دبیران و سایر خدمتگزاران دولت». جزیه‌گذاران را بر حسب ثروتشان بچندین طبقه تقسیم کردند. توانگران دوازده درهم و میانه‌تر هشت و کمتر شش و سایر رعایا هر تن چهار درهم میپرداخت.

مالیاتها را باقساط سه ماهه میگرفت «۱».

کسری صورت نرخهای جدید را در گنج سلطنتی نهاد و رونوشتهای دیگری بهمه مأمورین اداره مالیات و همه قضات بلوک فرستاد و قضات مزبور را مأمور کرد، که مواظبت کنند، تا مالیاتها عادلانه اخذ شود و اگر خساراتی متناسب با مالیات بر گندم و باغ اشخاص وارد آید، آنها را از ادای مالیات معاف کنند. قضات بلوک صررت معافیها را بحکومت مرکزی میرساندند و حکومت نیز اوامر مناسبی به تحصیلداران صادر میکرد. منظور خسرو از این بازرسی این بود، که از اسرافاتی، که تا آنزمان در اخذ مالیات معمول بود جلوگیری کند «۲».

علت اصلی این اصلاح مالیاتی را کسری چنین بیان می‌کند: بایست پول در خزائن سلطنتی جمع کنند، تا در هنگام جنگ همه وسائل مهیا باشد و احتیاج بتحمیل مالیاتهای فوق العاده نیفتد «۳». دفع دشمنان خارجی و داخلی کشور بنظر کسری

(۱)- ظاهرا خراج ارضی و جزیه سر.

(۲)- طبری، ص ۶۳- ۹۹۲، نلدکه، ص ۴۷- ۲۴۶.

(۳)- طبری، ۶۱- ۹۶۰، نلدکه، ص ۲۴۲.



از اهم امور بود، بهمین جهت پس از اصلاح مالیات در نظامات لشگری نیز تغییراتی پدید آورد تا آن زمان نجبای فرودست، که بمنزله هسته و مغز سپاه ایران بودند، بایستی بدون جیره خدمت کنند و ساز و برگ جنگ را بخرج خویش فراهم نمایند، لکن کسری «اسواران را عرض کرد و هر کدام را، که ثروتی نداشتند، یاری داد و اسب و اسلحه بخشید و جیره‌ای ثابت مقرر فرمود» «۱». پیاده نظام، که از روستاییان و کشاورزان تشکیل یافته بود، همه وقت در جنگ آلت ضعیفی بشمار میرفت بلیزاریو «۲» و هرموگنس «۳» سرداران بیزانس پیاده نظام مزبور را چنین توصیف کرده‌اند.

«جماعتی دهقانی فقیرند، که بدنبال سپاه نمی‌آیند، مگر برای اینکه دیوارها را خراب و اجساد کشتگان را برهنه کنند و سربازان را خدمت نمایند» (مقصود از سربازان اینجا اسواران است «۴».

در زمان خسروان، سلاح کامل اسواران مرکب بود از یک برگستوان اسب و جوشن بلندی، و زره سینه‌پوشی، و ران‌بندی، و شمشیری، نیزه، و سپری مدور، و گرزی که بکمربند بسته میشد، و تبرزینی، و ترکشی، که حاوی دو کمان با چند زه و سی تیر بود، دو کمند بافته را از پشت سر بکلاه خود متصل می‌کردند «۵». سلاح عمده در جنگ نیزه و کمان، یعنی همان اسلحه باستانی بود، که ایرانیان از قدیمترین ازمنه با نهایت استادی بکار میبردند پروکوپیوس «۶» شهادت داده است، که تقریبا همه ایرانیان تیراندازان لایقند و در این فن از جمیع مردمان

ماهرتر و زبردست‌تر میباشند، لکن میگوید تیر آنها قوتی ندارد، زیرا که زه کمانشان باندازه کافی کشیده نیست.

از آن گذشته از عهد خسرو اول کلمه «اسواران» معنی جدیدی یافته است

---

(۱)- طبری، ص ۹۸- ۸۹۷، نلدکه، ص ۱۶۴.

(۲)- Belisaire

(۳)- Hermogene

(۴)- پروکوپیوس، ۱/ ۱۴.

(۵)- طبری، ص ۹۶۴، نلدکه، ص ۴۹- ۲۴۸.

(۶)- پروکوپیوس، جنگ ایران، ۱/ ۱۸.



روایتی از جاحظ و مسعودی «۱»، که از مآخذ ساسانی استخراج شده، میرساند، که در دربار خسرو اسواران و پسران پادشاه «۲» طبقه اول را تشکیل می‌داده‌اند. بموجب عبارت دیگر از کتاب التاج جاحظ، شاهنشاه ملازمان رکاب خود را از میان اسواران و اشراف بزرگ برمیگزید. بعلاوه منابعی در دست است «۳» حاکی از اینکه یک عده از اسواران مأمور محافظت پسران خسرو دوم شدند. کلمه «اسواران سردار» در کتاب ماذیگان‌ی چترنگ (چترنگ- شطرنج) مذکور است (جاماسپ اسانا، متون پهلوی، ج ۱، ص ۱۱۷، سطر ۱). و هریز، که پس از تسخیر یمن از طرف کسرای اول بحکومت آنجا منصوب شد، یکی از اسواران بود. جانشین او موسوم به زین همین عنوان را داشت «۴».

اما نکته دیگری هم از اصلاحات لشگری خسرو اول هست، که قبل از هر کس اشتاین آنرا دریافته و واضح کرده است «۵». پس از آنکه کسری قوم کوهستانی موسوم به بارز را، که ساکن کرمان بودند، باطاعات درآورد. بازماندگان آنها را بقسمت‌های مختلف کشور انتقال داد و بآنها مساکن عطا کرد و مجبور بخدمت سربازی نمود. از یک قوم دیگر موسوم به چول «۶»، که ظاهرا عصیان کرده بودند، کسری فقط هشتاد نفر باقی گذاشت، که از بهترین مردان جنگی آن قوم بودند و آنها را بشهر شاه رام پیروز انتقال داد. آنها نیز مکلف بخدمت نظام شدند. سپس

---

(۱)- کمی پایین‌تر همین فصل را ببینید.

(۲)- از این عبارت نه تنها شاهزادگان خانواده ساسانی مفهوم میشود، بلکه شهردارانی نیز، که دارای عنوان شاهی بودند.

(۳)- طبری، ص ۱۰۴۳، نلدکه، ص ۳۵۷.

(۴)- طبری، ص ۹۴۸ و ۹۸۸، نلدکه، ص ۲۳۰ و ۲۶۴. مارکوارت (فیلولوگوس، ج ۵۵، ص ۲۱۵، شماره ۵) وین vin بجای زین zin خوانده است. (تبدیل حرف واو و زاء در خط عربی بسیار اتفاق میافتد).

(۵)- سالنامه‌های بیزانسی و یونانی جدید، ۱۹۲۰، ص ۶۹- ۶۸.

(۶)- ر ک بالاتر ص ۳۱۰.



پادشاه اقوام ابخاز و خزر و الان را، که بر ایران هجوم کرده و در ارمنستان پیشرفته بودند، مغلوب نمود و ده هزار نفر آنانرا اسیر کرد و آنها را در آذربایجان و نواحی مجاور آنجا

مستقر گردانید «۱». در این باب چند روایت دیگر از بلاذری موجود است، که اطلاعات فوق را، که مأخوذ از طبری است، تکمیل می کند.

در بلاد الشابران و مسقط، که بامر کسری بنا شد، و در قلعه مهم سرحدی در بید (الباب و الابواب)، که استحکامات آن تقویت یافت، سربازانی شجاع جای گزین کردند. این سربازان را بعربی السیاسجین (؟) «۲» خوانده‌اند. کسری ساخلوی بلاد ارمنستان را، که از روم گرفته بود، نیز باین قوم واگذاشت، و شهری مستحکم بنام سغدبیل «۳» در گرجستان بنا نهاد و سغدیان و ایرانیان را در آنجا مسکن داد «۴». بموجب روایت همان مؤلف «۵» کسری چندین پادشاه کوچک در قفقاز نصب نمود. کوچاندن و انتقال دادن طوایف مغلوب، از عادات قدیمه محسوب میشود. پادشاهان آشور گاهی هخامنشیان نیز باین کار مبادرت میکردند «۶» و چنانکه دیدیم بعضی از پادشاهان ساسانی مانند شاهپور اول و شاهپور دوم اسرای جنگی را در نواحی مختلف ایران مستقر میکردند.

---

(۱)- طبری، ص ۱۹۵، نلدکه، ص ۱۵۷ و بعد.

(۲)- همین مطلب نزد دیگر مصنفان عرب نیز دیده میشود. کراموس J .H .Kramers) -مطالعات هندی و ایرانی تقدیم به سرجرج گریرسرن»، بولتن شرقی. ۱۹۳۶، ص ۶۱۳ و بعد) با مقابله اشکال مختلف این کلمه، برای تصحیح آن چنین گوید: السیاسجین غلط و النشاسنجین یا النشاستکین صحیح است؛ و اصل پهلوی آن نشاستگان است، که بمعنی ساخلو یا باصطلاح امروز پادگان می‌باشد.

(۳)- مینورسکی، مجله آسیایی، ۱۹۳۰، ص ۵۷.

(۴)- بلاذری، چاپ دخویه، ص ۹۵- ۱۹۴، ترجمه رشر (ج ۲، اشتونگارت، ۱۹۲۳)، ص ۲۱۶ و ما بعد.

(۵)- ایضا، ص ۱۹۶، ترجمه رشر، ص ۱۹- ۲۱۸؛ مقایسه شود با مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۱۹.

(۶)- هرودت، ۴ ر ۲۰۴ و ۵/ ۲۰.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۹۲

اما طرز کوچ دادن خسرو اول با شیوه اسلاف مختلف بود و بنابر تحقیق اشتاین تفاوت عمده در این بود، که خسرو آنها را مرتبا در مقاصد نظامی بکار میبرد: اقوام وحشی را، که بنیه طبیعیشان بر قوت بدنی کشاورزان ضعیف ایرانی برتری داشت، در نواحی سرحدی استقرار میداد، تا حملات دشمنان خارجی را دفع کنند و کمکهای نظامی بدولت بنمایند. بدینطریق سپاه دائمی، که خسرو اول ایجاد کرده بود، مرکب از سواران ایرانی و کوچ‌نشینان غریب بود و این گروه اخیر بزودی با اوضاع مساکن جدید خود انس گرفتند و خواص سلحشوری، که در فطرت داشتند، ابراز کردند. کسری افواج دیلم و ممالک مجاور آنجا را به یمن فرستاد، تا بومیان یمن را در مقابل حبشیان یاری دهند.

«۱» تشکیلات جدید سپاه موجب تغییری در طرز فرماندهی کل شد. کسری منصب ایران سپاهبذ را ملغی کرد و چهار سپاهبذ را بریاست دائمی سپاه، هر کدام در یک ربع کشور، منصوب نمود. سپاهبذ شرق افواج خراسان و سگستان و کرمان را بفرمان خود داشت و سپاهبذ شمال افواج پارس و خوزستان را و سپاهبذ مغرب افواج عراق را تا سرحد دولت بیزانس و سپاهبذ شمال افواج ممالک ماد بزرگ و آذربایجان را در زیر حکم خویش داشت «۲».

اما راجع بمقامیکه سپاهبذان در ضمن صاحبان مراتب داشته‌اند، مسعودی روایت بسیار جالب توجهی دارد «۳». گوید اردشیر اول (که تمام جزئیات تشکیلات

(۱)- طبری، ص ۸۹۹، نلدکه، ص ۱۶۷. راجع بدیلمیان، مقایسه شود با رساله مینورسکی موسوم به «تسلط دیلمیان» La domination des Dailamites (نشریه انجمن مطالعات ایرانی، شماره ۳)، پاریس ۱۹۳۲؛ اینوسترانتزف، مطالعات ساسانی، ص ۱۱۵ و ما بعد، ترجمه بوگدانو، مجله کاما، شماره ۷، ص ۵۸ و ما بعد.

(۲)- طبری، ص ۸۹۴، نلدکه، ص ۱۵۵ و یادداشت ۲، دینوری، ص ۶۹، مقایسه شود با ثعالبی، ص ۶۰۹. تاوادیا، «سورسخون»، ص ۶۵- ۶۴. ر ک ضمیمه دوم.

(۳)- مروج، ج ۲، ص ۱۵۶، مقایسه شود با اشتاین در سالنامه سابق الذکر، ص ۷۰- ۶۸، ر ک ضمیمه دوم.



اداری را باو نسبت می‌دادند) رجال دولت را بر هفت دسته تقسیم کرده بود «۱». در چهار صف اول، اولیای دولت و همه اشخاصی را قرار داد، که در ایجاد و اجراء قوانین دست داشتند:

۱- وزراء ۲- موبذ [بزرگ] قاضی کل و رئیس هیربذان، ۳- چهار سپاهبذ که مأمورین مهم دولت بشمار میرفتند و هر کدام در قلمرو خود صاحب اختیار بودند و بر یک ربع مملکت حکومت می‌کردند و معاونی در اختیار داشتند موسوم به (۴) مرزبان. سپس خوانندگان و نوازندگان و تمام کسانیرا، که شغلشان موسیقی بود «۲»، در یک طبقه مخصوص جا داد. صورتیکه از مسعودی نقل شده، حاوی نکات مفیدی نیز هست. پدید آمدن خوانندگان و نوازندگان در ردیف عالیترین مأمورین دولت، روایتی است، که مؤید آن فهرست موجودات آسمانی است، که مزدک به پیروان خود نشان داده و مأخوذ از ترتیب درجات دربار آن عصر ایران بوده است «۳».

چهار مرزبان عمده بنابر این صورت تحت فرمان سپاهبذان قرار گرفتند، ولی معذالک دارای مرتبتی بسیار عالی بودند. در نامه تنسر آمده است که «هیچ آفریده «۴» را که نه از اهل بیت ما باشد، شاه نمی‌باید خواند جز آن طایفه که اصحاب ثغورندالان و ناحیت مغرب و کابل» «۵».

---

(۱)- سپس مسعودی گوید بهرام پنجم تغییراتی در طبقه رامشگران داد، و خسرو اول تشکیلات اردشیر را تجدید نمود. بنابراین تشکیلاتی را، که مسعودی ذکر میکند؛ همانست، که در زمان خسرو اول دایر بوده است.

(۲)- راجع بدو طبقه اخیر مسعودی ذکری نمیکند.

(۳)- بالاتر ص ۳۶۵. پائین‌تر هم درباره مقام رامشگران در دربار سخن خواهیم راند.

(۴)- باستثنای شاهان دست نشانده.

(۵)- دارمستتر، ص ۲۱۰ و ۵۱۳؛ مینوی، ص ۹ مولف گوید:

من ابتدا گمان میکردم (چاپ اول، ص ۳۶۷)، که در این عبارت مقصود چهار سپاهبذ است ولی بعد بعقیده آقای اشتاین (موزئون، ۱۹۴۰، ص ۱۳۰) تسلیم شدم، که اصحاب تغور را مرزبانان یکی میدانست، و این مرزبانان هر چند تحت فرمان سپاهبذان قرار گرفتند، ولی عنوان شاهی را حفظ کردند صاحب نهایه (ص ۲۷۷) هنگام سخن از فرمانده مرزایمان و خزر را ذکر کرده است. باری در این عبارت نامه تنسر اشتباهی رخ داده-



طبری و فردوسی «۱» حکایت عجیبی نقل کرده‌اند، از اینقرار، که پابگ منشی پادشاه، که از طرف او مأمور بازرسی حقوق سپاه بود، همه سپاهیان را بسان دید و چون نوبت بنام پادشاه رسید، او را نیز بخواند و از ساز و برگ او نکته‌ها گرفت و عاقبت مزدی از برای او مقرر

کرد، که فقط یک درهم بیش از حداکثر مزد سایر سربازان بود. از این حکایت استنباط می‌شود، که اصلاحات لشکری خسرو چه تأثیری در اذهان نموده و چگونه مقررات سخت و تبعیض‌ناپذیر این شاهنشاه، لشکر ایران را محل ترس عموم و حافظ نظم کشور کرده بود.

فی الواقع اگرچه خطری که مزدکیان در داخل کشور متوجه دولت نموده بودند، مرتفع شد، لکن اوضاع خارجی کاملا کوشش کسری را در امور لشکری ایجاب مینمود، هر چند بین ایران و بیزانس در سال ۶۳۴ یعنی دومین سال سلطنت کسری صلحی منعقد شد، لکن همواره انتظار تجدید جنگ داشتند. از طرف دیگر در مقابل هفتالیان ایران هنوز احساس سرافکندگی می‌کرد، چه مجبور بود، سالیانه خراجی به پادشاه آن قوم بپردازد «۲».
مشاجره‌ای که بین دولت غسانیان خراجگزار روم و پادشاه حیره مطیع شاهنشاه ایران واقع گردید، موجب اشتعال نایره جنگ بین دو کشور ایران و روم شد «۳». در سال ۵۴۰ کسری انطاکیه را گرفت و ویران کرد و پس از جنگهای متعدد، که گاهی غلبه با ایرانیان و زمانی با رومیان بود، در سال ۵۵۵ قرار متارکه جنگ بامضای طرفین رسید. بعدا در قفقاز جنگ کردند و سعی کسری در تسخیر لزها «۴»، که قومی عیسوی بودند، در نتیجه تحریکات رومیان عقیم ماند. صلح قطعی که در سال ۵۶۱ بمدت پنجاه سال بامضاء رسید «۵»، هر یک از دو

---

است. در متن دارمستتر فقط از چهار ناحیه مرزبان‌نشین، سه ناحیه ذکر گردیده است و ناحیه جنوب در آنجا نیست. در متن مینوی است، که کابل ناحیه چهارم ذکر کرده‌اند، ولی واضح است، که کابل ناحیه مرزبان‌نشین جنوب نیست و در اینجا اشتباهی رخ داده است.

(۱)- طبری، ص ۹۶۳، نلدکه، ص ۲۴۷ و ما بعد و یادداشتها؛ فردوسی، چاپ مهل، ج ۶، ص ۱۷۴ و ما بعد.

(۲)- مقایسه شود تا بالاتر ص ۳۲۰.

(۳)- طبری، ص ۹۵۸ و ما بعد، نلدکه، ص ۲۳۸ و ما بعد، رتشتین، ص ۸۲- ۸۱.

(۴)-Lazes

(۵)- اشتاین، موزئون، ۱۶۴۰، ص ۱۲۶، یادداشت ۶.



طرف را مالک اراضی سابق خود شناخت. آزادی تجارت بین ایران و بیزانس تأمین یافت. عیسویان در کیش خود آزادی یافتند، لکن مقرر گردید، که پیروان هر دو دیانت کسی را بدین خویش دعوت نکنند.

پس از ختم جنگ روم، (در بین سالهای ۵۶۱- ۵۵۸) «۱»، کسری دولت هفتالیان را، که در اثر حمله یک قبیله ترک بسرداری سین‌جیبو «۲» (سیلزیبول) «۳» متزلزل شده بود، برانداخت. رود جیحون سرحد بین ایران و سرزمین خاقان ترک شناخته شد. این خاقان بزودی برای ایران دشمنی خطرناک‌تر از پادشاه هفتالیان گردید. بعضی از قبایل ترک حتی در قفقاز نمودار شدند و کسری برای اینکه از حملات آنان جلوگیری کند، بر استحکامات قلعه دربند افزود.

در قسمت جنوب، کسری قدرت خود را بر یمن بسط داد. این مملکت در آن زمان در دست حبشیان بود. و هریز، که یکی از سرداران کسری بود، با اعراب همدست شد و در سال ۵۷۰ حبشی‌ها را خارج کرد و از جانب شاهنشاه بحکومت آن کشور منصوب گردید «۴» «۵».

---

(۱)- بنابر تحقیقات اشتاین (در همانجا).

(۲)-Sindjibu

(۳)-Silzibul مارکوارت، ایرانشهر، ص ۶۴ و ۲۱۶؛ شدر، ایرانیکا (رسالات انجمن علوم گوتینگن ۱۹۳۴)، ص ۳۸ و ما بعد.

(۴)- بعضی مصنفان شرقی نوشته‌اند، که خسرو اول بجنگک «پادشاه هند» لشگر کشید و آن پادشاه از در اطاعت درآمد و «نواحی مجاور عمان (!) را که در زمان بهرام گور بایران داده شده بود»، بدون جنگک، دوباره مسترد داشت. (بلعمی، ۲، ص ۲۲۱)، طبق مسعودی (مروج، ج ۲، ص ۲۰۰) «سلاطین هند و سند و تمام ممالک شمالی و جنوبی با پادشاه ایران عقد صلح نمودند.»

(۵)- پس از مرگ وهریز، خسرو حکومت یمن را بیکی از اسواران موسوم به زین یا وین داد (ص ۳۲۹، یادداشت ۳). هرمزد چهارم او را معزول کرد و بجایش مزوران نامی را تعیین نمود. پسر مروزان خوره خسرو با اجازه خسرو دوم جانشین پدر شد، و سلسله حکمرانان ایرانی یمن باو ختم شد. (طبری، ص ۹۸۷ و ۴۰- ۱۰۳۹، نلدکه، ص ۲۶۴ و ۵۱- ۳۴۹).

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۴۹۶

در حدود همان ایام سین‌جیبو بتحریک دولت روم بایران تاخت. قلاع استواری که کسری بنا کرد، موقتا باین حملات خاتمه داد، لکن این واقعه موجب تیرگی روابط ایران و بیزانس گردید. اغتشاشاتی که در ارمنستان رخ داد، موجب جنگک تازه‌ای شد، که در سال ۵۷۷ واقع
گردید. اغتشاشاتی که در ارمنستان رخ داد، موجب جنگک تازه‌ای شد، که در سال ۵۷۷ واقع
گردید. بین النهرین مجددا غارت و خراب گشت یوستی نیانوس، پس از آنکه در ملیتن «۱» فتحی عظیم کرد، از خسرو شکست یافت. موریکیوس بجای او فرمانده سپاه بیزانس شد و تاخت و تازی چند در خاک ایران کرد و شهر سنجار را فتح نمود. آنگاه مذاکراتی بین طرفین بمنظور عقد صلح شروع شد، لکن کسری در سال ۵۷۹ وفات یافت و نتیجه صلح را ندید.

*** در روایات شرقی خسرو اول نمونه دادگستری است و مؤلفین عرب و ایرانی حکایات بسیار در وصف جد و جهد او برای حفظ عدالت نقل کرده‌اند. نظام الملک «۲» در این خصوص حکایتی دارد، که ظاهرا از مأخذ صحیح نقل کرده و نمونه آن نوع حکایات محسوب تواند شد. خسرو هنگام جلوس ببزرگان سپرده بود، که با مردمان بدرستی و عدالت رفتار کنند، لکن رجال و مأمورین عالیمقام مرتکب اعمال ناشایست می‌شدند. کسری پس از سه یا چهار سال آنها را گرد آورد و سخنان بسیار فرمود، منجمله چنین گفت: «بدانید که مرا این پادشاهی خدای عز و جل داد و من بشما ارزانی داشتم و هر کس را ولایت دادم و هر کس را در این دولت حقی بر من بود، بی‌نصیب نگذاشتم و بزرگانی که بزرگی و ولایت از پدرم بیافته‌اند، ایشان را هم بدان محل و مرتبت بداشته‌ام و منزلت و نان‌پاره ایشان کم نکرده‌ام». پس بار دیگر آنان را فرمود، که دست از آزار رعیت باز دارند. چون روزی چند

---

(۱)-Melitene

(۲)- سیاست‌نامه، چاپ شفر، ص ۲۹ و ما بعد، ترجمه، ص ۴۱ و ما بعد.



برآمد، همه بر سر کار شدند و درازدستی پیش گرفتند و نوشروان را بچشم کودکی نگاه می‌کردند. «هر کس پنداشت انوشروان را بر تخت نشانده است، اگر خواهد او را پادشاه دارد و اگر نخواهد ندارد.»

یکی از ستمکاره‌ترین بزرگان سپاه‌سالاری «۱» بود، که کس از او «توانگرتر و با نعمت‌تر نبود و نوشروان او را والی آذربایجان کرده بود و در همه مملکت هیچ امیر از او بزرگتر و با عدالت‌تر و خیل و تجمل نبود».

وی را آرزو چنان افتاد، که مر خویشتن را باغی و نشستنگاهی سازد. کلبه و زمین پیرزنی مانع کار او بود و چون پیرزن راضی بفروش نشد، سپاه‌سالار آن کلبه و زمین بظلم ازو بگرفت. پیرزن درماند، خود را پیش او افکند، که یا بها بده یا عوض، در او ننگریست. هرگاه، که این سپهسالار برنشستی و بتماشا و شکار شدی، پیرزن بر سر راه او بانگ برداشتی و بهای زمین طلبیدی جوابش ندادی و اگر با خاصگیانش گفتی، گفتندی بگوییم و نگفتندی. تا دو سال برآمد، پیرزن عاجز شد و طمع از انصاف وی ببرید. پس برخاست و برنج و دشواری از آذربایجان بمداین شد، چون درگاه نوشیروان بدید، گفت مرا نگذارند، که در این سراشوم.

تدبیر من آنست، که در صحرایی او را ببینم و قصد خود بر وی عرض کنم- پیرزن خبر یافت که نوشیروان بفلان شکارگاه میرود. بدان شکارگاه شد و آن شب آنجا بخفت. روز دیگر نوشیروان دررسید. بزرگان بپراکندند و بشکار مشغول شدند و نوشیروان با سلاح‌داری بماند. پیرزن چون ملک را تنها بدید، گفت ای ملک‌داد این ضعیفه بده. نوشیروان سوی او راند و قصه او بستد و بخواند.

گفت دل مشغول مدار که مراد تو حاصل کنم. آنگاه فرمان داد تا آن پیرزن را بمهر ده سپارند. چون نوشیروان از شکار بازگشت پیرزن را در خانه فراشی جای داد و در اندیشه بود، که چه چاره کند، تا حقیقت این حال معلوم شود، چنانکه بزرگان ندانند. پس ملک غلامی بآذربایجان فرستاد تا بظاهر وضع شهر و حال غله‌ها و میوه‌های ایشان را ببیند

---

(۱)- بدون شک سپاه‌سالار و سپاهبذ میباشد (معنی هر دو کلمه یکیست).

چگونه است «۱» و جایی آفت آسمانی رسیده است یا نه و همچنین احوال مراعی و شکارگاهها بپرسد، اما در نهان غلام را گفت در آذربایجان حال آن پیرزن پرسد و او را خبر دهد.

غلام حالها را معلوم کرد و بدرگاه نوشیروان آمد و احوال باز گفت. نوشیروان را تحقیق شد، که پیرزن راست گفته است. روز دیگر بارداد و چون بزرگان حاضر شدند، روی بدان بزرگان کرد و گفت والی آذربایجان را چه مقدار دستگاه باشد؟ گفتند دو بار هزار هزار دینار، که او را بدان حاجت نیست. گفت از متاع و تجمل؟ گفتند سیصد هزار دینار، زرینه و سیمینه. گفت از جواهر؟ گفتند پانصد هزار هزار دینار گفت ملک و مستقل و ضیاع «۲»؟ بگفتند در خراسان و عراق و آذربایجان در هیچ ناحیت و شهری نیست که او را آنجا ده پاره و هفت پاره ملک و ده و آسیاب و کاروانسرا و گرمابه و مستقل نیست. گفت چهارپای؟ گفتند سی هزار گفت بنده درم خریده؟ گفتند هزار و و هفتصد غلام رومی و حبشی درم خریده دارد و چهارصد کنیزک دارد «۳». گفت اکنون کسی که چندین نعمت دارد و هر روز از بیست گونه طعام و بره و حلوا و قلیه چرب و شیرین خورد و ضعیفی دیگر که از پرستنده خدای تعالی بوده باشد، و در همه عالم دو نان داشته باشد، این کس بناحق دو نان خشک از او بستاند و او را محروم گرداند بر او چه واجب آید؟ همه گفتند این کس مستوجب همه عقوبت بود و هر بدی که با او کنند سزاوار است. نوشیروان گفت پس اکنون بخواهم که پوست او را بکنند و گوشت او را بسگان دهند و پوست را پر کاه کنند و بر در سرا بیاویزند و هفت روز منادی کنند که هر که بعد از این ستم کند با او همان کنند، که با این کردند.

مسعودی حکایت دیگری از انوشیروان ذکر کرده است «۴»، که با داستان

---

(۱)- بدون تعیین خراج.

(۲)- یکی از شواهدی، که املاک بزرگان در سرتاسر مملکت پراکنده بود.

(۳)- لازم بتذکر نیست که این اعداد ارزش تاریخی دقیق ندارند. ولی تا اندازه‌ای ما را بوضع و قدرت مادی بزرگان ایران آشنا میسازد.

(۴)- مروج: ج ۲، ص ۱۹۷ و ما بعد. نلدکه، طبری، ص ۲۵۱، یادداشت ۱.



فریدریش دوم پادشاه پروس و آسیابان شباهت تمام دارد و غالب مؤلفان متأخر شرقی بنقل آن پرداخته‌اند «۱». مسعودی گوید: خسرو پس از مراجعت بعراق سفر او فرستادگان پادشاهان مختلف را بحضور پذیرفت، یکی از این سفرا فرستاده قیصر روم بود که بتماشای ایران کسری پرداخت و از جلال و شکوه آن ستایشها کرد. فقط در میدان جلو ایران نقصی مشاهده کرد و بهمراهان بازگفت. ویرا چنین پاسخ دادند: «در آن مکان خانه از آن پیرزنی بود که حاضر بفروش نشد و چون شاه نخواست بآن پیرزن ستم روا دارد، آن خانه را بهمان حال بگذاشتند و این نقص از آنست».

فرستاده گفت «بخدا که این نقص بهتر از هر کمال است ...»

روایات دیگری در دست داریم، که هر چند افسانه‌آمیز است، لکن از این حیث، که انعکاسی از روایات قدیمه، راجع بعدالت خسرو انوشیروان بشمار میرود، کاشف از حقیقتی تواند بود «۲». در سیاستنامه نظام الملک «۳» مسطور است، که کسری زنجیر جرسی را بقصر خود متصل نمود تا هر کسی که بر او ظلمی وارد آمده باشد، زنجیر را بکشد و توجه شاه را معطوف خود کند. هفت سال و نیم گذشت و کسی بزنجیر دست نزد و چون پس از این مدت جرس بصدا درآمد، خری ناتوان و گر، دیدند، که خود را بزنجیر میمالید. آنگاه کسری در پی صاحب آن خر فرستاد و به او امر داد، که از آن حیوان مواظبت کند. این نکته اخیر در تاریخ ابو الفدا «۴» نیست، که نصب جرس را به هرمزد چهارم نسبت میدهد. لکن

این افسانه داستان سیاری است و ظاهرا منشاء آن رسمی است، که در هندوستان و چین حقیقتا معمول بوده است «۴».

---

(۱)- همین موضوع در داستان عربی ابن عبد السلام الهاشمی و پیرزن دیده میشود، کتاب الاذکیاء ابن الجوزی ترجمه آلمانی از رشر O. Resches، گالاته ۱۹۲۵، ص ۳۳۵.

(۲)- ر ک مثلا به بیهقی، چاپ دوشوالی de Schwally، ص ۵۳۸، و نهایه، ص ۲۳۲.

(۳)- چاپ شفر، ص ۳۶ و ما بعد، ترجمه ص ۵۲ و ما بعد.

(۴)- تاریخ قبل از اسلام، چاپ فلیشر؛ ص ۹۰ و ما بعد.



«- ۴» اگرچه در زمان انوشیروان قوانین را دقیق و عادلانه اجرا می‌کردند، ولی تا حدی مجازاتها را تعدیل نمودند. سابقا عبارتی از تنسر نقل کردیم «۲» مبنی بر اینکه سابقا اشخاص مرتد و طاغی و خائن و فراری از جنگ را بلافاصله محکوم باعدام میکردند و مرتکبین جرائم نسبت بهمنوع را، از قبیل سرقت و راه‌زنی و زنا و ظلم و غیره، به جزاهای بدنی سخت یا اعدام محکوم مینمودند. نویسنده نامه مذکور ضمنا می‌گوید که «درین هر سه شهنشاه «۳» سنتی پدید فرمود بسیار بهتر از آن پیشینگان، چه در روزگار پیشین هر که از دین برگشتی، حالا عاجلا قتل و سیاست فرمودندی»، لکن در عهد نگارش نامه «شهنشاه فرمود، که چنین کس را بحبس باز دارند و علما مدت یکسال بهر وقت او را خوانند و نصیحت کنند و ادله و براهین برو عرض دارند، و شبه را زایل گردانند، اگر بتوبه و انابت و استغفار باز آید، خلاص دهند و اگر اصرار و استکبار او را بر استدبار دارد، بعد از آن قتل فرمایند». در واقع این قانون در حق پیروان دیانت مسیحی و یهودی اجراء نمی‌شد، لکن بر سایر کفار تعلق می‌گرفت «۴». و اما کسی که جرائم سیاسی مرتکب می‌شدند، میل شورش یا ترک صفوف جنگ،

جماعتی از آنان را هلاک میکردند، تا سایرین عبرت گیرند، و مجرمین عادی را بجزاء نقدی و قطع عضوی از بدن محکوم مینمودند و از قطاع الطریق چهار برابر سارق غرامت میستاندند. بر خلاف

---

(- ۴)- با سه R .Basset در مجله روایات عامیانه Revue des traditions populaires، ج ۲۴، ص ۱۹۲ و بعد.

(۲)- ص ۳۲۸.

(۳)- این شاهنشاه در نامه تنسر اردشیر اول است، اما دیدیم، که نامه تنسر را در زمان خسرو اول ساخته‌اند و وضع آن زمان را بیان میکند.

(۴)- بعقیده آیه‌نو (مجله تاریخ ادیان، ج ۴۵، ص ۱۷۱) نامه تنسر در اینجا خلاصه فرمان شاپور دوم را، که در سال ۳۴۰ صادر شده و در اعمال شهدا مذکور است، نقل کرده است.



معمول ازمنه سابقه، عضو مجرم را بطوری قطع می‌کردند، که او را از کار باز ندارد. مثلا زانی را بینی می‌بریدند. اگر مجرم محکوم بجزای نقدی، پس از پرداخت جریمه مجددا مرتکب جرم سابق می‌شد، بینی و گوشهایش را می‌بریدند، «بدون اینکه مجرم مجددا حق تقاضای عفو داشته باشد» «۱».

اما حاجت بتذکار نیست، که این تعدیل نسبی در قانون جزاء مانع آن نبود، که پادشاه در اجراء عدالت خشونت بسیار بکار برد. در آثار پروکوپیوس «۲» مذکور است، که در چندین مورد بامر خسرو بعضی از مجرمین را پوست کندند و بکاه انباشتند. بموجب روایت آگاثیاس «۳» بفرمان خسرو نخویزگی را، که در کشور لزها مغلوب شد و شکست او باعث تباهی کار ایرانیان گردیده بود، زنده پوست کندند.

مورخان شرقی نه فقط خسرو را یکی از عادلترین پادشاهان دانسته‌اند، بلکه او را نمونه جوانمردی و رحمت شمرده‌اند. ثعالبی گوید «۴» بخسرو خبر دادند، که یکی از وکیلان او بیش از آنچه مقرر است، در تجمل و تعیش صرف می‌کند.

خسرو در جواب توقیع فرمود: «شما چه وقت شطی را دیده‌اید، که بیش از آنکه آب برگیرد، زمین را آبیاری کند». راجع بجود و سخای خسرو در شعبه از ادبیات اسلامی، که معروف به «ادب» است، حکایات بسیار دیده میشود «۵».

توصیفی، که پروکوپیوس از خسرو کرده، با آنچه در روایات شرقی هست، چندان مطابقه ندارد، لکن او مورخ بیطرفی نبوده و از هر صفحه تاریخش آثار

---

(۱)- نامه تنسر، دارمستتر، ص ۲۱- ۲۱۹ و ۲۶- ۵۲۳؛ مینوی، ص ۱۸- ۱۷.

در چاپ اخیر آخرین جمله چنین خوانده میشود: و دیگر عضو را تعرض نرسانند.

(۲)- جنگ ایران ۲/ ۱۱/ ۳۸ و ۲/ ۱۷/ ۱۲- ۱۱.

(۳)- ۴/ ۲۳.

(۴)- ص ۶۰۸.

(۵)- ر ک مثلا بیهقی چاپ شوالی، ص ۵۵۳ و ۴۹۴؛ شروانی، ترجمه رشر (اشتوتگارت ۱۹۲۰)، ص ۲۰۷ و ما بعد.



کینه و خصومت نسبت باین دشمن خطیر دولت بیزانس دیده می‌شود. پروکوپیوس خسرو را پادشاهی بی‌آرام و فتنه‌انگیز معرفی کرده است، که عاشق ابتکار و بدعت بود و همواره در پیرامون خویش تولید هیجان می‌کرد و بزرگان مملکت را جان بلب می‌آورد «۱»، این

عبارات، که از قلم آن مورخ بدخواه صادر شده، حاکی از اصلاح‌طلبی خسرو است و بعلاوه پروکوپیوس او را حیله‌گر و مزور شمرده، گوید: خسرو از میان مردم در این صنعت سرآمد بود، زیرا که آنچه وجود نداشت، میگفت و آنچه وجود داشت، کتمان میکرد و مسئولیت ظلمهای خود را بعهده مظلومان میگذاشت. همیشه مهیای نقض سوگند و پلید کردن روح خویش با ارتکاب اعمال زشت حرص‌آمیز بود. اظهار زهد و تقدس می‌کرد و زشتی اعمال خود را بقوه زبان‌آوری از میان می‌برد «۲». پروکوپیوس برای اینکه نمونه‌ای از این پستی اخلاق کسری بدست داده باشد، حادثه‌ای ذکر می‌کند، که در فتح شهر سوره «۳» بدست ایرانیان، اتفاق افتاد. و اگر مورخ بیطرف بود، این حادثه را بطریقی دیگر تعبیر می‌کرد و آن از اینقرار است، که هنگام گشودن این شهر خسرو مردی دید، که زنی زیبا را بر روی خاک می‌کشید، در حالی که طفل او بزمین افتاده بود. شاه ناله از دل برآورد، که بعقیده مورخ مزبور از روی صدق و صفا نبود، آنگاه صورت اشک‌آلود خود را بعموم و منجمله آناستاسیوس سفیر روم نشان داد و از خدا خواست، که مسبب تمام این فجایع را کیفر دهد. و مورخ گوید که خسرو در کمال خوبی میدانست، که نفرین متوجه خود او است نه امپراطور یوستی نیانوس، زیرا که گناه خسرو از قیصر عظیم‌تر بود.

از آن گذشته در روایات مورخین شرقی نیز ببعضی نکات مزورانه (ماکیاولیست) برمیخوریم، که بانوشروان نسبت داده‌اند. بلاذری گوید «۴» خسرو

---

(۱)- جنگ ایران، ۱/ ۲۳.

(۲)- پروکوپیوس، ۲/ ۹/ ۸.

(۳)- Sura

(۴)- چاپ دخویه، ص ۱۹۵ و بعد، ترجمه رشر، ص ۲۱۶ و بعد.

خواهان دوستی خاقان ترک (سینجیبو) بود و قرار برین شد، که خسرو دختر او را بزنی بگیرد و خاقان دختر خسرو را «۱»، اما خسرو یکی از کنیزان را بجای دختر خویش از برای خاقان فرستاد «۲». دو پادشاه ملاقات کردند و بمناسبت دوستی خود ضیافتی بر پا نمودند، اما خسرو بعضی از مردان خود را دستور داد، که شب‌هنگام به خیمه‌های ترکان آتش درافکنند و چون خاقان شکایت کرد، خسرو اظهار بی‌اطلاعی نمود. این کار را شب دیگر تکرار کردند و نتیجه همان شد. در شب سوم خسرو بخیمه خود آتش درافکند و بخاقان شکایت برد، چنانکه گویی او را مسبب این میدانست و چون خاقان قسم یاد کرد، که از این واقعه باخبر نیست، خسرو طریقی باو پیشنهاد نمود، تا از این گونه حوادث جلوگیری شود، از اینقرار که خاقان بخسرو اجازه دهد تا دیواری بین این دو مملکت برآورد. خاقان رضا داد و بکشور خود بازگشت، پس بامر خسرو دیواری بسیار استوار بنا کردند. چون خاقان ترک دریافت، که خسرو او را فریب داده و زوجه‌اش کنیزی بیش نیست، دیگر قادر بکشیدن انتقام نبود «۳».

حکایت دیگری در کتاب التاج جاحظ «۴» و کتاب المحاسن و المناوی منسوب بجاحظ «۵» نقل شده است از اینقرار: خسرو ظن برد، که یکنفر از ندیمان او با یکی از اهل حرمش رابطه غیر مشروع دارد، لکن دلائلی برای اثبات آن نداشت.

---

(۱)- اینکه خسرو دختر یکی از شاهزادگان ترک را بزنی اختیار کرده باشد، مطابق تاریخ است. این زن دختر ایستمی خاگان Istami Khagan برادر کوچک سنجبو میباشد و او مادر هرمزد چهارم است (ر ک شدر، ایرانیکا، ص ۴۱).

(۲)- این از قصص سیار است و نظایر بسیار دارد، بالاتر ص ۳۱۶، یادداشت ۱ را به‌بینید، در تاریخ پیروز.

(۳)- همین روایت نزد ابن خرداذ به نیز دیده میشود (جغرافیون، ج ۶، ص ۲۵۹ و بعد، ترجمه، ص ۲۰۰ و بعد)؛ ولی در آنجا شاه خرزان جای خاقان ترک را گرفته است.

(۴)- ص ۶۲ و ما بعد.

(۵)- چاپ فان فلوتن؛ ص ۲۷۷ و بعد، ترجمه رشر، ج ۲، ص ۸۸ و ما بعد.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۰۴

پس آن مرد را بجاسوسی بدربار امپراطور یونان فرستاد و طوری مقدمات را فراهم نمود، که امپراطور جاسوس را شناخت و او را بقتل آورد. مأخذ این دو حکایت ظاهرا خوذای نامگ نبوده است و مسلما جزئیات آنها افسانه است، اما شاید حاکی از بعضی صفات خسرو باشد، که بر معاصران او معلوم بوده، ولی مورخان در شروح ستایش‌آمیزی، که راجع باین پادشاه نوشته‌اند، این اخلاق او را نادر اظهار کرده‌اند.

آراء مردمان مطلع و اشخاص کاردان در نظر خسرو چندان ارزشی نداشت و حکایتی که طبری راجع بدفاتر مالیاتی جدید خسرو نقل کرده است، که اصلاح خراج مبتنی بر آن بود، این مطلب را میرساند. خسرو شورایی منعقد کرد، که هر گاه کسی ایرادی دارد، اظهار کند. همه ساکت ماندند، چون پادشاه در دفعه سوم سئوال خود را تکرار نمود، مردی از جای برخاست و با کمال احترام پرسید، که پادشاه خراج دائمی بر اشیاء ناپایدار تحمیل فرموده و این بمرور زمان در اخذ خراج موجب ظلم خواهد شد. آنگاه پادشاه فریاد برآورد: «ای مرد ملعون و جسورا! تو از چه طبقه مردمانی؟». آن مرد در جواب گفت: «از طبقه دبیرانم».

پادشاه فرمود «او را با قلمدان آنقدر بزنید تا بمیرد!». پس همه دبیران از جای برخاسته، آنقدر او را با قلمدان زدند تا هلاک شد. آنگاه همه حضار گفتند: «خسرو خراجی‌هایی که مقرر فرمودی همه موافق عدالت است» «۱». کاوس، که یکی از برادران خسرو بود و هوای تاج و تخت داشت، چنانکه دیدیم «۲» بقتل رسید. برادر دیگرش ژم در میان بزرگان ایران، که از

سلطنت خسرو ناراضی بودند، هواخواه داشت، لکن خسرو پیشدستی کرد و ژم را بقتل رسانید و برای اینکه از این گونه توطئه‌ها آسوده باشد، در عین حال همه برادران دیگرش را با پسرانشان و پدربزرگ

(۱)- طبری، ص ۹۶۱؛ نلدکه، ص ۴۳- ۲۴۲.

(۲)- ص ۳۸۶ کتاب حاضر.



خود اسپبدس «۱» را هلاک کرد. فقط کواذ پسر ژم، که کنارنگ آذرگنداذ او را پنهان کرده بود «۲»، از این قتل‌عام نجات یافت. این راز آشکار نشد، مگر چند سال بعد.

آنگاه بامر خسرو آذرگنداذ را، که پیری سالخورده بود، بقتل آوردند و مقام کنارنگی را به پسرش وهرام دادند. پروکوپیوس، که جزئیات این وقایع را شرح داده «۳»، در این مورد نیز مثل سایر موارد مقصودش نمایش حیله و تزویر خسرو است. یکی دیگر از صاحبان مراتب، که بامر پدر خسرو دارای مقام شده بود، یعنی سرنخوارگان ماهبوذ، بهمان نحو بقتل رسید. این شخص، که سابقا دسایسی بکار برده و ارتشتاران سالار سیاوش را از کار انداخته بود، خود نیز بسبب دسیسه یکی از بزرگان موسوم به زبرگان «۴» از کار افتاد، پروکوپیوس گوید شاهنشاه به زبرگان امر داده بود، از پی ماهبوذ برود و او را بحضور بیاورد. ماهبوذ بکار افواجی که در تحت فرماندهی داشت، سرگرم بود، جواب داد، که پس از انجام کار بیدرنگ بحضور خواهد شتافت. زبرگان این جواب را بشاه آورده، عرض کرد، که ماهبوذ ببهانه اینکه کار دارد، از آمدن امتناع می‌کند. خسرو سخت در غضب شد و به ماهبوذ امر داد، که برود بر روی سه پایه بنشیند «۵». بیچاره چندین روز در آنجا ماند و عاقبت بحکم شاه اعدام شد. این حکم شهرت فوق العاده یافت «۶». این حکایت را ثعالبی و فردوسی نیز نقل کرده‌اند، لکن بصورتی، که بیشتر افسانه‌آمیز است،

(۱)-Aspedes

(۲)- بالاتر، ص ۳۷۵.

(۳)- پروکوپیوس، کتاب ۱، بند ۲۳.

(۴)-Zabargan

(۵)- سه پایه که در جلو قصر قرار داشت و مقصر روی آن نشسته، انتظار فرمان شاهی را درباره خویش می‌کشید.

(۶)- پروکوپیوس کتاب ۱، بند ۲۳.

## ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۰۶

از اینقرار: زروان «۱» رئیس خلوت، که دشمن جان ماهبوذ بود، بر او تهمتی بست و یکنفر یهودی را با دادن پول راضی کرد، تا بپادشاه وانماید، که ماهبوذ خواسته است، او را زهر بدهد. خسرو، پس از کشتن خدمتکار با وفای خود، تصادفا آن حیله را کشف کرد. و مسببین را کیفر داد و از اینکه در کشتن ماهبوذ شتاب روا داشته است، پشیمان شد «۲». در زمان خسرو پسرش انوشگزاذ «۳» طغیان کرد و این مصادف با وقتی بود، که خسرو بسختی مریض شده بود. خسرو شورش را فرونشاند، اما انوشگزاذ را هلاک نکرد و بکور نمودن او قناعت کرد، یا چنانکه پروکوپیوس حکایت نموده است، پلک چشم او را با آهن سرخ سوزانید و این باعث شد، که انوشگزاذ از جانشینی محروم گردد، یا بعبارت دیگر رسیدن بسلطنت بر او دشوار شود «۴».

*** تیسفون پایتخت دولت شاهنشاهی و مقر شاهنشاه در عهد خسرو اول بمنتهای وسعت خود رسید «۵». تیسفون نام بزرگترین شهر از چند آبادی بود، که مجموع

(۱)-Zarvan زروان یا زروانZavran نزد فردوسی (- زبرگان)؛ روایت ثعالبی، دو تن از بزرگان عهد خسرو را با یکدیگر اشتباه کرده، و دشمن ماهبوذ را آزر ونداذAzarvindadh می‌نامد (بخوان: آذرونداذ،Azurvinadh شکل دیگر آذرگنداذ.

(۲)- ثعالبی، ص ۶۲۵ و ما بعد؛ فردوسی، چاپ مهل، ج ۶، ص ۲۹۴ و بعد.

(۳)-Anoshaghzadh

(۴)- ر ك نلدکه، طبری، ص ۴۶۷ و ما بعد.

(۵)- ویرانه‌های پایتخت را هرتسفلد در کتاب زاره- هرتسفلد، سفر باستان‌شناسی در نواحی دجله و فرات، ج ۲ (برلن ۱۹۲۰)، ص ۴۶ و ما بعد وصف کرده است.

راجع بتاریخ تیسفون و سلوکیه ر ك اشترکStreck ، سلوکیه و تیسفون Ktesiphon Seleucia und (مشرق قدیمDer alte Orient ، ۱۶، ۴- ۳). مقایسه شود با هونیگمانHonigmann ، تیسفون، پولی و یسووا، متمم ۴. کاوشهای آلمانی‌ها از-



آنها را معمولا «شهرها» یا بزبان سریانی ماحوزه «۱» می‌خواندند «۲» و گاهی ماحوزه ملکا (یعنی شهرهای پادشاه) می‌نامیدند، و گاهی مدیتاثا «۳» یا مدینه «۴» (شهرها) «۵» میگفتند و همین لفظ است، که عرب آنرا بصورت المدائن پذیرفته است. چنین حدس میتوان زد، که این نامهای سامی ترجمه یک نام پهلوی (ظاهرا شهرستانان) بوده است، که در منابع ما محفوظ نمانده است. در سکه‌های ساسانیان مقر پادشاه بلفظ «در» «۶» تعیین شده است. در قرن آخر دولت ساسانیان مداین مشتمل بر هفت شهر بود. مورخان عرب و ایرانی، که کتب خود را در زمان ویرانی یا زوال مداین

سال ۱۹۲۸ تحت ریاست رویتر شروع شد؛ در این باب ر ک به گزارش ادوارد میر Ed Meyer. در گزارشهای انجمن شرقی آلمان.

Mitteilungen der Deutschen Orient- Gesellschaft

، شماره ۶۷ (۱۹۲۹)؛ رویتر در Lhe - Antiquity ،. ۳ دسامبر (۱۹۲۹)، ص ۴۳۴ و بعد. و «هیئت علمی آلمانی اعزامی به تیسفون ۲۹ /۱۹۲۸- Die Deutsche Ktesiphon Expedition 1928 /29 ، برلن ۱۹۳۰؛ و اختسموت در تحقیقات و پیشرفت‌ها. Forschungen u .Fortschritte ۰۱ ژون ۱۹۳۰. این کاوشها را آلمانی‌ها با همکاری موزه صنایع متروپلیتن نیویورک تعقیب کرده‌اند؛ ر ک اپتون JM .Upton در بولتن موزه متروپلین، ۱۹۳۲، ص ۱۸۸ و بعد؛ گونل و واختسموت، هیئت اعزامی به تیسفون ۳۲- ۱۹۳۱.

u. O. Wachtsmuth, Die Ktesiphon Expedition 1931/ 32 E. K 2 - hnel

، برلن ۱۹۳۳، هیتریش شمیدت، اکسپدیسیون تیسفون، در سال ۳۲- ۱۹۳۱، مجله سوریا، ۱۵، ۱۹۳۴- دبواز Debevoise ، آثار سفالین پارتها در سلوکیه، مطالعات دانشگاه میشیگان-

Michigan Studies, 32) 1934 (Parthian Pottery from Seleucia on the Tigris, Uniy. of

(۱)-Mahoze

(۲)- این لفظ جمع است، راجع بمفرد آن ماحوزا Mahoza ) -شهر»، «شهر بزرگ») پایین‌تر را ببینید.

Medhinatha-(۳)

Mcdhine-(۴)

(۵)- ر ک زاره- هرتسفلد، سفر باستان‌شناسی، ج ۲، ص ۳۸، یادداشت ۲.

(۶)- ایده او گرام آن باباbaba ؛ اشترک، ص ۳۸.



نوشته‌اند، تعداد آنها را باختلاف ذکر کرده‌اند، بهرحال تیسفون و شهرویه اردشیر که همان سلوکیه قدیم است، مهمترین شهرهای مداین بشمار میرفته‌اند (ش ۳۷).

شکل ۳۷- نقشه شهر سلوکیه و تیسفون و حوالی آن.

(شمیدتSchmidt ، حفاری تیسفون در ۳۲- ۱۹۳۱، سوریا، ۱۹۷۴).

آمیانوس «۱» گوید پایتخت ایران وضعی داشت، که در موقع جنگ غلبه بر آن ممکن نبود؛ حصارهای منیع بر دور مجموعه شهرهای آن کشیده شده و درهای مستحکمی «۲» در این حصارها تعبیه نموده بودند. احتمال میرود، که بنسبت افزایش عده شهرهایی، که ماحوزه را تشکیل میداد، استحکامات را چندین دفعه تجدید کرده باشند. تیسفون در جانب شرقی دجله و ویه اردشیر در سمت غربی آنواقع بود. ارتباط ایندو شهر در آغاز

---

(۱)- کتاب ۲۴، بند ۷، فقره ۱.

(۲)- طبری، ۱۰۶۲، نلدکه، ص ۳۸۷.

فقط بوسیله یک جسر میسر بود، اما چون ایاب و ذهاب را کفایت نمیکرد، شاهپور دوم در عنفوان شباب جسر دیگری بر دجله بست، تا آیندگان از پلی و روندگان از پل دیگر بگذرند «۱».

تیسفون، که آن را بزبان پهلوی تیسپون «۲» میگفتند «۳»، در مشرق دجله واقع بود، حصاری بشکل نیم‌دایره با برجهای بسیار داشت. وسعت زمینی، که بین شط و این حصار افتاده بود، بطوریکه آثار آن هنوز دیده میشود، تقریبا به ۵۸ هکتار میرسید و این همان است، که آنرا مدینهٔ العتیقه یا «شهر قدیم» «۴» میگویند. حفاریهایی، که از طرف هیئت آلمانی در سنوات ۲۹- ۱۹۲۸ بعمل آمده، موجب کشف خرابه یک کلیسای عهد ساسانی گردیده است. در آن خرابه‌ها تنه مجسمه یکنفر از مقدسین عیسوی پیدا شد، که با صاروج ملون ساخته شده بود، در مشرق تیسفون محله اسپانبر «۵» واقع بود و این محلی است، که امروز بقعه سلمان پاک، که از آثار اسلامی است، در آن دیده میشود، و هم در آنجا آثار خرابه‌های بسیار موجود است، که طاق کسری را احاطه کرده‌اند. این اراضی ظاهرا باغ و بستان شاهی بوده است.

زاویه دیواری، که امروز «بستان کسری» میخوانند، در حقیقت بقیه دیواری است،

---

(۱)- بالاتر ص ۲۶۰ را به‌بینید.

(۲)-Tespon

(۳)- مصنفان چینی تیسفون را سوپین Ssu -qin نوشته‌اند (هیرت، چین و مشرق، رومی، ص ۲۲۴). نام دیگر پایتخت ساسانیان بچینی سولی Su -ti بود (ایضا، ص ۱۹۸)، که، احتمال میرود از لغت پهلوی سوریگ ( «سریانی») گرفته شده باشد. هیون تسیانک آنرا سولاساتانگ‌نا (سوریستان، «سوریه»؟) مینامد، بیل ج ۲، ص ۲۷۷.

(۴)- در عربی مدینه العتیقه. زاره هرتسفلد، سفر باستان، ۲، ص ۵۸. شمیدت در نقشه خود (شکل ۳۷) مجموعه شهرهای تیسفون و سلوکیه را تیسفون و مدینه العتیقه نام میبرد.

(۵)- سفر باستان‌شناسی، ص ۵۸ و ۳۷، این نام را مورخان عرب بشکلهای مختلف نوشته‌اند (در نقشه شکل ۳۷ Asfanabr ).

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۱۰

که باغ گوزنان خسرو را احاطه میکرده است. اراضی محله اسپانبر از سمت جنوب محدود به بستر عتیق دجله میشده است. در این محل تلی هست، که آنرا خزانه کسری مینامند و ظاهرا بنیان بنای عظیمی در زیر آن پنهان است «۱».

بنا بعقیده باخمان «۲» همکار رویتر «۳» بستان کسری گویا یکی از شهرهای مداین بوده، که انطاکیه جدید نام داشته است. نام رسمی این شهر ویه‌انتیوخ خسرو «۴» بود، ولی معمولا آن را رومگان «شهر رومیان» میخوانده‌اند «۵» این شهر از تأسیسات خسرو اول است. پس از تسخیر انطاکیه این پادشاه سکنه آنرا بشهر جدیدی کوچ داد، که برای آنها در نزدیکی تیسفون بنا کرده بود و باین منظور از بلاد سوریه و رودس رخام و ستونهای مرمر و موزائیک زجاجی و سنگهای تراش عظیم «۶» به ایران آورد. مسعودی حکایت میکند «۷»، که خسرو پس از عقد صلح با امپراطور روم از سوریه مرمر و سنگهای رنگین شده و چندین قسم فسیفسه با خود آورد. فسیفسه ترکیبی است از شیشه و سنگ درخشان و رنگارنگ، که بشکل مکعب برای تزیین کف اطاقها و عمارت بکار میبرند. بعض آنها از حیث منظر شبیه جام بلور است.

خسرو پس از اینکه با این غنیمت گرانبها بعراق بازگشت، در نزدیکی مدائن شهری بنا نمود، که آنرا رومیه نام نهاد. عمارت و اندرون حصار را مطابق آنچه در انطاکیه و سایر بلاد سوریه دیده بود، با موزائیک زینت داد. دیوارهای رومیه، که از گل بنا شده، امروز هر چند تا نیمه خراب گردیده، ولی هنوز استوار است و گواه صحت توصیف ما است».

(۱)- زاره- هرتسفلد، همان کتاب، ص ۵۹ و بعد.

(۲)-Bachmann

(۳)-Reuther

(۴)-Antiokheya Khosrooy Veh -Antiokh -Khusro نزد پرو- کوپیوس، جنگ ایران، ۲ ر ۱۴.

(۵)- الرومیه اعراب.

(۶)- تئوفیلاکتوس، بارهبرئوس؛ ر ک زاره- هرتسفلد، سفر، ۲، ص ۴۸.

(۷)- مروج ۲، ص ۲۰۰- ۱۹۹.



در افسانه‌ها آمده است، که این شهر را طابق النعل بالنعل مطابق نقشه انطاکیه بنا کرده بودند، بطوریکه هر یک از مهاجرین منزل خود را بآسانی یافت «۱». کسری در آنجا چندین حمام و یک میدان اسب‌دوانی بنا نمود و بسکنه آن امتیازات و عنایات مخصوص مبذول داشت، از جمله مسیحیان را آزادی مذهبی عطا نمود.

اهالی این شهر مستقیما تحت نظر شاه قرار گرفتند و هرگاه مجرمی بدانجا پناهنده میشد، کسی حق نداشت معترض او بشود «۲».

در مغرب دجله آثار حصاری دیده میشود، که قسمت اعظم آنرا با آجر بابل ساخته‌اند و مساحتی قریب ۲۸۶ هکتار را احاطه نموده است. این شهر سلوکیه است، که قدیمیترین قسمتهای پایتخت بشمار میرود و اردشیر اول بخشی از آنرا مجددا بنا کرد و آنرا ویه‌اردشیر

نام نهاد «۳». حصار آن همان دیوار شهر سلوکیه عهد سلوکیان است «۴». شهر ماحوزا «۵» مجاور سلوکیه بود. از آن گذشته مؤلفین یهود و سریانی کلمه

---

(۱)- طبری، ص ۸۹۸، نلدکه، ص ۱۶۵.

(۲)- پروکوپیوس، جنگ ایران ۲ ر ۱۴ ر ۴- ۱.

(۳)- ویه اردشیر Veh -Ardasher پهلوی «به اردشیر» است. عقیده نلدکه (مجله شرقی وین، دوره ۱۶ (۱۹۰۲)، ص ۷)، مبنی بر اینکه معنی حقیقی ویه‌اردشیر «خانه اردشیر» است، ویه همان بی be آرمی است، که بمعنای خانه است، ظاهرا خطاست، ر ک بیلی، بولتن شرقی، ۹، ص ۲۳۲.

(۴)- زاره- هرتسفلد، سفر باستان‌شناسی، ص ۵۰ و بعد.

(۵)- ماحوزا مفرد است؛ مقایسه شود با بالاتر، ص ۴۰۶ بنابر کتاب آمیانوس (کتاب ۲۵، بند ۵، پاره ۳) کوش Coche یا بسریانی کوخی Kokhe نام دیگر سلوکیه بود.

اما ادوارد میر میگوید (گزارشهای انجمن شرقی آلمان- Mitt .d .Deutschen Orient Gcs شماره ۶۷، ص ۱۸)، که کلمه کش بغلط در متن مغشوش آمیانوس راه یافته است.

زسیموس zosimos )کتاب سوم، ۲۳ و بعد) عبارتی دارد، که تقریبا عین مطالب آمیانوس است، در آنجا نیز کلمه Zokhase را به صورتی آورده. که فساد در آن راه یافته است.

مطابق عبارت دیگری که آمیانوس (کتاب ۲۶، بند ۶، پاره ۲) میآورد کوش قدری دورتر از سلوکیه در مصب نهر ملکا، که بدجله میریزد، واقع بود.

ماحوزا را بمعنی تمام ناحیه سلوکیه استعمال کرده‌اند. ویه اردشیر شهر بزرگی، بود که کوچه‌های سنگفرش داشت. در کنار خانه‌های آن محوطه‌ای برای چارپایان موجود بود، زیرا اهالی ثروتمند آن شهر، گله‌هایی داشتند، که روزها بدره مطولی در نزدیکی ماحوزا بچرا میفرستادند، و آن دره را «عقبه ماحوزا» نام داده بودند. بازار این شهر خیلی بزرگ بود، و تجار یهودی شرابفروش و همه نوع سوداگران دستفروش در آن شهر اقامت داشتند و بسیار فعال بودند. تجارت رونق بسیار گرفت و این شهر ثروتمند شد، چنانکه زنجیرها و بازوبندهای زرین در آنجا چندان ارزشی نداشت. زنان مقدار کثیری از آنرا تبرعا بفقرا می‌دادند، و صدقه‌گیران آنها را بجای پول نقد قبول میکردند، لکن اهالی این شهر بامور معنوی چندان علاقه نداشتند و و بهمین مناسبت بجهت افراط در شراب‌خواری و عدم عفافشان مورد طعن و ملامت میشدند؛ «زنان آنجا تن‌پرور بودند و کار نمیکردند». از خصوصیات شهر (سلوکیه- ماحوزا) ساختن کیسه و یک قسم حصیری بود، که بر روی آن خرما خشک میکردند «۱».

شهر ویه‌اردشیر مرکز عیسویان ایران و مقر جاثلیق محسوب میشد. کلیسای بزرگ سلوکیه در آنجا بود. هنگام تعقیب نصاری در زمان شاپور دوم این کلیسا ویران شد، و پس از مرگ این پادشاه آنرا از نو ساختند، و پس از آن چند بار با کمک مالی دربار قسطنطنیه تعمیر شد. ابنیه متبرکه دیگری مثل کلیسای سن‌نرکس «۲» نرسیس و مکتب روحانیان، که در قرن ششم تأسیس شده بود، در این شهر دیده میشد.

صومعه پثیون در تیسفون خاص واقع بود. در ازمنه بعد دو کلیسا یکی بنام مریم مقدس و دیگری باسم سن‌سرژ «۳» بفرمان خسرو دوم بنا کردند «۴».

---

(۱)- برلینر A .Berliner؛ مقالات راجع بجغرافیا و نژادشناسی بابل

Beitrage raphie und EthnograPhie Babyloniens zur Geog

ص ۴۰، و ما بعد.

(۲)-Saint Narkcs

(۳)-Saint -Serge

(۴)-اشتراک، سلوکیه و تیسفون، ص ۴۶- ۴۵؛ کلیساهای عهد ساسانی- Christian Churches Sasanian، تاریخ صنایع پوپ I، ص ۶۶۰ و ما بعد (رویتر).

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۱۳

دوره اردشیر و تیسفون هم یهود بسیار بودند. یک مدرسه عالی یهود از قرن سوم در این شهر وجود داشت، و «رش گالوتا» «۱» (رأس الجالوت)، رئیس جامعه کلیمیان بابل، در شهر ماحوزا اقامت می‌گزید «۲».

در حدود پنج کیلومتری شمال ویه اردشیر شهر کوچک درزنیذان «۳» واقع بود شهر دیگری موسوم به ولاش‌آباذ (سابات)، که از تأسیسات شاه ولاش بشمار میآمد، در ساحل راست ظاهرا در مغرب ویه اردشیر واقع بود «۴».

خلاصه ما از مجموعه شهرهایی، که پایتخت ایران را تشکیل میداد، پنج شهر را میشناسیم، از اینقرار: در ساحل شرقی دجله شهر قدیمی تیسفون و شهر رومگان، و در جانب غربی شط شهرویه اردشیر (سلوکیه)، و درزنیذان، و ولاش آباذ اگر محله اسپانبر واقع در ساحل چپ، و محله ماحوزا واقع در ساحل راست را دو شهر مستقل به حساب بیاوریم، عده هفت شهر پایتخت کامل میشود.

حفارانی که در سالهای ۳۲- ۱۹۳۱ درام السعاتیر و المعاریذ (دو تپه در شرق و شمال طاق کسری) کاوش کرده‌اند، بنیان چند کوشک ساسانی یافته‌اند، که واختسموت «۵» موفق بکشیدن نقشه آن‌ها شده است. مقدار زیادی از بقایای گچبریهایی، که زینت عمارات بوده،

بدست آمده است، از قبیل نقوش برگ خرمایی. و افریزهایی که دارای نقوش غنچه و گل و ارابسک «۶» است. این ارابسک‌ها پیشرو ارابسک‌های صنایع اسلامی است، و افریزهایی با اشکال حیوانات، و صفحات مستطیل با تصویر خرس و گراز

---

(۱)- Resh galuta

(۲)- برلینر، مقالات فوق الذکر، ص ۱۹، ۲۴- ۴۳، ۴۳- ۳۹، ۶۲- ۶۱، اشترک، ص ۲۷ و ص ۶۳، ر ک همچنین «دایره المعارف اسلام»، کلمه مداین، ص ۸۴ a.

(۳)- Darzanidhan اشترک، ص ۳۶.

(۴)- طبری، ص ۸۸۳، نلدکه، ص ۱۳۴؛ لسترانج، قلمرو خلافت شرق، ص ۳۴.

(۵)- wachtsmuth

(۶)- Arabesque

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۱۴

و صور درخت زندگانی، که طاوسان بر آن نشسته‌اند، و آجرهایی، که تصویر پدران و دختران شاهزادگان بر آنها مرتسم است، پیدا شده و در میان این قطعات شکسته مجسمه‌های کوچکی نیز بدست آمده است از زنان رقاص، و نوازندگان عود، و مستانی که بر بستر خفته‌اند، و امثال آن «۱» (ش ۳۸).

شکل ۳۸- قطعات نقوش تیسفون

(شمیدت، حفریات تیسفون در ۲- ۱۹۳۱، سوریا، ۱۹۳۴)

(۱)- شمیدت، «سوریا» ۱۹۳۴؛ تصاویر آنها را در تاریخ صنایع پوپ IV ؛ ۷۴- ۱۷۱ و ۱۷۷ چاپ کرده‌اند و نیز مقایسه شود با همان کتاب، I ، ص ۴۵- ۶۰۱ (بالتروشائیتس Baltiusaitis و پوپ).



در دو طرف دجله کاخ‌های سلطنتی بر پا بود. در زمان شاهپور دوم کاخ کوچک زیبایی در خارج سلوکیه ساختند مشرف بر دشتی، که از اشجار کوچک و تاک و سرپوشیده بود؛ دیوار اطاقهایش چنان که رسم ایرانیان است مزین بنقوشی بود که پادشاه را در شکار حیوانات وحشی نشان میداد. آمیانوس مارسلینوس گوید:

«نقاشی‌ها و حجاریهای این قوم چیزی غیر از انواع جنگ و کشتار نشان نمیدهد» «۱». باری پادشاه معمولا در کاخ سلطنتی تیسفون خاص، اقامت داشت و قصر او نزدیک شط واقع بود، بنحویکه آمدوشد مردمی، که از جسر عبور می‌کردند، گاهی مانع خواب پادشاه میشد، و بهمین جهت بود، که شاهپور دوم امر داد جسر دیگری بر دجله قرار دهند. محتمل است، که این همان (کاخ سفید) باشد، که دو قرن و نیم بعد از انقراض دولت ساسانی خلفای اسلامی المعتضد و المکتفی خراب کردند، تا مصالح آنرا برای ساختمان قصری در بغداد بکار برند «۲».

مشهورترین بنایی، که پادشاهان ساسانی ساخته‌اند، قصری است، که ایرانیان طاق کسری یا ایوان کسری مینامند، و هنوز ویرانه آن در محله اسپانبر موجب حیرت سیاحان است «۳». (ش ۳۹). ساختمان این بنا را در داستانها بخسرو اول نسبت داده‌اند.

بعقیده هرتسفلد طاق کسری از بناهای عهد شاهپور اول است، اما رویتر «۴» روایات

(۱)- آمیانوس، کتاب ۲۴، بند ۶، پاره ۳.

(۲)– زاره– هرتسفلد، سفر باستان‌شناسی، ۲، ص ۷۶.

(۳)– قسمتی از خرابی بنا مربوط بیکی از خلفاء نخستین عباسی میباشد. اغلب مصنفین عرب این عمل را بمنصور (۷۵– ۷۵۴) نسبت میدهند. چون هزینه خراب کردن بیش از استفاده بود، که انتظار داشتند، لذا این کار را ادامه ندادند. در یکی از روایات پارسی (روایات داراب هرمزیار، ج ۲، بمبئی ۱۹۲۲، ص ۲۴۰ و بعد) افسانه راجع باین امر ذکر شده است. ر ك اشترك، ص ۶۱؛ رزنبرگ، رساله بزبان روسی (سن‌پترسبورغ، ۱۹۱۲)؛ ترجمه انگلیسی توسط بوگدانو در مجله کاما، شماره ۳، ص ۲۹ و بعد.

(۴)– مجله آثار قدیم The Antiquity، ج ۳، دسامبر ۱۹۲۹، ص ۴۴۷.



متداوله را تأیید کرده است، و گوید طاق کسری بارگاهی است، که خسرو اول بنا نهاد. مجموع خرابه‌های این کاخ و متعلقات آن مساحتی بعرض و طول ۴۰۰* ۳۰۰ متر را پوشانیده است؛ در این مساحت آثار چند بنا دیده میشود. علاوه‌بر طاق کسری، عمارتی است در فاصله ۱۰۰ متر در مشرق طاق، و تلی که معروف به حریم کسری است در سمت جنوب طاق، و در جانب شمال ویرانه‌هایی است، که

شکل ۳۹ طاق کسری در سال ۱۸۸۸ میلادی

(دیولافوا، صنعت باستانی ایران)

در زیر قبرستان جدید پنهان شده طاق کسری تنها قسمتی است از کل عمارت، که اثر قابل توجهی از آن باقی است. نمای این بنا، که متوجه بشرق است و ۲۹ ر ۲۸ متر ارتفاع دارد، دیواری بوده است بی‌پنجره، لکن طاقنماهای بسیار و ستونهای برجسته و طاق کوچك مرتب بچهار طبقه و دیواری «دهلیزی» داشته است، و نظیر آنرا باید در بلاد شرقی، که نفوذ یونانی در آن راه یافته، خاصه در پالمور جستجو

کرد. نمای عمارت شاید از صاروج منقش یا سنگهای مرمر، یا چنانکه بعضی از نویسندگان جدید ادعا کرده‌اند، از صفحات مسین‌زراندود و سیم‌اندود پوشیده بوده است. اما هرتسفلد راجع باین قسمت اخیر، که اینجانب در کتاب خود موسوم به «شاهنشاهی ساسانیان»، ص ۱۰۲ اشارتی بآن نموده‌ام، روایتی در هیچیک از مأخذهای قدیمه پیدا نکرده است. تا سال ۱۸۸۸ نما و تالار بزرگ مرکزی بر پا بود، اما در آن سال جناح شمالی خراب شد، و اکنون جناح جنوبی نیز در شرف انهدام است. در وسط این جلو خان، دهانه طاق بزرگ بیضی شکلی نمایان است، که عمق آن تا آخر بنا پیش میرفته است. این تالار که ۶۳/ ۲۵ پهنا و قریب ۷۲/ ۴۳ متر درازا دارد، بارگاه شاهنشاه بوده است. در پشت هر یک از جناحین نمای عمارت، پنج تالار کوتاه‌تر، که طاقنماهایی در بالای آن دیده می‌شود، موجود بوده و از بیرون بوسیله دیوار بلندی بسته می‌شده است. در عقب دیواری، که حد غربی عمارت است، ظاهرا تالار مربعی در وسط بوده، که دنباله تالار بار شمرده می‌شده، و دو اطاق کوچکتر در طرفین آن وجود داشته است. تمام دیوارها و سقفها از آجر بوده و ضخامتی فوق العاده داشته است «۱» «۲». در حفاریهای جدیدی، که آلمانیها کرده‌اند، چند قطعه تزئینات گچبری و غیره از عهد ساسانی بدست آمده است.

طاق کسری، که مقر عادی شاهنشاه بود، بنایی بود از لحاظ ساختمان تا حدی ساده، لکن حیرت و اعجاب نظارگان در برابر این بنا بیشتر بعلت عظمت و شکوه و ضخامت اضلاع آن بود تا زیبایی کلیات و جزئیات آن ابن خرداذبه گوید «کاخ کسری در مدائن از همه بناهایی، که با گچ و آجر ساخته شده، بهتر و زیباتر است» و بیتی چند از قصیده بختری را، که در وصف این ایوان سروده، نقل می‌کند: «ایوان از شگفتی بنا پنداری شکافی است در پهلوی کوهی بلند. کوهی

(۱)- زاره هرتسفلد، سفر باستان‌شناسی، ص ۷۶- ۶۰، مقایسه شود با دیولافوا، IV بخش ۶؛ تاریخ صنایع، IV ، ۵۱- ۱۴۹.

(۲)- جغرافیون، ج ۶، ص ۱۶۲، ترجمه، ص ۱۲۴.



رفیع است، که کنگره‌هایش بر قلل رضوی و قدس مشرف است. کسی نداند، که آدمی آنرا برای آرامگاه جنیان ساخته است، یا جن برای آدمی کرده است؟» «۱»

بارگاه باشکوه شاهنشاه در این قصر بود و از اینجا امور کشور را تمشیت میداد. بعضی از مطالبی، که مورخان عرب در خصوص آیین جهانداری ذکر کرده‌اند، مربوط به تشکیلات عهد خسرو اول و جانشینان او است. دو اثر مرکزی عبارت بودند از چند دیوان «۲»، که کلمه پهلوی است، بمعنی اداره. در این ادارات نظم و ترتیبی کامل حکمفرما بود. اطلاع مستقیمی راجع بتعداد دیوان‌ها و حدود صلاحیت هر یک از آنها در دست نداریم. همین قدر میدانیم، که پادشاه چند مهر مختلف داشت، یکی برای دفترخانه سری، دیگر برای دبیرخانه، دیگر برای محکمه جنائی، دیگر مخصوص توزیع نشان و اعطای منصب، و دیگر متعلق بامور مالیه «۳»، و از اینرو می‌توانیم حدس بزنیم، که بهمین اندازه هم دیوان وجود داشته است. معذلک اینصورت کامل نیست و عقل حکم می‌کند، که برای امور ذیل هم دیوانهایی داشته‌اند: از قبیل امور نظام، و پست، و ضرابخانه، و اوزان، و شاید

(۱)- این قصیده بختری در شرح عظمت ایوان کسری و ستایش ایرانیان بی‌نظیر است.

عبارات فوق ترجمه سه شعر ذیل است.

و کان الوان من عجب الصنعة     جوب فی جنب ارعن جلس

| | |
|---|---|
| مشمخر تعلوله شرفات | رفعت فی رؤس رضوی و قدس |
| لیس یدری اصنع انس لجن | سکنوه‌ام صنع جن لانس |

(مترجم)

(۲)- هوبشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۴۳. این کلمه را بعدها برای تشکیلات اسلامی هم بکار بردند، بنابراین ابن خلدون کلمه «دیوان» در اصل بر دفاتر درآمد و هزینه اطلاق میشده و بعدها معنی آن توسعه یافته و اطلاق شده است بر محل کار عمل مالیه و مأمورین وصول مالیات و بالاخره بتمام ادارات دیگر شمول یافته است.

(۳)- بلاذری بنابر قول ابن مقفع، ر ک نلدکه، ص ۳۵۴، یادداشت ۲.



خالصجات سلطنتی، و غیره و مشکل بنظر می‌رسد، که مهمترین شعب تشکیلات کشوری، یعنی مالیه دارای چندین دیوان متمایز نبوده باشد، چنانکه بعد در عهد خلفای اموی و عباسی دارا شد «۱».

در کتاب بلاذری «۲» نکاتی راجع بطرز کار در دیوانها خاصه در شعب مالی مسطور است، مثلا مبلغ پول وصول شده را بصدای بلند در حضور شاه میخواندند، و استریوشان سالار همه ساله صورتی از عایدات مالیات‌های مختلف و وضع خزانه بحضور شاه عرض می‌نمود، و پادشاه آن را مهر میفرمود. خسرو دوم، که بوی اوراق پوستی را دوست نداشت، امر داد تا صورتحساب را روی کاغذی، که بزعفران و گلاب آغشته باشد، بنویسند. وقتی پادشاه فرمانی صادر می‌نمود، دبیر سلطنتی امر مزبور را در حضورش انشاء می‌کرد، و بعد برای بازرسی مستخدم دیگری آن را در دفتر روزانه خود ثبت می‌نمود. این دفتر روزانه را هر ماه مرتب می‌کردند، و پس از این مدت آن را بمهرشاه ممهور کرده، بگنجور می‌سپردند.

اصل فرمان را بمهردار شاه میدادند، و او آنرا مهر کرده، نزد کسی میفرستاد، که مأمور اجراء آن بود. این شخص فرمان را بطرز مطلوب و معمول منشیان ایران درمی‌آورد، و اصل آن را نزد دبیر می‌فرستاد، و دبیر آن را بشاه تقدیم می‌کرد و سپس با دفتر روزانه خود مطابقه می‌نمود، آنگاه اگر مضمون هر دو یکی بود، آن را در حضور شاه یا محرم‌ترین ندیمان شاه مهر می‌کرد و برای اجراء میفرستاد.

فرمان‌های سلطنتی و معاهدات و سایر اسناد دولتی را با مهری، که عبارت

---

(۱)- مقایسه شود با ص ۱۴۳ و ص ۱۵۵ این کتاب. بنی امیه دفتری برای خراج و دفتری برای نگاهداری حساب اجاره اراضی بیت المال داشتند. در زمان متوکل خلیفه عباسی دیوانی برای خراج و دیوان دیگری برای ثبت هزینه موجود بوده است. (کرمر، تاریخ تمدن شرق؛ Kremer Kulturgeschichte des Orints، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۹۹).

(۲)- بنقل از ابن مقفع، ر ک نلدکه طبری، ص ۳۵۴، یادداشت ۳.



از حلقه منقش بصورت گراز (وراز) بود، مهر می‌کردند. اگر مربوط بتعهداتی بدولت دیگر بود- اعم از مستقل یا غیر مستقل-، کیسه کوچکی پر از نمک بآن سند می‌بستند و بنگین سلطنتی مهر می‌کردند، و این علامت غیر قابل نقض بودن پیمان محسوب میشد «۱». در اطراف شاه درباریانی بودند دارای القاب و مناصب عالیه از قبیل: دربذ «۲» یا رئیس دربار «۳»، تگربذ «۴»، که منصب او شبیه «۵» دربار بود «۶»، شخص دیگری از اندیمان‌کاران سردار یا (سالار) یعنی حاجب بزرگ و رئیس تشریفات لقب داشت «۷»، و پرده‌دار را خرم‌باش میگفتند. بعد نوبت می‌رسید به ناظران قصر سلطنتی، و پیشخدمتان، و ساقیان (می‌بذ؟) «۸»، و «چشندگان» (پذشخور؟ «۹»، و رئیس کل مطبخ (خوانسالار) «۱۰»، و عمله خلوت (سنکاپان «۱۱» و سنکپت «۱۲» اشکال

(۱)- فوستوس بیزانسی، لانگلوا، ج ۱، ص ۲۶۹؛ پاتکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶، ۱، ص ۱۱۳. مسعودی (مروج، ج ۲، ص ۲۰۴ و ۲۲۸) راجع بمهرهای چهارگانه خسرو اول و مهرهای نه‌گانه خسرو دوم تفصیلی ذکر میکند.

(۲)-Derbadh

(۳)- کعبه زردشت، سطر ۳۳.

(۴)-Ttagharbadh

(۵)-grand -maitre

(۶)- هرتسفلد، پایکولی، لغت شماره ۹۹۹.

(۷)- بارتلمه، در باب فرهنگ ایران باستان Worterbuch. Znm altiran، ص ۱۴۹، و حقوق ساسانی، ج ۴، ص ۱۶؛ هرتسفلد، پایکولی، لغت شماره ۱۰۰.

(۸)-maybadh این عنوان مشکوک است، ر ک هوبشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۶۹، و یادداشت ۲.

(۹)-padhishkhvar هوفمان، ص ۹۵.

(۱۰)-Khvansalar اردشیر سوم را، که در هفت سالگی بتخت نشست، ماه آذرگشنسپ خوانسالار تربیت کرد، طبری، ص ۱۰۶۱، نلدکه، ص ۳۸۶.

(۱۱)-senekapan

(۱۲)- Isenekapet

ارمنی این عنوان ایرانی است) «۱»، و بازداران (شاهبان؟) «۲»، میرشکار (نخجیربذ) «۳»، و رئیس کل اصطبل (اخوربذ «۴» یا اخوسالار یا ستوربان) «۵»، و رئیس دربابان (دربان سردار) «۶»، و امثال آن. بطوریکه ظاهرا در بندهشن ایرانی دیده میشود، مقامی نیز وجود داشته بنام کستیگبان سردار، که وظایف و حدود اختیارات آن درست معلوم نیست «۷». جماعتی از نگاهبانان پادشاه، که پشتیگبان نام داشتند «۸»، تحت ریاست پشتیگبان سالار بودند، که در دربار صاحب مقام و اعتبار تام بود «۹».

این مستحفظین پادشاه را حراست میکردند و جزء جلال موکب او محسوب میشدند. در زمان خسروان هم عنوان هزاربذ موجود بوده است «۱۰» و این عنوان مثل

---

(۱)- پاتکانیان، مجله آسیایی همانجا، ص ۱۱۵.

(۲)- ایضا.

(۳)- کعبه زردشت، سطر ۲۹.

(۴)- akhvarbadh

(۵)- storban هوبشمان، دستور زبان ارمنی، ص ۹۳؛ کارنامگ، بخش ۳، پاره ۲.

(۶)- اونوالا، شاه خسرو و غلامش، لغت‌نامه، شماره ۱۸۹. متن کارنامگ که نوشیروان چاپ کرده (بمبئی ۱۸۹۶، ص ۳۱، پاره ۱۷۴) از یک دران‌دربذ dran -darbadh، رئیس جمیع درها، نام برده است. در متن پشوتن سنجانا از این عنوان فقط دو حرف اول ضبط شده است.

(۷)- بیلی، بولتن شرقی، ۹، ص ۲۳۲.

(۸)- هوبشمان، ص ۲۵۵.

(۹)- در کارنامگ (بخش ۱۰، پاره ۷)، پشتیگبان سالار از جمله نزدیکان و خواص شاه است، و همراه با موبدان، ایران سپاهبذ، دبیران مهشت و اندرزبذ اسواران ذکر شده است.

(۱۰)- ر ك ص ۱۳۳ این کتاب. تاوادیا، «سورسخون»، پاره۱۴ b ، ص ۶۷، راجع به جانسپاران بالاتر ص ۲۳۴ را به‌بینید.



سابق از القاب وزیر بزرگ بشمار نمی‌آمده، بلکه آنرا بهمان معنی اصلی خود بکار می‌برده‌اند، که ریاست هزار نفر و ریاست مستحفظین سلطنتی باشد. یکی از رجال عالیمقام عهد شاپور اول دارای لقب شپشیرآز «۱» (دارنده تیغ آخته) بوده است «۲».

در ازمنه اخیر عهد ساسانی دسته قراولان از نجبا تشکیل می‌شد «۳». چون پادشاه بر اسب می‌نشست، مستحفظین در دو صف قرار می‌گرفتند، هر فردی زرهی و خودی و سپری و شمشیری داشت و نیزه بدست گرفته بود، چون شاه از مقابل او میگذشت، سپر خویش را پیش میبرد و بجانب حاشیه زین شهریار دراز میکرد و سر را چندان فرومی‌آورد، که پیشانی او بسپر می‌رسید «۴».

چند طبقه دیگر بودند، که بسبب نفوذی، که در مزاج شاه داشتند، در دربار کسب اهمیت کرده بودند. از آن جمله ستاره‌شماران (اخترماران) را باید شمرد، که رئیس آنان اخترماران سردار لقب داشت و در ردیف دبیران «۵» و غیب‌گویان قرار می‌گرفت. این چند طبقه را ساسانیان بتقلید اشکانیان پرورش میدادند و با آنان مشورت می‌نمودند.

مورخان رومی گویند: «شاهپور دوم بوسیله غیب‌گویان با همه ارواح خبیثه و قوای جهنمی سروکار داشت و راجع بآتیه از آنها سئوالاتی می‌کرد» «۶».

---

(۱)-shapsheraz

(۲)- کعبه زردشت، سطر ۳۲.

(۳)- حتی سربازان ساره‌گارد شاهنشاهی هم از نجبا بودند (ر ک نلدکه، طبری، ص ۳۹۱، یادداشت ۸).

(۴)- طبری، ص ۱۰۶۳، نلدکه، ص ۳۸۹.

(۵)- نامه تنسر، ص ۲۱۴ و ۵۱۸ چاپ دارمستتر؛ مینوی، ص ۱۲.

(۶)- آمیانوس مارسلینوس، کتاب ۱۸، بند ۴، پاره ۱؛ مقایسه شود با فوستوس بیزانسی، لانگلوا، ج ۱، ص ۲۷۰.



یزدگرد اول همه اخترشناسان دربار را مأمور یافتن طالع فرزند جدید الولاده خود کرد «۱». خسرو دوم برای ساختن سدی بر شط دجله همه غیبگویان و جادوگران و ستاره‌شناسان را، که ۳۶۰ تن بودند گرد آورد و با آنان مشورت کرد، که چه ساعتی را معین می‌کنند، و چون عاقبت کار او بنتیجه مطلوب نرسید، بسیاری از آنان را هلاک کرد «۲». ما طبعا میخواهیم، که از روابط اخترشناسان و جادوگران با طبقه روحانیون اطلاعاتی بدست بیاوریم. چنانکه آگاثیاس هم این نکته را تأیید کرده «۳»، بلا شبهه خود روحانیون هم وارد فن پیشگوئی بوده و جانشین کهنه بابل شده بودند. دیگر از طبقات متنفذ، پزشگان درباری را باید شمرد، که درستبذ «۴» می‌گفتند «۵». در زمان خسروان این طایفه اکثر از مسیحیان بودند «۶». شعرای درباری را نیز از طبقات ممتازه باید بحساب آورد. اما خواجگان، که دارای نفوذ هم بوده‌اند، گویا هیچوقت جزء طبقات نجبا بشمار نمی‌آمدند. رئیس آنها را ظاهرا مردبذ می‌گفته‌اند «۷».

محل بارعام تالارهای طاق کسری بود. در روز معین جماعت کثیری بدر بارگاه (اپدان) «۸» رو می‌نهادند و در اندک مدتی تالار بزرگ پر می‌شد. این‌جا را با قالی فرش می‌کردند و دیوارها را با قالی می‌پوشاندند، و هر جا که قالی بر دیوار نبود به

(۱)- طبری، ص ۸۵۴، نلدکه، ص ۸۶.

(۲)- طبری، ص ۱۰۰۹، نلدکه، ص ۳۰۴ و ما بعد.

(۳)- ۲/ ۲۶.

(۴)-drusbadh

(۵)- شکل اصلی کلمه شاید درذستبذdrudhistbadh باشد: نیبرگ، رساله پهلوی، لغت درذدستdrudhist .

(۶)- لابور، ص ۱۹۰ و ۲۱۹. درباره طب پایین‌تر در همین فصل شرحی بیاید.

(۷)- هوبشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۶۹، یادداشت ۲.

(۸)-APadana



تصاویر معرق (موزائیك)، که بامر خسرو اول ساخته شده بود آراسته. ظاهرا این صورتها را صنعتگران و استادان یونانی، که یوستی نیانوس قیصر روم بدرگاه خسرو فرستاده بود، می‌ساختند «۱». از جمله این نقش‌ها تصاویری بود، که محاصره انطاکیه و محارباتی را، که در حوالی این شهر واقع شده بود، نشان میداد. تصویر خسرو را نیز، در حالی که از برابر سپاه ایران و بیزانس میگذشت، سوار بر اسب زرد رنگك، و ملبس بجامه سبز، رسم کرده بودند «۲». تخت سلطنتی را در آخر تالار می‌نهادند و در پشت پرده آنرا پنهان میکردند. صاحبان درجات عالیه و اعیان و بزرگان بفاصله‌های مقرر از پرده می‌ایستادند «۳». بی‌شبهه حاجبی در آنجا نصب کرده بودند، که مقام بزرگان را از قرارگاه جماعت جدا کند. ناگاه پرده بکنار می‌رفت و شاهنشاه بر روی تخت ظاهر می‌شد، که بر بالشی زربفت تکیه داده و جامه زرتار

پوشیده بود. تاج که مرصع بزر و سیم و مروارید و یاقوت و زمرد بود، بوسیله زنجیری از طلا بسقف آویخته بود. این زنجیر چنان نازک بود، که از دور دیده نمی‌شد. چون از مسافتی شخص نگاه می‌کرد، می‌پنداشت که واقعا تاج بر سر شاه قرار دارد، در صورتی که این کلاه چنان سنگین بود، که هیچ سری تاب نگاه داشتن آن را نداشت؛ وزن آن را ۹۱/ ۵ کیلو تخمین زده‌اند. در سقف تالار ۱۵۰ روزنه بقطر دوازده تا پانزده سانتی‌متر تعبیه کرده بودند، که نوری لطیف از آنها بدرون می‌تافت و در این روشنایی اسرارآمیز منظره آن همه شکوه و جلال و تجمل، اشخاصی را، که برای دفعه اول باینجا قدم نهاده بودند، چنان مبهوت میکرد، که

---

(۱)- نئوفیلاکتوس، کتاب ۵. بند ۶، فقره ۱۰.

(۲)- زاره- هرتسفلد، سفر باستان‌شناسی، ج ۲، ص ۷۰.

(۳)- ر ک ببعد.



بی‌اختیار بزانو درمیآمدند. چون پادشاه پس از بار از تخت برمیخاست میرفت، تاج همچنان آویخته می‌ماند و آنرا با جامه زربفت مستور میکردند، که از غبار محفوظ بماند. بلعمی گوید، که این رسم را خسرو اول معمول کرد، و در زمان او و اخلافش برقرار ماند «۱». حلقه که زنجیر تاج را بسقف می‌بست، تا سال ۱۸۱۲ برجای بود «۲»، و در آنوقت آنرا برداشتند.

جمال و جلال شاهنشاه شکوه و عظمتی عالی داشت. ژان‌کریز وستوم «۳» در وصف یکی از پادشاهان ایران در قرن چهارم میلادی از روی بی‌احترامی گوید:

«ریشی زرنگار دارد و خود را شبیه موجودی عجیب ساخته است» «۴». تئوفیلاکتوس وصف هرمزد چهارم جانشین انوشیروان را، که با جامه‌های گرانبها بر تخت نشست، چنین آورده

است: تاج زرین مرصع بجواهر بر سر داشت، پرتو زبرجدهای آن، که از مروارید غلطان محصور بود، چشم را خیره میکرد، و گوهرهایی، که بر موی او قرار داشت، نور مواج خود را با شعاع حیرت‌بخش زمردها چنان آمیخته بود، که چشم بیننده از فرط حیرت و شگفتی تقریبا از دیدار عاجز میماند.

شاهنشاه شلواری زربفت پوشیده بود، که آنرا با دست گلابتون‌دوزی کرده بودند و بهایی گزاف داشت، بطور کلی جامه او، تا حدی که شکوه سلطنت و میل خونمایی اقتضا می‌کرد، دارای بهاء و جلال بود» «۵». این وصفی، که از جلوس هرمزد کرده‌اند، ممکن است بزمان خسرو اول نیز راجع شود. حمزه از روی کتابی که مشتمل بر تصاویر شاهنشاهان ساسانی بوده «۶»، انوشیروان را چنین وصف کرده است «۷»: «قبائی سفید زربفت (یا منقوش) بالوان گوناگون در بر، و شلواری آسمانی رنگ در

---

(۱)- طبری، ص ۹۴۶، نلدکه، ص ۲۲۲- ۲۲۱؛ ثعالبی، ص ۷۰۰؛ بلعمی ترجمه زنتبرگ، ج ۲، ص ۶- ۲۰۵.

(۲)- یوستی، تاریخ ایران قدیم، ص ۲۱۰.

(۳)- Jean .Chrysostome

(۴)- ر ک نلدکه، طبری، ص ۴۵۳.

(۵)- تئوفیلاکوس کتاب ۴، بند ۳.

(۶)- ر ک بالاتر، ص ۸۶- ۸۵.

(۷)- گوتوالد، ص ۵۷، ترجمه، ص ۴۲.

پای دارد؛ و بر تخت نشسته، بشمشیر خویش تکیه داده است».

تصویر انوشیروان بهمین وضع در میان ظرفی بسیار زیبا، که بکتابخانه ملی پاریس تعلق دارد، نقر شده است. این نقش در میان دائره از قطعات بلور طبیعی قرار دارد. پیرامون آن دایره را سه ردیف گلهای میناکاری یکی سرخ و یکی سفید فروگرفته و همه را بر طلا نصب نموده‌اند (شکل ۴۰). پادشاه از روبرو نمایان است، که دو دست را بر روی شمشیر نهاده و بر تختی نشسته است، که اسبان بالدار حامل

شکل ۴۰- تصویر خسرو در جام

(زاره، صنایع ایران قدیم).

آن هستند «۲». نقش دیگری، که در کوه شاپور فارس «۳» کنده شده، محتملا از خسرو اول است. این نقش، که بطرز نسبتا خشنی حجاری شده، مشتمل بر اشکالی است،

---

(۲)- دیولافوا، ج ۶: تصویر ۲۲، بابلون؛ فهرست مهرهای کتابخانه ملی، شماره ۳۷۹، زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر؛ تاریخ صنایع پوپ،IV ، ۲۰۳.

(۳)- فلاندن و کست و تصویر ۵۰؛ آندرآس و اشتولتسه، تخت جمشید؛ تصویر ۱۳۸.



که بر دو صف قرار داده‌اند. در صف بالا پادشاه در میان نشسته و وضع او شبیه بوضعی است، که در ظرف سابق الذکر گفتیم، با این تفاوت، که فقط دست چپ او بر خنجری قرار دارد، و دست راست او بر عصایا نیزه واقع شده است.

در سمت چپ (بیننده) بزرگان مملکت بوضع معمول قدیم ایستاده‌اند، یعنی دست راست را تا برابر رخسار افراشته‌اند. در جانب راست اسرا را بحضور شاه می‌آورند، و در ردیف فرو

دین سمت چپ، سلحشوران ایرانی دیده می‌شوند، که اسبی را از میدان جنگ پیش آورده‌اند، و در جانب راست مردی پیداست، که سر بریده در دست دارد. نزدیک شخصی، که بر پیل سوار است، چند تن اسیر دیده می‌شود، اشخاصی هم ظروف و غنایم دیگری را پیش می‌برند «۱».

خسرو بطوریکه از سکه‌هایش پیداست، بنابر رسم زمان دارای سبلت

شکل ۴۱- سکه خسرو اول

(موزه ملی کپنهاک)

و ریش نوک‌داری است، و گردنبندی از مروارید بسته است. بر فراز تاج بالدار او گویی است، که در هلالی قرار دارد (شکل ۴۱).

کسی که بحضور شاهنشاه میرسید، بایستی مطابق رسم قدیم نماز ببرد. طبری

---

(۱)- رازه، شباهت تصویر پادشاه را در نقش برجسته با صورت شاه در جام دلیل این میداند، که در هر دو مورد تصویر یک شخص را کشیده‌اند (نقوش برجسته، ص ۲۱۳ و بعد) و خواسته است ثابت کند، که هر دو تصویر از آن خسرو دوم است؛ هرتسفلد (تخت خسرو، سالنامه مجموعه‌های هنری پروس؛ ج ۴۱ ص ۱۴) جام را از خسرو اول میداند. تاجیکه در آن تصویر شاه بر سر دارد، بی‌شک از آن خسرو اول است. در نقش برجسته شکل تاج خوب تشخیص داده نمیشود.



حکایت میکند، که چگونه یوانویه «۱»، که یکی از اشراف بزرگ بود، روزی نامه بحضور وهرام پنجم برد، و چنان از شکوه و جلال او خیره شد، که سجده کردن را فراموش نمود، لکن شاه علت حیرت او را دریافته، چشم پوشید «۲». قاعدتا پشتیگبان سالار یا یکی دیگر از

افسران ارشد، که نگاهبان درگاه بودند، بشاه خبر میدادند، که فلان تقاضای شرفیابی دارد. بعد از رخصت، آن مرد وارد میشد و دستار سفید و پاکی از آستین بیرون کشیده پیش دهان میگرفت. این دستمال را پذام (بلغت اوستایی پی‌تی‌دان «۳») میگفتند و در مقابل اشیاء و عناصر مقدسه و غیره بدهان میگرفتند، تا نفس موجب پلیدی آن شیئی یا عنصر (در اینمورد فرشاهی) نشود. باری پس از این اقدام، آن شخص نزدیک می‌شد، و در برابر شاه بخاک می‌افتاد و در آن حالت می‌ماند، تا شاه او را اجازه برخاستن دهد، پس «با کمال احترام با دست سلام می‌داد» «۴». چون شاه اجازه سخن گفتن عطا می کرد، آن شخص یک جمله معمولی ادا مینمود، که دعای سعادت پادشاه بود و معهودترین این کلامها «انوشگ بویذ» «۵» بود یعنی «جاویدان باشید» یا «اوکامک رسی» «بکام برسی «۶».

---

(۱)- Yuvanoe

(۲)- طبری، ص ۸۵۹، نلدکه، ص ۹۳- ۹۲.

(۳)- paitidana

(۴)- ظاهر، همانطور که ما در نقوش برجسته ساسانی میبینیم، در حالیکه انگشت سبابه دست راست را بجلو دراز میکرد. این تشریفات نزد طبری در یک مورد بخصوص ذکر شده است (ص ۱۰۴۸، نلدکه، ص ۳۶۶ و ما بعد)، و آن هنگامیست، که فرستاده شیروی نزد خسرو پرویز مخلوع میرود، تا باو پیامی از شاهنشاه جدید برساند. چون خسرو دوم دربند شد. یکی از رؤسای گارد سمت خرم‌باش را بعهده گرفت. بنابراین با خسرو در زندان رفتاری شایسته شاهان کرده‌اند. نلدکه، همانجا، یادداشت ۳.

(۵)- Anoshagh bavedh

(۶)- کارنامگ، بخش ۹، پاره ۱۲ و بخش ۱۰، پاره ۷.

پادشاهان ساسانی را بلقب شماخ بغان «۱» (شما وجود الهی) یا (مقام الوهیت شما) «۲» خطاب میکردند. پادشاه مردان پهلم «۳» (یعنی اولین انسان) بود «۴». در موقع خطاب نام او را بزبان نمیآوردند. در کتاب التاج جاحظ «۵» آمده است، که هرگز رعایا نام و لقب شاه را نبایستی بزبان بیاورند. نه در اشعار، و نه مذاکرات رسمی، و نه هنگام ستایش. همچنین ممنوع بود، که چون شاه عطسه میکرد، کسی دعای عافیت بخواند، یا چون شاه دعایی بخواند کسی «آمین» بگوید: «پادشاه پرهیزکار از جمله مختصات و وظائفش این بود، که برای رعایای متقی خود دعا کند، زیرا که دعای پادشاه مستجاب‌ترین دعاها است «۶». بعلاوه امتیاز پادشاه از آحاد رعیت بطرق دیگر هم معین گشته بود، روزی، که پادشاه حجامت یا قصد فصد میکرد یا دوایی میخورد، منادی این خبر را بعامه میرسانید. در این روز درباریان و سکنه پایتخت از اقدام بنظایر آن عمل ممنوع بودند، زیرا که بزعم آنان در این صورت تأثیر آن دوا در مزاج شاه کاسته میشد «۷».

راجع بمراسم سخت و آداب دقیقی، که در دربار حکمفرما بود، اطلاعات جامعی از کتاب التاج جاحظ بدست توان آورد. ظاهرا مؤلف آنها را از گاهنامگ

---

(۱)- shmakh baghan

(۲)- مقایسه شود با هرتسفلد، پایکولی، لغت شماره ۸۸.

(۳)- mardanpahldm

(۴)- تاوادیا، «سورسخون»، بخش ص ۶۳.

(۵)- چاپ قاهره ص ۸۳.

(۶)- ایضا ص ۹۰.

(۷)- چاپ قاهره، ص ۹۰- ۷۹. بعد مصنف گوید، که خسرو اول، معمولا، روزهای شنبه حجامت میکرده و صبح شنبه منادی رعایا را خبر میکرده است، که در آنروز حجامت نکنند. این شرح عجیب بنظر میرسد و مستلزم آنست، که در زمان ساسانیان حساب هفته شماری نیز متداول بوده باشد (مقایسه شود با ص ۱۹۳، یادداشت ۱ این کتاب).



یا آیین نامگ اخذ و اقتباس نموده است. «۱» جاحظ نخست بذکر طبقات سه‌گانه درباریان میپردازد، که گویند از تأسیسات اردشیر اول است، طبقه اول اسواران «۲» و شاهزادگان بودند، که بفاصله ده ذراع از پرده‌ای قرار میگرفتند، که حد فاصل میان شاه و حاضران بود، در فاصله ده ذراع از آن طبقه ندماء و محارم پادشاه و استادان موسیقی و اغانی میایستادند، طبقه سوم، که اصحاب طرب و مقلدان و بازیگران بودند، در فاصله دوم قرار میگرفتند. حتی در این طبقه هم اشخاص پست‌نژاد راه نمیدادند، اگرچه اولاد بافندگان ماهر و جراحان زبردست باشد، و مردمان ناقص الخلقه و مریض را هم در زمره حاضران نمی‌پذیرفتند «۳». جاحظ گوید «۴» اردشیر استادان موسیقی و اغانی را در برابر طبقه اول، که اساوره (اسواران) و شاهزادگان هستند، قرار میداد و موسیقی‌نوازان دیگر را در ردیف دسته دوم از ندیمان درباری جای میفرمود و در قبال طبقه سوم نوازندگان نای و سنج و سایر آلات (ذات الاوتار) را قرار میداد. موسیقی‌نوازان هر درجه‌ای با خوانندگان هم درجه خود مینواختند، و اگر گاهی شاه در حالت مستی بیکی از نای‌زنان فرمان میداد، که با خواننده

---

(۱)- «کتاب الاغانی»، که در ص ۲۲، سطر ۱۳ چاپ قاهره ذکر شده، بعقیده من غلط است و صحیح آن «کتاب الابین- آیین نامگ» میباشد.

(۲)- مصنف (ص ۲۵) صحبت از «اساوره که از تخمه شاهی بودند» میکند؛ مقایسه شود بالاتر ص ۳۹۲.

(۳)- مسعودی (مروج، ج ۲، ص ۱۵۳) همین روایت را آورده، با این اختلاف، که محارم را در طبقه اول قرار داده و مرزبانان و شاهان خراجگذار را، که در دربار شاهنشاهی بودند، و اسپاهبذان را جزء طبقه دوم دانسته است، و البته این صحیح نیست.

ثعالبی حکایت میکند، که شاه ولاش جمعی از مسخرگان را بخدمت خود آورده بود، تا بوسیله مزاح آنان کارها را پیش ببرد و آنان پادشاه را بوسیله شوخی‌های خود خرم و شاد نمایند. ولی آنان را منع فرمود که در سه محل باو نزدیک نشوند، پرستش گاه، و بارعام و میدان جنگ.

(۴)- ص ۲۸- ۲۵.



پست‌تر از خود هم آهنگی کند- و این بندرت اتفاق میافتاد- آن نای‌زن از امتثال امر پادشاه سرپیچی میکرد، و علت امتناع خود را اظهار میداشت. در این موقع اتفاق می‌افتاد، که پیشخدمتان آن نای‌زن را با بادبزن و مگس‌پرانها می‌زدند، ولی او بخود تسلی میداد که، «اگر این ضربات را بموجب اراده پادشاه متحمل میشوم، چون از قید مستی رهایی یابد، از اینکه حقوق رتبه خود را حفظ کرده‌ام، خوشوقت و شاد خواهد شد». باری دو غلام هوشیار، که در مجلس پادشاه حضور داشتند، موظف بودند، که تمام آنچه پادشاه در هنگام مستی میفرمود، عینا یادداشت کنند، بدین طریق که یکی میگفت و دیگری حرف بحرف مینوشت. پس آنگاه بامدادان این شخص در مقابل پادشاه فرامینی را، که در حال مستی صادر کرده بود، میخواند، و آنوقت شاه نای‌زن مذکور را احضار میفرمود و او را خلعت میبخشید و بر او آفرین میخواند، چه از اطاعت یک امر غیر منصفانه امتناع کرده بود، و پادشاه از برای خود مجازاتی تعیین میکرد، که آن روز را جز نان جو و پنیر چیزی نخورد. جاحظ ضمنا گوید،

که وهرام گور تغییراتی در تشکیلات اردشیر پدید آورد، که چندان حسن تأثیر نکرد. این پادشاه اگر مقام اشراف و شاهزادگان و هیربذان را کماکان ثابت نمود، «لیکن دو طبقه ندماء و خوانندگان را مساوی کرد و بازیگران را، اگرچه طبقه ادنی بودند، بطبقه اولی ارتقاء بخشید، و کسانی را که بر خلاف اراده او رفتار کرده بودند، تنزل داد، و بدینطریق سیرت اردشیر را فاسد کرد، خاصه در آنچه راجع است بمغنیان و بازیگران و اصحاب طرب» «۱». این وضع جدید تا زمان خسرو اول دوام یافت، و این پادشاه ترتیب طبقات را بآنچه قبل از

(۱)- بیانات جاحظ خوب روشن نیست. بنابر مسعودی (مروج، ج ۲، ص ۱۳۵)، که در اینجا نیز تابع همان منبع کتاب جاحظ است، وهرام در طبقه‌بندی رامشگران تغییراتی داد؛ آنان را که در طبقه متوسط بودند بطبقه اول برد و آنانرا که در طبقه پسین جای داشتند، داخل طبقه متوسط کرد. هفت درجه «رجال دولت» (بالاتر، ص ۳۹۴) و سه طبقه درباریان دو دسته مختلف میباشد. مسعودی آنها جدا ذکر میکند.



وهرام پنجم بود، بازگردانید.

چنانکه در بالا ذکر شد. در مجالسی، که در کاخ سلطنتی تشکیل می‌یافت، پرده‌ای پادشاه را از حضار جدا میکرد. بین مسند شاهی و پرده مذکور ده ذراع بود و بین پرده و مقام اعضاء طبقه اول نیز ده ذراع فاصله بود، بطوریکه پادشاه از ردیف اول حاضران بیست ذراع دور بود.

جاحظ «۱» و مسعودی «۲» در باب توصیف این مجالس و حتی گاهی عباراتشان هم یکی است: محافظت پرده همواره بعهده پسر یکی از اسواران «۳» بود، که بلقب خرم‌باش نامیده می‌شد. وقتی که پادشاه ندیمان و درباریان را بحضور می‌پذیرفت، خرم‌باش شخصی را فرمان میداد، که بر بالای کاخ رود و بصدای بلند بطوریکه جمیع حضار بشنوند، بانگ زند

«ای زبان مواظب سر خود باش، زیرا امروز در حضور شاهنشاه قرار گرفته‌ای!. آنگاه هیچ کس جرأت نمی‌کرد، که سکوت را در هم شکند. یا کوچکترین حرکتی بکند، تا پرده بکنار می‌رفت و خرم‌باش بیکی فرمان میداد، که فلان سرود را بخواند و بدیگری، که بفلان آهنگ موسیقی را بنوازد «۴».

جاحظ «۵» رسم دیگری را، که در روز بار معمول بود، بپادشاهی موسوم به اردوان احمر «۶» نسبت میدهد. اگر کسی از حضار استدعایی از شخص پادشاه داشت، باید آنرا بر رقعه مینوشت و قبل از نقل «۷» بشاه تقدیم مینمود، تا شاه پیش از اینکه

---

(۱)- ص ۲۹- ۲۸.

(۲)- مروج، ج ۲، ص ۱۵۸ و بعد.

(۳)- مقایسه شود با بالاتر، ص ۳۹۲ و ۴۱۷.

(۴)- در فصل بعد درباره موسیقی سخن خواهیم راند.

(۵)- ص ۳۰- ۲۹.

(۶)- یکی از پادشاهان اشکانی بنام اردوان (؟)

(۷)- قرائت تنقل بر شغل ترجیح دارد.



مست شود آن را بخواند و بفهمد؛ و قدغن شده بود، که هر کس جز در این موقع حاجتی بخواهد، او را گردن بزنند. وهرام گور این ترتیب را نیز تغییر داد، و فرمود، که مستدعیان در موقع مستی شاه عرایض خود را تسلیم خرم‌باش کنند. آنوقت خرم‌باش آنها را بحضور شاه میبرد، و شاه بدون اینکه نگاهی کند، همه را دسته‌دسته پرتاب می‌کرد، و امر میداد که تمام

تقاضاها را اجابت کند. لکن این سخای بی‌اندازه پس از سلطنت وهرام متروک شد، و از آن ببعد تقاضاهایی را، که بسیار از حد اعتدال بیرون بود، نمی‌پذیرفتند.

چون پادشاه عزم سفر داشت اسواران و بزرگان، که معمولا ملتزم رکاب بودند، مرکب خود را برای معاینه نزد متخصصین دواب سلطنتی میبردند، زیرا اسب کسی، که افتخار ملازمت شاه را داشت، بایستی خوب باشد، نه تنبل باشد، نه تند، نه سر سم بزند، نه سرکشی کند، و نه مایل باشد بمرکب شاه نزدیک شود.

و نیز نمی‌بایست در راه سرکین بریزد و ادرار کند، و باین جهت مقرر بود، که اسب را شب قبل خوراک ندهند «۱». بنابراین ملازمت پادشاه در سفر امری شاق و افتخاری دشوار بود، که چندان مطبوع طبع بزرگان واقع نمی‌شد. بهمین مناسبت پادشاهان ایران ملتزمین رکاب خود را زود تغییر می‌دادند «۲».

وقتی که شاه از مجلس غایب بود، جاسوسان مخصوصی مراقب کلام و رفتار و سکنات و آداب حاضران، حتی مواظب نفس کشیدن آنها، بودند. پس هر کس این احوال او در غیاب شاه غیر از حضور او می‌بود، وی را «مرد دورو» می گفتند، و چنین کسی را شاه شخصی ظاهرساز و مزور میشناخت «۳».

اقدامات مخصوصی برای حفظ شاه از سوء قصد بعمل می‌آمد. هیچکس

---

(۱)- جاحظ، ص ۷۷ و بعد؛ حکایت موبدیکه اسبش در حضور شاه کواذ اول سرکین انداخت.

(۲)- ایضا، ص ۸۰.

(۳)- ایضا، ص ۷۰.

محل خواب شاه را نمیدانست. حکایت کنند که برای اردشیر اول و خسرو اول و خسرو دوم و بسیاری از پادشاهان ساسانی چهل بستر در نقاط مختلف تهیه میکردند، و گاهی پادشاه در هیچکدام آنها نمی‌خوابید، بلکه شب را در اطاقی محقر بسر میبرد، و بجای ناز بالش سر را بر بازوی خود قرار میداد «۱».

هیچکس حق نداشت داخل اطاق مخصوص شاه شود. حتی پسرش نیز بدون اجازه حق ورود نداشت. جاحظ در این خصوص حکایت عجیبی نقل می‌کند «۲». روزی یزدگرد اول پسرش وهرام «۳» را، که آنوقت سیزده ساله بود «۴»، در محلی دید، که حق رفتن نداشت. از او پرسید، که آیا حاجب او را در حین ورود باین محل دیده است یا نه؟ وهرام گفت بلی. پس شاه باو گفت: «بروسی تازیانه باو بزن و او را بیرون کن و آزاد مرد را مأمور حفظ پرده‌نما». بهرام چنین کرد.

کمی بعد مراجعت نمود و خواست داخل شود، اما آزادمرد مشتی محکم بسینه او نواخت و گفت: «اگر دفعه دیگر تو را در این محل به‌بینم، ترا شصت تازیانه خواهم زد. سی ضربه دیگر، برای اینکه نخواهی همان ظلم را نسبت بمن مرتکب شوی». چون شاه از این کلام آزادمرد آگاه شد، او را خلعت و انعام داد.

شاه بایستی خود را نسبت برعیت سخی و گشاده‌دست جلوه میداد، خصوصا نسبت بکسانی که باو نزدیک بودند. سخاوت پادشاه بر جلوه سلطنت می‌افزود و نام او را در تاریخ بلند می‌کرد. نظام الملک حکایت کند، که عادت بر این جاری بود، که هر وقت پادشاه از کلامی یا عملی شاد می‌شد، و با گفتن لفظ زه اظهار رضایت

---

(۱)- ایضا، ص ۱۲۴.

(۲)- ص ۱۲۵.

(۳)- که بعد شاه بهرام پنجم شد.

(۴)- بنابر طبری (ص ۸۵۸، نلدکه، ص ۹۰)، وهرام در کودکی نزد منذر پرورش یافت، بعد بدربار پدرش آمد و در آنجا چندی بماند.



می‌کرد «۱»، خزانه‌دار بایستی ۱۰۰۰ درهم بآن شخص بدهد. در کارنامگ «۲» مذکور است، که موبد بزرگ مژده بشاه آورد، و شاه در پاداش دهان او را پر از یاقوت سرخ و مروارید شاهوار و گوهر نمود، و این طریقه عجیب معمولا پاداش خدماتی بود، که بشاه میشد، و نظایر آن در عهد اسلامی نیز دیده شده است «۳».

شاه بدرباریان و ندماء خود بر حسب مخارج هر یک وظیفه عطا میفرمود.

اگر یکی از درباریان مالک زمینی بود، عایدات این زمین را جزء وظیفه او حساب می‌کردند، لکن علاوه بر آن بر حسب تخمین شاه ده هزار درهم مثلا ماهیانه باو میدادند، تا بمصرف لوازم مقام و منصب خود برساند، و درمانده نشود، و محتاج باستدعای وجهی از خزانه پادشاه نگردد «۴».

چون شاه «۵» بخانه یکی از وزراء خود یا یکی از اشراف بزرگ بدیدن میرفت، ایرانیان «۶» تاریخ نامه خود را از آن روز مینوشتند. ملك آن کسی که شاه بخانه او

---

(۱)- سیاست‌نامه، چاپ شفر، ص ۱۱۸، ترجمه ص ۷۴- ۱۷۳.

چون حکایاتی که برای توصیف این رسم ذکر شده، منحصرا از تاریخ ساسانیان نقل گردیده است، بنابراین واضح است، که «تخمه ساسانیان» در سطر ۱۳ متن فارسی غلط است، و بایستی آنرا «تخمه ساسانیان» خواند. راجع بکلمه زه» zih ! )ظاهرا- زzi ، زیوziv ( یعنی

«زنده بمان» بتلفظ سریر) مقایسه شود با یعقوبی چ هوتسما، ص ۱۹۲، سطر. کلمه زه در فارسی جدید هم هست.

(۲)- کارنامگ، بخش ۱۰، پاره ۱۴.

(۳)- ر ک بحکایتی که نظامی عروضی در چهار مقاله (چاپ قزوینی، ص ۳۵، ترجمه برون ۳۸) آورده است. مضمون آن حکایت اینست، که سلطان محمود، فرمود سه مرتبه دهان عنصری را از جواهر پر کند.

(۴)- جاحظ، تاج، ص ۱۴۵.

(۵)- جاحظ، تاج، ص ۱۵۸ و ما بعد: اردشیر اول و خسرو انوشیروان.

(۶)- مراد کسانی است، که باین افتخار نائل میشدند.



نزول اجلال میفرمود، تا زمان معینی از اداء مالیات معاف می‌شد، و بر اسبها و سایر مراکب او داغ امتیازی می‌زدند. یک کارمند عالی‌مقام پلیس هر روز با سیصد سوار و سیصد پیاده جلو در خانه او تا غروب آفتاب می‌ماند، وقتی که صاحبخانه سوار میشد، افراد پیاده در پیشاپیش و سواران در دنبال او روان میشدند. در موقع نزول اجلال پادشاه، صاحبخانه هدایایی باو تقدیم مینمود، و شاه هنگام بازگشت اسبی راهوار با زین زرنگار، که آن میزبان تقدیم نموده بود، با خود می‌برد. نزول موکب شاهی موجب امتیاز دائم صاحبخانه می‌شد: هیچ یک از اقوام نزدیک او را باتهام جرم نمی‌توانستند حبس کنند، و بندگانش را بی‌رضای او نمی‌توانستند محکوم نمایند. هدایایی که در اعیاد نوروز و مهرگان تقدیم مینمود، پیش از هدیه دیگران بحضور شاه میرسید. در ایام بار و تشریف حضور نخست او وارد میشد و در طرف راست شاه قرار میگرفت و در موقعی که سواره همراه شاه بود در جانب راست او میراند.

در دو عید بزرگ سال، نوروز و مهرگان «۱»، بزرگان هدایایی تقدیم شاه می‌کردند. هر کس آن چیزی را، که خودش بیشتر دوست میداشت، هدیه میکرد، از قبیل عنبر، و مشک، و جامه، و غیره. جنگیان، و سواران معمولا اسبی، یا شمشیری، یا نیزه تقدیم می‌کردند. اغنیا طلا و نقره پیشکش می‌بردند، و حکام (علاوه‌بر خراجهای وصول شده) یک قسمت از اضافه عایدات ولایات خود را تقدیم مینمودند.

شعراء و خطباء اشعار و خطبه‌های خود را بمناسبت موقع عرضه میکردند، و ندیمان نخستین گیاه‌های سال را تقدیم مینمودند. اگر یکی از زنان شاه کنیزی زیبا با زینت و زیور پیشکش می‌نمود، میتوانست بر سایر زنان حرم مباهات کند. از طرف دیگر پادشاه در عوض پیشکشهای نوروز و مهرگان هدایای ذیقیمتی عطا میفرمود. هر هدیه‌ای که تقدیم پادشاه میکردند. با اسم اهداءکننده در دفتر محاسبات دربار قید میشد، و اگر اهداءکننده، در موقعی که مخارج فوق العاده‌ای در پیش داشت، بکمک

---

(۱)- ر ک س ۲۰۰- ۱۹۵ این کتاب.



نقدی محتاج میشد، بموجب دفتر محاسبات، ارزش هدایای او را برآورد میکردند و دو برابر آنرا باو میدادند. لکن اگر هدیه صوری و بدون ارزش مادی تقدیم کرده بود، بطرز دیگر رفتار میکردند: مثلا اگر کسی ترنجی هدیه آورده بود، در عوض پوست ترنجی را پر از مسکوک طلا باو میدادند. بهرحال هدیه‌کننده نه فقط حق داشت، بلکه موظف بود، در صورت احتیاج از دربار کمک بطلبد.

خودداری از تقاضای مساعدت بمنزله اظهار عدم اعتماد بشاه محسوب می‌شد، و ممکن بود شش ماه وظیفه او را قطع کنند، و بیکی از دشمنانش بدهند. چند نفر از پادشاهان، مانند اردشیر اول، و بهرام پنجم، و خسرو اول، در عید نوروز و مهرگان خزائن خود را بین رعایا،

بر حسب درجات آنها، تقسیم کردند. در نوروز، که عید بهاری بود، شاه جامه‌های زمستانی خود را بدرباریان میبخشید، و در عید مهرگان، چون زمستان نزدیک بود، البسه تابستانیش را تقسیم مینمود «۱».

رسم بخشیدن خلعت یکی از رسوم افتخارآور قدیم است. خلفاء اسلامی آن رسم را گرفتند، و از عادات ملوك زمان شد ابن خلدون گوید در خلعتهای شاهانه عادتا تمثال همایونی را نقش میکردند، یا تصاویری میبافتند، که علائم سلطنتی را در برداشت. شاهپور دوم مانوئل «۲». سردار ارمنی را بجامه شاهانه، و خلعتی از خز و سنجاب مفتخر فرموده، و ویرا زیوری از طلا و نقره داد، که بر کلاه خود نصب کند، و دستاری که بر پیشانی به‌بندد، و زیورهای سینه‌پوش شبیه آنچه پادشاهان می‌بندند، و خیمه ارغوانی با یک علم، قالیهای بزرگ آسمانی رنگ باو بخشید، که بر مدخل خیمه خود بیاویزد و ظروف زرین، که بر خوان خویش بگذارد «۳».

دستار (یعنی دیهیم) زربافت و مزین بمروارید بنابر روایت پروکوپیوس «۴» پس از

---

(۱)- جاحظ، ص ۵۰- ۱۴۶. راجع ببارعام در نوروز و مهرگان بالاتر س ۳۲۴ و ما بعد را نگاه کنید.

(۲)-Manuel

(۳)- فوستوس بیزانسی؛ لانگلوا، ج ۱، ص ۳۰۱.

(۴)- جنگ ایران، ۱/ ۱۷.

مقام سلطنت بزرگترین نشانه افتخار بود. و نیز گوید هیچکس حق نداشت انگشتری طلا، و کمربند، و حلقه، و غیره بر خویش نصب کند، مگر اینکه از شاه آنها را گرفته باشد. اگر مردی نسبت بدولت یا پادشاه خدمتی کرده بود، که استحقاق تذکار داشت، نام او را در کتیبه‌های ابنیه سلطنتی ذکر می کردند «۱».

دیگر از علائم امتیاز لقب یا نام افتخاری بود. از زمان هخامنشیان مرسوم بود، که خدمات شایان را با اعطای لقب پاداش میدادند: هرودوت گوید «۲»، اشخاصی که خدمتگزاریشان قابل توجه ملك و پادشاه بود، علاوه‌بر اراضی وسیع بآنها لقب «نیکوکار» «۳» میدادند. در عهد ساسانیان القاب بسیار گوناگون متداول بود. مثل مهشت «۴» ( «بزرگترین» یعنی بزرگترین خدمتگزار دولت) «۵»، وهریز «۶»، و هزارفت «۷» (هزاربد «۸»، «صاحب هزار شگفتی؟») «۹». مهرنرسی لقب هزاربندگ

---

(۱)- پروکوپیوس، جنگ گتها، ۴/ ۶.

(۲)- کتاب هشتم، ۸۵.

(۳)-Orosagges بمعنی اصل پارسی این کلمه را هورزگ huvarzaka دانسته‌اند. شدر (گنومون ۹، ص ۳۴۷، یادداشت ۳) یک اتیمولوژی ذکر می کند:

varu- thanha

بمعنی «بسیار ستوده») Weitgepriesen -) .

(۴)-Mahisht

(۴)- این عنوانیست، که یزدگرد بمنذر از ملوك عرب داد (طبری، ص ۸۵۵، نلدکه، ص ۸۶ و ۸۷، مقایسه با هرتسفلد، پایکولی، لغت شماره ۶۴۵). نهایه (ص ۲۲۲) مسترامستران [مستری مستران] نام می‌برد، که بمعنی «اعظم عظما» است.

(مهتر مهتران).

(۵)- عنوان سرداریکه یمن را بنام خسرو اول فتح کرد (طبری، ص ۹۴۸، نلدکه، ص ۲۲۳ تا ۲۲۴. مقایسه شود با مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۲۶).

(۶)-Vahriz

(۷)-Hgzaraft

(۸)-Hazarabhd

(۹)-Atsarefthes ، بزبان ارمنی هزروختHazarawukht است، لقب زرمهر و سپاهبذ وستهم چنین بود (نلدکه، طبری، ص ۷۶، یادداشت؛ هوبشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۷۴).

## ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۳۹

( «صاحب هزار بنده») «۱» داشت. بعضی سرداران را گاهی بلقب هزار مرد «۲» مفتخر می‌ساختند. از جمله القاب مخصوص کلماتی بود، که با نام شاه ترکیب یافته باشد، و این لقب را باشخاصی میدادند، که نسبت بشاه فداکاری کرده بودند. القابی، که با کلمه تهم «۳» (یعنی قوی) ترکیب یافته بود، رواج بسیار داشت از قبیل: تهم یزدگرد، تهم شاهپور تهم خسرو «۴»، تهم هرمزد «۵». القاب مشابه دیگر نیز بسیار است، از قبیل: خسروشنوم «۶» ( «شادی خسرو») «۷»، ژاییذان خسرو «۸» ( «جاویدان خسرو») «۹»، گمندشاهپور «۱۰»، فن شاهپور «۱۱»، رام اوزوذ یزدگرد «۱۲» ( «افزون‌کننده

(۱)- طبری، ص ۸۴۹، نلدکه، ص ۷۶.

(۲)- «هزار مرد» یعنی «دارای نیروی هزار مرد»، وهریز، فاتح یمن، باین نام ملقب بود؛ همین عنوان را خسرو دوم بیک سردار رومی، که موریکیوس قیصر روم بکمک او فرستاد، اعطا نمود (نلدکه، طبری، ص ۲۸۴، یادداشت ۲).

(۳)-tahm

(۴)- ر ک نلدکه، طبری، ص ۴۴۳.

(۵)- مرزبانی از کنزک در آذربایجان.

(۶)-Khusro -Shnum

(۷)- نام افتخار سمپات باگراتونیSmbat Bagraturni پاتکانیان، مجله آسیایی، ۱۸۶۶، ۱، ص ۱۹۵؛ هوبشمان صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۱۴). در جنگ قادسیه صاحبمنصبی ایرانی ملقب به خسروشنوم بوده است (طبری، ص ۲۳۴۶)؛

(۸)-Zhayedhan -Khusro

(۹)- لقب ورزترتسvaraztirots ارمنی (پاتکانیان، مجله آسیایی، ۱۸۶۶، ۱، ص ۱۹۶؛ هوبشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۶۸).

(۱۰)-Guunand -Shahpuhr فوستوس بیزانسی، لانگلوا، ج ۱، ص ۲۶۳؛ ومندvimand ، گمندgumand ، «سرحد».

(۱۱)- الیزئوس، لانگلوا، ج ۲، ص ۱۹۰. لازار فرپی همین لقب را به شکل ویه‌تن‌شاهپوهر (به تن شاپور. تن خوب شاپور) ذکر کرده است.

Ram -avzudh -Yazdgard-(۱۲)

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۴۰

شادی یزدگرد») «۱»، نخو هرمزد «۲»، هرمزدوراز، و راز پیروز، شاهپور و رازیا، و راز شاهپور «۳»، و غیره: اما راجع بکلمه کرتیر «۴»، که قرائت صحیح و معنای آن هنوز معلوم نیست، نمی‌توانم قطع کنم، که آیا چنانکه هرتسفلد «۵» عقیده دارد، لقبی محسوب میشده، یا نام صاحبمنصب عالیرتبه‌ای بوده است. یکی از القاب روحانیون همگدین ( «داننده همه احکام دین») «۶» بود. اشتاین «۷» بر آنست، که لقب دراندرزبذ (بمعنی «مشاور» یا «مدیر دربار») در عهد یزدگرد دوم عنوان وزرگ فرمذار بوده است. در این صورت می‌توان گفت، که کلمه دراندرزبذ لقبی بوده، بسیار شبیه «مشاور الدوله» یا «نظام الدوله» در قرن جدید «۸».

القاب و عطایای افتخاری و مناصب درباری یا دولتی، رائج‌ترین وسیله پاداش لیاقت بود، و گاهی نیز برای تطمیع بکار میرفت، مثلا اگر میخواستند

---

(۱)- لقبی است، که بمنذر از ملوک عرب داده شده بود. در کتاب نهایه (ص ۲۲۲) بجای آن لفظ اوزوذخرجی Avzudh -khurrahe آورده است، که ظاهرا تحریف اوزوذخرهی [یزدگرد] می‌باشد، که مترادف رام اوزوذ یزدگرد است.

(۲)-Nokhv -Hormizd ، نخو Nokhv ، که صورت تفصیلی آن نخوست nokhvist )نخست) است، مقایسه شود با نخویر Nokhver ، نخویر nakhver و غیره. (ص ۳۵، یادداشت ۳). ر ک هرتسفلد، پایکولی، لغت شماره ۶۶۸.

(۳)- وراز varaz -گراز»؛ هرتسفلد، پایکولی، لغت شماره. شاهپوهرووراز در زمان نرسه مرزبان آذربایجان بود (فوستوس بیزانسی. لانگلوا، ج ۱، ص ۲۲۹) و ظاهرا این لقب را در جوانی خود در عهد شاهپور اول گرفته بود.

(۴)-Karter( یا )Kartir

(۵)- پایکولی، لغت شماره ۵۵۸. در کعبه زردشت نام کرتیری ذکر شده است.

(۶)- بالاتر ص ۱۴۲.

(۷)- ر ك ضمیمه دوم.

(۸)- در زمان رضا شاه القاب منسوخ شد.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۴۱

ایرانیانی را، که بدیانت عیسی گرویده‌اند «۱»، بدین زردشتی بازگردانند، بدان وسائل دست میزدند. اگر شاه بکسی تاجی عطا میفرمود، دارنده آن عطیه حق داشت بر سر خوان شاه مقام گیرد و در مجلس مشاوره او حضور پیدا کند «۲». کواذ اول تاجی از زر مروارید نشان، که بنشانه افتخار «۳» بمهران عطا کرده بود، از او پس گرفت.

هرمزد چهارم به نعمان پادشاه عرب دیهیمی بخشید، که ۶۰ /۰۰۰ درهم ارزش داشت «۴». رتشتین گوید «۵»، این بخشش از عطایای معمولی بالاتر بود، و ظاهرا چیزی مثل نشانهای عهد ما بوده است.

مؤلف فارسنامه خبر ذیل را نقل کرده «۶»، که مأخذ آن محتملا آیین نامگ بوده است، گوید: «در جمله آیین بارگاه انوشروان آن بود کی از دست راست تخت او کرسی زر نهاده بود و از دست چپ و پس همچنین کرسی‌های زر نهاده بود و از این سه کرسی یکی جای ملك چین بودی و دیگری جای ملك روم بودی و سه دیگری جای ملك خزر بودی کی

چون ببارگاه او آمدندی برین کرسی‌ها نشستندی و همه ساله این سه کرسی نهاده بودی برنداشتندی و جز این سه کس دیگر بران نیارستی نشستن و در پیش تخت کرسی زر بودی کی بزرجمهر «۷» بر آن

---

(۱)- هوفمان، ص ۵۴.

(۲)- امیانوس مارسلینوس، کتاب ۱۸، بند ۵، پاره ۶. در این مورد سخن از یکی از رومیان است، که بپاداش خدمتی که به ایران و خیانتی که به روم کرد، پادشاه به او تاج افتخار عطا کرد. پس خارجی‌ها میتوانستند در زمان شاهپور دوم در طبقات عالیه وارد شوند.

(۳)- پروکوپیوس، جنگ ایران، ۱/ ۱۷/ ۲۸- ۲۶.

(۴)- طبری، ص ۱۰۱۸، نلدکه، ص ۳۱۶.

(۵)- ص ۱۲۸.

(۶)- ص ۹۷.

(۷)- بعقیده من بوذرجمهر غلط است و بجای آن باید وزرگهرفر مذار باشد که ضمیمه دوم.



نشستی و فروتر از آن کرسی موبد موبدان بودی وزیرتر از آن چند کرسی از بهر مرزبانان و بزرگان و جای هر یک بترتیب معین بودی کی هیچکس منازعت دیگری نتوانستی کرد و چون کسری بر یکی خشم گرفتی کرسی او از آن ایوان برداشتندی».

وقتی که نائره جنگ اشتعال میگرفت، مهمانیهای بزرگ سلطنتی متروک میشد، و پادشاه غیر از موبدان موبد، و ایران دبیربد، و رئیس اسواران کسی را بر خوان خود نمی‌پذیرفت. آنگاه بر سر سفره چیزی جز نان، و نمک، و سرکه و سبزی نمی‌نهادند. پس غذایی بنام بزم‌آورد

می‌آوردند «۱»، بعد از آنکه شاه قدری از آن می‌خورد، سفره را برمیچیدند، و شاه مجددا بکار می‌پرداخت. اما وقتی که جنگ بخوشی خاتمه می‌یافت، رسم ضیافتها مجددا برقرار میگردید، درباریان دوباره جمع میشدند. موبد بزرگ نطقی ایراد میکرد، و وزراء پس از او هر یک سخنی میگفتند، سپس افسران عالیرتبه در قسمت علیای تالار در حضور شاه غذا صرف میکردند، و در قسمت سفلی تالار، عوام خوراک میخوردند، و مراقبت آنها با رئیس‌پلیس بود «۲». بر خوان زمزمه میکردند. در آن اثناء کسی حق سخن گفتن نداشت، و اگر کسی چیزی میخواست، باشاره طلب میکرد «۳». در پایان غذا، خوانندگان و بازیگران احضار میشدند «۲».

اگر کسی خبر می‌یافت، که شاه بر او خشم گرفته است، نه حق فرار داشت، نه بست نشستن در مکانهای مقدس «۴»، بلکه بایستی بر سه پایه آهنینی، که در مقابل قصر بود، بنشیند، تا شاه در حق او حکمی صادر کند، در ظرف این مدت کسی

---

(۱)- گوشت پخته و تره و خاگینه که در نان تنک پیچند و مالندنواله سازند (برهان قاطع).

(۲)- جاحظ، تاج، ص ۱۷۳ و ما بعد.

(۳)- ایضا، ص ۱۸.

(۴)- در دوره اسلامی اگر شخصی از طرف دولت تعقیب میشد، در صورتی که در مسجدی بست می‌نشست، در امان می‌بود؛ بنظر میرسد، که در ازمنه قدیم آتشکده‌ها هم پناهگاه محسوب میشده است.

جرأت نداشت او را حمایت کند «۱». حکم اعدام را در میدان وسیعی در وسط قصر اجراء میکردند. در آنجا سر و دست و پای مقصرین، یا کسانی که مستوجب غضب شاه بودند، می‌بریدند «۲».

شأن پادشاه نبود، که بخطای بی‌اهمیت توجه کند. جاحظ «۳» در این باب دو نمونه بدست میدهد، که یا دروغ، جالب توجه است. روزی وهرام گور در شکارگاه بقضاء حاجتی از اسب بزیر آمد، و لگام اسب را بدست چوپانی داد. چوپان چون قطعات طلای عنان اسب را دید، در وقتی که شاه را غافل می‌پنداشت، کارد برآورد و بعضی از آن را برید، شاه میدید، ولی محض اینکه چوپان شرمگین نشود، مجددا سر بزیر افکند، چون دریافت، که چوپان بقدر حاجت برگرفته است، پیش آمد، و چنانکه گویی گرد و غبار بچشمانش رفته و چیزی نمی‌بیند، چشمان خود وامالیدن گرفت، و بر اسب نشست، و چوپان را بدرود گفت. و نیز از اغماض انوشروان حکایت کند، که روزی در جشن نوروز یا مهرگان، خوانی عظیم گسترده بود، یکی از میهمانان جامی زرین برداشت، خسرو دید، ولی روی برگردانید. شرابدار، متوجه فقدان جام شده، فریاد برداشت که کسی از تالار بیرون نشود، تا همه را جستجو کنیم، اما خسرو فرمود مانع مشوید: «آنکس که جام برده باز نخواهد داد، و آنکس که دیده است، باز نخواهد گفت.»

در اعمال شهداء عبارتی هست، که ما را از طرز ورود نجیب‌زادگان بخدمات درباری مطلع میکند: مهران گشنسپ یکی از نجبای جوان بود، که در ادبیات ایران و اصول نظری و عملی دین زردشت دست داشت، و بهمین سبب مورد توجه هرمزد چهارم واقع شد. شاه فرمود تا بعضی متون کتب مقدسه را از بر بخواند، و چون مهارت او را در این باب مشاهده کرد، او را مبلغی درهم داد، و فرمود روزی

---

(۱)- پروکوپیوس. جنگ ایران، ۱/ ۲۳/ ۲۸.

(۲)- طبری، ص ۱۰۵۹، نلدکه، ص ۳۸۰.

(۳)- تاج، ص ۱۰۰ و ما بعد.



توانگر خواهی شد. خانواده آن جوان از اعیان و نجبای بزرگ بودند «۱»، و خود او نیز قدی رسا و هوشی سرشار داشت. او را پیشخدمت سفره شاه کردند، و بمرتبت موسوم به فرخشاد (؟) یا پذشخور (بمعنی «پیش‌خور») رسید «۲».

در دربار شاه همواره سفرای اقوام بیگانه و دور دست مقیم بودند «۳». نسبت بسفرای مزبور نهایت احترام مرعی میشد. وقتی سفیری میرسید، فورا سرحددار شاه را مطلع میکرد، و حکام ولایاتی، که در مسیر او بودند، مواظبت میکردند، که مکانی مناسب مقام برای پذیرایی او آماده باشد. وقتی که حاکم از مقصود مسافرت سفیر اطلاع حاصل می‌کرد «۴»، مطلب را بعرض شاه میرسانید، و شاه هیئتی باستقبال او می‌فرستاد، که بقصر سلطنتی هدایتش کنند. آنگاه پادشاه او را ببارگاه و مجلس رسمی می‌پذیرفت، و در حالی که بر تخت جلوس کرده و صاحبان مناصب مملکت در اطراف او ایستاده بودند، از نام و حوادث مسافرت و پیغام و وضع کشور و لشکر و احوال سلطان او سؤالاتی می‌نمود. سپس شاه با جلال و شکوهی، که لایق

---

(۱)- پدرش استاندار نصیبین بود.

(۲)- هوفمان، ص ۹۵- ۹۴.

(۳)- طبری، ص ۸۹۹، نلدکه، ص ۱۶۷.

(۴)- سفیر بایستی علت مأموریت خود را قبل از رسیدن بحضور شاه بگوید، تا بتوانند جواب تهیه کنند قراولان خاصه (گارد احترام)، که همراه او مینمودند، بایستی مواظب باشند، که

راجع باوضاع مملکت موفق بجاسوسی نشود؛ سفرایی که از جانب دولت ایران بدربارهای خارجه فرستاده میشدند، بایستی سعی نمایند حتی الامکان راجع بوضع راهها و تنگه‌ها و معابر آگاه شوند و بفهمند در کجا رودخانه و چاه آب یافت میشود. کجا ممکنست علوفه تهیه کرد و امور آن کشور را کی اداره میکند سپس راجع باخلاق پادشاه آن کشور و اطرافیانش و قوای نظامی و غیره اطلاع حاصل نمایند. این بود شرحی، که نظام الملک (سیاست‌نامه، چاپ شفر، ص ۸۸- ۸۷، ترجمه ص ۱۲۹) می‌نویسد، که مسلما از رسوم قدیمه ایرانست و موافقست با آنچه که فردوسی در این باب گوید و ما سابقا خلاصه آن را ذکر کرده‌ایم.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۴۵

مقام آن سفیر بود، او را به کاخ سلطنتی میبرد، و بر خوان خود می‌نشاند، و او را باز میفرستاد، و خلعتی از خاصه خویش میداد «۱».

باید دانست، که ورود بدربار برای بیگانگان مجاز نبود. حتی نمی‌توانستند مستقیما از آسانترین راه بجانب پایتخت رهسپار شوند، بلکه بایستی در یکی از پنج شهر ذیل توقف کنند: کسانیکه از سوریه می‌آمدند در هیت «۲» می‌ماند، اشخاصی که از حجاز می‌آمدند در العدیب «۳»، مردمی که از پارس می‌آمدند در صریفین، مسافرینی که از کشور ترکان میرسیدند در حلوان، و کسانیکه از کشور خزران والانیان وارد می‌شدند، در باب و الابواب (دربند) از هر کدام از این شهرها گزارشی راجع بآن واردین بحضور شاه فرستاده می‌شد، و فقط وقتی مسافرین میتوانستند سفر خود را ادامه دهند، که شاه درباره آنان تصمیمی گرفته باشد «۴».

و اما راجع به سیاست و دیپلماسی ایران، پادشاه در انتخاب سفراء خود احتیاطهای مخصوصی مرعی میداشت. فقط وقتی کسی از درباریان را مأموریت سیاسی میدادند، که چند بار از امتحان نیکو بیرون آمده باشد. نخست شاه او را مأمور مینمود، که مراسلاتی بیک

نفر از اهالی پایتخت برساند و در عین حال یکنفر جاسوس را مأمور میکرد، که مذاکرات آنموقع را بشنود، و برای او نقل کند.

گزارش آن سیاستمدار آینده را با گزارش آن جاسوس مطابقه میکردند. پادشاه پس از اینکه بدین طریق از درستکاری و ذکاوت مأمور خود اطمینان می‌یافت، بوسیله او نامه بیکی از دشمنان کشور میفرستاد، و این بار هم جاسوسی همراه می‌کرد، و از رفتار سفیر خود آگاهی می‌یافت. اگر این امتحان دوم نیز بنفع سفیر ختم میشد، شاه بوی اعتماد می‌کرد «۵».

---

(۱)- فردوسی، چاپ مهل، ج ۵، ص ۳۶۴، بیت ۳۸۸ و ما بعد.

(۲)-Hit

(۳)-el -Udaid

(۴)- ابن خرداذبه، جغرافیون، ج ۶، ص ۱۷۳، ترجمه ۳۵- ۱۳۴.

(۵)- جاحظ، تاج، ص ۱۲۲.



*** عهد بزرگ تمدن ادبی و فلسفی ایران با سلطنت خسرو اول آغاز می‌شود پیش از آنکه بتوصیف این مرحله از تمدن بپردازیم، ملاحظاتی چند راجع بتعلیمات بطور کلی خواهیم نوشت. متأسفانه در این باب اطلاعات ما بسیار قلیل است. مطلقا از تعلیمات ابتدایی آنزمان آگاهی نداریم. بلاشک قسمت اعظم کشاورزان بی‌سواد بوده‌اند. دیهکانان گویا عموما مختصر سوادی داشته‌اند: قرنها پس از انقراض دولت شاهنشاهی ساسانی این طایفه روایات و افسانه‌ها و تاریخ ملی را نگاهداشته بودند.

جماعت بسیاری از تجار شهرها لااقل قرائت و کتابت و حساب میدانسته‌اند، و چون از این بگذریم عامه مردم از حیث ادب و سواد بضاعتی نداشته‌اند.

هیون تسیانگ «۱» گوید ایرانیان بفکر دانش نیستند، و فقط بپیشه خویش اشتغال میورزند. وانگهی بلاشک تعلیمات ابتدایی و لااقل قسمتی از تعلیمات عالیه در دست روحانیون بوده، و کاملا جنبه دینی داشته است «۲».

اما راجع بتعلیم کودکان و جوانان طبقات عالیه اطلاعات دقیق‌تری در دست داریم. عده‌ای از نجیب‌زادگان، مانند عهد هخامنشی، در دربار با جوانان خاندان سلطنت بقسمی از تعالیم نایل میشدند و در تحت ریاست «آموزگار اسواران» تعلیم می‌یافتند «۳».

خواندن، و نوشتن، و حساب، و چوگان بازی «۴»، و شطرنج «۵»، و سواری و

---

(۱)- بیل، آثار بودایی، ج ۲، ص ۲۷۸.

(۲)- مقایسه شود با بغ‌نسک، دینکرد، کتاب نهم، فصل ۵۰، فقره ۱۷.

(۳)- نلدکه، طبری، ص ۴۴۳.

(۴)- راجع بچوگان بازی رک به اینوسترانتزف، مطالعات ساسانی، ص ۷۲ ما بعد، (ترجمه بوگدانو، مجله کاما، شماره ۷، ص ۴۱ و ما بعد)، بنابر عیون الاخبار، که از آیین نامگ اقتباس کرده است.

(۵)- راجع ببازی شطرنج پایین‌تر را ببینید.



شکار «۱» را در آنجا فرامیگرفتند. حاجت بذکر نیست، که قبل از همه چیز، نجیب‌زادگان برداشتن و بکار بردن سلاح می‌آموختند. بنابر روایت طبری، شاهزاده وهرام، که بعد بنام

وهرام پنجم بتخت نشست، در تحت هدایت منذر «۲» تعلیم می‌یافت، روزی بمربی خود گفت «مرا استادان از خداوندان دانش و فرهنگ بیآور تا مرا دانش و فرهنگ و تیرانداختن و سواری کردن و (سخن فقه) بیآموزند». منذر گفت «تو هنوز کودکی و اینها را ندانی و تو کار کودکان کن تا بزرگ شوی آنگاه بیاورم کسانی را که ترا اینها بیآموزند». بهرام گفت «آری من بزاد خردم خرد بزرگان است». پس منذر استادان و دانایان و تیراندازان جلد و هر گونه دانشمندان و فرزانگان روم و پارس گرد کرده بفرستاد» «۳». پانزده سالگی سن ختم تربیت بدنی و اخلاقی بود. چنانکه از کتاب پهلوی موسوم به «پند نامگ‌ی زردشت» «۴» برمیآید، هر جوانی بایستی در این سن اصول دیانت را از روی اوستا و زند بداند، و سرنوشت و تکالیف آدمی را بشناسد. جوان در بیست سالگی مورد امتحان دانشمندان

---

(۱)- کارنامگ، بخش ۱، پاره ۲۲ و ما بعد. دور از مرکز شهر میدان‌های اسب‌دوانی یافت می‌شد، که در آن رائض‌ها اسبها را تمرین میدادند و اسب‌دوانی و مشق تیراندازی میکردند، دینکرد کتاب هشتم، فصل ۳۸، فقره ۲۳ (پشوتن، کتاب هشتم، فصل ۳۷، فقره ۲۳)، بنابر سکاذم نسک. راجع بتربیت اسب و حیوانات دیگر و پرورش پرندگان برای شکار کتبی موجود بود (فهرست، ص ۳۱۵؛ مقایسه شود با اینوسترانتزف، مطالعات ساسانی، ص ۱۲، نریمان، نفوذ ایران الخ، ص ۲۸). یاداشت‌های راجع بتیراندازی، که در عیون الاخبار از روی آیین نامگ آورده شده، توسط اینوسترانتزاف تفسیر و چاپ شده است. ر ک مطالعات ساسانی، ص ۶۶ و بعد، ترجمه بوگدانو، مجله کاما، شماره ۷، ص ۳۵ و بعد.

(۲)- بالاتر، ص ۲۹۸.

(۳)- طبری، ص ۸۵۵ و بعد، نلدکه، ص ۸۷ و بعد.

(۴)- فریمان، A .Freiman، پند نامگ‌ی زردشت، پایان‌نامه علمی، وین ۱۹۰۶ و مجله شرقی وین، دوره ۲۰.

و هیربذان و دستوران قرار می گرفت «۱». غلامی از خدمتگزاران دربار خسرو اول تفصیل تعلیماتی را، که آموخته بوده است بدین طریق شرح میدهد «۲»: در سن مقرر او را بمدرسه گذاشته‌اند و قسمت‌های مهم اوستا و زند را «مانند یک هیربذ» در آنجا از بر کرده، سپس در تعلیمات متوسطه ادبیات، و تاریخ، و فن بیان و هنر اسب سواری، و تیراندازی، و نیزه‌بازی، و بکار بردن تبرزین را آموخته، موسیقی و سرود و ستاره‌شناسی را فراگرفته، در شطرنج و سایر بازیها بحد کمال رسیده است. آنگاه غلام معلومات دیگری را، که در طباخی، لباس‌پوشی، و غیره داشته، بپادشاه عرضه میکند.

منابع تاریخی که داریم، اطلاعی در باب تعالیم دختران بدست نمیدهد، بارتلمه «۳» چنین حدس میزند، که تعلیم دختران بیشتر مربوط به اصول خانه‌داری بوده است. بعلاوه بغ‌نسک «۴» صریحا از تعلیمات زن در فن خانه‌داری بحث میکند.

---

(۱)- یک گفتگوی دبستانی بزبان پارسی میانه، Ei nmiuelpersisches Schulgesprach ناشر J .J unker .F .H ) گزارش آکادمی هیدلبرگ).

بخش ۴۳. ۴۱.

(۲)- متن پهلوی «خسرو و غلامش» چاپ اونوالا، (پاریس ۱۹۲۱). آن ریدک خویشتن را واسپور مینامد (مقایسه شود با بالاتر، ص ۱۲۰، یادداشت ۱) ثعالبی در شرحی که از سلطنت خسرو دوم نوشته (ص ۷۰۵ و بعد) عباراتی از کلمه این پادشاه با غلام خود خوش آرزوگ Khvash -Arzugh نقل نموده است. این عبارات که با نسخه چاپ اونوالا اختلاف دارد، از همان نسخه اصلی، که منبع رساله اونوالا نیز بوده است، اقتباس شده. در این دو نسخه چنانکه مشهود است. نخستین اختلاف راجع بپادشاه است، که یکی خسرو اول و دیگری خسرو دوم ذکر نموده است. همچنین راجع بنام غلام. در باب نام خوش آرزوگ ر

گ بیلی، بولتن شرقی، ۹، ص ۲۳۲. بعلاوه هر یک از دو نسخه حاوی عباراتیست، که در نسخه دیگر حذف کرده‌اند. مثلا تفصیل راجع بتعلیم و تربیت نزد ثعالبی دیده نمیشود.

(۳)- زن در حقوق ساسانی، ص ۸.

(۴)- دینکرد، کتاب نهم، فصل ۶۷، فقره ۹.



معذالک زنان خانواده‌های ممتاز گاهی تعلیمات بسیار عمیق در علوم تحصیل میکرده‌اند، و این مطلب از یک عبارت کتاب «ماذیگان‌ی هزار داذستان» «۱». بدست می‌آید و آن اینست: یکی از قضات در موقعی که بمحکمه میرفت، پنج زن او را احاطه کردند، و یکی از آنها سؤالاتی از او نمود راجع ببعضی از موارد مخصوصه از باب گرو و ضمانت. همینکه بآخرین سؤال رسید، قاضی جوابی نداشت. آنگاه یکی از زنان گفت: «ای استاد، مغزت را از این بابت خسته مکن، و بی‌تعارف بگو: نمیدانم.

بعلاوه ما خود جواب آن را در شرحی، که مگوگان اندرزبذ نوشته است، خواهیم یافت».

ایرانیان همواره از دانش یونان و روم استفاده میکرده‌اند «۲». در آن زمان اشخاصی بوده‌اند، که کمابیش اوقات خود را منحصرا صرف مطالعات علمی مینموده‌اند. چون اوستای ساسانی منبع اصلی تمام علوم محسوب میشد، تردیدی نمی‌توان داشت، که این علما همه از طبقه روحانیون بوده‌اند، در کتاب «بندهشن» خلاصه فهرست مانندی از علوم طبیعی و نجوم بدان طریق، که از اوستای ساسانی و تفاسیر آن بدست می‌آمده ثبت شده است. از روایات عجیبی، که در معجم البلدان یاقوت «۳» ضبط شده، چنین برمیآید، که در زمان ساسانیان در ریشهر (ریواردشیر)، که ناحیه کوچکی از ولایات ارجان بوده، جماعتی از نویسندگان جای داشته‌اند، که باستعانت خطی (مرموز؟) موسوم به گشتگ (؟) «۳» علم طب، و نجوم، و

فلسفه را ثبت میکرده‌اند و آن طایفه را گشتگ؟ دفتران میخوانده‌اند (یعنی «کسانی که مطالب را بخط گشتگ ثبت می کنند.»؟).

متن و تفسیر کتاب اوستایی موسوم به هوسپارم نسک شامل تفاصیلی راجع بطب

---

(۱)- بارتلمه، حقوق ساسانی، ج ۴، ص ۳۵ و ما بعد؛ زن، ص ۹.

(۲)- ر ک شدر، مشرق و میراث یونان Der Orient und das griechische Erbe ص ۲۵۴.

(۳)- چاپ وستنفلد، ج ۲، ص ۸۸۷، ترجمه باربیه دومینار، ص ۲۷۱.



و اطباء بوده است. میگفتند اوهرمزد برای «خواباندن» هر مرض لااقل یک نبات خلق کرده است. برای مزد پزشکان قواعدی مقرر بود. غلات نیکو و جامه زیبا و اسب تندرو به طبیب می‌دادند، و همچنین قواعدی وجود داشت برای تأدیه وجه نقد از قبیل مبلغی، که رئیس خانه، یا رئیس قریه، یا رئیس ولایت، یا رئیس کشور باید بپردازد، و آن چه طبیب حق داشت از مردمان فقیر مطالبه کند. اگر طبیب همه بدن یا فقط عضوی از اعضاء بدن را معالجه می کرد، در میزان مزد او تغییری حاصل می‌شد. طبیب بایستی مریض را به پاکی و احتیاط و تدبیر معالجه کند، و و اگر طالب استراحت بود، یا در دیدن رنجوران تعللی روا می‌داشت، او را جنایتکار می‌شمردند. تفصیل دیگری در نسک مزبور راجع ببلای عام (یعنی امراض مسریه عمومی) و ناخوشی‌های مختصر موجود است. یک نوع شهادت‌نامه و اجازه‌ای به اطباء می‌دادند، لکن ممکن نبود کسی همیشه بیک طبیب مجاز و صاحب شهادت نامه دسترس پیدا کند. اگر کسی بجستجوی پزشک ایرانی می‌رفت و او را نمی‌یافت، در بعض موارد مجاز بود، که بیک طبیب خارجی رجوع کند، اما اگر کسی با

اینکه بطبیب ایرانی دسترس داشت، بیک نفر طبیب بیگانه رجوع کند، گناهی مرتکب شده بود «۱»، معذلک پادشاهان ساسانی غالبا اطبای عیسوی یونانی یا سریانی را بر اطباء محلی ترجیح میداده‌اند.

در نسک مذکور، از میان اطباء متخصص، نام کحال برده شده است «۲» و در همین نسک از طرز معالجه حیوانات اهلی «۳» و سگ هار «۴» و غیره سخن به میان آمده است. در نکاذوم نسک نیز راجع به طب و بیماری «۵» بحثی شده است،

---

(۱)- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۳۷، فقره ۱۴ و بعد.

(۲)-»»»»» ۳۸،» ۱۲.

(۳)- ایضا»»» ۳۷،» ۲۹.

(۴)-»»»»» ۳۳،» ۱.

(۵)-»»»»» ۱۹،» ۳۹.



مخصوصا از طریقه‌ای که در ایران معمول بوده، از اینقرار که مجرمین و جانیان مستحق اعدام را «۱»، برای استفاده طبی، زنده نگاه می‌داشتند. این عمل زنده نگاه داشتن اشخاص واجب القتل برای تجربه طبی در مصر در عهد بطالسه نیز معمول بوده است.

در سومین کتاب دینکرد شرح مختصری راجع به طب آمده است، که بلا شک محتویات آن از منابع عهد ساسانی «۲» جمع شده است. مؤلف دینکرد سلامت را دو قسم دانسته: سلامت تن، و سلامت جان: و طبیب را دو نوع شمرده روحانی و جسمانی، لکن ظن قوی میرود، که در طبابت جسمانی هم فصلی راجع بتداوی روحی وجود داشته است. اصول طب

ایران کاملا زردشتی و مبتنی بر روایات اوستایی بوده، لکن نفوذ طبابت یونانی از همه جای آن ظاهر است. بموجب طب بقراطی علاج از سه طریق میسر تواند شد: آنچه بوسیله دوا علاج نمی‌پذیرد، باید بوسیله آهن (یعنی کارد) علاج کرد، و آنچه بوسیله آهن معالجه نشود، باید با آتش شفا بخشید، و مرضی که از آتش برطرف نشود، شفاناپذیر است. در کتاب وندیداد «۳» نیز سه قسم علاج تشخیص داده شده است: کارد، و نباتات، و کلام مقدس، و این وسیله آخر مؤثرتر از سایرین بشمار می‌رفته است. علاج بوسیله آتش در کتاب دینکرد هم ذکر شده است «۴». در این کتاب پنج وسیله معالجه مذکور است از اینقرار: ۱- کلام مقدس، ۲- آتش، ۳- نباتات، ۴- کارد، ۵- «داغ».

مقصود از داغ گویا دود دادن عضو مریض با بعضی گیاههای معطر بوده است، اما معالجه بوسیله کلام را، یعنی اوراد و ادعیه، که از کتب مقدس استخراج کرده بودند، مؤثرترین طریقه میدانستند.

---

(۱)- ایضا، کتاب ۸، فصل ۲۰، فقره ۴.

(۲)- این متن در ج ۴ چاپ پشوتن از ص ۱۸۱ ببعد و ترجمه انگلیسی آن در ص ۲۲۰ و ما بعد بطبع رسیده است. ترجمه از آن با حواشی توسط کاسارتلی Casarteli تهیه و در «موزئون»، ج ۵، ص ۲۹۶ و ۳۵۱ و ما بعد چاپ شده است.

(۳)- وندیداد، فرکرد ۷، فقره ۴۴- ۳۶.

(۴)- دینکرد همانجا، ۷.



طبیب دانا کسی بود، که بتواند بدقت امراض را معاینه کند و کتاب بسیار خوانده باشد «۱». بایستی اعضاء بدن و مفاصل را بشناسد و اطلاعاتی نیز راجع به ادویه داشته باشد، محبوب و

شیرین‌سخن باشد، و با رنجوران از روی شکیبایی و مهربانی رفتار کند «۲». در این کتاب صفات و خصال اطبای روح و اطبای جسم به تفصیل آمده است و از فرط اطناب مطلب تاریک و مبهم شده است. هر دو طبیب یعنی هم طبیب روح، که متعلق بفرقه روحانیان است، و هم پزشك بدن، بایستی امتحانات لازم از مهارت و زبردستی خود داده باشند، اما طبیب بدن بایستی قبلا در معالجه یکنفر از کافران کامیاب شده باشد، تا بتواند بمعالجه یك نفر مؤمن بپردازد. اگر با وجود این سه نفر را عمل میکرد و هر سه میمردند، مادام العمر اجازه طبابت باو نمیدادند «۳». طبیب مجبور بود که در موقع لزوم هر روز بعیادت مریض خود برود. در عوض بایستی باو غذای خوب میدادند، و اسبی تندرو می‌بخشیدند، و منزلی عالی در قسمت مرکزی شهر برای او تهیه میکردند «۴». اما طبیب نبایستی پول را بسیار دوست بدارد. از لحاظ اخلاق و دیانت، چندین نوع طبیب تشخیص داده میشد: بهترین پزشك آنست، که این شغل را محضا للّه و برای ثواب پیش گرفته باشد؛ پس از او طبیبی بود که هم بمال تعلق خاطر داشت هم بثواب، مشروط بر اینکه دلبستگی او بپول کمتر از تعلق او بمثوبات باشد، فروتر از او طبیبی بود که جز بمال دنیا بچیزی دلبستگی نداشت «۵».

---

(۱)- میتوان این گونه هم ترجمه کرد. بتواند بسیار بخواند (مراد از خواندن دعا است برای شفای مریض).

(۲)- ایضا ۱۹- ۱۶.

(۳)- ایضا. همانجا فقره ۳۱ بنا بدستور وندیداد (فرکرد ۷، فقره ۴۰- ۳۹) امتحان وقتی کامل خواهد بود، که سه تن از کفار را مورد عمل قرار داده باشند.

(۴)- ایضا، فقره ۳۳- ۳۲.

(۵)- ایضا، ۳۴.

درست‌بذ یا ایران درست‌بذ «۱» ظاهرا رئیس کل پزشکان (جسمانی) کشور بوده است. لکن رئیس همه اطباء را اعم از پزشکان بدن و پزشکان روح زرثشتروتوم «۲» میخوانده‌اند، و این لقب بلا شك عنوان موبدان موبد بوده است «۳».

در این کتاب نکاتی، که راجع بانواع رنجوری‌ها ذکر شده، حاوی اطلاعات عمیقی نیست. میان مرض جسمانی و اخلاق ذمیمه علاقه و پیوندی قائل شده‌اند، مثلا جهل، مکر، خشم، غرور، کبر، و شهوت‌رانی، و غیره را از علل رنجوری شمرده‌اند، همچنانکه علل جسمانی را مثل سردی، و خشکی، و تعفن، و فساد، و جوع، و عطش، و پیری، و رنج را نیز از اسباب مرض دانسته‌اند «۴». مؤلف آن نسخه عده امراض انسان را ۴۳۳۳ گفته و برای مثال اسم چند مرض را، که در اوستا مذکور شده، بقلم آورده است، ولی گویا برای او هم حقیقت این ناخوشیها همانقدر مبهم و مجهول بوده، که امروز برای ما هست.

فهم قسمت اخیر این کتاب، یعنی باب تداوی، بسیار دشوار است. در اینجا نیز فکر تاریك و انشاء ناروان مؤلف موجب ابهام مطلب شده است، بعلاوه فهمیدن بسیاری از اصطلاحات فنی آن نیز امروزه برای ما کم و بیش دشوار است. بر طبق اصول طب یونانی، استعداد هر بدن بنسبت درجات طبایع چهارگانه برودت، حرارت، رطوبت، یبوست مختلف میگردد. اما ایرانیان این قاعده یونانی را باقسام گوناگون تحریف کرده‌اند، تا با اصول دیانت زردشتی، که علت همه امراض و معایب را تأثیر ارواح خبیثه میداند، مطابق آید. سردی و خنکی، که از این علت پدید میآید، بزعم آنان دو مرض بود، که بایستی بدن را از آن نگاهدارند.
کیفیت احوال خون را مربوط بقوه حیاتی آن میدانستند، اگر خون واجد نیروی حیاتی بود، طبیب حاذق میتوانست دواهای مفید بدهد و مریض را بهبودی بخشد. ترکیب

---

(۱)- فقره ۶، ۱۶، ۳۸، بالاتر ص ۴۹ را ببینید.

(۲)- Zarathushtrotum

(۳)- ایضا، ۴۲- ۴۱.

(۴)- ایضا، فقره ۱۵، مقایسه شود با دارمستتر، زند اوستا، ج ۱، ص ۳۱.



اغذیه را نیز شایان توجه تام میدانستند. خوراک بایستی بقدر کافی رطوبت (یعنی عنصر آب) داشته باشد، تا آثار مضره خشکی را برطرف کند، و بحد کافی حرارت (عنصر آتش) داشته باشد، تا برودت را دفع نماید؛ بزعم آنان هوایی که در خوراک است، در هوای خالصی، که در ترکیب مزاج هست، جذب میگردد، و ماده خاکی غذا با عنصر خاک، که در ترکیب مزاج هست، آمیخته میشود. صحت بدن بسته بخوردن غذایی است، که خوب ترکیب شده باشد، بشرط آنکه اعتدال نگاهدارند «۱».

کازارتلی «۲» شباهت بعضی از نکات مندرجه در آن کتاب را با طب هندی دریافته و واضح کرده است.

چون در قرن پنجم نسطوریان از کشور روم طرد شدند و به بین النهرین و ایران پناه آوردند، مدارس مخصوص عیسویان تشکیل گردید، که تدریس طب در آنها رواج داشت.
مشهورترین مدرسه طب مدرسه گندی‌شاهپور است، که پس از انقراض ساسانیان نیز باقی ماند، و در قرون نخستین اسلامی مرکز مهم علم طب بشمار میرفت.

از میان مردمان ممتاز عهد خسرو اول، یک نفر بنظر ما در این مورد قابل ذکر میآید و او رئیس اطباء شاهی برزویه معروف است. از آثار او ترجمه‌هایی موجود است، که خودش نوشته، و ابن المقفع آن را در مقدمه نسخه عربی کلیله و دمنه، که شاهکار برزویه است، قرار داده و ما از این پس در باب کلیلگ و دمنگ سخن خواهیم راند. ترجمه احوال این طبیب بزرگ چنین شروع میشود «۳»:

(۱)- ایضا فقره ۵۲- ۴۹.

(۲)-Casartelli ص ۳۱۴ و ما بعد.

(۳)- بیرونی در کتاب الهند (چاپ زاخو، ص ۷۸. ترجمه، ج ۱، ص ۱۵۹) عبارتی آورده است که عباس اقبال در رساله ابن المقفع خویش و گابریلی- Opera. L )al -Muqaffa d .Ibn مجله مطالعات شرقی Riv .degli Studi Orientali -

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۵۵

«پدر من از لشگریان «۱» بود، و مادر از خاندان علماء دین زردشت. و اول نعمتی که خدایتعالی «۲» بر من تازه گردانید دوستی پدر و مادر بود، و شفقت ایشان بر حال من؛ چنانکه از فرزندان دیگر مستثنی بودم و بمزیت تربیت و ترشح مخصوص شدم و چون سال عمر بهفت رسید، مرا بر خواندن علم طب تحریص نمودند، و چندانکه اندک مایه وقوف افتاد و فضیلت آنرا بشناختم، برغبتی صادق و حرصی غالب در تعلم آن می‌کوشیدم، تا بدان صنعت شهرتی تمام یافتم و در معالجه بیماران متهدی شدم. آنگاه نفس خویش را میان چهار کار، که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت. مخیر گردانیدم؛ وفور مال و لذات حال و ذکر سایر و ثواب باقی. و پوشیده

ج ۱۳، ص ۲۰۳) توجه ما را بآن جلب کرده‌اند. بیرونی گوید ابن المقفع در ترجمه «کلیله و دمنه» فصل برزویه را افزوده است، تا در اذهان اشخاصی، که ایمان آنها ضعیف است، تولید شک کند، پس آنگاه آنان را بمذهب مانی دعوت نماید. در مقدمه سخنی از مذهب مانی در میان نیست. اما از طرف دیگر همچنانکه بعد خواهیم دید، دور از تمایل بآن مذهب نیست. چیزیکه حائز اهمیت است، اینستکه بیرونی میگوید، ابن المقفع مقدمه را افزوده و بعبارت دیگر میخواهد بگوید مقدمه در اصل پهلوی موجود نبوده است. ولی بیرونی نمی‌گوید، که

مقدمه را ابن المقفع جعل کرده است. در واقع آثار عهد خسرو بطوری در این قسمت دیده میشود و بقدری اشارات راجع بآن؟؟؟ دربر دارد، که یکنفر مصنف قرن هشتم ممکن نیست آنرا ساخته باشد. و در نظر من صحت آن قابل تردید نیست. ابن المقفع شرح حال برزویه را بقلم خود او، که بعنوان کتاب مستقلی وجود داشت، ترجمه کرده و در ترجمه کلیله و دمنه خود داخل نموده است. ممکن است، همانطور، که نلدکه (مترجم «مقدمه برزویه» از روی متن ابن المقفع بزبان آلمانی) و گابریلی فرض کرده‌اند، ابن المقفع آزادانه در شرح برزویه تصرفاتی کرده باشد، اما مفاد فصلی که ابن المقفع در ابتدای کلیله و دمنه قرار داده، حتما بقلم برزویه نوشته شده است.

(۱)- یعنی اساوره، اسواران.

(۲)- اوهرمزد یا یزدان.



نماند که علم طب بنزدیک همه خردمندان و در همه دنیا ستوده است و در کتب طب آورده‌اند: که فاضل‌ترین اطبا آنست، که بر علاج از جهت ثواب آخرت مواظب نماید، که بملازمت آن سیرت نصیب دنیا هر چه کاملتر بیابد و رستگاری عقبی مدخر گردد، چنانکه غرض کشاورز در پراکندن تخم دانه باشد، که قوت اوست، اما کاه که علف ستور است، خود بتبع حاصل آید. در جمله بر این کار اقبال تمام کردم و هر کجا بیماری نشان یافتم، که در وی امید صحت بود، معالجه او بر وجه حسبت کردم و چون یک چندی بگذشت و طایفه از امثال خرد را در مال و جاه بر خویشتن سابق دیدم، نفس بدان مایل گشت و تمنی مراتب این جهانی بر خاطر گذشتن گرفت و نزدیک آمد، که پای از جای برود. با خود گفتم ای نفس میان منافع و مضار خویش فرق نمیتوانی کردن و خردمند چگونه آرزوی چیزی کند، که رنج و تعب آن بسیار باشد و انتفاع و استمتاع از آن اندک. و اگر در عاقبت کارها و هجرت سوی گور فکرتی شافی واجب داری حرص و شره این عالم فانی بر تو

بسر آید و قوی‌تر سببی در کارهای دنیا مشارکت مشتی دون عاجز است، که بدان مغرور گشته‌اند. از این ناصواب درگذر و همت بر اکتساب ثواب آخرت مقصود گردان، که راه مخوفست و رفیقان ناموافق و رحلت نزدیک و هنگام حرکت نامعلوم، زینهار در ساختن توشه آخرت تأخیر جائز نشمری، که بنیت آدمی چون آوندی ضعیف است ... چون بر این سیاقت در مخاصمت نفس مبالغت نمودم براه راست بازآمد و برغبتی صادق و حسبتی بی‌ریا رو بعلاج بیماران آوردم ...» «۱».

«... تا بمیامن آن درهای روزی بر من گشاد. گشت و صلات و مواهب پادشاهان «۲» بر من متواتر شد و پیش از سفر هندوستان و پس از آن انواع دوستکامی و نعمت دیدم و بجاه و مال از امثال و اقران بگذشتم ...» «۳».

---

(۱)- نلدکه؛ ترجمه و تفسیر مقدمه برزویه کتاب کلیله و دمنه (نوشته‌های انجمن علمی اشتراسبورگ ۱۹۱۲)، ص ۱۱ و ما بعد.

(۲)- یعنی شاهنشاه و شاهزادگانی، که با عنوان شاهی حکومت میکردند.

(۳)- نلدکه، مقدمه برزویه، ص ۱۴.



عبارت دیگری «۱» از این باب شامل نمونه مختصری از معلومات طبی عهد ساسانی است از اینقرار: «در کتب طب چنین می‌شود، که آبی که اصل آفرینش فرزند آدم است، چون برحم پیوند دو بآب زن بیامیزد و تیره و غلیظ شود، بادی پیدا آید «۲» و آنرا در حرکت آرد، تا همچون آب پنیر گردد، پس مانند ماست شود آنگاه اعضاء قسمت پذیرد و روی پسر سوی پشت مادر باشد و روی دختر سوی شکم مادر و دستها بر پیشانی و زنخ بر زانو و اطراف چنان فراهم و منقبض، که گویی در صره بسستی و نفس بحیلت میزند. زیر آن گرمی و

گرانی شکم مادر و زیر او انواع تاریکی و تنگی، چنانکه بشرح آن حاجت نباشد و چون مدت درنگ او سپری شود و هنگام وضع حمل و تولد فرزند باشد، بادی بر رحم مسلط شود و فوت حرکت در فرزند پیدا آید، تا سر سوی مخرج گرداند و از تنگی مخرج آن رنج بیند، که در هیچ شکنجه آن صورت نتوان کرد و چون بزمین آمد، اگر دستی نرم بر وی نهند یا نسیمی خنک بر وی وزد، درد آن با پوست باز کردن برابر باشد در حق بزرگان». «۴» این عبارت مخصوصا جالب توجه است، زیرا آثاری از طب هندی در آن دیده می‌شود «۳».

خسرو با روحانیان زردشتی متحد شد تا مزدکیان را چاره کند، لکن نه طبقه روحانیان، و نه طبقه اشراف، در عهد او بقدرت سابق خود دست نمی‌یافتند.

خسرو اول بلا شک زردشتی بوده، و از سایر پادشاهان ساسانی این امتیاز را دارد، که در مسائل مذهبی جمود و تعصب نداشته و نسبت بعقاید مختلفه دینی و مذاهب فلسفی وسعت مشربی نشان میداده است. عیسویان را در مؤسسات عام المنفعه استخدام می‌کرد و در این کار تردیدی بخویش راه نمیداد پس از تأسیس شهر

---

(۱)- ایضا ص ۲۲ و ما بعد.

(۲)- ایرانیان از کلمه «باد» عنصر هوا را نیز اراده میکردند.

(۳)- اطلاع هرقل به نلدکه.

(۴)- از ترجمه کلیله بهمرامشاهی گرفته شد. (مترجم)



رومگان، فرقه یعقوبی را اجازه داد، که انجمنی تشکیل دهند و جاثلیقی انتخاب کنند. عیسویان ایرانی مدتهای مدید این محبت خسرو را بخاطر داشتند «۱». وانگهی عیسویان ایران در آن موقع دچار بحران سختی شده بودند. آنها نیز بتقلید زردشتیان، برخلاف قوانین مذهبی

خود، بمزاوجت با اقارب عادت کرده بودند. ماربها، که در سال ۵۴۰ جاثلیق عیسویان شده بود «۲»، بر ضد این امر، که خلاف شرع نصاری بود، کوششی فوق العاده کرد. در آغاز جنگ ایران و روم موبدان موبذ داذ هرمزد بآزار عیسویان پرداخت: مخصوصا بعضی از اشراف را، که بدیانت عیسی گرویده بودند، مورد تعقیب قرار داد. شدت جنگ ایران و روم هم بر آتش تعصبات دینی دامن می‌زد و شاه، گرچه این آزارها را قبول نداشت، لکن محض رعایت سیاست «۳» «۴» اغماض و تحمل می‌نمود. ماربها بحبس افتاد و نزدیک بود اعدام شود.

چندی بعد، چون عیسویان پای از دائره احتیاط بیرون‌تر کشیدند، مغان سعی نمودند، که کار ماربها را یکسره کنند. موقع این شخص بسیار خطرناك شده بود، و شرکت عیسویان در شورش انوشگزاد، بر وخامت حال او افزود. لکن خسرو «ماربها» را آزاد کرد و مأمور نمود، که همکیشان خود را از یاری انوشگزاد منصرف گرداند، و او در این مأموریت، بیش از آنچه انتظار میرفت، توفیق حاصل نمود

چنانکه دیدیم در معاهده صلحی، که بسال ۵۶۲ بامضاء رسید، عیسویان آزادی مذهبی یافتند «۵». ظاهرا ترجمه قسمتهای از عهد عتیق بزبان پهلوی، که قطعاتی از آن در ترکستان چین بدست آمده، و اکنون در موزه ولکرکونده «۶» در برلن محفوظ

---

(۱)- نلد، طبری، ص ۱۶۲، یادداشت.

(۲)- لابور، ص ۱۷۵؛ مقایسه شود با بالاتر، ص ۳۴۸. چند سال قبل از آن ماربها از قسطنطنیه فرار کرده بود. از ترس اینکه مبادا کشته شود. زیرا که از افکار عقاید نسطوریه خودداری کرده بود، (لابور، ص ۱۶۷).

(۳)- لابور، ص ۱۷۶ و بعد.

(۴)- لابور، ص ۱۸۷ و بعد.

(۵)- بالاتر، ص ۳۹۶ را ببینید.

(۶)-Volkerkunde



است، متعلق بعهد خسرو اول است. قطعات مزبور، که از روی متن سریانی ترجمه شده، برای مطالعه زبان و خط پهلوی اهمیت بسیار دارد «۱».

یک نفر عیسوی موسوم به پولوس پرسا «۲»، که ظاهرا همان شخصی است، که در زمان جاثلیقی یوسف جانشین ماربها «۳»، مطران نصیبین بود، مختصری از منطق ارسطو را برای شاه بزبان سریانی ترجمه کرده و عقاید مختلفی را، که راجع بخدا و عالم هست، بطریق ذیل بیان نموده است «۴»؛ «بعضی بیک خدا قائلند، و برخی بخدایان بسیار عقیده دارند. جماعتی گویند خدا صفات متضاد دارد، و برخی منکر آن صفات در خدا هستند. جمعی معتقدند که، خدا بر همه چیز قادر است، و گروهی انکار می‌کنند، که بر همه چیز باشد. جماعتی گویند دنیا و ما فیها را او آفریده، و بعضی انکار میکنند، که او خالق تمام چیزها باشد. برخی معتقد بحدوث؟ و گروهی معتقد بقدم عالمند ...»

بعقیده کازارتلی نویسنده شرح فوق عقاید جاریه ایرانیان عهد خود را ذکر کرده است. علی ای حال، همینقدر، که در کتابی که مخصوص مطالعه خسرو بود، پولوس این قبیل مسائل را آورده، و مطالب دیگر راجع بآراء فلاسفه بر آن

---

(۱)- ر ک آندرآس، گزارش اجلاسات آکادمی علوم پروس، ۱۹۱۰، ص ۸۶۹ و بعد پس از مرگ آندرآس قطعات مزامیررا بار K. Barr )گزارش آکادمی پروس، ۱۹۳۳) بچاپ

(۲)-Paulus Persa

(۳)-

Mercati, Per la vita e gli scristi di Paolo il persiano, Rome; 1899

ر ک لابور، ص ۱۶۶.

(۴)- لاندر، روایات سریانی Anecdote Syriaca, Land، ج ۴، ص ۳- ۲ از ترجمه لاتین؛ کازارتلی، فلسفه دینی مزدیسنان در زمان ساسانیان-

.La philosophie religieuse du mazdeisme, sousles Sassanides

ص ۱. کروس P'Kraus، مجله مطالعات شرقی، ج ۱۴ (۱۹۳۳)، ص ۱۷ و بعد میتوان تصور کرد، که خسرو اول بزبان سریانی آشنا بوده باشد.



افزوده، و تا حدی مدعی تفوق فلسفه بر دین شده، میتوانیم چنین نتیجه بگیریم، که انوشروان ببعضی از افکار فلاسفه، که چندان بمذاق موبدان خوش نمی‌آمده، توجه داشته است.

آگاثیاس صریحا این مطلب را تصدیق کرده، ولی چنانکه شیوه یونانیانی است، که نسبت بپادشاهان خارجی سخن میرانند این مسئله را با تحقیر غرورآمیزی بیان نموده است: این مورخ در انوشروان غیر از صفات جنگجویی و لشکرآرایی چیزی را نمی‌پسندیده، و بر آن است که چنین پادشاهی، که همه اوقات را صرف مسائل سیاسی و نظامی می‌کرده، هرگز نمیتوانسته است در ظرایف ادبی و معانی رقیقه یونان و روم خوض و استفاده کند، خاصه که وسیله استفاده او ترجمه کتب یونانی بوده بزبانی، که بعقیده او «فوق العاده فقیر و خشک» بوده است «۱». اورانیوس «۲» طبیب و حکیم سریانی معلم فلسفه انوشروان بوده، و آگاثیاس

این مرد را جاهلی سترک و شیادی بزرگ نامیده، او را در وقاحت و سخافت شبیه نرسیتس «۳»، که در ایلیاس همیروس مذکور است، میداند و گوید انوشیروان موبدان را جمع می‌کرد، تا در تکوین جهان و نظایر آن معنی بحث کنند، مثلا: آیا عالم نامتناهی و ابدی است، آیا جهان را علتی یگانه است و مانند اینها «۴».

از قیودی، که برای سایر مذاهب غیر نصاری در کشور روم قائل شده بودند، میتوان قیاس کرد، که دربار ایران نسبت بآزادی مذاهب دارای چه عقیده و مقام عالی بوده است. در نتیجه تعطیل مدرسه فلسفه آتن، که در ۵۲۹ افتاد، و تعدیاتی که بحکما کردند، هفت تن از فیلسوفان یونان به تیسفون پناه آوردند، و مورد عنایت تام و پذیرایی خاص شاهنشاه شدند. نام آنان از اینقرار است: دمسقیوس «۵» سوریایی، سنیلبقیوس

---

(۱)- آگاثیاس، کتاب دوم، بند ۲۸. این مورخ گوید: جمعی مدعی هستند، که خسرو تصنیفات ارسطو و افلاطون را بسیار دوست میداشته.

(۲)- Uranios

(۳)- Thersites

(۴)- ایضا، کتاب ۲، بند ۲۹.

(۵)- Damascrns



کیلیکیایی «۱» یولامیوس فروگی «۲»، پریسکیانوس لودی «۳»، هرمیاس فنیقی، دیوجانوس فنیقی، ایسیدوروس غزی. این دانشمندان پس از چندی از کار خود پشیمان شدند.

عادات ایرانیان بنظر آنان درشت و ناملایم آمد، و از خشونتهایی که دیدند آزرده شدند، و از تعدی اشراف بزیردستان دلتنگ گشتند، و ناخشنود از ایران رخت بربستند. با وجود این، خسرو نسبت باین حکما کمال علاقه نشان داد و بحمایت آنان برخاست، و در عهدنامه، که با قیصر روم بست، شرط کرد، که این فضلا را از بازگشت باوطان خویش منع نکنند «۴».

اگر در زمان انوشروان فرهنگ یونانی در ایران حیاتی جدید یافت، از طرف دیگر فرهنگ هندی نیز در میان ایرانیان رواج گرفت، و در نفوس مؤثر شد. بنابر روایتی که در کتاب پهلوی ماذیگانِی چترنگ (رساله شطرنج)، که از عهد ساسانیان مانده، مندرج است، در زمان پادشاهی خسرو اول بازی شطرنج از هند بایران رسید. از جمله کتب هندی، که بزبان پهلوی ترجمه شده، داستانی است بودایی، که امروز در دست نیست، ولی مفاد آن از پهلوی بعربی نقل شده و فعلا موسوم به بلوهروبوذاسف است. مانده، مندرج است، در زمان پادشاهی خسرو اول «۵» بازی شطرنج از هند بایران رسید.

از این کتاب نسخه بزبان سریانی درآمد و چون بیونان رسید، قصه از آن اقتباس کردند، که موسوم به «بریام «۶» و یواسف «۷»» است، و چند قصه از قصص قرون وسطی نیز مأخوذ از این کتاب است «۸». از آن مشهورتر کتاب کلیلگ و دمنگ

---

(۱)- Simplicios

(۲)- Eulamios

(۳)- Periscianos

(۴)- ایضا، کتاب ۲، بند ۳۱- ۳۰.

(۵)- بالاتر، ص ۷۷، هرتسفلد (گزارش باستان، ج ۳، ص ۲۸) بر این عقیده است، که این بازی قبل از خسرو اول هم در ایران معمول بوده است.

Bariam-(۶)

Yoasaph-(۷)

(۸)- نلدکه، مقدمه برزویه، ص ۵؛ رزنبرگ، یادداشتهای ادبیات پارسی (زردشتی) ص ۵۷.



است، که مأخوذ از اصل سانسکریت بنام پنکاتنترا «۱» است. برزویه سابق الذکر اصل این نسخه را از سفر هند با خود آورده، به پهلوی ترجمه نمود «۲». قصه‌ها و افسانه‌هایی، که در میان ایرانیان راجع بطریق کشف این نسخه رایج شد «۳»، گواهی میدهد، که چقدر مردم اینکشور کتاب مزبور را اهمیت میداده‌اند. تقریبا در همان ایام بزبان سریانی نیز نقل شد و چندی بعد ابن المقفع آنرا بزبان عربی آورد (و ترجمه حال برزویه را بقلم خود او بصورت دیباچه بر آن افزود)، سپس رودکی آنرا بفارسی نظم کرد و سایر شعرای ایران نیز آنرا با مختصر تحریفاتی بشعر در آوردند یا مأخذ حکایات خود قرار دادند.

حال که مختصری از جریان امور دینی و فلسفی عهد خسرو اول را بنگارش آوردیم، لازم است بتحقیق بشرح حال برزویه طبیب بازگردیم. در این شرح مطالبی راجع به حیات بشری و امور اجتماعی و اخلاق حمیده مندرج است، که حکایت از تشویق و اشتیاق یک روح حقیقت‌جویی میکند، که هر سو در پی مقصود خویش میرود و نمییابد.

در این مشروحه عباراتی است راجع به اختلاف مذاهب و نلدکه بر آن که اینعبارترا ابن المقفع افزوده است، زیرا که تناسب آن با احوال عهد ابن المقفع بیش از زمان برزویه است. ولی اگر توجهی بآراء گوناگون عهد انوشیروان بکنیم، و توجه این شهریار را بعقاید فلسفی زمان در نظر آوریم، و مخصوصا عباراتی را، که از پولوس پرسا «۴» ذکر نمودیم، بخاطر داشته باشیم، بهیچوجه بعید نمی‌بینیم، که مطالب مذکور از قلم برزویه جاری شده باشد «۵».

(۱)–Pancatantra

(۲)– اواخر مقدمه برزویه.

(۳)– فردوسی، چاپ مهل ج ۶، ص ۴۴۴ و ما بعد؛ ثعالبی، ص ۶۲۹ و بعد.

(۴)–PaulusPersa

(۵)– در باب صحت، انتساب این قسمت از مقدمه به برزویه من عقاید خود را در خطابه، که در پاریس در سال ۱۹۳۲ ایراد نمودم. اظهار داشته‌ام پول کروس (مجله



«خلاف میان اصحاب ملتها هر چه ظاهرتر بعضی بطریق ارث دست در شاخی ضعیف زده طائفه از جهت متابعت پادشاهان و بیم جان پای بر رکنی لرزان نهاده و جماعتی از بهر حطام دنیا و رفعت منزلت میان مردمان دل در پشتوان پوسیده بسته و تکیه بر استخوان توده کرده و اختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتداء خلق و انتهاء کار بینهایت هر چه ظاهرتر بود و رأی هر یک بر این مقرر، که من محقم و خصم من مبطل و مخطی با این فکرت در بیابان تردد و حیرت یک چندی بگشتم و در فراز و نشیب آن لختی پوییدم البته نه راه سوی مقصد بیرون توانستم بر دونه بر سمت راه حق دلیلی نشان یافتم. بضرورت عزیمت مصمم گشتم، بر آنکه علماء هر صنف را به‌بینم و از اصول و فروع معتقد ایشان استشکافی کنم و بکوشم تا به یقینی صادق دلپذیر بدست آید. این اجتهاد بجای آوردم و شرایط بحث اندر آن برعایت رسانیدم و هر طایفه که دیدم در ترجیح دین و تفصیل مذهب خویش سخنی میگفتند و گرد تقبیح ملت و نفی حجت مخالفان میگشتند. بهیچ تأویل بر پی ایشان نتوانستم رفتن و درد خویش را درمان نیافتم و روشن شد که بنای سخن ایشان بر هوی بود و هیچ چیز نگشاد که ضمیر اهل خرد آن را قبول کردی». برزویه پس از اینگونه تفکرات گوید رأی من بر عبادت

قرار گرفت، لکن «با خود گفتم اگر بر دین اسلاف بی‌ایقان و تیقن ثبات کنم، همچون آن جادو باشم، که بر آن نابکاری مواظبت مینماید و بتبع سلف رستگاری طمع میدارد و اگر دیگر بار در طلب ایستم عمر وفا نمیکند، که اجل نزدیک است و اگر در حیرت روزگار گزارم فرصت فائت گردد و ناساخته رحلت باید کرد، صواب آنست، که بر مواظبت و ملازمت

---

ایتالیایی مطالعات شرقی، ۱۴، ۱۹۳۳، ص ۱۴ و بعد) همین ملاحظات را نموده است و مانند من شباهتهاییکه بین تفکرات برزویه و پولوس‌پرسا موجود بوده، ذکر کرده است. مقایسه شود با کلینگه Kinge. G در «جشن‌نامه فریدریش گیزه

Festschrift Friedrich Giese

جهان اسلام Die Welt des Islams، مجلد مخصوص ۱۹۴۱، ص ۵۱- ۱۴۰.



اعمال خیر، که زبده همه ادیان است اقتصار نمایم» «۱».

این نتیجه که برزویه از بحث خود حاصل کرده، بسیار پرمعنی است، زیرا از این جهان مخالف اصول اساسی دیانت زردشتی است، لکن عیسویان و گنوستیکها و مانویان و مزدکیان بقدری در باب زهد و ترک دنیا بحث کرده بودند، که رفته‌رفته اذهان زردشتیان هم انس گرفته بود «۲». نفوذ فکر هندی، که بزرگترین و عالیترین نماینده آن برزویه است، نیز بر آن عوامل افزوده شد.

استقبال پرشوری، که از نتیجه ممتاز فکر هندی، یعنی کتاب کلیلگ بعمل آمد، بآن سبب بود، که در عرضه کردن مطالب اخلاقی شبیه آن نوع از ادبیات بود، که ایرانیان عهد خسرو

بسیار دوست داشتند، یعنی اندرزها یا کتب پند و نصیحت «۳» «۴». این کتب عامیانه اهمیت مخصوصی دارد از این لحاظ که بوسیله آن میتوانیم سیر تکامل حکمت زردشتیان را در «آخر قرن» تمدن ساسانی دریابیم.

برای تکمیل آنها میتوان از رساله دادستان مینوگ ذی خرد، و اردای ویراز نامه و کتب مذهبی دیگر، که اصل آنها مربوط بزمان خسروان است، مطالبی اخذ کرد.

اینک ذیلا عبارتی چند از کتب مذکور نقل میکنیم «۵». فضیلت در معرفت

---

(۱)- نلدکه؛ مقدمه برزویه، ص ۱۵، مقایسه شود با ص ۳.

(۲)- مقایسه شود با بالاتر، ص ۱۷۴.

(۳)- بالاتر ص ۷۶.

(۴)- بالاتر ص ۷۴.

(۵)- در موقع استناد به پندنامه‌ها و اندرزها اختصارات ذیل را بکار خواهیم برد:

آذربد اندرزی آذربد (چاپ پشوتن سنجانا، گنج شایگان و غیره)، خسرو- اندرزی خسرو (ایضا)، اوشتر اندرزی اوشتری داناگ (چاپ دبهر Dhabhar (، بزرگمهر- پندنامک وزرگمهر (پشوتن چاپ پشوتن سنجانا، گنج شایگان؛ جاماسپ- متون پهلوی چاپ جاماسپ اسانا، ص ۷۵ و بعد)؛ زردشت پندنامک‌ی زردشت (چاپ فریمان)، مینوخرد- مینوگ‌ی خرد، اردای ویراز- اردای ویراز نامگ.



است زیرا که: خرد و دانش منشاء صفات حسنه بشرند «۱» در میان فضایل احسان حائز نخستین مرتبه است «۲». محسن عادل است و میداند که اجرای تنبیه و سیاست جایز نیست

مگر آنگاه که حقیقتا جرم ثابت شده باشد «۳»، و میداند که حتی با دشمنانی، که با ما در حال مبارزه هستند، باید بعدالت رفتار کرد «۴». باید مالی را که از راه نیکو و کار شریف بچنگ آمده است، بمستحقان انفاق کرد. حیاتی، که با این اعمال نیکو زینت یافته باشد، با بهجت و آسایش بفرجام خواهد رسید «۵». نیکی بحیوانات سودمند یکی از اصول باستانی مزدیسنان است «۶». اردای ویراز در سفری که بجهنم کرد، مردی دید، که همه تن دچار شکنجه است مگر پای راست. پرسید، گفتند این مرد در مدت عمر هیچ کار نیکی نکرد، مگر روزی، که با این پای راست، دسته گیاه بنزد گاو وزرا افکند «۷».

فعالیت و مراقبت دو فضیلت است، که مخصوصا مورد سفارش قرار میداده‌اند.

مردی، که در کارها کوشا و دقیق است، غریق افتخارات میشود «۸». هر روز بامداد بسیار زود باید برخاست و بکار روزانه پرداخت «۹». چابکی و هوشیاری وسیله توانگری است و باید مالی را که از این طریق بدست میآید، برای سود ابنای نوع بکار برد،

---

(۱)- بزرگمهر، پشوتن، ۲۲ جاماسپ، ۶۸- ۵۷.

(۲)- مینوخرد، ۳۷ ر ۴، بزرگمهر، پشوتن ۱۱۵، جاماسپ ۲۴. ۲۲۳.

(۳)- آذربذ، ۶۹.

(۴)- مینوخرد، ۲ ر ۵۲.

(۵)- بزرگمهر، پشوتن، ۲۹ و ۱۰۰، جاماسپ ۷۲- ۷۱ و ۱۴- ۲۱۳.

(۶)- زردشت، ۹.

(۷)- ارادای ویراز، ۳۲، نگارش دیگر در سپندنسک بوده است، ر ک وست، متون پهلوی، ج ۱، ص ۳۵۰.

(۸)- بزرگمهر، پشوتن، ۳۳، جاماسپ، ۸۰- ۷۹.

(۹)- آذربذ، ۹۸.



خانه‌ها، و تنورها، و کاروانسراها، ساخت «۱». اما هر چند توانگری مطلوب است، فقر شرافتمندانه بر ثروتمندی غیر عادلانه ترجیح دارد «۲». آنکس، که بدبختی‌ها و رنجهایی که از جانب اهریمن و سایر موجودات شریر بر او وارد می‌شود، با شکیبایی و بردباری تحمل میکند، شایسته ثنا و ستایش است «۳»، مخصوصا کسی که آرزوهای نفس را بقوه عزت نفس می‌کشد، و خشم را با صبر و حسد را با بیم، و زشت‌نامی و شهوت را با خرسندی و خوی ستیزه‌جویی را با انصاف و عدالت فرومینشاند، سزاوار تمجید است «۴».

کف نفس تنها وسیله است، که شخص را بکسب فضایلی میرساند، که زیور حیات بشری محسوب می‌شود. باید پیوسته بمهربانی سخن گفت و در برابر مخاطب چهره را دژم نکرد «۵»، زیرا که ادب و ملایمت عنوان خلق نیکو است «۶». تهمت بدتر از جادوگری است «۷». هرگز نباید بفکر انتقام بود و بکسی بدی روا داشت «۸». هر که دامی می‌نهد، نخست خود در آن افتد «۹».

باید در غذا حد اعتدال را نگاهداشت، تا تن سلامت ماند «۱۰»، و از گفتار در حین

---

(۱)- مقایسه شود با ارادای ویراز ۹۳ ر ۵.

(۲)- مینوخرد ۱۵ ر ۴.

(۳)- مینوخرد ۳۹ ر ۳۱.

(۴)- بزرگمهر، پشوتن ۷۲. جاماسپ ۴۰- ۱۳۹.

(۵)- آذربد، ۸۵.

(۶)- بزرگمهر، پشوتن، ۲۵، جاماسپ، ۶۴- ۶۳.

(۷)- مینوخرد ۲ ر ۱۱.

(۸)- آذربد ۴۵.

(۹)- آذربد، ۱۰۸.

(۱۰)- مینوخرد، ۲ ر ۸۲.



خوردن و آشامیدن خودداری کرد «۱». شراب اگر باندازه خورند، تن را بسی سود دهد زیرا که حرارت تن را بیفزاید و گوارش را آسان کند، فکر و حافظه را تیز و حواس و زبان را روان، و زندگانی را مطبوع نماید «۲». آنکس، که بدخصلت است، چون شراب نوشد، تندخو و شریر و ستیزه‌کار شود، و بآزار زن و فرزندان و غلامان و ملازمان برخیزد «۳». افراط در شراب موجب سستی تن و جان است «۴».

اندرز آذربد حاوی نصایح عملی است مثل: هرگز نباید راز خود را بزبان گفت و با احمقان بحث کرد، و نباید چیزهای شنیده را چنان بازگوییم، که پنداری دیده‌ایم. و در موقع نامناسب نباید خندید. خواسته خویش را در برابر مردمان حسود نباید عرض کرد پیش از گفتار باید اندیشید زیرا که سخن نیندیشیده گفتن، چون آتش است، که ویران کند. نباید دشمن را چون دوست جدید پنداشت، زیرا که دشمن مار است، اگر صد سال بگذرد دشمنی از یاد نبرد، ولی باید دوست قدیم را دوست جدید نمود چه دوست کهن چون شراب است، هر قدر سال بر او بگذرد، لطیف‌تر و گواراتر گردد.

غم و شادی جهان شایسته اعتنا نیست. جهان را چون کاروانسرایی باید دانست، که مردمانرا بدان راه گذر افتد «۵». اینها عباراتی است، که رباعیات عمر خیام

---

(۱)- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۴۳، فقره ۳۷ (سکاذم نسک)، و کتاب ۹، فصل ۹، فقره ۲ (سوذگرنسک). مقایسه شود با بالاتر ص ۴۳۵.

(۲)- مینوخرد، ۱۶ ر ۳۸- ۳۶.

(۳)- مینوخرد، ۱۶ ر ۳۵- ۳۰.

(۴)- مینوخرد، ۱۶ ر ۶۳- ۴۹. مقایسه شود با آذربذ، ۱۱۱، اوشنر ۳۳، دینکرد، کتاب نهم، فصل هفتم. فقره ۱۱- ۷ (سوذگرنسک).

(۵)- بزرگمهر، پشوتن ۱۶۹. فقره ۱۶۹- ۱۶۰ چاپ پشوتن سنجانا، متعلق بپندنامه بزرگمهر نیست ولی در حقیقت یکی از هفت اندرزیست، که وست ذکر کرده است ر ک وست، فقه اللغه؛ همچنین ر ک فریمان، پندنامه زردشت، ص ۶.



را بیاد میآورد.

خطابه‌هایی، که پادشاهان ساسانی در روز جلوس ایراد میکردند، از حیث بیان شبیه اندرزهای سابق الذکر است، و در تواریخ رسمی زمان متن این خطابه‌ها را با مختصر تغییری ثبت مینمودند. همچنین نامه منسوب به تنسر هم، که از آثار عهد انوشیروان است، بسبک اندرزها شباهت دارد.

فلسفه رایحه اندرزها مبتنی بر اساس دیانتی است. معذالک شیوع این رسالات بمنزله آغاز آزادی افکار است و چندان برای روحانیان قشری مفید واقع نشده است. روحانیان زردشتی

هر روز قدمی واپس می‌رفتند و دیگر قدرت سابق را نداشتند که بتوانند در برابر جریانهای جدید سدی بکشند. تعدیات دیانتی تا حدی تخفیف یافت. در محافل دانشمندان حکمت عملی بر احکام دینی پیش گرفت. با توسعه افق و انبساط افکار جدید، رفته‌رفته دامنه شک وسعت یافت. سادگی افسانه‌های باستانی، که در اجزاء کیش مزدیسنی وارد بوده، تدریجا حتی علماء دین را هم ناراحت و مشوش نمود. ناچار تاویلات استدلالی برای حکایات مزبور پیش آوردند و از راههای عقلی در اثبات آنها کوشیدند. در مباحثه، که یکی از مغان با گیورگیس «۱» عیسوی کرده، چنین گفته است: «ما بهیچ وجه آتش را خدا نمی‌دانیم، بلکه بوسیله آن خدا را می‌ستاییم، چنانکه شما بوسیله خاج او را عبادت می‌کنید». گیورگیس، که خود از مرتدان ایرانی بود «۲»، در پاسخ چند عبارت از اوستا برخواند، که در آن‌ها آتش را چون خدایی نیایش کرده‌اند. آن مغ پریشان شد و برای اینکه مغلوب بشمار نیاید گفت: «ما آتش را می‌پرستیم از این رو، که با اوهرمزد از یک طبیعت است». گیورگیس پرسید: «آیا هر چه در اوهرمزد هست در آتش هم موجود است؟» مغ جواب داد: «بلی.»: گیورگیس گفت: آتش نجاسات و مدفوع اسب و هرچه را بیابد میسوزاند، پس اوهرمزد هم، که از همان طبیعت است، این چیزها را

---

(۱)- Giwargis

(۲)- نام ایرانی او مهران گشنسب بود؛ بالاتر ص ۴۳۶ را ببینید.



میسوزاند؟». چون سخن بدینجا رسید، مغ بیچاره از جواب عاجز ماند «۱».

در تحت تأثیر افکار جدید، آن خوش‌بینی نخستین، که بنیان دین زردشتی و محرک مردمان بکار و کوشش بود، پژمرده و گسیخته شد. میل بزهد و ترک، که در فرقه‌های ایرانی مخالف آیین زردشت رواجی بسزا داشت، رفته‌رفته وارد آیین زردشتیان نیز شد و بنیان این

دیانت را برانداخت. در اندرز اوشنر (اندرز ۴۶) عبارت ذیل، که بکلی منافی با اصول دیانت زردشتی است، دیده میشود و ظاهرا مأخوذ از عقاید مانویه است: «جان موجود است، ولی این تنست که فریب میدهد».

در این وقت عقیده زروانیان، که در عهد ساسانی شیوعی یافته بود، موجب شد، که مردمان اعتقاد بجبر پیدا کردند، و این بمنزله زهری جانگزای بود، که روح مزدیسنی قدیم را از پای درآورد «۲». زروان خدای قدیم، پدر اوهرمزد و اهریمن بود، و او را نه فقط زمان نامتناهی می‌دانستند، بلکه اسم دیگرش «قضا» بود. در رساله که مکرر از آن نام برده‌ایم، و لحن زروانی دارد، یعنی داذستان‌ی مینوگ‌ی خرذ آمده است، که: «۳» «خرد آسمانی یا روح حکمت چنین فرماید: مرد هر چند صاحب عقلی قوی و دانشی نیرومند باشد با قضا، برنتواند آمد، زیرا که چون قضای محتوم مردی را سعید یا شقی کرد، دانا از کار فروماند، و نادان بداندیشه در کار چست و چالاك گردد، کم‌دلان دلیر، و دلیران کم‌دل شوند، مردم کوشا کاهلی گیرند و کاهلان بکوشش درآیند.» اما در این رساله بکلی منکر تأثیر کوشش انسان نشده‌اند، زیرا بنابر فصل ۲۲ این رساله، کوشش و عمل هم در مقابل قضا وزنی دارد، و این وزن در آخرت در کفه میزان نهاده خواهد شد «۴». باین ترتیب عقیده جبری رواج گرفت

---

(۱)- هوفمان، ص ۱۰۹.

(۲)- عقیده اختیار در دین زردشتی را ویلیمز جکسن در رساله خود موسوم به «تتبعات زردشتی» Zoroastrian Studies (نیویورك ۱۹۲۸. ص ۲۱۹ و ما بعد) مورد بحث قرار داده است.

(۳)- ۲۳ ر ۷- ۴.

(۴)- ر ك تاوادیا، مجله هند و ایران، ۱۹۳۱، ص ۱۳۱- ۱۳۰.

و جبر موجب سستی اعتقاد شد و این نکته را در رساله موسوم به شکند گمانیک ویژار (توضیحی که شک و گمان را براندازد)، که بعد از ساسانیان نوشته شده «۱»، بطریق ذیل بیان کرده‌اند: «طایفه موسوم به دهری «۲» که منکر وجود خدای تعالی هستند، برآنند، که هیچ تکلیف دینی بر آنان وارد نیست و مکلف بعمل خیر نیستند. اما راجع بسخنان بی‌اساسی، که میگویند، این یکی را برای نمونه درین جا می‌آوریم.

گویند این عالم با حوادث گوناگونی، که در آن رخ میدهد، و ترکیب اجسام، و ترتیب اعمال، و تضاد اشیاء، و اختلاط عناصر با یکدیگر، همه ناشی از تحولات زمان نامتناهی است، و مدعیند، که نه برای عمل نیک پاداشی هست، و نه برای گناه کیفری نه بهشتی هست، نه دوزخی، نه چیزی که انسان را بعمل نیک یا کار زشت بکشاند، و نیز گویند، که جز مادیات چیزی در عالم نیست، و روح وجود ندارد» «۳».

در خاتمه گوییم: اسباب پیشرفت اسلام در ایران متعدد است؛ از آن میان سببی نفسانی است، که فی الجمله در کتب اخلاقی عهد انوشروان آثار آن پدیدار، و بهتر از همه از خلال افکار برزویه طبیب آشکار است، و برزویه یکی از فاضلترین

---

(۱)- ۶ ر ۸- ۱.

(۲)- یعنی پیروان عقیده قدم زمان.

(۳)- در این عبارت کلمه دهری را بر مردمان آزاد فکر اطلاق کرده‌اند و آقای تاوادیا (مجله هند و ایران، ۱۹۳۱، ص ۱۳۲) از روی همین جمله معتقد شده است، که مراد یکی از فرقه‌های عهد ساسانی نیست، زیرا که لفظ دهری مشتق از کلمه دهر دهر عربی است، بمعنی زمان و مال و بخت و مصنفین اسلام هم یکی از فرقه‌ها را بنام دهریه خوانده‌اند.

مسلما نکته، که آقای تاوادیا ذکر کرده. صحیح است، اما باعتقاد من لفظ دهر در عبارت مذکور ترجمه کلمه زروانیگ Zurvanigh بوده، که در اصل وجود داشته است، و مصنف کتاب مذکور مقصودش رد یکی از فرقه‌های عصر خود بوده، که در جنبه مادی عقاید زروانیه افراط روا میداشته‌اند. اما ما حقیقهٔ نمیدانیم آیا زروانیه در عهد ساسانیان نیز افکار مادی را تا باین پایه رسانده بودند یا نه.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۷۱

مردمان و یکی از بزرگترین متفکران آن قرنی است، که پس از آن دولت ساسانی منهدم و منقرض گردید.

ما دین زردشتی را از دو طریق مختلف میشناسیم، یکی از راه اوستای فعلی و کتب دینی پهلوی، که بعد از ساسانیان برشته تحریر آمده است، دیگر از راه کتب اجانب، که راجع باین شریعت در زمان ساسانیان مطالبی نوشته‌اند. این دو طریق با هم تفاوت‌هایی دارند، ولی از مطالب مذکور سبب اختلاف آنان را درمییابیم «۱».

شریعت زردشتی، که در زمان ساسانیان دین رسمی کشور محسوب میشد، مبتنی بر اصولی بود، که در پایان این عهد بکلی میان‌تهی و بی‌مغز شده بود. انحطاط قطعی و ناگزیر بود. هنگامی که غلبه اسلام دولت ساسانی را، که پشتیبان روحانیان بود، واژگون کرد، روحانیون دریافتند، که باید کوشش فوق العاده برای حفظ شریعت خود از انحلال تام بنمایند. این کوشش صورت گرفت. عقیده بزروان و اساطیر کودکانه را، که بآن تعلق داشت، دور انداختند و آیین مزدیسنی را، بدون شایبه زروان‌پرستی، مجددا سنت قرار دادند. در نتیجه قصصی که راجع بتکوین جهان در میان بود، تبدیل یافت. پرستش خورشید را ملغی کردند، تا توحید شریعت اوهرمزدی بهتر نمایان باشد، مقام میثر (مهر) را طوری قرار دادند، که موافق با مهریشت عتیق باشد. بسی از روایات دینی را یا بکلی حذف کردند یا تغییر دادند و بخش‌هایی از اوستای ساسانی و تفاسیر آن را، که آلوده بافکار زروانیه شده بود، در طاق

نیسان نهادند، یا از میان بردند. این نکته قابل توجه است که یشت‌های مربوط بتکوین که خلاصه آن‌ها در دینکرد باقی مانده، بقدری تحلیل رفته است، که چند سطری بیش نیست، و از آن هم چیزی مفهوم نمیشود. همه این تغییرات در قرون تاریک بعد از انقراض ساسانیان واقع شده است. در هیچیک از کتب پارسی اشاره بدین اصلاحات نرفته است. این شریعت اصلاح‌شده زردشتی را چنان وانمود کرده‌اند، که همان شریعتی است، که در همه ازمنه سابق برقرار بوده است.

---

(۱)- ر ک بالاتر ص ۱۶۳ و ما بعد.



باین ترتیب روحانیان زردشتی با اسلحه استدلال توانستند با اهل سایر دیانات، حتی با مسلمانان، مجادله کنند. و در آغاز بهیچوجه مغلوب نشوند. این روحانیان در رساله دفاعیه، که نام بردیم، یعنی در کتاب شکند گمانیک ویژار، با کمال مهارت قدم بمیدان مباحثه و مجادله نهادند. از این تاریخ زروانیه یکی از فرق دینی زردشتی محسوب شد و شهرستانی هم، که در قرن دوازدهم میلادی عقاید ملل و نحل عالم را ذکر نموده، آن طایفه را باین عنوان شناخته است.

*** سلطنت خسرو اول یکی از درخشنده‌ترین دوره‌های عهد ساسانی. ایران چنان عظمتی یافت، که حتی از عهد شاهپوران بزرگ نیز درگذشت، و توسعه دامنه ادبیات و تربیت معنوی این عهد را کیفیت مخصوص بخشید. اما باید دید اوضاع مادی و احوال اجتماعی و معنوی قوم ایرانی در آن زمان بر چه منوال بوده است. از یک طرف روایاتی در دست است از مورخان بیزانسی آنعصر، که کم‌وبیش از روی عداوت نوشته‌اند، و از طرف دیگر توصیفاتی مبالغه‌آمیز در منابع عرب و ایرانی دیده میشود، که خسرو انوشروان را نمونه عدالت جلوه میدهند. با مطابقه این منابع، و در نظر گرفتن تمایلات راویان آنها و قصص

مختلفه که نقل میکنند، و با همراه کردن جزئیاتیکه از طریق غیر مستقیم میتوان بدست آورد، ممکن است صورتی از ایران عهد انوشیروان ترتیب دهیم. این صورت اگر چه ضعیف و مشوش است، لکن کشور ایران، که پس از فتنه مزدکیان در حال نقاهت بوده، و در زیر سایه انوشروان بتقویت بنیه خویش می‌پرداخت، تا حدی نشان میدهد.

اصلاحات خسرو در امور مالیه بی‌شبهه بیشتر بنفع خزانه دولت بوده تا بنفع رعیت. طبقه عامه مثل قرون گذشته با نادانی و تحمل مصائب میزیست. فیلسوفان رومی، که بایران پناه آوردند، بزودی آزرده شدند. مقام این اشخاص در حکمت به پایه نبود، که بتوانند بیطرفانه بعادات و رسوم یک قوم بیگانه نظر کنند، انتظار داشتند، که در کشور پادشاهی فیلسوف چون انوشروان چیزهای دیگر به‌بینند. مسلما



چون این اشخاص از حقایق علم نژادشناسی و روان‌شناسی نژادی آگاه نبوده‌اند، طبعا از بعض رسوم ایرانیان، مثل قواعد ازدواج و معامله با اموات رنجیده خاطر شده‌اند. اما تنها این علت نبود، که زندگی در ایران را برای آنان ناگوار کرد، بلکه بیشتر از اصول طبقاتی ایران، و فاصله که میان طبقات موجود بود، و تنگدستی عامه منزجر شدند. «صاحبان قدرت بزیردستان ستم میکردند و اعمال دور از انصاف و انسانیت مرتکب میشدند» «۱».

نجبا و اشراف، که از بحرانی سخت بیرون آمده، و گروهی از آنان عرضه هلاک شده بودند، در پرتو حمایت شاهنشاه جانی تازه گرفته، مطیع و آرام گشتند، فقط تا حدی از فکر تند و خوی تجددپرور خسرو نگرانی داشتند. نجبای درجه دوم در املاک خود روزگار می‌گذراندند و تمشیت امور اداری محلی را بعهده داشتند، و ظاهرا آسوده و متنعم‌تر از دیگران بودند.

میتوانیم بگوییم، که مصائب عمومی و بدبختی‌های اجتماعی در عهد انوشروان کمتر از ادوار سلف بوده، ولی مردم بیشتر آنرا حس میکرده‌اند، زیرا که بیشتر فکر می‌نموده‌اند. اینک

قسمتی از شرحی را، که برزویه در مقدمه کلیله و دمنه راجع بترجمه احوال خود نگاشته، در این‌جا میاوریم. این حکیم در پایان تأمل و تفکر در سرنوشت بشر و تکلیف او در این عالم باین‌جا رسیده است، که بهترین راه‌ها زهد و ترک دنیا است. گفتار برزویه بهترین آیینه افکار زمان او بشمار میرود «۲».

«... در این روزگار تیره، که خیرات بر اطلاق روی بتراجع نهاده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته، با آنچه ملك عادل انوشیروان کسری بن قباد را ثبات رأی و علو همت و کمال مقدرت و صدق لهجت و شمول عدل و

---

(۱)- آگاثیاس، ۲ ر ۳۰.

(۲)- نلدکه، برزویه، ص ۲۴ و ما بعد. احتمال قوی میرود، که ابن مقفع در نقل شکایتهای برزویه پزشك مخصوص خسرو اول، قدری جنبه بدبینی آنرا مؤکد ساخته باشد و از مصائب زمان خود چیزی بر قول برزویه افزوده باشد، ولی هیچ دلیلی در دست نداریم بر اینکه اساس این شکایات نومیدانه از قلم برزویه تراوش نکرده باشد.



رأفت و افاضت جود و سخاوت و اختیار حکمت و اصطناع حکما و مالیدن جباران و تربیت خدمتکاران و قمع ظالمان و تقویت مظلومان حاصل است، می‌بینیم که کارهای زمانه میل بادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی و و افعال ستوده و اقوال پسندیده مدروس گشته و عدل ناپیدا و جور ظاهر و لوم و دنائت مستولی و کرم و مروت متواری و دوستیها ضعیف و عداوتها قوی و نیکمردان رنجور و مستذل و شریران فارغ و محترم و مکر و خدیعت بیدار و وفا و حریت در خواب و دروغ مؤثر و مثمر و راستی مهجور و مردود و حق منهزم و و باطل مظفر و مظلوم محق، ذلیل و ظالم مبطل، عزیز و حرص غالب و قناعت

مغلوب و عالم غدار و زاهد مکار، بدین معانی شادمان و بحصول این ابواب، تازه روی و خندان».



## فصل نهم آخرین سلطنت بزرگ

هرمزد چهارم- خصال او- ادامه جنگ با روم شرقی- شورش وهرام چوبین- خلع هرمزد و قتل او- بر تخت نشستن خسرو دوم- شاهی وهرام چوبین- جنگ داخلی- استمداد خسرو از قیصر- شکست و فرار و قتل وهرام چوبین- شورش و عصیان و ستهم- سلطنت خسرو دوم- جنگ دیگر با روم- اخلاق خسرو دوم- کاخ‌های سلطنتی (دستگرد، «قصر شیرین»)- نقوش طاق‌بستان- عجایب دستگاه خسرو- زنان او- تجملات و ظرایف درباری- عطرها و خوراکها- جامهای مزین- موسیقی- احوال مسیحیان- خلع و قتل خسرو و جلوس کواذ دوم شیرویه.

هرمزد چهارم، که در سال ۵۷۹ جانشین خسرو اول شد، از بعضی جهات خلف الصدق پدر خویش بشمار میرفت. اگر درست ملاحظه شود، او بیش از انوشیروان مستحق لقب «عادل» بود. بلعمی صراحةً گوید: «در عدالت از انوشیروان برتر بود» «۱». همه تواریخ شرقی آن عهد در این معنی متفقند، که هرمزد نسبت بضعفا و مظلومین خیرخواه و نسبت ببزرگان سخت‌گیر بود؛ لکن در همه این منابع، بغض و محبت، دوستی و دشمنی بصورت عجیبی درهم آمیخته است.

---

(۱)- ترجمه زتنبرگ، ج ۲، ص ۲۴۶.

از اینجا ثابت میشود، که چون در آغاز دولت عرب خواسته‌اند خوذای نامگ را صورت جدیدی بدهند، اخبار را از منابع مختلف گرفته‌اند، که بعضی حاکی از احساسات عامه رعایا و برخی متمایل باشراف و روحانیان بوده است. مثلا طبری نخست روایت هشام بن محمد را نقل میکند، که گوید «۱»: هرمز بن کسری هذا کثیر- الادب ذانیهٔ الاحسان الی الضعفا و المساکین و الحمل علی الاشراف فعادوه و ابغضوه و کان فی نفسه علیهم مثل ذلک ... و کان متحربا للسیرهٔ فی رعیته بالعدل»، یعنی «هرمزد پسر خسرو پادشاهی با ادب و احسان و دوستدار ضعیفان و فقیران بود و بر اشراف سخت میگرفت، پس در کین او ثابت شدند و او نیز کین آنان در دل گرفت ... حس دادگری او در حق رعیت فوق العاده بود». پس طبری دو حکایت نقل می‌کند راجع بعدالت سخت و تزلزل‌ناپذیر هرمزد، که بیشتر مورخان عرب و ایران آن را در کتب خود آورده‌اند. آنگاه از روی مأخذ دیگری طبری هرمزد را چنین وصف میکند «۲». «و قیل ان هرمز کان مظفرا منصورا لا یمدیده الا شی الا ناله و کان مع ذلک ادیبا اریبا واهیا ردی النیهٔ قد نزعه اخواله الاتراک «۳» و کان مقصیا الاشراف و انه قتل من العلماء و اهل البیوتات و الشرف ثلاثه عشر الف رجل و ستائه رجل و انه لم یکن له رای الا فی تالف السفله و استصلاحهم» «۴». بلعمی در ترجمه این عبارت گوید: «اما عیب او آن بود، که مردمان بزرگ را خرد داشتی و حق ایشان نشناختی و درویشان و حقیران را برگزیدی و هر کس که بر ضعیفی ستمی کردی او را بکشتی تا بشمار آمدی سیزده هزار کس از بزرگان و مهتران بدین سبب کشته بود و بدین سبب درویشان او را زشت داشتندی و مهتران او را دشمن.»

---

(۱)- ص ۹۸۸، نلدکه، ص ۲۶۴.

(۲)- ص ۹۹۰، نلدکه، ص ۲۶۷.

(۳)- مادر هرمزد دختر خاقان ترکان بود، که خسرو بزنی گرفته بود، ر ک ص ۴۰۳، یادداشت ۲.

(۴) عین عبارات عربی از طبری (چاپ مصر) گرفته شد. مترجم



اصل این دو روایت یکی است، اما بیان آنها متفاوت است، در روایت اخیر ذکری از عدالت او نشده است.

نویسندگان رومی «۱»، که جز جنبه خصومت نسبت بقیصر، چیزی در هرمزد نمیدیده‌اند، او را بچشم بدبینی نگریسته و پادشاهی ظالم و خودخواه و بدسگال و بیرحم نسبت به رعایا قلمداد کرده‌اند. بالعکس، عیسویان ایران نام این پادشاه را بنیکی یاد نموده‌اند، زیرا که در قبال سختگیری هیربذان نسبت بنصاری، هرمزد چنین فرموده است: «همچنانکه تخت ما نمیتواند فقط بر دو پایه پیشین بایستد و از دو پایه پسین بی‌نیاز باشد، دولت ما نیز با رنجش و انزجار رعایای عیسوی و سایر ملل متنوعه کشور برپای نتواند ماند. پس باید که از آزار عیسویان دست بدارید، و در کارهای نیکو کوشا باشید، تا نصاری و پیروان سایر ادیان اعمال نیك شما را ببینند، و بستایش شما همزبان شوند، و بدین شما روی آورند» «۲». یشوع یبه «۳»، که باجازه پادشاه حائز مقام جاثلیقی شد، بسیار مورد توجه شاهانه بود بوسیله دادن اخبار راجع بحرکات لشکر روم خدمات شایان بدولت ایران مینمود «۴».

هرمزد در سیاست تأسی بپدر میکرد، ولی اعتدال و احتیاط پدر را نداشت.

وسعت مشربی، که در امر دین اظهار میکرد، کینه و عداوت روحانیان زردشتی را باو متوجه میساخت؛ با وجود این معلوم نیست، که طبقه روحانی در انقلابی، که هرمزد را از تخت و زندگی محروم کرد، بطور مؤثری شرکت جسته باشند. موبدان نتوانستند در این انقلاب بقدرت سابق خود نائل آیند. اما طبقه نجبا را باید محرك اصلی این شورش دانست.
انوشروان این طبقه را در قید اطاعت بسته بود و تا حدی هم حس غرور و کبر اشراف را راضی نگاه میداشت، ولی هرمزد از این تدبیر

(۱)- مناندرس و تئوفیلاکتوس.

(۲)- طبری، ص ۹۹۱، نلدکه، ص ۲۶۸.

(۳)- Isho yabh

(۴)- لابور، ص ۲۰۱.



غفلت کرد و عداوت آن طایفه موجب بدبختی او شد. در منابع شرقی نام چند تن از وزراء و اعیان مذکور است، که بفرمان هرمزد شربت هلاک نوشیده‌اند؛ از جمله موبدان موبد زردشت بود. مردمان چنین پنداشته‌اند، و تئوفیلاکتوس نیز شنیده است، که علت عداوت هرمزد نسبت باشراف این بود، که پیشگویان او را از وقوع شورشی خبر داده بودند، که او را از تاج و از زندگی بی‌بهره خواهد ساخت؛ این حکایت را مورخان شرق با آب و تاب بسیار روایت نموده‌اند. هرمزد فاقد عظمت و تسلط انوشروانی بود، و آن شخصیت فائقی، که در هر موقع احترام و اطاعت پادشاه را در دلها جای میدهد، نداشت. باری شورشهایی، که موجب بر باد رفتن تاج و تخت هرمزد شد، نتیجه تأسیسات نظامی انوشروان بود. این تأسیسات تأثیری وخیم کرد و فتنه‌هائی چند برانگیخت، که شورش عهد هرمزد مقدمه آنها محسوب است.

هنگام جلوس هرمزد گفتگوی مصالحه بین ایران و روم جریان داشت.

هرمزد آن را برهم زد. دیگر بار در ۵۸۱ مذاکرات شروع شد، لکن نتیجه حاصل نگردید. پس جنگ دوام یافت، اما سرداران ایران بفتحی شایان نایل نیامدند، کارآمدترین سرداران ایران وهرام، که ملقب به چوبین «۱»، از مردم ری، پسر وهرام گشنسب، از دودمان بزرگ مهران بود، فرماندهی قادر، و محبوب سربازان خویش، و پر از کبر و ادعا بود، و از این

حیث شبیه بزرگان عهد ملوك الطوایفی قدیم محسوب می‌شد، پس از آنکه بر طوایف مهاجم سرحدات شمال و مشرق «۲» فایق آمد و ترکان را منهزم کرد، بفرماندهی کل نیروی ایران در برابر رومیان نصب شد، لکن مغلوب گردید. هرمزد با طرزی موهن او را از فرماندهی خلع کرد. چون وهرام از لشگریان خود اطمینان داشت، رایت خلاف

---

(۱)- مینورسکی (مجله پادشاهی، ۱۹۳۹، ص ۱۰۸) آنرا با لفظ دیلمی ژوپین zopin - زپین 'zopen بمعنای زوبین مقایسه میکند.

(۲)- ر ک مارکوارت، ایرانشهر، ص ۶۵ و ۸۳.



برافراشت. این واقعه آتش فتنه را از هر سوی کشور مشتعل کرد. وستهم «۱» که از دودمان بزرگ اسپاهبذان بود و خویشاوند خانواده سلطنتی بشمار میرفت (زیرا که خال خسرو دوم بود)، موفق شد، که برادر خود وندوی «۲» (بندوی) را از زندان پادشاه بیرون کشد. دو برادر بکاخ سلطنتی درآمدند و هرمزد را خلع کرده بزندان افکندند، و کور کردند، و پسرش خسرو دوم را، که بعد ملقب به ابرویز «۳» (یعنی مظفر) شد «۴»، بسلطنت برداشتند، خسرو در این وقت در آذربایجان بود، شتابان به تیسفون رفت و در سال ۵۹۰ تاج بر سر نهاد. چندی بعد هرمزد را هلاك کردند، بنابر رأی تئوفیلاکتوس این کار بامر خسرو واقع شد، و بعضی گویند خسرو رضایت ضمنی در قتل او داده بود «۵».

اما وهرام چوبین حاضر نبود، که بفرمان پادشاه جدید درآید؛ زیرا که خود سودای پادشاهی داشت. دودمان مهران مدعی بودند که از نسل ملوك اشکانیند، و وهرام تکیه باین ادعا کرده، در دعوی خود ابرام نمود. در تاریخ ساسانیان چنین ادعایی تازگی داشت. از آنجا که سپاه وهرام نیرومند بود، خسرو رو بهزیمت نهاد. وهرام فاتحانه بپایتخت درآمد، و علی‌رغم

جماعتی از بزرگان، بدست خود تاج بر سر گذاشت، و بنام خود سکه زد. در این اثنا خسرو از سرحد روم گذشته، به پناه امپراطور موریکیوس «۶» درآمد.

دولت مستعجل بهرام چوبین (وهرام ششم) عبارت از یک سلسله شورش و فتنه بود. طبقه روحانی و قسمتی از اشراف با او مخالفت داشتند، و تحمل

---

(۱)- Visthm

(۲)- Vindoe

(۳)- Abharyez

(۴)- بفارسی پرویز گویند.

(۵)- راجع بوقایع سالهای ۵۹۰- ۵۸۸، ر ک میگنیس Higgins ، جنگهای قیصر موریکیوس با ایرانیان The persian War the Empernor Maurice . فصل ۲.

(۶)- Maurikios



پادشاهی او را، که از میان خودشان برخاسته بود، نمی کردند. ولی از عقیده توده ایرانیان، یعنی طبقات عامه، اطلاعی نداریم. یهود وهرام را حامی و نگاهبان خود شمرده، او را بمال مدد میدادند. وندوی، که دستگیر و زندانی شده بود، بیاری چند تن از بزرگان رهایی یافت، و پیشرو مخالفان وهرام شد. این توطئه بجایی نرسید، رؤسای شورشیان را هلاک کردند. وندوی بآذربایجان گریخت، و نزد برادر خود وستهم شد، که بیاری خسروپرویز علم برداشته بود.

قیصر موریکیوس خسرو را با سپاهی مدد کرد، بشرط آنکه شهرهای دارا و مایفرقط (میافارقین) «۱» را، که از رومیان در جنگ گرفته بودند، بروم واگذارد. این پیش آمد به نتیجه مطلوب منتهی شد. بسی از بزرگان، که هواخواه وهرام محسوب می‌شدند، او را ترک کردند. پس از جنگهای خونین، سپاه روم، و ارامنه اتباع موشل، و ایرانیانی، که بخسرو پیوسته بودند، وهرام را در حوالی گنزک آذربایجان منهزم کردند. وهرام بترکان پناه برد، و در بلخ بیاسود، و در آن شهر چندی بعد ظاهرا بتحریک خسرو بقتل رسید «۲». سرگذشت پرحادثه وهرام چوبین در اذهان ایرانیان تأثیری قوی کرده است، و موجد افسانه شیرینی بزبان پهلوی شده است، که مطالب آن را مورخان عرب و ایران، خاصه فردوسی «۳»، در کتب خویش آورده‌اند. مؤلف گمنام این روایت توانسته است، که سرگذشت آن سردار بزرگ ناکام را با بیانی کافی مجسم و محسوس کند. بنابر قول او وهرام نه تنها در لشکرستانی از قهرمانان

---

(۱)- Martyropolis

(۲)- منبع عمده راجع باین حوادث تاریخی است، که تئوفیلاکتوس نوشته است.

روایت تاریخ سریانی موسوم به گمنام گویدی (ر ک بالاتر ص ۹۵ و ۱۰۰) بسیار مختصر است.

(۳)- نلدکه اول کسی است، که توجه را نسبت باین افسانه جلب کرده است. (نلدکه، طبری، ص ۴۷۴ و ما بعد در رساله که بدانمارکی نوشته‌ام ( Studier fra Sprog -og Oldtidsforskning )مطالعات در زبان و تاریخ قدیم، شماره ۷۵) نکات عمده این افسانه را مجددا تنظیم کرده‌ام.

مشهور بشمار میآمده، بلکه در خصال مردانه و اطوار شایسته دارای مقامی عالی بوده است «۱».

موبدان چندان از بازگشت خسرو، که در سال ۵۸۱ اتفاق افتاد «۲»، شادمان نشدند، زیرا که این پادشاه از روم این ارمغان را همراه داشت، که نسبت باوهام و خرافات نصاری میلی حاصل کرده بود، و موید او در این عقاید زنی عیسوی شیرین نام بود، که سوگلی حرم او گردید. با وجود این کامیابی، خطری، که از جانب بزرگان خسرو را تهدید میکرد، هنوز مرتفع نشده بود. شاه آن دو شخص را، که در استرداد تاج و تخت بیش از همه باو یاری کرده بودند، یعنی وندوی و وستهم را، مورد خشم خویش قرار داد. در آغاز بپاداش این یاوری درجات عالیه بآنان وعده داده بود. بنابر قول مورخان شرق خسرو وستهم را بفرمانفرمایی

شکل ۴۲- سکه خسرو دوم

(مجموعه مؤلف)

خراسان و بلاد مجاور آن نصب کرد، ولی از خاطر نمیبرد، که وستهم و برادرش بر پدرش هرمزد شوریده‌اند، و بیم داشت که عمل آنان در آتیه سرمشق دیگران شود. پس ببهانه وندوی را هلاک کرد، لکن وستهم، که از سرنوشت برادر عبرت گرفته بود، سر بطغیان برافراشت، و به وهرام چوبین تأسی کرده، تاج بر سر نهاد، و بیاری افواج دیلمی و جنگجویانی، که در سپاه وهرام چوبین خدمت کرده بودند، مدت ده سال پایداری کرد، و در سلطنت خراسان باقی ماند. چنانکه از سکه‌های

---

(۱)- مقایسه شود با خاتمه این کتاب.

(۲)- هینگینس، جنگ قیصر موریکیوس با ایرانیان، فصل ۳.

او آشکار است، وی دو تن از پادشاهان کوشانی را، که شاوگ «۱» و پریوگ «۲» نام داشتند، بفرمان خویش آورد. خسرو چون خبر طغیان وستهم را شنید، هراسان و بیمناک شد، ولی یکی از اسقفهای عیسوی سبهریشوع «۳» نام او را تسلی داد و تشجیع کرد. عاقبت وستهم پس از جنگها و دسیسه‌هایی، که ما از جزئیات آن اطلاعی نداریم «۴»، مغلوب شد. خسرو این سبهریشوع را بجای یشوع‌یبه، که بدرود جهان گفته بود، بمقام جاثلیقی نصب کرد «۵».

شکل ۴۳- سکه وستهم

(مجموعه مؤلف)

چند سال پس از این واقعه قتل موریکیوس امپراطور روم، که بدست فوکاس «۶» اتفاق افتاد، بهانه بدست خسرو داد، تا جنگی جدید با روم شروع کند. فوکاس بدست هرقل (هراکلیوس) «۷» خلع شد، ولی جنگ بپایان نرسید. سرداران ایران در آسیای صغیر فتوحاتی کرده، الرها، و انطاکیه، و دمشق را تسخیر نمودند.

---

(۱)- Shavagh

(۲)- paryogh مارکوارت، ایرانشهر، ص ۶۵ و ۸۴- ۸۳.

(۳)- Sabhrisho

(۴)- طبق افسانه بهرام چوبین، وستهم بدست زنش گردیگ Gurdiyagh خواهر بهرام چوبین کشته شد. این زن بعدها زن خسرو دوم شد. راجع بتاریخ عصیان وستهم ر ک نلدکه، طبری، ص ۴۷۸ و بعد.

(۵)- نلدکه، طبری، ص ۴۷۸ و ما بعد؛ لابور، ص ۲۰۹ و بعد.

phocas-(۶)

Heraclius-(۷)



سپس اورشلیم را گرفته، دار مقدس را از آنجا به تیسفون فرستادند «۱». عاقبت اسکندریه و بعض نواحی مصر را فروگرفتند. این قسمتها از عهد هخامنشیان ببعد از تصرف ایران خارج شده بود «۲». در این تاریخ، یعنی ۶۱۵ میلادی، قدرت و شوکت خسرو باوج تعالی رسید. در سرحدات شرقی مهاجمات پادشاهی، که نسبش بهفتالیان می‌پیوست، و تابع خاقان ترک بود، بپایمردی یکی از سرداران خسرو موسوم به سمبات باگراتونی «۳» ارمنی دفع شد و این پادشاه بخاک هلاک افتاد «۴». قسمتی از شمال غربی هندوستان طوق اطاعت شاهنشاه ایران را بگردن نهاد، و وجود سکه‌های خسرو در این نواحی شاهد این مدعاست «۵».

بزرگترین سرداران لشکر ایران دو تن بودند، یکی شاهین وهمن‌زاذگان، که سمت پادگوسپانی غرب داشت، دیگر فرخان، که او را رومیزان «۶» هم میگفتند «۷»،

---

(۱)- پل‌پیترس در انتشارات دانشگاه سن‌ژزف بیروت، ج ۹، جزوه ۱ (بیروت ۱۹۲۳) متن عربی روایت عیسوی را راجع بتسخیر بیت المقدس بدست ایرانیان در سال ۶۱۴ منتشر کرده است.

(۲)- پاپیروسهای پهلوی، که در مصر یافته‌اند و اکنون در کتابخانه برلن، و وین، و مسکو، و اشتراسبورک گوتینگن، و اکسفورد از آنها نگاهداری میشود، مربوط بهمین زمان تسلط ایرانیان بر مصر است، که از ۶۱۹ تا ۶۲۹ طول کشید. ر ک هانسن، پاپیروسهای پارسی میانه موزه‌های برلن، رساله آکادمی پروس ۱۹۳۷ (برلن ۱۹۳۸).

(۳)- Somdat Bagratuni

(۴)- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۶۶ و بعد.

(۵)- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۳۳.

(۶)- Romezan

(۷)- گمنام گویدی، ترجمه نلدکه، ص ۲۴، یادداشت ۴.



و او دارای لقب شهروراز (گراز کشور) بود «۱». شاهین در آسیای صغیر فتوحات بسیار کرد، و شهر کالسدون را در برابر قسطنطنیه بتصرف آورد؛ و پس از آن درگذشت؛ شاید هم بفرمان خسرو او را بهلاکت رسانده‌اند «۲». اما شهروراز: که بلاد عظیمه شامات و بیت المقدس را گرفته بود، بمحاصره قسطنطنیه همت گماشت، ولی وسیله عبور از بسفور ورود بساحل اروپایی را نداشت.

عاقبت، هراکلیوس موفق شد، که از پیشرفت سپاه فاتح ایران جلوگیری کند. افواج شاهنشاه را بازپس راند. آسیای صغیر و ارمنستان را فتح کرد و بآذربایجان درآمد، و در ۶۲۳ شهر کنزک را تسخیر، و آتشکده بزرگ آذرگشنسپ را ویران کرد. خسرو در موقع فرار از این شهر آتش مقدس را بهمراه برده بود.

در سالهای بعد قوم خزر از نژاد ترک، که در ظرف نیمه اخیر قرن ششم در قفقاز مسکن گزیده بودند، در بند را بچنگ آورده. با قیصر روم عقد مودت بستند «۳» قیصر در این وقت لشکر ببین النهرین (ناحیه دجله) کشید، و در ۶۲۸ کاخ سلطنتی را در دستگرد بتصرف آورد، و مهیای محاصره تیسفون شد. خسرو پایتخت را ترک کرده، خود را بمأمنی کشید، و چیزی

نگذشت، که در اثنای شورشی، بدرود حیات گفت. تفصیل این واقعه را بعد ذکر خواهیم کرد.

این است بطور خلاصه کیفیت حوادثی، که در عهد خسرو دوم اتفاق افتاد، یعنی شهریاری، که خود را چنین میخواند: «انسانی جاویدان در میان خدایان و خدایی بسیار توانا در میان آدمیان، صاحب شهرت، شهریاری که با خورشید طالع میشود، و دیدگان شب عطا

---

(۱)- ظاهرا افسانه عربی عمر النعمان و پسرانش، که در الف لیله مندرج است، مبتنی بر قصصی است، که در باب فتوحات این سرداران در افواه متداول بوده است، ر ک گرگوار، پهلوانان گمنامHeros epiques meonnus ، سالنامه انستیتوی لغت و تاریخ شرق

et d'Histoire Orientales Annuaire de I'lnstitut de philologie -

، ج ۲ (۳۴- ۱۹۳۳)، بروکسل ۱۹۳۴.

(۲)- یوستی، فقه اللغه، II ، ص ۵۴۳.

(۳)- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۰۷.



کرده اوست» «۱». این شاهنشاه دولت ایران را چند سالی بشوکت و جلالی رسانید، که تا آن وقت در دوره ساسانی بخود ندیده بود. عبارتی که طبری در ستایش خسرو آورده، ناظر بهمین مطلب است «۲»: «از همه پادشاهان در دلیری، و نفاذرای و فرط احتیاط بیش بود. بنابر آنچه از وی روایت کرده‌اند، در نیرو، و شهامت، و کامیابی، و جهانگشایی، و گرد آوردن خواسته و گنج و یاری بخت، و مساعدت روزگار کار او بجایی رسید، که هیچ پادشاهی نرسیده بود، از این رو او را پرویز خوانند، که در عربی بمعنی «مظفر» است.

با وجود این، جای تردید است، که آیا خسرو دوم از حیث شجاعت شایسته چنین ستایشی بوده است یا نه. خسرو در مصافهایی، که با وهرام چوبین داد، این هنر خود را نتوانست باثبات برساند، و چون بر مرکب سلطنت سوار شد، در جنگهای گوناگون کشور وجود خود را هیچگاه بخطر نیفکند، و قدم در میدان ننهاد. اما در باب احتیاط او هم باید گفت، که بیشتر بصورت تدابیر مزورانه بروز کرده است، که منجر بقتل بزرگانی میشد، که وجودشان را مظنه خطری میشمرد.

چه بخوبی میدانست، که هرچند وسعت قدرت او وابسته بتأسیسات لشکری است، که انوشروان دایر نموده، ولی در همین تأسیسات خطراتی نهفته است، که شاهنشاهی را تهدید میکند. در سالف زمان امراء ملوك الطوایفی بعضی از سلاطین ساسانی را عزل کرده، بجای آنان شاهزادگان ساسانی مساعد با خود را بر سر سلطنت نشانده بودند؛ اما از عهد هرمزد ببعد سردارانی، که افواج دائمی و قابل اعتماد در اختیار خود داشتند، دم از پادشاهی زدند، نخست وهرام چوبین در این میدان پای نهاد، پس آنگاه نوبت بوستهم رسید.

باری در تاریخ طبری چند روایت مختلف ایرانی می‌بینیم، که از روی کمال دقت ضبط شده، و بعضی از صفات خسروپرویز را ذکر میکند، که برای تکمیل

---

(۱)- تئوفیلاکتوس، کتاب ۴، بند ۸.

(۲)- طبری، ص ۹۹۵، نلدکه، ص ۲۷۵.



اطلاع ما راجع بشخص این پادشاه بسیار سودمند است. گوید: بخت و اقبال او را متکبر و مغرور کرد، خودخواهی و استبداد و آزمندی او بنهایت رسید، و چشم طمع بمال و ثروت مردم دوخت. یکی از مردان بیگانه را، که پسر سمی؟ بود، و نام ایرانی گرفته، فرخزاد یا

فرخان‌زاد خوانده میشد، بگر آوردن خراج پس افتاده برگماشت، و او ظلم بی‌پایان می‌کرد، و اموال رعیت را می‌گرفت. این قبیل کارهای خسرو، که موجب صعوبت زندگی مردم شد، خلق را بر او بددل کرد «۱». و نیز طبری گوید: «خسرو مردمان را حقیر میشمرد، و چیزهایی را خوار میداشت، که هیچ شهریار عاقلی خوار نمیدارد. در جرم و عصیان بباری تعالی بجایی رسید، که برئیس نگاهبانان خاصه خود زاذان فرخ فرمان داد، تا همه زندانیان را، که عددشان به ۳۶۰۰۰ تن می‌رسید «۲»، هلاک کند. زاذان فرخ در اجرای امر تعلل کرد، و امرار وقت نمود، و در حضور خسرو عذرها آورد). از این گذشته، خسرو می‌خواست افواجی را، که از هرقل شکست یافته بود، بقتل آورد «۳».

اگر هرمزد چهارم ببزرگان سختگیری میکرد، و رعیت را مینواخت، خسرو پرویز بالعکس، برای آکندن گنج، هم رعایا و پیشه‌وران را میآزرد، هم بزرگان را رنجیده خاطر میکرد. از فرط بدگمانی و کینه‌وری، این شهریار همواره مترصد فرصت بود، تا خدمتگزاران مظنون و خطیر را از دم تیغ بگذراند. نخست چنان که گفتیم از وندوی و وستهم بدگمان شد، و شخص اخیر زحمت بسیار برای او فراهم کرد. پس نوبت به مردان شاه، پاذگوسپان نیمروز رسید، که از خدام باوفای

---

(۱)- طبری، ص ۱۰۴۱، نلدکه، ص ۳۵۲.

(۲)- حاجت بذکر نیست، که این عدد نیز مانند عده بزرگانی، که بدست هرمزد چهارم کشته شده‌اند (ر ک ص این کتاب)، مبالغه‌آمیز است. زاذان فرخ را میتوان احتمال داد، که همان فرخزاد باشد.

(۳)- طبری، ص ۱۰۴۳، نلدکه، ص ۳۵۶.

او بود. بنابر قصه، که در کتب آمده، منجمان خسرو را گفته بودند، که مرگ او از جانب نیمروز است، و این نکته خسرو را نسبت بمردانشاه، که فرمانروایی مقتدر بود، بدگمان کرد. پس بر آن شد، که او را بهلاکت رساند، ولی چون خدماتش را بخاطر آورد، مصمم شد، که فقط به بریدن دست راست او اکتفا کند، تا در نتیجه این سیاست از اشتغال بخدمات عالیه کشوری بازماند. چون سیاست اجرا شد، خسرو خواست با دادن مال بسیار او را راضی و خوشدل کند، ولی مردانشاه گفت بجای مال خواهشی دارم، و آن این است، که سرم را از تن جدا کنید، زیرا که در چنین وضع شرم‌آوری زندگی بر من حرام است. باری بر- فرض، که تفصیل این قصه صحیح نباشد، قدر متقن این است، که پرویز مردانشاه را بهلاکت رساند و فرزند او مهرهرمزد یا نیوهرمزد را در دشمنی خویش ثابت‌قدم کرد «۱».

پس آنگاه نوبت بدیگری از بزرگان رسید، یزدین نام، که دین نصاری داشت. تاریخچه این مرد شرح مفیدی از احوال اجتماعی آن عهد بشمار است.

خانواده او، که اصلا سریانی بود، در کرخای بیث‌سلوخ (کرکوک فعلی) املاک پهناور داشت. این یزدین ظاهرا در دیوان خراج دارای مقامی عالی بوده است.

او را مقام واستریوشان سالار دادند، و وصول عشریه را باو محول کردند. هنگام لشکرکشی همراه سپاه میرفت، تا از غنیمت جنگ و خراج رعیت پیوسته خزانه را سرشار بدارد. گویند هر بامداد هزار سکه زر بخزانه می‌فرستاد «۲». یزدین نظیر این جهدی را، که در انباشتن خزاین پادشاه بکار می‌بست، در حمایت همکیشان خود نیز مبذول می‌داشت «۳». از این جهت مورخان عیسوی از او جانبداری کرده،

---

(۱)- طبری، ص ۱۰۵۸ و بعد، نلدکه، ص ۳۷۹ و بعد؛ بی‌نام گویدی، نلد که، ص ۲۹.

(۲)- نلدکه، طبری، ص ۳۸۴، یادداشت.

(۳)- تاریخ بی‌نام گویدی، نلدکه، طبری، ص ۲۹.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۸۸

از استفاده‌ها و حیف و میلهایی، که برای پر کردن کیسه خویش میکرد، چشم پوشیده در ستایش احسان و قوت ایمان او داد سخن داده‌اند. یزدین صومعه را، که شیرین محبوبه خسرو بنا نهاده بود، از خواسته و اثاثه گرانبها بی‌نیاز کرد «۱»، و «در همه جهان کلیساها و دیرها ساخت مانند بیت المقدس آسمانی، که چنانکه یوسف در چشم فرعون عزیز بود، یزدین نیز در نظر خسرو عزت داشت، بلکه بیش از یوسف محبوب بود» «۲». در آنوقت، که ایرانیان به بیت المقدس دست یافتند، یزدین غنیمتی گزاف به تیسفون فرستاد، منجمله از چیزهائیکه در انظار عیسویان بسیار عزت داشت، قطعه از دار عیسی بود، که خسرو آنرا با تشریفات عظیمه در گنج تازه، که در پایتخت ساخته بود، قرار داد. یهود بیت المقدس، که موقع را برای کشیدن انتقام از عیسویان مغتنم شمرده، و کلیسیاها را آتش زده بودند، بنابر پیشنهاد یزدین و فرمان پادشاه بدار آویخته شدند، و اموال آنان ضبط شد. پس یزدین بعضی از کلیسیاها را از نو بنا نهاد «۳» «۴». منزلت این واستریوشان سالار دوامی نیافت. علت سقوط او معلوم نیست، اما هنگامیکه سپاه هرقل بنواحی مغرب ایران روی نهاد، خسرو فرمان داد، تا یزدین را کشتند و زنش را در شکنجه نهادند، شاید بگوید، که شویش گنجهای گردآورده را در کجا نهفته است.

نعمان سوم پادشاه اعراب حیره، که بدین عیسوی گرویده بود، همچنین فدای کینه‌جویی خسرو شد. گویند هنگامیکه خسرو از پیش وهرام چوبین گریزان بود، نعمان را نزد خود خواند، و او فرمان نبرد، و از دادن دختر خود بخسرو امتناع ورزید. در فاصله سنوات ۵۹۵ و ۶۰۴، خسرو نعمان را بزندان انداخت، و امارت از دودمان لخمی گرفته، به ایاس‌طائی داد، و یکنفر بازرس ایرانی بر او گماشت،

(۱)- آسمانی، ۳، ۱، ص ۴۷۱؛ نلدکه، طبری، ص ۳۵۸ حاشیه.

(۲)- تاریخ بی‌نام گویدی، ص ۲۲.

(۳)- ایضا تاریخ بی‌نام گویدی، ص ۲۴ و بعد،

(۴)- ایضا، ص ۳۰.



که در تاریخ او را نخویرگان می‌نویسند «۱».

قساوت قلب خسرو گاهی چاشنی مزاح دهشتناکی هم داشت. ثعالبی «۲» گوید:

خسرو را گفتند، که فلان حکمران را بدرگاه خواندیم و تعلل ورزید. پادشاه توقیع فرمود که: «اگر برای او دشوار است، که بتمام بدن نزد ما آید، ما بجزئی از تن او اکتفا می‌کنیم، تا کار سفر بر او آسانتر شود، بگویید سر او را بدرگاه ما بفرستند».

در کتب عربی روایات مختلفی در باب محرمیت شهروراز سردار لشگر در حضور خسرو نقل شده است. جاحظ «۳» گوید، که شهروراز فرمانده کل سپاه ایران در مقابل لشگر روم بود، و خسرو باو نامه‌ها می‌نوشت با اوامر متضاد، این سردار چون از کید خسرو اندیشناک شد، بقیصر پیوست و راه را برای او باز کرد، که تا نهروان پیش آمد. پس پرویز یکی از نصاری را بخواند، که انوشیروان جد او را در روز قتل مزدک «۴» از قتل نجات بخشیده بود، و او را نسبت بخود صدیق میدانست.

پس او را نامه داد، که در عصایی نهفته بودند و گفت نزد شهروراز بر. در این نامه شهروراز را فرمان داده بود، که قصر قیصر را بسوزد و لشگریان او را هلاک کند.

چون نصرانی «۵» بنهروان رسید، بانگ ناقوسها شنید «۶»، و از کرده پشیمان شد، که چرا بقیصر نصرانی خیانت کرده است. پس مستقیما بدرگاه امپراطور رفت، و راز

---

(۱)- تاریخ بی‌نام گویدی، نلدکه ص ۱۵- ۱۳ و یادداشت ۲ ص ۱۰؛ طبری، ص ۱۰۱۵ و بعد، نلدکه، ص ۳۱۱ و بعد؛ رتشتین، ص ۱۰۷ و بعد.

(۲)- ص ۶۸۹.

(۳)- تاج. ص ۱۸۰؛ مسعودی در مروج، ج ۲، ص ۲۲۷ بهمین داستان اشاره کرده است.

(۴)- در متن جاحظ بغلط بجای مزدک، مانی ذکر شده است.

(۵)- بنابر قول مسعودی اسقفی، که از خراجگزاران ایران بوده است.

(۶)- عیسویان مشرق‌زمین بجای ناقوس برای دعوت بنماز و دعا Crecelle چوبی بکار می‌بردند.



را فاش کرده، عصا را باو داد. قیصر هراسان و بدگمان شد و پنداشت، که شهرواز او را فریفته است. پس لشکر را بازپس برد، و خسرو، که این واقعه را پیش‌بینی کرده بود، باین ترتیب از دشمنی صعب رهایی یافت «۱».

برجسته‌ترین صفات خسرو میل بخواسته و تجمل بود. در سی و هشت سال ایام سلطنت خود گنجها آکند و تجملات فراهم آورد. در سال هیجدهم سلطنت (سنه ۸- ۶۰۷) مالی، که خسرو بگنج جدید، خود در تیسفون نقل کرد، قریب ۴۶۸ میلیون مثقال زر بود «۲». که اگر هر درهم. ساسانی را یک مثقال بگیریم، تقریبا معادل ۳۷۵ میلیون فرانک طلا می‌شود. از این گذشته مقدار کثیری جواهر و جامه‌های گرانبها داشت، که بیشتر از عجایب روزگار بود «۳».

بنابر تخمینی، که خسرو بعد از سقوطش از مال و گنج خود کرده است و تفصیل آن بعدا خواهد آمد، دارایی او خیلی بیش از میزانی بود، که فوقا مذکور افتاد بعد از سیزده سال سلطنت، در

---

(۱)- افسانه‌های دیگری راجع بخسرو و شهرواز در طبری، ص ۹- ۱۰۰۸، نلدکه، ص ۳- ۳۰۱؛ بیهقی، ص ۱۳۶ و بعد مذکور است. بین پادشاه و سردار بزرگش اختلافاتی موجود بود، که جزئیات آن بر ما مجهول است، و منتهی بعصیان شهروراز شد، که شرح آن پایین‌تر بیاید. خسرو بوسیله جاسوسان، یکی از روحانیان را، که در پایتخت مردم را بر دولت ساسانی میشوراند، شناخت و او را نزد حاکم شهر دیگری فرستاد، تا پس از تسکین شورش پایتخت او را بهلاکت رساند (جاحظ، کتاب التاج، ص ۹۸). در کتب عربی، که نوع آنرا «ادب» میخوانند. قصصی راجع بخسرو دوم دیده می‌شود، که صحت آن مشکوک است. مثلا در بیهقی، ص ۱۵۵ و ص ۴۹۰، و محاسن منسوب بجاحظ، چاپ فان فلوتن، ص ۲۱.

(۲)- که ۴۸ ملیون (در ۱۲۰۰۰ کیسه ۴۰۰۰ مثقالی) آن از سکه‌های عهد پیروز و کواذ بود.

(۳)- طبری، ص ۱۰۴۲، نلدکه، ص ۵۶- ۳۵۴.

طبری گوید این خزانه جدید را بهار حفرد خسرو میخوانده‌اند (مترجم)



گنج او ۸۰۰ میلیون مثقال نقود جمع شده بود. و چون پادشاهی او بسی سال رسید، با وجود جنگهای طولانی و پرخرجی که کرد، میزان نقود او به ۱۵۰ میلیون مثقال بالغ گردید، که تقریبا معادل ۱۳۰۰ میلیون فرانک طلا است، و این علاوه‌بر غنایم جنگ بود. افزایش ثروت او در سالهای اخیر بسبب وصول بقایای مالیاتی بود، که بدون اندک ترحم و رعایتی از مردم

می‌گرفتند. از این گذشته مبالغی کثیر بعنوان غرامت اموالی، که از خزانه او سرقت شده یا بطرق مختلفه تلف گشته بود، از مردمان گرفت «۱».

بالجمله، روایاتی، که در منابع مختلفه راجع باحوال و اطوار خسرو پرویز نقل شده، هیچیک محرک محبت خواننده نسبت باو نیست. در خصال این پادشاه کینه‌توز و درون‌پوش، و عاری از دلیری و شهامت، چیزی نمیتوان یافت، که کاملا شخص را باو علاقمند کند. اما اگرچه آزمند بود، امساک نداشت، در مواقع لزوم برای ابراز شوکت سلطنت و اظهار بزرگی شخصی خود، از بس تجمل فراهم می‌کرد و عجایب و غرایب نشان میداد، که دیده بینندگان خیره می‌شد. اگر بخواهیم بدرستی سنگینی بار رعیت را بدانیم، کافی نیست، که خرمن‌های زر و سیم و جواهر را در گنجهای خسرو بنگریم، بلکه باید مبالغ هنگفتی را، که در راه عیش و عشرت خود و درباریانش بمصرف میرسانید، در نظر بگیریم. تنها چیزی، که عصر خسرو پرویز را ممتاز کرده است، همین شکوه و جلال دربار است، که در نفوس معاصران او تأثیری عجیب نموده است. هرچه مورخان ایران و عرب راجع بعظمت و جلوه دربار پادشاهان ساسانی از منابع قبل از اسلام نقل کرده‌اند، اکثر مربوط بدربار خسرو پرویز است. با مطالعه این روایات و ملاحظه نقوشی، که خسرو در کوه طاق‌بستان کنده است، میتوانیم تا اندازه باحوال این دوره، که آخرین عصر با عظمت تمدن ساسانی است، پی ببریم.

چون غیبگویان بخسرو گفته بودند، که اقامت تیسفون بر او نامبارک خواهد

---

(۱)- طبری، ص ۱۰۵۷، نلدکه، ص ۳۷۷.



بود، از سال ۶۰۴ تا زمانی، که هراکلیوس بر او تاخت (۶۲۸- ۶۲۷)، تیسفون نرفت. اقامتگاه مطبوع او قلعه دستگرت «۱» یا دستگرد خسرو بود، که نویسندگان عرب او را الدسکره یا دسکرة الملک میخوانده‌اند. این محل در کنار شاهراه نظامی بود، که از بغداد بهمدان

میرفت، و در مسافت ۱۰۷ کیلومتر تقریبا از پایتخت بطرف شمال شرقی نزدیک شهر قدیم ارتمیته «۲» قرار داشت.

هرتسفلد عقیده بعضی از مورخان عرب را «۳»، که بنای این شهر را بهرمزد اول نسبت داده‌اند، رد کرده است. بسیار ممکن است، که شهر و کاخ دستگرد قبل از خسرو پرویز هم وجود داشته، ولی مسلما از زمان انوشیروان ببعد پادشاهان ساسانی توقف در عراق را بر سایر نقاط ترجیح داده، و مخصوصا در ناحیه بین تیسفون و حلوان مقام کرده‌اند «۴». هرتسفلد شرحی در وصف ویرانه دستگرد، که امروز موسوم به «زندان» است، مینویسد «۵». در زمان جغرافی نگار عرب موسوم به این رسته (حدود سال ۹۰۳ میلادی) حصار آجری دستگرد سالم بوده است، ولی امروز جز یک قطعه بطول ۵۰۰ متر تقریبا از این دیوار برجای نیست، دوازده برج سالم و چهار برج خراب در آنجا دیده می‌شود. بنابر رأی هرتسفلد، حصار دستگرد محکم‌ترین حصار آجری است، که از عهود قدیمه در آسیای غربی باقی مانده است، باستثنای دیواری، که بانی آن نبوکدونصر «۶» است. حتی در زمان

---

(۱)- راجع بمعنی دستگرت dastkart، دستگرد dastgard) -زمین ملک زراعتی» معادل کلمه فرانسه terre و آلمانی Landgut (ر ک گیگر، مجله شرقی وین، ج ۴۲، ص ۱۲۳ و بعد.

(۲)-Artamita زاره- هرتسفلد، سفر باستان‌شناسی، ج ۲، ص ۷۶ و ما بعد.

(۳)- حمزه و ابن قتیبه.

(۴)- سفر باستان‌شناسی، ۲، ص ۹۳.

(۵)- نقوش برجسته، ص ۲۳۷؛ سفر باستان‌شناسی، ص ۸۹ و بعد.

(۶)-Nabuchodonosar

این رسته هم در داخل این حصار آثار ویرانه دیده نمیشده است و سبب آن، خرابی همه ابنیه آنجا بدست هراکلیوس بوده است، که میخواست از این راه انتقام بلادی را بکشد، که لشگریان ایران در ممالک روم ویران کرده بود.

قدری بالاتر در طریق نظامی بین خانقین و حلوان، خرابه قصر دیگری نمایان است، که در تاریخ خسرو پرویز ظاهرا دارای تأثیری بوده است. آنجا را قصر شیرین میگویند، و بنابر قصص رایجه، که ممکن است صحیح باشد، شیرین محبوبه پرویز در آنجا اقامت داشته است. در آنجا قلعه مربعی است موسوم بقلعه خسروی، که چند برج دارد، و خندقی آنرا احاطه کرده است، و پلی طاق‌دار بر آن خندق زده‌اند. در زمین مسطحی، که قلعه خسروی بر آن مشرف است، باغ وسیعی، که دیوارهایش در عین حال شترگلو محسوب میشده، با کاخ مجللی که امروز حاجی قلعه سی میخوانند، و عمارتی عظیم که چوارقاپو ( «چهار دروازه») مینامند و ظاهرا آتشگاه بوده وجود داشته است «۱».

کاوشهای علمی، که در سالهای اخیر در قلمرو شاهنشاهان ساسانی صورت گرفته، منتهی بکشف بناهای متعددی از آن دوره گردیده است. در دامغان هیئت اعزامی مشترک موزه یونیورسیتی «۲» و موزه پنسیلوانیا «۳» یک کاخ ساسانی را کشف کرده‌اند «۴». در ناحیه بابل هیئت علمی اکسفورد فیلد «۵» در نتیجه کاوشهای علمی بسیار مهم باین نتیجه رسیده است، که سرزمین واقع بین دجله و فرات در دوره ساسانی،

---

(۱)- ر ک دمرگان، مأموریت علمی در ایران، ج ۴، ۳۴۱ و بعد؛ هرتسفلد، در کتاب زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۲۳۷ و بعد و تصویر ۴۹؛ هرتسفلد، تاریخ باستان، ص ۸۸؛ اردمان، آتشکده ص ۵۰؛ تاریخ صنایع پوپ، ۱، ص ۵۵۲ و بعد. (رویتر).

(۲)- University Museum

(۳)-Pensylvania

(۴)- صنایع پوپ ۱، ص ۵۳۸ (رویتر)، ۵۷۹ و بعد (کیمبال)Kimbal. F (؛ ۴،B ۶۷۱D ۷۷۱.

(۵)-Oxford -Field Expedition



بوسیله نهرها و ترعه‌های مرتب، کاملا آبیاری میشد و حاصلخیز و آبادان بود، و در سراسر این ناحیه شهرهای بسیاری وجود داشت. این کاوش کنندگان در محل شهر قدیم کیش موفق بکشف چندین کاخ و کوشک ساسانی گردیدند. منجمله کاخ بزرگی در بیابان اطراف این شهر پیدا کردند، که ۲۰ میل انگلیسی تا کیش فاصله دارد «۱».

مقاله که آرثرپوپ تحت عنوان: یک کوشک ساسانی «۲» در مجله هنری «۳»، ج ۱۵، شماره ۱، سال ۱۹۳۳ نوشته است «۴»، توجه را به تصویر بسیار دیدنی یک کاخ تابستانی، که بر یک سینی برنزی ساخته‌اند، جلب میکند. این سینی متعلق است به قرن ششم تا اوایل قرن هفتم میلادی و اکنون در موزه برلین از آن نگهداری میشود. تصویر این سینی کاخ تابستانی کوچکیست، که دارای ساختمانی سبک، ولی بسیار شکیل است، و پنج گنبد دارد (که سه تای آن در نقش نمایان است)، و دارای ستونهای کشیده و رعناییست، که ستونهای ابنیه صفوی را در اصفهان بخاطر میآورد. قسمت پایین نمای کاخ باشکال گلدان و درختان خرمای متقارن، که پهلوی هم در یک ردیف در طاقنماهای برجسته شبیه طاق کسری قرار گرفته‌اند، زینت یافته و در وسط، یک محراب قبل از اسلام دیده میشود و در آن آتشدانی بشکل ستون قرار داده‌اند، که نظیرش بر سکه‌های ساسانی منقوش است.

از این گذشته، در سرتاسر قلمرو ساسانی، خاصه در عراق بناهای سلطنتی و کوشک‌های سبکتری هم بوده، که سقف آنها بر ستونهای چوبین قرار داشته است، تقریبا مثل کاخ چهل ستون صفویه در اصفهان اما چون مصالح این قسم ابنیه بیدوام

---

(۱)- صنایع پوپ ۱، ص ۵۳۸ (رویتر)، ۵۸۴ و ما بعد (واتلین Watelin)؛ ۴۵- ۶۰۱ (پوپ).

(۲)- A Sassanian Garden Palace

(۳)- The Art Aulletin

(۴)- صنایع پوپ ۱، ص ۵۵۵ (رویتر)؛ ۴، ۲۳۷.



بوده، فعلا چیزی از آنها برجای نیست «۱». با وجود این اگر بخواهیم از سبک ساختمان آنها آگاه شویم، باید بدقت در جزئیات معماری طاق‌بستان بنگریم «۲». در کنار غاری، که شاهپور سوم در کوه معروف طاق‌بستان کنده بود، غار دیگری است خیلی بزرگتر، که بفرمان خسرو پرویز ساخته‌اند (شکل ۴۴) «۳». طاقی که بشکل نیم‌دایره در مدخل این غار زده‌اند، بسبک درگاه قصور سلطنتی است. پایه‌های طاق بر دو ستون قرار دارد، که نقوش بسیار ظریفی بر آن‌ها رسم کرده‌اند. این نقش درختی است، که شاخسار منظم و مرتب آن بر ستون پیچیده است، و برگ آن مثل برگ کنگر (شوك اليهود) است و در بالا به گل شگفت‌انگیزی ختم میشود، بگمان هرتسفلد، شاید این درخت نمونه از درخت زندگانی است، که در افسانه‌های عتیق ایران مذکور شده، و در روایات و اساطیر مزدیسنی بصورتهای گوناگون درآمده، و نامهای مختلف گرفته است، از قبیل درخت گوکرن «۴» و درخت ونی یوذبیش «۵»

(۱)- هرتسفلد، دروازه، ص ۱۰۸.

(۲)- بالاتر ص ۲۷۹ و ما بعد.

(۳)- هرتسفلد، دروازه، ص ۹۱ و ما بعد و تصویر ۴۰- ۳۳؛ صنایع پوپ ۱، ص ۵۲۰ و ما بعد (رویتر)، ۴ ر ۶۸- ۱۵۳. بنابر روایات ایرانی، که مورخان قدیم عرب نقل کرده‌اند.

بنای غار بزرگ طاق‌بستان متعلق بدوره سلطنت خسرو پرویز است. آقای اردمان این مطلب را مورد انتقاد قرار داده و با مقایسه تاجی، که شاه در نقوش برجسته غار بزرگ بر سر دارد، با سکه‌های خسرو دوم و پیروز کوشیده است ثابت کند، که این غار و نقوش برجسته آن از پیروز است، و از این مسئله مطالب بسیار مهم و وسیعی راجع به تاریخ صنایع ساسانی استنتاج کند. هرتسفلد دعوی اردمان را نپذیرفته است (گزارش باستان ۹، ص ۱۵۸- ۹۱)، و با ذکر شواهد باستانشناسی فراوان، صحت روایت قدیمی را مبنی بر اینکه این غار توسط خسرو دوم ساخته شده، تأیید کرده است.

راجع بتحقیقات اردمان ر ک بمقاله او تحت عنوان «تاریخ طاق‌بستان» Das Datum Kaki Bustan des، در نشریه Ars Islamica ، ۴، (۱۹۳۷)، ص ۹۷- ۷۹.

(۴)- Gokarn

(۵)- vani Yudh -besh

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۵۹۶

که شفابخش هر مرض بشمار میرفته است، بر فراز ستون، آنجایی که پایه طاق شروع شده، از دو طرف سر نوار چین‌داری دیده می‌شود، که جزء لباس رسمی پادشاهان ساسانی است.

در بالا، یعنی دو زاویه، که در کنار نیم‌دایره طاق واقع شده، تصویر دو الهه پیروزی (نیکه) دیده میشود، که بسبک یونانی خالص حجاری شده، و هر

شکل ۴۴- غار خسرو دوم در طاق‌بستان

(هرتسفلد، دروازه آسیا)

یک از طرفی تاج افتخاری با نوارهای مواج بجانب دیگری دراز کرده‌اند. درست در وسط طاق شکل هلالی ساخته‌اند، که شاخ‌های آن بجانب بالا است، این هلال هم با نوارهای شاهانه زینت یافته است «۱».

---

(۱)- هرتسفلد، دروازه آسیا، ص ۱۰۸، تاریخ صنایع B،۴ ۹۵۱ و ۱۶۷، و C، A ۸۶۱.



جدار عقب غار مربع و دارای دو نقش برجسته است، که در دو طبقه قرار داده‌اند.

در دو جانب نقش زیرین دو ستون از سنگ بیرون آورده‌اند، که گویی طبقه دوم کتیبه بر آنها قرار دارد. در این دو ستون جدولهای مقعری رسم کرده‌اند.

شکل ۴۵- دو تصویر خسرو پرویز در طاق‌بستان

(هرتسفلد، دروازه آسیا)

سر ستونها، که بوسیله رشته از برگ تاک بیکدیگر متصل شده‌اند، دارای همان نقشی هستند، که در درختهای مدخل غار تعبیه شده است «۱». تحقیقات عالمانه هرتسفلد

(۱)- هرتسفلد، دروازه آسیا، تصویر ۴۲ و تصویر ۴۵؛ مقایسه شود با دمرگان، ج ۴ ص ۳۳۳ و بعد.



رابطه تاریخی این ستونها را، که نمونه منحصر ستون‌سازی عهد ساسانی محسوب میشوند، با ستونهای چوبین امروزی نواحی کردستان، که حافظ رسم معماری روستایی قدیم هستند، واضح و روشن کرده است «۱».

نقش بالا مجلس تاجگذاری را نشان میدهد. پادشاه در وسط ایستاده، و با دست راست تاجی را میگیرد، که اوهرمزد، که در طرف چپ او (طرف راست بیننده) ایستاده، باو عطا میکند. از طرف دیگر الهه آناهیذ (آناهیتا) هم افسری باو میدهد.

این سه صورت از روبرو دیده میشوند. پادشاه همان تاجی را بر سر دارد، که در سکه‌های خسرو پرویز معمولا رسم میکرده‌اند، یعنی تاجی بزرگ، که دو رشته مروارید در زیر و هلالی در پیش دارد؛ شاخه که بر فراز تاج نهاده‌اند، در میان دو بال عقاب واقع شده، و بر روی آن هلالی است، که قرص خورشید را در آن رسم کرده‌اند. جامه پادشاه، که بطرز معمول دارای نوارهای مواج است، عبارت است از قبایی آستین‌دار، که از زانو میگذرد، و شلواری گشاد و چین‌خورده. قبا و شلوار غرق جواهر است، حاشیه قبا، و غلاف و کمر شمشیر، حتی شلوار او مزین برشته‌های مروارید است. علاوه بر اینها، چند رشته مروارید غلطان از گردن پادشاه آویخته است، و نقوش لباس نیز همه شبیه مروارید ساخته شده، یعنی بصورت قطره‌های نازکی، که هر یک بحلقه آویخته است. خداوند اوهرمزد نیز جامه بلند در بر دارد، ولی عبایی بدوش افکنده، که حاشیه آن مرواریدنشان است. ساق موزه‌هایی که در پای دارد، در زیر شلوار پنهان است؛ ریش بلند نوک‌دار، و تاج نواربسته او نظیر نقوش ازمنه عتیقه است. زنی، که در جانب راست خسرو ایستاده، بنابر عقیده هرتسفلد از روی سبوی

دسته‌داری، که در دست گرفته، شناخته میشود، که کیست. از عهد باستان نقش سبو را نماینده آبهای آسمانی، که منبع فیوض نازله بر زمین و بارورکننده خاك است، قرار داده‌اند. بنابراین آن زن آناهیذ است، که الهه آب محسوب میشده است. قبای او به سبک یونانی است و در روی آن

---

(۱)- دروازه، ص ۱۰۴ و بعد.



بالاپوشی ستاره‌نشان پوشیده است. تاجش شبیه تاج اوهرمزد است، و از زیر آن چهار رشته گیسو بر دوش و سینه‌اش افتاده است، و این بنابر شیوه عادی زنان ایرانی عهد ساسانی است «۱».

در همه این تصاویر آثار خشکی و فقدان حیات آشکار است، «گویی شخص در برابر تصویر مجسمه‌هایی ایستاده» یا نقوشی را مینگرد، که از روی پرده نقاشی حجاری کرده‌اند «۲»، خلاصه توصیفی که هرتسفلد از صنعت حجاری غار خسرو دوم در طاق بستان کرده، این است، که این نقوش گویی از روی پرده قلمی در سنگ حجاری شده است «۳».

متأسفانه از نقاشی ساسانیان آثار بسیار قلیلی مانده است. در محلی موسوم به دختر نوشیروان، در حوالی خلم، واقع در مشرق بلخ، در طاقچه، که در کوه کنده شده، بقایای تصویری دیده میشود، که ضایع و محو شده است. این صورت یکی از شاهزادگان ساسانی است، که فرمانروای ایالات شرقی بوده، تختی را که بر آن نشسته، در میان ستونهایی قرار داده‌اند. این نقاشی شبیه بتصاویر برجسته پادشاهان ساسانی است، ولی از جزئیات آن نقاشی در عین حال شیوه تصاویر بودایی آسیای مرکزی نمایان است «۴». باری، در ضمن آخرین حفریاتی، که در تیسفون صورت گرفته، آثاری از نقوش دیواری «۵» دوره ساسانی بدست آمده، که

مشتمل بر تصاویر مردان بود، و فقط پاره‌های سر انسانی در آن‌ها محفوظ مانده است شمیت گوید: «الوانی، که بکار می‌برده‌اند، زرد، و سرخ، و خرمایی بوده است،

---

(۱)- دروازه، ص ۹۲ و تصویر ۴۲ و ۴۴؛ تاریخ صنایع ۱، ص B ۰۶۱.

(۲)- دروازه، ص ۹۳.

(۳)- مقایسه شود با هرتسفلد، خراسان (اسلام، ج ۱۱)، ص ۱۵۴.

(۴)- گدار و خانمش وهاکن، آثار باستانی بودایی در بامیان، ص ۶۵ و بعد، و تصاویر ۴۲ و ۴۳.

(۵)-Fresque



که گاهی سرخی روناس تندی هم بآنها می‌افزوده‌اند، آبی آسمانی، و سیاه، را نیز با کمال مهارت برای تزیین حواشی بکار می‌بسته‌اند» «۱».

طبقه زیرین کتیبه جدار عقب غار مذکور خسروپرویز را مسلح و سوار بر اسب نشان میدهد. این مجسمه، که از سنگ بیرون آورده‌اند، متأسفانه در اثر تعصب مهاجمین عرب شکسته است. پادشاه کلاه‌خودی بر سر نهاده، که تاج بالدار با هلال و قرص، خورشید بر آن قرار دارد (بال‌های تاج را شکسته‌اند و فعلا پیدا نیست). جوشنی با حلقه‌های آهنین پوشیده، که تا کلاه‌خود میرسد، و چهره پادشاه را می‌پوشاند، و تن را تاران فرومیگیرد. از زیر این جوشن جامه پادشاه نمایان شده است، که دارای تصاویری است شبیه ماهیانی که، اصطلاحا آنها را اسب آبی خوانند. شاه نیزه در دست راست گرفته، و آن را بر دوش تکیه داده است، ولی مسلمانان بت‌شکن آن دست را چنان قلم کرده‌اند، که اثری از آن پدیدار نیست. در دست

چپ آن سوار سپری مدور دیده می‌شود. کمربندی مزین، و ترکشی پرتیر، سلاح این سوار را کامل کرده است. در کمال آرامی بر روی قوائم درشت خود ایستاده، سر و سینه‌اش را بر گستوانی منگوله‌دار پوشیده است. دو طرف کفل اسب دارای علامتی است، گویا حلقه باشد، که نواری بشکل کراوات از آن گذرانده‌اند و از علائم سلطنتی است «۲». از دو جانب کفل دو گوی بزرگ، که

---

(۱)- شمیدت، «سوریا»، ۱۹۳۴، ص ۱۹- ۱۸. تاریخ صنایع، ۲، ص ۱۳۹۶ و بعد) Laure Morgenstern) . در شهر دورا تعدادی از نقوش، که با دست بر ابنیه کشیده‌اند (بلاتین)Grafitto ، کشف کرده‌اند. (ر ک: کومون، حفاریهای دورا اوروبوس، ج ۲، اطلس، پاریس ۱۹۲۶، لوحه ۹۸ و ۹۹؛ رستووتزف و لیتل، خانا مزین به نقوش دیواری.

Rostovtzeff et A. Little, La maison drs fresques, Mem de L'Acad. .des Inscript. XLIII, P. 167 sqq

رستووتزف، شهرهای کاروانی، ص ۵- ۱۹۴، ۲۱۱ و تصویر ۳۵) در تخت جمشید نیز از این نقوش یافته‌اند. (هرتسفلد، تاریخ باستان، ص ۸۰).

(۲)- مقایسه شود با هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۹، ص ۱۰۷.



گویا از پشم است، در حریر پیچیده بشکل گلابی آویخته است، و این قسم گوی در اکثر زین و برگ‌های سلاطین ساسانی بنظر میرسد.

این مجسمه سوار، که بنابروایت اسلامی «۱» خسرو پرویز و اسب او شبدیز (یعنی شب‌رنگ) را نشان میدهد، از حیث ظرافت و سلامت اندام و تناسب و حسن ترکیب شاهکار حجاری محسوب میشود. موافق روایت ابن الفقیه الهمدانی، این پیکر را استادی بنام قطوس پسر

سنمار «۲» ساخته است. البته سنمار معمار قصر خورنق حیره «۳» وجودش در تاریخ ثابت نیست، و انتساب این حجار بآن معمار هم از حیث زمان تناسبی ندارد، ولی ظن قوی میرود، که در زیر این کلمه معرب (یعنی قطوس) اسمی از اسامی بیزانسی نهفته باشد. چنانکه هرتسفلد گفته است، احتمال دارد. که تعلق حجار مربوط باین شاهکار صنعتی تاریخی داشته باشد «۴».

نام شبدیز «۵»، اسب معروف خسرو پرویز را، اکثر مورخان و شاعران ایران و عرب ذکر کرده‌اند. گویند خسرو پرویز چنان این اسب را دوست داشت، که سوگند یاد کرده بود، هر کس خبر هلاکتش را بیاورد، او را بقتل خواهد رسانید روزی که شبدیز مرد، میرآخور هراسان شد و به باربذ رامشگر پادشاه پناه برد.

باربذ در ضمن آوازی واقعه اسب را با ابهام و تلویح گوشزد خسرو کرد شاه فریاد برآورد که: «ای بدبخت مگر شبدیز مرده است!» خواننده در پاسخ گفت؛ «شاه

---

(۱)- ابن حوقل (قرن دهم میلادی) از روی کتاب عمرو بن البحر الجاحظ، ر ك هرتسفلد، دروازه، ص ۸۲.

(۲)- Sjnimmar

(۳)- طبری، ص ۸۵۰ و بعد، نلدکه، ص ۹۷، مقایسه شود با بالاتر.

(۴)- دروازه، ص ۸۲ و بعد، تصویر ۴۲ و ۴۳، مقایسه شود با زاره در کتاب زاره، هرتسفلد، نقوش برجسته ص ۱۹۹ و بعد؛ تاریخ صنایع، A،۴ ۱۶۱.

(۵)- معنی این نام «رنگ شب» است.

خود چنین فرماید». خسرو گفت: «بسیار خوب هم خود را نجات دادی هم دیگری را.» این قصه را، که الهمدانی «۱» و ثعالبی «۲» روایت کرده‌اند، پیش از آنها خالد الفیاض «۳» شاعر عرب (متوفی در حدود ۷۱۸ میلادی) آنرا بنظم آورده است، و در اروپای شمالی هم باشکال مختلف روایت شده است؛ مشهورترین آنها قصه ملکه تیردانبود «۴» است، که بهمین طریق شوهر خود گرم «۵» پادشاه دانمارک را از مرگ فرزندش کنود دانیت «۶» مستحضر میکند.

در برابر غار نزدیک چشمه بزرگ، مجسمه از خسروپرویز قرار داشته است.

در قرن دهم میلادی مسعر بن المهلهل آنرا در همان مکان دیده است «۷». بعد آن مجسمه در دریاچه، که نزدیک کوه است، افتاده، و در قرن نوزدهم تنه آنرا بدون پا از آب بیرون کشیده، در بالای سد نصب کرده‌اند. اگرچه این پیکر را آب ضایع کرده و وحشیگری روستاییان آسیب بسیار بآن وارد آورده، ولی هنوز هیئت شاهنشاه را نشان میدهد، که ایستاده و دستها بر قبضه شمشیر نهاده است «۸». در کنار این پیکر یک جفت سر ستون دیده میشود، که در یک سمت آنها تصویر خسرو دوم را بواسطه شکل تاجش میتوان تشخیص داد، و در سمت دیگر تصویر الاهه نقر شده. که در دست راست حلقه یا تاج گلی گرفته و در دست چپ شاخه سدری. یک جفت سر ستون دیگر، که به همین قسم حجاری شده، در قریه بیستون در پای سنگ نبشته داریوش موجود است، و یک جفت دیگر سابقا در

---

(۱)- هرتسفلد، دروازه، ص ۸۳.

(۲)- ص ۴- ۷۰۳.

(۳)- متوفی در حدود سال ۷۱۸ میلادی؛ ر ک برون، مجله پادشاهی، ۱۸۹۹، ص ۵۸.

(۴)- Danebod

(۵)- Gorm

(۶)-Knud Daneast

(۷)- عبارت یاقوت، که هرتسفلد در ص ۸۲ دروازه آسیا نقل کرده است.

(۸)- دروازه، تصویر ۵۲، و ص ۱۰۰ و ما بعد.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۰۳

اصفهان بوده، و فلاندن «۱» نقش او را برداشته است «۲». اشکال الاهه‌ها از حیث جزئیات نقاشی و علائم خدایی با هم اختلاف دارند، اما تصویر پادشاه در همه آن سرستونها یکی است و خسروپرویز را نشان میدهد. بعقیده هرتسفلد، این سه جفت سرستون متعلق بجلوخان عمارتی بوده، که سه اطاق داشته است، و این سرستونها را بقسمی قرار داده بودند، که تصویر پادشاه در سمت چپ و نقش الاهه در جانب راست واقع می‌شده. باین ترتیب از جفت شدن تصاویر دو بدو، سه مجلس کامل تشکیل می‌یافته است «۳».

در نقش قسمت فوقانی دیوار عقب غار بزرگ طاق‌بستان، خسرو پرویز را با لباس روز بار می‌بینیم، یعنی همان جامه، که در مواقع مهمه می‌پوشیده، و سراپا غرق جواهر الوان بوده است. اگر رنگ البسه و جواهرات را در سنگ معین کرده بودند، تصویر کامل شاهنشاه را در دست داشتیم. حمزه بنابر مجموعه تصاویر شاهان ساسانی، که دیده است، الوان مخصوصه خسرو را چنین ذکر میکند «۴»:

«خسرو ابرویز پسر هرمزد جامه‌اش گلنام و شلوارش آسمانی و تاجش سرخ بود و نیزه در دست داشت» «۵».

امراء بزرگ و سفرای دول خارجه در قصر دستگرد، که معرض شکوه و جلال سلطنتی بوده، شاهنشاه را در همین لباس میدیده‌اند. موافق روایت بی‌پیرایه طبری خسرو در حرم خویش سه هزار زن داشته است، غیر از دخترانی، که خدمتکار یا مغنی و مطرب او بوده‌اند. سه هزار خادم مرد و ۸۵۰۰ مرکب و ۷۶۰ فیل و ۱۲۰۰۰ قاطر برای

(۱)-Flandin

(۲)- فلاندون کست. تصویر ۲۷۱ و bis ۷۲.

(۳)- دروازه، ص ۱۱۰ و بعد تصاویر ۵۹- ۵۵، مقایسه شود با دمرگان، ۴، ص ۳۰۵ تاریخ صنایع، ۱۵۳،۴ A و B.

(۴)- بالاتر، ص ۸۱- ۷۹.

(۵)- چاپ گوتوالد، ص ۶۰، ترجمه، ص ۴۵.



حمل بنه داشته است «۱». طبری گوید، این پادشاه، بیش از هر کس، بجواهرات و ظروف و اوانی گرانبها، و امثال آن مایل بود.

باری عجائب بارگاه خسرو پرویز ورد زبان مورخان ایرانی و عرب است.

بلعمی «۲» و ثعالبی. دوازده چیز شگفت از خسرو حکایت کرده‌اند. من جمله: قصر تیسفون، درفش کاویان «۳» «۴»، زن او شیرین، رامشگران و مغنیان دربار: سرکش و باربذ یا پهلبد «۵»، ریدک خوش آرزوگ «۶». اسب شبدیز- فیل سفید. هرتسفلد گوید «۷».

این طرز شماره تقلیدی است از هندیان، چنانکه قصد «هفت گوهر» بوداییان شباهت تام بنفایس دوازده‌گانه خسروپرویز دارد، فردوسی جداگانه با توصیفات شاعرانه از این نفایس سخن میراند، و هفت «گنج» خسرو را «۸» بتفصیل میشمارد، که در آن ضمن فقط نام دو شگفتی از شگفتیهای ثعالبی مندرج است. مسلما این شرح را از خوذای نامگ نقل نکرده‌اند زیرا که فقط در شاهنامه فردوسی و کتاب ثعالبی دیده میشود، و بلعمی هم از آن استفاده کرده است. مأخذ این روایت تحقیقا آن قسمت

(۱)- طبری، ص ۹۰۴۱، نلدکه، ص ۳۵۳. در نهایه (برون، ص ۲۵۰) تقریبا همین اعداد ذکر شده است و چنین بنظر میرسد، که هر دو از یک منبع این مطلب را گرفته‌اند.

مقایسه شود با بلعمی، چاپ زتنبرگ، ج ۲، ص ۳۰۵.

(۲)- زتنبرگ، ص ۵- ۳۰۴.

(۳)- ص ۶۹۸ و بعد.

(۴)- ر ک فصل دهم.

(۵)- Pahladadh

(۶)- پایین‌تر از این اشخاص صحبت خواهد شد. مقایسه شود با ص ۴۳۹، یادداشت ۶.

(۷)- تخت خسرو، سالنامه مجموعه‌های آثار هنری پروس

Der Thron, des, Khosro Jahrbuch der preussischen Kunstsammlungen

، ج ۴۱، ص ۳- ۲ یادداشت ۷.

(۸)- چاپ مهل، ج ۸، ص ۳۲۸.



از منابع عهد ساسانی است، که تأثیر ادبیات هند در آن آشکار است،

و نفوذ ادبیات هند در قرن اخیر سلطنت ساسانیان پیدا شده است «۱».

در این روایت نام چند گنج را ذکر کرده‌اند از قبیل «گنج بادآورد» و «گنج گاو» گویند هنگامیکه ایرانیان اسکندریه را در حصار گرفتند، رومیان در صدد نجات دادن ثروت شهر برآمدند و آن را در چند کشتی نهادند، اما باد مخالف وزید و سفاین را به جانب ایرانیان راند. این مال کثیر را بتیسفون فرستادند، و بنام «گنج بادآورد» موسوم شد «۲». ثعالبی قصه «گنج گاو» را چنین روایت میکند «۳»: «کشاورزی مزرعه خود را بوسیله دو گاو شیار میکرد، ناگاه خیش گاوآهن، که آن را بفارسی غباز «۴» خوانند، در ظرفی پر از مسکوک زر فروشد. کشاورز ببارگاه پادشاه رفت، و واقعه را عرض کرد. شاه فرمان داد، تا آن کشت‌زار را کندند و مالیکه در آن نهفته بود، بیرون کشیدند، صد کوزه پرسیم و زر و گوهر بدرآمد، که مهر اسکندر داشت، و جزء گنجهای او بود. چون خسرو آن مال بدید، خدای تعالی را سپاس گزارده، یکی از کوزه‌ها را بکشاورز داد، و باقی را در محلی نهاد، که بگنج گاو موسوم شد. فردوسی گنجهای خسرو را چنین میشمارد:

نخستین که بنهاد گنج عروس  چین و زبرطاس و از هند و روس
دگر گنج بادآورش خواندند  شمارش بکردند و درماندند
دگر آنکه نامش همی بشنوی  تو خوانی ورا دیبه خسروی

(۱)- ر ك بالاتر ص ۴۵۱، در رساله «روز خرداد ماه فروردین» (یعنی ششمین روز از جشن نوروز، که از رسالات پهلوی است، به هیجده چیز عجیب، که در مدت هیجده سال سلطنت، بدست خسرو دوم افتاد اشاره شده است ر ك مودیModi ، نامه‌های آسیایی Asiatic Papers ج ۴، ص ۱۹ و بعد.

(۲)- تاریخ بی‌نام گویدی، نلدکه، ص ۲۵ و بعد؛ مقایسه شود با طبری، ص ۱۰۵۷ نلدکه، ص ۲۷۸ ثعالبی، ص ۷۰۳.

(۳)- ص ۷۰۲.

(۴)-Gubaz

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۰۶

دگر نامور گنج افراسیاب / که کس را نبود آن بخشکی و آب

دگر گنج کش خواندی سوخته / کز آن گنج بد کشور افروخته

دگر گنج کز در خوشاب بود / که بالاش یک تیر پرتاب بود

که خضرا نهادند نامش ردان / همان نامور کاردان بخردان

دگر آنکه بد شادورد بزرگ / که گویند رامشگران سترگ

از عجایب و نفایس دستگاه پرویز یکی شطرنجی بود، که مهره‌هایش را از یاقوت و زمرد ساخته بودند؛ دیگر نردی از بسد و فیروزه؛ دیگر قطعه زری بوزن ۲۰۰ مثقال (مشت افشار)، که چون مو نرم بود، و میتوانستند آنرا باشکال مختلف درآورند «۱»، دیگر دستاری، که شاه دست را با آن پاک میکرد، «چون چرکین میشد آن را در آتش می‌افکندند، آتش چرک را پاک میکرد، ولی آنرا نمیسوخت» «۲». ظاهرا این دستار از پنبه کوهی بوده است. خسرو تاجی داشت، که ۶۰ من زر خالص در آن بکار برده بودند و مرواریدهای آن تاج هر یک مقدار بیضه گنجشک بود، و یاقوتهای رمانی آن «در شب چون چراغ روشنایی میداد و آنرا در شبان تا بجای چراغ بکار میبردند، زمردهایش «دیده افعی را کور میکرد». زنجیری از طلا، بطول ۷۰ ذراع، از سقف تا ایوان آویخته، و تاج را بقسمی بآن بسته بودند، که بر سر پادشاه قرار- میگرفت، و از وزن خود آسیبی باو نمیرسانید «۳». بشبهه این همان تاجی است، که در بارگاه تیسفون میآویختند و طبری نیز از آن نام برده است «۴».

اما بزرگترین نفایس خسروپرویز تخت طاقدیس بود، یعنی «تختی که بشکل طاق است» و ثعالبی آنرا چنین وصف کرده است «۵»: «این سریری بود از عاج و ساج

(۱)– ثعالبی، ص ۷۰۰.

(۲)– بلعمی، زتنبرگ، ج ۲، ص ۳۰۵.

(۳)– ثعالبی، ص ۶۹۹ و ما بعد.

(۴)– بالاتر، ص ۴۱۹ و بعد.

(۵)– ص ۶۸۸ و ما بعد. نام بعد. نام تخت را بخط عربی طاقدیس نوشته‌اند.



که صفائح و نرده‌های آن از سیم و زر بود. ۱۸۰ ذراع طول و ۱۵۰ ذراع عرض داشت. روی پله‌های آنرا با چوب سیاه و آبنوس زرکوب فرش کرده بودند. آستانه این تخت از زر و لاجورد بود، و صور فلکی، و کواکب و بروج سماوی، و هفت اقلیم، و صور پادشاهان، و هیئتهای آنان را، در مجالس بزم و ایام رزم و هنگام شکار، بر آن نقش کرده بودند. در آن آلتی بود برای تعیین ساعات روز چهار قالی از دیبای زربافته مرصع بمروارید و یاقوت، در آن تخت گسترده بودند، که هر یک تناسب با یکی از فصول سال داشت». اما فردوسی وصف مشروح‌تری از طاقدیس به نظم آورده است «۱» و گوید این سریری کهن بود، که در عهد خسرو پرویز آن را از نو ساختند، و شرحی هم از کیفیات نجومی این تخت بیان کرده است:

»شمار ستاره ده و دو هفت / همان ماه تابان ز برخی که رفت
چه زو ایستاده چه مانده بپای / بدیدی بچشم سر اختر گرای
ز شب نیز دیدی که چندی گذشت / سپهر از بر خاک بر چند گشت«...

هرتسفلد «۲»، که رساله بدیعی در باب تخت طاقدیس نگاشته، اشاره بقول یکی از مورخان رومی کدرنوس «۳» نام کرده، که او هم روایت از یکی از کتب تئوفانس (نیمه دوم قرن

هشتم میلادی) نموده است. کدرنوس گوید: قیصر هرقل پس از انهزام پرویز، در سال ۶۲۴، وارد کاخ گنزک شد «بت خسرو را دید، که هیئتی هولناک داشت، و تصویر پرویز را نیز مشاهده کرد، که در بالای کاخ بر تخت قرار گرفته بود. این تخت بکره بزرگی شباهت داشت، مانند آسمان، و در پیرامون آن خورشید، و ماه، و ستارگان بودند، که کفار آنها را می‌پرستند: و تصویر رسولان پادشاه نیز

---

(۱)- چاپ مهل، ج ۷، ص ۳۰۶ و ما بعد.

(۲)- رساله تخت خسرو، سالنامه فوق الذکر، ج ۴۱. متمم این مطالب در گزارش باستان، ج ۲، ص ۱۲۸ و ما بعد.

(۳)-Kedrenos

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۰۸

در اطراف آن بود، که هر یک عصایی در دست داشتند. در این گنبد، بفرمان دشمن خدا (یعنی خسرو) آلاتی تعبیه کرده بودند، که قطراتی چون باران فرومیریخت و آوایی رعدآسا بگوش میرسانید». عجب این است، که قصه تخت طاقدیس در کتابی بدست آمده است، که هیچ کس باور نمی‌کرد در آن باشد، یعنی تاریخ عمومی ساکسون «۱» و رای هرتسفلد این است، که طاقدیس تختی مثل سایر تختها نبوده، بلکه ساعتی بزرگ بوده است، شبیه ساعت غزه «۲»، که دیلس «۳» آن را مورد تحقیق قرار داده است، و میان طاقدیس و ساعت غزه، از حیث زمان و مکان چندان فاصله نبوده است. باری طاقدیس، مثل تختهای سلاطین مشرق، عبارت بوده است از سکویی در زیر و سقفی شبیه تخت بر فراز آن، و در این سقف تصویر پادشاه، و خورشید، و ماه منقوش بوده است. هرتسفلد نمونه این قسمت از تخت طاقدیس را در یکی از مصنوعات آن عهد یافته است، و آن جام نقره کلیموا محفوظ در موزه ارمیتاژلنین گراد است «۴». حجاران گنداره و نقاشان غارهای ترکستان چین کاملا با سرمشق اراده ماه و

خورشید آشنا بوده‌اند. هم‌چنین در یکی از مهرهای عهد ساسانی و بعضی قطعات منسوجه، که تقلید پارچه‌های ساسانی است، نظایر این صورتها دیده می‌شود. باری صورت طاقدیس در جام مذکور نقش شده است، با این تفاوت که سکو و تخت را شبیه ارابه ساخته‌اند، که چهار گاو آنرا

---

(۱)-Sachsische Weltchranik

(۲)-Caza

(۳)-H .Diels تحت عنوان «تحقیق در باب ساعت غزه. که پروکوپیوس آنرا وصف کرده است»

Ueber- dievon Prokop besehrikbene Kunstuhrvon, Gaza

گزارش آکادمی پروس ۱۹۱۷. فرض هرتسفلد را ساکسل Saxl و کامپرس Kampers مورد تردید قرار داده‌اند. (ر ک.

Kampers, Vom Werdegang der a bendland Kaisermystik

لیپزیگ و برلن ۱۹۲۴، ص ۴۰، یادداشت ۱).

(۴)- نگاه کنید شکل ۸ ص ۱۹۹.



می‌کشد. بطوری که در صور نجومی معمول است، ماه را در حال هلال نشان داده‌اند، در زیر تخت کمانداری ایستاده، که بی‌شبهه هیکلی مصنوع بوده، و در زدن زنگ ساعت دخالتی داشته است، همانطور که در ساعت غزه هیکل هرکولس «۱» کارش این بوده، که در سرقت ناقوس بنوازد. اما در جام سابق الذکر (کلیمو) همه اجزاء ساعت دیده نمی‌شود. از روایات

مورخان شرق و غرب، که اسنادی مستقل از یکدیگر محسوب میشوند، میتوان استنباط کرد، که در آنجا صحنه‌ای از مجلس تاجگذاری شاهنشاه هم تعبیه کرده بودند، و در پیرامون آن نقش بزرگان اشراف کشور در حال سلام دیده می‌شده است، و نیز سایبان گنبد مانند متحرکی داشته، که بر آن سیارات هفتگانه و دوازده برج، و اشکال مختلفه قمر را نقش کرده، و آلتی تعبیه نموده بودند، که در اوقات معین باران می‌باریده، و بانگ رعد می کرده است.

این ساعت عجیب در قصر شاهی گنزک، نزدیک آتشکده شاهنشاهی آذرگشنسب، واقع بود. هرقل آن کاخ و ساعت و آتشکده را ویران کرد «۲».

غنیمتی هنگفت در سال ۶۲۸ هنگام غارت دستگرد نصیب هرقل شد. بنابر روایت تئوفانس قیصر در آن‌جا سیصد لوای رومی، که در جنگها بدست ایرانیان افتاده بود، با مقداری کثیر سیم غیر مسکوک و خوانچه‌هایی، که برای جشنهای دینی بکار میرفته «۳»، و فرش‌های زربفت و پارچه‌های ابریشمی، و جامه‌های حریر، و پیراهن سفید بشمار، و شکر، و زنجبیل، و فلفل، و غیره بدست آورد، و مقدار بسیار عود و مواد معطر دیگر یافت. در باغ بزرگی که جزء قصر خسرو بود،

---

(۱)- Hercules

(۲)- راجع به اشیاء قیمتی، که بگنجهای خسرو دوم تعلق داشته، توصیفات دیگری، که کم و بیش صحیح است، در دست. ر ک مثلا کتاب المحاسن منسوب بجاحظ، ص ۷۱- ۳۶۹، چاپ فان فلوتن و نیز مقایسه شود با اینوسترانتزوف مطالعات ساسانی، ص ۷۵ و بعد؛ بوگدانو، مجله کاما، شماره ۷، ص ۴۵ و بعد.

(۳)-(Iectisternium)

و آنرا «فردوس» «۱» می گفتند، شترمرغ، و غزال، و گورخر، و طاوس، و تذرو، و شیر، و پلنگ بسیار دیدند «۲».

این محوطه ظاهرا شکارگاه خسرو بود، که آنرا در جدار جنبین طاق بزرگ طاق‌بستان می‌بینیم. بنابر مقیاس آقای هرتسفلد، این دو تصویر، که مختصر برآمدگی دارند، ارتفاعشان ۸/ ۳ متر و عرضشان ۷/ ۵ متر است.

شکل ۴۶- شکار گوزن خسرو دوم در طاق‌بستان (زاره، صنایع ایران قدیم)

در دیوار راست طاق شکار گوزن را نشان داده‌اند (شکل ۴۶) قسمت میانی این نقش را در خطوطی محصور کرده‌اند، که شبیه حصاری شده است. صیادان

---

(۱)-(paradis)

(۲)- زاره- هرتسفلد، سفر باستان‌شناسی، ۲، ص ۸۹.



گوزنان را تعاقب کرده‌اند، و آن جانوران هراسان، و گریزان، از دریچه، که در جانب راست حصار تعبیه شده، بدرون حصار می‌جهند. پادشاه که سوار بر اسب است، در سه جای این حصار ترسیم شده است. در سمت بالا، پادشاه سواره ایستاده، و اسبش مهیای جهیدن است، زنی در بالای سر او چتری را افراشته است، که علامت قدیمی شوکت سلطنتی است. در پشت سر او صفی از زنان هستند، بعضی در حال احترام ایستاده، و برخی مشغول رامشگری هستند. دو تن از آنان شیپور در دست دارند، و یکی طنبور می‌نوازد. بروی چوب‌بستی، که نردبانی بر آن قرار داده‌اند، زنانی نشسته‌اند، که بعضی چنگ می‌نوازند، و برخی کف میزنند.

در زیر آن تصاویر، صورت پادشاه دیده می‌شود، که کمان را بزه کرده و در پی جانوران گریزنده اسب می‌تازد. در قسمت زیرین آن نقش، تصویر دیگری از پادشاه هست، که اسب را بحالت یورتمه میراند، و ترکش در دست، از شکار بازمیآید.

در سمت چپ حصار مذکور، اشتران دیده می‌شوند، که گوزنان کشته را میبرند.

نقش دیوار چپ، که با دقت فوق العاده ساخته شده، شکار گراز را نشان میدهد (شکل ۴۷). در اینجا تقریبا همه نقش را در خطوطی بشکل قاب محصور کرده‌اند، و فقط حاشیه باریکی در سمت راست قرار داده‌اند، که جماعتی کثیر از مردمان و جانوران در آنجا ازدحام کرده‌اند. شکارگاه مکانی است نیزار و باتلاقی، که ماهی و مرغابی در آن بسیار است. در جانب راست، پنج صف فیل دیده می‌شود، که بر هر یک دو فیلبان، یکی پیش و یکی پس، نشسته، بصید گراز مشغولند، و گرازان شتابان خود را بمیان نیزارها می‌کشند. در قسمت بالا قایقی می‌بینیم، که بانوان بسیار در آن نشسته بخواندن و کف زدن مشغولند در مقدم و مؤخر قایقها، زنان پارو میزنند. در وسط نقش، یک جفت کرجی را، که پاروزن آنها هم از نسوانند، دیده می‌شود، و این یک جفت کرجی را دو بار نشان داده‌اند، که حکایت از دو موقع شکار بکنند. درست در وسط تصویر، پادشاه، با قدی فوق اندازه طبیعی حجاری شده، که در قایق نخستین ایستاده، و کمان را بزه کرده است؛ زنی، در یسار



او ایستاده، تیری باو تقدیم می‌کند؛ زنی دیگر، در یمین او، بنواختن چنگ مشغول است. قایق دیگر که در پشت واقع شده، پر از نوازندگان چنگ است.

شاه دو گراز بزرگ را با تیر از پای درآورده است. باز همان دو قایق در سمت راست تصویر دیده میشود. در این‌جا پادشاه، که هاله بر گرد سر دارد، در دست

شکل ۴۷- شکار گراز از خسرو دوم در طاق‌بستان

(زاره، صنایع ایران قدیم)

خود کمانی سست شده نگهداشته است. معلوم می‌شود، که شکار بپایان آمده است.

در قسمت زیرین این نقش، فیلان مشغول جمع‌آوری شکار هستند، و اجساد جانوران را با خرطوم گرفته بر پشت خود می‌نهند.

این دو تصویر، خاصه نقش دوم، بقدری پرکار است، که تقریبا هیچ‌جای بی‌نقشی در آنها دیده نمی‌شود. نقوش پارچه لباسها را با دقتی فوق العاده رسم

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۱۳

کرده‌اند. صورت جانوران مخصوصا فیلان را، چنان با ظرافت و دقت کشیده‌اند، که شخص بحیرت میافتد و آنها را از حیث حرکات و نمایش حیات از جمله شکارهای حجاری می‌شمارد، در واقع طرح این منظره بدیع و مبتکر است؛ در اینجا هم باید گفت، که استاد بر روی سنگ تابلوی نقاشی حجاری کرده است. بنابر عقیده هرتسفلد این حجاریها ما را از طرز نقاشی و پرده‌سازی عهد ساسانی مطلع میکند.

این تصاویر سنگی را در آنزمان رنگارنگ می‌ساخته‌اند، و یاقوت گوید، که آثار این رنگ‌ها را در طاق‌بستان دیده است. ممکن است بیننده این الوان خود یاقوت نباشد، و نقل قول از حمد بن الفقیه کرده باشد، که روایتش از مأخذهای کتاب یاقوت است. هرتسفلد میگوید، اینکه در نقوش طاق‌بستان چندجا پادشاه را در حال شکار نشان داده‌اند، ولی فقط در یکی از تصاویر بر گرد سر او هاله دیده می‌شود، سببش آن است که در سایر تصاویر هاله دور سر پادشاه را با الوان نشان داده بودند، و آن رنگها از میان رفته است «۱» «۲».

مواظبتی، که حجاران طاق‌بستان در نشاندادن بافت پارچه البسه بکار برده‌اند، برای ما، که طالب شناختن اقسام منسوجات قرن اخیر ساسانیان هستیم، بسیار گرانبها است. زاره و هرتسفلد اول شخصی هستند، که این شعبه از صنایع ساسانی را توضیح و تشریح کرده‌اند.

تنوع بسیاری در پارچه لباس شاهان و لباس خدایان و جامه فیلبانان، که در حجاری‌های مختلف هستند، بنظر میرسد. گاهی زینت جامه‌ها عبارت است، از لکه‌های ابر، که اصطلاحا آنرا «ابر نیکبختی» گویند، و مأخوذ از آثار چینی است، و گاهی گل‌های چهارپر، که باقسام مختلف آنها را ترتیب داده‌اند، در یکجا بصورت صفحه شطرنج و در جایی بشکل جواهر و لولوء، گاهی هم شاید در روی پارچه

---

(۱)- مقایسه شود با ص ۴۸۱.

(۲)- ر ک زاره- هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۱۲- ۲۰۶ و مخصوصا هرتسفلد، دروازه، ص ۹۴ ببعد و تصاویر ۵۱- ۴۵؛ تاریخ صنایع، ۴،B ۳۶۱، و A.



مروارید حقیقی دوخته‌اند. بعضی از جامه‌ها را با تصویر حیوانات نقش بسته‌اند، مثل میش کوهی، و خرس، و مرغابی، و حواصل، و این جانوران را معمولا بطرزی ساخته‌اند، که گاه رو بجانب یمین و گاه بسمت یسار قرار گرفته‌اند. همچنین بعضی از نقوش مرکبه هم می‌بینیم، مثلا مرغابی‌هایی که رشته‌های برگ بشکل لوزی آنها را احاطه نموده‌اند، و در فاصله آنها جابجا ستاره، یا گل، یا تاج مرواریددوزی ساخته‌اند، که محیط بر هلال‌هایی هستند و در فواصل آن شاخه سدر و مرغان بسیار دیده میشود، گاهی هم صفحات مدوری رسم کرده‌اند، که شاخه سدر یا صورت پرندگان در آنها قرار دارد. زنانی، که در شکار گراز طاق‌بستان پاروزن قایق‌ها هستند، جامه دربردارند منقش بدوایری که سر گراز در آنها ترسیم شده است؛ یک قطعه از منسوج عهد ساسانی با همین نقش در موزه حرفه‌های هنری برلن محفوظ است«۱»؛ این پارچه را در یکی از کلیساهای آلمانی برای بستن یکی از اشیاء مقدسه آن کلیسا بکار می‌برده‌اند. باری در حجاری مزبور پادشاه، که در قایق ایستاده، لباسش دارای نقش اژدهاست، که آن را هیپوکامپ میخوانند. این حیوانی خیالی است، که

مأخوذ از اژدهای صنایع چینی است «۲»، همین نقش در جامه خسرو پرویز، که سوار بر اسب است، دیده میشود، و نیز در قطعه از منسوجات ساسانی، که در موزه سوث کن سینگتون «۳» مضبوط است، بنظر میرسد.

چند قطعه پارچه دیگر، که از دوره ساسانی باقی مانده، صورت پادشاهی را در شکارگاه نشان میدهند، که سوار بر اسبی بال‌دار با مرکب عجیبی است، و در پیرامونش صورت جانوران گوناگون منظما رسم گردیده است «۴». از نقوش منسوجات

---

(۱)- Kunstgewerbe Museum

(۲)- در «تاریخ صنایع» این حیوان را سین‌مرو senmurv نامیده‌اند، که پرنده‌ایست در داستانهای حماسی ایران و بفارسی امروز آنرا سیمرغ خوانند.

(۳)- South Kensington

(۴)- دمرگان، ۴، ص ۳۲۳ و بعد؛ هرتسفلد، دروازه، ص ۱۲۱ و بعد، تصاویر ۶۵- ۶۱؛ زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۹۸ و ۹۹؛ تاریخ صنایع، ۴، ۱۶۶.



ساسانی، بعضی را در تصاویر غارهای ترکستان چین بعینه ترسیم نموده‌اند. طرح این نقشهای منسوجات ابریشمی نخست از جانب شرق آمد تا بغرب رسید و صنعتگران بیزانسی بتقلید آن پرداخته، در صنعت نساجی قرون وسطی در اروپا تأثیری فوق العاده کردند.

توانگران و مردمان صاحب مقام برای هر فصلی جامه از پارچه خاصی داشتند. ثعالبی گوید «۱»، خسرو از ریدک دانای خود پرسید «۲»، بهترین جامه کدام است.

غلام گفت «اما در بهار شاهجانی و دبیقی؛ و در تابستان توزی «۳» و شطوی، و در پائیز منیر رازی و ملحم مرزوی؛ و در زمستان خز و حواصل؟ و در سرمای سخت خز آستردار، که میان آنرا از قز انباشته باشند».

هیونگ تسیانک «۴» گوید: جامه ایرانیان از پوست، یا پشم، یا نمد، یا ابریشم منقش ساخته شده است. موی سر را منظم می‌کنند، و سربرهنه راه میروند. اگر بتوانیم این قول اخیر را بپذیریم، باید بگوییم که رسم روستاییان چنین بوده است «۵».

صحنه حجاری «شکار گراز» نمونه هم از سبک قالی ساسانیان میدهد. آقای هرتسفلد گوشه یک قالی را، که از قایق‌زنان چنگ‌زن آویخته، محل دقت قرار داده است. در میان دو رشته مروارید، که گاه‌گاه قطع شده، و اشکال مستطیلی در آن جای گرفته است، شاخه لبلابی دیده می‌شود، که پس از پیچ و خم بسیار منتهی بغنچه شده است، مبداء این طرح در نقوش یونانیان باختری بنظر میرسد. بنابر رأی آقای

---

(۱)- ص ۷۱۰.

(۲)- ر ک بالاتر ص ۴۳۹، یادداشت ۶. این قسمت از سخنان ریدک در متن پهلوی موجود نیست.

(۳)-(Tauwaz)

(۴)- بیل، استاد بودایی راجع بعالم عربی، ج ۲، ص ۲۷۸.

(۵)- راجع به اقسام پارچه و هنرهای مربوط بآن ر ک تاریخ صنایع، ۱، ص ۷۱۵- ۶۹۱ (فیلیس اکرمان phyllis Ackermann ؛ ۴، ۲۰۲- ۱۹۷.

هرتسفلد طرح و صنعتی، که در این گوشه قالی بکار رفته، نشان میدهد، که اصل آن قالی گره‌داری بوده است «۱». این قسم قالی‌بافی را در ادوار اسلامی ایران دنبال کرده، به نتایج حیرت‌بخش و نمونه‌های بسیار زیبا رسیده‌اند.

معروفترین قالی‌های عهد خسرو پرویز، که در کتب قدیمه شرقی شرح آن مذکور است، از جنس ابریشم زربفت بوده است. ثعالبی گوید «۲»: طاقدیس (سابق الذکر) از چهار قالی زربفت مرواریددوز و یاقوت‌نشان پوشیده بود، و هر یک از این فرش‌ها فصلی از سال را نشان میداد». قالی بزرگی، که در تالار باریکی از قصور سلطنتی تیسفون بوده، و وهاری خسرو ( «بهار کسری») نام داشته، یا بقول بلعمی آنرا ( «فرش زمستانی») میگفته‌اند، از همان جنس زربفت بوده است این فرش، که شصت ارش درازا و شصت ارش پهنا داشته، در فصل زمستان منظره بهاری را در برابر شاهنشاه میگسترده است. در متن آن خیابانها و جدولهای آب ساخته بودند و نهرها از میان باغی خرم میگذشت، که کشت‌زارها و باغچه‌های پرمیوه و سبزی آنرا فروگرفته بودند. شاخ و برگ این اشجار از زر و سیم و گوهرهای رنگارنگ بود «۳».

در نقش شکار طاق‌بستان فقط چند تن از سه هزار زنی، که خسرو در حرم داشت، می‌بینیم. این شهریار هیچگاه از این میل سیر نمی‌شد. دوشیزگان و بیوگان و زنان صاحب اولاد را، در هرجا نشانی می‌دادند، بحرم خود می‌آورد. هر زمان، که میل تجدید حرم می‌کرد، نامه چند بفرمانروایان اطراف می‌فرستاد، و در آن وصف زن کامل عیار را درج می‌کرد. پس عمال او هرجا زنی را با وصف نامه

---

(۱)- دروازه، ص ۱۳۷ و بعد.

(۲)- ص ۶۹۹.

(۳)- طبری، ص ۲۴۵۲؛ بلعمی، زتنبرگ، ج ۳، ص ۴۱۷. مقایسه شود با بلوشه، یادداشت راجع بیک قالی عرب متعلق به قرن هشتم، مجله پادشاهی، ۱۹۳۲، ص ۱۷- ۶۱۳؛ تاریخ صنایع، ۳، ص ۲۲۷۲ و بعد (پوپ).



مناسب میدیدند، بخدمت میبردند «۱». گویا وصفی، که از زن تمام‌عیار در نامه‌های عجیب خسرو پرویز درج بوده، شباهتی با بیانات ریدک دارد، آن غلامی، که گفتگوی او را با پادشاه در یک رساله پهلوی درج کرده‌اند، و امروز در دست است، و سابقا عبارتی چند از آن نقل کرده‌ایم وی گوید: «بهترین زن آن است، که پیوسته در اندیشه عشق و محبت مرد باشد، اما از حیث اندام و هیئت، نیکوترین زنان کسی است، که بالایی میانه، و سینه فراخ، و سر و سرین و گردنی خوش‌ساخت و پاهایی خرد، و کمری باریک و کف پایی مقعر، و انگشتانی کشیده و تنی نرم و استوار دارد. باید که سینه‌اش چون به و ناخنش چون برف سفید، و رنگش سرخ چون انار، و چشمش بادامی، و نرم مانند کرک بره (؟)، و ابروانش چون کمان، و مرواریدهایش (یعنی دندانهایش) سفید و ظریف «۲»، و گیسوانش دراز و سیاه مایل بسرخی باشد، و هرگز سخن نراند ... (؟)» «۳» «۴»

محبوبه خسرو شیرین نام داشت، که بقول ثعالبی: «بوستان حسن و رشک ماه تمام بود» «۵». چون شیرین عیسوی بود، بعضی از مورخان غربی و

---

(۱)- طبری، ص ۱۰۲۵، نلدکه، ص ۳۲۵؛ مقایسه شود با چهارمین گناهی، که بخسرو دوم نسبت داده‌اند، طبری ص ۱۰۴۷، نلدکه ص ۳۶۴.

(۲)- بیلی، بولتن شرقی، ۹، ص ۲۳۳.

(۳)- شاه خسرو و ریدک وی، چاپ اونوالا، بخش ۹۶؛ مقایسه شود با روایت ثعالبی ص ۷۱۰ و بعد.

(۴) عبارت ثعالبی چنین است: قال فاخبرنی عن احسن النساء و اشهاهن قال من یقبلها القلب و یجها و تشتهیها النفس و خیرهن من کانت بین الصغر و الکبر و الطول و القصر و الهزل و المسن ملحیهٔ القد جمیلهٔ الوجه حلوهٔ الجملهٔ مستویهٔ الجبههٔ مقوسهٔ الحاجبین ملوزهٔ العینین معتدلهٔ الانف دقیقهٔ الشفتین و عقیقتهما ضیقهٔ الفم لؤلؤیهٔ الشعر حسنه الضحک مدورهٔ الذفن ابریقیهٔ العلق رمانیهٔ اللون حریریهٔ البشرهٔ حالکهٔ الشعر تفاحیه الندبین زنبوریهٔ الخصر لطیفهٔ البطن مدهنیهٔ السرهٔ ضخمهٔ المجیز صغیرهٔ افقدم طیبهٔ الرائحهٔ رخمیه الصواب قلیله الکلام کثیرهٔ الحیاء فضحک الملک و قال زهازه. (مترجم).

(۵)- ثعالبی، ص ۷۰۲.



شرقی «۱» او را از یونانیان دانسته‌اند، اما اسم او ایرانی است، بنابر قول سبئوس «۲» شیرین از مردم خوزستان بود. در اوایل سلطنت خسرو بعقد او درآمد، و با اینکه منزلتی فروتر از مریم دختر قیصر داشت، که پادشاه او را بعلل سیاسی گرفته بود «۳»، از حیث منزلت در وجود خسرو نفوذی تمام داشت. مطابق افسانه وهرام چوبین، خسرو پرویز خواهر بهرام را که، گردیگ «۴» نام داشت، و زنی مردانه بود، بعقد خود درآورد، و این پس از آن بود، که گردیگ وستهم را هلاک کرد «۵». اگر تفصیل این قصه را نتوانیم باور کنیم، ظاهرا مزاوجت خسرو و گردیک را باید مبتنی بر حقایق تاریخی بدانیم. شیرین خسرو را خبر داد، که از کید این زن دیوسار بر حذر باشد «۶».

از زمان بسیار قدیم افسانه‌هایی در باب معاشقه خسرو با شیرین نوشته‌اند، و ظاهرا قبل از سقوط دولت ساسانی هم، یک یا چند رومان عامیانه راجع باین مطلب وجود داشته است، و

پاره‌های آن رمان را در بعضی از متون عربی و فارسی خوذای نامگ وارد کرده‌اند. ثعالبی «۷» و فردوسی «۸» شرح تدابیر شیرین را، که در جلب

---

(۱)- تئوفیلاکتوس، ۵/ ۱۳؛ بلعمی، ج ۲، ص ۳۰۴.

(۲)- تاریخ هرقل (هراکلیوس) تالیف سبئوس، ترجمه ماکلر، پاریس ۱۹۰۴، ص ۲۸. بعضی بر این عقیده‌اند که در میشان بدنیا آمده. (لابور، ص ۲۲۲).

(۳)- بنابر قول طبری، مریم دختر قیصر موریکیوس بود. در منابع بیزانسی از این عروسی ذکری نیست. ر ک نلدکه، طبری، ص ۲۸۳، یادداشت ۲.

(۴)-Gurdiyagh

(۵)- نلدکه، طبری، ص ۴۸۲؛ محاسن منسوب بجاحظ، ص ۲۵۲، ترجمه رشر، ۲، ص ۶۳ و بعد.

(۶)- نهایه، برون، ص ۲۴۳.

(۷)- ص ۶۹۱ ببعد.

(۸)- چاپ مهل، ج ۷، ص ۲۹۴ و بعد.



عاشق بیوفای خود بکار میبرده، و تفصیل عروسی او را با خسرو نقل کرده‌اند، و تدبیر ماهرانه پادشاه را که در اسکات بزرگان بخرج داد، تا توانست دختری از طبقه فروتر را بعقد خود درآورد، ذکر نموده‌اند. بلعمی «۱» قصه معاشقه فرهاد «۲» (فرهاد) و شیرین را آورده است، و چنین گوید: «فرهاد فریفته این زن شد، و خسرو او را بکندن کوه بیستون گماشت. فرهاد در آن کوه ببریدن سنگ مشغول شد، و هر پاره، که از کوه می‌برید، چنان عظیم بود، که امروز

صد مرد آنرا نتواند برداشت». قصه فرهاد و شیرین و خسرو و شیرین موضوع بسی از منظومات عشقی و حماسی ایرانیان شده است «۳». فردوسی قصه کشته شدن ماریا (مریم) را بدست شیرین چنین بنظم آورده است «۴».

ز مریم همی بود شیرین بدرد | همیشه ز رشکش دو رخساره زرد
بفرجام شیرین ورا زهر داد | شد آن دختر خوب قیصرنژاد
از انکار آگه نبود هیچکس | که او داشت آن راز تنها و بس
چو سالی بر آمد که مریم بمرد | شبستان زرین بشیرین سپرد

پرویز همه اقسام لذایذ را استقبال میکرد. ذوق او را نسبت بعطریات در روایت بلاذری دریافتیم، که چون بوی پوست‌های تحریر را دوست نداشت، مقرر فرمود، که نامه‌ها را بر کاغذی، که بگلاب و زعفران آغشته باشد، بنویسند، مسلما در قصور و کاخهای خسرو بوی عود و عنبر اشهب، و مشک، و کافور، و صندل پیوسته هوا را معطر میداشته است، چنانکه در عهد خلفا چنین بود. بنابر روایت ثعالبی «۵»

---

(۱)- زتنبرگ، ۲، ص ۴۰۳ و بعد.

(۲)- Frahadh

(۳)- دودا Duda. W. Herb، فرهاد و شیرین FerhadundSchisin، پراگ ۱۹۳۳ (بزبان آلمانی).

(۴)- مهل، ج ۷، ص ۳۰۴ و بعد.

(۵)- ص ۷۰۸ و ما بعد.

خوش‌آرزو ریدک (غلام) خسرو، که از لطایف مشمومات وقوفی کامل داشت، در جواب خسرو گفت: «بهترین عطرها شاهسپرم آمیخته بانداست «۱»، که بر آن گلاب پاشیده باشند، دیگر بنفشه با بخور عنبر اشهب، و نیلوفر با بخور مشک، و باقلای معطر با بخور کافور. بوی نرگس چون رائحه جوانی است، و بوی گل سرخ چون رائحه باران است، عطر شاهسپرم چون نکهت اولاد است، و بوی خیری چون رائحه دوستان صدیق است». خسرو باز پرسید که بوی بهشت چگونه است. ریدک جواب داد. «اگر بوی شراب خسروانی، و گل فارسی، و شاهسپرم سمرقندی، و ترنج طبری، و نرگس مسکی، و بنفشه اصفهانی، و زعفران قمی و بونی [بوانی] و نیلوفر سیراوانی، و [ند]، که مخلوطی از سه چیز معطر است، (عود هندی، و مشک تبتی، و عنبر شحری) را فراهم آوری، از بوی بهشت بویی توانی برد» «۱» «۲».

در قصر شاهنشاه غذاهای مطبوع و گوارا بسیار مورد توجه بود. از جمله طعام‌هایی که برای پادشاه ولاش مهیا میکردند، یکی «خورش شاهی» نام داشت، که مرکب بود از گوشت گرم و گوشت سرد، و برنج فسرده، برگ معطر، و مرغان مسمن، و خبیص، و طبرزد؛ دیگر از طعام‌ها «خورش خراسانی» بود، که از گوشت کباب شده بسیخ، و گوشت پخته در دیگ، و کره و عصارات، ترکیب می‌یافت؛ دیگر «خورش رومی» که گاه با شیر و شکر، و گاه با تخم‌مرغ و عسل، و گاه برنج با کره و شکر و شیر ساخته میشد؛ دیگر «خورش دهقانی» که عبارت بود از گوشت گوسفند نمکسود، و نارسود (گوشتی که در رب انار بخوابانند)، و

---

(۱)- مخلوطی از مشک و عود و عنبر اشهب.

(۲)- در متن پهلوی یاسمن بیش از همه مشمومات آمده و آنرا عطر پادشاهی شمرده‌اند پس از آن عطر گل سرخ و نرگس و کافور و زنبق و بنفشه و شاهسپرم و مورد و نیلوفر و مرزنگوش و غیره را ذکر کرده‌اند؛ و همراه هر یک وصفی شاعرانه آورده‌اند. (شاه خسرو و غلامش، چاپ اونوالا، ۹۴- ۶۸).

تخم‌مرغ پخته «۱».

ریدک خوش‌آرزو در پاسخ خسرو بهترین طعام‌ها را چنین میشمارد: از جمله گوشت بزغاله دو ماهه، که شیر مادر و شیر ماده گاوی خورده باشد، مخصوصا اگر با عصاره زیتون بپزند؛ دیگر سینه گاو فربهی، که در سپیدپاک «۲» پخته باشد (سپیدپاک آشی است، که با اسفناج، و آرد، و سرکه میساخته‌اند «۳»)، و بعد آنرا با شکر مصفی و طبرزد تناول کنند. از میان انواع طیور، خوش‌آرزو مخصوصا ماکیانی را نام میبرد، که خوراکش شاهدانه، و روغن زیتون باشد، این مرغ پیش از کشتن باید ناشتا باشد؛ بعد از کشتن باید آنرا پر کنند و یکروز بپا، و یکروز به گردن بیاویزند، و سپس در شورابگ «۴» بپزند؛ پشت آن مرغ، مخصوصا آن قسمت که نزدیکتر بدم است، لذیذترین قسمتهای آنست، لذیذترین غذاهای سرد آنهایی هستند، که از گوشت گورخر، و شتر یکساله، و گاومیش، و خوک ساخته باشند. از جمله غذاهای سرد بسیار مطبوع و لذیذ، خورشی است، که از گوشت گورخر اهلی، که ینجه و جو خورده باشد، ساخته میشود؛ این گوشت را در ماست می‌خوابانند و انواع ادویه بر آن می‌پاشند. از غذاهای مطبوع قیمه‌های مختلف است، که با گوشت خرگوش و سینه اسب، و سمور، و سرتذرو میسازند و بهترین نوع آن را از گوشت آهوی ماده سترون پیه‌دار، که منجمد شده باشد، میسازند. در تابستان، لوزینه، که با بادام، و گردو غیره تهیه کنند و انواع نان شیرینی بسیار مطلوب است، خاصه آنها، که با پیه غزال ماده آماده و در روغن گردو پخته شود. اما در زمستان باید نانهایی، که بادام و هلو دارد، تناول کرد. نیکوترین مربا مربای لیموی خاردار

---

(۱)- ثعالبی، ص ۵۸۵.

(۲)- Spedh -pak

(۳)- مقایسه شود با اشتاکلبرگStackelberg ، مجله شرقی وین، ج ۱۸، ص ۲۸۳.

(۴)- بفارسی شورابی یعنی آب‌نمک.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۲۲

(خارواترنگک) و به، و هلیله، و گردو، و زنجبیل چینی است، و بهترین میوه‌ها نارگیل است، که با قند خورند، و پسته گرگانی، که در شورابگ بو داده باشند، و عدسی

شکل ۴۸- خسرو دوم در شکار (جام نقره (زاره، صنایع ایران قدیم)

که با آب‌کامگ «۱» آمیزند، و خرمای هیرت «۲»، که با گردو انباشته نمایند، و هلوی

---

(۱)- بفارسی آب‌کامه (کیگر، مجله شرقی وین ۱۹۳۷، ص ۶۴)، خورشی است در اصفهان، که از ماست و شیر تازه و اسپذ و شیر خشک و سرکه می‌سازند.

(۲)- هیرتHert پهلوی حیره میباشد، مارکوارت- مسینا، فهرست، ص ۶۷.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۲۳

ارمنی، و بلوط و شاه‌بلوط، که شکرآلود کنند. شاهدانه ... (؟)، که در پیه بز کوهی سرخ شده باشد، برای هضم سودمندترین غذاست. بهترین شراب، می کنگ، و می هرات، و می والرود، و شراب بست، و شراب سیب حلوان، مخصوصا شراب آسوری است «۱»،

پرواضح است، که ظروف و اوانی هم کاملا شایسته غذاهای لذیذ بوده است، که بر خوان شاهنشاه مینهادند.

در روسیه مقدار کثیری از ظروف نقره ساسانی بدست آورده‌اند، ولی در ایران چیز قابلی کشف نشده است. ظاهرا علتش آنست، که این کشور چندبار پایمال چپاول و غارت قبایل

حریص شده است. باعتقاد زاره «۲» این قبیل جام‌های منقوش را در کارخانه پادشاهی ساخته و بخاطر آن شکار، یا میهمانی شاهنشاه، یا امراء و سلاطین بیگانه هدیه میداده‌اند. بشهادت فلاویوس و پیس کوس «۳»، معاصر قیصر دیو کلسیان، در قرن چهارم میلادی نیز از این قسم هدایا از جانب ساسانیان به امپراطور روم فرستاده شده است. در قرون نخستین اسلامی سبک جامهای نقره ساسانی را تقلید کرده‌اند «۴».

نمونه بسیار زیبایی از ظروف عهد خسرو پرویز، جام نقره است، که در

---

(۱)- شاه خسرو، اونوالا، فقره ۵۹- ۱۹. بعضی از جزئیات چاپ اول از روی مقاله بیلی، بولتن شرقی ۹، ص ۲۳۲ در اینجا تصحیح شده است. مقایسه شود با روایت ثعالبی (ص ۸- ۷۰۵)، که کمی با متن پهلوی اختلاف دارد.

(۲)- زاره صنایع ایران قدیم، ص ۴۹.

(۳)-Flavius Vopiscus

(۴)- راجع به جامها، ر ک اردمان، سالنامه مجموعه‌های آثار هنری پروس، ج ۵۷، ص ۱۹۳ و بعد فهرست جامهای ساسانی، که امروز موجود است، در کتاب هرتسفلد، گزارش باستان، ۹ ص ۲۶- ۱۲۵، نقره‌سازی ساسانی بطور کلی، تاریخ صنایع، ۱، ۶۳- ۷۱۶، اشیاء برنزی، ص ۷۰- ۷۶۳ (اربلی J .O rbeli؛ ۴، ۲۱۵ و بعد.



کتابخانه ملی پاریس مضبوط است (شکل ۴۸)، خسرو را هنگام شکار، تقریبا چنانکه در طاق‌بستان دیدیم، نشان میدهد. خسرو دیهیم بالدار بر سر، و جامه بسیار گرانبها در بر و رشته‌های مروارید بگردن دارد، کمان بزه کرده، چهارنعل از پی جانوران گریزان میتازد، و

نوارهای سلطنتی او از اثر باد در اهتزاز است. چند گراز و گوزن و یک گاو وحشی بتیر او از پای درآمده است «۱».

جام نقره بسیار عجیب دیگر هم در کتابخانه پاریس است (شکل ۴۹). در این طرف صورت دو هلال با تصویر چند تن دیده میشود، که هر یک چیزی از قبیل: مرغی، و جامی، و بخور سوزی (؟)، و امثال آن در دست دارند، در وسط زنی برهنه می‌بینم، که گویا حیوانی اساطیری را، که شبیه ببر هندی است، نوازش میکند. تا حال کسی نتوانسته است سر این اشکال را، که البته جنبه دیانتی دارد کشف کند «۲».

از نقوش معمول ظروف ساسانی ترکیباتی است، که از اشکال جانوران و نباتات میکرده‌اند: مثل دو دسته گل، که هر یک در سمت درختی واقع شده باشد یا شیری در کنار درختی و امثال این‌ها. غالبا در اطراف نقوش، گل‌برگ و لبلاب پیچان رسم می‌کرده‌اند. جامی باقی است، که شکل ماهی و خرچنگ بر آن نقر نموده‌اند «۳» «۴». تنگها و صراحیهای سیمین کشف شده است، که نقوش بسیار دارند، از

---

(۱)- بابلون، راهنمای کابینه مدالها Guide au Cabinet des mesmedailles شکل ۱۲۳، هرتسفلد، دروازه، تصویر ۵۳؛ زاره صنایع ایران قدیم، تصویر ۲۰۷؛ تاریخ صنایع، ج ۴، ۲۱۴. برخلاف اردمان (جامهای ساسانی که دارای مجالس شکار هستند Die sassanidischen jag dschalen ، سالنامه مجموعه‌های آثار هنری پروس، ج ۵۷، ص ۲۱۲ و بعد)، که این جام را مانند نقوش طاق‌بستان از پیروز میداند. هرتسفلد مجددا تأیید کرده است، که این جام خسرو پرویز را در شکارگاه نشان میدهد.

(۲)- بابلون، راهنمای کابینه مدالها، شماره ۲۸۸۱، شکل ۱۱؛ زاره صنایع ایران قدیم، ص ۱۱۷، تاریخ صنایع ۹،A ۳۳۲.

(۳)- زاره، صنایع الخ، تصویر ۱۲۱ و ۱۲۲.

(۴)- زاره، صنایع الخ، تصویر ۱۲۵.



قبیل شکل شیری (شکل ۵۰)، یا صورت زنی که زنبیلی پر میوه پیش آورده است «۱».

تنگهای مفرغ دسته‌دار هم هست؛ که شکل انسان، و پرندگان، یا شاخه‌های بهم پیچیده، بر آنها رسم کرده‌اند «۲».

شکل ۴۹- جام نقره

(زاره، صنایع ایران)

در این عهد، همچنانکه ذائقه را با خوراکهای لذید و شرابهای گوارا و شامه را

---

(۱)- زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۱۲۸ و ۱۲۹.

(۲)- ایضا، تصویر ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۵.



با بوهای خوش می‌پرورده‌اند، سامعه را نیز با الحان دلکش موسیقی، که با مهارت و استادی ترکیب یافته بود، پرورش میدادند «۱». مکرر اشاره بمقام عالی رامشگران

شکل ۵۰- تنگ نقره

(زاره، صنایع ایران قدیم)

---

(۱)- کریستنسن، موسیقی در تمدن ساسانی، بولتن انجمن فرانسوی دوستداران شرق

La Vie Musicale dans la civilisation des Sassanjdes, Bull, de I
.Association francaise des Amis L'Orient, nos, 20, 21, 1936

تاریخ صنایع، ۳، ص ۸۹- ۲۷۸۶ (فارمر).



خنیاگران در بارگاه شاهان ساسانی کرده‌ایم. در بزمهای خاص رئیس تشریفات، خرمباش، باستادان موسیقی دستور میداد، که فلان لحن و فلان مقام را بنوازد «۱».

مسعودی نام آلات موسیقی ایرانیان را چنین آورده است «۲»: عود، و نای، و طنبور، و مزمار، و چنگ و گوید مردم خراسان بیشتر آلتی را در موسیقی بکار

شکل ۵۱- نای‌زن (جام نقره)

(زاره، صنایع ایران قدیم)

میبردند، که هفت تار داشت، و آنرا زنگ (رنج) میخواندند. اما مردم ری و طبرستان و دیلم طنبور را دوست‌تر داشتند، و این آلت نزد همه فرس مقدم بر سایر آلات

---

(۱)- ر ک ص ۴۴۶ این کتاب.

(۲)- مروج، ۸، ص ۹۱- ۹۰.



بوده است. شکارگاه خسرو در طاق‌بستان ظاهرا حاکی از این است، که عصر چنگ آلت درجه اول موسیقی ساسانی بوده است. اما آلات دیگر، که مطابق آثار آن عصر مسلما در

عهد پرویز وجود داشته، عبارتند از: شیپور و طنبور (رجوع شود بشکارگاه گوزنان طاق‌بستان) و نای؛ روی بعضی از ظروف نقره تصویر نای‌زنانی بنظر میرسد «۱». (شکل ۵۱).

نام عده کثیری از آلات موسیقی در رساله پهلوی خسرو و غلامش «۲» مسطور است، از جمله عود هندی موسوم به ون «۳» و عود متداول موسوم به دار، و بربط (بربوذ «۴» و چنگ و تمبور، و سنطور موسوم به کناره «۵» و نای، و قره‌نی موسوم به مار «۶»، و طبل کوچکی به دمبلگ «۷» بوده است.

معروفترین رامشگران و ترانه‌سازان در دربار خسرو پرویز سرکش و باربذ بوده‌اند «۸». آنچه از احوال این دو استاد بما رسیده، مأخوذ از خوذای نامگ نیست، بلکه از بعضی کتب عامیانه اواخر عهد ساسانی نقل شده است. تفصیلی که در کتاب فردوسی «۹» و ثعالبی «۱۰» آمده، تا اندازه افسانه‌آمیز است. گویند، سرکش در آغاز حائز

---

(۱)- زاره، صنایع ایران قدیم، تصاویر ۱۱۶ و ۱۳۳؛ تاریخ، A،۴ ۵۲۲.

(۲)- شاه خسرو و ریدک وی، اونوالا، S۱۳ و ۶۳- SS۶۲ .

(۳)- Vin

(۴)- Bardudh

(۵)- Kannar

(۶)- Mar

(۷)- Dumbalagh

(۸)- این اسم را مورخان ایرانی و عرب باربدیا فهلبد نوشته‌اند و فهلبد معرب پهلبد فارسی است. باربذ را در خط پهلوی میتوان بهل‌بذ badh )a( Bahl خواند و چون در نسخ خطی فارسی غالبا بین ب و پ امتیازی نمیگذارند، این کلمه پهلبذ نیز خوانده شده است و بغلط آنرا از ریشه پهلو ( «پارت»، «پهلوان») شمرده‌اند. از طرف دیگر، اگر در اصل پهلبد میبود، هرگز آنرا باربذ نمیتوانستند بخوانند. پس بدون شک صحیح‌ترین صورت این اسم باربذ است.

(۹)- چاپ مهل، ۸، ص ۳۱۴ و بعد.

(۱۰)- ص ۶۹۴.



مقام اول بود و برای حفظ پایگاه خود، پیوسته باربذ را، که رامشگری جوان و بنابر قول ثعالبی از مردم مرو بود، از حضور شاهنشاه دور میداشت. اما باربذ حیله کرد و آواز خویش را بگوش خسرو رسانید و از آن پس مقرب شد.

روایات موجوده اختراع دستگاههای موسیقی ایران را بباربذ نسبت میدهند «۱».

در واقع، این مقامات پیش از باربذ هم وجود داشته، ولی محل تردید نیست، که این آهنگ ساز بزرگ تأثیر بسزایی در موسیقی ساسانی کرده است، و این موسیقی را هم منبع عمده موسیقی عرب و ایران بعد از اسلام باید شمرد و میتوان گفت، که در ممالک اسلامی مشرق هنوز آثاری از الحان باربذ باقی است، زیرا که شرقیان در این رشته از صنعت بسیار محافظه‌کار هستند.

ثعالبی گوید، باربذ در ملاقات اول دستان یزدان‌آفریذ را برای خسرو خواند، بعد دستان پرتو فرخار را بسمع او رسانید «۲»، که همان شادمانی را میبخشید، که توانگری از پس درویشی میبخشد، پس از آن دستان سبز اندر سبز را خواند و نواخت، چنانکه شنوندگان از آهنگ زار

زار ابریشم رود و از زیر و بم سرود او مجذوب و مبهوت شدند. بگفته فردوسی سه دستانی، که باربذ در این محل خواند و نواخت، داذآفرید، و پیکارگرد و سبز در سبز بود.

سرودی بآواز خوش برکشید | که اکنون تو خوانیش داذآفرید«3»
زننده دگرگون بیار است رود | برآورد ناگاه دیگر سرود
که پیکار گردش همی خواندند | همی نام از آواز او راندند

(۱)- رضازاده شفق مقاله در خصوص باربذ در مجله ایرانشهر، طبع برلن، سال، ۳، ص ۶۱ و بعد، نوشته است،

(۲)- فرخار شهری است افسانه، که از جهت حسن صورت سکنه و وجود معبد بت‌پرستان در قصص و افسانه‌ها شهرت دارد.

(۳)- نام واقعی آن باید داذار آفرید بوده باشد و این همانست، که ثعالبی آنرا یزدان‌آفرید نوشته است.



برآمد دگرباره آواز رود | دگرگونه‌تر ساخت بانگ سرود
همان سبز در سبز خوانی کنون | برین‌گونه سازند مکر و فسون

در برهان قاطع نام سی لحن، که باربذ برای بزم خسرو پرویز ساخته، مسطور است، و با مختصر اختلافی نام آنها در خسرو و شیرین نظامی نیز ضبط است. ثعالبی اختراع خسروانیات را بباربذ نسبت داده، و گوید: در این زمان هم مطربان در بزم ملوك و سایر مردمان مینوازند. در واقع کلمه خسروانی بر یک دستان اطلاق نمی‌شده است. عوفی «۱» از نوای خسروانی نام

برده است و ظاهرا مرادش همان هفت «دستگاه شاهانه» است، که مسعودی آنرا «الطرق الملوکیه» نامیده است «۲».

مطابق روایتی، دیگر، باربذ برای بزم خسرو ۳۶۰ دستان ساخته بود، چنانکه هر روز دستانی نو مینواخت، و قول او «برای استادان فن قانون مطابق بشمار میرفت و دیگران همه خوشه‌چین خرمن ذوق او بودند».

بنابر آنچه گذشت، دستگاه‌های موسیقی منسوب بباربذ مرکب از هفت خسروانی «۳»، سی لحن «۴»، و ۳۶۰ دستان بوده، که با ایام هفته «۵»، و سی روز ماه، و سیصد و شصت روز سال ساسانیان، تناسب داشته است؛ خمسه مسترقه را بشمار نیاورده‌اند. در دیوان منوچهری و بسی از نویسندگان ایران اسامی بسیار از آوازهای موسیقی میبینیم، ولی از هیچیک آنها معلوم نمیتوانیم کرد، که آیا مقصود

---

(۱)- برون، مجله پادشاهی، ۱۸۹۹، ص ۵۴ و بعد.

(۲)- مروج؛ ۸، ص ۹۰.

(۳)- اختراع خسروانی را به نگیساNighisa ، که یکی دیگر از رامشگران عهد خسرو پرویز است، و نظامی گنجوی و خواجه سلمان و بعضی نویسندگان دیگری ذکری از او کرده‌اند، نسبت داده‌اند؛ ر ک برهان قاطع.

(۴)- کلمه لحن عربی است و اصل پهلوی آنرا متأسفانه نمیدانیم.

(۵)- این نیز دلیل است، بر اینکه در تقویم زردشتیان عهد ساسانی هفته مجهول نبوده است. مقایسه شود با ص ۱۹۳، یادداشت ۲ و ص ۴۲۴، یادداشت ۶.

یکی از سی لحن است، یا یکی از ۳۶۰ دستان. یزدان‌آفرید ظاهرا سرود دینی بوده است. بعضی از دستان‌ها حوادث تاریخ قدیم ایران را بیان می‌کرده، که از قرن پنجم میلادی ببعد، ساسانیان علاقه بسیار بذکر و یادآوری آنها نشان میداده‌اند؛ یکی از این سرودهای حماسی کین ایرج نام داشته «۱»، دیگری کین سیاوش «۲»، و امثال آن. دستانهای دیگر در وصف قدرت و ثروت خسرو پرویز بوده است، مثل باغ شیرین، و باغ شهریار، و اورنگیگ «۳» (اورنگی، یعنی سرود تخت)، و تخت طاقدیس «۴»، و هفت گنج «۵» و گنجی واذآورد ( «گنج بادآور») «۷»، و گنج گاو، «۷» و شبدیز «۶». دستان‌های دیگر در وصف جشن‌های فصول مختلف، خاصه در تهنیت مقدم بهار، و مناظر طبیعت، و مسرات حیات بوده است، از قبیل: نوروزی وزرگ ( «نوروز بزرگ»)، و سروستان، و آرایشنی خورشید «۷» ( «آرایش خورشید»)، و ماه ابرکوهان «۸» (ماه بالای کوهسار)، و نوش لبینان «۹» ( «نوش لبان»):

و غیره. در اصطلاح موسیقی آن زمان «راست» نام یکی از آوازها بوده، و امروز

---

(۱)- ایرج، پسر فریدون را دو برادرش کشتند و یکی از اعقاب او منوچهر انتقام خون او را کشید.

(۲)- سیاوش پسر کی اوس Kay Us (کی کاوس) بفرمان افراسیاب Frasiyabh (افراسیاب) پادشاه توران کشته شد و انتقام او را پس از جنگ‌های طولانی پسرش کیخسرو کشید.

(۳)- Avrangigh

(۴)- بالاتر ص ۴۸۸ و ما بعد.

(۵)- بالاتر ص ۴۸۷.

(۶)- بالاتر ص ۴۸۳.

Arayishn i khvarshedh-(۷)

Mah abhar kohan-(۸)

Nosh -labhennan-(۹)

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۳۲

هم یکی از ۱۲ دستگاه موسیقی ایران و عرب بهمین اسم موسوم است «۱».

در سال‌های اخیر دانشمندان موفق شده‌اند، که آثار منظومی در ادبیات موجوده پهلوی بیابند «۲». از این نمونه‌ها بنظر من جز قطعه ذیل هیچیک تغزل خالص نیست. این نشیب در میان متن‌های مانوی بوده، که نخست مولر آن را طبع کرد، و بعد زالمان «۳» بطبع آن همت گماشت، ولی هیچ علامتی مشهود نیست، که آن را بتوانیم بمانویه نسبت بدهیم، زیرا که نشانه دینی ندارد. آن ابیات دلکش بترجمه بنونیست چنین است «۴»:

| | |
|---|---|
| خورشید روشن و ماه فروزان | میدرخشند و نور می‌افشانند از تنه این درخت |
| پرندگان تابناک بشادمانی بر آن چتر می‌زنند | چتر می‌زنند کبوتران و طاوسان رنگارنگ«5» |

(۱)- ر ک برساله من تحت عنوان «چند یادداشت راجع بنام لحنهای ایرانی در عهد ساسانیان

.SomeNotes on Persian Melody- names of the Sassanian Period

که در یادگارنامه دستور هوشنگ (بمبئی ۱۹۰۹) مندرج است. آقای فارمر همین مطلب را، در مجله پادشاهی، ۱۹۲۶، ص ۹۳ و بعد، با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار داده است و از رساله اینجانب بی‌اطلاع بوده است. مقایسه شود با مقالات من در مجله کاوه (سال دوم، دوره جدید، شماره ۵) و ایرانشهر (سال سوم. ص ۶۱ ببعد) و شاهان، ص ۴۷- ۴۶.

(۲)- ر ک مخصوصا بنونیست، مجله آسیایی، ۱۹۳۰، ص ۱۹۳ و ما بعد. و ۱۹۳۲، ص ۲۴۵ و ما بعد و مجله تاریخ ادیان: ۱۹۳۲، ص ۳۳۷ و ما بعد. مقایسه شود با مقالات من در مجله کاوه (شماره ۶- ۴، ص ۲۶- ۲۴)، در بولتن شرقی، ۱۹۳۴، ص ۴۸۳ و شاهان ص ۵۶- ۴۶،

(۳)- قطعه M .554 V..

(۴)- مجله آسیایی، ۱۹۳۰، ص ۲۲۲.

(۵) ترجمه این مضمون نضما چنین میشود:-



حدس میتوان زد، که امثال این شعر مضمون آوازهای آرایشن‌ی خورشید و ماه بر کوهان بوده است.

در پایان این نظر اجمالی، که راجع بعشرت طبقه عالیه عهد ساسانی ذکر کردیم، لازم است، که چند کلمه‌ای در باب بازیهای آن زمان هم بگوییم: گذشته از شطرنج (چترنگ) «۱» نام چند بازی مجلسی دیگر نیز ذکر شده است مثل:

اشتپذ «۲» (هشت‌پا)، نیو اردشیر یا نرد، که نوعی از تخته نرد فعلی بوده، و آنرا با ۱۵ مهره سفید ۱۵ مهره سیاه بازی میکرده‌اند، دیگر زمب «۳»، که بدو قسم مختلف بازی میشده است «۴».

*** محققا قول اوتیکوس، که گوید خسرو پرویز آیین نصاری گرفت، اصلی ندارد «۵».
ولی روابط این پادشاه با قیصر موریکیوس، که او را در گرفتن تاج و تخت

---

| | |
|---|---|
| فروزنده ماه و درخشنده مهر | ز روشن درختی نمودند چشم |
| بیک شاخ طاوس گسترده پر | درخشان کبوتر بشاخ دگر |

(مترجم)

(۱)- tchatrang

(۲)- Ashtaqadh

(۳)- Zamb

(۴)- مادیگان‌ی چترنگ، ۹؛ اولانولا، خسرو و غلامش ۱۶- ۱۵؛ بارتلمه، تحقیقات هند و ژرمنی، ج ۳۸، ص ۴۰ و ما بعد؛ هرتسفلد، گزارش، باستان ج ۳، ص ۲۸. اختراع نیو اردشیر را در افسانه‌ها به بزرگمهر نسبت میدهند، که وزیر داستانی خسرو اول است، ولی همانطور که هرتسفلد اظهار نظر کرده است، نام این بازی میرساند، که در زمان خسرو اول اختراع نشده، بلکه در زمان پادشاهی بنام اردشیر، که احتمال میتوان داد اردشیر اول بوده باشد، ساخته شده است، اشتپذ Ashtapadh بزبان سانسکریت astapada بمعنی «دارای هشت خانه hcving eight squcres میباشد، بیلی بولتن شرقی، ۹، ص ۲۳۳.

(۵)- نلدکه، طبری، ص ۲۸۷، یادداشت ۲.

یاری کرد، و مزاوجت او با شاهزاده خانم رومی موسوم به ماریا، و نفوذ محبوبه او شیرین، که کیش عیسوی داشت، او را وادار میکرد که لااقل ظاهرا نسبت برعایای عیسوی خود نظر مرحمتی داشته باشد. اما شخص خسرو هم ممکن است، بعضی از خرافات عیسویان را بر موهومات سابقه خود افزوده باشد؛ زیرا که بنابر روایت موجوده، مبنای ایمان او بر خرافات بوده است، و مؤید این قول وجود جماعت کثیری غیبگو و جادوگر و منجم است، که پیوسته در پیرامون او جای داشته‌اند «۱».

پس عیسویان جلوس خسرو پرویز بآزادی دینی نایل شدند، ولی حق نداشتند که زردشتیان را بکیش خود دعوت کنند، زیرا که هر کس از زردشتیان دین رسمی ملی خود را ترک میگفت، علی الاصول مستحق قتل میشد «۲»، اگرچه در عمل غالبا اغماض می‌کردند «۳». خسرو به کلیسا بخشش بسیار می‌کرد، چندین عبادتگاه «۴» بنام سن‌سرجیوس، که او را در ایام جنگ یاری کرده بود ساخت، و خاجی از زر بکلیسای سرجیو پولیس «۵» در سوریه عطا کرد «۶».

اسقفهای نصاری، بنابر میل شاهنشاه در سال ۵۹۶، سبریشوع را، که اصلا چوپان بود، و در زجر کردن کفار تعصبی فوق العاده داشت، بمقام جاثلیقی برگزیدند.

فرقه‌های قابل تعقیب بسیار بودند. مثلا مطالیان «۷»، که روحانیان جهانگرد در یوزه‌گر بودند، و نوعی درویش عیسوی شمرده میشدند، و «در زیر پرده زهد ظاهری اخلاقی

---

(۱)- بموجب روایت موجوده شماره آنان بعدد ایام سال ۳۶۰ بوده است. (طبری ص ۱۰، ۱۰۰۹، نلدکه، ص ۳۰۴).

(۲)- دینکرد، کتاب نهم، فصل ۵۶، فقره ۴ (بغ نسک).

(۳)- ایضا، کتاب نهم، فصل ۳۱، فقره ۲۳- ۲۱، موضوع و رشتمان سرنسک یا تفسیر آن در روابط مؤمنین با مرتدان بوده است.

Martyria-(۴)

Sergiopolis-(۵)

(۶)- لابور، ص ۲۰۹.

Mesalliens-(۷)

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۳۵

بسیار فاسد مستور کرده، بحکم سمت و شغلی که داشتند، داخل خانه عیسویان شده مرتکب همه قسم فحشاء و منکر میگشتند «۱». دیگر فرقه حنانیان «۲»، که آنرا قایل بوحدت وجود و جبر می‌دانستند. طایفه یعقوبی «۳» هم که در این عهد نیرومند شده بود، بشدت هرچه تمامتر طایفه نسطوری را متهم می‌کرد. نزاع یعقوبی و نسطوری شعله‌ور شد، و یعقوبیان برتری یافتند. هواخواه و پشتیبان غیور این فرقه گابریل رئیس پزشکان (دوستبذ) خسرو بود، که از کیش نسطوری بعقیده یعقوبی منتقل شد.

میان گابریل سبریشوع شکرآبی رخداد، زیرا که سبریشوع او را بسبب طرز زندگی خصوصی که داشت، تکفیر کرده بود. خسرو گابریل را بسیار گرامی داشت، خاصه پس از آنکه شیرین طالب فرزند بود، و معالجات این پزشک و دعاهای سن‌سرجیوس موجب شد، که فرزندی یافت، و او را مردانشاه نام نهاد، مرتبه گابریل بالاتر رفت.

وقتی که شیرین تابع عقیده یعقوبیه شد این فرقه کاملا تسلط یافت. بعد از فوت سبریشوع شیرین از پادشاه درخواست کرد، که گرگوار «۴» معلم مدرسه سلوکیه را مقام جاثلیقی بدهد. انجمنی، که علی الرسم دعوت شد، با نهایت اطاعت امر شاه را شنیده گرگوار را

انتخاب کردند. این مردی فقیه و دانا ولی حریص و پرخور بود. پس از چهار سال ریاست، در سنه ۶۰۸ یا ۶۰۹، وفات یافت و مالی بسیار بجا گذاشت، که خسرو آن را بنفع خزانه ضبط کرد. بعد از او مقام ریاست کل نصاری سالی چند بی‌شاغل ماند، زیرا که خسرو بنابر نفوذ گابریل و شیرین اجازه نمیداد، که از نسطوریان کسی بمقام جاثلیقی انتخاب شود. این دو طایفه چندی بمنازعه پرداختند؛ نزاع سابق، راجع باینکه آیا در عیسی یک طبیعت است یا دو طبیعت، مجددا بر روی کار آمد، و محل بحث قرار گرفت. نسطوریان مهران گنشسب را، که از دودمانی بسیار عالی بود، طرفدار خود کرده و او را بنام گیورگیس «۵» تعمید داده

---

(۱)- ایضا، ص ۲۱۴.

(۲)- Henanlens

(۳)- Monophysistes

(۴)- Gregoire

(۵)- Giwargis



بودند، و او حتی المقدور در حمایت آنان می‌کوشید «۱».

تاریخ زندگانی این شخص، بنحوی که در اعمال شهدای نصرانی مسطور است، ما را از طرز زندگی طبقه عالیه ایرانیان در عهد خسرو پرویز آگاه میکند.

می‌نویسد: مهران گشنسپ نسب بپادشاهان میرسانید. پدرش استاندار نصیبین و جدش حاکم انطاکیه جدید بود، که انوشروان بنا نهاد. ملک خانوادگی او قریه پاقوریا «۲». در بلوک ننیشتار «۳» در ولایت بابل بود، و بنابر رسم امراء و اشراف بزرگ قصری زیبا در پایتخت

داشت. در عنفوان شباب، این جوان اصیل‌زاده را، که دارای صفات حمیده بود، بدربار فرستادند، تا چندی پیشخدمتی کند و پس از آن بمقامات درباری یا مراتب عالیه کشوری نایل آید. هنگامی که طاعون در ماحوزه افتاد، مهران گشنسپ هم فرار کرد، چه با وجود شکی که داشت، هنوز از دین نیاکان خود دست نکشیده بود (مؤلف عیسوی در اینجا از روی طنز گوید کفار در این قبیل مواقع فرار می‌کنند). باری مهران گشنسپ بیکی از املاک خود رفت، و یکی از عیسویان را سرپرست املاک و بندگان خویش قرار داد «۴». چون بدین مسیح گروید، خود را به بیابان کشید، تا در آنجا حقایق دین جدید را از رهبانان تعلیم بگیرد. روزی از خواهر خود پرسید- که بعد از انتقال من بکیش نصاری در دربار چه می‌گفتند: خواهرش جواب داد «بیا، برای تو هیچ خطری نیست؛ شاه، وقتی، که خبر فرار ترا شنید، فقط فرمود: «مهران گشنسپ بدوزخ شتافت!». حال راه خود را پیش‌گیر، ممکن است پادشاه حتی مقرر فرماید، که املاکت را نیز پس بدهند». چندی بعد مهران گشنسپ خواهر خود را ملاقات کرد، در وقتی که بعقد یکی از اشراف درآمده بود. پس چند قدمی پیش رفته، با کمال احترام باو نماز برد و تعظیم کرد. خواهر از مسند خود برخاسته با کمال مهربانی دست را

---

(۱)- لابور، ص ۲۵- ۲۰۸.

(۲)- paqoria

(۳)- Naneshtar

(۴)- نسخه بدل: «سایر املاک خود»، ر ک گیلگر، مجله شرقی وین، ۴۲، ص ۱۲۵.

را به جانب او دراز کرد و «این طرزی است که مشرکین هنگام پذیرایی و احترام معمول میدارند». آنگاه خندان باو گفت: «شاد باش من نیز عیسوی هستم ...» «۱». از روی این روایت معلوم میشود، که در میان اشراف «ظرافت و نزاکتی» شبیه رسوم قرن هیجدهم اروپا متداول بوده است.

اما در ستبذ گابریل، که یعقوبی‌مذهب بود، برای پامال کردن این نسطوری متعصب تدبیری نمود، و او را متهم بانکار دین زردشتی کرد، و چندان کوشید، که شاه او را محکوم و مصلوب فرمود.

نسطوریان هم در میان خود اختلاف نظر بسیار داشتند. با بهائی کبیر «۲»، که از روحانیون بزرگی جبل ایزلا «۳» در شمال نصیبین بود و در مذهب نسطوری قدمی راسخ و تعصبی سرشار داشت، با بهائی صغیر را تکفیر کرد. این با بهائی نیز از کشیشان محترم عیسوی بشمار می‌رفت. در کتاب گمنام گویدی «۴» این عبارت در حق آنان آمده است: «ما سخن کوتاه می کنیم، زیرا که اعمال آنان درخشان‌تر از خورشید بود، و بسی از مؤلفات آنان گواهی می‌دهد، که دارای ایمان پاک بوده‌اند.»

پس از وفات گابریل، یزدین، واستریوشان سالار؛ که چند بار نام او را برده‌ایم، از عیسویانی بود، که بعد از شیرین، در حضور پادشاه مقرب‌تر از همه محسوب می‌شد. وی مذهب نسطوری داشت، و سعی بلیغ میکرد، که فرقه خود را یاری کند و اجازه بگیرد، که نسطوریان جاثلیقی انتخاب نمایند، اما کوشش او در حضور پادشاه بجایی نرسید و ظاهرا علت آن مخالفت محبوبه

---

(۱)- هوفمان، ص ۱۰۰- ۹۴.

(۲)- Lzla

(۳)- Babhai

(۴)- Guidi



شاه یعنی شیرین بوده است «۱».

روحانیان زردشتی چندان قدرت نداشتند، که از مخالفت این دو فرقه عیسوی با یکدیگر فایده ببرند. درست است، که این طبقه نماینده دیانت رسمی ایران محسوب می‌شدند، و در تعصب شدید خود باقی بودند، ولی چنان ضعفی در قدرت آنان راه یافته بود، که در پیش چشم آنها خانواده یزدین نصرانی به بلندترین مقامات عالیه رسیدند. در سابق هم عیسویان را وارد کارهای دیوانی کرده بودند، ولی مشاغل آنها چندان اهمیتی نداشت مثل منصب گروگ‌بذ «۲» یعنی رئیس کارگران سلطنتی و غیره «۳». همچنین اقدام خسرو پرویز در تعیین یکنفر بیگانه موسوم به فرخزاد برای وصول خراج، چندان موافقتی با سنت باستانی نداشت. انحطاط طبقه روحانی حتی در اخلاق و ایمان و عبادات مغان و موبدان هم سرایت کرده بود. عبارتی، که در فصل ۵۹ «مینوگ ی خرذ» راجع بعیوب روحانیان دیده میشود، خیلی جالب توجه است.

آن عیوب از این قرار است: ارتداد، حرص، غفلت، مشاغل تجارتی، اهمیت بسیار برای مسائل جزئی و بیهوده قائل شدن «۴»، و سستی ایمان در مسائل دینی.

در این عهد علماء دین زردشت سعی جمیل کردند، تا مجددا اصول ایمانی را

---

(۱)- لابور، ص ۳۵- ۲۲۸.

(۲)- Karrogbadh

(۳)- طبری، ص ۹۶۰، نلدکه، ص ۲۴۰ و ۵۰۲؛ لابور، ص ۶۷. راجع به کلمه گروگبذkarroghbadh ر ک بیلی، بولتن شرقی، ۱۹۳۴، ۵۱۲ و ما بعد.

(۴)- این نکته شایان توجه است، که وسواس و قید بسیار برسوم و تشریفات حتی برای فقهای پارسی هم تحمل‌ناپذیر گشته بود.



نیرویی ببخشند. در دینکرد «۱» اشارت رفته است، که خسرو پرویز هوشیارترین موبدان را فرمود، تا تفسیری نو بر کتاب اوستا بنگارند. مارکوارت «۲» در تفسیر فصل اول وندیداد، اشاراتی راجع باحوال سیاسی ایران بعد از سال ۵۹۱ یافته است، یعنی پس از آنکه حدود ایران و روم را خسرو و قیصر معین و ثابت کردند.

ابدا نمی‌توان گفت، که خسرو پرویز شخصا علاقه تامی راجع بمباحث الهی و مسائل دینی داشته است، ولی ممکن است برای مقاصد سیاسی لازم دیده باشد، که اهتمامی در باب دین زردشتی نشان بدهد، و بدگمانی روحانیان را نسبت به اعتقادات خود برطرف کند. طبری گوید «۳» خسرو آتشکده‌ها ساخت و در آنها ۱۲۰۰۰ تن هیربذ برای تلاوت ادعیه جای داد، ولی این قبیل اعداد کامل، که مورخان آورده‌اند، مبنای تاریخی ندارد.

هجوم رومیان در زمان هرقل بخاک ایران در احوال عیسویان اثر بخشید. موافق روایت کتاب گمنام گویدی «۴»، خسرو سوگند خورد، که اگر در این جنگ پیروز شود، در سرتاسر کشور کلیسایی یا «ناقوس کلیسایی» را بر پای نخواهد گذاشت.

در هرحال، هم نسطوریان و هم یعقوبیان، دچار تعقیب و فشار شدند. در اینوقت بود، که بفرمان خسرو یزدین را بدار آویختند، و زنش را شکنجه کردند، و اموالش را بتصرف آوردند. یکی از فرزندان یزدین، شمطا نام، «۵» در شورشی، که منتهی بخلع و قتل پرویز شد، از پیشقدمان بود.

(۱)- هوک، تحقیقات در زبان پهلوی،Haug ,Essay on Pahlavi، ص ۱۴۷، که در فقه اللغه، ۲، ص ۳۴ نیز نقل شده است.

(۲)- ایرانشهر، ص ۱۶۳.

(۳)- ص ۴۲- ۱۰۴۱، نلدکه، ص ۳۵۳.

(۴)- ترجمه نلدکه، ص ۲۸.

(۵)- مقایسه شود با توماس مرگایی، کتاب حکام، ترجمه والیس بوج (لندن ۱۸۹۳) ص ۸۱ و بعد.



حوادث طبیعی، که در این ایام رخ داد، بر مصائب جنگ افزود. سابقا در زمان کواذ اول، در سد دجله، که در کسکر سفلی، نزدیک ناحیه مسن بود. شکافی عظیم افتاد، و آب شط بسی از مزارع را فروگرفت. چند سال بعد بفرمان انوشروان این سد را مرمت کردند، ولی در اواخر عهد خسرو پرویز در فرات و دجله طغیانی عظیم رخ داد (سال ۶۲۸- ۶۲۷)، و چندین سد را در هم شکست. گویند خسرو پرویز خرمنی از زر و سیم بر روی فرشی نهاد و کارگران را تشویق کرد تا یک روزه چهل سد ساختند. اما این کوشش بیفایده بود و دنباله خسارات قطع نمیشد.

چندی بعد هجوم اعراب کار مرمت سدها را معطل گذاشت، و مزارع پهناور مبدل به مرداب و نیزار شد «۱». شکستن سد بزرگ دجلة العوراء، یعنی شعبه از شط، که از مکان فعلی شهر بصره می‌گذشت، و کوشش های بیفایده و مخارج هنگفت خسرو برای اصلاح سدها در اذهان خلایق تأثیری عمیق کرد مقارن این احوال قسمتی از ایوان کسری ویران شد.

بعدها مورخان این حوادث را علائم سقوط سلسله ساسانی و پیروزی اسلام شمرده‌اند «۲».

بعد از سی و هفت سال پادشاهی، خسرو پرویز همان عاقبتی را یافت، که برای پدر خود فراهم کرده بود. چون از دستگرد بیرون رفت، و پیشنهاد صلح هرقل را رد نمود، بقصر تیسفون درآمد، و بیدرنگ از آنجا خارج شده از شط دجله گذشت، و با شیرین در ویه اردشیر (سلوکیه) مقام گزید. سرداران ایرانی، که از لجاج خسرو در ادامه جنگ بجان آمده بودند، سرکشی آغاز نهادند. شهرور از

---

(۱)- ابن خردادبه، جغرافیون، ۶، ص ۲۴۰، ترجمه ص ۱۸۱.

(۲)- طبری، ص ۱۰۰۹ و ما بعد؛ نلدکه، ص ۳۰۴ و ما بعد، مقایسه شود با افسانه دیگری راجع بعلائمی، که در شب تولد حضرت رسول ص در عهد خسروان ظاهر شد، طبری، ص ۹۸۱، نلدکه ص ۲۵۳.



شنید، که خسرو از او بدگمان شده، و یکی از افسران زیردست او را وادار به کشتنش کرده است؛ پس شرایط احتیاط را بجا آورد و گردن از زیر پیمان خسرو کشید «۱». خسرو در این وقت مبتلای اسهال شد، و امر داد که او را به تیسفون بازگردانند، تا ترتیبی برای جانشینی خود بدهد. شیرین و دو فرزندش مردانشاه و شهریار هم با او بودند و خسرو قصد داشت مردانشاه را جانشین خود گرداند چون کواذ ملقب به شیرویه، که پسر خسرو از مریم دختر قیصر بود و ظاهرا مقام ارشدیت داشت، از واقعه استحضار یافت، مصمم شد، که از حق خود دفاع کند. فرمانده کل نیروی کشور گشنسب اسپاذ «۲»، که بنابر روایت تئوفانس برادر رضاعی او بود، به یاری او کمر به میان بست و با هرقل وارد گفتگو شد و او نیز حاضر گردید، که با ایرانیان مصالحه نماید. بعضی دیگر از بزرگان نیز به شیرویه پیوستند، از جمله شمطا پسر یزدین و نیوهرمزد «۳» فرزند پاذگوسپان مردانشاه که خسرو او را بقتل آورده بود

«۴». پس به فرمان شیرویه «قلعه فراموشی» را گشودند. جماعتی بسیار از زندانیان سیاسی نجات یافته، از هواخواهان شیرویه شدند.

پس شیرویه خود را پادشاه خواند. همان شب نگاهبان سلطنتی از قصری که خسرو با شیرین در آنجا خفته بودند، بیرون رفتند و پراکنده شدند، و سپیده- دم از هر سو این بانگ برخاست: «کواذ شاهنشاه!». خسرو، هراسان و بیمناك، پای بگریز نهاد و خود را در باغ قصر پنهان کرد، ولی او را یافته دستگیر کردند و در خانه، که موسوم به کذگ‌ی هندوگ «خانه هندو» بود، و انبار گنج محسوب می‌شد، جای دادند. ساکن این خانه مردی مهرسپند نام بود.

---

(۱)- ر ك ص ۴۶۸، یادداشت ۵؛ طبری، ص ۱۰۰۶ و ما بعد، نلدکه، ص ۲۹۹. و ما بعد و ص ۳۰۱، یادداشت ۴.

(۲)- طبری اسپاذگشنسب Aspadh -Gushnasp نوشته است.

(۳)- تاریخ بی‌نام گویدی؛ طبق طبری نام او مهرهرمزد بود.

(۴)- بالاتر ص ۴۷۱.



گویند یکی از پیشه‌وران (کفشگری) در راه با آن جماعت، که خسرو را می‌بردند، مصادف شد و شاه را در زیر روپوشی، که بر او افکنده بودند، شناخت و با قالب کفشی، که در دست داشت، ضربتی بر او نواخت؛ اما سربازی، که همراه شاه مخلوع بود، از این کار بخشم آمد و شمشیر کشیده، سر از تن کفشگر برداشت چنانکه سابقا گفته‌ایم، در روایات ساسانی کفشگر نمونه پست‌ترین افراد طبقات عامه محسوب میشده است «۱».

بنابر قول سبئوس ارمنی «۲» خسرو در بامداد همین روز کشته شد. شیروی فرمود، که دست و پای برادرانش را ببرند و میخواست به همین اکتفا کرده آنان را زنده بگذارد، ولی پس از اندك زمانی مجبور شد، آنان را هلاك کند. تئوفانس گوید شیرویه نخست مردانشاه را کشت، بعد به سایر برادران پرداخت، و خسرو را در انبار گنج خانه نگاه داشت، که از گرسنگی بمیرد، ولی چون دیدند، بعد از پنج روز هنوز زنده است، او را بضرب تیر از پای در آوردند، بنابر کتاب گمنام گویدی «۳» شمطا و نیوهرمزد با اجازه شیرویه خسرو را کشتند و برادران شیرویه بدست گروهی از بزرگان، که بریاست شمطا طغیان کرده بودند، بهلاکت رسیدند.

در کتب ایرانی و عرب تفصیل بیشتر است. گویند شیرویه در قتل پدر تردید داشت، ولی بزرگان او را در این دو کار مخیر کردند، که یا پدر را بکشد یا از تاج و تخت بگذرد. شیرویه درصدد دفع الوقت برآمد و پرسشنامه ترتیب داد مطالب ذیل «۴»: علت قتل هرمزد شاه؛ سختگیری خسرو نسبت بفرزندانش؛ بد

---

(۱)- طبری، ص ۱۰۴۶، نلدکه، ص ۳۶۱ و ما بعد.

(۲)- سبئوس، تاریخ هراکلیوس، ترجمه ماکلر Mavler، ص ۸۵.

(۳)- ترجمه نلدکه، ص ۲۹.

(۴)- طبری، ص ۱۰۴۶ و ما بعد، نلدکه، ص ۳۶۳ و ما بعد. فردوسی،-



رفتاری با زندانیان سیاسی، رفتار مستبدانه خسرو نسبت بزنانی، که آنها را جبرا از محل خود آورده، در حرمخانه نگاه می‌داشت، ظلم و تعدی برعایا؛ وضع خراجهای گزاف؛ جمع خزاین از مال رعیت؛ جنگهای بی‌پایان؛ و بیوفایی نسبت بقیصر روم. صورت استظاق را

گشنسب اسپاذ بخسرو داد و پاسخ مفصلی از جانب او به شیرویه آورد. این جواب شاه مخلوع، اگرچه غرورآمیز بود، ولی با مهارت از خود دفاع کرده، پسر را مورد ملامت قرار داده بود، که خیانت کرده و از معنی سؤالهای خود نیز آگاه نیست. به اعتقاد نلدکه «۱»، تفصیل این استنطاق (اگر بتوان آن را به این نام خواند)، به نحوی که مورخان شرقی آورده‌اند، چندان قابل قبول نیست، بلکه می‌توان گفت، که این گفتگو را چندی بعد از قتل خسرو و شیرویه یکی از رجالی نوشته است، که کاملا در قضایا وارد بوده، و میخواسته است از خسرو دفاع کند. ولی باعتقاد من این روایت کاملا صحیح است و نمی‌توان باور نمود، که در چنین موضوع بی‌سابقه، یعنی استنطاق پادشاه مخلوع، یکی از نویسندگان بصرف خیال قلمفرسایی کرده باشد.

باری بنابر تواریخ عربی، خسرو با رخصت شیرویه بدست مهرهرمزد مقتول (و این همان است که در کتاب گمنام گویدی بنام نیوهرمزد موسوم است) و شیرویه برادران خود را، که ۱۷ تن بودند، بتحریک شمطا و سایر بزرگان هلاک کرد. اما با وجود این مؤلفان شرقی، که مأخذشان کتب پهلوی بود، با کتاب

---

ثعالبی، دینوری، صاحب نهایه و غیره هم با هم اختلافاتی این مطلب را آورده‌اند. مطلب مذکور باغلب احتمالات از کتاب تاج‌نامگ گرفته شده، که تفاصیل بسیاری راجع به مدت حبس خسرو پرویز و روابطی، که با شیرویه پسرش داشته، حاوی بوده است. ر ك گابریلی، رساله ابن المقفع (مجله ایتالیائی مطالعات شرقی، ۱۳) ص ۲۱۲ و ۱۶- ۲۱۵ و یادداشت ۱ ص ۲۱۶.

(۱)- طبری، ص ۳۶۳، یادداشت ۱.

گمنام گویدی در این خصوص موافقت دارند، که شیرویه از کشتن پدر پشیمان شد و اظهار ندامت کرد. این حوادث در سال ۶۲۸ اتفاق افتاد.

روایتی جالب توجه در دو منبع مستقل از یکدیگر می‌بینیم، یکی در تاریخ طبری «۱» و دیگری در کتاب گمنام گویدی «۲»، از این قرار که: شیرویه جسد پدر را به مقبره سلطنتی فرستاد (در کتاب اخیر آمده، که خسرو را در آنجا دفن کردند). بنابراین یا باید گفت، که جسد خسرو را بنابر رسم زردشتیان در دخمه مخصوص خانواده سلطنتی نهادند، یا باید گفت، که او را در مقبره خاصی قرار دادند «۳».

شمطای جاه‌طلب چندی بعد از این واقعه متهم بدعوی سلطنت شد، و به فرمان شیرویه دست راستش را بریده بزندانش افکندند «۴».

---

(۱)- ص. ۱۰۶۰، نلدکه، ص ۳۸۲.

(۲)- ترجمه نلدکه، ص ۳۰.

(۳)- مقایسه شود با متن پهلوی اندرزی خسرو کواذان، جاماسب اسانا، متون پهلوی ۲، ص ۵۵ سطر ۵- ۳، که گوید خسرو اول در بستر مرگ چنین گفت: «چون روح من از قالب جدا شد، این بستر را بردارید و مرا باصفهان ببرید، و مرا در اصفهان بنهید».

فعل پهلوی و فارسی نهادن که فردوسی هم آن را در هنگام شرح انجام مراسم پس از مرگ پهلوانان بکار برده است، هم «قرار دادن» و هم «دفن کردن» معنی میدهد؛ مقایسه شود با روزتنبرگ، ص ۹، بوگدانو، مجله کاما، شماره ۳، ص ۳۹- ۳۸، و اینوسترانتزف ترجمه بوگدانو، ایضا، ص ۱۵- ۱۱ در شاهنامه فردوسی (چاپ مهل، ۴، ص ۵۴۰) آمده است، که خسرو اول هنگام نزع روان فرمان داد تا مقبره‌ای برای او ترتیب دهند. در باب طرز معامله و

رفتار با اجساد در عهد ساسانیان هنوز مجهولات بسیار است، که شاید روزی کشف شده و موجب حیرت گردد.

(۴)- تاریخ بی‌نام گویدی، نلدکه، ص ۳۰.



## فصل دهم انقراض دولت ساسانی

سلطنت کواذ دوم شیرویه- پادشاهی اردشیر سوم- شهروراز- خسرو سوم- پوران- آذرمیدخت- هرمزد پنجم- خسرو چهارم- پیروز دوم- فرخزاذ خسرو- یزدگرد سوم، که آخرین شهریار ساسانی است- انحلال دولت- شاهان خرد- سپاهبذ وستهم- هجوم اعراب- جنگ قادسیه- درفش کاوگ- تسخیر تیسفون- فتوحات دیگر عرب- فرار یزدگرد سوم و وفات او در مرو- اعقاب او- ایران در عهد حکمرانی عرب.

خسرو پرویز، با وجود معایب و اشتباهاتش، شاهنشاهی با اراده و نیرومند بود، و در مدت سلطنت دراز خود توانست، از حرص و جاه‌طلبی بزرگان جلوگیری کند. اما تعدیات و جنگهای او کشور را فقیر کرد و شکست‌های سنوات اخیر جنگ ایران و روم ضربتی هولناك بر این کشور وارد آورد. مرگ خسرو موجب غلیان هوی و هوس و طغیان حرص و آز شد، و قدرت دودمان پادشاهی، بعلت سلطنت بی‌دوام و مستعجل جانشینان خسرو ضعیف و بیمایه گشت.

کواذ دوم شیرویه- پس از شش ماه پادشاهی وفات یافت، بعضی گویند او را زهر دادند، و بعضی مرگ او را بطاعونی نسبت میدهند، که بایران سرایت



کرد و گروهی عظیم از مردمان را بهلاکت رسانید «۱».

آنگاه پسر شیرویه را، که طفلی خردسال بود، بنام اردشیر سوم بر تخت نشاندند و خوانسالار یا رئیس کل آبدارخانه ماه آذرگشنسب بقیمومت او برقرار شد، و در واقع مقام نیابت سلطنت یافت. فرخان شهروراز، سردار معروف خسرو پرویز، نمیخواست که زیربار اطاعت یکی از همگنان خود برود، با قیصر هرقل یار شد و سپاه خود را بجانب تیسفون راند. در این شهر دو تن از بزرگان، یکی نیوخسرو، رئیس نگاهبانان سلطنتی، دیگر نامدار گشنسپ، سپاهبذ نیمروز، با او یار شدند. پس شهروراز سپاه خود را وارد تیسفون کرد، پادشاه خردسال را، که بیش از یکسال و نیم سلطنت نرانده بود، هلاک کرد، و هرچند از تخمه شاهی نبود، بتقلید وهرام چوبین و وستهم، بپادشاهی نشست. چون شمطای عیسوی در سابق بیکی از دختران شهروراز اهانت کرده بود «۲»، در این وقت، که شهروراز بسلطنت رسید، فرمان داد، تا شمطا را از زندان برآورده، در برابر کلیسایی، که مجاور املاک خانواده او بود، مصلوب کردند. اما مخالفان شهروراز بریاست ماهیار، اندرز بداسواران، و زاذان‌فرخ، که دیگری از بزرگان بود، و پوس‌فرخ، که از نجبای جوان استخری بود، و دو برادر پوس‌فرخ، که با او در دسته نگاهبانان پادشاهی (گارد سلطنتی) خدمت می‌کردند، قیام نمودند «۳»، و این سه برادر شهروراز غاصب را بقتل رساندند.

خسرو سوم، که پسر کواذ، برادرزاده خسرو پرویز، بود، در قسمت شرقی

---

(۱)- بنوشته تئوفانس، شیروی را شیرین مسموم ساخت؛ بگفته اوتیکیوس و ابن قتیبه وی از طاعون مرد. فردوسی ثعالبی راجع بخودکشی شیرین و مسموم کردن شیروی روایتی افسانه‌آمیز نقل کرده‌اند.

(۲)- گمنام گویدی، نلدکه، ص ۳۱.

(۳)- چنین است طبری (ص ۱۰۶۳، نلدکه، ص ۳۸۹) روایت او بنظر صحیح‌ترین روایات می‌آید. نام قاتل شهروراز در منابع موجود باختلاف قید شده است.

کشور او را بسلطنت سلام دادند، ولی فرمانفرمای خراسان «۱» او را بقتل آورد. در تیسفون دیهیم شاهی را بر سر پوران، دختر خسرو پرویز، نهادند، و او در مقابل خدمت شایانی که پوس‌فرخ بخانواده سلطنتی کرده بود، مقام وزارت را باو سپرد، و پس از عقد مصالحه قطعی با دولت روم جهان را وداع گفت. مدت پادشاهی او تقریبا یکسال و چهار ماه بود «۲».
ایرانیان، پیش از آنکه گفتگوی مصالحه اخیر با دولت روم بجایی برسد، خاج مقدسی را، که در عهد خسرو پرویز از بیت المقدس آورده بودند «۳»، مسترد کردند. جشن بزرگی، که باین مناسبت در بیت المقدس گرفته شد «۴»، تاریخش سال ۶۲۹ است.

گویا در این‌جاست، که باید عهد سلطنت کوتاه شخصی را ذکر کنیم، که بنام پیروز (دوم) بشاهی نصب شد. بعد از او آذرمیدخت، خواهر پوران، در تیسفون تاج بر سر نهاد و چند ماهی بیش سلطنت نراند. بنابر قول طبری «۵»، یکی از سپهبدان، موسوم به فرخ هرمزد «۶» مدعی سلطنت شد و ملکه را بزنی خواست. چون آزرمیدخت نمیتوانست علنا مخالفت کند، در نهان وسایل قتل او را فراهم آورد.

آنگاه پسر فرخ هرمزد، که رستهم «۷» نام داشت، با سپاه خود پیش‌راند و پایتخت

---

(۱)- ر ك نلدکه، طبری، ص ۳۹۰، یادداشت ۱.

(۲)- گمنام گویدی (ترجمه نلدکه، ص ۳۳) گوید، که او را خفه کردند.

(۳)- ر ك بالاتر ص ۴۶۸.

(۴)- نلدکه، طبری، ص ۳۹۲، یادداشت ۱.

(۵)- ص ۱۰۶۵، نلدکه، ص ۳۹۴.

(۶)- بنابر قول سبئوس اوسپاهبد آذربایجان بود (مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۱۲)، اما طبری او را سپاهبد خراسان دانسته است.

(۷)- هم نام پهلوان داستانی سیستان. در منابع سریانی هم مانند روایات فارسی و عربی این نام بصورت رستم ضبط شده است (گمنام گویدی، ترجمه نلدکه، ص ۳۳، یادداشت ۴).



را گرفته، آزرمیدخت را خلع و کور کرد. کسی از کیفیت وفات او آگاه نیست.

مقارن این احوال، در حدود سال ۶۳۰ و ۶۳۲، دو تن سلطنت کرده‌اند، هرمزد پنجم، و خسرو چهارم، که جز نامی از آنها معروف نیست. ظاهرا این دو تن فقط در بعضی قسمت‌های کشور بپادشاهی پذیرفته شده‌اند. فرخزاد خسرو «۱»، که از اعقاب خسرو پرویز بود، بر پایتخت ایران تیسفون دست یافت.

در فاصله چهار سال، تقریبا کشور ایران ده شاهنشاه دید. عاقبت یکی از اخلاف خسرو پرویز، که پسر شاهزاده شهریار بود و یزدگرد نام داشت، یافتند.

یزدگرد در استخر فارس متواری میزیست. بزرگان استخر او را پادشاه خواندند و در آتشکده آنجا، که معروف به آتشکده اردشیر بود، تاج بر سرش نهادند «۲».

هواخواهانش جانب تیسفون روی آوردند، و بیاری وستهم، سپاهبذ سابق الذکر، آن شهر را گرفتند و فرخزاد خسرو را هلاک کردند. باین ترتیب همه کشور ایران، برای آخرین‌بار، در زیر فرمان یزدگرد سوم درآمد، و صورت واحد گرفت.

در این زمان رجال مقتدر عبارت بودند از وستهم «۳» و برادرش فرخزاد «۴»، که منصب دریگ‌بذ «۵» (ریاست امور دربار داشت) «۶» و زاذویه «۷» رئیس خدمه؛ همین شخص بود، که سابقا فرخزاد خسرو را بتخت نشانید «۸».

(۱)- با خوره‌زاد خسرو؛ فرخو farrnkhv یا فرخ farrukh صفت‌فر farr است، که خود صورتی است از خور Khvarr بمعنی «عظمت و شوکت».

(۲)- طبری، ص ۱۶۰۷، نلدکه، ص ۳۹۷، مقایسه شود با بالاتر، ص ۱۱۰.

(۳)- Rustahm

(۴)- یا خوره‌زاد Khvarrehzadh.

(۵)- darighbadh

(۶)- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۱۲.

(۷)- Zadhoe

(۸)- طبری، ص ۱۰۶۶ و ما بعد، نلدکه، ص ۳۹۶ و ما بعد.



اوضاع دولت ساسانی بر این منوال بود. که از بیابان عربستان، لشکرها از عرب بادیه‌نشینی وحشی و بی‌تمدن، که تعصب مذهبی و روح غارتگری محرک آنان بود، بفرمان عمر بن الخطاب، که از رجال سیاسی درجه اول بشمار است، بایران روی نهادند. علت اینکه قومی وحشی، چوی عرب بیابانی، را از میان بردارد،

شکل ۵۲- سکه یزدگرد سوم

(موزه ملی کپنهاک)

اغتشاش و فسادی بود، که بعد از خسرو پرویز در همه امور ایران رخ داد. این احوال نتیجه سیاست نظامی جدیدی بود، که از زمان انوشیروان در پیش گرفتند.

تحولاتی، که در طی این مدت رخ داد، کشور را بطرف تسلط سرداران لشکر سوق میداد. هر سپاهبذ یا والی ایالت خود را مانند روزگار قدیم، بمنزله قطاع و تیول موروثی تصور می‌کرد و خود را از ملوک الطوایف قدیم می‌شمرد، مخصوصا پس از آنکه خاندان سلطنتی بانحطاط کامل افتاد، این تصور قوت گرفت. بسی از سرداران، که از دودمان شاهی نبودند، درصدد گرفتن تاج و تخت برآمدند. سپاهبذ فرخ هرمزد میخواست با عقد کردن ملکه آزرمیدخت بپادشاهی نایل آید، اگرچه این آرزو زندگانی او را بر باد داد، ولی پسرش رستهم انتقام او را کشید. مورخان ارمنی این پدر و پسر را ایشخان «۱» آذربایجان خوانده‌اند «۲»، که در زبان ارمنی بمعنی «پرنس» است.

---

(۱)- Ishkhan

(۲)- راجع به این عنوان نگاه کنید بنونیست، مجله مطالعات ارمنی، ج ۹، ص ۸.



تسلط سرداران و ولات آخرین دوره تحولات سیاسی عهد ساسانیان است، اما این ملوک الطوایفی جدید وقت پیدا نکرد، که کاملا ریشه فروبرد و ثابت شود؛ حمله عرب اساس آنرا برانداخت. با وجود این مرزبانان مرو، و مرو الرود، و سرخس، و کهستان، در این موقع تقریبا مستقل بودند «۱».

حتی از زمان فیروز (اول) هم، ممالکی، که در مشرق مرو الرود واقع است، از تسلط دولت ایران خارج بود. هرات هم دیگر جزء قلمرو ساسانی محسوب نمی‌شد. مقارن حمله عرب، ولایات ساحلی بحر خزر در تصرف یکی از سرداران دیلمی بود، که او را موتا یا مورتا میخوانند «۲». سلاطین ممالکی، که مجاور سرحدات شرقی و شمالی ایران بودند، اغلب بالقاب مخصوصه معروفند. در این‌جا نام چند ولایت را با لقب امراء آنها ذکر می‌کنیم «۳»: نسا (وراز)- ابیورد (وهمنه)- خوارزم (خسرو خوارزم) بخارا (بخارخوذاو)- وردانه

(وردانشاه)- سمرقند (طرخان)- اسروشنه (افشین)- سغد (اخشید)- فرغانه (اخشید)- ختل (خطلان شاه یا شیر خطلان) ترمذ (ترمذشاه)- جوزجان (گوزگان خوذای)- روب (روب خان)- طالقان (شهرک)- هرات (ورازان)- غرچستان (وراز بندگ)- سیستان (زنبیل) «۴» کابل (کاولشاه).

---

(۱)- فان‌فلوتن، تحقیق در باب سلطه عرب- Rechnrcher sur la domina tion arabe، ص ۱۹.

(۲)- مینورسکی، تسلط دیلمان (نشریه انجمن مطالعات ایرانی، شمار ۳)، ص ۴.

(۳)- منبع اصلی: ابن خردادبه، جغرافیون، ۶، ص ۴۰- ۳۹، ترجمه، ص ۲۹.

(۴)-Zunbil بسیاری از این عنوانها با کلمه پهلوی شاه ترکیب یافته است.

اخشید Ikhshedh شکل سغدی کلمه ایرانیست، که در اوستا بصورت خشایت khshaeta دیده می‌شود و آنرا معمولا بمعنای نورانی میدانند چنین بنظر میرسد، که آندرآس ریشه این کلمه را خشای khshay دانسته و آنرا به «مسلط» و «فرمانروا» ترجمه کرده است (Sonneherr- khvarkhshedh، آندرآس- هنینگ، متون-



در طخارستای، مشرق بلخ. یبغو «۱» سلطنت می‌کرد، و امیری بنام شاذ تابع او محسوب میشد «۲». نیزک طرخان «۳»، که در باد غیس بود، مطیع این شاذ بشمار میآمد «۴».

رستهم، که در این وقت نایب السلطنه حقیقی ایران محسوب می‌گشت، مردی صاحب نیروی فوق العاده و مدیری با تدبیر و سرداری دلیر بود. او کاملا از خطر عظیمی، که در نتیجه حمله عرب بکشور ایران روی آورده بود، اطلاع داشت؛ پس فرماندهی کل نیروی

لشکری را بعهده گرفت و در دفع دشمن جدید کوششی دلیرانه کرد. سپاهی بزرگ در پیرامون پایتخت حاضر شد. اما خلیفه عمر دست پیش انداخت. در سال ۶۳۶ سپاه ایران، در قادسیه، نزدیک حیره، با سعد بن وقاص سردار عرب روبرو شد. جنگ سه روز طول کشید و بشکست ایرانیان خاتمه یافت. رستهم، که شخصا حرکات افواج ایران را اداره میکرد، و در زیر خیمه نشسته و درفش کاویان را در برابر خود نصب نموده بود، کشته شد، و درفش کاویان، که نمودار شوکت و قدرت ایران بود، بدست عرب افتاد.

---

مانوی بزبان پارسی میانه، ص ۱۵، یادداشت ۶). بعضی از عناوین دیگر با کلمه پهلوی خوذای khvadhay یا کلمه سغدی خوذاو khvadhav بمعنی «خواجه و بزرگ» ترکیب شده‌اند. شهرگ Skahragh و شیر Sher از ریشه خشای kshay آمده است (مقایسه شود با کلمات اوستایی خشتر khshathra -پادشاهی» و خشتری Khshathrya -سلطان؛ امیر»)، وراز Vayaz ) که ورازان Varzrn و ورازبندگ Varaz -bandagh از آن آمده) بمعنی گراز است، مقایسه شود با لقب شهروراز- بعضی از عناوین اصلشان ترکی است مثلا آنها که با لقب خان ترکیب شده‌اند.

(۱)-Yabghn لقب باستانی امرای کوشانی.

(۲)- مشتق از خشای‌تی khshayathiyn ، «شاه»، شاید بتوان گفت، که شاذ shadh صورت دیگری از کلمه اخشیذ Ikhshedh است.

(۳)-Nezak -Tarkhan

(۴)- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۶۹.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۵۲

ایرانیان این درفش را متعلق بادوار باستانی تاریخ خویش میدانستند.

چون هزار سال از دوره ظلم دهاگ (ضحاک) غاصب سپری شد، آهنگری کاوگ نام «۱» پیشدامن چرمین خود را بر نیزه کرد و قدم در میدان شورش نهاد. شورشیان دهاگ را از تخت بزیر آوردند و فریدون را، که شاهزاده جوان از نسل پادشاهان سلف بود، بر سریر پادشاهی نشاندند. از آن زمان پیشدامن کاوگ آهنگر درفش سلاطین ایران شد و آنرا بنام کاوگ درفش کاویان نامیدند «۲». چند تن از مورخان ایران و عرب این درفش را، بصورتی، که در جنگ قادسیه بچنگ عرب افتاد، وصف کرده‌اند. بنابر قول طبری «۳»، این درفش، که از پوست پلنگ بود، هشت ارش عرض و دوازده ارش طول داشت. بلعمی گوید «۴» ایرانیان در جنگ، که این درفش

---

(۱)- بفارسی جدید: کاوه.

(۲)- در رساله‌ای بزبان دانمارکی تحت عنوان:

Smedan Kevah og det gamle persiske rigsbanner, D. Vld. Selsh, hist, fil. Medd, II, 4

این داستان را بتفصیل مورد بحث قرار داده‌ام و سعی کرده‌ام ثابت کنم، که این داستان، که در اوستا و سایر کتب دینی زردشتی موجود نیست، در زمان ساسانیان با اقتباساتی از سایر داستانهای کهن برای تعبیر نام درفش کاویان ساخته شده است. معنی حقیقی درفش کاویان «درفش شاهی» است (کاویان از کلمه اوستایی کوی Kavi آمده است، که بمعنی «پرنس و شاه» است (مقایسه شود با ص ۲۲۲، یادداشت ۵). من با رأی لوی Levy و یوستی و اخیرا زاره (Klio, JII, p, 348 sqq) ، که پرچم داریوش سوم در موزائیک معروف «جنگ اسکندر» و درفش منقوش بر سکه‌های قدیم پارس را درفش کاویان پنداشته‌اند، موافق

نیستم. راجع بعلم‌های عهد ساسانی ر ک صنایع پوپ، ۳، ص ۲۷۶۸ و ما بعد (فیلیس آکرمان).

(۳)- ص ۲۱۷۵.

(۴)- زتنبرگ، ۳، ص ۳۹۵.



را در پیش روی داشتند، مظفر می‌شدند و پس از هر فتح گوهری چند بر جواهر آن درفش میافزودند، چندانکه این درفش غرق زر و سیم و گوهر و مروارید شده بود «۱». توصیف مسعودی نیز «۲» از این درفش شبیه طبری است، جز اینکه گوید «۳»، این علم پوشیده از یاقوت و مروارید و گوهرهای گوناگون بود. بنابر قول خوارزمی «۴»، این درفش از پوست خرس یا بقولی از پوست شیر ساخته شده بود، و پادشاهان در جنگها بآن تیمن و تبرک می‌جستند، و آنرا از زر و گوهرهای گرانبها پوشیده بودند. ثعالبی «۵» نیز حکایت می کند، که پادشاهان درفش کاویان را موجب کامیابی خویش می‌شمردند و در تزیین آن بجواهر قیمتی با یکدیگر همچشمی می کردند و کمال جهد را در زیور بستن آن می‌نمودند، چنانکه پس از مدتی در یکتای جهان و شاهکار قرون و اعجب عجایب روزگار شد. این درفش را پیشاپیش سپاه می‌بردند و جز فرمانده کل سپاه کسی را شایسته نگهداری آن نمیدانستند.

پس از آنکه جنگ به پیروزی خاتمه می گرفت، پادشاه درفش را بگنجوری، که مأمور نگاهداری آن بود، می‌سپرد. بنابر روایت مطهر بن طاهر المقدسی «۶»، این درفش در آغاز از پوست بزغاله یا از چرم شیر بود، بعد ایرانیان آن را از زر و پارچه زربفت ساختند. فردوسی در جلد اول شاهنامه داستان ضحاک چنین گوید:

از آن چرم کاهنگران پشت پای ... بپوشند هنگام زخم درای

همان کاوه آن بر سر نیزه کرد ... همانگه ببازار برخاست گرد

(۱)- ایضا، ۱، ص ۱۱۹.

(۲)- مروج، ۴، ص ۲۰۰.

(۳)- ایضا، ص ۲۲۴،

(۴)- مفاتیح العلوم، چاپ فان فلوتن، ص ۱۱۵.

(۵)- ص ۳۸ و ما بعد.

(۶)- چاپ هوار، ص ۱۳۲، ترجمه، ص ۱۴۸.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۵۴

چو آن پوست بر نیزه بر دیدکی — بنیکی یکی اختر افکند پی
بیاراست آنرا بدیبای روم — ز گوهر برو پیکر وزش بوم
بزد بر سر خویش چون گرد ماه — یکی فال فرخ پی افکند شاه
فروهشت زو سرخ و زرد و بنفش — همی خواندش کاویانی درفش
از آن پس هر آنکس که بگرفت گاه — بشاهی بسر برنهادی کلاه
بر آن بی‌بها چرم آهنگران — برآویختی نو بنو گوهران
ز دیبای پرمایه و گوهران — بدانگونه گشت اختر کاویان
که اندر شب تیره خورشید بود — جهان را ازو دل پرامید بود«1»

دیگر از مطالب شاهنامه چنین برمیآید، که درفش کاویان و تاج از جمله علامات شاهی بود «۲». در زمان جنگ اختر کاویان را پیش تخت شاه می‌زدند «۳».

بفرمان شاه پنج موبد آنرا پیشاپیش سپاه می‌بردند «۴»، و در میدان جنگ بزیبنده‌ترین پهلوانان می‌سپردند «۵».

ابن خلدون گوید «۶»، که صورت طلسمی با اعداد و علائم نجومی بر درفش کاویان دوخته شده بود.

در جنگ قادسیه، بنابر قول مسعودی «۷»، این درفش گرانبها بدست عربی

---

(۱)- چاپ وولرس، ج ۱، ص ۴۸، بیت ۲۶۳ ببعد.

(۲)- ایضا، ج ۲، ص ۷۶۲، بیت ۱۴۱۵ و چاپ مهل، ۷، ص ۳۸۸، بیت ۳۹۵ ببعد.

(۳)- وولرس، ج ۱، ص ۴۷۹، بیت ۷۵۰.

(۴)- ایضا، ج ۲، ص ۵۵۸، بیت ۶۵۵.

(۵)- ایضا، ج ۲، ص ۷۶۲، بیت ۱۴۱۵ و ما بعد. و ج ۲، ص ۸۵۳، بیت ۱۴۲۴ و ما بعد.

(۶)- چاپ کاترمر، ۱۸، ص ۱۳۵؛ ترجمه دوسلان.de Slane در همان‌جا، ج ۲۱، ص ۱۵۸.

(۷)- مروج، ۴، ص ۲۲۴.



موسوم به ضرار بن الخطاب افتاد، که آنرا بسی هزار دینار فروخت، ولی قیمت واقعی آن ۰۰۰ /۲۰۰ /۱، دینار بود، (در التنبیه، همین مؤلف گوید، بهای آن درفش ۰۰۰ /۰۰۰ /۲ دینار بود «۱»). از طرف دیگر، ثعالبی گوید «۲»، که سعد بن ابی وقاص، سردار عرب «این درفش را بسایر خزائن و جواهر یزدگرد، که خداوند نصیب مسلمانان کرده بود، افزود و آنرا با

تاج‌ها، و کمرها، و طرق‌های گوهرنشان، و چیزهای دیگر برداشته، بخدمت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب برد. عمر گفت آنرا گشوده پاره‌پاره نمایند، و میان مسلمانان قسمت کنند.»

پس از این فتح بزرگ، مسلمانان حیره را گرفتند. بعد بجانب تیسفون روی نهادند. در سال ۶۴۷ ویه اردشیر بعد از دو ماه محاصره مسخر شد. ساکنین آن، که از گرسنگی جز رمقی نداشتند، خود را به تیسفون انداختند، که در جانب یسار دجله بود. یزدگرد با دربار و حرمسرای خود از پایتخت گریخت، در حالی که «هزار نفر طباخ، و هزار تن رامشگر، و هزار تن یوزبان، و هزار تن بازبان، جماعتی کثیر از سایر خدمه همراه او بودند؛ و شاهنشاه این گروه را هنوز کم میدانست» «۳».

نخست یزدگرد بحلوان رفت، و در آنجا هم چون از حمله فارغ نبود، بداخل کشور ماد شتافت. جماعتی بسیار از ساکنان تیسفون همه دارایی را رها کردند تا شاید جان بسلامت ببرند.

بهار بود، و دجله طغیانی داشت. ایرانیان جسرها را بریده و قایقها را از ساحل غربی شط دور کرده بودند. اما لشکر عرب گداری یافت، و بدون آسیبی خود را بساحل شرقی رساند. افواج نگهبان ایرانی عرصه تیغ شدند و باقی سپاهیان شاهنشاهی رو بهزیمت نهادند، و سعد بن ابی وقاص با فتح و فیروزی وارد پایتخت خالی شد، در برابر ایوان کسری اردو زد، و خود داخل کاخ‌ها شد. در آنجا همه

---

(۱)- جغرافیون، ۸، ص ۸۶، ترجمه کارادوو، ص ۱۲۵.

(۲)- ص ۳۹.

(۳)- ثعالبی، ص ۷۴۲؛ مقایسه شود با حمزه، ص ۳۶، ترجمه ص ۴۷.

خزاینی را، که شاهنشاه نتوانسته بود ببرد، مثل سبدهای مهر شده پر از اشیاء زرینه و سیمینه، جامه‌ها، گوهرها، اسلحه، ادویه و عطریات لطیف. فوجی از عرب در دنبال هزیمتیان تا پل نهروان پیش رفت، و چند رأس دواب غنیمت گرفت، که گنج‌ها و علائم بسیار گرانبهای سلطنتی را می‌بردند. در صندوقی، که بر شتری بسته بود، چیزهای بسیار نفیس دیدند، منجمله تاج خسرو پرویز، و قبای او، که از پارچه زربفت مرصع بجواهر و مزین بمروارید بود. جامه‌های زربفت دیگر نیز در آن صندوق یافتند. در صندوقهای دیگر زره، و خود، و ران‌بند، و بازوبند، و شمشیر خسرو پرویز، که همه از طلا بود، بدست آمد؛ پس آنگاه زره، و جوشن، و شمشیرهایی، که از هرقل قیصر روم، و خاقان ترک، و داهر «۱» پادشاه هند «۲»، و وهرام چوبین غنیمت گرفته بودند، با اسلحه پیروز، و کواذ اول، و هرمزد چهارم، و سیاوش، و نعمان، بدست عرب افتاد. شمشیرهای خسرو و نعمان را با تاج خسرو نزد خلیفه، عمر، فرستادند. عمر تاج را در کعبه آویخت «۳». قالی معروف «بهار کسری» «۴»، هم در جزو غنائمی بود، که نزد عمر فرستادند. عمر گفت تا آنرا قطعه‌قطعه کرده میان اصحاب رسول اللّه. ص تقسیم نمودند. علی (علیه السّلام) سهم خود را به بیست هزار درهم فروخت. پس خمس غنایم را، که بخلیفه تعلق داشت، جدا کرده، باقی را در بین شصت هزار تن سپاهیان سعد قسمت نمودند. گویند بهر تن ۱۲۰۰۰ درهم رسید «۵».

---

(۱)-Dahir

(۲)-این غنیمت جنگی را ظاهرا خسرو پرویز در یکی از فتوحات خود در هند بدست آورده است (ر ک مارکوارت، ایرانشهر، ص ۳۳)، ولی مارکوارت در باب صحت اسم داهر تردید اظهار کرده است.

(۳)-راجع بتاج خسرو در مکه صاحب نهایه گوید امروز هم در همانجاست (برون، ص ۴۵۷)؛ راجع بتاریخ کتاب ر ک بالاتر ص ۸۹.

(۴)- ر ک بالاتر، ص ۴۹۶.

(۵)- طبری، ص ۲۴۵۲- ۲۴۲۶؛ بلعمی، ۳، ص ۴۱۴ و ما بعد؛ مقایسه شود با اشتراک، سلوکیه و تیسفون، ص ۴۱- ۳۸.



شاهنشاه آخرین کوشش خود را کرد، و از همه اقطار کشور لشکر خواست سرداری سالخورده بنام پیروزان را فرماندهی کل سپاه داد که در سال ۶۴۲ با عرب در نهاوند مقابل شد. جنگی سخت رخ داد، ولی شکست بایرانیان افتاد. پیروزان بدست خصم اسیر و مقتول شد. آنگاه کشور ماد در برابر حمله مسلمانان بیمانع گشت، و اثری از لشکر شاهنشاهی نماند. دفاع ایالات ایران بعهده مرزبانان و سایر امراء محلی قرار گرفت و بعضی از این سرداران مثل هرمزدان «۱»، در خوزستان مقاومتی سخت، ولی بیفایده نشان دادند. همدان و ری مسخر لشکر عرب شد، بعد نوبت به آذربایجان و ارمنستان رسید. یزدگرد خود را باصفهان کشیده بود و در آنجا با گروهی کثیر از واسپوهران می‌زیست. چنین پیداست، که این شهر در پایان دوره ساسانی مرکز واسپوهران ایران محسوب می‌شده است، و واسپوهران آمار کار یا «مستوفی خراج واسپوران» در اصفهان مقام داشته است، یزدگرد سیصد تن، که ۷۰ نفر آنها از اشراف بزرگ و واسپوهران بودند، باستخر فرستاد، و بعد از آنکه اصفهان بدست عرب افتاد، خود نیز باستخر پناه برد. آنگاه واسپوهران را بشوش فرستادند. در اینشهر واسپوهران به موسی سردار عرب تسلیم شده، اسلام اختیار کردند «۲». استخر هم مسخر شد، و همه ایالت فارس، که گاهواره خاندان ساسانی بود، بدست مسلمانان افتاد.

یزدگرد، که جز عنوان شاهنشاهی نداشت، باز هم رو بهمزیمت نهاد. سپاهبذ طبرستان او را به پناه خود خواند، و اگر این دعوت را می‌پذیرفت، شاید می‌توانست در پناه جبال عظیمه طبرستان قدرت خود را نگاه دارد، چنانکه سپاهبذان بیش از یک قرن استقلال خود را در برابر حملات مسلمانان حفظ کردند. ولی

(۱)- نویسندگان ایرانی و عرب او را هرمزان نوشته‌اند؛ در کتاب گمنام گویدی هرمزدانHormizdan آمده است. بلعمی (زتنبرگ، ۳ ص ۴۴۷) او را «شاه اهواز» میخواند.

(۲)- بلاذری، ص ۳۷۳؛ طبری، ص ۲۵۶۱، ر ک مارکوارت، ایرانشهر، ص ۲۹.



یزدگرد سیستان و خراسان را ترجیح داد، و سعی بیفایده کرد، شاید امراء محلی را، که در این وقت کاملا مستقل بودند، ببرداشتن سلاح و مقابله خصم بکشاند، اما میسر نشد. یزدگرد پیش از این در سال ۶۳۸ از خاقان چین استمداد کرده بود. پس از نیشابور بطوس رفت، ولی کنارنگ آنجا، که مایل نبود او را پناه بدهد، هدیه‌های گرانبها پیش برد و گفت قلعه طوس گنجایش موکب شاهی را ندارد «۱». پس ناچار یزدگرد بمرو رو نهاد. بنابر روایت بلعمی «۲»، «چون بمرو آمد با او چهار هزار سوار بود، چنانکه حرب را نشایست، همه دبیران، و طباخان، [و بانوان حرم و دیگر زنان، و پیرمردان، و کودکان خاندان شاهی]. با او خواسته نبود، و از جایی چیزی برای او اندر نمیآمد».

آنگاه ماهوی مرزبان مرو، که می‌خواست از این میهمان ناخوانده خلاص شود، با نیزک طرخان متحد شد. وی از اتباع (یا فرمانبر یکی از اتباع) یبغوی طخارستان بود «۳». نیزک فوجی را بگرفتن یزدگرد فرستاد. پادشاه برگشته‌بخت شتابان رو بفرار نهاده، و تنها در تاریکی شب با جامه زربفت و زیور شاهوار گریزان شد.

چون زمانی سرگردان و حیران بهر سوی رفت، خسته و درمانده شده بآسیابی در آمده، از آسیابان درخواست، که مکانی برای گذراندن شب باو بدهد. آسیابان او را نمیشناخت، اما از دیدن جامه‌های زیبا و گرانبهای آنمرد غریب بطمع افتاد «۴»،

(۱)- ثعالبی، ص ۷۴۳.

(۲)- ر ك بلعمی، ۳، ص ۵۰۴.

(۳)- ر ك بالاتر ص ۵۲۵.

(۴)- در کتابی که مشتمل بر تصاویر رنگین پادشاهان ساسانی بوده (بقول صاحب مجمل التواریخ کتاب صور) یزدگرد سوم را چنین نقش کرده بودند: «رنگ مخصوص او انواع مختلف رنگ سبز بود. شلوارش آبی آسمانی باقسام مختلف و تاجش سرخ بود.

بدستی نیزه‌ای گرفته و بدستی بر شمشیری تکیه کرده بود» (مسعودی، تنبیه، جغرافیون، ص ۸ ص ۱۰۶ و بعد کارادوو، ص ۱۵۱. مقایسه شود با حمزه، ص ۶۲، ترجمه، ص ۴۶)،



و چون شاه بخواب رفت، او را بقتل رسانید. یا بنابروایت دیگر سواران ماهوی، که در جستجوی یزدگرد بودند، او را خفته در آسیاب یافتند، و هلاکش کردند «۱» ثعالبی گوید «۲»، جسد این شهریار وارونه‌بخت را در رود مرو انداختند. آب او را همی برد، تا بجدولی که رزیك نام دارد، آنجا بشاخه درختی پیچید، و اسقف نصاری جسد شاه را شناخت، او را در طیلسانی مشك‌آلود بسته دفن کرد. این در سال ۶۶۱ اتفاق افتاد.

از سرگذشت خاندان یزدگرد اطلاع قلیلی داریم. مسعودی فرزندان او را چنین میشمارد «۳»: دو پسر وهرام و پیروز و سه دختر ادرگ «۴» و شهربانو «۵»، و مردآوند پیروز بچین رفت و کوشش کرد، که بیاری لشگر چین تاج و تخت نیاکان را بدست آورد و شاهنشاهی خاقان را بر خود پذیرفت. ولی کاری از پیش او نرفت و در سال ۶۷۲ بدرود حیات گفت «۶». اما شهربانو، بنابر روایت شیعیان که گویا قطعی نیست بعقد امام حسین (علیه السّلام) درآمد. شیعیان به این ترتیب اولاد حسین (ع) را وارث خورنه یا فره ایزدی شاهنشاهان ایران باستان محسوب داشتند و کریم الطرفین شناختند مسعودی گوید: «اگر اعقاب یزدگرد در مرو ساکن شدند، ولی بیشتر اخلاف سلاطین و اعقاب مجهول چهارگانه «۷» ایرانیان هنوز در

سواد (عراق) منزل دارند و نسب و حسب خود را نوشته حفظ میکنند تا همان اهتمامی که عرب قحطانی و نزاری در صیانت نسب خویش دارند» «۸». در سال ۷۲۹- ۷۲۸، خسرو نامی از اخلاف یزدگرد

---

(۱)- بلاذری ص ۳۱۵ و بعد و طبری، ص ۲۸۷۹ و بعد این مطلب را بچند قسم آورده‌اند.

(۲)- ص ۴۸- ۷۴۷.

(۳)- مروج، ۲، ص ۲۴۱.

(۴)- Adragh

(۵)- در نسخه خطی این اسم فاسد شده است.

(۶)- در نسخه خطی این اسم فاسد شده است.

(۷)- چهار طبقه بزرگ جامعه ایرانی.

(۸)- مروج، ۲، ص ۲۴۱.



سوم با ترکان همدست شد تا سلطنت را بدست آورد ولی بمقصود نرسید.

ایرانیان را عادت این بود که تاریخ را از سال جلوس در پادشاهی بحساب میآوردند چون بعد از یزدگرد ایران پادشاهی نیافت زردشتیان همان سال جلوس یزدگرد سوم را مبدأ تاریخ خود قرار داده و تا این زمان دنبال کرده‌اند و آن را تاریخ یزدگردی میخوانند.

«۱»

(۱)- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۶۹؛ مقایسه شود با شاوان. اسناد راجع بتوکیوهای (ترک غربی.

E. Chavannes, Documents sur les Tou- Kiue) Turcs (occidentdux( ( 1953

، ص ۲۵۸ و ما بعد.



خاتمه

جهان ایرانی، بصورتی که مورخان غرب مثل آمیانوس مارسلینوس و پروکوپیوس آنرا شناخته، و با جنبه‌های نیک و بدش وصف کرده‌اند، بنظر ما جامعه اشرافی محض میآید. فقط طبقات عالیه معرف این جامعه محسوب می‌شده‌اند و بملت ایران جلوه و جهد خاص خود را بخشیده‌اند.

توصیفی، که آمیانوس مارسلینوس از ایرانیان کرده، ما در این کتاب بمناسباتی قسمتهایی از آنرا نقل کرده‌ایم، بسیار زنده و جاندار است، و صرفنظر از چند اشتباه کوچک قابل قبول و باورکردنی است «۱».

این مطالب فی الحقیقه مبین احوال طبقه اعلی است و گوید: همه ایرانیان تقریبا قامتی رسا و رشید، و رنگی گندم‌گون یا سبزه روشن، و نگاهی تند مانند نگاه بز، و ابروانی مقوس و بهم‌پیوسته، و ریشی زیبا، و مویی بلند و ژولیده دارند. بی‌اندازه بدگمان و محتاطند، چنانکه در مملکت دشمن، از باغها و تاکستانها می‌گذرند، و از بیم زهر یا جادو، بهیچ میوه دست نمی‌زنند. اهتمام دارند، که برخلاف ادب کاری نکنند؛ خیلی کم ایرانیان را میتوان دید، که ایستاده ادرار کنند، یا برای قضای حاجت بجانبی بروند، و اگرچه قبای زیرین آنها را

(۱)- کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۷۴- ۷۵.



از جنبین و پیش رو چاك دارد، بقسمی که از وزش باد باهتزاز می‌آید، ذره از بدن آنان را برهنه نمی‌توان دید. بازوبند و طوق زرین مرصع بمروارید و جواهر می‌بندند، و پیوسته شمشیری حمایل دارند، حتی برخوان و در مجالس بزم نیز این سلاح را دور نمی‌کنند. کلمات بیهوده بی‌معنی بسیار دارند و چون بیخردان سخن می‌گویند؟ خودستای و خشن و هول‌انگیزند، چه در نیکبختی و چه در شوربختی بیم خود را در دل خصم جای میدهند، حیله‌گر و مغرور و کم‌رحمند.

رفتاری آزاد دارند، با ناز قدم برمیدارند و میخرامند، چنانکه شخص از ظاهر حکم می‌کند، که این قوم چون زنان سست و ضعیفند، در صورتیکه حقا دلیرترین اقوام روی زمینند؛ اگرچه خدعه آنان بر تهور و شجاعتشان می‌چربد، در روز جنگ، خاصه در مصافهای با فاصله، بسیار هولناك هستند. با وجود این، رویهمرفته:

مردمی شجاع و چالاکند و همه سختی‌های روز جنگ را تحمل می‌کنند. خود را صاحب اختیار جان غلامان و رعایای زیردست خویش میدانند، و هیچیك از ملازمانی، که بخدمت مشغولند یا در کنار میز غذا ایستاده‌اند، جرأت لب گشودن ندارند، نه برای ادای سخن، نه برای انداختن آب دهان. آمیانوس شرحی از میل ایرانیان بمعاشقه زنان ذکر کرده، و گوید، که اغلب آنان بزوجات و سرایای حرم خود اکتفا نمی‌کنند. در جای دیگر گوید، ایرانیان از لواط بی‌اطلاعند «۱»، قناعت و صبر آنان در مقابل لذات طعام قابل ستایش است. جز پادشاه، هیچیك از ایرانیان وقت معینی برای صرف غذا ندارند، هروقت، گرسنه شوند بر خوان می‌نشینند، و هرچه قابل خوردن باشد میخورند، هرگز معده را انباشته نمی‌کنند، و بسیر شدن خرسندند. اگرچه بنظر اغراق میآید، ولی نسبت بشکم‌خوارگی رومیان عهد قیصران، مردم

ایران را میتوان قانع و مرتاض شمرد. اما این قسمت از قول آمیانوس مارسلینوس را نباید عینا پذیرفت، که گوید؛ ایرانیان از بزم‌های

---

(۱)- مطالب ص ۱۰۸ کتاب «شاهنشاهی ساسانیان»، سطر ۹- ۸ غلط است و باید اصلاح شود.



با شکوه و افراط در شراب چنان گریزانند، که گویی از طاعون می‌گریزند. محققا تا حدی این مورخ فریفته گفتار ایرانیانی شده، که قولشان مأخذ روایت اوست.

دلیل ما اقوال مورخان شرقی و غربی است، که در این کتاب مکرر آورده‌ایم، و در اینجا هم قصه ذیل را، که برحسب اتفاق اختیار شده، میآوریم: یکی از مرزبانان میخواست عیسویان را بترک دین وادارد و آنان را بعیش و عشرت بفریبد، «پس بر زینت بزم‌های هر روزه خود افزود و مدت عیش را طویل کرد و شبهای دراز را با سرودهای مستانه و رقص‌های فسق‌آمیز بسر آورد و کوشید، که موسیقی کفار را در گوش عیسویان مطبوع قرار دهد» «۱».

سیاح بودایی هیون تسیانک رسوم ایران را موافق ذوق خویش نیافته و گفته است: بالطبع تندخو و پرخشمند و در رفتار خود رعایت ادب و انصاف نمیکنند» «۲».

رویهمرفته بزرگان ایران زندگی پرمشغله و پرهیجانی داشته‌اند. وقت خود را میان تمرینات جنگی و بکار بردن سلاح و شکار و عیش و عشرت لطیف تقسیم کرده بودند. دین زردشتی، که با زهد و ترک مخالف است، هیچ مانعی در برابر آنان قرار نمیداد، ولی زندگانی پرمشغله، که ایرانیان در هوای آزاد داشتند، تا اندازه اثرات ضعیف‌کننده عیش و تنعم را برطرف می‌کرد. البته این قوم از عیب منزه نبودند، اما خصلتی بسیار شریف داشتند، که سایر ملل قدیمه جهان کمتر بآن متصف بوده‌اند، و آن مهربانی و ادب و بزرگ‌منشی و

آزادگی است. آثار این صفت را از آغاز ادوار تاریخی ایران می‌بینیم. کوروش سرمشق جوانمردی و بزرگ‌منشی بلندهمتی است، و چه بسیار از یونانیان مطرود و امراء مغلوب خارجی از مهربانی و ادب و حسن پذیرایی ایرانیان استفاده کرده‌اند! در تاریخ ساسانیان هم، نمونه‌های بسیار از این خصلت دیده می‌شود. روزی وهرام پنجم در خاك روم یکی از صاحبمنصبان رومی را دید، که برای مذاکرات صلح پیاده

---

(۱)- الیزئوس، لانگلوا، ج ۲، ص ۲۰۳.

(۲)- بیل، استاد بودایی، ۲، ص ۲۸۷.



و خاضعانه بسوی او میآید، و چون دانست، که وی آناتولیوس سردار سپاه خصم است، عنان برتافت و با همراهان شتابان بخاك خود بازگشت و در آنجا از اسب بزیر آمد، و پیاده آناتولیوس را پذیرا شد، و همه شرایط رومیان را برای عقد صلح قبول کرد «۱». خسرو اول با محبت فوق العاده حکماء روم را پذیرفت، و با اینکه رنجیده از درگاه او رفته بودند، در حفظ حقوق آنان پافشاری کرد، یکی از شرایط صلح با دولت بیزانس را این قرار داد، که مزاحم حکماء مذکور نشوند، و رخصت دهند، که آزادانه بولایت خود بازگردند «۲».
سیاوش «۳»، بنابر توصیف پروکوپیوس، نمونه نجبای ایران است، اگرچه متکبر، و مغرور، و جبار، و کامکار بود، ولی انصاف و عفاف و عدالتی بکمال داشت. در افسانه وهرام چوبین «۴» نکته ذیل مندرج است، که خصال این مرد فوق العاده را بنحوی، که در اذهان هموطنانش مرتسم بوده، روشن میکند. وهرام، پس از آنکه دولت مستعجلش بسرآمد و رو بگریز نهاد، در راه به دهی دور دست وارد شد و با همراهان بخانه پیرزنی فقیر درآمد.

عجوز در غربالی کهنه نان کشکین پیش او نهاد و چون جام نداشت، شراب را در پوست کدویی ریخت. پیرزن مهمانان را نمی‌شناخت، ولی شنیده بود، که وهرام منهزم شده است.

چون وهرام از او پرسید، که آیا بنظر تو وهرام در رفتار خود محق بوده است یا نه، پیرزن جواب داد «بخدا که بهرام خطا کرد، چه او روی از فرمان خداوندگار و خداوندگارزاده خود برتافت و بروی آنان شمشیر کشید».

وهرام گفت «پس جزای او این است، که در غربال چوبین نان کشکین بخورد و در کدویی شکسته دردی بیاشامد». پیرزن دریافت، که مهمان او وهرام است، هراسان و لرزان شد، ولی آن سردار او را دلداری داد و گفت: مترس آنچه گفتی

---

(۱)- پروکوپیوس، ۱ / ۲.

(۲)- بالاتر، ص ۴۵.

(۳)- بالاتر ص ۳۷۲- ۳۷۱.

(۴)- ثعالبی، ص ۶۷۲ ما بعد؛ مقایسه شود با فردوسی، چاپ مهل، ۸، ص ۱۷۲ و بعد.



حق است، پس چند دینار از کمر برکشید و باو داده، راه خود پیش گرفت.

دولت ساسانی با وجود معایب و نواقصی که داشت، بنایی عظیم کاخی باشکوه بود. انهدام آن نشانه ختم دوره قدیم و شروع قرون وسطای تاریخ ایران و آسیای غربی است.
نویسندگان عرب دولت ساسانی را، که سرمشق سیاست دول مشرقی بوده، با تمجید و تحسین میستایند، و ملت ایران را ببزرگی نام میبرند.

ابو الفدا گوید «۱»: «همه اقوام متفقند، که پادشاهان ایران بزرگترین سلاطین جهان بودند، عقل و فکر و تدبیری بکمال داشتند، و از حیث جهانداری هیچیک از شاهان جهان را با آنان برابر نتوان کرد». و در خلاصهٔ العجایب (؟) «۲» این عبارت ستایش‌آمیز مندرج است: «همه

اقوام جهان برتری ایرانیان را اذعان داشتند، خاصه در کمال دولت، و تدابیر عالیه جنگی، و هنر رنگ‌آمیزی، و تهیه طعام، و ترکیب دوا، و طرز پوشیدن جامه، و تأسیسات ایالات، و مراقبت در نهادن هر چیز بمکان خود، و شعر، و ترسل، و نطق، و خطابه، و قوت عقل، و کمال پاکیزگی، و درستکاری، و ستایشی که از پادشاهان خود می‌کردند. در همه این مسائل برتری ایرانیان بر اقوام جهان مسلم بود. تاریخ این قوم سرمشق کسانی است، که پس از آنان بنظم ممالک میپردازند».

ایرانیان، در طی قرون متمادی، مقام پیشوایی معنوی خود را در میان ملل اسلامی نگاهداشتند، اما نیروی خلقی و سیاسی آنان بعد از سقوط دولت ساسانی خیلی ضعیف شد. سبب این ضعف، چنانکه بعضی پنداشته‌اند، این نیست، که اسلام از حیث استواری مبانی اخلاقی کمتر از دین پارسی بوده است، بلکه یکی از علل انحطاط ملت ایران وضع حکومت عامه است، که با اسلام برقرار

---

(۱)- تاریخ قبل از اسلام.Hist .anteislam ، چاپ فلیشر، ص ۱۵۰.

(۲)- ترجمه کارادووCarra de Vaux ، ص ۲۹- ۱۲۸.



شد «۱». طبقات نجبا رفته‌رفته در سایر طبقات توده فرورفته، محو گردیدند، و صفاتی، که موجب امتیاز آنان بود، ضعیف شد تسلط ایرانیان بر آسیای غربی مبنی بر سابقه سیاسی بود، که قرون‌های متمادی طبقه اشراف و روحانیان زردشتی داشتند، و همین سابقه سیاسی و روح بزرگ‌منشی ایرانیان قدیم بود، که بنیان دولت بنی عباس شد. پاکترین نمونه این اوصاف در دودمان برامکه جلوه کرد. دولتهای نخستینی، که پس از ضعف عباسیان در کشور ایران برپای خاستند، همه بنای قدرت خویش را بر پاره‌های سوابق قدیم نهادند، و دوره درخشان سامانیان، که نخستین جلوه روح ایرانی بعد از اسلام بشمار است، در واقع انعکاسی از عظمت

ساسانی است در این وقت، اگرچه قسمت اعظم طبقه عالیه نجبای ایران از میان رفته بود، دهقانان، که بمنزله تنه درخت اجتماعی محسوب میشدند، هنوز برجای بودند. این صنف از مردم ایران یادگارهای باستان و سابقه‌های پرافتخار قدیم را، در قلوب خود مشتعل و تازه نگاه میداشتند.

---

(۱)- البته، بطوری که بارتولد (مجله آشور Zeitschritt Fur Assyriologie شناسی ج ۲۶، ص ۲۵۲ و ما بعد) گوید اهمیت تدریجی شهرهای بزرگ حتی در عهد ساسانیان هم موجب انحطاط طبقه نجبا شده بود. متأسفانه اطلاعات ما راجع بحوادث و تغییرات اقتصادی و اجتماعی در قرون اخیر دولت ساسانی بسیار قلیل است. از این‌رو کوششی، که برای بنیان کیفیت سقوط ناگهانی آن دولت کرده‌ایم، بسیار ناقص است. یقین داریم، که بعضی اسباب مهمه و عناصر عمده این تحولات از چشم ما نهان مانده است.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۶۷

ضمیمه اول نگارش اوستا

آبه فرانسوانو «۱» در مقاله‌ای که در «مجله تاریخ ادیان» «۲» (ج ۹۵، ۱۹۲۷، ص ۱۹۹- ۱۴۹) منتشر کرده، کوشیده است باستناد نوشته‌هایی، که درباره مشاجرات و مناظرات دینی بین عیسویان و زردشتیان، از مسیحیان سریانی باقی مانده است، این موضوع را باثبات برساند، که متون مقدس مزدیسنان تا اواسط قرن هفتم میلادی سینه به سینه حفظ می‌شده، و زردشتیان تا سالهای آخر سلطنت ساسانیان کتب مذهبی مدون نداشته‌اند. آنگاه در اواخر دوره ساسانی چون موبدان زردشتی بیم آنرا داشته‌اند، که روایات و سنن کهن مذهبی آنان در معرض تباهی و فراموشی قرار گیرد، و نیز خواسته‌اند پیروان خود را از مزایایی، که اسلام برای «اهل کتاب» قائل بود، برخوردار کنند، به تدوین اوستای ساسانی پرداخته‌اند. سپس او فرضیه خود را چنین ادامه میدهد: راست است، که لفظ «اوستا» در قرن ششم و شاید در قرن هفتم

میلادی معمول و متداول بوده است، ولی معنای این کلمه در آن زمان بطور ساده عبارت بوده از قانونی، که بصورت روایات شفاهی، سینه بسینه حفظ

---

(۱)-L'abb Francois Nau

(۲)-Revue de L'histoire des Religions



شود. و بعدها در قرن هشتم میلادی، الفبای اوستایی را اختراع و متونی را، که در حدود سال ۶۳۴ میلادی جمع‌آوری و بخط پهلوی نوشته بودند، باین الفبای جدید نقل کرده‌اند.

دعوی آبه‌نو در اساس مبتنی بر آنست، که در کتب سریانی، که اطلاعاتی راجع بروابط و مناسبات زردشتیان و مسیحیان در عهد ساسانی بدست میدهند، (حتی در روایاتی، که موضوع آن مناظرات و مشاجرات بین پیروان این دو دین است، و در طی آنها مسیحیان بکرات بکتب مقدس خویش استناد می‌کنند) هرگز اشاره‌ای بکتب یا نوشته‌های مذهبی زردشتیان نشده، و فقط سخن از «تلاوت و زمزمه» ادعیه و «احکام دینی» در میانست، و نیز بکرات عادت مزدیسنان را به از بر کردن روایات مذهبی خود ذکر کرده‌اند.

معذلک از آنچه گذشت، بهیچوجه نمیتوان نتایجی چنین کلی و وسیع گرفت. بی‌شبهه این مطلب صحیح است، که مغان آن قسمتهایی از اوستا را، که در عبادات و مراسم مذهبی بکار می‌بردند، از برمی‌کردند، ولی علت آن این بود، که تأثیر اعمال و مراسم مذهبی با رعایت کمال صحت و دقت در تلاوت بستگی تام داشت. از این گذشته متون اوستایی با کتب مقدس مسیحیان تفاوت کلی و اساسی دارد، و از قراین میتوان حدس زد، که مؤلفان مسیحی، که در مناظرات و مشاجرات خود تعصب بی‌اندازه نشان داده‌اند، عمدا از اشاره به

کتب مقدس مزدیسنان اجتناب ورزدیده‌اند، تا خوانندگان مسیحی متوجه این نکته نشوند، که دشمنان مذهبی آنها نیز دارای کتب دینی مدون بوده‌اند.

بنابراین، نظریه آبه‌نو فاقد اساس و مبنای صحیح و قبول آن غیر ممکن است. اگر متون کتبی زردشتی قبل از سلطنت یزدگرد سوم، آخرین شاهنشاه ساسانی، وجود نداشت، و مقصود فقط این بود، که با شتابزدگی کتاب مقدسی فراهم کنند، تا اعراب مزدیسنان را در زمره «اهل کتاب» بشمار آورند، موبدان به تدوین ادعیه و اوراد مراسم مذهبی و عبادات قناعت ورزیده و رنج نگارش

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۶۹

مباحث مفصلی مشتمل بر علوم طبیعی و جغرافیا و امور حقوقی و فقهی و غیره را، که موجب تفصیل اوستای ساسانیست، بخود هموار نمی‌کردند. از این گذشته چگونه میتوان باور کرد، که در طی چند سالی که ایران برای حیات و ممات خود با تازیان می‌جنگید، موبدان موفق به گرد آوردن ۲۱ نسک اوستا تدوین آن بالفبای پهلوی شده باشند، یعنی کتابی که طبق حساب وست دارای ۷۰۰/ ۳۴۵ کلمه بوده است، و سپس، در طی قرنی. که دچار تضییقات مادی و معنوی اعراب فاتح بودند، و هر روز بگوشه‌ای رانده می‌شدند، و از نفوذ و قدرت آنان کاسته میشد، و پیروان آنها دین کهن خود را رها می‌کردند، فرصت اختراع الفبای جدیدی را، که امروز بالفبای اوستایی مشهور است، و نتیجه مطالعه دقیق و عالمانه فونتیک و اصوات زبان مقدس می‌باشد، یافته، و آنگاه ۲۱ نسک اوستا را باین الفبای جدید نقل کرده باشند!؟ و نیز با این اوضاع و احوال، چگونه ممکن بود بتوانند در قرن بعد بترجمه و تفسیر کلمه نسک‌ها بزبان پهلوی بپردازند، که بحساب وست بیش از دو ملیون کلمه داشته است، و آنوقت از این ترجمه در قرن نهم میلادی، هنگامی که مؤلفان دینکرد خلاصه اوستای ساسانی را در کتاب خود می‌آوردند، قسمت‌هایی مفقود شده بود!

در بین مطالبی، که آبه‌نو از متون سریانی نقل کرده است، فقط در یک عبارت، آنهم طبق ترجمه خود او «۱» «۲»، صریحا گفته شده است، که اوراد و ادعیه زردشتیان بخط ثبت نگردیده است. این عبارت مأخوذ از تاریخ شهادت یشوع سبران «۳» است، که در حدود سال ۶۳۰ میلادی، یشوع‌یبه «۴» نوشته است، و در آن چنین گوید، که یکنفر زردشتی، که از دین خود برگشته بود و از خاندان موبدان بود، «عادت داشت ادعیه و اوراد مجوسی را از دهان بیاموزد، زیرا سخنان و تعالیم

---

(۱)- ص ۱۹۴- ۱۹۳، یادداشت ۲ از مقاله فوق الذکر.

(۲)- ۱۸۰.

(۳)-Isho sabhran

(۴)-Isho'yabh



مضر زردشت (به سریانی زردشت) «۱» با حروف (یا علامات) نوشته نشده است».

ولی از طرف دیگر این عبارت را میتوان بخوبی چنین ترجمه کرد: «زیرا که تعلیمات خطرناک زردشت با علامات قابل فهم نوشته نشده است»، و از آن چنین استنباط کرد، که اوراد و ادعیه را بخطی، که عامه مردم بتوانند بخوانند، ننوشته بودند «۲». بنابراین کلیه دلایلی، که آبه‌نو برای نظریه خود آورده است، فاقد ارزش می‌باشد.

از طرف دیگر، شاید نیبرگ «۳» در این ادعای خود که گوید، اوستای مدون در حیات جامعه و عامه مردم عملا تأثیر عمده نداشته است و فقط دو یا سه نسخه از آن موجود بود، که در مراکز عمده دینی و سیاسی کشور نهاده بودند، چندان بخطا نرفته باشد.

*** در حین ملاحظه نمونه‌های مطبعه، با کتاب جدید بیلی موسوم به «مسائل زردشتی در کتب قرن نهم میلادی» آشنا شدم. مؤلف در این کتاب از مسئله نگارش اوستا نیز سخن میراند، و معتقد است، که اوستا را در اواسط قرن ششم میلادی تدوین کرده‌اند، و ایجاد الفبای اوستایی نیز در همان زمان صورت گرفته است «۴».

---

(۱)-Zaradost

(۲)- دومناس(de Menasce. p) ، بولتن شرقی، ۹، ص ۵۸۷، یادداشت ۲.

(۳)- دین، ص ۱۴- ۱۳؛ مقایسه شود با بالاتر ص ۱۷۴، یادداشت ۱.

(۴)-

H. W. Bailey: Zoroastrian problems in the Ninth Cenrury Books( Oxforb 3491 ).

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۷۱

ضمیمه دوم فهرست صاحبان مناصب عالی کشور

آقای ارنست اشتاین در «سالنامه‌های بیزانسی و یونانی جدید» «۱»، سال ۱۹۲۰، صفحه ۵۰ و ما بعد، مقاله تحت عنوان «فصلی از احوال دولت ایران و دولت بیزانس» منتشر کرده و در طی آن مناسبات بین تجدید سازمان شاهنشاهی ساسانیان در قرن ششم و تشکیلات جدید امپراطوری بیزانس را در قرن هفتم میلادی مورد مطالعه قرار داده است. در آن قسمت، که مربوط بایران است، نویسنده سه فهرست، صاحبان القاب و مناصب عالیه دولت ساسانی، مندرج در صفحات ۳۱- ۳۰ کتاب مرا، که تحت عنوان «شاهنشاهی ساسانیان» در سال ۱۹۰۷

میلادی انتشار یافته، مأخذ قرار داده و ثابت کرده است، که این سه فهرست متعلق به سه دوره مختلف میباشد. ما در اثر تحقیقات ایشان میتوانیم مراحل مختلف اصلاحات اداری را، که در طی قرن ششم میلادی در ایران انجام یافته است، از یکدیگر تمیز دهیم.

موضوع ضمیمه دوم چاپ اول کتاب حاضر بحث در نتایج حاصله از تحقیقات

---

-(۱)

Byzantinisch- neugrieche fahrbucher Ein kapitel vom persi schen nnd vom byzantinischen Staate-



اشتاین بود، که من آنرا در اصول صحیح یافتم، ولی پذیرش عقاید او در باب وضع مرزبانان و سپاهبذان و پاذگوسپانان نسبت بیکدیگر برای من دشوار بود و بدینجهت کوشیدم تا مگر راه حل دیگری برای این مسئله دشوار بیابم.

خلاصه مطلب آنکه، آقای اشتاین در نقدی، که بر چاپ اول «ایران در زمان ساسانیان» «۱» نگاشته‌اند، و بعلت اوضاع و احوال کنونی، کمی قبل از شروع چاپ دوم بدست میرسید، موضوع را دوباره از سر گرفته و ببحث و تحقیق دقیقتری در اطراف مسائل مختلف آن پرداخته‌اند. پس از توجه بدلایل جدید آقای اشتاین، من نیز با ایشان هم‌رأی شدم.

فهرست مورد بحث از اینقرار است:

۱- یعقوبی بوزرگ فرمذار (وزیر اعظم)- موبدان موبد (روحانی اعظم)- هیربذان هیربذ (حافظ آتشکده)- دبیربذ (رئیس دبیران)- سپاهبذ (فرمانده لشگر)، که در زیر حکم خود یکنفر پاذگوسپان داشت- فرمانفرمای ایالت را مرزبان می گفته‌اند.

۲- مسعودی، التنبیه: موبدان موبد (هیربذ در زیر فرمان موبد بوده است)- وزرگ فرمذار- سپاهبذ- دبیربذ- هتخش‌بذ، که او را واستریوش [بذ] هم میگفته‌اند.

(این شخص رئیس همه مردمانی بوده، که اعمال یدی میکنند چون غلامان و کشاورزان و سوداگران و غیره). از جمله صاحبان مناصب عالیه مرزبانان بوده‌اند، که فرمانده سرحدات محسوب می‌شده‌اند و عده آنان چهار بوده است برحسب جهات اصلیه «۲».

۳- مسعودی، مروج الذهب: وزرا- [موبذان] موبذ (که قاضی اعظم و رئیس شریعت و مافوق هیربذان بوده است)- چهار سپاهبذ (که عمال درجه اول دولت بوده، و هر یک بر ربعی از مملکت فرمانروایی میکرده‌اند، و هر یک از نایبی بوده است بنام مرزبان) «۳».

---

(۱)- موزئون، ج ۵۳ (۱۹۴۰)، ص ۱۳۳- ۱۲۳.

(۲)- مقصود «مرزبان- شهردار» است.

(۳)- تفصیلی، که پس از این آمده است (راجع به مقام رامشگران و غیره)، برای تحقیق در موضوع مورد بحث بی‌فایده است.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۷۳

بنابر عقیده آقای اشتاین «۱» فهرست یعقوبی از همه قدیمی‌تر است، زیرا که اولا ترتیب درجات و مقامات آن شبیه بترتیب درجات بزرگانی است، که به گفته نامه منسوب به تنسر مأمور انتخاب پادشاه بوده‌اند، و این مربوط بدوره مقدم بر اصلاحات دولت در زمان سلطنت کواذ اول می‌باشد. ثانیا- در میان سه فهرست فقط فهرست یعقوبی هیربذان هیربذ را از جمله

صاحبان مناصب عالی می‌شمارد، که بعدها مقام و شغل او ضمیمه مقامات موبدان موبد شده است. سپس اشتاین به این نکته اشاره می کند، که فقط در فهرست یعقوبی از پاذگوسپان، که زیردست سپاهبذ بوده، سخن رفته است، و چنین نتیجه می گیرد، که در دوره مربوط به این فهرست فقط یک نفر پاذگوسپان در کشور بوده، که نایب سپاهبذ محسوب می‌شده است، و سپاهبذ هم تا زمان خسرو اول فقط یک تن بوده، و انوشیروان چهار تن را رتبه سپاهبذ داد. آقای اشتاین برای تأیید این نکته عبارتی از دینوری نقل می کند «۲». در این عبارت اسامی مشاهیر اشراف ذکر شده است، که بعد از وفات یزدگرد اول، برای محروم کردن اخلاف او از سلطنت، با هم اتفاق کردند از این قرار: وستهم سپاهبذ سواد (عراق و بابل)، که لقبش هزارفت بود؛ دیگر یزدگشنسپ، پاذگوسپان «۳» ...؛ دیگر پیرگ، که مقامش همان مقام مهران

---

(۱)- مقاله سالنامه فوق الذکر، ص ۵۴ و ما بعد.

(۲)- گیرگاس Guirgass ، ص ۵۷، نلدکه طبری ص ۹۶، یادداشت ۳ و نیز ر ک به بالاتر ص ۲۹۸.

(۳)- کلمه‌ای، که در متن پس از پاذگوسپان آمده، ظاهرا تحریف شده و درست خوانده نمیشود. گیرگاس بحدس آنرا «پاذگوسپان الزوایی» خوانده است، ولی معلوم نیست درست باشد. (الزوایی استانیست در مغرب). هرتسفلد در گزارش باستان، ج ۴، ص ۵۷، یادداشت ۲، قرائت الاذرپتی el -adharpati یا الادرپایی el -adharpayi یعنی آذربایجان را پیشنهاد میکند. اشتاین تصحیح هرتسفلد را درست نمی‌پسندد (موزئون ص ۲۹- ۱۲۸)، ولی بنظر من بیش از تصحیح گیرگاس قابل قبول است.

بود «۱»؛ دیگر گودرز ناظر سپاه دیگر گشنسپ آذرویش، دبیر خراج؛ دیگر پناه خسرو مدیر صدقات کشور. «سپاهبذ وستهم» در روایت طبری «۲» در ردیف موبدان موبد ذکر شده است و او را بلقب هزارفت خوانده‌اند، که بعدها مرد بسیار مقتدری چون زرمهر سوخرابدان خوانده میشده است. آقای اشتاین از این مطلب چنین نتیجه میگیرد، که فقط وستهم مذکور «سپاهبذ» بوده و در این عنوان شریکی نداشته، یعنی ایران سپاهبذ بوده است. اما از اینکه دینوری او را «سپاهبذ سواد» میخواند، نباید حکم بتعدد سپاهبذان کرد، بلکه این مضاف الیه حاکی از «صلاحیت اقرب» او بوده «۳»، که پیش از هر سمتی حکمرانی بر سواد را داشته است «۴».

---

(۱)- اشتباه است، مهران نام خانوادگی است. از آنجا که پیرک تنها شخصی است، از صاحبان مناصب عالیه مذکور، که عنوانش در اینجا ذکر نشده، میتوان حدس زد، که ظاهرا نام خانوادگی بسیار معروف مهران جانشین عناوین غیر مفهوم او در این روایت شده است.

(۲)- طبری، ص ۸۶۱، نلدکه، ص ۶۹.

(۳)- عین عبارت اشتاین چنین است:

Eine engere Immediatkompeten z-

(۴)- شاهپور پسر وهرام، که بنابر روایت طبری (نلدکه، ص ۱۳۹)، در آغاز سلطنت قباد اول ایران سپاهبذ بود، مانند وستهم در بعضی منابع سپاهبذ سواد نامیده شده (نهایه، برون، ص ۲۲۶). به عقیده اشتاین (موزئون، ص ۱۲۸) صاحبان عنوان «ایران سپاهبذ» یعنی در عین حال فرمانده لشگر و وزیر جنگ، وظایف درجه دومی را که در سراسر کشور به حکمرانان نظامی خود محول می‌کردند، در سواد خود بعهده داشتند. این امر نظایر بسیار دارد ولی ما فقط بذکر یک مثال مبادرت میورزیم، اگسار خوس exarkhos راونا Pavenna) ایالت

بیزانس، که شامل تمام ایتالیا بود) فرمانده کلیه لشگرهای اکسارمات (قلمرو حکمرانی اگسارخوش) خود بود، ولی صلاحیت اقرب او فرمانفرمایی ایتالیا Pimusexercitus Italiae بوده است.

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۷۵

آقای اشتاین فهرست کتاب التنبیه مسعودی را از حیث قدمت تاریخی در درجه دوم می‌شمارد «۱»، و عبارتی از «الیزئوس» نقل می کند، که در آن موبدان موبد و در اندرزبذ و ایران سپاهبذ بعنوان بزرگترین صاحب‌منصبان در زمان یزدگرد به شمار آمده‌اند. به عقیده او در اندرزبذ؛ که معنای تحت اللفظ آن معلم یا مستشار دربار است، عنوان دیگر وزرگ فرمذار بوده است. بنابراین تحقیق صورتی، که الیزئوس نقل کرده، با فهرست التنبیه کاملا یکی می‌شود و در نتیجه باید فهرست التنبیه را متعلق به عهد یزدگرد دوم دانست. پس چهار تن مرزبانی، که (غیر موروث) لقب شاهی داشته‌اند، در عهد یزدگرد دوم کاملا برقرار بوده‌اند. مرزبانان دیگر هم بوده‌اند، که حکمران نظامی محسوب میشده‌اند و قلمرو هر یک از آنها یکی از ولایاتی بوده، که قسمتهای چهارگانه کشور از آنها ترکیب می‌یافته است.

باعتقاد آقای اشتاین فهرست سوم، که در مروج الذهب مسعودی است، از از همه تازه‌تر است، زیرا که فقط در این فهرست از چهار سپاهبذ نام برده شده است، و می‌دانیم که نصب چهار سپاهبذ کار انوشروان است «۲». در این فهرست موبدان موبد را بعد از همه وزرا اسم برده‌اند و این حاکی از احوال طبقه روحانی است، که کواذ اول و خسرو اول قدرت آنان را در هم شکستند.

در این فهرست وزرا بطور دسته جمعی ذکر شده‌اند، و آقای اشتاین بر- آنست، که استبذ «۳» را هم باید در زمره آنان بشمار آورد. در منابع بیزانسی عنوان استبذ ذکر شده است: یکی در مورد ماهبوذ، که از صاحب‌منصبان دربار کواذ اول بوده است «۴». دیگر فرخان، که در عهد هرمزد چهارم بوده

(۱)- مقاله سالنامه، ص ۵۳.

(۲)- ر ک به ص ۳۹۴ این ترجمه.

(۳)- ایضا ص ۱۵۷.

(۴)- پروکوپیوس، جنگ ایران، ۱ ر ۱۱ ر ۲۵؛ مناندرس، قطعاتی از مورخان یونان ۴، ص ۲۵۷.



است «۱». مقام استبذ در زمانی، که دو فهرست سابق الذکر حاکی از آنند، وجود نداشته است.

بنابر حدس آقای اشتاین «۲» کواذ اول و خسرو اول، برای این که از قدرت وزرگ فرمذار به کاهند، مشاغل و عناوین جدیدی وضع کرده‌اند، و مقداری از صلاحیت او را بصاحبان مشاغل جدید واگذاشته‌اند. نخست کواذ شغل استبذ یا رئیس تشریفات «۳» را ایجاد کرد، و تصدی امور ایالات را از وزرگ فرمذار سلب نمود و کشور را بدست چهار تن پاذگوسپان سپرد، که تحت اختیار ایران سپاهبذ بوده‌اند. خسرو اول بجای آنان چهار تن سپاهبذ در چهار ربع کشور بفرمانروایی برگزید.

نکته مهم و اصلی در تحقیقات اشتاین اثبات وجود یک حالت موازات و تشابهی بین تشکیلات دولت ایران و سازمانهای امپراطوری بیزانس است، بدین معنی که ابتکارات و تأسیسات جدید اداری هر یک از دو کشور در دیگری آشکار میشده و تأثیر میکرده.
اصلاحات اداری امپراتوری بیزانس، در قرن هفتم میلادی تقلیدیست از تغییراتی که در قرن ششم در تشکیلات شاهنشاهی ایران صورت گرفت (هرچند که در بیزانس این اصلاحات عمیق‌تر و اساسی‌تر بود). اساس و قواعد اقتصادی و اجتماعی، که «خسرو اول» برای سپاه

ایران ایجاد کرد، سرمشق آن اساسی است که هراکلیوس (هرقل) سازمان جدید لشگری بیزانس را بر آن قرار داد. باین طریق بین قوای نظامی دو دولت ایران و بیزانس شباهت عجیبی مشاهده می‌شود. چهار سپاهبذ تشکیلات انوشروان نظیر چهار استراتگوس در چهار تم «۴» بزرگ اصلی بیزانس هستند، و مرزبانان اعظم یعنی نایبان سپاهبذان در ایران به

---

(۱)- تئوفیلاکتوس، ۳ ر ۲ ر ۲.

(۲)- سالنامه فوق الذکر، ص ۶۵ و ما بعد.

(۳)- Magistes officiorum

(۴)- Theme



صورت نایبان استراتگوس‌ها در تشکیلات هرقل در بیزانس مشاهده می‌شوند.

از این گذشته طبق ملاحظات مؤلف، این شباهت عجیب در مورد پاذگوسپانان نیز صادق است و چهار پاذگوسپان تشکیلات ایران قرینه پروکونسولهای تمهای دولت بیزانس میباشند «۱».

*** هرچند ملاحظه این نکته شایان توجه است، که مزدک در موقع تشبیه قوای اربعه ملکوتی «۲» به چهار شخص عالی‌مرتبه کشور نام وزرگ فرمذار را ذکر نکرده است، ولی نباید برای این موضوع اهمیت زیاد قائل شد، زیرا که مزدک اشخاصی را اختیار کرده است، که وجه شبه و نسبت بین آنها با قوای معنوی سابق الذکر بیشتر بوده است.

علاوه‌بر مطالبی، که از یعقوبی و مسعودی نقل شده، دو کتاب دیگر یکی بزبان پهلوی و دیگری بفارسی هست، که از آنها اطلاعاتی راجع بترتیب مقامات و مناصب عالیه شاهنشاهی

ساسانی بدست می‌آید. کتاب پهلوی موسوم است به «سورسخون» و کتاب فارسی «فارسنامه» ابن بلخی است.

از «سورسخون» ساسانی «۳» (9 - 41 b) فهرستی بدست می‌آید، که با شخص شاهنشاه آغاز میشود و آن چنین است:

شاهان شاه- پس‌ی واسپوهر (ولیعهد)- وزرگ فرمذار چهار سپاهبذ (سپاهبذ شمال ظاهرا بعلت غفلت کاتب ساقط شده)- داذوری داذوران (داور داوران- قاضی اعظم)- مغان اندرزبذ (- موبذان موبذ)، در بند ۱۱ چنین آمده است،

---

(۱)- موزئون، ۱۹۴۰، ص ۱۳۱- ۱۳۰.

(۲)- بالاتر ص ۳۶۵ را به‌بینید.

(۳)- سورسخون ترجمه و چاپ تاوادیا در مجله انستیتوی شرقی کاما، ۲۹.



که ورزگ فرمذار «بزرگ» است در بزرگی، تواناست در توانایی، و نیز بزرگ است و نیک برای مردمان».

حال ببینیم این فهرست، که در آن «بزرگ فرمذار» در مقام اول پس از خاندان شاهی و موبدان موبد در آخر صاحب‌مناصب ذکر شده است، متعلق به چه زمانی است؟ ذکر چهار سپاهبذ دلیل آن است، که این فهرست از زمان خسرو اول قدیمی‌تر نیست، بعقیده اشتاین این فهرست از فهرست مذکور در مروج الذهب نیز جدیدتر است. در ابتدا من می‌خواستم تاریخ این فهرست را در آن دوره از سلطنت انوشیروان قرار دهم، که فاصله بین دو اقدام اصلاحی اوست، یعنی فاصله بین زمان ایجاد چهار سپاهبذ و موقعی، که خسرو اول انوشیروان، برای

کاستن اختیارات «بزرگ فرمذار»، اقدامات مذکور در فارسنامه ابن بلخی را بعمل آورده است (عین عبارت فارسنامه پایین‌تر بیاید)، ولی آقای اشتاین معتقد است، که بزرگ فرمذار مقام ریاست وزرا را حفظ کرده است، و چنین بنظر می‌رسد، که تنزل فاحش مقام موبدان موبد در فهرست مورد بحث حاکی از آن باشد، که این متن متعلق به دوره آخر عهد ساسانی است، که تشکیلات دولت رو بزوال می‌رفت، و ضعف طبقه روحانی بمنتهی درجه رسیده است.

لحن عمومی «سورسخون» نیز مخالف این تصور نیست.

اما راجع به فارسنامه ابن بلخی گوییم، که متأسفانه عبارت مأخوذ از آن، که اکنون موضوع بحث ماست، بسیار مبهم و تاریک است. این عبارت فارسنامه منتهی بیک منبع پهلوی میشود، و من عین آنرا با توضیحات خود از چاپ اول کتاب حاضر نقل میکنم:

«و با همه بزرگی و حکمت بوذرجمهر کی وزیر او بود انوشروان ترتیب وزارت او چنان کرد کی دبیر بوذرجمهر و نایب نزدیک کسری آمد شد توانستی کرد و ما این نایب را وکیل درخوانیم و بپهلوی ایرانمازغر گفتندی و نیابت وزیر دارد، و هر سه گماشته کسری انوشیروان بودندی در خدمت وزیر او بوذرجمهر و



وزیر بذات خود از این سه کس هیچ یکی را نتوانستی گماشت، و غرض انوشروان آن بود تا دبیر هر نامی کی بجوانب بزرگ و اطراف نبشتی و خواندندی نکت آن در سر معلوم انوشروان می‌کرد و وکیل در از آنچ رفتی از نیک و بد به رستی مشافهه می‌گفتی و راه وجود مصالح باز می‌نمودی و نایب مال و معاملات نگاه داشتی و این هر سه مردمان اصیل عاقل فاضل زبان‌دان سدید بودندی».

در باب این عبارت فارسنامه نخست گوییم، که لفظ «وکیل در» تصحیحی است، که طبع‌کنندگان کتاب حدسا بعمل آورده‌اند. در نسخه‌های خطی در مورد اول «و کلیدر» و «کلید» نوشته شده است، و در مورد ثانی «و کلیدار و و «کلیدار» آمده است، و بر سیاق کلام عبارت از دو عنوان مختلف بوده‌اند.

اما در باب لفظ «ایرانمازغر» هم گوییم، که قابل بحث و تردید است، در نسخه‌های خطی فارسنامه «ایرانمازغر» نوشته شده است.

بدیهی است، که میان آغاز و انجام این عبارت فارسنامه تناقضی است. در اول سخن از «دبیر»، و نایب، و «بوذرجمهر» است، در آخر سخن از سه تن گماشته انوشروان می‌راند، و صلاحیت هر یک را بنابر اصلاحات انوشروان بیان می‌کند؛ آن سه رتبه عالی‌منصب «دبیر» و «... ذار» ( «کلیدار» یا «و کلیدار») «۱» و «نایب» بوده است.

بعقیده ما اغتشاش و فساد این عبارت از این راه پیدا شده، که در موقع ذکر

---

(۱)- آقای تاوادیا، در نامه که به من نوشته، این لفظ را نگیریذار nighiridhar دانسته است. به نظر من حدس ایشان کاملا قابل قبول است. آقای تاواریا گوید: در ازاء حرف یا، که در اصل آمده، در پازند علامت کسره می‌نویسند، چنانکه در فارسی هم چنین است. هر کسی از اشکال الفبای پهلوی آگاه باشد، می‌داند که بر فرض، که در این خط حرف یا را در کلمه مذکور ننوشته باشند، ساده ممکن بوده است آنرا وکلیدار بخوانند.



عنوان سه تن مزبور، یعنی «دبیر» و «وزرگ‌مهر» و «نایب» نویسنده کتاب لفظ «ورزگمهر» را، که در فارسی کنونی «برزجمهر» نویسند، یکبار دیگر داخل این جمله، بغلط جایگزین لفظ دیگری، کرده است. ما گمان می‌کنیم، که بجای «دبیر برزجمهر» باید «دبیر بزرگ» گذاشت

و این «دبیر بزرگ» همان است، که او را «دبیران مهشت» و «ایران دبیربذ» هم میگفته‌اند. بنابراین جمله مذکور پس از اصلاح چنین میشود: دبیر بزرگ [انگیریذار] ... و نایب. اما راجع بنایب، که جانشین وزیر بوده، در عبارت فارسنامه گوید ما این نایب را وکیل‌در (؟) خوانیم و پهلوی ایرانمازغر، ایرانمازغر گفتند، مقصود از «ما» معاصران مؤلف فارسنامه، یا معاصران مؤلف کتاب قدیمی‌تری است، که مؤلف فارسنامه این عبارت را از آنجا نقل کرده است. در کتاب یعقوبی لفظی است باین صورت «المردمارعد» و در تجارب الامم ابن مسکویه «۱» «۲» «نایب بزرگ فرمذار» ایرانمازغر نوشته شده است. بنابر شرح وظایف «نایب»، که در عبارت «فارسنامه» ذکر شده (نایب مال و معاملات نگاه داشتی) حدس میزنیم، که در پس کلیه این اشکال غلط کلمه ایران آماکار یعنی «رئیس محاسبات شاهنشاهی «پنهان باشد «۳».

باری بعد از اصلاحاتی، که بتفصیل ذکر کردیم، میتوانیم عبارت سابق الذکر فارسنامه را بصورت ذیل بنگاریم:

«و با همه بزرگی [معنوی] و حکمت برزجمهرکی وزیر او بود انوشروان ترتیب وزارت او چنان کرد کی دبیر بزرگ و [نگیریذار] و نایب نزدیک کسری آمد شد توانستی کرد و ما این نایب را [در این زمان] وکیل‌در (؟) خوانیم و به

---

(۱)- چاپ هوتسما، ج ۱، ص ۲۰۳.

(۲)- تجارب الامم، چاپ لسترانج و غیره (نشریات گیب، سری ۷)، ج ۱، ص ۵۳.

آقای مجتبی مینوی مرا باین مطلب راهنمایی کرده است.

(۳)- آقای مجتبی مینوی هم مستقلا این عنوان را چنین خوانده‌اند (اطلاع کتبی ایشان).

پهلوی ایران آمارکار گفتندی و نیابت وزیر دارد و هر سه گماشته کسری انوشروان بودندی در خدمت وزیر او برزجمهر. و وزیر بذات خود از این سه کس هیچ یکی را نتوانستی گماشت و غرض انوشروان آن بود تا دبیر (بزرگ) هر نامه کی به جوانب بزرگ و اطراف نبشتی و خواندندی نکت آن در سر معلوم انوشروان میکرد «۱» و نگیریذار از آنچ رفتی از نیك و بد براستی مشافهه می‌گفتی و راه وجوه مصالح باز می‌نمودی و نایب (یعنی ایران آماکار) مال و معاملات نگاه داشتی و این هر سه مردمان اصیل عاقل فاضل زبان‌دان سدید بودندی».

با وجود کوششی، که در اصلاح این عبارت فارسنامه کردیم، نمی‌توانیم بگوییم، که کاملا عین اصل پهلوی، یعنی کتابی، که مأخذ فارسنامه بوده، بدست آمده است. من تردید ندارم، که در اصل پهلوی بجای وزرگ‌مهر، وزرگ‌فرمذار نوشته بوده است «۲»، و در واقع انوشروان اختیارات وزرگ‌فرمذار را تخفیف

---

(۱)- ر ك ص ۱۵۳ و بعد این ترجمه.

(۲)- در فارسنامه دو عبارت دیگر هست، که این فرض را تأیید میکند؛ نخست آن که در ص ۷۹، سطر ۱۶، چاپ تهران دنیای کتاب، در ضمن شرح مراتب بزرگان در حضور پادشاه (که گویا قبل از اصلاح مذکور بوده؟) گوید؛ در جمله آیین بارگاه انوشیروان آن بود کی ... در پیش تخت کرسی زر بودی کی بزرجمهر بر آن نشستی و فروتر از آن کرسی موبد موبدان بودی و زیرتر از آن چند کرسی از بهر مرزبان و بزرگان، چون در اینجا سخن از کرسیهای صاحبان عناوین و مقامات درجه اول است، ذکر نام شخصی آنها مهم نبوده و موردی نداشته، و بهمین دلیل هم ذکر نشده است. پس در مورد نام بزرجمهر هم، که دارای شخصیتی تاریخی نمیباشد، باید گفت، که بغلط جای بزرجفرمادار یا بزرگفرمای (وزرگ فرمذار) را گرفته است. اما عبارت دوم فارسنامه ص ۳۹، سطر ۲۱، چاپ تهران صحیح‌تر است. در ضمن شرح سلطنت و یشتاسب شاه، حامی زردشت، اصل و مبدأ تقسیمات

اجتماعی آخر عهد ساسانیان را باین دوره پرافتخار قدیم نسبت داده و گوید. وزیر را بزرگفرمای خواندندی و وزیر را نایبی معتمد بودی کسی به هر سخنی و مهمی او را نزدیک ملک فرستادی و این نایب را ایرانمازغر (نسخه بدل، ایرانمازغر) خواندندی».

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۸۲

داده و سه تن از عمال بزرگ دولت شخصا معین کرده که در کارهای وزرگ فرمذار سهیم باشند.

آقای اشتاین در مقاله اخیر خود (موزئون، ۱۹۴۰، ص ۱۳۲- ۱۳۱)، در توضیح این عبارت فارسنامه، بحق چنین گوید: که این عبارت فارسنامه بهیچوجه مبین آن نیست، که خسرو انوشروان از اختیارات وزرگ فرمذار به نفع سه وزیر «۱» دیگر کاسته باشد، بلکه از عبارت فوق چنین مستفاد می‌شود، که او حق انتصاب این صاحبان منصب را، که تحت نظر وزرگ فرمذار بودند، به خود اختصاص داده بود، و این وزیران اختیار داشتند، گزارش کارهای خود را مستقیما بعرض شاهنشاه برسانند، ولی در مشاغلی، که آنان به عهده داشتند، تغییری رخ نداده بود.

به علاوه به عقیده اشتاین، «نایب» دارای سمتی بوده است، نظیر معاون وزیر «۲»، و نیز او «دبیر بزرگ» را با ایران دبیربذ (که شغل و اختیارات او ظاهرا نظیر مباشر «۳»، کاخ مقدس و در عین حال «۴»، امپراتوری سفلی بوده است) یکی نمی‌داند بلکه دبیر بزرگ را دارای وظایف و اختیاراتی شبیه «۵» می‌داند و اضافه می کند، که در ایران این امور در اختیار استبذ، یعنی رئیس تشریفات، نبوده است، بلکه وزرگ فرمذار بر آن نظارت داشته است.

بهرحال آقای اشتاین هم اصل مطلب را تأیید میکنند، که از عبارت فارسنامه چنین برمیآید، که سیاست تضعیف مقام ورزگ فرمذار، «پس از محدود شدن اختیارات او در عهد کواذ اول، در زمان پسرش خسرو انوشیروان

(۱)- بگمان من وزرایی، که در فهرست مسعودی ذکر شده، همین سه تن هستند.

(۲)- Sous -Secretaire d ,Etat

(۳)- questevr

(۴)- Primicerius notariorum

(۵)- Epistolarum Magister memoriae



نیز تعقیب شده است و این‌بار اختیارات او را در داخل ادارات تابعه او محدود کرده‌اند».

با اینهمه باید دانست، که مقام ورزگ فرمدار، بعکس تصور بارتلد «۱»، هرگز از میان نرفت و تا آخر دوره ساسانی باقی بود.

---

(۱)- مجله آسورشناسی Zeitschrift fur Assyriologie، ج ۲۶، ص ۲۵۹ و بعد.



فهرست اعلام فهرست اعلام

آ

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۸۷

## الف

ب

پ

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۹۴

## خ

## ز

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۶۹۸



زروانیه- ۲۲۱- ۲۲۰- ۲۱۸- ۲۱۷- ۲۰۶- ۲۲۸- ۲۲۶- ۲۲۵- ۲۲۴- ۲۲۳- ۲۲۲- ۵۶۹- ۳۸۷-
۲۶۶- ۲۶۵- ۲۳۱- ۲۲۹ ۵۷۲- ۵۷۱

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۷۰۱



ظ



ع

## غ

ق

گ

ل

ایران در زمان ساسانیان، ص: ۷۰۸

ن

و